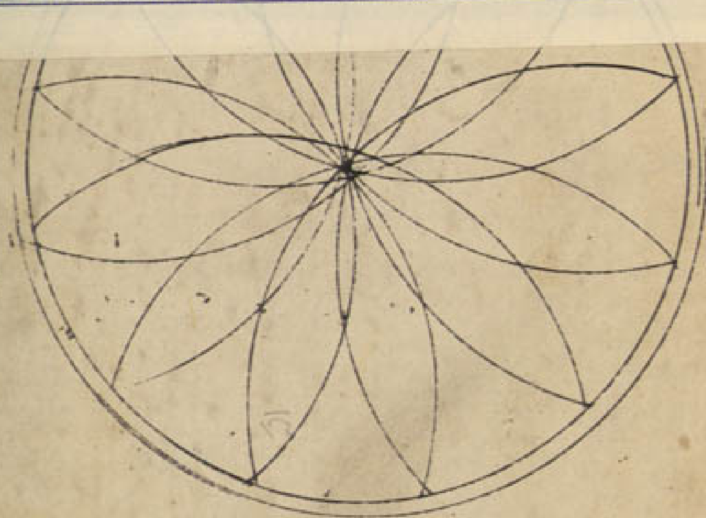
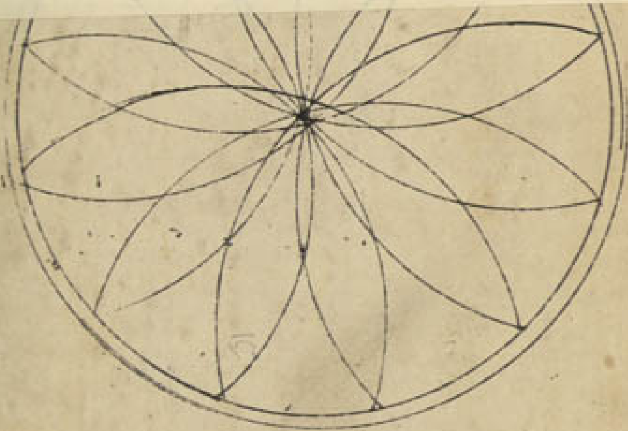
بسم الله الرحمن الرحیم



بسم الله الرحمن الرحیم



قسم اول از دستورات جامع موسوم بتحفة المؤمنين

بسم الله الرحمن الرحيم

دربیان اعمالیکه متعلق است بادویهٔ مفرده وآن مشتمل است بر پنج طریق

طریق اول در تدابیر ادویهٔ مفرده مخصوصه **طریق دویم** دربیان دستور دستور استعمال بعضی از ادویه مثل چوب چینی وعشبه وامثال آن **طریق سیوم** در کرفتن عرقها وآبها وما یتعلق بها **طریق چهارم** دربیان ساختن کل حکمت وشنجرف وسایر ادویهٔ مفردهٔ مصنوعه وآنچه بآن تعلق دارد **طریق پنجم** در اعمال غریبه واصول کلیهٔ صناعت

طریق اول در تدابیر ادویهٔ مفرده وآن مشتمل است بر پنج فصل **فصل اول** در دستورات احراق **فصل دویم** در تشویه وتحمیص وتقلیه **فصل سیم** در غسل ادویه **فصل چهارم** دربیان دستور اتخاذ بعضی از ادویه **فصل پنجم** دربیان اصلاح بعضی از ادویه بطریق مخصوصه وحفظ بعضی از آن **فصل اول** در دستور احراق ادویهٔ معینه باید دانست که احراق بجهة انتقال طبیعت است پس اکر جسم بنهجی باشد که اعراض مدرکهٔ حسیه را اصلا ترك

نکند

نکند هر آینه مستمر الطبع خواهد بود واکر مفارقت کند پس اکر نحیف الجسم ومتخلخل باشد بسبب احراق میل ببرودت میکند واز غایت احراق که بحد رمادیة رسد بالکلیه حدتش زایل میکردد واکر کثیف الجسم وغیر متخلخل باشد از برودت میل بحرارت مینماید واحتیاج باحراق یا بجهة کسر حدت انجیز است مثل زاج ویا بجهة تلطیف اوست مثل نمك ویا بجهة رفع سمیت است مثل افعی ویا بجهة رفع اجزاء غریبه است مانند بوره ویا بجهة تقویه وسد منافذ است ویا بجهة شدة نفوذ ودر احراق اشیا شرط است که دو جنس مختلف را باهم نسوزانند مثل نمك وبوره واحجار را مبالغه در احراق کنند بدون نباتات وحیوانات وحریر وصموغ را ادنی احراق کافیست وهرکاه مطلب تبرید جسم محترق باشد باید بعد از احراق از آن شست والا بدون تصویل استعمال نمود وتکلیس مشتق از کلس وآن اسم آهك است وآهك سریع السحق میباشد پس هر جسم صلبی که قابل سائیدن نباشد وبسبب احراق مانند آهك قابل سحق کردد اورا مکلس کویند پس تکلیس اعم از آنست که باحراق باشد یا بتد بیر دیکر **احراق زرنیخ** باید زرنیخ را بقدر نخود ریزه کرده در کوزهٔ که بکل حکمت کرفته باشند کذاشته سوراخی سهل در سر کوزه بکذارند که بخار بیرون رود ودر آتش کذارند تا آنکه دود سیاه بر طرف شده سفید نماید پس از آتش بردارند **احراق زاجات** بعد از آنکه زاجات را نرم صلایه کرده باشند در کوزهٔ نوی مطین بطین الحکمه کرده یا در بوطهٔ زرکری کذاشته سرانرا محکم نموده در آتش تند چندان کذارند که سوخته ورنکش سرخ کردد **احراق بسد ومرجان وکهربا** وامثال آن هریك را باید بقدر باقلائی ریزه کرده ودر کوزهٔ مطین بکل حکمت کذاشته ویکشب در تون یا تنور جای داده روز دیکر بردارند **احراق عقیق ویاقوت ویشب** واحجار صلبه هریکرا بقدر نخودی ریزه کرده در سفال نو یا بوطه کذارند وروی اورا بسفال ویا بوطهٔ دیکر بپوشانیده سوراخی جهة اخراج بخار باید کذاشت ودر آتش تند بقدر سرخ شدن کذاشته بیرون آورده در آب انداز ند ومکرر همین عمل کنند تا بحدی رسد که زود از هم ریزد

مکرر

احراق قلعی وسرب بعد ازانکه رصاصین را بسیار پهن وصفحهای باریک
کرده باشند بربالای هم چیده بر روی هر صفحه قدری کوکورد بپاشند وقدر کوکرد
باید بازای هر صد مثقال پنج دانک زیاده نباشد پس باتش ملتهب کرده
برپارچهٔ اهنی برهم زنند تا خاکستر شده چیزی ازسرب وقلعی نماند وازبخار
ان محترز باشند که باعث غشی وهلاک میگردد وبعضی بجای کوکرد سفیداب کرده
اند **احراق صدف وشیح** وامثال ان درظرف مطین کرده درتون یا تنور
بگذارند تا سفید گردد وازهم ریخته شود **احراق نمک** باید یکبار بشویند خشک
کرده دردیگی گذاشته چندان اتش دهند که ازجستن وحرکت بازایستد واگر
نمک را بخمیر گرفته دراتش چندان گذارند که خمیر بسوزد بدستور خوبست **احراق**
فولاد واهن ومس هلیله وبلیله واملهرا باتسوی بجوشانند واب انرا درظرف
مس کرده برروی اتش نرمی بگذارند وفولاد واهن وامثال او را صفحهای بسیار
باریک کرده دراتش سرخ نموده در اب هلیلجات فروبرند تا بیست ویکبار
وهرچه ثقل ان درته اب نشیند برداشته استعمال کنند ودر احراق اهن بجای
اب هلیلجات بول گاو باید کرد واگر اشیاء مذکوره وسرب وقلعی را بدستور مزبور
چند دفعه در اب هلیلجات وچند بار دیگر در بول گاو تطفیه نمایند بهتر است
احراق نقره باید نقره را بسوهان ریزه کرد واب نمک درظرف اهنی باتش
تند سوزانید وهرگاه خوب سوخته نشود قدری کوکرد برو بپاشند وبسوزانند
وگویند چون نقره را دربوطه که رایحهٔ قلعی داشته باشد مکرر بگدازند بحدی
میرسد که سائیده شود وتکلیس ان بطریق حکمای هند انست که چند بار صفایح
رقیقهٔ او را بکوکرد وسرکه الوده باتش بتابند وسرد کنند وچند بار دیگر در بوطه
سفیداب قلعی الوده بگدازند پس سوهان کرده درظرف اهنی با نمک اب
بسیار بجوشانند تا نمک اب بتحلیل رود پس قدری کوکرد پاشیده برهم زنند تا مکلس
کرده **تکلیس طلا** طریق حکمای هند که بجهة تناول مکلس میکنند چند بار
سرب را گداخته در اب نوشادر ریخته صاف نمایند وطلای بیغش را چند دفعه

گداخته

گداخته دران اب ریخته پس صفحهای باریک کرده بزاج سیاه وسرکه
اغشته دراتش گذاشته با نمک اب بشویند وباربع او سرب سوهان
زده در بوطه مرداسنگ الوده بگدازند پس باثلث او زیبق درظرف
چینی یا مزجج بسیار بسایند وبرروی اتش گذاشته برهم زنند تا زیبق
ازو مفارقت کند انگاه برروی سماق سنگ سماق بحدی بسایند که چون
اندکی ازان برروی اب بپاشند مدتی درته اب نرود وحق سائیدن
جمیع احجار وفلزات جهة تناول نمودن همین مرتبه است وکمتر ازین
مرتبه جایز نیست چه نفعی متصور نخواهد بود وضرر مظنونست
طریق دیگر که ازسایر طرق بهتر وبعد ازغسل چیزی با او نمیماند که نتوان
تناول نمود ومقتبس ازصناعت است اب آهک واب قلی واب ملح طعام را
بجز علاقه صاف کنند وهر یکرا علیحده بجوشانند تا منعقد گردد پس دو جزو
معقود اهک ونیم جزو ازملح معقود ونیم جزو قلی معقود ویکجزو شمس براده کرده را
بایکدیگر بسیار بسایند وباید درظرف مزجج وبرروی اتش بسیار سحق کنند
وبعد ازانکه خوب گرم شده باشد وسحق یافته دو سه روز درجای نمناک
بگذارند تا قدری نم بردارد پس بدستور تشویه وسحق کنند وباز بجای نمناک
اعاده نمایند تا سه چهار مرتبه انگاه در بوطه کرده بحدی اتش دهند که
بوطه سرخ شود پس بعد ازسرد شدن بسایند وباب گرم مکرر بجوشانند
وبشویند تا سایر اجزا ازشمس زایل گردد دران وقت خشک کرده سحق واستعمال
کنند وحقیر را مظنون انست که اگر حین تشویه وسحق تسقیه بعرق کوکرد
وابهای تند کنند سریع الاثر گردد **احراق بوره** درظرف سفال کرده بروی
اخگر گذارند تا بسوزد **احراق اقلیمیا** درکوزه مطین یکشب درتنور یا در تون
گذارند **احراق خبث الحدید** ریم اهن را دراتش سرخ کرده تا هفت مرتبه درسرکه
تطفیه پس خشک نموده سحق نمایند **احراق سرمه** سنگ سرمه را صلایه

نموده با پیه تازه خمیر کرده بر روی اخگر چندان بگذارند که شعله و دود آن بر
طرف شود تکلیس پوست تخم مرغ و زبد البحر و جبسین پوست تخم مرغ را
باب نمک مکرر بشویند و پردهای درون او را جدا کنند و نرم کوبیده در کوزهٔ
مطین کرده در کورهٔ کوزه گری و امثال آن چندان بگذارند که مانند آهک سفید
گردد و کف دریا و سنگ گچ و امثال آنرا نیز احراق باین دستور است مگر آنکه
محتاج بشستن باب نمک نیستند و پوست تخم که جوجه بر آورده باشد جهة
ادویهٔ عین بهتر است احراق عود باید عود را سوهان کرده در ظرف
سفال چندان در آتش گذاشت تا زقال گردد احراق ابریشم و پشم
و موی سر بعد از ریزه کردن آنها بمقراض در ظرف سفال یا آهن کرده بر روی
آتش گذاشته چندان برهم زنند که قابل سحق گردد و پشم و موی سر را شرط
است که شسته و شانه کرده آنگاه ریزه کنند احراق پوست کدو حشایش
و بزور بدستور ابریشم و هرگاه خواهند که خاکستر آنها را استعمال نمایند بیشتر
باید آتش داد تا خاکستر گردد احراق سلحفات سنگ پشت را شکافته
احشای او را بیرون کرده در کوزهٔ مطین جای داده چندان در تون و یا تنور
بگذارند که سفید گردد احراق خطاف بچهای پرستوک را بعد از ذبح
از موی و احشا پاک کرده در کوزهٔ مطین با آتش تنور و تون بگذارند بسوزد
احراق عقرب عقرب نر را که علامت آن لاغری او و ضعیفی است در شیشهٔ
مطین یا در ظرف مس کرده در آتش معتدل تون یا تنور یکشب بگذارند
احراق ارنب جهة سنگ مثانه بدستور احراق خطاف احراق حیّه
که جهة خنازیر معمول است مار خانگی سیاه را زنده در کوزهٔ مطین کرده
در تون یا تنور چندان بگذارند که سوخته اصلا رطوبتی با او نماند و قابل
سائیدن گردد احراق سرطان سرطان مادهٔ نهری را سر و اطراف جدا کرده
احشا را اخراج نموده شکم او را با آب خاکستر چوب تاک و نمک بشویند
و باب صاف مغسول نموده در کوزهٔ مطین یکشب در تون یا تنور معتدل

بگذارند که

بگذارند که خاکستر نگردد و علامت مادگی خرچنگ آنست که چون بر پشت او سوزنی
فرو برند رطوبة سفیدی ظاهر گردد و هرگاه سرطان را در ظرف مس بیقلعی و در وقتی که
آفتاب در برج اسد باشد بسوزانند جهة گزیدن سگ دیوانه از مجربات دانسته اند
احراق سرطان بحری بدستور نهریست احراق قطران جهة سنونات در قدح مطین
بطین الحکمه کرده چندان با آتش بگذارند که بنصف رسد پس بچوب بادیکی اغشته در هوا
نگاه دارند تا خشک گردد و الا باز اعادهٔ آتش کنند احراق زجاج بگیر و قلی را در چهار
جزو آب حل کند و شیشهٔ سفید صاف را بر روی کفگیر آهنی گذاشته بر روی آتش بدارند
تا سرخ شود و در آب قلی فرو برند و مکرر همین عمل کنند تا شیشه ریزه شده از سوراخهای
کفگیر داخل آب گردد و اگر بدون کفگیر نیز مکرر باب فرو برند بحدیکه ریزه شود
خوبست

فصل دویم

در دستور تشویه و تحمیص و تقلیه اگرچه الفاظ مذکوره
مترادفند اما چنین مفهوم میگردد که اگر آنچیز که بخمیر یا گل گرفته یا در جوف چیزی
گذاشته در آتش دفن کنند او را تشویه گویند و هرچه بروغن و امثال آن و یا بتنهائی
زیاده برشته کنند تقلیه نامند و آنچه اندک آتش دهند و یا در ظرف گرم
کرده او را بود هند تحمیص گویند تشویهٔ انیسون و نمک و ثمرة الطرفا و امثال آن
جهة سنونات و غیرها باید آنچیز را بعسل سرشته در لتّه بسته لتّه را بگل گرفته
در تنور معتدل یکشب بگذارند تشویهٔ اسقیل یا زعنصل را بخمیر گرفته در تنور
بر بالای آجری بگذارند تا خمیر برشته شود تشویهٔ سقمونیا محموده را در جوف به
یا سیب یا در پوست تخم مرغ که آب به و امثال آن کرده باشند و اگر متعذر باشد بتنهائی
گذاشته و بخمیر گرفته بر روی آجری در آتش نهند تا سقمونیا جوشیده مشوی گردد تشویهٔ
چپال که بلغة هندی اسم حب الملوک است و طریق حکمای هند بعد از مقشر کردن
آن و بیرون آوردن پردهٔ درون قدری گل سرخ و کثیرا بالسویه ربع او اضافه نموده در لتّهٔ
تری بسته لتّه را بخمیر بگیرند و بدستور در آتش تشویه نمایند و نیز کثیرا نباید استعمال نمود
تشویهٔ انزروت با شیر الاغ یا دختر خمیر نموده بر شاخهای چوب گز تازه آلوده در تنور
معتدل بیاویزند تا خشک شود و اگر بار دیگر سائیده با سفیدی تخم مرغ سرشته باز دیگر
تشویه نمایند باعتدال قریب تر میگردد تدبیر تشمیر زنج جهة ادویهٔ عین و جراحات

چشمك را در كيسه كرده با سركين الاغ و اندكى كشنيز خشك و رازيانه در آب بجوشانند
تا پخته شود پس بيرون آورده مقشر كنند و اگر در جوف پياز بدستور سقمونيا مشوى
نمايند باعث زيادتى نفوذ و تحليل او ميگردد تقليهٔ هليله جهة سفوفات وغيرها
دانهٔ او را بيرون كرده بكوبند و باب به بجوشانند تا آنرا جذب نمايد پس با روغن زيتون
چرب نموده برشته كنند كه مانزو و احتياط نمايند كه نسوزد تقليهٔ عفص و امثال آن
بايد بروغن زيتون چندان برشته كنند كه مازو شق شود و بلوط وغيره را بقدرى كه
رنك آن تغيير يابد تحميص بزر و رواوند جهة قبض عبارت از بو دادن آنچيز است بايد
ظرف سفال يا سنك را در آتش خوب كرم كرده از سر آتش برداشته دواى مخصوص را
دران ظرف كرده برهم زنند بحديكه رايحهٔ آن ظاهر شود **فصل سيم در غسل ادويه**
كه تصويل عبارت از آنست و غسل جهة تبريد است يا تعديل يا تضعيف يا رفع
حرارت مكتسبهٔ نارية اشياء محترقه غسل ادويهٔ حجرية مانند ياقوت و شادنج
و شبيه احجار مانند راسخت و اقليميا و شنجرف و امثال آن بايد آنچيز را بسيار نرم
سائيده در هاون و امثال آن كرده آب برو ريخته باهستكى برهم زد تا هرچه مثل
غبار باشد با آب مخلوط كشته باهستكى در ظرف ديكر ريخت و دردى او را باز سائيد
و بدستور آب داخل كرد تا مجموع مثل غبار كشته با آب مخلوط شده در ظرف ديكر برود
و بعد از آن روى ظرف را پوشانيده تا غبارى داخل نشود و ته نشين كردد پس ته
نشين را خشك كرده استعمال نمايند غسل لك رنك لاك را از چوب و خاشاك پاك كرده
بسايند و ريوند و اذخر را جوشانيده از آب او اندك داخل لاك در حين سائيدن كرده
از و الا بيرون كنند و هرچه بماند بدستور با آب مذكور سائيده همان عمل كنند و هرچه
از و الا كذشته در آب ته نشين شده باشد خشك نموده استعمال كنند غسل موم
و ادهان و زفت و امثال آن كه در آتش كداخته شود بايد چند بار كداخت و در آب صاف
نيم كرم ريخت تا كدورت آن ته نشين كردد و آنچه بر روى آب ايستد بردارند و چون خواهند
كه روغن متكرج و كهنه كه طعم آن تند شده باشد تازه كنند و آنرا مطريه كويند بايد
روغن را در ظرفى كرده با يخ چندان برهم زنند كه يخ آب شود پس از روى آب بردارند
و با كلاب نيز همين اثر است و هركاه يخ و كلاب هر دو باشد اقويست غسل صبر

سنبل

سنبل الطيب قصب الذريره عود بلسان دارچينى اسارون مصطكى حب بلسان
سليخه بسباسه فقاح اذخر پنج اذخر جوزبوا هريك سه درم نيمكوب كرده در دو رطل
آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده يكرطل صبر را نرم سائيده آب مزبور
از و الا بكذرانند و ثقل او را جدا كرده هرچه در ته آب نشيند خشك نموده استعمال كنند
و بعضى افسنتين بقدر ربع صبر اضافهٔ ادويه فرموده اند و هركاه صبر را بدستور
اقليميا مكرر بشويند رفع حرارت بالكليه ميشود غسل اطيان هر كلى را كه خواهند
در آب بقدرى كه او را بپوشاند خيسانيده پس برهم زده از كرباس بكذرانند و ته نشين
آنرا خشك نمايند غسل نوره آهك را در ظرفى كرده آب برو ريخته برهم زنند و بكذارند
تا ته نشين شود پس آب صاف را ريخته تا هفت بار تجديد آب كنند آنكاه خشك
نمايند غسل مرداسنج جهة امراض حارّه مرداسنج را با مثل او نمك نرم سائيده بمقدار
آب برو ريزند كه چهار انكشت بر روى او بايستد و هر روز سه بار برهم زنند تا يك
هفته پس تجديد آب كنند و بدستور هر هفته تجديد نمايند تا چهل يوم بكذرد بعد
از آن خشك كرده استعمال نمايند غسل شيرج روغن كنجد را با آب نمك بسيار برهم زده
بآتش نرم بجوشانند پس از آب نمك جدا كرده با آب صاف بسيار برهم زده بجوشانند
و آب را از وجدا كنند غسل سويق آرد جو و امثال او را كه خواهند در معده ترش
نشود و نفخ او زايل كردد بايد آب جوشان برو ريزند و بكذارند تا برايد پس آب
سرد برو ريخته بردارند غسل لاجورد جهة ادويهٔ عين و كتابت و نقاشى اما
جهة ادويهٔ عين بدستور احجار كافيست و جهة آشاميدن متقدمين شرط ندانسته
اند بلكه باعث ضعف عمل ميدانند اما جهة كتابت و امثال آن بايد سنك لاجورد را
سائيده و تسقيه باب مازو نموده جوشانيد و اندك روغن زيتون اضافه نمود
كرد و بدستور احجار غسل داد عادهٔ طبخ و غسل كنند تا مثل غبار كردد و با ادويهٔ
ديكر نيز مى شويند **فصل چهارم** در طريق اتخاذ و بعمل آوردن بعضى از ادويه
كرفتن يد الله كه بسبب شدة تاثير در علاج سنك مثانه و كرده باين اسم ناميده اند
بز نرى كه چهار ساله باشد بايد در فصلى كه اول رنك كرفتن انكور باشد ذبح
نموده خون اول و آخر كذاشته خون وسط را در ديك و ظرف سنك كرفت و كذاشت
تا منجمد كردد پس ريزه او را كرده بر پارچه پاكى بكذارند و روى او را از غبار

بپوشند بمثل حریر ودر آفتاب خشک کنند وقدر یک مثقال اورا باب کرفس کوهی
یا شراب وامثال ان استعمال نمایند هرگاه ظرف سنگ بهم نرسد سفال چینی یا
تدبیر ذراریح که بترکی الاکلنک وقسمی از سین بلغة اصفهانیست باید چند عدد
اورا زنده در کوزه کرده سر کوزه را بلتهٔ کتان بسته معکوس بر بالای بخار سرکه که
باتش جوشد بدارند تا ذراریح کشته شود وپرورده گردد آنگاه سائیده استعمال نمایند
تدبیر سلاحه که ان بول بز کوهیست که در مسکن او جمع میشود باید اورا در ظرف
نوی کرده از آب خار خسک وجل کاو آنقدر بریزند که اورا بپوشاند ودر آفتاب
یا آتش گرم کرده دست مالیده صاف اورا در ظرفی کنند وبیست ویک روز در آفتاب
بگذارند تا مانند عسل غلیظ گردد اتخاذ ماء الزجاج زجاج شامی وقلی را بالسویه
در بوطه گداخته سرد کنند وانچه مانند کف بر روی او باشد بردارند عمل عود
مطرا که مطرا گویند عود قماری را ریزه کرده در گلاب وجلاب بخیسانند تا نرم شود
پس بگذارند تا رطوبت آن کم شود بعد از ان مشک وعنبر واشنه را نرم سائیده عود را
بان چند بار آغشته کنند تا خشک گردد اتخاذ لبن شبرم هرگاه تازهٔ او بهم نرسد
که شیرا از ان گرفته شود وبدستور سایر یتوعات باید پوست تازهٔ اورا بشویند
ویا خشک اورا در آب گرم بخیسانند ودر آفتاب گذارند تا آب غلیظ ولزج گردد.
پس آب اورا جدا کرده خشک نمایند اتخاذ دخان الکندر بجهة رویانیدن موی
مجربست وسایر ادخنه ودوده باید پارهای کندر وامثال انرا در زیر فتیلهٔ چراغ
بر روی هم گذاشته فتیله را برافروزند وظرفی مثل قدح یا طشت بر بالای آن منکوس
نصب کنند وهر دودی که در ان جمع گردد بردارند وبدستور تخم کتان وامثال اورا
بسوزانند ودوده بگیرند یا انکه روغن انهارا با فتیله سوخته دخان را جمع وضبط
کنند اتخاذ سرکه هندوی که بلغة هندی کانجی نامند برنج شسته را بجوشانند
تا مهرا گردد پس صاف نموده در شیشه کرده چهل روز در آفتاب بیاویزند تا ترش
شود وبهمین طریق از سایر حبوب سرکه میتوان ترتیب داد اتخاذ رب هلیله
وتربد وامثال ان که قدرانکی از ان فعل قوی کند باید هلیله وامثال اورا کوبیده
در آب گرم خیسانید وبعد از دو سه روز افشرده صاف اورا در سایه خشک نمود
وماداميكه در جرم او طعمی باشد باز باب گرم تازه خیسانیده بدستور صاف

کرده

محلوب
کرده تا طعمی در جرم ان نماند دستور کردن طلق باید در آتش سرخ کرده ودر آب
منطفی نموده بکوبند تا ریزه شود پس در کیسهٔ کرباس ستبر کرده سنگریزها بقدر
فندق اضافه نمایند وکیسه را بقوت تمام بدست مالیده در آب گرم یا آب طبیخ
باقلی بیفشارند تا مثل شیر از کیسه تراوش کند آنگاه ته نشین اورا خشک
کرده استعمال نمایند دستور حل طلق باید ترب را سوراخ کرده مثل انبوبه
جوف اورا خالی نمود واز طلق محلوب مملو ساخته ودهن انبوبه را به پارهای ترب
مسدود کنند ودر زیر سرگین تازه سه روز گذارند پس محلول اورا آب سفیدی
مشاهده نمایند اتخاذ رب بنفشه جهة اصلاح یبوست افیون وغیره افعال بدستور
هرگاه که تازهٔ او نباشد بنفشهٔ خشک را خیسانیده چنانکه مذکور شد آب اورا خشک
کنند وهمچنین است اتخاذ رب گل سرخ وامثال ان واین از تصرفات حقیر است ودر
غایت خوبی عمل وآثار وقلة مقدار شربت است فصل پنجم در اصلاح بعضی ادویه
واصلاح دبق بعد از آنکه دانهٔ اورا بیرون کرده باشند در هاون با قدری روغن
زیتون وامثال او مخلوط نموده سایر ادویه را اضافه نمایند وباین دستور است اصلاح
مجموع ادویهٔ شیره دار چسبنده وهرگاه بادوائی که اورا ترکیب کنند مغزها داشته
باشد با مغزها بکوبند وبهترین مغزها جهة دبق مغز دانهٔ بید انجیر است اصلاح بلادر
باید بلادر را قطع نمود وبا تبری بسیار گرم اورا بفشارند تا عسل او جدا شود وبا روغن
گردکان یا روغن گاو بجوشانند واستعمال کنند ودر دواء السته وغیره که پوست بلادر
داخل میشود جهة اخراج عسل آن مبالغه نموده دست را بروغن گردکان چرب کنند
تا دست را جراحت نکند اصلاح ماذریون تازهٔ بزرگ ورق اورا دو شبانه روز در
سرکه خیسانیده سرکه را تغییر دهند تا سه مرتبه بعد از ان با آب شسته در سایه خشک
کنند ودر همین استعمال مبالغه در سحق نباید کرد وباکثیرا وروغن بادام شیرین
استعمال نمایند اصلاح شبرم باید نکوبیده یکشبانه روز در شیر خیسانیده ودر عرض
آن سه بار شیر را تغییر داده خشک نمود وهرگاه جهة اورام وسدد احشا وماء اصفر
واسهال بلغم وسودا استعمال نمایند بعد از پرورش بشیر سه روز دیگر در آب کاسنی وآب
عنب الثعلب وآب رازیانه بخیسانند وخشک کنند وبا قوابض صرفه استعمال
او جایز نیست اصلاح ادویه جهة نشاط مانند بیخ شبیبی وبیخ شوکران وامثال آن

کە در غایت پیوستند و باسمیّة نباشند باید بعد از نیمکوب کردن سه شبانروز در شیر
خیسانید و مکرّر تجدید شیر نمود پس خشک کرده در روغن بادام و روغن تخم کدو
و روغن پسته یکهفته پرورد و اگر آنچیز حار باشد در روغنهاء بارد و بارد را
در روغنهای حار پرورده کنند و با مغزهای مناسبه مخلوط نماید طریق دیگر
معمول حقیر است و بغایه مشاهده نموده آنست که ادویه مکیّفه را بعد از آنکه
دو سه روز در آب یا عرقهای مناسبه خیسانیده باشند بجوشانند و آب او را جهة
معاجین با عسل بجوشانند تا بقوام رسید ادویهٔ ان معجون را با او بسرشند تا آب
همه را جذب کند انگاه با سایر ادویه سرشته حب سازند دستور حفظ زهرهٔ
حیوانات که تازه بماند باید محل قطع و مجرای ان را بخیاطه محکم بست و در شیشه
که عسل او را بپوشاند انداخته نگاه داشت دستور حفظ پیه و مغزهاء حیوانات
که متعفن نگردد باید بعسل چند روز انداخت و بعد از ان شسته خشک کرده
و در لتهٔ کتانی پیچیده در سایه اویخت و بدستور هرگاه در ظرف قلعی ضبط کنند متعفن
نمیگردد دستور حفظ سایر ادویه بعضی را با هم جمع باید نمود تا موجب بقای ان
باشد مثل کافور و فلفل و براده‌ٔ اهن را با اهن ربا و تخم مرغ با نمک و ساذج با زنجبیل
و معدنی را با غیر جنس او نباید جمع نمود و عصارات و صموغ را در ظرف قلعی و نقره
نگاه دارند و عرقها و میاه حادّه را در شیشه ضبط کنند یا در ظرف مزجج و مجموع
اوراق و بیخها و گلها را از جای نمناک و افتاب تند دور باید داشت و ظرف قلعی
جهة روغنها و اکثر ادویهٔ مفرده و مرکبه بهتر است طریق دویم در دستور
استعمال بعضی از ادویه طریق استعمال چوب چینی وان بچندین نهج است یکی
با تعریق و در امراض مزمنه و تحلیل ریاح و مواد غلیظه مستعمل است و دیگر
بطریق قهوه و این در اکثر امزجه موافق و فی غایه است و در هیچ مزاجی مضر نیست
دیگر نقوع و حلوا و سفوف اوست و هریک مذکور میشود مخفی نماند که انچه بتجربه رسیده
است دوای مفردی در هیچ باب به نفع چوب چینی مشاهده نگشته چه حقیر ندیده که
قسمی از اقسام او موافق حالی از احوال نباشد و اینکه در بعضی مزاج و برخی امراض مضر
دانسته اند از عدم مراعات نهج مناسب ان علت خواهد بود چه نحفا و محرور المزاج را

و هرگاه در چوب استعمال کنند باید با بعضی از ادویه آن را که ذکر آن رفت بجوشانند رفع قوت او نکرده در جوف تناول نمایند

تعریق

تعریق

و استعمال شیرینها و ادویهٔ حاره مضر است و مبرود را تبرید و کثرت آب با قلّة مقدار
چوب چینی و صاحب سدّهٔ احتنا را جرم ان و نخوردن نمک از دو جهت پسندیده نیست
چه ترک عادت غیر مضاده و اعتیاد بغیر معتاد مثل شیرینی و ادویهٔ حاره بافراط را لازم
دارد پس اگر امراض مزمنه باشد ترک نمک اولی والا تقلیل باید نمود اما دستور استعمال او
با تعریق چنانست که بعد از تنقیهٔ بدن هر روز هشت مثقال تا ده مثقال او را بسیار باریک
ورق کرده با یکمن و نیم بوزن شاه آب که هزار و هشتصد مثقال باشد در دیک سنک
یا سفال یا مس بسیار قلعی که دهن او را بخمیر گرفته باشند باتش نرم بجوشانند تا بنصف
رسد پس بر روی کرسی نشسته اطراف خود را بلحاف پوشیده دیک را در زیر کرسی دهن
بگشایند تا بخار او ببدن برسد و محل تنفس باید بیرون لحاف باشد تا باعث غشی و خفقان
و کرب نگردد و دو سه پیاله از آب او در ان وقت بهمان گرمی بنوشد پس خود را بلباس
بپیچد استراحت کند تا عرق خشک شود و احتیاط از هوا بسیار باید نمود و مجموع آب
چوب چینی را در عرض شبانروزی صرف کنند بعضی را گرم با نبات فنی نبات و قدری را
سرد بجای آب و قدری را طعام با و طبخ نمایند و باید اصلا اب در مدت خوردن چوب چینی
میل نکند و بعد از فراغ بجای اب چند روز باید عرق بید مشک و گلاب و عرق گاو زبان
و عرق رازیانه بحسب هر مزاجی بنوشند و قبل از یکهفته البتة اب نباید خورد و بحمام نباید
رفت و در اثنای خوردن چینی بجهة ضرورت حمام جایز است بشرط سرعت خروج و هرچند
ایام نخوردن اب زیاده باشد بهتر است و در تعریق مراعات بنیه و حالات شرط است
بعضی را هر روز جایز است و بعضی را وقتی دون وقتی و هرگاه علت در عضوی بوده شامل تمام
بدن نباشد هر روز همان عضو را به بخار چینی بدارند و چون خواهند که معلوم کنند که آب
بنصف رسیده است یا نه باید ثقبه در وسط سرپوش دیک کرده بخمیر مسدود کنند و نصف
آب مقرر را با چوب چینی در دیک ریخته چوب با دیک را اندازه گرفته موضع اندازه را
لته پیچیده بعد از ان نصف دیگر را بریزند و بعد از جوشیدن بقدر یکه بوقت امتحان رسد
آن چوب را از ثقبهٔ سرپوش فرو برده ملاحظهٔ موضع لته پیچیده نموده از رطوبت و عدم
رطوبت لته مشخص سازند و تجربه رسیده که یکمن شاهی همهٔ خشک را بقدر چراغی بیرون
آب بنصف می رسد و باید هر روز دیک چوب چینی را از لای و درد مطبوخ سابق او پاک
کرده هرچه مضمحل نشده رنگش بسیار سیاه نگشته باشد اضافهٔ چوب چینی لاحق نمایند
که باعث قوت آن میگردد و بعضی فرموده اند که باید یکبار جوشیدهٔ او را هر روز خشک کرده

بار دیگر بدستور سابق جوشانیده بنوشند وباعتقاد حقیر اگر آنرا بعد از فراغ خوردن
چینی جوشند بجوشانند وبجای آب وعرقها مدتی بنوشند در بعضی امراض مستحکمه بغایت
نافع وبهتر از گلاب وسایر عرقها است ومدت پرهیز اقل آن دو ماه واکثر یکسال وشش(؟)
شش ماه باید بود در ایام پرهیز اجتناب از لبنیات سوای روغن واز جمیع ترشیها وسبزیها
ومیوهای تازه لازم است وشیرینی بافراط جایز نیست وتا چهل یوم جماع نباید کرد نیز خوب
واعراض نفسانی مثل هم وغم وغضب مفرط بغایت مضر است وآنچه بخاطر قاصر میرسد
انست که پرهیز باید موافقت علت ومزاج باشد چه محرور المزاج را شربت انار ترش
وبعضی از بقول بارده وترشیهای خفیف داده واصلا ضرری ننموده بلکه باعث تعدیل مشاهده صحیح
گشته وبهترین اوقات استعمال آن مبرود المزاج را فصل بهار ومحرور را اواسط پاییز
است وسایر خواص واحوال چوب چینی در مفردات مذکور شد دستور اشامیدن
چینی بطریق قهوه جوشانیدن او بموجبی است که مذکور شد ومقدار او
تا هفت مثقال کافیست وآب او تا نهصد مثقال که بنصف رسد وهمه تا پنج
چهار یک تبریزی ابنصف میرساند وشروط بدستوریست که مذکور گردید از نخوردن
آب ورفتن حمام ونکردن جماع وامثال آن وآین دستور اصلا ضرری در هیچ مزاج مظنون
نمیگردد وقلة بمقدار وکثرة آن وکمی وزیادتی آب بحسب هر مزاج وهر علتی متفاوتست وکلیة
باید در ایام شرب او آب اصلا نخورند پس اگر آب زیاده میل شود زیاده باید کرد واگر کمتر
خواهش کند همه را زیاده بسوزانند تا آب کمتر از نصف بماند وقوتش قوی تر گردد واگر مطلب
کمی قوت وکثرت شرب باشد کمتر بجوشانند تا آب بیشتر بماند وقوتش کمتر باشد واین قاعدهٔ
عظیمی است بجهة توافق امزجه دستور نقوع چینی که جهة محرور المزاج وخفقان وتقویت
وتقویت اعضا وقوی وامزجهٔ اطفال نافع است ودر فصل گرمی هوا موافق چوب چینی را
از یکمثقال تا هشت مثقال باید سوهان نمود ودر عرقهای مناسبه وادویهٔ موافقه سه
شبانروز در شیشه وامثال ان خیسانید ومکرر برهم زد پس صاف نموده نوشید هرگاه
جهة خفقان حار وامزجه وامراض حاره باشد با صندل سفید وکشنیز خشک وگل سرخ بالسویه
بقدر چینی در گلاب یا عرق نیلوفر یا عرق بید مشک یا عرق گاوزبان از چهل وپنج مثقال
تا نود مثقال بخیسانند وهرگاه جهة مبرود المزاج باشد عود وبادرنجبویه وزرنباد وامثال آن
در عرق رازیانه وعرق بهار وعرق اذخر ومانند آن باید خیسانید وبا اشربهٔ مناسبه در هر

امری

امری بنوشند وهمچنین هرگاه بجهة علت عضوی دهند بادوای مناسب آن عضو بخیسانند
وهرچه بعد از سه روز صاف کرده باشند جرم او را در آب یا عرق مناسب بقدر
ضرورت خیسانیده بجای آب در ایام شرب نقوع بنوشند ومقدار چینی بجهة اطفال از یک
مثقال تا چهار مثقال وغیر اطفال از چهار مثقال تا هشت مثقال باشد دستور استعمال
حلوای چینی چوب چینی را از تافته گذرانیده بانشاسته یا شیرهٔ برنج وشکر وروغن
تازه حلوا ترتیب دهند واگر تحصین مطلب باشد دارچینی وزرنباد وتخم فرنجمشک
وامثال آن قدری اضافه کنند وباید از جرم چینی قدر هر شربتی زیاده از سه مثقال نباشد
واستعمال جرم او جهة صاحب سدهٔ احشا مضر است ونفعی که در چینی متصور است باآب
اوست وانسب انست که قدری معتد به او را کوبیده سه روز خیسانیده بجوشانند
وحلوا را بآب او ترتیب دهند ودر معاجین طبل آن معجون را بآب او بقوام آورده جرم
او را استعمال نمایند وحقیر مشاهده نموده که جمعی بجهة نفع عاجل از جرم او استعمال نموده
بقدری منتفع شدند اما از احداث سده غافل وبعد از مدتی بنکال آن رسیدند
وسفوف او جهة رطوبة مفرط معده واسهال بلغمی نافع است دستور اشامیدن
عشبه در تشخیصات مذکور شد که عشبة النار یا سمین بریست وجه مغربی او
قوی تر است لهذا درین زمان اشامیدن آن قسم بطریق مخصوص متعارف شده آست
ویاسمین بری این بلاد نیز همین اثر دارد اما بآن مرتبه نیست موافق بارد المزاج ومرطوبین
وجهة امراض بارده نافع ومضر محرورین است وطریق استعمال آنکه هر روز پنج مثقال
را بقدر چوبی ریزه کرده با گلاب وعرق بید مشک وعرق رازیانه هر یک نود مثقال یکشب
خیسانیده بطریق چوب چینی بجوشانند تا آبها بثلث رسد پس صاف نموده سه حصه کرده
صبح وظهر وشام وبا قدری نبات نیمگرم کرده بنوشانند وتا دوازده روز بهمین نهج
باشامند وبعضی زیاده ازین تجویز کرده اند وپرهیز بدستوریست که در چوب چینی
مذکور شد واگر عضو علیل را به بخار او بدارند نافع است وتنقیه قبل از شروع از لوازم آنست
وبعضی مجموع شصت مثقال او را جوشانیده صاف نموده در عرض دوازده روز میدهند
وبعضی قدر سه روزه را یکدفعه جوشانیده سه حصه کرده سه روز می نوشند وحقیر را
مظنون انست که موجب فساد آن گردد وهر روز جوشانیدن را اگر سه روز خیسانیده

باشند بهتر می دانند وموافق قواعد کلیهٔ حکمای سلف است دستور تنقیه
درقسم ثانی دستورات درباب مطبوخات مذکوراست وقواعد کلیه نیز مجملاً دران
باب مسطوراست دستور آشامیدن فادزهر باید در دو ماه اول بهار خورده
شود واول میزان نیز جایز است وتنقیه بمسهلات ومقیئات لازم است وچند
روز باید نخوداب خورد وبغذاهاء لطیف اکتفا نمود وروزیکه فادزهر تناول مینمایند
باید معده ممتلی نباشد ودر سال اول یکدانگ فادزهر حیوانی را با ادویهٔ که مذکور میشود
حب نموده سه حصه کرده سه روز بنوشند وقدری شربت نبات باید مشک بپاشانند
وهر سال قدری اضافه نمایند تا قدر او بیکمثقال ویکمثقال ونیم برسد وبعضی تا دو مثقال را
جایز داشته اند وهر سال بقدر نیم دانگ ودر مرطوب المزاج یکدانگ زیاد کند وقبل از چهل
سالگی جایز نیست بلکه قبل از پنجاه وپنج وشصت سالگی نباید خورد ودو روز قبل وکهنه
بعد از خوردن ان از جماع وحمام واعراض نفسانی وحرکات عنیفه وترشیها وسبزیها اجتناب
نمایند واسایش وتفریح را لازم دانند وفادزهر ومروارید را بسنگ سماق بسایند واین
نسخه حب بسازند طباشیر مروارید هریک نیم مثقال عود قماری دو دانگ صندل سرخ
وسفید هریک چهار دانگ مصطکی یک دانگ عنبر اشهب مشک هریک نیم دانگ ورق
طلا ده عدد ورق نقره بیست عدد با نبات قوام اورده بسرشند ونزد حقیر اولی انست که
فادزهر را با معاجین مناسبه ترکیب کرده گاهی بقدر حاجت تناول نمایند وشرب مقدار
کثیر را در یکدفعه باعث احراق مفرط اخلاط دانند والله اعلم بالصواب دستور
استعمال ماء الجبن جهة مواد محترقهٔ سوداوی وحدت صفرا وتنقیه کرده وتفتیح مراره
وسدد واسهال نمودن مواد محترقه وترطیب اعضا وامراض سوداوی مستعمل است
بز سرخ زاغ چشم راکه از ولادة او یکماه گذشته باشد تعلیف باسفناج وکاهو وشاه تره و
خبازی وقصیل وبقول بارده کرده هر دو زصد هشتاد مثقال شیر او راکه دو رطل باشد در دیگ
پاکی جوشانیده در اثنای جوشیدن پانزده مثقال سکنجبین ساده ویکمثقال سرکه دران ریخته
با چوب انجیر که پوست ازان پاک کرده باشند برهم زنند تا شیر بریده شود انگاه از پنیر صاف
نموده شب در جائی بگذارند که ته نشین گردد روز دیگر نود مثقال صاف اورا با سکنجبین افتیمونی

ازده مثقال تا پانزده مثقال مخلوط کرده سه حصه نموده نیمگرم بسه دفعه بنوشند
وفاصله مابین هر دفعه نیم ساعت باید یکساعت وغذا را بعد از چهار وپنج ساعت
تناول نمایند وسفوف سودا که درباب سفوفات مذکوراست در امراض سوداوی
هر روز با آن استعمال نمایند ودر رفع سدد وامراض صفراوی با ادویهٔ مناسبهٔ
آن وبعد از هر چهار روز از حبوب مسهلهٔ موافقه بنوشند وروز مسهل ودو روز قبل
آن نخوداب وسایر ایام قیمهٔ شوربا وشله پلاو وامثال ان تناول نمایند وبعضی از اطبا را
دستور انست که بعد از صاف کردن ماء الجبن با نیم مثقال نمک جوشانیده کف گرفته استعمال
نمایند وبجهة ته نشین شب نباید گذاشت ودستور اول بهتر است وسکنجبین افتیمونی
درباب اشربه مذکوراست وهرگاه جهة امراض صفراوی وسدد استعمال کنند بجای
سکنجبین افتیمونی سکنجبین بزوری بارده ومعتدله باید کرد واجتناب از لبنیات
غذاهای غلیظ ومبخر وحلویات وترشیهای شدید الحموضة لازم است وهرگاه
ترتیب محض مقصود باشد شیر را با پنیر مایه دلمه ترتیب داده آب اورا بدون
جوشانیدن با اشربهٔ موافقه بنوشند وهرگاه شیر بز بهم نرسد از شیر گاو نیز جایز
دانسته اند وهرگاه افتیمون را با تمر هندی با التسویة در ماء الجبن خیسانیده
بنوشانند در اسهال سودا بیعدیل است دستور آشامیدن شیر شتر وشیر الاغ
در تشخیصات در طی ذکر این مذکور شد دستور آشامیدن شاه تره هرگاه جهة
مواد سوداوی باشد با سکنجبین افتیمونی وحبوب موافقهٔ آن بنوشند وجهة
تفتیح سدد وتصفیهٔ خون با سکنجبین بزوری وساده وشربت عناب وامثال ان
استعمال کنند وترنجبین وشیرخشت وفلوس خیارشنبر وگلقند آفتابی ومربای بنفشه
بحسب حاجت در هر صورتی اضافه کنند شاه تره را باید کوبیده آب او را صاف نمایند
وباقدری پوست هلیلهٔ زرد جهة رفع ضرر سپرز یکشب گذاشته روز دیگر صاف اورا
بقدر سی مثقال تا شصت وپنج مثقال با ادویهٔ مذکوره بنوشند وحبوب مسهل را
قبل از زید وساعت میل کنند واگر خواهند اجزاء مسهله را مثل هلیلجات وافتیمون وترید
وغاریقون وامثال ان شب در اب او خیسانیده صاف نموده بنوشند غذا نخوداب وآش جو
با شکر یا با تمر بحسب حاجت تناول نمایند دستور آشامیدن آب کاسنی جهة بتهای موی

وصفراوی وتفتیح سدهٔ جگر وعروق باید بدستور شاهتره آب برگ او را نشسته کرفت
چه شستن قوت او را کم میکند وشب کذاشته روز دیکر صاف او را از چهل وپنج
مثقال تا هفتاد وپنج مثقال با ترنجبین وشیرخشت واشربهٔ مناسبه اشامیده وجهة تفتیح
ادویهٔ مفتحه مثل سکنجبین بزوری وساده وبجهة اخراج صفرا ادویهٔ مسهله مثل
هلیلجات اضافه کنند وصاحب سعال را آب کاسنی مضراست وهرکاه برگ کاسنی
تازه بهم نرسد وتبرید مطلب نباشد پوست بیخ تازهٔ او را مثل خیاطه ریزه کرده تا بیست
مثقال او را در عرق کاسنی وامثال آن خیسانیده با ادویهٔ مزبوره بنوشند وجهة آب کاسنی
تازه را جوشانیده کف کرفته با کلقند وسکنجبین بنوشند جهة تب ربع که از احتراق صفرا
باشد مجربست دستور اشامیدن آب برگ بید که معمول قدماست وجهة مواد
بلغمی وصفراوی وسوداوی ودموی وتفتیح سدد وتقویهٔ معده والات تنفس
نافع دانسته اند وبهتر از آب کاسنی وآب شاهتره در مواد مرکبه است وصاحب
سرفه را نیز نافع است وحقیر در اکثر مواد تجربه نموده برگ بید را کوبیده وآب او را
شب کذاشته روز دیکر از بیست مثقال تا سی مثقال او را با خمس آن شکر بنوشند
دستور اشامیدن آب کدو وجهة تبهای دموی وصفراوی واخلاق محترقه
وسرفهٔ حاره وترطیب مزاج ورفع عطش نافع است کدو را بخمیر ارد جو کرفته
شب در تنور یا تون بکذارند وروز دیکر ته کدو را سوراخ کرده افشرده آب او را
بکیرند واز چهل وپنج مثقال تا نود مثقال او را با ترنجبین وشیرخشت وفلوس
خیارشنبر وکلقند آفتابی وسکنجبین وتمرهندی وهلیلجات وامثال آن بحسب
احتیاج بنوشند وچون از جهة لطافت در امزجه که صفرای محترقه بسیار
غالب مستحیل بصفرا میکردد بناءً علیه در اینچنان مزاج با مکثفات وترشیها
باید استعمال نمود دستور اشامیدن آب خیار که در منافع مانند آب کدوست
ومستحیل بصفرا نمیشود خیار تازه را بدستور آب کدو بعمل آورند وآب خیار
رسیدهٔ زرد وترش شده را تا هفتاد مثقال جهة اطفای حرارت خون وصفرا
تنهائی وبا شکر واشربهٔ مناسبه بنوشند وجهة اسهال نمودن با ادویهٔ مناسبهٔ آن

دستور

دستور اشامیدن کشوث که در اصفهان متعارفست وآن قسمی از شربت دینار وسرکه
در آن قسمی از سکنجبین بزوریست وجهة تقویهٔ معده وجگر ورحم ورفع استسقا
وجهة سدد احشا وتبهای مرکبه بغایت نافعست ونسخهٔ معمول مرحوم حکیم محمد
شفیع اصفهانی که حقیر نیز تجربه نموده تحریر می یابد پوست بیخ رازیانه انیسون
تخم کاسنی بیخ کاسنی تخم خیار تخم خیارزه که بلغة اصفهانی تخم کالک نامند تخم کشوث
تخم خربزهٔ کرمك از هریك سه مثقال بغیر تخم کشوث وکل آن سایر اجزا را نیمکوب
کرده در آب بخیسانند روز دیکر جوشانیده آب او را با شکر نود مثقال بقوام اورند
وهر روز تا ده مثقال او را با شیرهٔ تخم خربزه وتخم کاسنی وامثال آن بنوشند وبعد از
هر دو سه یوم مسهل موافق علت خصوصا حبوب مسهله تناول نمایند ودر ایام شرب
این شربت وچند یوم بعد از برنج ونان احتیاب را واجب دانند وهرکاه جهة مبرود
المزاج باشد تخم کرفس سه مثقال اضافه اجزا کنند ویا شیرهٔ رازیانه وامثال او بنوشند
وهرکاه با سرکه ترتیب دهند اجزا را در نود مثقال سرکه وصد وهشتاد مثقال آب خیسانیده
بجوشانند تا بثلث رسد پس با شکر بقوام اورند وهرکاه با قرصهای مناسب استعمال نمایند
اسرع التاثیر است **طریق سیم کرفتن عرقها وابها وروغنها دستور کرفتن**
عرق کوکرد که اهل صناعت ماء العروس نامند در غایت حرارت ویبوست ومفرح اعضا

ورازیانه صح
ر
وشدید النفوذ وملطف وجالی ومفتح وجهة مبرودین ومرطوبین نافع ودر تحلیل وتلطیف
فلزات قوی الاثر است قندیل شیشه دامن فراخ باین صورت که چراغدان محاذی لب او
باشد معکوس نصب نمایند ودر زیر چراغدان ظرفی بکذارند که قطرا و زیاده از قطر دامن
قندیل باشد تا هر عرقی که از لب قندیل چکد در آن ظرف رود وآن ظرف باید چینی یا مزجج
باشد وقندیل را اندك منحرف بیاویزند تا از یکطرف آن عرق بچکد ودر چراغدان بجای پیه
کوکرد فارسی یا کوکرد شفاف کرده برافروزند تا دود کوکرد در قندیل پیچیده مستحیل بعرق
کردد ومیباید شعلهٔ او به بیرون قندیل نرسد وپیوسته کوکرد در چراغدان کنند که منطفی
نکردد واز هوا محافظت تمام باید نمود که از خارج داخل قندیل نشود وقندیل را اصلا حرکت
نباید داد وما بین پایهٔ چراغدان وظرف تحت او چیزی باید کذاشت که پایهٔ او بعرق
جمع کشته ملاقات ننماید مثل سنکی صلب ویا شیشه ویا نعلبکی چینی که منکوس کذارند وهر
کاه قندیل شیشه بهم نرسد کاسهٔ چینی را نیز میتوان تعبیه نمود واکر قندیل ضخامت نداشته

تاب شعله نیارد بیرون اورا بکل حکمت باید کرفت وچون عرق مجتمع مخلوط بدوده
میکردد هرکاه خواهند که رفع سیاهی او شود عرق مزبور را در قرع کوچکی موافق مقدار
عرق که ثلث وربع اورا مملو سازد باید کرد وانبیق را مستحکم نموده با تش خاکستر
دار بسیار نرمی تقطیر کند واین از تصرفات حقیر است   دستور کرفتن عرقی که
مسمی است بماء الحیوة از مخترعات حقیر است ودر جمیع منافع بهتر از شراب بیت
ومسکر نیست چه در ترکیب ان مراعات بلیغ شده که مانند شراب تغذیه وتقویهٔ
باه وتقویهٔ اعضاء رئیسه وقوهٔ هاضمه وسایر قوتهای طبیعی وحیوانی ونفسانی
نماید وبا قوهٔ تریاقیه باشد ومفتح ومفرح ومدر وجالی وملطف ومنوم ومشهی
ومسکن عطش بالخاصیه در جمیع امزجه است وبحرارة ویبوست شراب نیست
ودر رفع اکثر علل احشا بیعدیل وقوی التاثیر است وبر واقفان امزجه وخواص
ادویه وقدر شناسان مقدار شربات اجزای آن وحسن ترکیب ومستخرجان ارواح
لطیفهٔ عقاقیر از اجساد کثیفه ودانایان مصلحات شریفه ترتب اثار مذکورهٔ
ان مخفی نخواهد بود سنجد زردک هریک دو من شاه بعد از طبخ بلیغ با دو من شکر
وصندل سفید رنده کرده گل سرخ گل کاوزبان بادرنجبویه رازیانه دارچینی کبابه
سعد که بترکی طیلاق کویند بهار نارنج گل سنجد هریک صد پنجاه مثقال برک وپوست
ترنج اکر نباشد نارنجک شیرازی والا برک وپوست نارنج سیصد ل جوزبوا موکه ریشه
والا کویند هریک هفتاد وپنج مثقال مثقال نیمکوب کرده اضافه نمایند سوای برک
نارنج وترنج که روزی که عرق کشند باید کوبیده مخلوط نمود مع علف هندی از جهل
مثقال تا هفتاد مثقال ومجموع آب تا شش من باید با آنچه زردک را جوشانند تا ترش
متعفن نشود پس در خمی کرده هر روز مکرر برهم زنند تا مانع جوشیدن ان کردد
ودر هوای کرم تا هفت روز بکذارند ودر هوای سرد تا ده یوم وهرچند کم آب تر باشد
قویتر میشود پس بدستور کلاب عرق بکشند واکر عنبر بردهن پنجه به بندند بهترات
وبعضی این عرق در غایت خوبی وعطریت مشاهده شده وچون بعد از عرق کشیدن ثقل اورا
با یکمن ونیم شکر مخلوط نموده بعد از سه چهار یوم با اضافهٔ پوست ترنج یا نارنج یا برک
نارنج یا نارنجک بقدر نیم من بار دیکر عرق بکشند همان اثار بر و مترتب است عرق

چوب چینی جهة تقویهٔ اعضا وقوتها وتفریح وتلطیف اخلاط غلیظه قاعدهٔ کلیه انست
که اورا باده مثل او از مجموع گل کاوزبان وبادرنجبویه وگل سرخ ودارچینی در کلاب وامثال
ان سه روز در هفت مثل مجموع خیسانیده عرق بکشند وثقل ورا یکروز در عرق رازیانه وعرق
بهارنارنج بخیسانند وبدستور تقطیر نمایند وعرق رازیانه وبهار چهار مقابل ثقل
میباید   دستور کرفتن عرق نمک کرم وخشک ولطیف ومحلل وملطف ومجفف
رطوبات ودر ترشی وتندی کمتر از عرق کوکرد وجالی ومفتح ومداومت او باعث لاغری
بدنست نمک طعام را کوبیده در قرع مطین بقدر نصف او کرده با انبیق تقطیر نمایند
وقواعد قرع وانبیق وکوره وسایر احکام آن در طریق پنجم مذکور است وماء الملح مقطع
در بعضی اعمال آن بطریق معمول است   دستور کرفتن روغن اجر وخواص او در ادویهٔ
مفرده مذکور است وبالجمله در غایة لطافت ومحلل وجهة نزول آب وعلل بارده بیعد یل است
اجر سرخ آب ندیده را بقدر درهمی ریزه کرده در اتش سرخ کنند ودر روغن زیتون
اندازند تا روغن را جذب کند پس از روغن بیرون اورده نرم کوبیده قرع مطین
را پر کنند وکلوی قرع را بلیف خرما وامثال آن مملو سازند تا در حین منکوس کردن اجر کوبیده
از قرع بیرون نیاید وکورهٔ دو طبقه ترتیب دهند باینصورت که وسط طبقهٔ
بالا ثقبه داشته باشد بقدری که کلوی قرع منکوس از ان بیرون امده قابله
که در طبقهٔ تحتانی است بدهن آن رود پس قرع را در طبقهٔ فوقانی نصب کنند با سرکین
کاو وامثال آن قرع را پوشانیده اتش بهمه طرف برافروزند تا روغن از قرع
بقابله چکد   دستور کرفتن روغن نی که جهة درد مفاصل والتیام زخمها بیعدیل
ودر امور غریبه بغایت دخیل است نی زرد شده را که تمام خشک نشده باشد
بند بند جدا کنند ودر روغن زیتون یا کنجد چند روز بکذارند تا قدری چربی اخذ کند
پس بطریق روغن اجر با قرع منکوس تقطیر نمایند   دستور کرفتن روغن حبوبات
مثل کندم وجو وشونیز وحلبه ونخود وامثال آن باید بعد از کوبیدن حبوبات بدون بیختن
بیختن بدستور مذکور در قرع مطین کرده منکوس نصب نمود   دستور کرفتن روغن
عود وصندل واخشاب بعد از انکه اخشاب را ریزه کرده در کلاب وامثال آن مانند
روغنهائی که مقصود باشد مثل روغن بادام وپسته وبآن خیسانیده باشد در قرع
بدستور مملو ومنکوس تقطیر نمایند هرکاه در آب وکلاب وامثال ان خیسانند یکشبانه



روز کافیست و در روغنها زیاده بر سه روز باشد بهتر است و چون روغنهای عزبوره را خواهند که سیاهی و بوی دودان زایل کردد بازاء هر رطلی یک رطل آب صاف و یک وقیه مغز کردکان و نیم وقیه نمک که باهم سائیده باشند اضافه نموده بجوشانند تا آب بنصف رسد پس سرد کرده روغن را از آب جدا کنند و باز بدستور عمل نمایند تا سه دفعه و زیاده بر آن دستور کرفتن روغنهای خوشبو مانند بنفشه و بهار نارنج و سایر کلها باید بادام را مقشر نمود و با بنفشه و بید مشک و مانند ان در کیسه کرباس کرده بدست مالید و بعد از جذب رطوبت بادام را خشک نمود و باز با تازه آنچیز بدستور بدست مالید و تکرار عمل کرد تا بحدی که چون بادام را رزه کنند اثر رنگ یا بوی آنچیز در جوف او ظاهر شود هرکاه بکل سرخ بدستور این عمل نمایند بغایت روغن او معطر شود و همچنین یاسمن و امثال او میتوان ترتیب داد و بجای بادام کنجد مقشر و پسته و فندق و امثال آن میتوان کرد دستور کرفتن روغن عنبر و حصی لبان کبفارسی حسن لبه کویند و روغن مصطکی و حل جمیع صموغ و ان بقدر مضاعف میشود و آن عبارت است از دو پیاله که یکی آب داشته باشد و بر روی اتش باشد تا اب در وجوشد و دیکری در میان اب بوده دوای مقصود را داشته باشد تا از حرارت جوشناک آن دوا در روغنی که دران پیاله است حل شود همچنین است حل زفت و مومیایی و امثال ان پس عنبر و امثال او را ریزه کرده با روغنی که خواهند مخلوط نموده در پیالهٔ چینی و مانند او کذاشته پیاله را در آب جوشناک کذارند و برهم زنند تا همه حل کردد و هرکاه حل فقط و سیلان عنبر و زفت و غیره مطلب باشد بدون روغن در پیالهٔ مضاعف کذارند تا سایل کردد دستور کرفتن روغن تخم مرغ بدستوریست که زرده تخم پخته را در تابه بحدی برهم زنند که قریب بسوختن شود پس افشرده روغن بکیرند و طریقی که بقرع و انبیق کرفته میشود در طریق بنجم مذکور است دستور کرفتن روغن کوکرد جهة درد مفاصل و مواد بارده نافع و محلل و ملطف قوی است و صابغ سطح ظاهر اولست بلون رابع و کویند در اعمال طریق بنجم دخل عظیم دارد کوکرد صاف شفاف را نرم سائیده در قدح مطین کرده بر روی اتش نرم کذاشته بشیر تازه تسقیه کنند تا دو چندان یا سه چندان او را جذب کند پس در کفچهٔ اهنی لوله دار کرده برافروزند و اندک کج نکاه دارند تا روغن از لولهٔ کفچه داخل ظرف دیکر کردد و باید بعد از برافروختن کوکرد کفچه را در روی شعله

برآرند

برآرند تا اسان بچکد عرق فتنه جهة تحلیل ریاح و تقویهٔ اعضاء رئیسه و معده نافع و از عطریات مشهور است بهار سنجد بهار نارنج نارمشک دواله صندل سفید
۲۰۰ ۶۰۰ ۱۵۰ ۱۵۰ ۱۵۰
ریشه والاجسن لبه سنبل الطیب بیخ سنبل سعد عود قماری میعه سایله
۷۵ ۷۵ ۷۰ ۲۵ ۳۰ ۱۵ ۱۵۰
بهار انکور علف هندی سوسنبر پوست نافهٔ مشک بقدری که مقدور باشد و عرق بهار و کلاب و عرق صندل و امثال ان بقدر یک چهار انکشت بر سر اید خیسانیده عرق بکشند
۱۵ ۷۵ ۲۵
و بر دهن بچه عنبر به بندند و برقابله مشک قدری بپاشند دستور کرفتن تیزاب فاروقی که مستعمل تیزابیانست و جدا کنندهٔ طلا و نقره است که باهم مخلوط شده باشد چون کداخته در وی ریزند و باید سه چندان مغشوش باشد و در زجاج مطین باتش نرم بجوشانند پس قطعهٔ مس در وی اندازند نقره از طلا جدا شده بربالا آمده بر مس ملصق ملصق میکردد و طلای خالص ته نشین میشود و در امور معالجات جهة بردن کوشت زیاد و بهق و برص و حکه و جرب غیر متقرح و رفع اثار جلد مستعمل است و در بعضی اعمال طریق بنجم بغایت مؤثر دانسته اند زاج لاری که زاج سیاه کویند و ان چون اشیا را سیاه میکند ازین جهة باین اسم میخوانند والا رنک او مایل بزردی و سبزی و بعضی بسرخی است دو جزو او را با یک جزو شورهٔ صاف بسیار نرم سائیده بقرع مطین و انبیق تقطیر کنند و یا در دیک ریک و خاکستر با غیر مطین با قرع غیر مطین بعمل اورند و کویند چون در قرعی زیبق ریخته ازین آب بقدر ثلث قرع اضافه نمایند و تقطیر کنند زیبق را مکلس میسازد و مجربست دهن الشعر و دستور کرفتن آن در غایت جلا و انصباغ و مفتح و محلل و بغایت سریع النفوذ جهة رویانیدن موی نافع و در اصلاح معادن و ثبات ارواح بعید بیان دانسته اند و طریق اخذ او را مختلف نموده اند و حقیر دو قسم او را که مسحوق و دیکری محلول است ایراد نمود اما مسحوق را دستور انست که موی سر جوانان را با صابون و اشنان شسته از چرک پاک سازند و باب سرد تطهیر دهند و بعد از خشکی بمقراض بسیار ریزه کنند که شبیه بابریشم مقرض کردد و یک جزو او را با یک جزو کبریت صاف زرد و یک جزو شنجرف سحق بلیغ بر روی سنک صلایه نموده با عرق کوکرد نمناک ساخته با قرع و انبیق تقطیر نموده مقطر را تا سه بار با ثفل او سائیده تقطر نمایند تا برنک عقیق مشاهده کنند پس مقطر و ثفل هر یکرا با غای شتی استعمال نمایند بعضی تقطیر تا هفت بار فرموده اند دستور دهن الغیث که از محلول او کرفته میشود آهک آب ندیده صد و بیست مثقال با ملح القلی دو چندان

بَچَه
یعنی قیاق

اوسائیده دریکهزار وصد مثقال اب بهفت دفعه بریزند ودر افتاب باخاکستر
بگذارند وبعد ازدوازده ساعت بجر علقه صاف نموده حصهٔ دیگر را بریزند و
حصه پنجاه وسه مثقال است انکاه درنهایت احتیاط بجر علقه صاف کنند که اصلا
جرم دران نماند واین اب مسمی بماء الراس است پس ازشعر مقرض مغسول وکلس
البیض ونوشادر مصعد افتابی بالسویة باهمدیکر بسایند وبوزن اشیاء ثلثه ازان آب
اضافه کرده درشیشه جای داده سرشیشه را باکچ احکام فرموده سه هفته درسرکین
تازهٔ اسب دفن کنند تا اجزاء شعر حل کشته اثری ازشعر نماند بعد ازان بدستور
معمول تقطیر نمایند وبعضی تکرار تقطیر را باثقل او مؤثر دانسته اند واقل تکرار
سه مرتبه واکثر هفت بار است وترتیب ملح القلی وامثال آن در طریق پنجم مذکور
است طریق چهارم درساختن کل حکمت وادویهٔ مصنوعه صفت کل حکمت
جهة استحکام ظروف که تاب آتش آرند کل کوزه کر یا که خاک دست کویند باید
ازریگ پاک کرده درآب حل کنند تا رقیق القوام کردد واین اجزا را بقدر نصف کل
اضافه نموده تا سه چهار روز مکرر برهم زنند اجر کوبیده پخته سرکین پختهٔ اسب
خبث الحدید پخته کل خطمی موی بمقراض کرده باآب نمک بسرشند نسخهٔ دیگر
که مؤلف تذکره بهترین اقسام دانسته است موی مقرض نمک طعام زقال خطمی
خبث الحدید پوست تخم مرغ مکلس هریک یکجزو کل پاکیزه دوجزو نسخهٔ دیگر
که دوچیز وکثیر النا ثیر است ومکرر بتجربه رسیده خاک کچ یا کوزه کر با قدری کاه
کوبیده ونمک مسحوق وخاکستر پخته باآب خمیر کرده استعمال نمایند صاروج الحکمه
جهة شد وصل وغیره بغایت مستحکم است ومؤلف کتاب هیکل که حاکم باسه باشد
مستحکم ترین چیزها دانسته است خبث الحدید وکچ را بالمناصفه باخون کوسفند
سرشته استعمال نمایند وحقیر بجای خون کوسفند سفیدی تخم مرغ وکاهی آب سریش
وکاهی شیر کرده وبغایت مستحکم مشاهده نموده است ودر شد وصل قدحین وقرع
وانبیق نمک مسحوق با سفیدی تخم مرغ وکچ پخته باآب سریش وبدستور با سفیدی
تخم مرغ بسیار آزموده است وبدستور آهک آب ندیده بازردهٔ تخم مرغ مستحکم ترین اشیا
است خصوصا چون آهک را با قدری پنبهٔ کهنه نرم کوبیده باشند وبجای سفیدی تخم مرغ
وزردهٔ آن شیر درجمیع مذکورات بدل میشود وسریشم پنیر در اتصال چینی شکسته وغیره از
مکسورات احجار وزجاج وغیرها بمرتبه ایست که هرکاه صدمه بان چیز رسد موضع دیگر

شکسته

شکسته مکان موصول بان منکسر نمیکردد عمل شنجرف زیبق پاک هفت جزو کوکرد دو جزو
باهم سائیده درشیشهٔ مطین بطین الحکمه که سه مرتبه مطین نموده خشک کرده باشند
بقدری که نصف شیشه را مملو کند باید کرد ودهن شیشه را بصاروج الحکمه
دوسه مرتبه مسدود نموده بعد ازان بکل حکمت نیز بگیرند ودردیگ یا ریگ
یاخاکستر تا کردن پنهان نموده آتش تندی بقدر دو شبانه روز زیاده ازان
تا پنج روز در تحت ریگ برافروزند وبعد ازسرد شدن دیگ وکوره وشیشه
بیرون آورند واین را شنجرف مصری خوانند وشنجرف هندیرا سیماب وکوکرد
مساویست وچون سی بار وزیاده ازان سحق واعادهٔ آتش کنند ودرهردفعه
زمان آتش بقدری بیفزایند تا چهار وپنج روز رسد ثابت کردد واز اسرار
مکتومه است شنجرف رومی سیماب دوازده جزو کوکرد هشت جزو باهم بسایند
وپنج جزو زرنیخ سرخ اضافه نمایند وبدستوری که مذکور شد معمول دارند
شنجرف رمانی سیماب را با مثل او راسخت سائیده بدستور بعمل آورند عمل زنجار
اصل او نحس وسرکه است که صحایف مس را درسرکهٔ تند کذارند ویا یکدیگر
بسایند تا بتدریج مس از تندی سرکه حل کردد ویا صحایف را سرکه پاشیده
درمکان نمناک دفن کنند زنجار الصناعه یکجزو برادهٔ مس جزو مس با شب یمانی
وبورهٔ سرخ ونمک بالسویه بقدر عشر او پیوسته درظرف مس با سرکهٔ تند بسایند
وهرچند خشک شود باز باسرکه ترکنند قسم دیگر که الطف اقسام است راسخت مغسول را
با مثل او نوشادر مصعد بسیار نرم بسایند وبعد از امتزاج قطرات سرکه بسیار تند
بروچکانیده سحق کنند تا مثل خمیر کردد پس روی او را با پارچهٔ نازکی پوشیده درافتاب
خشک کنند وباز بدستور سابق باسرکه بسایند وتکرار عمل نمایند تا همهٔ آن زنکار کردد
عمل راسخت که عبارت ازمس سوخته است ودو سخنج نامند وبکطریق آن در فصل
احراق مذکور شد دستور دیکر آنکه مس را صفایح بسیار رقیق کرده دردیکی برروی هم
چیده وبقدر عشر آن کوکرد ونمک بالمناصفه برصفایح ومابین آن پاشیده ودهن دیگ را
مستحکم کرده یکهفته در تون بگذارند تا بمجموع سوخته شود وهرگاه زودتر خواهند
باید مس را کداخت وکبریت وامثال او را بران پاشیده درسرکه تطفیه نمود وبدستور

تکرار عمل نمایند تا سوخته کردد عمل اسفیداج باحراق وبه تعفین میباشد اما احراق باید
قلعی را یا سرب را صفایح کرده در ظرف سفال مطین در تنور یا تون احراق نمایند
وبدستور سرب را در ظرف سفال کداخته با کفچهٔ آهن برهم زنند تا مانند خاکستر
کردد پس در دیك یا کوزهٔ سفال مطین کرده یکروز آتش در تحت آن کنند تا سفید
شود وهرکاه خوب سفید نشود باید قدری سرکهٔ کهنه بران پاشند ویکهفته بکذارند
واما تعفین باید بر صفایح قلعی وسرب انکور یا دانهٔ او کوبیده مالید ودر ظرفی کرده
در مکان نمناك کذاشت تا همهٔ آن حل کردد یا صفحهٔ او را سوراخی کرده وبا انکور
کوبیده آغشته در خم سرکه بیاویزند ودهن خم را محکم کنند که بخار سرکه دفع نکردد
وبهر چند یوم آنچه از سطح ظاهر او برخیزد باید کرفت وباز کذاشت تا همهٔ آن سفیداب
کردد ودر تحت قطعات او در خم سرکه ظرفی نصب کنند تا هرچه ازو ریخته شود
دران ظرف جمع کردد طریق دیکر انکه قلعی را در ظرف مشبکی سفالین کذاشته الظرف
را در ظرفی که سرکه بسیار تند کرده باشند بکذارند ودهن ظرف سرکه را بسیار مستحکم
کنند که مانع نفوذ بخار باشد تا قلعی بتدریج ریزه شده از ظرف مشبك بظرف سرکه
نشیند پس از سرکه جدا کرده در آفتاب خشك نموده بسایند وهرچه در ظرف
در ظرف سفال باشد وسائیده نشود باز باید تکرار عمل نمود عمل آبار وآن سرب
با کبریت سوخته است ودر فصل احراق مذکور شد عمل سرنج وان از سوختن
رصاص وهم از سفیداب محرق حاصل میکردد وطریق عمل انکه سفیداب قلعی یا قلعی
وسرب را در تابهٔ سفالین بر روی کورهٔ آتش نی وخاشاك کذاشته وقدری نمك بران
پاشیده با آهن وکفچهٔ آهنی برهم زنند تا سرخ شود وهرچند آتش بیشتر دهند سرخ تر
میشود وچون بعد از اندك سرخی او را در دیکی کرده بر روی کوره کذارند وآتش در
اطراف وتحت او افروزند بغایت رنکین میکردد عمل زعفران الحدید آهن سوهان
کرده را که در غایت ریزه کی باشد باید چند بار باب نمك شست تا سیاهی او زایل
کردد پس باب صاف غسل داده خشك کنند وبا ربع او نوشادر سحق بلیغ کرده بر روی
لته یا ظرف سفال پهن نموده در مکان نمناك دفن کنند تا در ده دوازده یوم زرد مایل
بسرخی وقابل سحق کردد قسم دیکر که معمول بعضی از اهل صناعت است صد مثقال
برادهٔ حدید بدستور مذکور شسته در قرع مطین کرده مساوی او تیزاب فاروقی اندك

اندك

اندك در رو ریزند وهرکاه دود ازو ظاهر کردد اندکی بول بچکانند تا جوش او فرونشیند
پس انبیق را وصل کرده باتش بسیار نرمی تقطیر نمایند وچون مجموع تیزاب مقطر کردد
اتش را تند کنند تا برادهٔ مکلس وزعفرانی رنك کردد عمل سلیمانی که معروف بدواء
الشعث است وبفارسی دار اشکنه نامند زیبق پاك نود مثقال سم الفار هفت مثقال
ونیم مبالغه در سائیدن آن نموده بدستور شنجرف تصعید در شیشهٔ مطین نمایند
عمل مداد که بفارسی مرکب کویند یکجزو مازو را کوبیده در آب خیسانیده بجوشانند
تا مهرا کردد پس صاف نموده یکجزو زاج سیاه ویکجزو دودهٔ روغن تخم کتان وبمساوی
مجموع صمغ عربی اضافه نموده بجوشانند تا یکسان کردد وبسیار باید برهم زد بعد که
بسیار غلیظ کردد پس بعد احتیاج باب رقیق کنند واکر با مازو بجوشانند وبعد ازان
که بحد لایق رسد صاف نمایند بهتر است ودودهٔ روغن تخم کتان ونفط وروغن بید
انجیر وامثال ان بدل یکدیکرند وطریق کرفتن دودها در فصل چهارم مذکور شد وباید
دودها را در کیسهٔ کاغذی پهن تو بر تو کرده کیسه را بخمیر کرفته در تنور خبازی یا در
در زیر خاکستر کرم کذارند تا خمیر پخته شود وبحد نیم سوز رسد وچرك دوده در
کاغذ نفوذ نموده خالص کردد چه با اندك چرکی مفسد مداد است قسم دیکر
صد مثقال مازوی سبز را بسیار نرم سائیده در آب بجوشانند تا مهرا شود
وبقوام لایق رسد وبکذارند تا نیم کرم کردد وده مثقال زاج سیاه را کوبیده در لتهٔ
بسته در ان آب بدست مالیده لته را بیندازند واز صد مثقال تا دویست مثقال
صمغ عربی را دران حل وصاف کنند وبیست مثقال دوده جزئی کرفته را در ظرفی
کرده قطره قطره از ان در و ریخته برهم زنند وبروند در آفتاب بکذارند وهرچند
بمبالغه در برهم زدن آن کنند بهتر است وقدر صمغ دو چندان مازو باشد
اصوب است واکر خواهند براق کردد دو مثقال نبات اضافه کنند مداد یابس
یکجزو دودهٔ روغن کرفته را با دو چندان او زاج ومازو وبوزن مجموع ان صمغ عربی
بکوبند یکسان کرده وهرچند مبالغه در کوفتن آن کنند بهتر است ودر وقت احتیاج
قدری را در آب حل نموده استعمال کنند عمل رامك املهٔ مقشر یکجزو مازوی سبز
نیم جزو غورهٔ خرما ربع جزو پوست انار مثل غورهٔ خرما واکر غورهٔ خرما نباشد
خرماء خورك بدل کنند پس نرم کوبیده سه روز باب بجوشانند وبرهم زنند تا یکسان
کردد پس زاج سفید وصمغ هریك ثمن جزو عسل کف کرفته یکجزو ونیم اضافه نموده قرص

بسازند و عمل سك مانند رامك است بدون آمله و چون دو دانك مشك اضافه
نمایند سك المسك نامند عمل تنكار قسمی از انرا با بول اطفال قریب البلوغ ترتیب
میدهند و طریق آنست كه بول را در ظرف مس با دستهٔ مس در افتاب چندان برهم
زنند كه منعقد كردد و قسم دیگرا انكه بورهٔ سرخ سه جزو نمك طعام و نمك قلی هریك یكجزو
نرم سائیده با شیر كاومیش بجوشانند تا منعقد كردد و در ظرف زجاج كرده در افتاب سرطان
تا اخر سرطان بگذارند و بعضی افتابرا شرط ندانسته اند و قسم اول از مكتومات و قسم اخیر مشهور
و معمول است عمل سریشم پنیر كه جوهر الصنایع نامند از خواص اوست كه هر چیزرا بان
وصل نمایند و با او بسرشند از اب و آتش منفصل نكردد و آن از اسرار مكتومه است پنیر
تازه را ورق رقیق كرده بر روی سنك مسطحی آهك آب ندیده پخته فرش نموده اوراق را
پهلوی هم بچینند بر روی اوراق نیز از آهك بپاشند بقدری كه اوراق را بپوشاند و سنك
مسطح دیگر بر روی آن گذاشته وده روز در افتاب باشد و باید سنك اعلا بسیار ثقیل باشد
تا دهنیت او بحد كمال افشرده شده مخلوط با آهك كردد پس با اب شسته بدستور فرش نموده
از نمك سائیده كرده یكهفته در زیر سنك بگذارند پس شسته سرخی و چربی كه داشته باشد
دفع كنند و چون در افتاب گذارند و چربی او وظاهر كردد باز با اب نمك و آهك كه در شیشه
بسیار برهم زده بجوشانند و بحدی رسد كه اصلا چربی و حرارتی در ان نماند و كمال او در عدم
چربی و سرخی است پس مانند سرمه سائیده در شیشه ضبط كنند و در وقت احتیاج قدری
را با اب سفیدی تخم مرغ و كف او را گرفته باشند كه در شیشه بسیار برهم زده و كف او را گرفته
باشند قطرات بر روی سنك ریخته بسایند تا بحدیكه سنك بالا با سنك زیرین بچسبد
پس قطرات آب اهك صاف بقدر روان شدن او اضافه نمایند و قدر آب آهك بحدی
باشد كه چون چیزیرا بان الصاق دهند در اندك زمانی خشك شود عمل مرداسنك
سرب را گداخته سرخ یا سرب سوخته بخورد او دهند تا مرده و ممتزج شوند و در ظرفی
كرده و در سركه اندازند و انچه خوب سوخته و ممتزج شده باشد جدا نموده با جو در آب
بجوشانند بحدیكه جو مهرا كردد و متشقق شود پس از جو جدا كرده باهم وزن او نمك بسایند
و در آب خیسانیده و هر روز برهم زنند و هر سه روز تغییر آب دهند تا خوب صاف شود
و اجزاء خام در رو نماند بعد از ان شسته استعمال كنند طریق سفید كردن مرداسنك
باید مرداسنك مذكور را در پشم سفید به پیچند و با با قلی بجوشانند تا با قلی مهرا شود
و پشم سیاه كردد و بدستور بتجدید پشم و باقلی نمایند تا مرداسنك بحد سفیدی رسد و این

قسم سفید

هفت مثقال ذرنبد روغن اطریلال بهمن سرخ و سفید انیسون از هریك سه مثقال زمرد
كهربا از هریك دو مثقال عود هندی هفت مثقال پادزهر معدنی سیزده دانك مروارید
چهار مثقال عود را در پیست و شش مثقال گلاب بسایند و پادزهر را در روح حل كنند و هفت
روز بگذارند و مروارید را در شیشه كرده آب ترنج در او بریزند و سر او را محكم كرده در حمام
بگذارند تا حل شود و بعد از حل شدن با عود و پادزهر محلول مخلوط سازند و سه وزن ادویه
عسل بقوام اورده را با اتش نرمی بگذارند و محلول را كم كم در وریخته برهم زنند و بعد از ان ادویه را
اضافه كرده بعد از شش ماه استعمال نمایند و اتش او باید بقدری باشد كه بجوش نیاید
و اگر پادزهر معدنی بهم نرسد پادزهر حیوانی را بدل او سیزده قیراط كنند تریاق ابوماهر
در معاجین مذكور است **فصل دویم** در ایارجات **ایارج لوغانیا** ایارج از تالیف
فیلغریوس است و بلغت یونانی بمعنی دواء الهی و مراد از و مسهل است كه بمشیت الله تعالی عروق
او در عروق میشود و تنقیهٔ خلط مینماید و متقدمین شرط دانسته اند كه اتش باو نرسد
و با عسل شهد سرشته شود و قوتش تا چهار سال باقیست و گویند تا سی سال و قدر شربتش
از نیم مثقال تا چهار مثقال با آبی كه در و بسفایج و زوفا و افتیمون و هلیلهٔ كابلی و كلكا و زیان
واسطوخودوس از هریك بقدر حاجت جوشانیده باشند یا یكدرم ملح نفطی استعمال نمایند كرم
و خشك و جهت جذام و برص و بهق و صرع و جنون و داء الثعلب و داء الحیه و عسر نفس و
احتباس حیض و داء الفیل و درد معده و جگر و گرده و عرق النسا و نقرس و فالج و تشنج و رعشه و مفاصل
ولقوه و جوع كلبی و درد مثانه و قروح او و ثقل سامعه و در تسر مزمن نافع و مسهل خلط محترق
و لزج و مواد بلغمی و سودا و برا مفید است و انچه بسرخی در تحت هریك نوشته شده موافق
نسخهٔ كامل و بهترین نسخهاست و حب الغار بند ارد **ص** شحم حنظل غاریقون اشق خربق سیاه
سقمونیا هیوفاریقون از هریك ده مثقال افتیمون بسفایج مقل صبر كاذریوس فراسیون سلیخه
از هریك هشت مثقال دار فلفل فلفل سیاه و سفید دارچینی زعفران جاوشیر سكبینج جند فطراسالیون

دو مثقال

زراوند طویل از هریك چهار مثقال با عسل بسرشند و بعد از ششماه استعمال نمایند و در بعضی نسخه
عصارهٔ افسنتین حب الغار از هریك دو مثقال ثوم بری فرفیون سا‌ذج اسقیل مشوی جعده مرصاف
سنبل هندی جنطیانا اسطوخودوس زنجبیل حماما حاشا از هریك دو مثقال و نیم اضافه نموده
اند **ایارج ثیادریطوس الاکبر** قبل از زمان جالینوس تالیف یافته مسمی باسم پادشاه آن عصر
و قویتر از سایر ایارجات و اعدل از ایارج لوغاذیا و قدر شربتش تا چهار مثقال با مطبوخ غاریقون
و سایر ادویهٔ مناسبه هر علتی و او مسهل و نافع است از برای سوء المزاج بارد و اوجاع کبد و معده
و طحال و کرده و مثانه و احتباس حیض و قولنج و امراض عتیقه و جهة رفع فضول غلیظهٔ لزجه
و نسیان و ظلمة بصر و عسر نفس و جهة تنقیهٔ بدن از اخلاط فاسد و تسخین و تقویه و تعدیل
آن آزموده و جهة تحلیل ریاح و سدهٔ جگر و سپرز و درد سینه و پهلو و جشاء حامض و استسقا که
از ضعف و برودة جگر و وجع کرده و جمیع انواع درد سر و جذام و برص و خناق بلغمی و لقوه و عشه
و فالج و تقویهٔ حرارت غریزیه نافع و بغایت ضعف اورامانع و دافع سودای سوخته و بلغم متعفن
فاسد و کدازندهٔ اخلاط غلیظه از رکها و جهة نیکو کردن رنك رخسار که از نقصان خون باشد
و احتباس خون که از سرما در عروق بهم رسد و جهة اصحا و تقویهٔ بدن آنها مفید و مرکب است
از ادویهٔ کبار و مختار آن و سعوط او بمقدار عدسی از برای صرع و لقوه با آب شاه دانه بعدیل
است و آنچه موافق نسخهٔ کامل و قدما است بسرخی نوشته شد با اضافهٔ مرصاف ص صبر
سقوطری غاریقون ابیض ۲۰ م زعفران دارچینی وج مصطکی دهن البلسان مکد ۳ م
فربیون دارفلفل فلفل ابیض و اسود جنطیانا فقاح اذخر مکد ۷ قسط المرکاذریوس افتیمون
مکد ۴ م اسارون سلیخه عود بلسان حب البلسان مکد ۳ م راوند ۴ م و نصف سقمونیا ۲ م
سنبل الطیب ۳ م و نیم مو حاما با عسل بسرشند و بعد از ششماه استعمال نمایند و در مختار
ابن هبل مرعجای مو واقع شده **ایارج فیقرا** بلغة یونانی فیقرا بمعنی تلخ است و از تالیفات
بقراط و نافع است در امراض سرد و دافع ابخرهٔ دماغی است و منقی معده و مواد بلغمی و ماده جوب

مسهله

در بعضی نسخه زعفران بدل کل سرخ کرده اند

مسهله و کویند مضر کرده و مصلحش عناب و قدر شربتش تا دو مثقال و قوتش تا دو سال باقیست
ص کل سرخ مصطکی سنبل الطیب عود بلسان حب بلسان سلیخه دارچینی اسارون
از هریك جزوی صبر زرد دو چندان مجموع کوفته و بیخته اکر تنها نی استعمال نمایند با عسل شهد
بسرشند و اکر ماده حبوب کنند بدون عسل کنند **ایارج جالینوس** منافع او مثل منافع ایارج
لوغاذیا است و بجهة قولنج و استرخا و سلس البول و تقطیر البول انفع از وست و در بقاء قوت
و قدر شربت و طریق استعمال بدستور ایارج لوغاذیا است ص موافق کامل شحم حنظل غاریقون
بیاز عنصل مشوی اشق سقمونیا خربق اسود هیوفاریقون فربیون از هریك شانزده مثقال

فراسیون

بسفایج افتیمون مقل رزق کماذریوس سلیخه فراسیون از هریك نه مثقال مرصاف سکبینج زراوند طویل
فلفل اسود و ابیض دارفلفل دارچینی جاوشیر جند بید ستر فطراسالیون از هریك چهار مثقال و در بعضی نسخه
زعفران و صبر را چهار مثقال اضافه نموده اند با سه وزن عسل سرشته با موافق مطبوخ میل نمایند
ایارج ارکاغانس بن داود جهة امراض رطوبی و دشواری نفس و دوار و قرحهٔ سودا و بحوحة

وحکه بدل

که از رطوبة باشد و درد کلو و تشنج و فواق و وجع مفاصل و زرداب و قروح ریه و جگر و کزیدن
سك دیوانه تا از آب نترسد باید با سرطان محرق داد و هرکاه از آب ترسد مخلوط سازند
با شربتی از و عصارهٔ قثاء الحمار و عصارة حنظل وزن چهار قیراط و با آب قیصوم بنوشند
و جهة درد شکم و رحم با آب سداب که مخلوط سازند با و سه قیراط جند بید ستر و جهة درد
کرده با آب کرفس و در سایر علل با طبیخ افتیمون و مویز دانه بیرون کرده و قدر شربت و مدت
مزاج بدستور ایارج سابق است ص شحم حنظل بیست و دو درم فراسیون و اسطوخودوس
خربق اسود کماذریوس سقمونیا فلفل ابیض دارفلفل از هریك دو اوقیه و در مختار ابن هبل
چهار اوقیه است بصل الفار مشوی فربیون صبر زعفران جنطیانا فطراسالیون اشق
جاوشیر از هریك یك اوقیه جعده دارچینی سکبینج مرصاف سنبل اذخر فودنج زراوند مدحرج
مکد دو درم با عسل بسرشند و بعد رحاجت استعمال نمایند **ایارج دوفس** موافق نسخهٔ

کامل الصناعه بسرخی قید شده جهة دفع سودا و بلغم وداء الثعلب و امراض بارده دماغی
وعصبانی با سطوخی که در ایارج لوقاذیا مذکوراست با ملح نفطی استعمال نمایند وصمغ را
در شراب یا مثلث بخیسانند وقدر شربت ومدت مزاج بدستور سابق است **ص** شحم حنظل
بیست درم صبر پنجه درم خربقان ده درم کماذریوس بیست م سکبینج جاوشیر هشت درم
زراوند مدحرج فطراسالیون فلفل ابیض واسود مکه پنج آ سنبل سلیخه دارچینی زعفران
زنجبیل مرصاف جعده مکه دوم ودر بعض نسخه کافیطوس فراسیون غاریقون ازهریك
ده آ زیاده نموده بقدر حاجت با عسل سرشته استعمال نمایند **ایارج بقراط وایارج هو**
فقراطیس نامند جهة رطوبت معده ودرد سرکه از بخار فاسد متولد شده باشد وجهة غم وخفق
وسایر علل سوداوی وبلغمی نافع وقدر شربت ومدة مزاج بدستور ایارج سابق است **ص**
جنطیانا زراوند مدحرج سلیخه دارچینی ازهریك نیم م فطراسالیون کماذریوس اسطوخودوس
فلفلمونکیه ازهریك یك م مرچهارم حب البان زعفران ازهریك یك م ونیم صبر چهارم
اسم مصطکی است فارسی
ونیم شحم حنظل شش درم با عسل بقدر حاجت بسرشند **ایارج اندروماخس**
جهة امراض بارده دماغ ومعده ومفاصل وتشنج وصدمه وضربه وشکستگی اعضا
ودرد پهلو ومعده ونفث الدم ودرد تهیگاه نافع است قدر شربتش از یك م تا چهارم
در اورام صلبه با سکنجبین بنوشند وضماد کنند وجهة ورم چشم با آب
وجهة ورم مقعد با روغن گل سرخ وجهة قروح سرانگشتان با سرکه ضماد نمایند ودر
امراض دهن غرغره کنند وطریق شربت ومدت مزاج بدستور ایارجات سابق است **ص**
دارچینی سلیخه سیاه قصب الذریره عیدان البلسان فقاح اذخر قشور الطلع سه
اوقیه ونصف کوبیده در دیك سفالین کرده با آب باران شش دو رق که هر دو رق بیصد
مثقال است بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده نگاه دارند وصبر سقوطری
یکرطل را با آب باران در آفتاب سائیده بشویند وچندان در آفتاب بسایند که خشك شود

بعدازان

بعد ازان با آب ادویه سابقه بدستور در آفتاب صبر را بسایند تا مجموع آبها را جذب
کند و در سائیدن خشك شود پس باید دیگر او را با زعفران و مر و کیر از هریك سه اوقیه
و در بعضی نسخه یکرقیه سائیده در ظرف شیشه نگاه دارند وقدر شربت یکدرهم است
نسخه دیگر ایارج اندروماخس که ابن هبل در مختار ذکر کرده شحم حنظل پنج م
بصل الفار شوی غاریقون سقمونیا خربق اسود اشق اسقوردیون چهارم ونیم ودر
بعضی نسخه دو درهم ونیم کماذریوس افتیمون مقل صبر سقوطری سه م حاشا میو فاریقون
سازج فراسیون جعده سلیخه فلفل اسود زعفران دارچینی دارفلفل سغاپیج جاوشیر
سکبینج جندبیدستر فطراسالیون زراوند طویل ازهریك چهارم با عسل بسرشند وقدر
شربت از یکمثقال تا چهار مثقال **فصل سیم در جوارشات** جوارش معرب از گوارش
فارسی است بمعنی گوارنده از اختراعات حکماء فرس است و او عبارت است از ترکیبی
که مقوی معده ومحلل ریاح ومصلح اغذیه باشد وبعد از سرشتن ادویه با شکر وامثال آن
در صمغی پهن کرده پاره پاره کنند ومدتی جهة مزاج او منظور نیست ومتاخرین بعضی از معاجین
سهله را در تحت جوارشات ذکر کرده اند وظاهرا موافق قانون نباشد **جوارش الملوك** دواء
السنة است ومذکور میشود **جوارش لؤلؤ** مقوی اعضاء رئیسه ومعده ومصلح حال رحم است
ودر حفظ جنین از اسقاط بغایت مجربست **ص** لؤلؤ عاقرقرحا ازهریك یك م زنجبیل مصطکی
ازهریك چهارم زرنباد درونج تخم کرفس شیطرج قاقله جوزبوا بسباسه قرفه ازهریك دوم
بهمن سرخ وسفید فلفل دارفلفل ازهریك سه م دارچینی پنج م شکر سلیمانی مثل همه ادویه
قدر شربت یك ملعقه ودر حفظ اسقاط جنین مداومت شرط است **جوارش عود** جهة
تقویة معده وتجفیف رطوبات وخفقان وضعف جگر وهاضمه نافع است **ص** عود هندی سنبل
الطیب سنبل رومی مصطکی قرنفل دانه هیل جوزبوا ازهریك دو جزو هلیله کابلی قرفه تخم کرفس
انیسون زرنباد پوست ترنج بادرنجبویه ازهریك یکجزو زعفران بسباسه زنجبیل ازهریك نیم جزو

مشك بازاء هر سی مثقال از ادویه نیم مثقال بایکوزن ونیم ادویه شکر بقوام آورده بسرشند شربتی
تا دو ل جوارش زرعونی معتمد علیه تخم هلیون شقاقل تودری ناف سقنقور لسان العصافیر
از هریك یكمثقال زنجبیل تخم شلغم تخم کزر تخم شبت تخم ترتیزك شاهی تخم جرجیر تخم پیاز تخم کندنا
خولنجان جوز الطیب دارچینی دارفلفل بوزیدان از هریك سه مثقال تخم انجره دو ل با فانید
بسرشند ومقدار شربت از یك ل تا دو ل واین زرعونی نزدیك است بجوارش سقنقور
واکر ناف سقنقور بهم نرسد بدل ان دو وزن او خصیة الثعلب الثعلب باقدری خردل
کنند بغایت نافع است جهة تقویهٔ معده وباه واعضاء رئیسه وکرده وکرده والات بول
جوارش تفاح جهة تقویهٔ معده واحشاء ودماغ وهاضمه مفید است ص یکرطل سیب شیرین
را از پوست وتخم پاك کرده باشراب ریحانی بجوشانند تا مهرا شود واز پرویزن بیرون کنند
با نیم رطل شکر سفید ونیم رطل عسل بقوام آورند وفلفل ودار فلفل قرنفل از هریك دو ل
زنجبیل چهار ل زعفران پنج ل عود هندی پنج ل کوفته وبیخته بسرشند جوارش بلادری
جهة ریاح بواسیر وتقویهٔ باه وهضم طعام بغایت نافع است وموافق مبرودین است ص
زنجبیل ده استار دارفلفل سه استار شیطرج هندی دو استار شقاقل پنج استار فانید
چهارصد پنجاه ل مغز کردکان سفید کرده کنجد از هریك ده ل ده عدد بلادر را کوبیده در سه
اوقیه روغن کنجد خیسانیده دست مالیده صاف نموده ادویه را با آن چرب کنند ویکوزن
ونیم فانید را بقوام اورده بسرشند جوارش شکر جهة تسخین معده وتقویهٔ هاضمه ورفع بلغم
ورطوبات نافع است ص کبابه قاقلهٔ کبار وصغار قرنفل دارچینی زنجبیل دارفلفل زعفران
از هریك یك ل عود فلفل از هریك نیم ل پنجاه مثقال شکر سفید بقوام اورده بسرشند جوارش کافور
جهة ضعف معده وهاضمه وبلغم غلیظ وخفقان نافع است زنجبیل فلفل دارفلفل دارچینی قرفه
ساذج هندی سنبل الطیب جوزبوا صندل زرد عود البلسان هیل بوا سه قرنفل نارمشك طالیسفر
سعد طباشیر عود هندی از هریك سه ل ونیم کافور مشك از هریك یك ل ونیم نود مثقال قند را بقوام

آورده

اورده بسرشند جوارش خوزی جهة اسهال مزمن وتقویهٔ معده وجکر ورفع رطوبات معده وامعا نافع
وموافق امزجهٔ اطفال وزلق الامعا را بغایت مفید است از تراکیب محمد زکریا است ص دانهٔ انکور که از
سرکه استخراج کرده باشند وبود اده مثل سرمه صلایه کرده سی وپنج مثقال تخم مورد شصت ل خرنوب
نبطی کلنار جوزبوا جرمازج از هریك ده ل کندر نانخواه سعد مصطکی سنبل الطیب از هریك پنج ل با شکر
یا عسل بقوام اورده دو وزن ادویه بسرشند شربتی تا سه ل جوارش مفرح تالیف کندی جهة رفع
حزن وتقویهٔ معده وبدن ونیکو کردن رنك رخسار وبوی دهان وعرق بغایت موثر است ص کل سرخ
شش ل سعد پنج ل قرنفل مصطکی سنبل الطیب اسارون از هریك سه ل قرفه زرنباد از هریك دو ل بسباسه
جوزبوا قاقلهٔ کبار وصغار هریك یك ل بوزن ادویه املهٔ مقشر را در سه رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد
واز پرویزن بیز کرده با یکرطل شکر سفید بقوام آورده بسرشند واین نسخه بعینه نسخهٔ نوشدارو است الا آنکه هند
مکرد رووند آمله جوارش سفرجل بدستور جوارش تفاح است ودر تقویهٔ معده ابلغ ازان وطریق ساختن
در جوارش تفاح مذکور است بجای سیب به شیرین باید کرد فصل چهارم در معاجین کبار وصغار
وباهیه ومسهله هرچه متضمن تعدیل وتلطیف وتقطیع وتفتیح وتسمین وجلا وحفظ صحة وتحلیل
باشد انرا معاجین نامند وهرچه ازانجمله مشتمل بر ادویهٔ قوی الترکیب وذو الخاصیة باشد ومدت
بعید از مزاج نیفتد اورا کبار نامند وعکس اورا صغار وانچه متضمن ثوران حرارة غریزی وقوی ارواح
باشد که باعث سرور باشند انرا مفرح نامند وشروط ترکیب معاجین بنهجی است که در تریاق مذکور شد
وباید با عسل سرشته شود ودر فصل زمستان عسل را سه وزن ادویه ودر تابستان دو وزن ادویه
فرموده اند کمتر از دو وزن اجایز نداشته اند وبعضی بوزن ادویه ودر بعضی تراکیب قایل شده اند
واکثر در همه فصول بسه وزن قایلند خصوصا معاجین کبار را چه غلبهٔ عسل مانع تعفن وموجب
امتزاج ونفوذ قوة ادویه در اعضا وقبول طبیعت وحافظ قوة اوست وسبب اینکه کیفیت عسل
را در مزاج تراکیب اعتبار نکرده اند ظاهر نیست ونزد حقیر اولی در مزاج مرکب اعتبار اوست
معجون سقراط جهة امراض بلغمی وسوداوی واز برای صداع وضعف دماغ وضعف کرده وجنون

وضعف بدن ونسیان ووسواس وسبل وسرفهٔ قدیم ودق وصرع وبرص وبهق ودرد معده وجگر ویرقان
وسپرز ودماميل وزحير وقوت باه مفيد است ص جنطيانا قردمانا نارمشك تخم پنجنكشت حب الغار
زراوند طويل انيسون جند بيدستر حب بلسان اسارون سليخه ازهريك يك آ تر صافى يكمثقال ودو دانك
اكيرتركى يك آ وچهار دانك درونج زرنباد تخم كرفس ازهريك يك آ چهار دانك زعفران دارچينى انغول
صبر سقوطرى تربد سفيد عود جوزبوا قرنفل ريوند قاقلهٔ اشنه بسباسه سنبل الطيب گل سرخ سعد
حب المحلب هليلهٔ سياه پوست بليله املهٔ مقشر ازهريك چهار آ وكيدانك تخم جرجير تخم پياز تخم گندنا
ازهريك يك آ ودو دانك زرنب شيطرج پياز عنصل مشوى افليخه ازهريك دو آ نرم صلايه كرده
بروغن بادام چرب نموده باسه وزن عسل سرشند ودر جو شش ماه گذاشته بعد ازان استعمال نمايند
شربتى از دو مثقال تا چهار مثقال معجون الارسطون جهت سبل ودرد شكم وتبهاى مختلفه وربع
ودفع قولنج ودرد رحم مفيد است ص فربيون افيون سليخه زعفران حاما اقاقيا مر قسط المر
سنبل صمغ عربى تخم خندقوقى تخم انجره حب الخروع المقشر مقل ازرق لبان سماق بيبانه دبق بيدانه كبريت
اصفر ميعهٔ يابسه فلفل ابيض ازهريك شش آ گل سرخ عاقرقرحا تخم عرطنيثا تخم سداب تخم كرفس
ازهريك چهار آ بزر البنج حب الاترج نانخواه تخم طرشقوق ده آ تخم بادروج يك آ قرطم زنجبيل ازهر
يك دو آ وبعضى اطبا فلفل سياه را دو ودو مثقال وچهار دانك ميكنند صمغ را در شراب ريحانى يا جهورى
يا مثلث يا نبيذ زبيب وعسل خيسانيده وبا شراب وغيره مذكور است خمير نرمى نمايند وسه روز بگذارند
وروغن بلسان يك كف درو مخلوط نموده حركت دهند تا خوب ممزوج شود پس بعد از دو سه جوش
از آتش بردارند ودر ظرف شيشه گذاشته بعد از شش ماه استعمال نمايند معجون كاكنج جهت درد
گرده ومثانه وبول الدم مفيد است ص تخم كرفس رازيانج ازهريك هشت آ تخم خيار مقشر دو م
تخم شوكران تخم حماض برى افيون مغز صنوبر مقشر مقلو سه م زعفران بندق مشوى مقشر بادام تلخ مقشر
مقلو سه م ونيم حب كاكنج الجبلى الكبار بيست پنج عدد با مثلث قوام دار بسرشند شربت يك م
معجون الاصطمخيقون جهت فساد مزاج وضعف وبرودت معده قسط المر حاما سنبل الطيب

سليخه

سليخه مصطكى دوازده م زراوند طويل فلفل سياه تخم شبت تخم انجره كرفس انيسون نانخواه كمون كرمانى
دوقو فطراساليون كاشم اسارون افسنتين انجدان سياه فودنج برى نعناع چهار م باسه وزن ادويه عسل
بسرشند معجون قباد الملك جهت وجع مفاصل ونقرس وتسكين درد آنها وجهت منع حادث شدن درد
مفاصل ونقرس وجهت سپرز وبادهاى غليظ وتبهاى كهنه ودرد قولنج وگشودن سده وگداختن سنگ
گرده ومثانه وجهت عسر النفس وسرفه وقروح امعا وتاريكى چشم ودرد گلو هرگاه دو روز بنوشند ونافع
است جهت حفظ صحت بدن ومانع است از حادث شدن بسيارى از امراض ص تخم سداب برى فراسيون
انيسون اسقولوقندريون كمافيطوس جاوشير جنطيانا ناردين رومى اسطوخودوس قردمانا ميعهٔ
يابسه ازهريك پنج آ قسط المر زعفران فلفل ابيض اذخر مر صاف سنبل الطيب فراسيون
قشر اصل اللفاح اشق فو تخم جبلى تخم رازيانج تخم جزر برى گل سرخ ناردين اقليطى سنبل رومى
حب بلسان ازهريك سه آ دارچينى هشت آ سليخه شانزده آ عصارهٔ غافث كاشم بذر رحند قوقى
قنه صمغ اللوز ازهريك چهار آ افيون بذر البنج الابيض ازهريك شش آ ادويه را كوفته وبيخته وآنچه
خيسانيدنيست در شراب ريحانى يا جهورى يا نبيذ زبيب وعسل خيسانيده باسه وزن ادويه عسل
كف گرفته بسرشند واستعمال نمايند در وقت حاجت بعد از شش ماه قدر شربت او وزن يك درهم
است با آب گرم وجهت سنگ مثانه وگرده با آب كرفس ورازيانج وجهت درد معده وكبد بماء الاصول وجهت
نقرس ودرد مفاصل بقدر يك نخود هر روز قبل از طعام با آب گرم بنوشند سنجرنيا معرب اوكثير
النجاح است جهت درد معده كه از برودت باشد وسوء الهضم ودرد قولنج وعسر البول ومرضهاى بلغمى
وبادهاى غليظ واز براى صحت بدن از علل بسيار بعديل است ص جند بيدستر افيون دارچينى ازهريك
يك آ مر فلفل دارفلفل قنه قسط حلو ازهريك شش ل زعفران يك آ ودر بعضى نسخه شش قيراط تا نيم
مثقال است مو قودو قوا اسارون ازهريك يك آ ادويه را كوفته وبيخته با عسل كف گرفته بسرشند وبعض
اطبا با عسل يك سكرجه مثلث داخل ميكنند قدر شربت از يكدانك تا دو مثقال بقدر حاجت بعد از
شش ماه استعمال نمايند دواء الكبريت جهت تبهاى بلرز وسرما وبلغمى وسوداوى كهنه وسرفهٔ كهنه كه از مادهٔ

فراسيون

برودة و رطوبت باشد و دردهای مزمن و کهنه و نافع است جهة گزیدن مار و عقرب و ادرار بول
و ریختن سنگ کرده و مثانه و فعل او نزدیک بفعل تریاقست ص فلفل ابیض شش مثقال بذر البنج
قردمانا البان ذکر مرصاف از هریک ده وازده م افیون زعفران از هریک ده م و در بعضی نسخه سلیخه
و ورق سداب از هریک ده م کبریت اصفر خام دار فلفل قسط و مر زراوند طویل قشور اصل اللفاح
فربیون از هریک سه م ادویه کوفته و بیخته و صموغ را در شراب کهنه یا جمهوری خیسانیده و با سه
وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند قدر شربت یک م با آب
نیم گرم و با آب کرفس و رازیانج در حمیات سوداوی و بلغمی دواء الملك الاكبر جهة ضعف جگر
و ابتداء استسقا و برودة معده و تفتیح سده و ادرار بول و ریختن سنگ مثانه و گرده و بهترین
دواهاست از برای جگر ص لك منقی هشت اوقیه بادام تلخ مقشر دارچینی قرنفل از هریک
پنج اوقیه کمافیطوس موفومرزوفای خشک از هریک چهار اوقیه دوقوفطراسالیون زیرهٔ کرمانی
زنجبیل از هریک هشت اوقیه سنبل الطیب یک رطل جنطیانا رومی زراوند مدحرج از هریک یک
اوقیه صبر سقوطری چهار اوقیه زعفران سه اوقیه اسارون هفت اوقیه فوة الصباغین عید
البلسان از هریک پانزده اوقیه حب بلسان سلیخه مصطکی قصب الذریره مقل ازرق از هر
یک هفت اوقیه رب السوس یک رطل و نیم راوند چینی جعده اذخر از هریک دو اوقیه فلفل سیاه
قسط تلخ از هریک ده اوقیه سیسالیوس سه اوقیه و نیم روغن بلسان سه اوقیه ادویه را
کوفته و بیخته و با روغن بلسان چرب نموده با سه وزن عسل کف گرفته بسرشند و در وقت
حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند نسخهٔ دیگر مسمی بتریاق المعده که حقیر ترکیب نموده
جهة تقویهٔ معده و جگر و احشا و تشنج و فالج و نسیان و لقوه و تقویهٔ باه و رفع زهرها و حفظ
حرارة غریزی و تحلیل ریاح و درد احشا و ضعف بدن بعد بلست و در اول نیم گرم و موافق
مبرودین و قدر شربت از نیم م تا یکمثقال ص قسط تلخ سنبل الطیب سلیخه مصطکی حب الغار
زنجبیل قرنفل بسباسه کثیرا مکد دو ل زراوند طویل فلفل سیاه بذر کرفس انیسون نانخواه

زیرهٔ کرمانی

زیرهٔ کرمانی فطراسالیون اسارون کبریت زرد انجدان پودنه نعناع بذر رانجره کندر مکد
۴ ل دوقوفقاح اذخر مرصاف افیون مکد ۳ ل عود هندی فلفل سفید مکد پانزده ل زعفران
یکمثقال و نیم مشک و فرفیون مکد یکمثقال با دو وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و اگر بدل کو کرد
جدوار کنند اولی است دواء الملك الاصغر منافع این قریب منافع اولست ص ریوند چینی
یک اوقیه و نیم لک منقی قسط المرفقاح اذخر حب الغار ترمس حلبه فلفل سیاه از هریک یک اوقیه
ادویه را کوفته و بحریر بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند
امروسیا بلغت یونانی بمعنی حابس المواد است و از تالیف بقراط جهة درد معده که از ماده باردة باشد
و هضم طعام نکنند و جهة تحلیل ریاح و درد جگر و سپرز و ضعف بدن ص تخم جزر بری زیرهٔ کرمانی عود
البلسان سلیخه قردمانا فقاح اذخر تخم کرفس از هریک یک م دارفلفل قسط تلخ فلفل ابیض از هریک نیم م
مرصاف سه م حب الغار ده عدد و ج زعفران از هریک دو م با عسل کف گرفته بسرشند و قدر شربت بقدر
بندقه با آب گرم و بماء الاصول بنوشند دواء السنه جهة اسکندر ترتیب یافته چون در تمام سال استعمال
میشود لهذا باین اسم مسمی گشته منقول از ذخیره و سایر کتب و از خواص و بیان نموده اند که چون
یکماه خورده شود موی سفید شده سیاه میگردد و چون تمام سال مداومت کنند جهة تقویهٔ معده و باه و رفع
و رفع لکنت زبان و برودت اعصاب و عروق و تقویهٔ گرده و مثانه و باه و قوة حافظه و رفع امراض
بلغمی و سوداوی و جذام و بهق و برص و بواسیر و حفظ حرارة غریزی بعد بلست ص پوست هلیلهٔ کابلی
هلیلهٔ سیاه آملهٔ مقشر پوست هلیلهٔ زرد پوست بلیله شونیز فلفل سیاه دار فلفل زنجبیل فلفل موی
نار مشک قاقلهٔ صغار کبابه بلادر منقی از عسل برنغیج اشق مویز منقی مغز تخم خیار نبات ادویه را
از حریر گذرانیده با نبات سرشته سیصد و شصت و پنج قسمت کرده قرص بسازند و در روزی یکعدد
تناول نمایند در نسخهٔ ذخیره هلیلهٔ زرد و بلیله و برنغیج و مویز و تخم خیار مفقود است و در بعضی
نسخ اشق و شونیز بنظر نرسیده و در بعضی سعد و افسنتین رومی افزوده اند دواء الخطاطیف
جهة درد گلو و ورم گلو و انواع خناق و ورم سینه و شش که از رطوبت باشد ص انیسون تخم کرفس

نانخواه اذخر بیخ سوسن اسمانجونی شب یمانی تخم حرمل اصل السوس محکوک سلیخه دارچینی
مرصاف زراوند طویل از هریك یك اوقیه اقراص اقروقومعا ورد بابس منزوع الاقماع از هریك دو
اوقیه قسط المر رماد للخطاطیف تازه از هریك سه اوقیه زعفران یك اوقیه نشاسته گندم سنبل
الطیب از هریك نیم اوقیه مازوی پاك تازه ده عدد ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسرشند
قدر شربت بقدر مازوی با ماء العسل یا ماء الشعیر یا آبی که بپخته باشند در وی عدس و گل سرخ و اصل
السوس و طلا نمایند با پر مرغ اندرون حلق سه مرتبه یا چهار مرتبه در روزی و بدستور روزی چهار
بار غرغره با یکی از آبهای مذکور باید کرد و قرص اقروقومعاد را اقراص مذکور میشود دواء الکرکم
الکبیر از مرکبات جالینوس است جهت دردهای کهنه جگر و سپرز و برودت و غلظ آن و میگشاید
سده جمیع آلات غذا را و بر اکنده میکند بادهای غلیظ و ادرار میکند بول را و جهت جمیع دردهای مثانه
و گرده و رحم که از مواد غلیظه باشد و از برای صلابت رحم و مثانه و جهت استسقا و غیر آن نافع است
ص زعفران فو مو سنبل الطیب انیسون دوقو اسارون راوند فطراسالیون قسط شیرین
سلیخه فقاح اذخر حب بلسان فوه ربّ سوس عصاره غافث اسقولوفندریون جعده روغن
بلسان نیم اوقیه مرصاف کبر رومی با عسل بسرشند قدر شربت یکدرم با شراب عسل دواء
الکرکم صغیر موافق کامل جهت درد جگر و سپرز و ضعف معده و امراض شکم و درد اب نافع است
و رنگ رخسار را نیکو کرداند ص سنبل الطیب ریوند زعفران سلیخه از هریك دو درم دارچینی مرصاف
قسط المر فقاح اذخر از هریك یك درم ادویه کوفته و بیخته با سه وزن عسل کف گرفته بقوام آورده
بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند و در اکثر نسخ اجزاء مزبوره مساویند و مراد در مثلث
باید خیسانید انقردیا و او معجون بلادریست جهت استرخاء عصب و دوار و نسیان
و خیالات و صرع و درد سر و درد معده و درد سینه و جمیع دردهای بارده ص سنبل الطیب
ساذج هندی مرصافی سلیخه زعفران و بعضی اطبا شیح ترکی و در بعضی نسخه قدیمه شیح رومی
اضافه نموده اند افتیمون اذخر ریوند چینی حب البان المقشر قرنفل از هریك یك اوقیه مصطکی

وعسل انقردیا که عبارت از بلادر باشد از هریك دو آل حب البلسان زنجبیل صبر سقوطری از هریك یك اوقیه
غاریقون دهشت درم اصل السوس الاسمانجونی دو اوقیه پوست بیخ رازیانه سه رطل خل خرسه قسط که دو من
و نیم رطل باشد ادویه یابسه را کوفته و بیخته غیر از بیخ رازیانه که او را سه روز در سرکه خیسانیده باشند
بعد از آن در دیگ پاکیزه کرده و سه جوش داده از آتش بگیرند و صاف کنند و باز در دیگ نموده سه رطل عسل
باو ریخته با آتش نرمی به پزند تا بقوام غلیظ رسد پس ادویه مسحوقه را باو ریخته مخلوط سازند و بعد از
شش ماه استعمال نمایند قدر شربت یك درم با آب نیمگرم و جهت فالج و لقوه و استرخا با آب شبت بنوشند
دحمرثا جهت سده کبد و سپرز و برودت رحم و ادرار حیض و بول و تحلیل بادهای غلیظ که در شکم متولد شده
باشد و جهت تبهای که از ماده بارده باشد مثل ربع و مواظبه و سرفه که از رطوبت باشد و سستی اعضا
و انقطاع نفس ص تخم حرمل یکمن و نیم لبان ذکر ده درم ریوند چینی زراوند طویل و مدحرج از هریك بیست درم
زرنباد درونج از هریك چهار درم حب البلسان مصطکی زعفران اکلیل الملك سنبل الطیب از هریك ده درم
انیسون زنجبیل قسط المر سلیخه از هریك سه اساتیر قرنفل شش درم خربق ابیض ورد احمر شونیز از هریك
شش اساتیر سعد ده اساتیر صبر سقوطری چهارده درم فلفل سیاه ده درم ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته
سه وزن ادویه بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند دحمرثا لولوی منافع این مثل منافع اولست
ص زرنباد درونج افیون جندبیدستر فلفل دار فلفل سلیخه هوم المجوس بذر البنج قسط حلو سنبل الطیب
جاوشیر از هریك شش آل حلبه سه آل مروارید ناسفته دو آل بیمه زعفران از هریك شش آل قنه مرصاف
از هریك دوازده آل ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل بسرشند اثاناسیا المعمولة بکبد
الذئب نافع است جمیع مرضهای جگر و درد جگر و قروح امعا و سپرز و درد عصب را و جهت خدر و هر
گاه طلا کنند بر بدن مثل مرهم و جهت درد گرده و عسر النفس و سرفه که از کثرت رطوبة مجتمعه در سینه
باشد و قطع بحیش و نزف الدم و نفث الدم کند و بهم می آورد قطع عروق بکر را که عبارت از اورده
است و نافعست جهت ناسور هرگاه طلا کنند باو مثل مرهم و جهت سموم مشروبه با شیر بنوشند و این
مرکب از جهة آن مسمی باین اسم است که اشامیدن او دور می کند شارب او را از امراض باذن الله تعالی

و تولش بعد از چهار سال ضعیف میشود ص زعفران مرصافی افیون جند بید ستر بذر البنج قسط المر
قردمانا تخم خشخاش سیاه سنبل الطیب اصل الغافث یا عصارهٔ غافث جگر گرگ شاخ سوخته راست بز
هر یك یك جزو ادویه را کوفته و بیخته و آنچه خیسانید نیست با شراب صاف جید الجوهر یا جهوری یا با
مثلث یا با نبیذ زبیب و عسل خیسانیده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه
استعمال نمایند قدر شربت از ربع دانگ تا نیم دانگ اثاناسیا الصغری جهت درد جگر و سرفه و معده و باد هاء
و قروح امعا و قروح سینه و ششی و برای سموم هوام بسیار نافع است ص میعهٔ سایله یا یابس زعفران
قسط المر سنبل الطیب مرصافی عیدان البلسان افیون سلیخه از هر یك چهار م عصارهٔ غافث هشت م
اصل السوس محکوك دوازده م ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و بعد از
شش ماه استعمال نمایند القفطارغان الاکبر و هو الضبعیه جهت سقوط جنین و وجع النسا و جمیع
امراض بارده نافع است و این دوای هندیست ص افیون چهار استار و چهار دانگ فربیون شش م اقاقیا
پنج استار و چهار دانگ حماما سه استار و چهار دانگ عاقرقرحا شش م فاشرا که هزارجشانست فاشرستین
که شش بندانست از هر یك چهار م ابریشم مقرض دو استار نقرهٔ محرق شش م تخم سداب و نانخواه
شکوفهٔ کرفس از هر یك چهار م گل سرخ مشك اصل الکاکنج از هر یك شش م تخم کرفس مقل ازرق حب البلسان
قصب الذریره سلیخه زرنباد درونج شیطرج هندی از هر یك دو استار بذر البنج الابیض نه استار و دو دم
پنج کرفس سه استار و دو م تخم خرفه ده استار حب خروع مقشر هشت استار کبریت اصفر پنج استار صمغ
عربی میعهٔ سایله سه استار و دو م کندر ذکر پنج استار و چهار دانگ دهن البلسان سه استار و دو م
جند بید ستر نه استار و دو م و چهار دانگ دار فلفل پنج استار و چهار دانگ قردمانا شش استار ساذج
هندی سه استار و چهار دانگ قاقله کبار پانصد دانه درست قرنفل ذکر پنج استار قرنفل انثی سی استار
افرودیجان دو استار و دو م قرفه دو استار و چهار م مروارید ناسفته پنج م بسد دو استار و یك م
زوفرا و مرارهٔ البقر از هر یك دو م زراوند طویل نه استار زنجبیل فلفل ابیض از هر یك پنج استار اطوط بعضی
گفته اند که او الکمکست بوزیدان از هر یك دوازده م سورنجان که نارمشك است دو استار و دو م

افرودیجان قسم اول دیگر و جبلیست

مرارة الذئب

[illegible]

و چهار دانگ بهمن سرخ و سفید از هر یك دو استار و چهار دانگ مرارة الذئب مرارة الغراب از هر یك
یك م ادویه را نیم کوب ساخته و صموغ را در شراب خوبی خیسانیده تا هفت روز بعد از آن ادویهٔ
نیم کوب ساخته و صموغ را و شراب مذکوره را بیخته بر او ریزند تا همچو لعوق شود و در دیگ سنگی پاکیزه
کرده بعد از پنج شش جوش ز بالای آتش بردارند و سرد کنند طبیخ الضبعة العرجا بگیرند کفتار
ماده پیر زنده را و بندند دست و پای او را بعضی ببعضی و بینداز ند در دیگ مس پر آب جوشان و بریزند
بالای او ترس ابیض و شبت از هر یك یك کف و آب شیرین بقدر حاجت و سر دیگ را بپوشانند و به آتش نرم بپزند
تا مهرا شود و بعد از آن از آتش بگیرند و سرد کنند و شوربای او را از پوست و استخوان و موی او پاك نمایند و باز
شوربا را در دیگ پاکیزه کرده بریزند بر او زوفا و روغن بلسان و روغن ناردین از هر یك یك سکرجه و به آتش نرم
بپزند تا ثلثش باقی بماند بعد از آن عسل بقدر شوربا بر او ریخته بپزند تا آنکه قوامش همچو قوام عسل
غلیظ گردد پس بریزند ادویهٔ معجونه را و از آتش برداشته در ظرف شیشه گذاشته وقت حاجت بعد از
شش ماه استعمال نمایند و قبل از شش ماه اگر استعمال کنند مهلك خواهد بود فقطارغان الاصغر
حب البلسان کندش حاما پوست بیخ لفاح اشنه سلیخه اشق لبان ذکر اصل السوس محکوك عیدان
البلسان شحم حنظل زنجبیل سکبینج جاوشیر دارچینی جند بید ستر هزارچشان شش بندان
شیطرج هندی تخم اترج کرویا زراوند مدحرج قاتل ابیه سکر حب الغار دم الاخوین از هر یك
دو م زعفران فلفل بذر البنج از هر یك ده م فرفیون هفت م بذر الحرمل قرنفل ساذج هندی شحم
الکرکدان خربق ابیض مرارة الفیل قسط المر از هر یك چهار م طلا و نقره سائیده از هر یك دو دانگ
زرنباد درونج کافور از هر یك سه م سنبل الطیب هشت م مشك دو دانگ افیون پانزده م
ابریشم خام ملح هندی لبان ذکر کبریت بحری سوخته قته خیارشنبر کم پاك کرده باشند ازدانه حجر
قروطی اسم عربی بسداست و طالیسفر پنج شاه دانه و برنج کابلی و نانخواه صعتر فارسی پنج زوفرا
حب الکبر از هر یك یك م ادویه را کوفته و بیخته و صموغ را در شراب ریحانی کهنه خیسانیده با سه
وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند اصفر سلیم جهة مرة السودا

ووجع الصبیان ودرد رحم **ص** فلفل ابیض زنجبیل ملح هندی قسط المر از هریك شش م افیون فربیون جند بیدستر
زعفران قرنفل مصطکی عاقرقرحا از هریك پنج م سعد هزارچشان فاشرستین که شش بندان است زرنباد دروغ
زراوند طویل از هریك دوم دهن البلسان ماء الکافور از هریك چهارم ادویه را کوفته و بیخته بروغن بلسان وماء
الکافور چرب نموده باسه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند ودر وقت حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند
وسعوط او مثل عدسی با آب مرزنجوش جهة علل دماغی نافع است **کلکلانج الاکبر** واین معجون هندیست
جهة درد مفاصل وتبهای کهنه وغشی وعسر البول وبرص وبهق وبلة وسرفۀ رطب وقروح شش وعطش
ورزم ها وبرودة بدن وبواسیر ودرد سپرز ودملها وقولنج وزرداب وامراض زنهای آبستن واشتهای طعام
نافع وقوتش تا پنج سال باقیست **ص** هلیلج سیاه بلیلج شیرآملج دانه بیرون کرده وابرنج وفلفلمویه وتخم
کرفس وشیطرج هندی وفلفل ولسان العصافیر وزیرۀ کرمانی وهندی که شونیز است وهشقیقل یعنی
گفته اند که شقاقل است وملح اندرانی وهندی وبهمنین وملح العجین سیاه وسرخ نانخواه از هریك
سه م تربد سفید یکرطل ادویه را کوفته وبیخته شیرآملج دانه بیرون کرده سه رطل در بیست وچهار
رطل آب شیرین باتش معتدل بپزند تا ثلثش باقی بماند واز آتش بگیرند وصاف کنند وثفلش را
بیندازند وشکر سفید چهار رطل باو ریخته وباتش هموار بپزند وحرکت دهند تا شکر گداخته
شود وغلیظ شود مثل عسل وروغن شیرج تازه سه رطل بر وریخته حرکت دهند تا باب
ممزوج شود واز آتش گرفته ادویۀ کوفته شده را بر وبپاشند وبهم زنند تا ممزوج شود ودر ظرف
چینی گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند قدر شربت از سه مثقال تا چهار مثقالست
کلکلانج الاصغر منافعش مثل منافع الاکبر است هلیلج هندی بلیلج شیر املج دانه بیرون
کرده فلفل دارفلفل شیطرج هندی صبر زنجبیل حب النیل برنج تخم کشنیز خشك نانخواه
فلفلمویه تخم کرفس لسان العصافیر زیرۀ کرمانی واطمط از هریك پنج م خیارشنبر از دانه
بیرون کرده ملح هندی قرفه ساذج هندی هیل بوا که شوشمیر است واگر یافت نشود
عوض او قاقلۀ کبار است حبة السوداء از هریك سه م تربد سفید روغن شیرج از هر

یك بیست

یك بیست استار شکر سفید صد بیست استار مویزدانه بیرون کرده دویست وپنجاه استار آب املج ده رطل
صفت ماء الاملج شیرآملج دانه بیرون کرده سه من مویز دانه بیرون کرده شش من با چهل رطل آب بپزند تا دهش
بماند وابش را صاف نموده در دیك پاکیزه بریزند وشکر را بر وانداخته باتش نرم بپزند تا شکر گداخته شود
ومثل عسل غلیظ شود پس ادویۀ مسحوقۀ مرقومه را بر وریخته بر بالای اتش حرکت دهند بعد از آن روغن
شیرج را نیز ریخته بهم زنند تا خوب ممزوج شود ومثل خمیر گردد واز آتش بگیرند وسرد کنند ودر ظرف شیشه
یا چینی گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند **معجون هندی** از کتب هنود نقل شده جهة لکنت زبان شرب
وذلك او مجربست وجهة اکثر امراض بارده ورطبۀ دماغی بی عدیل است **ص** زیرۀ کرمانی فلفل سیاه دو بیست
عدد دارفلفل صد عدد قرفه نمك نفطی قند سفید بیست وهشت مثقال بادو وزن عسل بسرشند قدر شربتش
دو مثقال **معجون شیلثا** جهة صرع وسکته وفالج ولقوه وتشنج ونسیان ورعشه وخوف وخبث النفس
وخفقان وخیال فاسد وتغییر عقل ودرد اندرون وشش وبادهای غلیظ ودرد مفاصل ونقرس ودرد
رحم ودوار وسقوط جنین وجهة نگاه داشتن جنین در شکم امهات وسعوط او صداع وشقیقه را بیار
نافع واین معجون را اهلیلۀ ذهبیه نامند **ص** مشك خالص وحماما وعیدان البلسان وفربیون واشنان
نبطی وتخم کرفس وتخم سداب واشنه وکبریت اصفر اخثاء البقر جبلی واخثاء معز جبلی وکافور وخربق ابیض
وسیاه ومیعۀ سایله وسعد وماميران چینی وتخم هلیون وبداستان که کف الکلب است واصابع صفر
وبیخ کاسنی وحب المحلب وعیدان البلسان وکشت برکشت وخردل ابیض از هریك دوم مروارید ناسفته
زعفران ساذج هندی سلیخه دیوقی غیر مقشر جوزبوا فقاح الاذخر جند بیدستر تخم جرجیر تخم ذوفا از
هریك ده م طلا ونقرۀ ساییده زرنب حب البلسان شونیز زاج الاساکفه خروا التعلب پوست بیخ کبر
از هریك نیم م ابریشم خام غیر محرق فلفل سفید زنجبیل بیخ شبت تخم شبت جنطیانا لسان العصافیر ملح
هندی صعتر فارسی عاقرقرحا زراوند مدحرج بندق هندی ابهل قفر الیهود هزارچشان ششبندان
از هریك چهارم قرنفل سنبل الطیب قسط تلخ حرمل عیدان برسیاوشان قاقله از هریك سه م
بیخ سوسن اسمانجونی بسباسه خاك چهار راه ماء السوس ماء الکشوث از هریك یك م مصطکی سه م

تفاح بیست عدد تخم بادرنجبویه زوفای خشک ازهریك شش درم فلفل سیاه دارفلفل بذرالبنج الابیض فرداوند طویل افیون ازهریك بیست درم اکلیل الملك چهاردرم ونیم بذرقطونا وبسد ازهریك چهاردرم ودود املك ادویه کوفته وبیخته بخیسانند ازانها آنچه خیسانیدنیست بشراب ریحانی کهنه یا با آنچه قایمقام او باشد وباسه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند ودرظرفی گذاشته بعد ازشش ماه استعمال نمایند قدر شربت مثل نخودی با آب بیخ بادرنجبویه وبیخ کرفس وسعوط ازو بقدر حبه با آب شاهسفرم یا آب مرزنجوش ووقت اتخاذ او هنگام طلوع شعرا یمانیه است که عبارت از کلب الجبار است **کاسکینج**

واین معجون فارسی است نافع است جهة امراض بسیار خصوصا امراض اطفال وصبیان که ایشانرا عارض شود صرع ولقوه وتشنج وجهة حفظ جنین در شکم مادر واصلاح رحم ودرد رحم را بسیار مفید است وسعوط کرده میشود باین جهة جمیع انجیزها که سعوط بر شیاف کرده میشد **ص** سلیخه جفت آفرید پوست بیخ لفاح تخم بادرنجبویه حرمل حب الاثل زراوند طویل مدحرج مشك عنبر حب البلسان ازهریك چهاردرم قرنفل افربجنشك ازهریك بیست وچهاردرم هیل چهار دودرم قسط المر جوزبوا هلیلج اصفر ازهریك هشت درم قرفه زرنیخ اصفر شونیز تخم خیری زرد ازهریك دودرم ونیم سکبینج زرنباد درونج میعه سایله مرصافی ازهریك پنجدرم سعد بسباسه زعفران جزنیا نارمشك حب الدهمست حب الغار ازهریك دودرم سنبل الطیب فرنجمشك ازهریك پانزده درم مرد اسفرم ورق اس ازهریك سه درم ادویه را کوفته وبیخته باسه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند ودرظرفی گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند بعد ازشش ماه قدر شربت یکدرم تا یکمثقال است **صفة جزنیا که موصوفست درکاسکینج** قصب الذریره اظفار الطیب لبان ذکر میعه ازهریك چهاردرم اشنه قرفه زعفران مشك عود هندی ازهریك نیم درم ادویه را کوفته وبیخته با شراب ریحانی خمیر نموده قرصها سازند وبگذارند تا خشك شود ودروقت حاجت استعمال نمایند **صفة معجون المسك** جهة درد جگر وضعف معده وبرودة آن وتفتیح سدها وتحلیل بادهای غلیظ **ص** مشك سلیخه سنبل الطیب ساذج هندی الك پاك کرده ریوند چینی جنطیانا

رومی

رومی ازهریك دودرم زعفران نانخواه تخم کرفس مصطکی ازهریك سه درم عود هندی قرنفل قرصافی ازهریك نیم درم ادویه را کوفته وبیخته با عسل کف گرفته بقوام آورده بسرشند قدر شربت مثل یکباقلی با آب گرم **معجون جنطیانا** جهة صلابة جگر وسپرز وسدهاودرد معده وگرده ومثانه وتبهائی که بطول کشد وجمیع زهرهای گزندها را نافع است **ص** جنطیانا رومی فلفل سیاه ازهریك ده درم قسط المر ساذج هندی سنبل الطیب زراوند مدحرج ریوند چینی ازهریك یك اوقیه ادویه را کوفته وبیخته باسه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند قدر شربت یك درم با آب سداب **معجون فودنجی** جهة درد معده وجگر بارد وقشعریره وتبهای بلغمی وتب ربع **ص** فودنج نهری وفودنج جبلی وفطراسالیون وسیسالیوس ازهریك دوازده درم تخم بادرنجبویه تخم کرفس بابونج حاشا ازهریك چهاردرم کاشم پانزده درم فلفل سیاه چهل وچهاردرم ادویه کوفته را وبحریر بیخته باسه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند قدر شربت ازیکدرم تا دودرم با آب گرم **معجون تمری** جهة عسر بول وقولنج نافع وبمشقت اسهال میکند درهروقت از زمستان وتابستان **ص** خرمای هیرون یا ترصیفان دانه بیرون کرده معشر پنجاه درم یکشبانه روز درخمر خل خرخیسانیده پس بپزند به پرویزن فراخی جدا زان بجوشانند وسداب خشك ازهریك هفت مثقال فلفل سیاه صد دانه زنجبیل سه آل بورق ارمنی یکمثقال بادام شیرین مقشر زهود وپوست سی عدد کوفته وبیخته با ترکوفته بیخته ممزوج نموده باسه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند قدر شربت چهارمثقال با آب گرم **معجون زبیب** جهة صرع نافعست ومایل باعتدال ومداومت او در رفع امراض عصب وصرع مجربست وحقیر تجربه نموده **ص** هلیله کابلی املج هلیله زرد بلیله اسطوخودوس ازهریك ده درم عود الصلیب پنج درم عاقرقرحا سه درم کوفته وبا مویزدانه بیرون کرده بوزن آن بسرشند شربتش ازنیم مثقال تا یکمثقال ونیم است **معجون جالینوس** جهة امراض بلغمی وسوداوی ورياح وسدة وجگر وبرودة گرده ومثانه واصلاح حال بدن نافع است فلفل سفید هیل قسط بحری سنبل الطیب عود بلسان قصب الذریره تخم مورد زنجبیل سفید خولنجان قرنفل دارفلفل دارچینی سلیخه اسارون زعفران مصطکی با عسل معجون نمایند **نسخه محمد بکر** از کامل الصناعه فلفل سفید

وسیاه ساذج حاما تخم کرفس انیسون عاقرقرحا تخم انجره تخم سداب کوهی قسط بحری سنبل الطیب
زعفران قصب الذریره مکه پنج م عسل سه وزن **معجون عود ملین** از شیخ ابو علی جهة تقویة معده
که با یبوست باشد ص هیل زنجبیل دارچینی سلیخه زعفران فلفل سیاه فرنجمشک زرنباد از هریک
پنجمثقال سعد زرنب ساذج قرنفل از هریک سه ل عود خام هفت ل لاجورد دو دانک کافور یک دانک
تربد چهار ل نمک یک ل با عسل و شکر بیامیزند و اگر مشک و عنبر از هر یک نیم مثقال هلیله کابلی سه ل
محروده دو ل داخل کنند بهتر خواهد بود **معجون عود غیر ملین** عود مشک عنبر جدوار دارچینی
مصطکی فلفل قرنفل از هریک یکمثقال و نیم بادرنجبویه کاوزبان بادیان تخم کرفس سنبل کبر تکی پوست
ترنج از هریک دو ل با عسل یا نبات بسرشند و در نسخهٔ شیخ ابو علی کافور یکدانک و نیم دارد و جدوار
وپوست ترنج را او اضافه کرده است **معجون سفرجلی قابض** به پاک کرده یکمن عسل یکمن فلفل
دار فلفل زنجبیل پنجمثقال هیل هفت ل قاقله سنبل قرنفل دارچینی زعفران بدستور هفت ل به را
پاک کرده از پوست و دانه و مهرا پخته از پرویزن درشت بیرون کرده با عسل بقوام آورده با ادویه
ترکیب نمایند مقدار شربت تا چهار مثقال است **ذرعونی** جهة قوت گرده و جگر و باه و معده و سردی
او و بطن مثانه نافع و بادها بشکند ص تخم کرفس بادیان تخم کزر تخم اسبست تخم تره تیزک
ناخواه مغز تخم خربزه و خیار بیخ کرفس از هریک پنج ل عاقرقرحا زعفران قرفه مصطکی عود
از هریک دو ل بسباسه قرنفل فلفلمویه کبابه از هریک سه ل عنبر نیم ل بعسل بسرشند مقدار
شربت تا دو مثقال بعد از دو ماه به خورند **معجون ماسك البول** جهة سلس البول
وتقطیر آن نافع و مجربست بلوط مقشر [illegible] م حرف و مر تخم سداب از هریک یکدرهم کندر حب
الاس جوز بوا بسباسه قرنفل هلیلج اسود از هریک دو م سعد شونیز هیل از هریک سه م انجیر خشک
پنج م با عسل بسرشند و قدر شربت از سه ل تا پنج ل **معجون البنادیقون** جهة نفخ و برودت
معده ص زعفران کاشم بذر السداب تخم کرفس زنجبیل حاشا لوز الصنوبر الکبار از هریک شش م
بادام تلخ مقشر لبان از هریک دو م فلفل هشت م با سه وزن ادویه عسل بسرشند **معجون قنفی**

جهة سرفة

جهة سرفه و درد جگر و سینه و آلات نفس و معده و شوصه و صفای آواز و ادرار بول و درد
سپرز ص مویز بی دانه یا قشمش بیست و پنج ل زعفران سنبل الطیب سلیخه دارچینی دارشیشعان
یک ل قصب الذریره فقاح الاذخر علك البطم مقل ازرق هریک دو ل و نیم قرصافنجا ل صمغ را
بشراب یا قائمقام شراب خیسانیده با عسل بسرشند قدر شربت یک ل با آب گرم جهة درد جگر و معده
و جهة درد سینه و شش با آب زوفا **معجون حلتیت** جهة رفع تب ربع و تفتیح سدها و تحلیل ریاح
و گزیدن جمیع گزندگان حلتیت فلفل مر سداب خشک بالسویه بحریر بیخته بعسل بسرشند قدر شربت
یکمثقال **معجون الخبث** جهة بواسیر و ریاح آن و نیکو کردن گونه و تقویة احشا و هاضمه نافعست
و اورا فنجوش نیز نامند هلیله سیاه آمله بلیله فلفل دار فلفل زنجبیل سعد شیطرج هندی سنبل
الطیب از هریک ده ل تخم شبت تخم کندنا از هریک چهار ل خبث الحدید مدبر مجفف بروغن بادام
شیرین جوشانیده ده ل با سه وزن ادویه عسل بسرشند و اگر دو مثقال یا یک مثقال مشک در وی کنند
اقوی خواهد بود **معجون القولنج** الریحی از مجربات رکن الدین مسعود ص سداب خولنجان سلیخه
بیخ کبر ساذج هفت ل و نیم نیمکوب کرده و یکشب در گلاب خیسانیده پس بجوشانند تا بنصف رسد
پس صاف نمایند بعد از آن زرنباد و مصطکی نارمشک عود پوست ترنج دار فلفل کاشم تخم کرفس ساذج
هندی انیسون اذخر اسارون تخم ترب زرنب صعتر فودنج دارچینی حلتیت کمون کرمانی قرنفل فرنج
از هریک دو ل و نیم چند نصف وزن مذکور و یکمثقال و ربع باشد بحریر بیخته پس سه مقابل عسل با گلاب
مذکور پخته باقی ادویه را با این عسل بسرشند و روغن بادام تلخ بیست ل اضافه کنند و اگر خواسته
باشند که علتش قوی باشد اضافه کنند یا وطلوس خیار شنبر قدری که خواهند **معجون زوفا** جهة نضج
مواد محتبسه در سینه مجرب مرحوم ابوی ام است ص رب سوس زوفا خشک پرسیاوشان
از هریک ده ل قردمانا فلفل از هریک یک ل مغز بادام تلخ پنج ل زراوند گرد تخم انجره از هریک پنج ل
عسل سه وزن ادویه بسرشند و هر روز دو ل را با این مطبوخ بنوشند انجیر زرد ده عدد تمر هندی
مویز بیدانه از هریک ده ل حلبه تخم کرفس تخم رازیانه پرسیاوشان اصل السوس زوفا خشک ~~[illegible]~~
فراسیون

یعنی مدحرج

ازهریك پنج ل درچهار رطل آب بجوشانند تا ربع آید پس سه حصه کنند وهر روز یکحصه را باده مثقال
معجون مذکور بخورند وچون مطبوخ آخر شود باز بهمین دستور ترتیب دهند وهر ماه دو روز متعاقب
یکدیگر بایند واهاق نمایند اصل السوس خردل سرخ تخم ترب تخم شبت بجوشانیده صاف کرده با سکنجبین
عسلی بنوشند وقی کنند در وقتی که معده خالی نباشد **معجون ملوکی** مستعمل جهة قوة باه واشتها
وقوة مجامعت بسیار مجربست جوزبوا قرنفل بسباسه لسان العصافیر بیخ اذخر زنجبیل دارچینی
مصطکی عود زعفران ازهریك سه ل قاقله کبار ازهریك یك ل اشنه دو ل مشك نیم ل قند
گلاب ازهریك ده ل قند را در گلاب حل کرده عسل بقدر کفایت اضافه نموده ادویه را بعد از
قوام بسرشند شربتی یك ل **معجون جلالی** مستعمل جهة زیاد کردن منی وقوة مجامعت وضعف کرده
ومعده واشتها مجربست سنبل الطیب قرنفه قرنفل دارچینی قاقله ازهریك دو ل انیسون تخم کرفس
ازهریك یك ل زیرهٔ کرمانی مدبر مقلو مصطکی نعناع خشك عود نیم ل فلفل دو ل یا یك ل شربتی
دو درم **معجون الصرع** مجرب از جالینوس واسرار الاطبا نقل میشود وبتجربه رسیده است
عاقرقرحا ده ل صلایه نمایند واز منخل نازك بگذرانند بعد از آن در هاون باسرکهٔ کهنه ده ل
بسایند وباعسل بسرشند شربتی دفعه تا بابیست م آب گرم **معجون دیگر** جهة صرع از تالیف حقیر
جهة تقویهٔ دماغ ودفع سدد ومنع بخار وامراض مرکبهٔ دماغی مجربست وبتریاق الصرع موسوم
نموده است سیسالیوس عاقرقرحا اسطوخودوس مکد عشرة مثاقیل غاریقون پنج مثاقیل هلیلج کابلی
بلیلج مکد سبعة مثاقیل فرودمانا فاوانیا زراوند مدحرج مکد ثلثه مثاقیل زبیب منزوع العجم ضعف
الادویه الشربة الی مثقالین غدوة وعشیة **معجون عقرب** جهة گرده ومثانه عقرب سوخته جنطیانا
سه ل زنجبیل یك ل فلفل دو ل دارفلفل دو ل کاکنج پنج ل جند نیم ل بابیست ل عسل بسرشند بعد
از شش ماه ببالغ دانکی وبنابالغ نیم دانك بدهند **معجون ابوماهر** مسمی بتریاق جهة قروح
گرده ومثانه ومجاری بول واحتباس آن وحرقة البول مزمن بغایت مجربست وجهة امراض رحم
بسیار نافع ومدر حیض ومسکن دردهای اعضا تناسل ومانع صعود ابخره بدماغ ومقوی

اعصاب

اعصاب است قدر شربتش دو داول علت یکمثقال باسه وقیه شیر الاغ وهفت م ماء العسل ودر مزاج
بسیار حار با شربت به ورب غوره ودر وسط علت دو مثقال با هفت م آب برك بارتنگ مطبوخ
وپنج م ماء العسل ودر اواخر علت که چرك پاك شده باشد وخوناب آید یکمثقال وربع با شربت مورد
یا رب غوره وامثال آن وجهة ادرار حیض با آب نخود منقوع وماننده آن از ادویهٔ مدرهٔ حیض
گل بخوم تخم خطمی وخبازی تخم خرفه مغز تخم خیارین وتخم خربزه وکدوی شیرین دم الاخوین
ازهریك پنج ل طین قبرسی پانزده ل طین ارمنی مغسول ده ل ودع محرق شاخ گاو کوهی سوخته
بسد مروارید ازهریك یك ل ونیم عصارهٔ لحیة التیس فطراسالیون زوفاء خشك صعتر تخم
کرفس انیسون مکد چهار ل صمغ آلو نشاسته کثیرا حب القلت که ماش هندیست حب صنوبر
صغار خرنوب نبطی مغز بادام کوهی مغز بادام شیرین مقشر از پوستها مکد هفت ل سماق منقی
غورهٔ خشك طین فارسی که گل شیرازی است ریوند دارصینی طلق محلوب خشخاش سفید وسیاه
بذر البنج ازهریك سه ل حب کاکنج چهل عدد افیون رب سوس مکد دو ل عسل کف گرفته
٥٧٠
سه وزن ادویه **معجون سیسالیوس** جهة اقسام صرع نافع است مکرد موی از ودیچ دوائی
درباب صرع قایمقام این نمیتواند بود سیسالیوس عاقرقرحا اسطوخودوس ازهریك ده ل غاریقون
پنج ل فرودمانا حلتیت زراوند مدحرج ازهریك دو ل ونیم ادویه را کوفته وآب عنصل ودو چندان
عسل را بقوام آورده ادویه را با او بسرشند **معجون مقل** جهة بواسیر واورام مقعد نافعست
وبادها بشکند وخون بواسیر باز دارد پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله املهٔ منقی تخم سپندان
سفید تخم گندنا تخم ریحان ازهریك پنج ل مقل پنجاه ل مقل را در آب کنند تا حل نموده با عسل دو وزن
ادویه بسرشند ودر بعضی نسخه نی عسل است **معجون الکمونی** جهة تقویهٔ معده ونفخ ورياح ورطوبات
آن نافعست زیرهٔ کرمانی صندل که یکشبانه روز در سرکه خیسانیده بوداده باشند زنجبیل بیست ل
فلفل ده ل برك سداب بورهٔ ارمنی ده ل آخشك ده ل ادویه را بسیار نرم صلایه نباید کرد با عسل سه
وزن ادویه بسرشند مقدار شربت یکمثقال **معجون جهة قطع خون بواسیر مجربست** هلیلهٔ کابلی

بليله امله ازهريك ده آل بسد كهربا صدف سوخته ازهريك پنج آل شاخ گاو كوهى سوخته پنج آل
زاج سفيد نانخواه ازهريك دو آل مثقل ازرق بيست آل مقل را در آب حل كرده مجموع را با هفتاد و پنج مثقال
عسل كف گرفته بسرشند قدر شربت دو مثقال **معجون اللؤلؤ** جهة تقويهٔ اعضا وتفتيح اوعيه وتقويهٔ
اعصاب وزيادتى باه وتكرير انعاظ واعانت كند منى را اعانت شديده واخراج منى ميكند بلذة
شديده ونضيج منى ميدهد **ص** مرواريد ناسفته بسد ازهريك شش ل انيسون بهمن ابيض ازهريك
چهار آل كاكنج اصل اللبلاب ازهريك سه آل فقاح اذخر سعد كرمازج ازهريك دو آل سليخه اسارون
دارچينى مصطكى ازهريك يك ل ونيم صمغ يك آل كثيرا يك آل با وزن ادويه عسل كف گرفته بسرشند
ودر وقت خواب يكمثقال با آب گرم بنوشند **معجون حافظ الاجساد** كه تاليف حقيراست جهة
انواع سدد ماساريقا وجگر وضعف وبرودت جگر وامراض معده وسوء القنيه نافع است
واين معجون را خواص كثيره ومنافع جليه است ومثل اين در اين باب ها ديده نشده **ص** دارچينى
اصل الكبر ازهريك پنج آل زعفران دوازده آل فو مو ازهريك چهار آل سنبل الطيب شش آل انيسون
چهار آل دو قو چهار آل رب السوس عصارة الغافث جعده ازهريك سه آل ترصافنچ چهار آل
روغن بلسان چهار آل واگر يافت نشود بجاى او زيت كهنه كنند وبا عسل بسرشند وقدر شربت
يك مثقال نافع باشد ان شاء الله تعالى **معجون بزور** جهة باه مجربست تخم زردك تخم پياز تخم ترب
تخم ترتيزك تخم بوبجه تودرى سفيد وسرخ ولسان العصافير شقاقل مغز جلغوزه قسط شيرين
زنجبيل بهمن سفيد وسرخ فلفل سفيد دارفلفل حليت ازهريك پنج آل باسه وزن عسل سرشته
هر روز دو مثقال ونيم صبح ومثل ان شام تناول نمايند **معجون حب القطن** جليل القدر عظيم النفع
واز جالينوس است اعادهٔ شهوة باه ميكند بعداز نوميدى واواز راصاف ميكند وسده مى كشايد
وضعف كليه ومثانه را زايل مى كند وجهة حرقهٔ بول نافع وسنك كرده ومثانه را ميريزاند ودشوارى
نفس وربو را نافع است قدر شربت دو آل وقوتش تا سه سال باقى ميماند آب حب القطن بيست آل
دارچينى قرنفل حب الصنوبر تخم انجره ازهريك پنج آل شقاقل زنجبيل ازهريك ده آل دارشيشعان

هفت آل قسط شيرين بذر كتان مقل مصطكى ازهريك چهار آل باسه وزن ادويه عسل كف گرفته بسرشند
معجون يد الله جهة تفتيت حصاة بغايت قويست خون برسيتى يد الله زجاج صاف سفيد
محرق رماد عقرب رماد بيخ كلم بوته دار كه كرنب است رماد ارنب حجارة الاسفنج رماد پوست
تخم مرغ كه جوجه از وبيرون آمده باشد حجر اليهود صمغ جوزوج ازهريك يك آل نطراساليون
دوقو مشكطرامشيع صمغ عربى تخم خطمى فلفل سياه ازهريك يك آل ونيم با عسل سرشته از
يكمثقال تا سه مثقال را با آب طبيخ حسك ونخود سياه بنوشند ورماد الارنب آنست كه خرگوش را
ذبح كرده درست در ظرف خزفى گذاشته بگل حكمت گرفته در تون حمام تا تنورى گرم بگذرانند
تا بسوزد **معجون** از ابن هبل جهة وجع الفؤاد وتقلب نفس كه از برودت باشد نافع وبسيار مقوى
معده است گل سرخ فلفل زنجبيل دار فلفل زراوند طويل دارچينى اسارون ازهريك دو جزو مصطكى
زرنباد عود بيخ انيسون ازهريك يكجزو جندبيدستر نيم جزو با يك وزن عسل ويكوزن شيرهٔ گلقند
بسرشند قدر شربت دو آل **معجون افسنتين** جهة درد معده ووجع الفؤاد كه از مواد سوداوى
باشد بغايت نافعست انيسون تخم كرفس افسنتين سليخه جندبيدستر افيون عسل دو وزن
معجون جهة رياح بواسير وصداع بارد وظلمت بصر وتقويت باه سنبل الطيب قرنفل دارچينى
حب البلسان فلفل سفيد دارفلفل اسارون سليخه قصب الذريره سعد تخم سورد زنجبيل قرفه
ناقله بالسويه عسل دو وزن ادويه الشربه الى مثقالين **معجون دبيد الورد** معنى او آنست كه
مثل جهه اجزاء ورد در واست نافع است جهة انواع صداع بارد هر قسم كه باشد ومنع صعود
ابخره ميكند وجهة دوى وطنين وضعف معده وجگر وانواع استسقا وتحليل ساير اورام وديبلات
وصلابات نافع وظاهرا حار باشد در درجهٔ اولى وقدر شربت اند و آل تا چهار آل سنبل الطيب
مصطكى زعفران طباشير دارچينى اذخر اسارون قسط شيرين عصارهٔ غافث بذر الكشوث
فوه الك مغسول بذر هندبا بذر كرفس زراوند طويل حب بلسان قرنفل دانه هيل عود ازهريك يكجزو
ورد منزوع الاقماع مثل الجميع باسه وزن ادويه عسل بسرشند **دواء المسك شيرين** كه دواء

كتابه ببايد كشد

المسك حار نامند جهة خفقان ومرة سودا وضعف دل ومعده وبادهای که زبان آبستن را بهم رسیده
باشد ورنك رخسار را نیکو کرداند زرنباد درونج از هریك یك م لولو کهربا بسد ابریشم المقرض
غیر محرق یك م ونیم بهمن ابیض دو ونیم م واحمر دو ونیم م ساذج هندی دو ونیم م سنبل الطیب دو ونیم
قاقله کبار قرنفل جند بید ستر اشنه از هریك چهار دانك زنجبیل دار فلفل از هریك دو دانك
مشك یك دانك ونیم با سی مثقال عسل صاف اتش ندیده بسرشند **دواء المسك تلخ** از قرابادین
حنین جهة خفقان وورم کلو ورطوبة معده نافعست سنبل قرنفل مشك ترصاف ساذج هندی
از هر دو م زعفران نانخواه تخم کرفس از هریك چهار م صبر اسقوطری افسنتین از هریك هشت م
ریوند چینی شش م جند بید ستر یك م ونیم مر را در آب کرم حل نموده وباسه وزن عسل خام
بسرشند **دواء المسك بارد** مقوی اعضاء رئیسه وموافق محرور المزاج وجهة خفقان حار
ونا فهین نافع است غنچه کل سرخ طباشیر کشنیز خشك ابریشم مقرض کل کاوزبان کهربا مروارید
زرشك بیدانه بسد تخم خرفه صندل سفید از هریك پنج م فوفل کل ارمنی نشسته از هریك سه م
نشاسته دو م مشك یك م عنبر اشهب دو م ورق طلا یك م ورق نقره دو م قند سفید دو وزن
ادویه با رب سیب نود م وآب انار دین نود م عرق بید مشك پنجاه م کلاب پنجاه م بقوام اورده
آورده بسرشند واکر بی مشك خواهند بعنبر تنها اکتفا نمایند وخیر دو مثقال یاقوت اضافه نموده
واثرش را بسیار قوی یافته **نوشدارو لؤلوئی** منقول از خط استاد المتاخرین حکیم محمد باقر
قمی طاب ثراه که بهترین نسخهاست ومکرر تجربه شده جهة تقویة اعضاء رئیسه وضعف معده وبدن
ونقاهت وبر انکیختن اشتها مفیداست طباشیر سفید ابریشم مقرض مصطکی زعفران سنبل
الطیب مروارید کهربا کل سرخ از هریك سه م یاقوت ربوند اسارون سعد عود هندی اذخر
صندل سفید پوست ترنج ساذج هندی بسد یشب سبز تخم بادرنجبویه درونج هیل زرشك
بیدانه عنبر اشهب ورق طلا ونقره از هریك دو م مشك یك م نود مثقال امله را بهترا طبخ نموده
از پرویزن بیرون کنند وبا یکوزن ونیم ادویه شکر سفید ومثل ان عسل کف کرفته بسرشند **نوشدارو**ی

هندی

هندی که ساده کویند جهة تقویة معده وجکر بغایت نافع است کل سرخ شش م سعد پنج م
قرنفل مصطکی سنبل اسارون از هریك سه م قرفه زرنب زعفران قاقله بسباسه هیل جوزبوا
از هر دو م بازای هر مثقالی سی وشش م اجزا یکرطل امله را در نه رطل آب بجوشانند تا ثلث
بماند پس از پرویزن بیرون کرده با یکرطل فانید سنجری بقوام آورده بسرشند قدر شربت از یك م
تا یکمثقال **معجون فلاسفه** ومادة الحیوة نامند از اندروماخس قدیم است جهة امراض
بارده مثل مفاصل وفالج وضعف معده وجکر وتقویة دماغ وحفظ وفهم ویرقان وقولنج و
استسقا وسنك کرده ومثانه وتقطیر البول وامراض مثانه ومقعد نافع است در سیم کرم وخشك
ومحرق اخلاط ومضر محرورین ومصلحش شیر تازه وسکنجبین شربتش از دو م تا چهار مثقال
وقوتش تا چهار سال باقی است فلفل دار فلفل زنجبیل دارچینی کندر بلیله آمله حب صنوبر
شیطرج هندی بیخ بابونج بالسویة باسه وزن ادویه عسل بسرشند ورازی پوست نارنج اضافه کرده
وشیخ خبث الحدید بجهة زرداب وخفقان وبعضی زراوند مدحرج وخصیة الثعلب بجهة نعوظ دو م
انجره بجهة تصفیه منی وکندر مقشر بجهة هزال کلیه وبسباسه وجوزبوا ومویز منقی از هریك بقدر
اجزای عشره اصل اضافه نمایند **معجونی** که اشتها وخواهش کل خوردن وچیزهای بدرا قطع کند معروف
به معجون فیقرا اس ایارج فیقرا هلیله کابلی وبلیله وآمله ومغز نقطی آمله را کوفته بعسل بسرشند شربت از سه م
تا چهار م بطبیخ فودنج **معجون** که در منفعت مثل معجون فیقرای مزبوراست وبغایت مجرب ومعروف بمعجون
جوزجندم است هلیله کابلی آمله بلیله جوزجندم مصطکی قاقله کبار نانخواه زنجبیل بالسویه بعسل بسرشند پیش
از طعام وبعد از طعام میل نمایند بقدر جوزی وبجای کل نشاسته را با نمك شور کرده بخورند یا جوزجندم را شور
ساخته تناول نمایند وغذا را مختصر سازد بکباب مرغ بچه **معجون** جهة عرق مدنی که رشته کویند منقول
از خط مرحوم ابوی پوست هلیله کابلی پوست بلیله امله مقشر ترید سفید زنجبیل قنبیل بالسویه با سه
وزن عسل بسرشند بخوراکی سه مثقال **اطریفل صغیر** جهة استرخاء معده وبواسیر وقوة دماغ نافع
است پوست هلیله کابلی پوست بلیله پوست هلیله زرد هلیله سیاه آمله منقی مساوی یکدیکر کوفته

بروغن بادام یا روغن گاو چرب نموده باسه وزن عسل برشند **اطریفل کبیر** جهة تقویهٔ دماغ
وقطع ریاح بواسیر ونفخ معده وبرص وبهق واصلاح خلط سوداوی نافع است هلیلهٔ کابلی بلیله آمله
بذر الکرفس الجبلی از هریك شش درم شیطرج هندی نانخواه صعتر از هریك دو اوقیه سنبل جاماهیل بج
از هریك سه درم دارچینی دو درم فلفل ابیض وا... نارمشك ملح هندی از هریك نیم اوقیه خبث الحدید
سه اوقیه خردل یك اوقیه ونیم نوشادر نیم درم بروغن بادام تر نموده باسه وزن ادویه عسل برشند
اطریفل مقل جهة بواسیر واسهال بواسیری نافع است پوست هلیلهٔ زرد آملهٔ منقی هریك ده درم
مقل سی درم در آب کنند تا حل نموده وباشصت درم عسل بقوام آورده هلیله وآمله را بان برشند
اطریفل مقل ملین که جهة بواسیر نافع است پوست هلیلهٔ کابلی بلیله هلیلهٔ سیاه املهٔ منقی
افتیمون اسطوخودوس از هریك ده درم تربد سفید هفت درم مقل سی درم فلوس خیارشنبر سی درم
مقل وفلوس را در آب کنند تا حل کند وبا عسل بقوام آورند وادویه را بروغن (بادام) چرب نموده برشند
واستعال نمایند **اطریفل کشنیزی** جهة منع بخارات از دماغ وریختن سودای سوخته
بمعده وتقویهٔ حواس نافع است اجزاء او اجزاء اطریفل صغیر است بعینه وکشنیز خشك
مثل نصف اجزا **اطریفل بادامان** جهة برص وبهق وامراض بلغمیه بعد از تنقیه مداومت
نمایند هلیلهٔ کابلی بیست درم بلیله آمله از هریك ده درم برنك مقشر پنج درم شیطرج سعد زنجبیل
از هریك سه درم سادج پنج درم بسفایج اسطوخودوس از هریك یك درم غاریقون شش درم قسط سه درم کندر
مصطکی انیسون قرنفل هیل جوزبوا هریك شش درم فلفل دارفلفل نارمشك از هریك چهار درم قدر شربت
از سه درم تا چهار درم **اطریفل زمانی** تالیف حقیر که مسمی باسم والد خود ساخته مسهل صفرا وبلغم
وسودا ومنقی دماغ ومعده ومداواة آن جهة قطع نزلات مجرب ومانع صعود بخارات است بدماغ
وچون بعد از اغذیه تناول نمایند مضرت نمیرساند وجهة اقسام مالیخولیا خصوصا مراقی وقولنج
ورحم بغایت نافع وقوتش تا دو سال باقیست وقدر شربتش جهة اسهال اخلاط از چهار درم تا شش درم
وچون مداومت نماید هر روز از یك درم تا دو درم وموافق جمیع امزجه است هلیله زرد کابلی وسیاه

گل بنفشه

گل بنفشه محرودهٔ مثری از هریك ده درم تربد سفید خراشیده بروغن بادام چرب کرده کشنیز خشك از هریك
بیست درم پوست بلیله آملهٔ گل سرخ طباشیر گل نیلوفر از هریك پنج درم صندل سفید کتیرا از هریك سه درم
روغن بادام شیرین سی درم ادویه را کوفته وبیخته عناب صد عدد سبستان صد عدد بنفشه ده درم جوشانیده
صاف نموده با یکوزن ونیم شیرهٔ هلیله ویکوزن عسل کف گرفته بقوام آورده برشند **اطریفل افتیمونی**
جهة مواد سوداوی وتنقیهٔ دماغ ومالیخولیا وجنون وامراض باردهٔ دماغی نافع است قدر شربتش
از دو مثقال تا پنج درم ص پوست هلیلهٔ کابلی املهٔ مقشر بلیله از هریك ده درم تربد افتیمون سنا مکی
از هریك پنج درم شیطرج بسفایج اسطوخودوس گل سرخ از هریك سه درم انیسون نمك هندی هریك
دو درم عسل سه وزن ادویه برشند **اطریفل مسهل** منقول از خط استاد المتاخرین حکیم محمد باقر
طاب ثراه نافع جهة برص وبهق وجذام وداء الفیل وغیره امراض بلغمی وسوداوی هلیلهٔ کابلی بلیله
آمله افتیمون غاریقون صبر سقوطری ایارج فیقرا شاهتره از هریك دو درم بسفایج سنامکی از هریك
هفت درم تربد سفید پانزده درم ماشا سه درم اسطوخودوس پنج درم انیسون یك درم سقمونیا مشوی
پنج درم با عسل معجون کنند مقدار شربت پنج درم تا پنج درم **معجون شهریاران** که مسهل است جهة
برودة معده وجگر وزرداب ومرة السوداء وتحلیل قولنج ص زنجبیل دارچینی قرفه قرنفل سلیخه
سنبل جوزبوا هیل قاقله مصطکی حب البلسان زعفران از هریك چهار درم ونیم سقمونیا سه درم تربد
~~...~~ حب النیل هشت درم شکر سلیمانی مثل الجمیع باسه وزن ادویه عسل برشند قدر شربت
از چهار درم تا چهار درم ودر بعضی نسخه شبرم بجای حب النیل است واین نسخه اقوی است **معجون
سفرجل مسهل** جهة امراض معده وضعف معده که از رطوبت باشد وجهة تهوع وغثیان وانقباض
طبیعت نافع ومقوی فم معده ومانع صعود بخارات وقدر شربتش تا پنج مثقال است به شیرین
پاك کرده از پوست وتخم یکرطل درد ورطل مثلث بجوشانند تا مهرا شود پس بکوبند واز منخل
بگذرانند ویکرطل عسل اضافه کرده بقوام آورند واین ادویه داخل نمایند زنجبیل دارفلفل دارچینی
از هریك دو درم هیل قاقلهٔ کبار زعفران از هریك سه درم مصطکی پنج درم سقمونیا ده درم تربد بروغن

بادام چرب کرده سه تا شربتی پنج آ تا هفت آ با آب گرم ودر نسخهٔ دیگر زنجبیل ودار فلفل چهار آ است
معجون برتراشه جهة قولنج صعب وتنقیهٔ معده وامعا ومسهل قوتیست ومجربست **من** هیل قرفه
سادج فلفل دار فلفل زنجبیل برنگ کابلی مقشر قرنفل هریك یك آ املهٔ مقشر تخم کرفس سنبل الطیب زعفران
مصطکی از هریك نیم آ تربد سفید محموده از هریك ده آ عسل سه وزن ادویه شربتی از یك مثقال تا یکمثقال
ونیم **معجون مسهل** از تالیف حقیر جهة امراض حارّه وموادّ سوداوی بعد از نضج قدر شربت
تا پنج آ وجهة قولنج بسیار نافع است سنا مکی گل بنفشه از هریك سی آ گل سرخ بسفایج از هریك پنج آ
مغز تخم کاشنه بیست آ محموده مشوی ده آ کثیرا رب سوس از هریك پنج آ هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ زرد
وکابلی روغن بادام از هریك بیست آ عسل دو وزن ادویه با آبی که در ان سنا ده آ گل سرخ وبنفشه هلیلهٔ
سیاه ده آ هلیلهٔ کابلی بیست آ جوشانیده باشند بقوام آورده بسرشند **معجون مسهلی** که بجهة کرم معده
وحب القرع مجربست سرخس ابرنج کابلی مقشر هریك یك م تربد مقل از هر کدام دو م ادویه را کوفته
وبیخته با عسل بسرشند ومجموع او یکشربت است وباید که قبل از تناول این دوا بیك ساعت شیر تازه
دوشیده بخورد قدر دو اوقیه وقبل از دوا بسه روز پرهیز نماید **معجون سورنجان** جهة مفاصل حارّه
وبارده واخراج بلغم غلیظ سورنجان ابیض هفت آ بوزیدان دو آ قشر ماهی زهرج دو آ اصل الکبر
کمون شیطرج از هریك دو آ هلیلهٔ اصفر هفت آ تخم کرفس یك آ ونیم تخم بادیانج یك آ ونیم فلفل ابیض
صعتر ملح هندی ورق انجبار زبد البحر هریك یك آ ونیم سمسم مقشر سه آ تربد ابیض سه آ زنجبیل محموده
هریك سه آ عسل کف کرده سه مثل ادویه قدر شربت پنج آ با آب گرم واگر مداومت کنند دو مثقال ونیم کافی
است **معجون نجاح** مسهل سودا وبلغم غلیظ وجهة قولنج وامراض دماغی که از سودا باشد نافعست
پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی بلیله هلیلهٔ سیاه املهٔ مقشر از هریك ده آ تربد سفید هفت آ
غاریقون بسفایج از هریك پنج آ اسطوخودوس ده آ محموده مشوی سه آ گل سرخ رب سوس مصطکی
سفید از هریك پنج آ عسل کف کرفته سه برابر ادویه شربتش دو مثقال تا سه مثقال **نسخهٔ دیگر** از هرمز
اصفراست وچنین گوید از جالینوس است در اول گرم وقوتش تا یك سال باقیست جهة زحیر ودرد

معده وشقاق ومالیخولیا وجنون نافع است هلیلهٔ سیاه بلیله از هریك ده آ افتیمون تربد سفید
اسطوخودوس بسفایج از هریك پنج آ غاریقون حجر ارمنی مغسول مرجان کهربا مروارید از هریك
یك آ گل سرخ زرنب بادروج حضض مکی دم الاخوین از هریك نیم آ وشیخ الرئیس سه مثقال طباشیر
اضافه نموده وبعضی کندرومی مرزنجوش وهلیلهٔ کابلی از هریك سه آ اضافه کرده اند با سه وزن
عسل بسرشند **معجون خیارشنبر** که سمرقندی ذکر کرده جهة قولنج حار وبارد ورمد وزکام ونزله
ودرد سینه نافع ومضر معدهٔ سرد وبجهة دیر گذشتن او مصلحش استعمال او با آب طبیخ رازیانه
وخطمی وشبت وگاوزبانست وقوتش تا دو سال باقیست وقدر شربت از پنج مثقال تا هفت آ
فلوس خیارشنبر صد آ را با صد آ عسل بقوام آورند وبنفشه وتربد از هریك بیست آ
سقمونیا پانزده آ رب السوس دوازده آ ملح هندی هفت آ ونیم انیسون مصطکی رازیانه هر کدام
پنج آ ادویه را با سی آ روغن بادام چرب نموده بسرشند چون جوشانیدن فلوس باعث غلظت
وضعف عمل او میشود باید بعد از قوام عسل با او مخلوط کرده ادویه را بسرشت **معجون اذاراقی**
از تالیف حقیر جهة قطع عادت افیون بغایت مجربست ودر رفع استرخا وفالج وامراض بارده
ودرد مفاصل وعرق النسا وسلس البول بغایت نافع است اذاراقی که کچوله نامند در شیر خیسانیده
پوست را جدا کرده بسوهان ریزه نموده بعد از ان نرم سائیده صلایه نمایند عود هندی اسطوخودوس
قرنفل گل گاوزبان هیل زرنباد کثیرا نارجیل شقاقل صندل سفید املهٔ مقشر هلیلهٔ سیاه عسل سه
وزن ادویه از یکمثقال تا دو مثقال مداومت نمایند **معجون مسهل** منقول از تصریف وتذکره مسهل
جمیع اخلاط حار ومحترق ومواد جذام ومواد حمیات وعطش است نیم رطل آلو بخارا ومثل ان تمر هندی
وهریك از عناب وسپستان ومویز منقی سی آ هلیلهٔ زرد تخم کشوث افسنتین بنفشه از هریك پانزده آ
گل سرخ ده آ تخم خطمی وخبازی ورازیانه وصندل زرد از هریك چهار آ در آب پخته صاف نمایند وبا سی آ
ترنجبین ویکوزن ادویه شکر بقوام آورند وطباشیر وکثیرا وصمغ عربی وسقمونیا ونشاسته از هریك
پنج آ اضافه کنند واگر خواهند در اسهال قویتر شود ترنجبین را دو وزن ادویه وسقمونیا را اضافه نمایند

قدر شربتش تا هفت ل **معجون** منقول از ارشاد و ترکره جهة قطع اخلاط بارده و فضلات بلغمیه و جهة
ادرار فرمودن حیض نافع ورنك رخسار وبشره را نیکو کرداند و کفته اند که جهة برص مجربست و تا سه روز
پی هم تا پنج م استعمال نمایند و قطع کنند پس سه روز دیکر عود کنند و وقت ابتدای استعمال و خوردن
که قرشروع در نقصان کرده باشد هلیله کابلی بلیله آمله افتیمون دو قوا ازهریك پنج ل قرنفه دار فلفل
ازهریك چهار ل جوزبوا عاقرقرحا شیطرج ازهریك دو ل با عسل بسرشند **فلونیای رومی**
منافعش مثل فلونیای فارسی است لکن اقطع است از و در قولنج و عسر بول و سنك کرده و مثانه و ضیق
النفس و تشنج و سل و خوانیق و نزلات و فساد دهان و دندان و اسهال و ضعف جکر و این اخرا
و اوایبس و هرد و مفسد هند مکر انکه اکثار در اطعمه حلوه و دسمه نمایند و تا حاجت نباشد
استعمال ننمایند اجزای او بعینه اجزای فلونیای فارسی است با زیادتی سلیخه و ساذج هندی و روغن
بلسان **فلونیای فارسی** جهة قطع خون و تقویهٔ اعضا و حفظ جنین و صداع و سرفه و ضعف
معده و تقویهٔ باه و قوتش تا چهار سال باقی میماند و قبل از شش ماه استعمال نباید کرد و قدر شربت
تا یك م فلفل ابیض بذر البنج ازهریك بیست و پنج م افیون طین مختوم فوة تخم کرفس جوز ابهل
اسارون نانخواه رازیانج سنبل قسط باد ام تلخ ازهریك پانزده م مغز تخم خربزه پنج م اشق سه م
با عسل و شراب بسرشند و در بعضی نسخه زعفران پنج م مرصاف عاقرقرحا فربیون ازهریك
دو م زرنباد درونج لؤلؤ مشك ازهریك نیم درم کافور یکدانك و نیم و در بعضی نسخه جند بید ستر
مرجان کهربا ابریشم ازهریك یك م **برشعثا** ابی برکات منقول از خط استادی ابوی مرحوم حکیم
محمد باقر و کویند بهتر از همه برشعثا است بذر البنج فلفل سفید ازهریك بیست م افیون ده م زعفران
پنج م عاقرقرحا عود سنبل الطیب سلیخه زرنباد بهمن سرخ و سفید ازهریك دو م عود بلسان
چهار م جند بید ستر دو ل خشخاش فرفیون نیم ل روغن بلسان پنج ل اکر نباشد بدل روغن زیتون
کنند **فلونیای خاصه** که حکیم محمد باقر طاب ثراه ترتیب نموده در جمیع امزجه موافق است فلفل
بذر البنج زعفران مصطکی مکد بیست جدوار عنبر مشك یشب مروارید ورق طلا یاقوت بسد لعل

مغز جلغوزه
مغز بندق ناجیل تازه
مغز حب القلقل

عاقرقرحا

عاقرقرحا فرفیون تخم بادرنجبویه پوست ترنج بوزیدان بهمن سفید دو قوا بادرنجبویه کندر اکیر ترکی
پوست بیرون پسته مکد ٣ کهربا ورق نقره زرنباد درونج بسباسه مکد ٤ عود قماری ساذج هندی
اسطوخودوس قرنفل زنجبیل اسارون دارچینی اشنه حب بلسان خولنجان عود بلسان سعد زرنب قسط بحری
جوز بوا لسان العصافیر خصیة الثعلب ریوند چینی غاریقون دار فلفل سلیخه حماما فطر اسالیون
مرمکی میعه سایله هیل مکد ٣ ابریشم صندل سفید سنبل الطیب تخم کرفس کل سرخ خشخاش سفید
مغز جلغوزه مغز نارجیل مکد ٥ مغز تخم خیار تخم خربزه مکد ١٠ افیون ٣ صندل ١٠٠ عسل سه وزن ادویه
فلونیای مجرب قریب الاعتدال موافق امزجهٔ حاره و بارده که حقیر ترتیب داده است و مسمی
بحافظ الارواح نموده بذر البنج فلفل سفید افیون زعفران کشنیز خشك صندل سفید دارچینی
طباشیر سنبل الطیب کل سرخ خشخاش جلغوزه نارجیل زرنباد درونج کل کاوزبان بسباسه عود قماری
ساذج هندی حب بلسان عود بلسان سعد زرنب قسط بحری جوز بوا لسان العصافیر آمله بشیر
پرورده دار فلفل سلیخه اسارون قرنفل زنجبیل رازیانه انیسون قرنفل فرفیون پوست ترنج پوست
پسته ورق نقره مشك بهمن سرخ و سفید و تخم بادرنجبویه بوزیدان عسل سه وزن ادویه
بعضی این ادویه را اضافه شده کهربا مروارید یاقوت لعل بسد مرجان عقیق ورق طلا عنبر اشهب
فلونیای محمودی افیون فلفل سفید سنبل الطیب اسارون تخم کرفس بسباسه زعفران
کل سرخ مشك نیم ل عنبر یك ل ورق طلا پنجاه عدد ورق نقره صد عدد هیل دارچینی مصطکی
ریوند چینی زنجبیل افتیمون ازهریك دو ل **برشعثا** ابی برکات که مرحوم ظهیر الدین عماد الاسلام
فارسی میفرماید که از خط ابی برکات نسخه نموده ام و حقیر تجربه نموده بهترین نسخه است جهة
رفع سمومات حیوانی و نباتی و جهة سدد و دوار و ظلمهٔ بصر و آواز کوش و زکام و نزله و لقوه
و فالج و رعشه و سیلان لعاب از دهن و ذکاء قلب و قوة حفظ و رفع نسیان و کداختن بلغم و صفای
صوت و جهة سهر سباتی و سبات سهری و از جهة قولنج و بیحش و برودت معده و جکر و کشودن
سدهٔ جکر و تقویهٔ آن بر طبخ خون و نافع است جهة ربو و انواع استسقا و سستی بدن و کثرت عرق

ونوی بدا او و تقویت جماع و زیاده میکند حرارة را و زایل میکند کسل و تثاؤب و تمطی و استرخاء و انواع
اعیا و جهة تفتیت سنک کرده و مثانه و ادرار بول نافع و ریک مجتمع را متفرق میسازد و جهة رفع وسواس
سوداوی و وحشت و سوء مزاج بارد و درد معده و قلب و هضم دیر شدن غذا نافع و قدر شربت او غایتش
یک مثقال و اقلش یکدانک صاحب سل مقدار نخودی با آب کرم بناشتا و وقت خواب بنوشد در زمان بارد
پانزده روز و در زمان حار هر سه روز یکبار با آب کرم و روغن بادام شیرین و نبات و حذر نمایند در مزاج
خشک و سعوط از و صاحب صداع بارد مقدار حبه با آب مرزنجوش کنند و بدستور صاحب لقوه
سعوط نماید و در امراض حلق حبه بدهان کرفته آبش را ابتلاع نماید و در سرفهٔ کهنه و تازه بلغمی بعصیر
مرزنجوش مقدار حبه و جهة ضیق النفس و ربو با آب زیره و اصل السوس و در وجع فواد و امعا با آب
رطبه و اکر متعذر باشد بطبیخ زیره و جهة وجع سپرز بماء الورد و خل خمر و جهة درد پهلو بشراب
الاصول و جهة درد جکر با آب و عسل هر کاه از مادهٔ بارده باشد و اکر از سده باشد بس بماء الاصول و جهة
مبطون بماء الآس هر کاه ضبط شکم خود نتواند کرد و جهة درد تهیکاه با آبی که کرم شده باشد در آفتاب
در تابستان و در زمستان بجلاب نیمکرم و جهة تبهای بالرز هر کاه با او وجع فواد باشد با آب و جهة
تب مرکبه بمطبوخ انیسون و جهة زحیر با آب بذر قطونا و با آب نیمکرم و جهة حصاة با آب سداب یا آب
ورق ترب و جهة بیماری که خواب نکند بطبیخ خشخاش و جهة بواسیر بماء الکراث و جهة ثقل لسان حبه با آب
سماق و جهة غرق سیب با آب کاسنی و جهة جماع بماء الحمص المطبوخ و جهة نقرس حبه هر روز و بروج و جهة زنی
که زاید و نفاس قطع نشود با آب حلبه و جهة تب با آب حرمل و جهة کسیکه افیون خورده بطبیخ دارچینی و جهة کسیکه
کافور خورده باشد بطبیخ عود بماء الورد و جهة کزیدن عقرب بعسل و جهة کزیدن افاعی حبه هر روز چند
قی کند باز بنوشد تا قی ساکن کردد و علامت در این آنست که مار کزیده وقتی که پاک شود از سم خوابش می برد
و همچنین در هر سم قتالی و جهة شادی که در کرده بسم رسیده باشد بطبیخ نخاله و زبد و جهة رفع زیادتی خون
حیض با آب سماق و جهة احتباس خون حیض بطبیخ عناب و مویز و جهة قولنج بطبیخ اصل السوس
نافع است و اخلاط ان ص دار فلفل دارچینی جنطیانا سلیخه جند بیدستر از هر کدام چهار م سنبل
٣م ٣م ٣م ٣م ٣م ٣م

الطیب

الطیب فقاح اذخر ذرا ونذطویل از هر یک ده م افیون اا آل و یکدانک و نیم زعفران یک م انیسون ١٥
تخم کرفس بذر البنج از هر کدام ٥ اا آل فلفل سیاه ٣٢ که و نیم قسط قق اسارون از هر یک ده آل و نیم
زنجبیل فودنج خشک از هر یک هفت م روغن بلسان یا روغن کل سرخ ده آل عسل بقدر کفایت
نسخهٔ دیکر که از ظهیر الدین نقل شده و مکرر بتجربهٔ حقیر رسیده است و در اکثر خواص بهتر از
مثرودیطوس است و جهة تب ربع مکرر بتجربه رسیده ص سیعهٔ سایله کماذریوس مرصافی
زعفران حرف جنطیانا مکد ده طین مختوم افیون سنبل الطیب صمغ عربی جند بیدستر غاریقون
مکد م اقاقیا هیوفاریقون فطراسالیون مکد م قصب الذریره دارشیشعان حب الغار عصارهٔ
لحیة التیس مکد ة زراوند طویل ریوند چینی اسارون حماما جعده روغن بلسان مکد م و نیم
و بدل روغن بلسان زیت العتیق و چندان او با دو وزن عسل سرشند **تریاق برء الساعه**
از املاء ظهیر الدین عماد الاسلام فارسی شاکرد ابی برکات که مرموز نوشته و تصریح نموده که
بخط مصنف مقابله کرده ام ص فلفل سفید و سیاه بذر البنج افیون زعفران فرفیون سنبل
الطیب عاقرقرحا عسل و وزن ادویه بعد از نشناه استعمال نمایند و منافع آن و طریق استعمال
او در مرعلتی بموجبی است که در برشعثا مذکور شد و در بعضی نسخه فلفل منحصر در سفید است
و در این صورت مایل ببرودة میباشد و با فلفلین مایل بحرارت کما لا یخفی **مخلص اکبر** که یونانی
سوطیرا و بالفعل مخلصه نامند جهة درد سر کهنه و نقرس و صرع و وسواس و فالج و تبهای کهنه بانوبه و سرما باشد
و بجوحة صوت و درد چشمی که از رطوبة باشد سعوط نمایند از و و اکتحال کنند جهة درد دندان و کزیدن هوام و درد
نفس و پهلو و شراسیف و جکر و احتباس بول و تنقیهٔ مثانه نافع و جهة منع نزله با ماء العسل بنوشند و در قی کردن
خون با آب بارتنک یا آب عصی الراعی و در درد معده و ریاح غلیظه با آب کدو و تخم رازیانه جوشانیده باشد و در
دردهای صعب روده و ورم آن و بدی فکر و توحش سوداوی و رعشه و درد سپرز بدستور و طلاء او بر قضیب
مهیج باه و مقوی قضیب و ختنه بقدر نیم م با آب طبیخ حلبه جهة درد شکم که از برودة باشد مفید است و اینجا از اوزانه
بسر خی نوشته شده موافق مجربات ابوی ره است ص مرسلیخه فقاح اذخر از هر یک رقیه و نیم جند بیدستر
١٥ ١١

قطراساليون از هريك ۱۵ آل ودر بعضى نسخ ۱۳ آل تخم كرفس دووقيه سيساليوس يك آل قسط المر دارچينى
اقراص آذرمعمو ميعهٔ سايله اسارون مكه شش آل فلفل ابيض ۱۳ آل دار فلفل چهار ده آل افيون ده ل
زعفران جاما از هريك چهار آل قدر شربت تا يك م ودر بعضى نسخها انيسون ده آل سنبل چهار آل ودر بعضى
سنبل هفت آل است قرص آذر معمود را قراص مذكوراست ورازى قدر يقدر شش مثقال ترتيب داده با
اختلاف ادويه واوزان قسط المرنا نخواه فلفل سفيد قرنفل مكه دانق قوچهار حبه دارچينى مصطكى
زعفران مكه چهار دانك سنبل الطيب ساذج مكه يك آل مرصاف ۴ دانق حاماد ارشيشعان قصب الذريره
مكه دانق باشراب يا قايمقام او قرص كنند معجون ربع از مجربات مرحوم حكيم عماد الدين محمود كه فرموده
كه چون روز نوبه دو ساعت قبل از تب دو نخود تا نيم مثقال تناول نمايند البته در سه نوبت قطع
مينمايد وسمى است بجب لؤلؤ جند حليت قرنفل دارچينى شونيز مرصاف ميعهٔ سايله از هريك سه م
افيون سداب فلفل از هريك يك م عسل بوزن جميع بسرشند معجون ربع ديكر منقول از محمد زكرياى رازى
واو نيز فرموده كه زياده از سه چهار نوبت احتياج نمى افتد وقدر شربت بدستور معجون سابق است ترياك
كهنه هفت م زعفران فقه مرچهار م سليخه حليت از هريك دو م ميعه جند سنبل هفت م قسط
سه م عسل بوزن جميع بسرشند نسخه ديكر از مجربات ابوى ره كه قطع تب ربع بى عديل است ووقت
استعمال وقدر شربت بدستور معجون سابق است اسارون كندر مكى جند بيد ستر ميعهٔ سايله بذر البنج
افيون بالسويه بعسل كف كرفته مثل جميع بسرشند معجون اعظم كه اسود نيز خوانند ودر كامل الصناعه
سمى بكند ربيت جهة زحير واسهال مزمن بغايت نافع است جند بيد ستر افيون ميعهٔ سايله بذر البنج
مرصاف اسارون زعفران كندر نانخواه بالسويه بعسل بسرشند ودر نسخهٔ كامل جلنار طين ارمنى تخم
كرفس سليخه اضافه است معجون قابض جهة اسهال بواسيرى مجرب تخم حماض انجبار تخم مورد
بليله مجموع رابود هند املج هليلهٔ سياه خبث الحديد مد بربا ربت به وعسل بالمناصفه دووزن
ادويه بسرشند شربتى دو مثقال اما معاجين باهيه در استعمال او شرط است كه اغذيه نيز موافق
باشد وتصرف نسبت بهر مزاجى در ادويهٔ آن لابد است وآنچنان نيست كه در هر مزاجى هر معجون باهى مؤثر

باشد

باشد از انجمله معجون البوبت از اسرار الاطبا تاليف شمس الدين ابن هلال اردبيلى كه بغايت مقوى باه
ودل ودماغست ورنك رخسار را نيكو كند ومداومت كنندهٔ او قبل از جماع وبعد از ان ايمن است از عرق
النسا ونقرس ونقصان منى وامراض عصبانى قدر شربتش از دو آل تا سه آل مثقالست وحقير بجهة معتادين
افيون زعفران بنير مايهٔ شتر اعرابى افيون وبذر البنج وبدل سقنقور ماهى روبيان كرده وبغايت موافق كشته
قدر شربت از افيون دار او نيم مثقالست تا يك مثقال شقاقل خولنجان خصية الثعلب بهمن سرخ وسفيد وج
وتودرى سرخ وسفيد لسان العصافير از هريك سه م صرهٔ سقنقور سه م حب بلسان حب البان فلفل
سفيد مغز تخم خربزه مغز تخم خيار تخم كزر تخم پياز تخم شلغم تخم بوبجه خشخاش سفيد حسك دانه تخم تره تيزك
تخم شبت تخم كزر شامى وآن دوقوست تخم هليون خشك مرتى از هريك ده م نارجيل مغز بادام مغز
پسته مغز حب صنوبر كبار مغز حبة الخضرا مغز دانهٔ پنبه كنجد سفيد مقشر مكه هفت م دارچينى
قرنفل سنبل الطيب اسارون كبابه بسباسه سعد قرفه دار فلفل جوز بوا نار مشك عود عنبر اشهب زعفران
از هركدام يك آل مشك يكدانك ونيم زنجبيل بوزيدان قسط شيرين مغز حب الزلم دروغج از هريك دو م
با عسل بسرشند مجرب وازموده است معجون چوب چينى از نسخهٔ مرحوم حكيم عماد الدين محمود
جهة تقويهٔ معده ودل ودماغ وجكر وكرده ومثانه وباقى اعضا وتقويهٔ باه وفربهى بدن وغيره بيخ چينى
پنجاه آل مرواريد دو آل قسط دو آل ريوند افتيمون سنبل از هركدام سه آل هيل مصطكى عود قارى مايهٔ
شتر اعرابى اسارون سه آل آملهٔ بشير پرورده ده آل كل مختوم سه آل صندل سفيد سه آل سرخ دو آل
سمكهٔ صيدا ماهى روبيان سه آل دارچينى قرنفل زنجبيل از هركدام دو آل جوز بوا بسباسه دو آل دروغج زرنباد
از هركدام سه آل خصية الثعلب پنج آل تخم جرجير تخم شلغم تخم ترب تخم بوبجه بهمن سرخ وسفيد حسك مرتى
از هركدام سه آل بوزيدان سورنجان دو آل شقاقل ده آل كبابهٔ چينى دو آل خولنجان قسط شيرين دو آل
تودرى زرد وسرخ سه آل سعد سه آل ورق منشط سدس اجزا مجموع را بسايند وكل كاوزبان
بادرنجبويه كل سرخ دواله از هركدام ده آل بجوشانند وصاف كنند وخشخاش سفيد تخم خربزه
تخم خيارين تخم كاسنى تخم خرفه از هركدام ده آل نرم كوفته در آب مطبوخ شيره كرفته اضافه با آب بيخ

کیوه

شیرین وانار شیرین وگلاب وقند وعسل کرده بقوام اورند مغز بادام مغز فندق مغز کردکان مغز جلغوزه مانند
مرهم کوفته در عسل حل کنند واجزا را بان بسرشند وحقیر ورق منشط را که جهة سرور دلست داخل کرده بیست آل
چوب چینی را جوشانیده آب اورا با عسل بقوام آورده وادویه را سرشته وبغایت در افعال قوی تر مشاهده
نموده است **معجون مبهی** که جهة توالد نافع است اگر خلطی غالب باشد اول تنقیه نمایند وبعد از آن
بیست یوم هر شب نیم آل حبه ونیم آل وزن تناول نمایند واز مباشرت درین ایام اجتناب کنند واز مضرات باه پرهیز
نمایند بهمن سرخ وسفید مغز جلغوزه قاقله کبار دارچینی از هریک ده آل مروارید بسد فلفل زنجبیل قرنفل
نارجیل بکبیج ساذج هندی برگ قرنفل نیم وزن آن قرنفل بدل میتوان کرد واگر ساذج سیاه وضخیم ورق کنند
بهتر است والا نصف ساذج ونصف قرنفل بدل کنند جوزبوا نیم آل زعفران نیم آل یا سه وزن عسل سرشته بعد
از چهل یوم استعمال نمایند **معجون مبهی** ابن جمیع مؤلف ارشاد گوید که بغایت مجربست ومحلل ریاح غلیظ
ومسکن مغص وقدر شربتش تا چهار آل گل گاوزبان تخم ترتیزک از هریک یک جزو ونیم سقنقور واگر نباشد
ماهی روبیان پنیر مایه شتر یکجزو وسدس خصیة الثعلب زنجبیل فلفل مغز فندق صنوبر کبار تخم ترب
شقاقل تخم شلغم از هریک یکجزو تخم انجره دارچینی نخود سفید مغز بادام کنجد مقشر خشخاش سفید
کثیرا از هریک چهار جزو با شربت سیب دو وزن ادویه بسرشند **معجون مبهی** از مؤلف تذکره
عجیب الفعل است در برانگیختن باه ونعوظ وتقویه حرارت غریزی وفربه کردن بدن وتولد خون صالح
واصلاح منی ورفع اذیت جماع وضعف آن نخود سفید پوست دار که در آب ترتیزک تازه سر باز خیسانیده
وخشک کرده باشد وحسک خشک مسحوق را در سه مثل او آب حسک تازه ترتیب داده باشند از هریک
سه وقیه ترنجبین ده آل دارچینی خولنجان از هریک شش آل یکرطل ونیم عسل را با نیم رطل آب پیاز بقوام
آورند وتخم ترب وتخم جزر بری تخم انجره از هریک یک وقیه عاقرقرحا زنجبیل از هریک نیم وقیه اضافه
نمایند وهشت قیراط پادزهر ونیم درم زعفران وشش قیراط مشک را در گلاب حل کرده بدان تنقیه
کنند وهرگاه قوی تر خواهند مغز کردکان حب صنوبر نارجیل تخم شلغم مغزین بهمن سرخ وسفید تخم
رطبه تخم کتان از هریک یکوقیه قسط شیرین انیسون قرنفل سقنقور واگر نباشد پنیر مایه شتر اعرابی
کلفلهم

ویا ماهی

ویا ماهی روبیان از هریک سه آل زرده تخم مرغ مغز سر گنجشک از هریک بیست عدد اضافه نمایند
قدر شربتش تا دو آل است **معجون ثوم** از تالیف اسحق که مؤلف تذکره ذکر نموده جلیل القدر کثیر
المنافع وبغایت مبهی است در مبرودین ومرطوبین وجهة رفع رطوبات وکل امراض بارده مثل فالج
ونسیان وسکته ورعشه وضیق النفس ولکنت زبان وسرفه رطوبی وفساد آواز وتحلیل ریاح
وسدد وتقویه معده وجگر وامراض مقعد ورحم مکرر اختناق آن وجهة احتباس حیض وبول
ونیکو کردن رنگ وبرانگیختن باه مأیوسین بغایت مجرب ومضر جوانان وصاحبان مزاج حار ومصلحش
سکنجبین وشربت عناب وطلا کردن روغن او بر بدن جهة رفع اذیت سرما وشقاق پاشنه پا وقلع اثار
وبر قضیب جهة تهییج باه بغایت نافع وقوتش تا چهار سال باقی است وشربتش تا دو آل وان گرم
است در سیم وخشک در اول یکرطل سیر کوبیده را با یکرطل ونیم شیر تازه بجوشانند تا شیر را جذب
کند وبا یکرطل ونیم عسل بقوام آورند زنجبیل فلفل قرنفل دار فلفل دارچینی کبابه جوزبوا قاقله خولنجان
از هریک دو آل زعفران یک آل روغن گل سرخ ده آل واگر اخذ روغن او خواهند قبل از انکه با عسل بجوشانند
با روغن گل بجوشانیده روغن اورا بگیرند بعد از آن با عسل بجوشانند **معجون مبهی** منقول از
مختار ابن هبل در تقویه باه وتولید منی بغایت آزموده تخم ترتیزک تخم بوبخه مغز جلغوزه از هر
یک دو آل زنجبیل شقاقل بوزیدان خصیة الثعلب از هریک چهار آل حلتیت طیب شش آل
روغن نارجیل ده آل ادویه را بروغن نارجیل چرب کرده با شصت آل قند معجون کنند واگر عسل
وقند بالمناصفه باشد بهتر است قدر شربتش دو آل قلیه زردک وتخم نیم بخت وامثال آن تناول
نمایند **معجون راح المؤمنین** که تالیف حقیر است معتدل مایل برطوبة جهة تقویه باه واشتهاء
طعام وتفریح مفید ونفع میکند جهة سعال ونزله وسوء النفس وخفقان وغیره واصلا
اورا مضرتی نیست وبتجربه رسیده لسان الثور خصیة الثعلب از هریک پنج آل شقاقل بیست آل
تخم جزر ده آل نارجیل دارچینی حب صنوبر کبار از هریک ده آل جوزبوا کثیرا اصل السوس الاسمانجونی
از هر کدام چهار آل ادویه را کوفته پنجاه آل پوست خشخاش را جوشانیده صاف کرده وبیست وپنج آل

شیرهٔ خشخاش داده وکرفته تفلش را بیندازند پس با عسل وآب سیب شیرین صد آ وآب زردک صد پنجاه
۲۰۰ ۱۰۰
آ بقوام آورند پس با ادویه سرشته ونیم مثقال مشك بروپاشند واکر خواهند بدل خشخاش اصل شوکران
که بیخ تفتی کویند وبلیخ شیبی وبرکك شیرازی وامثال آن بقدر لایق اضافه نمایند **معجون سرون**
تالیف حقیر مبهی ومشهی وهاضم وبانشا، ومقوی احشا ومفرح وجهة سرفه وآلات تنفس نافع ودوا اول
دوم کرم ومایل برطوبة وموافق اکثر امزجه است جوزبوا بنفشه از هریك شش آ بادام بایکوبید وباده
مثقال روغن بادام ودو آ زنجبیل کوبیده را چرب نمایند دارچینی اسارون لسان العصافیر از هریك دو آ
عود قماری قرنفل خولنجان بهمن سرخ وسفید انیسون از هریك یك آ خصیة الثعلب بیست ودو آ
شقاقل بیست وپنج آ واکر مرباشد بهتر است کثیرا نعناع خشك از هریك دو آ عسل کف کرفته هفتاد
وپنج آ اکر دوشاب زردك نباشد عسل را صد وده آ باید کرد **معجون قرص افعی** جهة توالد وتناسل
مجربست وبغایت مبهی ومقوی وموافق بارد المزاج وپیران وحافظ صحت ایشان وجهة امراض عصبانی
ورقت منی ونیکو کردن رنك رخسار وتقویهٔ هاضمه وتفریح ودفع وحشت سوداوی نافع است خصیة
الثعلب دارچینی زنجبیل از هرکدام شش آ کبابه قرنفل دارفلفل از هرکدام یك آ مغز فستق مغز بادام
شیرین نارجیل مقشر بندق مقشر از هریك دو آ ابریشم مقرض اشنه انجدان بنیر مایهٔ شتر اعرابی تخم کرفس
تخم بوینجه تخم حلیون تخم کراث تخم شلغم تخم خیار تخم قنبیط تخم جرجیر بوزیدان نجد دار طلفوزه کبار وصغار
تخم ترب خولنجان قرفه تودری سرخ وسفید بهمن سرخ وسفید تخم زردك مغز حب القلقل مغز حب بن
حبة الخضرا است وحب البطم نیز کویند فلفل لسان العصافیر بصل العنصل المشوی حسك مرزنجوش خردل
عاقرقرحا از هریك یك آ عنبر اشهب مشك از هریك دو آ زعفران ده آ ورق نقره ده آ ورق طلا ده آ
قرص افعی عشر ادویه با عسل کف کرفته دو مثل ادویه بسرشند **فصل پنجم** در مفرحات
مفرح عبارت از آن چیزی است که مشتمل باشد بر تصفیهٔ نفس که عبارت از روح حیوانیست وقوتها
وذکر وتقویهٔ آلات آنچه ادراك بانفس مجرد است وهرچند آلات قوی باشد واز کدورات بعید
وحواس باطنی وظاهری صحیح باعث ادراك بیشتر باشد میکردد واین تفریح بسبب هریك از قوتها

دوشاب زردك هفتاد وپنج آ

بانفراده

بانفراده میشود مثل شنیدن نغمهای ملایم طبع از قوه سامعه وبمجموعه وبر سبیل ازدواج میباشد وهرچه
نفس را از مشاغل خارجیه باز داشته مشغول بعالم تجرد خود وادراك کمالات کرداند مفرح حقیقی است
وهرچه باعث ادراك لذات خارجی ومحسوسه بحسب تقاضای هریك از قوتها کردد مفرح مجازیست
ودران هرچند اسباب مجتمع باشد تفریح اشد خواهد بود مثل جمعیت صحت مزاج وعدم اخلاط
ردیهٔ بدنی با شنیدن سامعه ملایمات قوت سمع ودیدن مقبول باصره واشامیدن لذیذ ذایقه
وبوئیدن ملایمات شامه واحساس کیفیات معتدله ملموسه وادراك صور جزئیهٔ ملایمهٔ حس
مشترك وخیال ودریافت معانی جزئیهٔ موافقهٔ وهم وترکیب مناسبهٔ متخیله دران وحفظ
معانی جزئیهٔ مانوسهٔ حافظه وصحت قوتهای باعثه ومحرکه وقوتهای غاذیه ومولده پس در
تفریح مفرحات وجود امور مذکوره شرط است وبحسب تفاوت اشخاص تقویهٔ قوتهای بدنی
متفاوت لهذا مفرحات متعدده ترکیب یافته است **مفرح یاقوتی شیخ ابو علی** که در ادویهٔ
قلبیه ذکر کرده وفی الواقع ترکیب بسیار شریف است ومکررا حقیر ووالد مرحوم تجربه نموده
وباندك تصرفی در زیادتی وکمی موافق جمیع امزجه است جهة توحش سوداوی وانواع مالیخولیا
وتفریح ونشاط وتقویهٔ اعضاء رئیسه وجهة ناقهین واکثر امراض معده وخفقان بغایت نافع است
قرصا ومعجونا استعمال میتوان کرد مص مروارید کهربا بسد یك م ونیم ابریشم مقرض سرطان محرق نهری
از هریك یك آ ویکدانك سنجادهٔ طلا دو دانك لسان الثور پنج م یاقوت یك م تخم فرنجمشك تخم بادرنج
تخم بادرنجبویه برك بادرنجبویه از هریك سه م بهمن سرخ وسفید عود هندی حجر ارمنی مغسول لاجورد
مصطکی بلیلجه دارچینی زعفران هیل قاقله کبار بسباسه از هرکدام یك آ افتیمون یك م ونیم اسطوخودوس
سه م جدوار یك آ واکر نباشد زرنباد عوض آن بکنند بقدر سه آ درونج رومی دو آ تخم کاسنی پنج م تخم خیار
چهار م ترنجبین ده م کل سرخ چهار م مشك دو آ کافور یك آ عنبر یك آ سنبل الطیب از هریك دو م این ادویه اصل
ونخیره است کاه قرص کنند جهة معتدل المزاج قرصی یك آ وکاه بعسل ترکیب کنند وهرنوع که سازند جهة
معتدل المزاج تغییر ندهند واکر خواهند که بعد از تغییر وامتزاج استعمال نمایند درونج آ افیون پنج آ جندبیدستر

هرد و با هم سوده داخل معجون نمایند و این زمان البته بعد از شش ماه استعمال نمایند و غرض از ادخال افیون
حفظ مزاج مرکب است و ادخال جند جهة اصلاح افیون است که مرکب بار بعد از ادخال افیون بر اعتدال خود
باشد و اگر کسی را سوء مزاج حار غالب باشد میباید که زعفران و مشك این ترکیب را نیم آ کنند و افتیمون کم کرده
بدل چهار م سنا مکی قسط یك م شاه ترج یك آ و نیم کنند و درین ترکیب یك م گل سرخ و هشت م تخم خرفه و هشت م
طباشیر و دو م تخم کاهو و سه م صندل داخل سازند و باقی ادویه را بحال خود بگذارند و بدستور قرص سازند
یا معجون نمایند و اگر کسی را سوء مزاج بارد غالب باشد واجب باشد که درین ادویه قشور توابل بسیار
است و قشور اترج و عود بلسان و زنجبیل و فلفل سه م جند بید ستر دو آ و وزن کافور نصف آ کنند
و اگر صاحب مزاج حار یك شربت ازین ترکیب با یك طباشیر و رب سوس بخورد و صاحب مزاج بارد
شربتی از آن با طسوجی جند بخورد کافی باشد و احتیاج بتغییر و تبدیل اصل این نسخه نیست و مرحوم
حکیم محمد باقر میگوید که من بعضی از ملوك را علاج کرده ام در مرض مالیخولیائی که منجر بمانیا شده بود
باین معجون و در نسخهٔ معتدل این ترکیب یك آ یاقوت رمانی اضافه کرده ام نفع عظیم مشاهده نموده شد
مفرح حار جهة خفقان و مالیخولیا و وحشت و تقویت معده و اشتها و هضم طعام نافع است و موی را
سیاه دارد و رنگ رخسار را نیکو کرده اند بادرنجبویه قشور اترج قرنفل قرفه زعفران مصطکی جوز بوا قاقله
کبابه دار مشك سك بهمنان زرنباد درونج تخم بادروج تخم فرنجمشك از هریك دو جزو مشك و عنبر نصف
جزو هلیلهٔ کابلی بیست عدد و آمله سی عدد را در آب سه رطل بجوشانند تا یك رطل بماند بعد از آن صاف نموده
یك رطل عسل بریزند و بجوشانند تا آب بسوزد و عسل بماند بعد از آن عسل را سه بار برابر ادویه کرده سرشته شربت
یك م تا دو م و این نسخه انفع از نوشدارو است جهة مبرودین و مرطوبین مفرح بارد که مسمی بمفرح سیب
است از تالیف حقیر جهة سدد و ورود و منع بخار بغایت مجرب است گل سرخ ده آ زرشك بیدانه فوفل صندل
سفید طباشیر گل ارمنی بادرنجبویه پوست پسته پوست ترنج مکد ۳ کشنیز خشك تخم خرفه کاوزبان
مکد باصد مثقال شربت سیب سرشته شربتی دو آ و طلای محلول و نقرهٔ محلول و فادزهر معدنی
مکدیك عنبر نیم آ که در بعضی مزاج اضافه میشود مفرح بارد از ادویهٔ قلبیهٔ شیخ رئیس است و حقیر مکرر

تجربه

تجربه نموده جهة محرور بغایت نافع و بهمه جهة بهتر از دواء المسك بارد یاقوتیست و جهة ناقهین
و تب دق و خفقان حاره و رفع بخار سوداوی سوخته بغایت موثر است تخم کاهو تخم خربزه مغز تخم
کدو مقشر تخم خیار مقشر از هریك سه آ تخم خرفه سه آ لؤلؤ بسد کهربا سرطان نهری محرق ابریشم المقرض
از هریك یك آ صندل سفید دو آ عود هندی درونج زرنباد بهمن ابیض از هریك یك آ و دو دانگ هیل
طباشیر از هریك دو آ گل سرخ پنج آ زعفران نیم آ کافور یك ل مشك دانگی عنبر دو دانگ لسان الثور
سه آ و نیم رب کدو یك آ و اگر یافت نشود دو آ حب کدو مکان او و الا دو مثقال صندل سرخ کنند و ادویه
را کوفته و قرص سازند و یا معجون نمایند برب سیب و انار و به بالسویه بقدر آنچه ادویه را معجون توان
ساخت معجون سوسبزی از حکمای فرس مفرح و مقوی و مساویست اجساد او با ارواح او و نافع است
مطلقا امزجه را در هر وقت و اعاده میکند قوتهای ساقطه را و ارواحی که نقصان یافته باشد بمرض یا بسهل
یا از سم یا غیر اینها و جهة خفقان و رعشه و استسقا و یرقان و سوء هضم و برانگیختن باه نافع و ساکن میکند
درد نقرس و مفاصل را و معتدلست و بعضی میگویند که گرمست در اول و نیافته اند در روضه چیزی ص
زرنباد درونج بهمن سرخ و سفید بادرنجبویه از هریك ده آ فرنجمشك شش وج عود قماری از هریك پنج آ
نعناع خشك سوسبزه دارچینی کنجد مقشر جوز بوا نقرهٔ محلول کهربا زعفران از هریك دو آ بسباسه یاقوت
از هریك یك آ بعد از سحق بلیغ ادویهٔ غیر معدنی را در هشتاد مثقال بدینموجب از گلاب شانزده آ
و عرق بید مشك و آب سیب و آب مرزنجوش و آب گاوزبان از هریك شانزده آ در بهار یکشب بخیسانند
و در زمستان دو شب و دویست و پنجاه آ عسل کف گرفته که سه وزن ادویه است بوزن دراند و بعد
از آن دویست و پنجاه آ شیرهٔ تازه را با عسل دهند و بدستور با عشر عسل که بیست و پنج آ باشد روغن
بنفشه بادام بجوشانند تا منعقد گردد و بعد از آن از سر آتش بزیر آورده ادویه را اضافه نمایند و باز
در آتش گذاشته اندکی بجوشانند و یکشب در پاتیل بگذارند اگر روز دیگر مشاهده نمایند که آبی با او
هست باز بگذارند با تش نرمی که بجوش نیاید بخار بر طرف شود آنگاه ادویهٔ معدنی را که نقره و کهربا
و یاقوت است اضافه کنند و شیخ مولف نسخه میفرماید که اگر پادزهر معدنی باشد دو آ و اگر حیوانی

باشد دوازده قیراط در گلاب حل نموده تسقیه نمایند یک م آن در نشاء و کیفیت برابری با یکمن خمر میکند
با وجود سلامت حس و صحت ادراک قدر شربتش تا دو ل است و قوتش تا بیست سال باقی است
جهة حفظ صحت ناشتا تناول نمایند و بجهة قوة باه شب و بجهة سموم با آب رازیانه و بجهة خفقان
با عرق گاوزبان مفرح جالینوس معروف بطولاماخس یعنی جبار القلب جهة خفقان حاره و صعود
ابخره بدماغ و سدد و دوار و صرع و شقیقه و مالیخولیا و حمی و تشنگی و قطع خون و نکایت سموم
نافع سرد است در درجه سیم و خشک است در اول آمله در شیر یکهفته خیسانیده در گلاب سه
روز گل گاوزبان تخم خرفه از هریک بیست ل صندل سفید و زرد و سرخ پوست بیخ رازیانه سنبل الطیب
از هریک ده ل بهمن سفید دارچینی کشنیز خشک طباشیر پوست نارنج و ترنج ابریشم مقرض کهربا از هریک
پنج ل مرجان و مروارید سه ل طلای محلول نقره محلول زمرد یاقوت از هریک دو ل با شربت و شربت
ریباس و شربت انار از هریک یکوزن بسرشند مفرح اعظم معتدل است و بهترین مفرحات و موافق
و معدل جمیع امزجه و شکننده تندی خون و دافع جمیع اخلاط فاسده و صاف کننده خون و مقوی
حواس و اعضاء رئیسه و غیره و زیاد کننده فهم و حفظ و برطرف میکند اعیا و کسالت و بلادت
و توحش را و نفخ را بتحلیل میبرد و مقوی اشتها و باه و دافع اقسام کرم و خفقان و مالیخولیا و وسواس و برسام
و بغایت عجیب الفعل و جلیل القدر است و چون اضافه کنند یاقوت و غیره احجار نامیده می شود بجهة
یاقوت مخلص از وبا و طاعون و آشامیدن و طلا نمودن او با روغن بنفشه ایمن میسازد از وبا و طاعون
و حقیر مکرر تجربه نموده در جمیع مراتب بیعدیل و موافق اکثر امزجه و قریب الاعتدال است و بجهة دفع
صرع و جنون و ضعف دل و توحش بغایت مجرب و مبقی و مداومت او حافظ صحت و بهترین مفرحات
شاه تره بادرنجبویه گل گاوزبان تنبول از هریک ده ل بهمن سرخ و سفید از هریک پنج ل لاجورد طباشیر
گل مختوم و حقیر بدل آن گلی که از داغستان می آرند و مشهور است کرده و اثرش را قوی تر از گل مختوم مشاهده
نموده زعفران درونج زرنب کبابه زرنباد از هریک سه ل هلیله کابلی ابریشم مقرض صندل سفید
پوست بیرون پسته از هریک دو ل مرجان مروارید کهربا از هریک یک ل دانه هیل یک ل عود نیم ل

ورق طلا

ورق طلا ورق نقره یاقوت سرخ از هریک دو ل و حقیر بدون طلا و نقره استعمال نموده ادویه را کوفته و بیخته
شکر سفید صد و پنجاه ل با آب به شیرین و شربت ریباس و آب سیب شیرین و گلاب و آب انار میخوش
و آب ترشی ترنج و اگر نباشد آب لیمو و آب زرشک از هریک بیست و سه ل بقوام آورده بسرشند قدر شربت
از یک ل تا دو ل و قوتش تا چهارده سال باقی است مفرح ملوکی از کتاب [illegible] جهة تلطیف
اخلاط و انتعاش ارواح و بسط نفس و تقویت بدن نافع و گرم و خشک است در درجه دوم و قوتش تا هفت سال
باقیست و قدر شربتش تا دو ل بماء الورد و یا آب ریباس قاقله صغار و کبار از هریک ده ل زرنب
زرنباد درونج قرنفل عود نانخواه نارمشک سلیخه اسارون از هریک پنج ل سنبل ساذج حماما رازیانج دارفلفل
از هریک دو ل مروارید درشت سفید ناسفته یاقوت سرخ ورق طلا از هریک ده ل زعفران یک م مصطکی
یک ل زرنب نیم ل ظفل ابیض نیم ل همه را بگلاب بخیسانید سه روز پیش از سرشتن و عسل را بالای آتش گذاشته
شل و عرق دارچینی و نمام و مرزنجوش تسقیه نمایند پس از آتش گرفته با ادویه بسرشند مفرح سهل
الوجود جهة رفع خفقان و رعشه و سقوط قوی و صداع مزمن و امراض جگر و توحش و تبهای عفنی
نافع و در این مفرح و ترکیب بسیار است و خون را صاف میکند و کسل و بلادت را زایل میکند و قوتش تا یکسال
باقی است و شربت او یکوقیه آب شیرین ده رطل که در وا طفای آهن تافته و یا طلا و نقره بقدر یکه میسر
باشد قرنفل افتیمون بسباسه قاقله کبار صندل سرخ از هریک هفت ل کوفته و در خرقه بسته با سی م
ابریشم خاص و یکبار در آن آب تا ده روز بماند پس بجوشانند تا ربعش بماند پس صاف نموده با شل و شکر
و مثل او آب سیب یا شربت سیب بقوام آورند و اضافه کنند برو تخم ریحان و تخم بادرنجبویه هریک ده م
و از آتش بردارند مفرح جهة دفع اخلاط سوداویه و بلغم لزج و تفتیح سدد و تنقیه دماغ از ابخره و تقویت
حواس و زیادتی سرور و نشاط بالذات و بالعرض و تحلیل ریاح غلیظه و زیادتی هضم نافع است و گرم است
در اول و در یبوست معتدل و قوتش تا سه سال باقیست و شربتش دو م افتیمون اسطوخودوس
حب بلسان سلیخه اسارون قرنفل از هریک چهار ل زرنباد درونج مروارید درشت کهربا مرجان
بهمن سرخ و سفید ساذج سنبل قاقله کبار قرفه جند از هریک سه م حریر محرق دو م زنجبیل دار فلفل

زرنب ورق الغار است و آس بری نیز گویند

مشك از هریك یك م با عسل كف گرفته بسرشند وحقیر یكوزن اجزاء این مفرح را بغیر از جند بادو
وزن مفرح سهل الوجود سابق سرشته با زیادتی فادزهر معدنی وعنبر اشهب وورق طلا ونقره
ودر آثار بعدیل مشاهده نموده است ومسمی بمفرح ابریشم كرده ودر رفع اقسام مالیخولیا بشرط مداو
مت بجربست وتخلف نمیكند **مفرح حار** كثیر النافع جهة امراض بارده هر قسمش كه باشد وجهه حزن
ووسواس وتقویهٔ اعضاء رئیسه وتفتیح سدها بغایت نافع است گرم در سیم وخشك در دوم وقو
تش تا دو سال باقی است وشربتش تا یكمثقال اشنه اظفار الطیب نارمشك فرنجمشك بالسویه قرفه
قرنفل دارچینی سنبل الطیب از هریك مثل نصف اجزا مصطكی زعفران از هریك وزن ربع اجزا با عسل
بسرشند **مفرح بارد** جهة اصلاح امراض حاره وتنقیهٔ ابخره وتعدیل مزاج جگر وكرده ودر سیم
سرد وقوتش تا دو سال باقی است وشربتش تا دو م خشخاش سفید كشنیز خشك تخم خرفه از هریك
سه م طباشیر گل سرخ لسان الثور از هریك یك م ونیم عصارهٔ زرشك طین مختوم از هریك یك م با عسل
كابلی بسرشند **باب دویم در اقسام حبوبات** واین اختراع قدماست ومنقسم باقسام معاجین
است ومهلهٔ اورا تا دو سه ماه قوت باقی است وبعد از آن ضعیف میشود ومبهی ومقوی آن كه
مشتمل بر ادویهٔ كبار وذوالخاصیه باشد تا یكسال وافیون دار تا دو سال وآنچه مشتمل بر ادویهٔ كبار باشد
بعد از یكماه ضعیف میشود **حب نارمشك** مسهل وسریع الاثر است جهة تحلیل ریاح وتقویهٔ معده ورفع
قولنج ودرد معده كه از احتباس طبع باشد بغایت مجربست ویكعدد آن كیلا اسهال میكند مصطكی زنجبیل
قرنفل دارچینی فلفل نارمشك از هریك یك م ویكدانك سقمونیا ومشوی هفت م شكر طبرزد هفت م
حب ریوند جهة استسقاء زقی كه با حرارت باشد ریوند عصارهٔ غافث تخم كاسنی غاریقون ماذریون
شربتش یك م ونیم **حب الذهب** واین موسوم است بحب الصبر از تراكیب رئیس الفضلا الحسین بن عبدالله
بن سینا جهة حفظ صحت وتنقیهٔ اخلاط ثلاثه از سر وبدن وتفتیح سده وعسر النفس ودرد پهلو وپشت
ومعده وتندی باصره وهضم طعام وادرار ورفع بخارها وبالجمله مداومت او مغنی است از جمیع ادویه وقدر
شربتش تا دو م صبر بیست م هلیلج كابلی ده م گل سرخ پنج م سقمونیا زعفران مصطكی كثیرای سفید از هریك

سه م

سه م عنبر ورق طلا از هریك چهار قیراط مرجان یاقوت سرخ مروارید از هریك سه قیراط ومؤلف تذكره جهة
بلغمین واصحاب ریاح عود سنبل الطیب اسارون از هریك چهار م زیاد نموده وجهة مفاصل وعرق النسا ومثل
آنها غاریقون اشق تربد انزروت عاقرقرحا سورنجان از هریك سه م وجهة صفراوین با اصل نسخه هلیلج زرد
وبنفشه از هریك پنج م وجهة بخار مرزنجوش وكشنیز از هریك پنج م وجهة ضعف جگر طباشیر بدل مرزنجوش
وكشنیز وجهة سودا با اصل نسخه لاجورد وبا حجر ارمنی نیم گرم كرده ادویه را كوفته با گلاب وعرق بید گرش
ودرازیانه حب سازند قوتش تا دو سال باقی است **حب الایارج** منسوب با بن ماسویه نافع است نافعست
جهة امراض دماغی خصوصا بلغمیها وتنقیهٔ دماغ كند وتندی باصره بیفزاید ایارج فیقرا شش م هلیلج زرد
پنج م تربد چهار م انیسون ملح هندی از هریك دو م ونیم غاریقون دو م شحم حنظل یك م ودر صفراوین
سقمونیا بقدر حاجت اضافه نمایند وقوتش تا دو سال باقیست وشربتش تا یكمثقال **حب اصطمخیقون**
بمعنی منقی اخلاط بارده است جهة تنقیهٔ اخلاط وحفظ صحت ورفع وسواس وامراض سودا ویه
وخفقان وضعف معده وكرده نافع صبر پانزده م بسفایج افتیمون از هریك شش م سقمونیا غاریقون
شحم حنظل از هریك سه م سنبل سلیخه زعفران حب بلسان ملح هندی اسارون وج عصارهٔ افسنتین
عود مصطكی پنج اذخر دارچینی مدحرج از هریك یك م وبعضی وقت ایارج اضافه میكنند
ودر بعضی نسخه هلیلج وتربد زیاده كرده اند **حب النقط** منسوب بجالینوس واو قوی الفعل است
ونافع جهة هر مرض بارد مثل فالج ولقوه وبادها ونقرس وقولنج وامراض معده وعرق النسا ومفاصل
وقوتش تا دو سال باقیست وشربتش تا دو م ورازی نقل كرده كه مضر بجگر است ومصلح او زیت واسحق
نقل كرده كه تفتیح بواسیر كرده میكند ومؤلف تذكره بدینست كه این اصح است از اول ومصلح او كثیرا
وماء العنب است صبر پانزده م هلیلج اصفر تخم حرمل افتیمون صمغ سداب اگر یافت نشود دو چندان اشق
جاوشیر مقل ازرق سكبینج شحم حنظل جند بیدستر انزروت از هریك بیست م ودر بعضی نسخه تربد
عود اصل السوس از هریك هفت م كرده اند اگر افراط بلغم نباشد نباید كرد وهمچنین اگر سودا
زیاده نباشد افتیمون را داخل نمایند واگر حلتیت وحب الغار اضافه كنند در صورتی كه مریض باشد

نباشد جایز است ادویه را با نفط سفید حب بسازند واگر شیطرج وقاقله وبوزیدان وسورنجان وایارج از
هریک پنج درم داخل نمایند جهة اوجاع بارده خصوصاً نقرس نفعش عظیم خواهد بود حب السعال از صاحب
تذکره است ومجرب دانسته که در دهان نگهدارند تخم کدو تخم خربزه تخم خیارین تخم خشخاش از هریک یکجزو
نشاسته صمغ عربی کثیرا رب سوس زعفران تخم خرفه بادام شیرین بادام تلخ فستق صنوبر انیسون بذر کتان
هریک نصف جزو حب بسازند پس اگر درشتی وسینه قروحی باشد باید اضافه کنند تربد چهار جزو حلبه
سه جزو زوفا دو جزو ونیم پرسیاوشان دو جزو واگر با او تبی باشد پس گل ارمنی وگل مختوم از هریک سه جزو
همه را با مثل وزن ادویه شکر بلعاب تخم مرو وبذر قطونا وریحان وروغن بنفشه حبها سازند واگر بعصارهٔ
کرنب معجون بسازند در تلیین طبع وصاف کردن آواز ابلغ خواهد بود حب کنا نافعست جهة امراضی که موی
بریزد مثل جذام وداء الثعلب وداء الحیة واخراج فضول غلیظه وداء الفیل وقوتش تا دو سال باقیست
گرم است در دوم خشک است در اول وشربت او تا یکمثقال است با آب گرم ومضر جگر ومصلحش انیسون
ومضر گرده ومصلح او کثیرا تربد دوازده مثقال صبر دوازده مثقال افتیمون چهار مثقال بسفایج انزروت هریک
سه مثقال عصارهٔ افسنتین ملح هندی شحم حنظل سقمونیا از هریک دو درم با آب حب نمایند حب الدیدان
الطوال برنگ مقشر هلیلهٔ اصفر آمله پنج مثقال ونیم تربد ابیض سه مثقال فانید مثل ادویه شربتش شش
درم با آب گرم حب قوقایا جهة تنقیهٔ دماغ وامراض باردهٔ آن بغایت مجربست وقوقا بلغت یونانی
یعنی حلق وسط راس است وچون این حب جذب مواد از آنجا میکند لهذا مسمی باین اسم شده
صبر افسنتین مصطکی غاریقون بالسویه از هریک یکجزو شحم حنظل سقمونیا از هریک نیم جزو
حب قوقایا مستعمل بوی رها یاره فیقرا شحم حنظل سقمونیا هلیلهٔ زرد اسطوخودوس تربد سفید
حب ساخته یکمثقال ونیم را تناول نمایند حب منتن جهة فالج ورعشه وامراض بلغمی بغایت
نافع است ایارج فیقرا شحم حنظل قنطوریون دقیق عصارهٔ قثاء الحمار فرفیون جندبیدستر فلفل
حلتیت سکبینج جاوشیر شیطرج خردل از هریک یک درم صموغ را در آب سداب حل کرده حبها سازند
دو دو مثقال ونیم قدر شربتست حب افتیمون جهة اخراج سودا کسی را که قادر بر شرب جوشانده مطبوخ

نباشد

نباشد افتیمون ده مثقال بسفایج غاریقون از هریک ده مثقال خربق اسود ملح هندی از هریک پنج مثقال اسطوخودوس
هفت مثقال ایارج ده مثقال شربت دو مثقال حب الشبیار این حب را شبیار از آنجهة نامست که وقت استعمالش
شب است جهة تنقیهٔ سر ودل از سودائی که متولد از بلغم باشد تربد افتیمون غاریقون اسطوخودوس
هلیلهٔ کابلی از هریک یکجزو وفیقرا یکجزو ونیم عود هندی نیم جزو وشربت از یکمثقال تا دو درم حب
الشبیار نوع دیگر جهة تنقیهٔ دماغ وقلب از سودائی که متولد از صفرا باشد تربد افتیمون
سنا مکی شاهتره از هریک یکجزو وهلیلهٔ زرد یکجزو وثلث صبر دو جزو لاجورد دو ثلث جزو گل سرخ
مثل او ومصطکی یکجزو وثلث با آب سیب شیرین حبها سازند شربتش تا چهار درم حب الشبیار نوع دیگر
جهة تنقیهٔ دل ودماغ از سودائی که از غش سودا بهم رسیده باشد هلیلهٔ کابلی افتیمون از هریک جزو فیقرا
یکجزو ونیم اسطوخودوس دو ثلث جزو شحم حنظل یکجزو خربق اسود ربع جزو مصطکی عود بسفایج از هریک نیم
جزو حجر ارمنی مغسول ثلث جزو با آب سیب شیرین حبها سازند شربتش از یک درم تا یک مثقال حب جهة سپرز
مجربست با ماء العسل وامثال آن بنوشند پوست بیخ کبر ریوند صبر زرد مرجان سوخته تخم کرفس غاریقون
ملح هندی با عرق بهار حب سازند قدر شربتش یک مثقال حب المقل از مجربات والد مرحوم حقیر جهة
صاحب بواسیر که از اعتقال طبیعت آزار داشته باشد مجربست آمله مقشر پوست هلیلهٔ زرد
هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله تخم گندنا از هرکدام پنج جزو مقل ازرق چهار جزو مقل را
نیم کوب کرده در آب گندنای ناشسته بخیسانند وروز دیگر در هاون بکوبند که بطریق مرهم شود وادویه را
دران بسرشند وحبی بمقدار نخودی بسازند وهر روز در خلاء معده ده عدد تا پانزده عدد فرو برند
واز چیزهای سوداوی اجتناب نمایند حب الفالج از تالیف والد مرحوم جهة کسیکه در جانب
راست فالج بهم رسیده باشد وقادر بر تکلم نباشد وزبانش ثقل بهم رسانیده باشد مجربست تربد ابیض
سورنجان حب النیل ایارج فیقرا شحم حنظل شیطرج بوزیدان وج عاقرقرحا دار فلفل سکبینج چهار دانگ
جاوشیر مقل ازرق فرفیون جندبیدستر ادویه را کوفته وبیخته وصموغ را در آب گندنا حل کرده وباد
ادویه را بسرشند وحبها سازند شربت سه درم با آب گرم حب الافاویة الکثیر الصبر جهة مره سودا

وصفرا و بلغم متولد در معده وغثی که از و عارض شود دارچینی قصب الذریره حب البلسان فقاح اذخر
سلیخه قرفه از هریك ده اوقیه نیمکوب ساخته و در دو رطل آب باران در روز یخته بپزند تا نصف باقی بماند
بعد از ان صبر سقوطری را یکرطل بگیرند و باین آب بشویند و صاف کنند دو مرتبه یا سه مرتبه تا باقی نماند
مگر ثفلی از صبر که احتیاج باو نباشد پس در آفتاب خشك کرده هریك از زعفران و مصطکی و مر صاف
یک وقیه در روز یخته مثل نخود حبها سازند بعد از انکه باب خمیر کرده باشند قدر شربت سه م با آب گرم
حب الشیطرج جهة درد مفاصل و عصب و فالج و لقوه و احتباس طمث تربد ده م صبر
بیست م زنجبیل خردل ابیض از هریك دو م فلفل دار فلفل عاقرقرحا از هریك یك م شیطرج هندی
ملح هندی وج از هریك دو م فانید چهار م باب کلم حبها سازند شربتش دو م و نیم تا سه م بآب گرم
حب للربع هلیلج کابلی افتیمون هریك چهار م عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین هریك دو م صبر
یك م بآبی که رازیانه جوشانیده صاف کرده حبهای بندق بسازند قدر شربت دو م تا سه م **حب حلتیت**
للربع هلیلهٔ اصفر عصارهٔ غافث دو م حرف م حلتیت نیم م بآب حبها سازند شربتش یك م بآب گرم
حب اشعثا جهة اسهال الصفرا مخلوط ببلغم و زرد اب صبر ۲۲ م افتیمون ۱۲ م سقمونیا م سنبل
سلیخه تربد مصطکی ۴ م زعفران سه م غاریقون ۲ م حاما م بآب حب ساخته شربتش دو م بآب گرم
حب السکبینج از جالینوس جهة امراض بارده و استسقا و قولنج و لقوه و فالج هلیلجات ثلاثه آملج
مقل ۴ زنجبیل دارچینی ۵ فلفل دار فلفل اسارون ۳ لو تخم کرفس نانخواه وج سلیخه ۲ شیطرج حب
البلسان ۲ مصطکی ۲ غاریقون ۱۰ شکر طبرزد ۳ صبر سقوطری ۴ غاریقون و مقل را کوفته و آب
کنند تا بر و باشیده بکوبند و باقی ادویه را با آن مخلوط ساخته مثل فلفل حبها ساخته شربتش یکمثقال و نیم
تا دو مثقال بآب نیم گرم وقت خواب و باید قبل از استعمال و بعد از استعمال یکروز پرهیز نمایند **حب قیصر**
که حب ذهب نیز گویند از معالجات بقراطی جهة تنقیهٔ معده از رطوبات و تقویهٔ آن و چون تناول کنند
بعد از طعام هر روز یکبار از رطوبات لزجه اخراج میفرماید و معده را ضعیف نمیکند نانخواه زیره
کرویا انیسون هلیلهٔ اسود ملح نفطی یك م مصطکی سه م صبر سقوطری مثل همه بآب ورق اترج

حب سکبینج صغیر
سکبینج ۵ غاریقون ۵
شحم حنظل فرفیون ۵
مقل ازرق صبر اصفر ۱۰
با آب گندنا حب سازند
مجرب

خمیر نموده

خمیر نموده حبها سازند و هر حبی بقدر انك تا دو دانك **حب الدیدان الطوال** و حب القرع کیل دارو
فلفل ابیض برنج کابلی قشر قنبیل ملح هندی ۵ ترمس ۶ شیح ۱۰ تربد ۱۵ قسط مر صاف ۷ م شربتش
۵ م بآب راسن تر **حب الیخولیا مجرب** فیقرا ۱۴ افتیمون ۴ حجر لاجورد غیر مغسول غاریقون ۲
سقمونیا م قرنفل بحری عیلم د بآب به شیرین حب کرده شربتش هر هفته یکمثقال **حب لعرق النسا**
حقیر تجربه نموده و بسیار مؤثر یافته و رازی میگوید که در ساعت رفع میکند و چند نفر از پیران
که یکسال این آزار داشته اند و ممکن نبوده است ایشانرا از جائی بجا نمیکردیدن باین حب معالجه
نمودم و رنج بار یاشش بار اطلاق میفرماید و مجموع یکشربت است صبر سقوطری هلیلج اصفر سورنجان
از هریك یك م حبها سازند **حب مسهل** جهة حمیات و رفع صفرا بسیار نافع است منقول از حاوی کبیر
عصارهٔ غافث عصاره افسنتین مصطکی هلیلهٔ زرد گل سرخ مساوی از هریك یکجزو صبر سه جزو سقمونیا
دو ثلث جزو شربتش یك م و نیم تا دو م بآب مطبوخ شاهتره و هلیلهٔ زرد **حب لاجورد** جهة اسهال
صفرای غلیظ و سودا و بلغم از مخترعات حقیر است لاجورد غیر مغسول مصطکی گل سرخ پوست هلیلهٔ
زرد بسفایج پوست هلیلهٔ کابلی غاریقون سفید تربد محکوك صبر زرد اسطوخودوس عود قماری
سنا مکی گل بنفشه افتیمون کثیرا با آب سیب حب ساخته از دو تا سه تا دو تناول نمایند **حب چیپال**
منقول از حکمای هند جهة اخراج بلغم و صفرای محی و قلیلی از سودا و رطوبات غلیظه از عمق بدن مؤثر و عمل آن
بقی و باسهال است حب السلاطین مدبرکه در دستورات مذکور شده هلیلهٔ سیاه از هریك بحسب عدد مساوی
هم آرد برنج سفید برابر همه و نرم کوبیده با آب لیمو یا آب غوره حب سازند بقدر فندق و یکعدد را کوبیده در دوشاب
حل کرده بر بالای نخودابی و شوربای چرب بخورند **حب قرص افعی** جهة تقویت باه خصیة الثعلب خولنجان
پنیر مایهٔ شتر قرص افعی زنجبیل خردل سرخ گزنخرما با گلاب حب سازند **حب منشط** از تالیف ابو مرحوم
اسارون سنبل الطیب زعفران مصطکی زرنباد حب الغار بذر البنج فلفل افیون فرفیون عاقرقرحا تخم کرفس دارچینی
ریوند قرنفل بسباسه صمغ عربی با گلاب حب سازند **حب نشاط** جهة سرعت انزال و تنزلات و سیل و قطع هاضمه
و نشاط و باه محرورین و منع اسهال و تعدیل مزاج سوداوی نافع و از تالیفات حقیر است کثیرا افیون صمغ عربی

رب السوس نباسته حب محلب مروارید کهربا یاقوت با لعاب بهدانه حب سازند ومشك یکدانك کاه اضافه میشود

حب نزله از مرحوم حکیم محمد باقر قمی زعفران بذر البنج افیون صمغ عربی تخم کاهو بیخ لفاح رب السوس نشا

حب جدوار از تالیفات مرحوم ابوی مبقی رهاضم ومقوی بدن ومجربست جدوار عود صندل مصطکی

زعفران زرنباد قرنفل صمغ عربی درونج فلفل عاقرقرحا مشك دارچینی با آب نبات حب سازند اکر افیون یکدانك

اضافه نمایند جهة نشا بد نیست اما قوة باه ضعیف میشود حب جدوار از متاخرین این زمان است جهة

تقویة باه وهاضمه وضعف دل ومعده بسیار نافع است جدوار مروارید دارفلفل تخم بادرنك بویه قرنفه

فلفل خصیة الثعلب شقاقل تخم بالنکو عود قماری قرنفل کبابه زعفران نرم صلایه نموده قند را بقوام

آورده حب سازند قدر شربت نیم مثقال حب عطاش جهة سرفه رطوبی وضیق النفس بغایت نافع ومجربست

از تالیف جد حقیر علی الطم کند ربع مرصاف ندراوند مدحرج افیون میعهٔ سایله حب ساخته از دانکی تا یک مثقال

تناول نمایند وبا اشربه موافقه سریع الاثر است حب السعال که از رطوبت وبرودت باشد مجربست منقول

از معالجات ایلاقی کند رمیعهٔ سایله مرصاف از هریك یکم افیون ربع م حبها سازند بقدر یکدانك حب

سعال از تالیفات مرحوم ابوی که باتب نباشد مجربست تخم رازیانه تخم کرفس رب سوس پرسیاوشان بادام تلخ

بالسویه با لعاب تخم کتان سرشته حب یا قرص بسازند ودو ل با مطبوخ مناسب بدهند حب جهة استمساك

منی بغایت مجربست دانه تمرهندی را سه چهار روز در آب خیسانیده پوست او را کرفته بکجوز ومغز آنرا با دو

جزو قند کوبیده حب ساخته دو عدد که بقدر نخودی باشد استعمال کنند وکویند رفع اثر او را خوردن آب

لیمو میکند حب بواسیر که با خون باشد هلیلهٔ هندی وبلیله آمله از هریك پنج م تخم کندنا سه م بسد کهربا

ودع محرق دو م ونیم مقل ازرق ده ادویه کوفته ومقل را حل نمایند بآب ورق سرو وورق کندنا وادویه را

باو سرشته حبها سازند شربتش سه م بآبی که آهن تافته در او انداخته باشند حب السعوط

منقول از کامل الصناعه جهة فالج ولقوه ودرد سر که از بلغم باشد خربق ابیض چهارم م صبر شونیز

یکم م مرصاف سه م فربیون م اشق دو م کندش بورق ارمنی هریك دو م جند زعفران یك م ونیم جاوشیر

یکم م بآب چغندر حبها ساخته بقدر دو حبه تا سه حبه سعوط نمایند بروغن خیری حب یطیب النکهه

قیرتی وجلا یانکوکی
بتون ایتمك ایچون
اریدوب مشمع البلیبج
...
شمع العسل ...
بکمه ... برباریچه
لزومی مقداری ...
بورا ضرب مشمع البلیب
...
لذن الله شفا بوله

ویذهر

ویذهب الجوز بوا قاقله فوفل کافور قرنفل دارچینی خولنجان از هریك م مشك دو دانك مشك را علیحده سائیده

وبا سایر ادویه با کلاب حبها ساخته در دهان نکهدارند واکر اراده کنند که معده از فضول عفنه منقی پاك

شود مخلوط بسازند با مذکورات ایارج فیقرا مساوی همه وازکافور وزن نیم شربت ساقط سازند قدر شربت

یک مثقال حب زیبق جهة رفع سرعت انزال مجربست ومنقول از خط حکیم محمد باقر زیبق ده م بآب کشند در هاون

سائیده تا آنکه منعقد شود ومخلوط بسازند با او سه ل ملح هندی وظرف آهنین را سرکه پر کرده زیبق را در آن

بجوشانند واز راسخت مسحوق سه ل اندك اندك در وریخته بدستهٔ هاون بسایند تا ملقه شود پس

در کرباس سطبری کرده بیفشرند وآنچه در کرباس مانده بآب سرد بشویند تا چرك او زایل شود ومجموع

را یك حب ساخته در وسطش سوراخی باشد ریسمان پنبه از سوراخ او کذرانیده بآب لیمو انداخته

یکشبانه روز تا متحجر شود پس بروغن بابونه انداخته بآتش نرم طبخ دهند ودر وقت احتیاج

در دهان نکهدارند که ریسمان او بیرون باشد وطبع نشود در وقتی که اراده انزال داشته باشد

از دهن بیرون آورند حب دیکر که امساك منی بقوة تمام کند وقوی النشا ومسکر ومنوم ومشهی

وخیر او را ابو زعرو سمی ساخته ومجربست زبیب صد دانه بیخ شوکران بذر البنج هریك سه ل

کوفته وزبیب را با آنها مخلوط ساخته در صد پنجاه ل آب بجوشانند تا آنکه آب را بتمامه جذب کند

ودر وقت حاجت بقدر حبه استعمال نمایند واکر کیفیت او را قویتر خواهند با برکك شیرازی

که ورق الخیال است بجوشانند حب بدل جهة درد سر مزمن وضعف معده وجکر نافع وقاطع

عادت افیون است تا بوره سیاه زنجبیل ریوند چینی بقدر نخودی بسازند از یکی تا دو سه عدد بقدر مزاج

هر کس میتوان خورد حب عنبر مخترع حقیر جهة نعوظ مجربست بعد از شش ساعت نعوظ می آورد

تا دوازده ساعت وچون بآب سرد خود را بشویند نعوظ برطرف میشود وچون در دهان نکاه دارند

در عرض یکشبانه روز آب نمیشود ودهان را بسیار معطر میسازند وبسیار خوش مزه است وجمع کثیر

از اطبا جهة نواب خاقان خلد آشیان صاحبقرانی بجهة این امر حبها ترتیب نمودند هریك بی علتی بوده

وبعضی باندك وقتی نرم میشد وبعضی بد مزه بود واین حب بغایت مستحسن طبع شده وفی الواقع بی عدیل است

پنیر مایهٔ شتر اعرابی عنبر اشهب مشك خصیة الثعلب خولنجان مصطکی قرنفل بقدر مغز فندقی حب سازند
روزی یکعدد استعمال نمایند و از عقب آن شراب یا شیر تازه یا آب ترتیزك یا آب نخود خیسانیده بنوشند
و ازین حب تا نیم مثقال میتوان خورد مرطوب المزاج زیاده میل میتواند نمود **حب جهة بواسیر دموی**
و ریحی و قاطع خون و مجربست منقول از کامل الصناعه هلیلهٔ سیاه آمله بلیله تخم مورد جفت البلوط
طراثیث گلنار مصطکی جوز بوا سنبل الطیب قرنفل تخم کندنا مقل خبث الحدید مدبر برشته هلیلجات
و تخم کندنا را در روغن زیتون بجوشانند و مقل را با آب برگ سرو حل کنند و ادویه را بان تر شند
و حب بسازند و دو مثقال را با آب گرم بنوشند **حب سعال** جهة ضیق نفس و سرفهٔ دایمی بحفت
و تلیین سینه و تصفیهٔ صوت و جهة ربو نافعست بادام شیرین تخم کتان بریان کرده کثیرا حب
صنوبر الکبار صمغ انیسون اصل السوس رب السوس فانید شکر بالسویه با اندکی عسل و آب ازیانه
بسرشند و حب ساخته در زیر زبان نگاه دارند **باب سیم در اقراص** اقسام قرص اقسام
حب است و حد وسط سفوف و معاجین انست و مخترع او اندروماخس قدیست و آنچه مشتملت
بر ادویهٔ کبار و ذوالخاصیة و افیون دار قوتش تا چهار سال باقیست و سهله و غیره اقسام آن در
بقای قوت مثل حبوبند و حفظ قوة ادویه در قرص زیاده بر سفوفست **قرص افعی** در اول یم گرم
و خشك و ملطف و مبقی و مقوی حرارت غریزی و پادزهر سموم و جهة بقایای جذام و رفع و تحلیل
خلط محترق بطریق رفع بظاهر جلد نافع قوتش تا دو سال باقیست و بعد از شش ماه استعمال نمایند بعد
از تحویل شمس بحمل افعی ماده را صید باید نمود و بلافاصله ایام بعینه سرش را با دنبال تریسته بر روی تخته
گذاشته بقدر چهار انگشت از سر و چهار انگشت از دنبال بیکضرب قطع نمایند و احشا و پوستش را بیرون
بیرون کرده باب بشویند و با اندکی شبت و نمك در دیك سنگی یا سفالین بجوشانند تا پخته شود پس
استخوان او را دور کرده گوشت او را با ربع آن با نان میدهٔ خشك در هاون سنگ با مرق آن مهرا بکوبند
تا یکسان شود و قرصی یکمثقال بسازند و در روی بوریا خشك کرده در شیشه ضبط نمایند و در وقت ساختن
دست را بروغن بلسان چرب کنند و اگر نباشد بروغن زیتون کهنه و باید افعی قوی الحرکه باشد و گردنش باریك و چهار

مبلغ بکسمات است

دندان

دندان داشته باشد که علامت ماده گیست و اشقر و سیاه و ابلق و سرخ بکار نمی آید **قرص اسقیل**
که از اجزاء تریاق فاروقست جهة سموم و ربو و عسر نفس و جبر کسر نافع و جهة استسقا بیعدیل است
عنصل مشوی در خمیر را کوبیده بوزن آن آرد کرسنه با شراب معجون ساخته با روغن گل دست را چرب
نموده قرص سازند و بدل شراب مثلث میتواند بود و اندروماخس حکیم اسقیل را دو وزن و آرد کرسنه را
یکوزن کرده **قرص اندروخورون** که از اجزاء تریاق فاروقست جهة گزیدن هوام و ادویهٔ قتاله و
تخفیف سم و تنقیهٔ اعضاء رئیسه و ضعف جگر و استسقا و تفتیح سدد نافع است و نسخهٔ او مختلف
و بهترین نسخها از حنین بن اسحق است که صاحب کامل الصناعه ترجیح داده دارشیشعان قصب
الذریره اسارون عود بلسان سلیخه جعده مصطکی فو از هریك شش مثقال فقاح اذخر زعفران از هریك
دوازده مثقال دارچینی حماما فرصاد از هریك بیست و چهار مثقال اقحوان بیست مثقال سنبل الطیب شانزده مثقال
با شراب یا نبیذ عسل یا جمهوری قرص بسازند **قرص اندرجون الملك** که مؤلف آن باسم پادشاه
عصر تالیف کرده و جزو اعظم تریاق عزیزه و بعضی معاجین کبار است مقوی معده و دماغ و جگر و باقوة
تریاقیه و جهة علل باردهٔ اعضاء رئیسه مفید با بونهٔ سرخ و سفید سماق بیدانه فرصاف اسارون
انیسون اشنه قصب الذریره عود بلسان بالسویه با شراب یا جمهوری یا خلط یا نبیذ زبیب قرص
بسازند **قرص لك** که از جملهٔ اجزاء معاجین کبار فلنجموش است که لوف باشد بکجزو لك مغسوله دو جزو با شراب
یا جمهوری یا مثلث قرص بسازند **قرص آذرمعو** که از جملهٔ اجزاء مخلصه است که سوطیرا گویند
ملطف و مفتح و جهة استسقا و امراض جگر و سپرز و معده نافع و ضماد او محلل اورام بارده و جهة
درد سر بلغمی و نزلات قدیم بسیار مؤثر است حماما دارشیشعان قسط تلخ قصب الذریره فلفل سفید قرنفل
نانخواه از هریك سه مثقال دارچینی مصطکی زعفران فرصاف از هریك شش مثقال فو از هریك مثقال سنبل الطیب
ساذج هندی هریك هشت مثقال با شراب یا امثال آن از مذکورات قرص بسازند **قرص اقروقومعا** یعنی قرص
زعفران از جملهٔ اجزاء دواء المخلص اطیف است و در خواص مثل مانند آذرمعو و بعضی هر دو را
باین اسم مینامند زعفران دارچینی بیخ سوسن آسمانجونی ساذج هندی از هریك دو مثقال گل سرخ حماما

قسط تلخ هریك یك آ مرصاف چهار آ با شراب وماننده آن بدستوریكه كذشت قرص بسازند **قرص قوفیون**
از اجزاء مثرودیطوس است مفتح وملطف ومحلل ومنقی احشا وجهة امراض امراض بارده اعضاء رئیسه
نافع وبا قوة تریاقیه است مویزج دانه چهار آ علك البطم چهارده آ مرصاف اذخر هریك دوازده آ دارچینی
مقل ازرق اظفار الطیب سنبل رومی سلیخه اكلیل الملك سعد حب الغار هریك سه آ قصب الذریره نه آ
زعفران یك آ قفر الیهود دو آ ونیم صموغ را در شراب وامثال آن خیسانیده قرص بسازند وبعضی از قدما بوزن
آن عسل معجون كرده اند **قرص طباشیر ملین** جهة تبهای صفراوی ودموی ودفع تشنكی وتسكین غلیان
خون نافع است طباشیر سفید كل سرخ صندل سفید سوده مغز تخم كدو مغز تخم خیار مغز دانه به رب سوس
زرشك منقی صمغ عربی كثیرا ترنجبین با آب ترنجبین قرص بسازند واكر تلیین بیشتر خواهند ریوند چینی
غاریقون سفید اضافه كنند مقدار شربت یكمثقال **قرص طباشیر ملین** از تالیف مرحوم میر عطاء
الله جد حقیرست وبهترین نسخها ومعمول حقیر وجهة تبهای حاره وحصبه وآبله وتب دق وحرقة
البول وتشنكی وتسكین التهاب اخلاط محترقه وسعال وذات الجنب مفیداست كل سرخ طباشیر
بسباسه تخم خرفه مغز تخم كدو وتخم هندوانه تخم كشنیز كل بنفشه صندل سفید كثیرا ترنجبین رب
سوس فوفل زعفران باشیره جو قرص بسازند وازیكمثقال تا دو مثقال بنوشند **قرص طباشیر قابض**
منافعش مثل منافع ملین است با لینت طبع استعمال نمایند تخم خرفه بو داده كل سرخ صندل سفید
سوده كلنار اقاقیا صمغ عربی بو داده كثیرا بو داده نشاسته بو داده شاه بلوط بو داده رب سوس طباشیر تخم
حماض بو داده كثیرا بو داده زرشك منقی اجزاء را نرم سلایه نموده بیكدیكر مخلوط نمایند وبعد از ان
با آب سیب یا به یا زرشك قرص بسازند ودر سایه خشك كرده یكمثقال را بیاشامند واكر با اسهال
دغدغه كبدی باشد وخون صرف بسیار آید ریوند چینی كهربا مرجان سماق انجبار اضافه
كنند **قرص ورد قابض** جهة نزف الدم وجهة اسهال ذوبانی منقول از قانون ومجربست
كل ارمنی طباشیر شاه بلوط تخم حماض مقشر كل سرخ صمغ مقلو سرطانات محرقه بالسویه با آب
به قرص بسازند **قرص ورد آخر** جهة درد فم معده وحیات بلغمیه كل سرخ شش م اصل السوس

تخم خیار

چهارم

چهارم م سنبل الطیب یك م با مینختج بقدر یك م قرص بسازند **قرص مادونس** جهة ایلاوس وجمیع
انواع تخم سپرز نافعست تخم كرفس انیسون از هریك هشت م افسنتین چهارم م فلفل مرصاف دو م دار فلفل
شش م مصطكی چهارم م افیون یك م جند بیدستر دو م با آب قرصها سازند قدر یكمثقال **قرص كاكنج**
جهة قروح كلیه ومثانه وتقطیر البول بغایت مجربست منقول از جامع امین الدوله افیون تخم كرفس
بذر البنج شاهدانه از هریك آ تخم رازیانه ده آ زعفران تخم حماض بری مغز جلغوزه مغز بادام تلخ مقشر
از هریك سه آ حب كاكنج جبلی بیست وپنج عدد تخم خیار دوازده آ ادویه را كوفته با مینختج معجون ساخته
قرص بسازند **قرص البزور** جهة اسهال وقروح امعا وكسی راكه هضم طعام نشود وپیچش بحت وزحیر
وسیلان حیض متواتر باشد حب الآس دو آ تخم رازیانه انیسون نانخواه تخم كرفس بذر البنج دو قوار هریك
یك اوقیه افیون دو آ با شراب معجون ساخته تا نیم م قرص سازند وبعد از شش ماه استعمال نمایند **قرص
برمكیه** جهة رفع بلغم خام وصفرای حار قوی بسیار نافع است هلیله وبلیله آمله برنج كابلی
مقشر از هریك یكجزو زبد ابیض خراشیده مثل همه اجزای فانید در با تیلی كرده وقدری آب بروریخته بعد از چند
جوش از آتش كرفته ادویه را بروپاشیده خوب بام ممزوج نمایند بعد ازان بوزن هفت آ قرصها ساخته قدر شربت
یكقرص باید كه در وكشنیز خشك را یكشب خیسانیده وصبح صاف كرده باشند واین قرص از ده بار متجاوز از بیست
باركمتر اطلاق میفرماید واكر احتیاج افتد كه اخراج بلغم زجاجی لزج نمایند زیاده كنند با وربع جزو هلیله تخم
حنظل را **قرص زرشك الك دار** جهة مستسقی كه لینت طبع داشته باشد وجهة تبهای مركبه ویرقان
نافع است وبغایت مجرب عصاره زرشك یا زرشك منقی الك مغسول از هریك سه آ افسنتین یا عصاره افسنتین
عصاره غافت از هریك یك آ سلیخه طباشیر كل سرخ سنبل الطیب اسارون صمغ عربی بو داده كل ارمنی
بو داده كثیرا نشاسته بو داده مصطكی رب سوس اذخر زعفران ترمس بادیان انیسون اقاقیا تخم مورد
ریوند چینی به دستور قرص سازند وبا سكنجبین بزوری یا شربت دینار بنوشند واكر سرفه داشته باشند با شربت
مورد بنوشند **قرص افسنتین** منقول از كامل الصناعه تركیب حنین جهة ضعف جكر انیسون افسنتین
اسارون تخم كرفس صبر عصاره غافت بادام مقشر مصطكی سنبل الطیب سازج هندی بقدر ده درم قرص سازند

قرص رودینون جهة تبهای حاره واورام جگر حاره وتب شطر الغب ورفع تشنگی بسیار نافع است
مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو ربّ سوس کثیرا نشاسته طباشیر تخم رازیانه گل سرخ زعفران بالعاب
بذر قطونا قرص سازند وقدر شربت یک مثقال است قرص ریوند جهة تبهای کهنه وصلابات جگر وورم جگر
وورم سپرز وضربتی که واقع شود بجگر وسپرز ریوند چینی ٦م فوّه عیدان بلسان الی سنبل تخم کرفس انیسون عصارهٔ
غافث یک م بآب قرص ساخته استعمال نمایند قرص غافث مجربست جهة شطر الغب وتبهای کهنه
گل سرخ ٤م سنبل الطیب ٢م طباشیر ٢م عصارهٔ غافث ٧م بآب قرص سازند بقدر دو درهم قرص البسّد
جهة اسهال دموی وقذف خون نافعست بسّد ١٠م کندر اقاقیا جلنار ٤م صمغ عربی م دارچینی
نیم م باسفیدهٔ تخم مرغ بقدر دو درهم قرص سازند قرص طحال گویند بسیار مجربست بیخ سوسن آسمانجونی
٤م فلفل ابیض سنبل اشق ٢م اشق را در سرکه خیسانیده بقدر یک مثقالی قرص سازند قرص کافور
جهة تبهای محرقه وتشنگی وتب دق وخفقان گل سرخ ٦م طباشیر صمغ عربی کثیرا ٤م تخم کدو و
تخم خیار تخم خرفه اصل السوس ٨م نشاسته ٣م زعفران یک م کافور نیم م بلعاب بذر قطونا بقدر
درهمی قرص ساخته بآب انار مخوش استعمال نمایند قرص مثلث جهة صداع حار واورام حاره ضماد
او نافعست مرصاف افیون لادن کافور ٥م کندر انزروت رامک گل ارمنی ١م قرنباد ٥م بگلاب
قرص ساخته باسرکه حل نموده به پیشانی طلا نمایند قرص مثلث معمول زعفران افیون مرصاف
بذر البنج بیخ لفاح بالسویّه بآب کاهو قرصهای مثلث بسازند که مشابه قرصهای خوردنی نباشد و با
سرکه وآب کشنیز وامثال آن بر اورام حاره وصداع حار طلا کنند ودر صداع بارد با آب حنا وآب نمک
ومرزنجوش وامثال آن قرص للدق جهة تب دق منقول از شیخ رئیس طباشیر ٤م گل سرخ ٦م
گل ارمنی ٤م تخم کدو تخم خیار تخم خرفه کهربا سه م بقدر دو م قرص سازد واین قدر شربت است
قرص جهة اسهال دموی از تالیفات والد مرحوم گل سرخ تخم حماض ٥م صمغ عربی نشاسته طباشیر
٢م بلعاب بذر قطونا قرص سازند وقدر شربت یک مثقال قرص گل صغیر معمول معمولا بوی ره جهة
درد معده وتبهای بلغمی ودفع رطوبات معده مجربست گل سرخ دو جزو سنبل الطیب رب السوس ... یک جزو

قرص سازند

قرص سازند قدر شربتش یک مثقال قرص للدق از مرحوم ابوی جهة تب دق وتب مطبقه ومحرقه واسهال
صفراوی ودموی که باتب باشد بغایت ازموده است تخم بارتنگ نشاسته کثیرا صمغ عربی گل ارمنی
طباشیر خشخاش گل سرخ مغز تخم کدو وخیارین تخم خرفه مغز دانهٔ ... مغز تخم هندوانه ربّ سوس ١٠
بالعاب بذر قطونا قرص بسازند قرص جهة بول الدم وبول المدّة وقروح کلیه ومثانه مغز تخم خیار
وتخم خربزه خشخاش کثیرا گل ارمنی شادنج مغسول واگر نباشد مغناطیس محرق مغسول رب السوس صمغ
عربی بادام دم الاخوین کندر تخم کرفس افیون کاکنج عنبه مقدار شربتش تا دو م قرص ایضا جهة امراض مذکوره
ومسکن الم است مغز تخم خیار وخربزه تخم خرفه تخم کاهو تخم هندوانه رازیانه تخم کرفس بذر البنج افیون گل ارمنی
عصارهٔ لحیة التیس خشخاش سفید دم الاخوین قدر شربتش دو م بنادق البزور جهة درد گرده ومثانه
تخم خربزه تخم خیار تخم کدو شیرین بذر البنج تخم خرفه بادام مقشر کثیرا نشاسته رب سوس خشخاش ابیض از
هر یک ٢م بلعاب بذر قطونا حب بقدر بندقی بسازند قرص زرشک منقول از قانون مجربست جهة سدّهٔ جگر
وسپرز که از حرارة باشد وجهة تبها وامراض معدهٔ حاره بیعدیلست زرشک بیدانه رب سوس گل سرخ تخم خیار
تخم هندوانه تخم کشوث تخم کاسنی مکد ٣ مصطکی سنبل الطیب عصارة الغافث مکد ٢ فوّة الصبغ ریوند
زعفران مکد ١ ترنجبین ٦ ترنجبین را بآب حل کرده قرص سازند واگر ریوند دو مثقال باشد اجود خواهد بود
قرص کاکنج جهة حرقة بول تخم خیار حب کاکنج مغز بادام شیرین رب السوس کثیرا گل ارمنی صمغ دم الاخوین
کندر مکد ١٠ تخم کرفس ٢ افیون م از یک م تا یک مثقال وزیاده از آن قدر شربت است با شراب بنفشه وقوتش
تا دو سال باقیست قرص الافواق کندر ٥ راسن یابس ٣ فودنج ورق السداب ٢ بذر التمام ٣ صعتر م
نانخواه م ونیم وشربتش یک مثقال بطبیخ زیره قرص لذیا بیطل طباشیر ١٠ تخم کاهو تخم خرفه ١٥م کشنیز
خشک ٥م گل سرخ جلنار ٣م گل ارمنی ٥ کافور نیم م بآب انار ترش بنوشند قدر شربت ٢م قرص مر
لادرار الحیض مرصاف ٣م ترمس ٥م ورق سداب فودنج مشکطرامشیع فوّه حلتیت سکبینج
جاوشیر قسط سنبل ٣م بآب سداب قرص بسازند قدر شربت یک مثقال قرص الورد المسهل للصفرا
مطفی الحمیات گل سرخ ١٠ تخم خیار تخم کدو ٣ رب السوس م سقمونیا م کافور ربع م بآب خرفه قرص

سازند شربتش یکمثقال با یکمثقال شکر **قرص ورد** نوع دیگر جهة درد معده وورم معده کل سرخ ۲
سنبل ۳ ربّ السوس ۴ اکلیل الملك بابونج اذخر ۳ مصطکی ۲ کهربا ۴ شربتش یکمثقال بطبیخ
انیسون جهة درد معده وبآب عنب الثعلب جهة ورم معده **قرص الخشخاش** جهة قروح
سینه وسُل وتب حار ودرد سینه وزکام کل سرخ صمغ ۴ کثیرا ربّ السوس ۲ خشخاش ابیض واسود
مکد ۳ طباشیر ۲ زعفران دودانك بقدر یکمثقال قرص بسازند وباشربت خشخاش بنوشند **قرص مبرد**
از املاء مرحوم حکیم محمد باقر جهة حمیات وعطش وقایمقام قرص کافور است مروارید طباشیر
صندل سرخ وسفید نیلوفر کشنیز خشك کل سرخ تخم حماض تخم کاسنی تخم خرفه تخم کدو تخم هندوانه
مکد ۳ نشاسته کثیرا بذرالبنج خشخاش سفید بذر قطونا در آب خیسانیده بی انکه صاف کنند با او
قرص سازند واین قرص مالوف طبیعی است که متنفر باشد از شرب قرص کافور **قرص کافور** از رازی
جهة علل جگر وگفته است که انفع اقراص است جهة علل جگر وحمیات ومعمول حقیر است طباشیر
ده کل سرخ ۵ تخم کدو تخم کاهو تخم کاسنی تخم خرفه صندل سفید کافور مکد آ بلعاب بذر قطونا قرص
بسازند وباز فرموده که اگر بذرالبنج داخل نمایند جهة تبرید جگر وتطفیهٔ حرارت عجیب خواهد بود
قرص سرطان جهة مسلولین طین ارمنی طین مختوم طین رومی نشاسته کل سرخ مکد ۲ سرطان
محرق ۱۰ کثیرا طباشیر شادنج مغسول مکد ۵ ریشهٔ انجبار بدل کنند یا شاخ کاوکوهی سوخته که حقیر
تجربه نموده است وبسیار مجربست خشخاش سفید وسیاه زعفران نیز اضافه نموده رب السوس
بآب لسان الحمل قرص سازند بقدر دو وباشربت انار شیرین بیاشامند **قرص کل کبیر** جهة تبهای
بلغمی وسوداوی وتبهای مرکبه وغیر مرکبه کل سرخ ده عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین مصطکی
سنبل اسارون عود اذخر مکد شربتش دو بماء البذور وترنجبین **قرص شادنج** بهتر از اقراص
کهربا وقاطع خون جمیع اعضا ومجفف قروح ورافع بقایای آتشك است وجهة تبهای مرکبه
واسهال دموی مجرب کشنیز خشك بوداده خشخاش سفید هریك شش کهربا مرجان تخم خرفه
ازهریك پنج طین مختوم واکر نباشد کل ارمنی شاخ کاوکوهی سوخته پوست تخم مرغ سوخته کثیرا

صمغ عربی

صمغ عربی هریك سه ودع سوخته بذرالبنج شادنج مکد ۲ وقدر شربت یکمثقال است بدل شادنج
مقناطیس محرق مغسول است **قرص کهربا** از نجیب الدین جهة حبس خون از هر موضوعی که باشد مجرب
وآنچه بسرخی تحت هریك نوشته شده با اضافه مروارید وخشخاش سفید وسیاه کل مختوم کل قبرسی موافق
کامل است کهربا تخم خرفه بسّد تخم حماض شاخ کاوکوهی سوخته پوست سوخته تخم مرغ کل ارمنی ۳
صمغ بوداده تخم کشنیز جلغوزه مکد ودع محرق جلنار بذرالبنج منقی طباشیر کثیرا نشاسته ۲
مصطکی بوداده زعفران افیون آسك ۳ شربتش یکمثقال با رُبّ به جهة نفث الدم وبا شراب
خشخاش جهة قروح امعا **قرص زرشك** منقول از نسخهٔ مرحوم حکیم محمد باقر جهة استسقا
وتجربه رسیده زرشك بی دانه ربّ سوس کل سرخ مغز تخم خیار مغز تخم خربزه مصطکی عصارهٔ
غافث سنبل الطیب ریوند اسارون فقاح اذخر تخم شاهتره
تخم کاسنی تخم کشوث ریوند چینی زعفران طباشیر ترنجبین با آب قرص سازند **قرص کلنار** جهة
اسهال مراری رقیق اعم از انکه دموی باشد یا صفراوی باشد عفص خرنوب نبطی کزمازج کندر
کلنار مساوی افیون صمغ عربی مکد نیم جزو تا دو قرص سازند **قرص کهربا** جهة حمی لثقه وتبهای مرکبه
وتبهای کهنه مجربست کل سرخ ۶ ربّ السوس شاه تره سنبل الطیب مصطکی کهربا انیسون
قرص سازند **قرص جهة** تبهای مرکبه کل سرخ مصطکی سنبل الطیب رازیانه تخم کرفس تخم کاسنی
عصارهٔ غافث افسنتین طباشیر شربتش تا دو با کلقند وطبیخ رازیانه **قرص الاستسقاء** الحار منقول
از مختار ومجربست عصارهٔ زرشك با زرشك کل سرخ تخم خیار تخم خرفه تخم کشوث تخم کرفس مصطکی لك
مغسول ریوند ازهریك سنبل الطیب نیم بقدر یکمثقال قرص ساخته با چهل آب کاسنی وبیست آب
عنب الثعلب ودهم سکنجبین وپنج مغز خیار شنبر استعمال نمایند **قرص مسهل** از تالیف حقیر وود
امراض حاره وتبهای کرم ومرکبه ورفع قولنج ثقل بغایت نافع وسریع العمل وفی غایله وبهترین
اقسام قرصهای مسهل است بنفشه مغز تخم کدو تخم خیار نیلوفر مغز هندوانه تخم خرفه کل سرخ
طباشیر نشاسته کثیرا کشنیز خشك مصطکی انیسون هریك حب الملوك پاك کرده

عصارهٔ صبر

مشوی بطریق حکمای هند که در دستورات مذکورات یکمثقال با لعاب بذر قطونا قرص ساخته از نیم
مثقال تا یک مثقال باشیرها و آبهای مناسب استعمال نمایند و اگر حب الملوک را با کثیرا و انیسون و مصطکی
سائیده دو سه دو عدد در آب لیمو عجین سازند بهتر از تشویه اوست **قرص مروارید** از تالیف حقیر جهة
تب دایمی و بواسیر و دق و اسهال نافع است و بغایت مجربست طباشیر گل سرخ گل ارمنی مغز تخم
کدو و مغز خیار صندل سفید تخم خرفه مروارید کهربا عصارۂ لحیة التیس تخم بارتنگ باربّ مورد
سرشته قرص بسازند و یک مثقال و نیم را با شربت خشخاش و در بعضی مزاج با شیر الاغ باید داد و در
بعضی مواد سرطان محرق اضافه نمود و جهة تب دق کافور و زعفران اضافه کنند **قرص بنفشه** معمول
الاطبا جهة امراض حاره که با یبوست طبع باشد گل سرخ بنفشه رب السوس کثیرا مصطکی مجوّفه شری
تخم کاسنی مغز تخم کدو و تخم خرفه با آب ترنجبین قرص بسازند **قرص قابض** از تالیف حقیر جهة اسهال
دموی و صفراوی و قطع خون از هر موضعی و سرفهٔ رطوبی و سحج و بواسیر بغایت مجربست طباشیر
نشاسته صمغ عربی گلنار گل سرخ کثیرا زعفران افیون تخم مورد انجبار شاخ گاو کوهی سوخته گل ارمنی
خرنوب نبطی آرد کبار مازو تخم حماض دم الاخوین با آب بارتنگ قرص بسازند و یکمثقال را در هر مرضی
با ادویهٔ موافق آن مرض بدهند **قرص طحال** از تالیف ابوی ره جهة ورم و درد سپرز که با تب
باشد مجربست گل سرخ زرشک تخم خیارین تخم خرفه ریوند طباشیر الک مغسول عصارهٔ غافث
کافور عصارهٔ افسنتین زعفران ثمر الطرفا ابرسا سنبل الطیب یکمثقال را با سکنجبین و آب کاسنی یا آب
بید معصور یا آب شاهتره بنوشند **قرص کوکب** واضع او سلیوس است و او دعوت کوکب زحل میکرد
و پیوسته متلبس بلباس آن کوکب بوده و در آن زمان معروف و ملقب بکوکب گشته لهذا این قرص
مسمی باسم کوکب شده و سبب دیگر درین تسمیه اینکه طلق را کوکب الارض مینامند و جزو اعظم
این قرصست و معتدل الحرارة و یابس است در اول جهة ضعف معده و دماغ و جگر و سپرز و فضول
غلیظه و صداع و فواق و نزف الدم از هر موضعی که باشد و جهة درد گوش و قرحهٔ امعا و مثانه و سرفه
و قروح مزمنه و قولنج و درد رحم و سموم مشروبه و ملدوغه و قوتش تا چهار سال باقیست و شربتش تا دو آن

ومنقول

ومنقول از تذکره است و آنچه بسرخی اوزان آن نوشته شده موافق کامل و شفاء الاسقام است دوقو
سیا الیوس تخم کرفس انیسون بذر البنج میعهٔ سایله مکده جندبیدستر سنبل پوست بیخ لفاح گل مختوم
ترمسان سلیخه طلق محلول مکده و در بعضی نسخه خشخاش و در بعضی نسخه مصطکی طباشیر قسط
زعفران حلتیت مکد آ جهة قطع تبها و درد پشت و در بعضی نسخه کافور ... و بعضی افیون یلیم جهة
قطع خون و حرقهٔ بول اضافه کرده اند **قرص کلنار** منقول از تذکره جهة تبهای حاره و اسهال مزمن
و نفث الدم از هر موضعی که باشد نافعست و گویند در تجفیف قروح و باقی نار فارسیه که معروفست
بحب فرنگی نفع عجیبی میکند بشرط زیادتی مازو و یا پوست انار گل سرخ اقاقیا مازو مکده انیسون
گل مختوم سلیخه صمغ مکده کثیرا افیون مکد ... باب کرم استعمال نمایند قدر شربت
از نیم مثقال تا دو مثقال **قرص دیاسقوماطون** جهة زحیر و مغص و اسهال مفرط و قروح
امعا و نزف الدم و اسهال دموی و فساد هضم نافع و اثرش در حال ظاهر میگردد تخم کرفس نانخواه
رازیانه انیسون سنبل الطیب ... سلیخه افیون با شراب ریحانی یا قایمقام او قرص بسازند قدر
شربتش تا نیم مثقال است **قرص ریوند** منسوب بشیخ الرئیس ره قلیل المقدار کثیر المنافع مجرب جهة
یرقان و درد سر و درد سینه و معده و جگر و سپرز و بادها و تبهای مزمنه و عسر البول و سوء الهضم
و سموم و در اکثر منافع مثل قرص کوکب است و از اسرار مکتومه است و قوتش تا چهار سال باقیست ریوند
... روناس لک مغسول مکد ... تخم کرفس انیسون عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین مکد سه آن
و اگر مریض را درد سر کهنه باشد قسط و مصطکی و تربد اضافه کنند و اگر صفرا غالب باشد عوض
قسط هلیلهٔ کابلی و اگر با تصاعد بخار باشد کشنیز خشک بجای تربد و اگر با ... و قبض طبیعت باشد
اصل السوس گل سرخ طباشیر بنفشه از هر یک سه آن و اگر با عطش باشد بدل اصل السوس تخم خرفه
کند قدر شربت یکمثقال **قرص گل قابض** جهة سحج و اسهال دموی بغایت نافع است منقول از
ایلاقی گل سرخ تخم حماض بو داده صمغ عربی کثیرا نشاسته بو داده با لعاب بذر قطونا قرص بسازند
قرص ریوند جهة سوء مزاج جگر و اسهال سددی دموی بغایت آزموده است ریوند چینی عصارهٔ

زرشك تخم كاسنی بالسویه با آب برك بارتنك قرص بسازند و با آب بارتنك بنوشند **قرص آندرون** تألیف
قدماست منقول از كامل و تذكره عجیب الفعل است بجهة بقایای نار فارسی و آتشك و قروح مزمنه و اهل
روم او را حب میسازند و اهل فرنك آرد گندم هشت مثقال و زیبق سه آل و هر یك از افیون و عنبر و مشك
نیم آل اضافه مینمایند و در استعمال و شرط است تنقیهٔ بدن و ترك ترشیها و نمك و قوتش تا دو سال است
و بعد از چهار روز استعمال نمایند و دو مثقال او را در سه روز تناول نمایند زراوند مدحرج ۱۲ آل كندر عفص
مكد ۸ آل شب یمانی ترصاف مكد ۴ آل قلقدیس یك آل با گلاب قرص بسازند **قرص زردی** در ضمادات
مذكورات **قرص سعفه** از جملهٔ ضمادات است و مذكور خواهد شد **باب چهارم در**
سفوفات و آن اقدم تراكیب است و بعد از آن معجون تركیب یافته ذیسقوریدوس گوید
مخترع او بقراط شاگرد اسقلیبوس است نه بقراط طبیب مشهور و استعمال او را با ضعف معده
و شدت امتلا جایز ندانسته اند مگر آنكه لطیف و سریع النفوذ و لذید الطعم باشد و قوتش زود
ضعیف میگردد **سفوف ارسطو** و سفوف ارسطاطالیس و سفوف اسكندر نامند و معده را قوت دهد
و گونه سرخ دارد و وسواس و فراموش كاری ببرد و جهة هضم طعام و بوی دهان خوش كردن نافعست
و در تفریح دل نظیر ندارد و جهة بخار و قطع عرق فاسد و بدبوئی بدن نافع و این سفوف را ارسطو جهة
اسكندر ترتیب داده لهذا سفوف اسكندر نیز گویند و قوتش تا دو سال باقی و شربتش تا دو آل است
قرفه سادج نارقیصر كه آن معرب ناكیر لغة هندیست و آن دو ازین رومی و قسمی از هیوفاریقون است
عود هیل اسارون مصطكی هلیلهٔ كابلی فرنجمشك نارمشك زیرهٔ كرمانی دارچینی اشنه فلفل دار فلفل
زنجبیل قرنفل نانخواه انك جوزبوا كافور قاقله مكد آن جزو مشك عنبر مكد نیم آل جزو شكر شش چند از پیش
از طعام و بعد از طعام از تا سه تاول نمایند **سفوف جهة اسهال** از مجربات ابوی زه اطفال و غیر
اطفال را نیز نافعست حب الرمان بو داده را بسیار نرم صلایه كنند طباشیر سفید صمغ عربی
كثیرا مصطكی سفید تخم مورد گل سرخ گل ارمنی سفوف كنند و با طفال نیم آل صباح و نیم آل شب با شربت
به یا شربت سیب ترش بدهند **سفوف بلوط** منقول از منصوری جهة تقطیر البول و سلس البول

مجربست

مجربست بلوط مقشر بو داده كندر كشنیز خشك گل ارمنی صمغ عربی سفوف بسازند بقدر دو آل صبح
و دو آل شام و اگر با تقطیر و سلس و تشنگی شدیدی باشد كه مریض هر چه بیاشامد زود دفع شود باید كه
ماء الشعیر و بذر قطونا بیاشامند و غذا آب غوره و سماق و مثل آن ترتیب دهند **سفوف دیگر** جهة سلس
البول مجربست بلوط كشنیز خشك راسن عرق السوس لسان الثور تخم خرفه انیسون سنبل الطیب طباشیر
مصطكی زرنباد درونج سعد كندر شكر مثل همه وقت خواب استعمال نمایند بقدر سه آل **سفوف** جهة اسهال مراری
مزمنه و بواسیری و نواصیری سماره بغایت مجربست از تألیف حقیر گل ارمنی ناردان بو داده دانه انگور
كه از سركه بیرون آورده باشند و بو داده هر یك پنج مثقال سماق بیدانه گل سرخ صمغ عربی بو داده هر یك سه آل
طباشیر گل مختوم یا داغستانی هر یك دو آل مصطكی عود قماری هر یك یك آل شربت دو آل با ربوب مناسب **سفوف**
دیگر جهة اسهال بواسیری مجربست تیواج خطائی نیلوفر **سفوف الطین** جهة سحج و اسهال صفراوی بذر
قطونا تخم مرو تخم ریحان نشاسته صمغ عربی گل ارمنی مكد جزو صمغ عربی و گل ارمنی و نشاسته را نیمكوب ساخته
و بذرها را با آتش نرمی بو داده مخلوط كنند و در وقت استعمال بروغن گل چرب نموده با شربت به یا رب آس بنوشند
سفوف حب الرمان جهة اسهال كه از ضعف معده باشد و تقویهٔ معده و امعا میكند ناردان بو داده حب الآس
بلوط سماق كه گونه در سركه خیسیده بو داده آرد نبق ارد سنجد كشنیز خشك بو داده خرنوب نبطی خرنوب شامی
مكد جزو سك رامك مكد ربع جزو نیمكوب ساخته استعمال نمایند **سفوف مقلیا ثا** جهة اسهال كهنه
و زحیر و ضعف معده و سردی معده و مغص و بواسیر نافعست حرف بو داده یك رطل و نیم زیرهٔ كرمانی
یك شبانه روز در سركه خیسانیده خشك شده بو داده نیم رطل تخم كتان تخم كندنای نبطی مكد ربع رطل
مصطكی یك اوقیه و نیم هلیلهٔ سیاه بو داده زیت مكد ربع رطل نیمكوب ساخته استعمال نمایند **سفوف**
خرنوب جهة اسهال و سستی معده خرنوب نبطی از دانه بیرون كرده زیرهٔ كرمانی یك شبانه روز در
سركه خیسیده خشك شده بو داده سماق تخم مورد آرد نبق بلوط كشنیز خشك بو داده مصطكی مكد
جزو نیمكوب كرده استعمال نمایند **سفوف زرشك** جهة تقویهٔ معده و جگر و حبس شكم نانخواه سماق زنجبیل
حب رمان بو داده زرشك بو داده آرد نبق مكد ۲ م شكر طبرزد ۲ م كوفته سفوف سازند **سفوف**

سماق جهة اسهال مزمن سماق ده جزو حب الآس ده جزو حب الرمان بو داده یکجزو خرنوب نبطی
سه جزو صمغ عربی کلنار نیم م کوفته سفوف سازند سفوف بذور جهة بادها و نفخ کرویا انیسون
زیرهٔ کرمانی قاقلهٔ کبار قرنفل نانخواه تخم کرفس ده م قاقلهٔ صغار نیم م قرنفل نیم م زنجبیل فلفل دو دانك
شکر ۲ م شربتش وزن دو م سفوف الحوامل جهة اشتهای ردیه در وقت حمل و جهة تقویهٔ معده
واشتهای طعام و نیکو کردن رنك رخسار نافعست زرنباد تخم کرفس ۲ م نانخواه کندر ۳ م جند
بید ستر نیم م زیرهٔ کرمانی ۲ م سفوف سازند سفوف دیکر جهة حوامل بسیار نافعست وجوارش
السمسم نیز کویند کنجد مقشر زیرهٔ کرمانی زنجبیل ۱ م دارفلفل فلفل ۵ م دارچینی ۲ م هیل قاقله ۳ م
شکر طبرزد دیکر طل سفوف للاسهال منقول از حنین جهة ضعف معده که با اسهال باشد و تب ربع و اشتهای
طعام زیرهٔ کرمانی و کمون نبطی که یکشبانه روز هر دو در سرکه خیسیده و خشك شده و بو داده باشند هر یك
۳ م حب الاس ۳ م کشنیز خشك بو داده ۲ م آرد نبق آرد سنجد آرد ناردان ۲ م قرظ طراثیث ۱۰ م سمك
۳ م عود هندی مثله بپروزن و سبع بیخته شربتش سه م با سیبه سادج صبح و شام سفوف الفواق
جهة فواق تشنجی که از امتلا حادث شده باشد تخم کرفس جبلی سعد زیرهٔ کرمانی بالسویه سفوف ساخته
شربتش یك ل با آب غام سفوف لوجع الکبد جهة درد جکر با شیر شتر استعمال نمایند الك منقی ۳ م
طباشیر ۲ م کل سرخ ۳ م تخم کاسنی و تخم کشوث هر یك ده م سفوف ساخته قدر شربتش دو م با پنج م
شکر سلیمانی و چهار وقیه شیر شتر کرم کرده کف کرفته بنوشند سفوف سورنجان صغیر مجربست جهة
نقرس و عرق النسا سورنجان ۱۰ م شکر سلیمانی ۵ م زعفران یك دانك شربتش یك م با آب سرد استعمال نمایند
سفوف لقطع دم البواسیر مجربست منقول از معالجات بقراط عجیب الفعل است جو محرق یکجزو
زردهٔ تخم مرغ سوخته یکجزو کنجد بو داده سه جزو مجموع را سائیده ۲ ل با شربت سیب یا آس یا ریباس
بناشتا استعمال نمایند سفوف مقلیاثا از تالیف والد مرحوم جهة زلق الامعا مجربست هلیلهٔ سیاه
و آمله و بلیله با روغن زیت برشته کرده مکد ۵ م زیرهٔ کرمانی یکشبانه روز در سرکه خیسیده خشك
شده حب الرشاد بو داده مکد ۷ م تخم کرفس و انیسون در سرکه خیسیده خشك شده بو داده مکد ۴ م

مصطکی

مصطکی قرنفل قاقله عود هندی سنبل الطیب مکد ۲ م سعد ۳ م صبح و شام ۲ م استعمال نمایند سفوف
جهة اسهال بلغمی تالیف ابوی ره نانخواه کندر کلنار مکد جزو دانهٔ مویز دو جزو بابیه ممسك استعمال نمایند
سفوف الحفظ جهة تقویهٔ دماغ و تنقیهٔ او از رطوبات فاسده و زیادتی حرارهٔ غریزی و زایل کردن نسیان
نافع است کندر مصطکی دارچینی دارفلفل عود لسان الثور بادرنجبویه کاکنج یازده دانه شکر سفید
مثل همه قدر شربت دو م تا ده ل با آب کرم در تابستان یکروز میل نمایند و یکروز نه سفوف از تالیف حقیر جهة حرقة
بول مزمن که با چرك باشد و با او تقطیر بول و سلس البول نیز باشد و نافع است جهة ذرب و منی و در امراض مذکوره
چند مرتبه تجربه شده و بسیار موثر افتاده بلوط بو داده ۱۰ اکل رمنی کشنیز خشك صمغ عربی تخم حماض بو داده
کندر ذکر مکد م بقدر ده ل با آب سرد استعمال نمایند و در ایام شرب این سفوف از آب اجتناب نمایند سفوف
که در انواع اسهال یا سحج و مغص و حرارت باشد نافعست تخم خطمی تخم خبازی مکد ده م نشاسته صمغ عربی
مکد ۱۰ م کوبیده اندك بو داده ده ل با اشربهٔ مناسبه بنوشند سفوف الخفقان البارد از قرابادین
مرحوم حکیم محمد باقر نعناع کهربا بریان کرده شب یمانی بریان کرده مکد ۲ م زراوند مدحرج زرنباد
درونج نیم م مروارید ملیح م شکر ۲ م شربتش سه م با طبیخ افسنتین سفوف سورنجان کبیر
جهة مفاصل و عرق النسا مجربست سورنجان مصری ۱۰ م سنا مکی ۷ م مغز بادام ۲ م پوست
هلیلهٔ زرد ۳ م زعفران نیم م قند سفید ۳ م سقمونیا مشوی یك م و اکر ماده بلغمی باشد بدل
سقمونیا تربد ۵ م کنند شربتش ده ل با آب سرد سفوف جهة قطع سیلان منی و مذی و ودی مجربست
تخم کاهو تخم سداب تخم پنجنکشت ۳ م سعد شهدانج ۲ م کلنار یك م شربتش ۲ م با آب سرد سفوف
جهة قطع شهوة جماع از زنان و مردان بذر البنج تخم خرفه تخم کاهو تخم شبت مکد جزو نیلوفر دو جزو
شربتش سه م با آب تخم خرفه و تخم کاهو ایضا در قطع ودی و مذی بعید نیست و مجفف نار فارسی
و آتشك است بلوط دو جزو کندر یکجزو کوبیده بروغن زیتون چرب کرده هر روزه دو مثقال مداومت کنند
سفوف سودا که با ماء الجبن استعمال نمایند از خط مرحوم ابوی پوست هلیلهٔ کابلی و سیاه مکد ۳ م
غاریقون م بسفایج ۴ م افتیمون ۴ م کل کاو زبان ۴ م اسطوخودوس ۴ م نمك نفطی لاجورد غیر مغسول ۱ م

خربق سیاه یك شربتش دو ل سفوف جهة سپرز از مجربات مرحوم حکیم محمد باقر قمی است زوفای خشك
پوست بیخ کبر عنب الثعلب پرسیاوشان تخم پنجنکشت تخم سداب بالسویه ۲ م باسکنجبین ناشتا تناول
نمایند سفوف جهة سپرز مجربست وتا یکهفته زایل میکند منقول از تذکره مرجان سوخته یکدم کتیرا
ده دانك بنوشند شکر وعرق بهار ومرجان تا یکهفته مداومت نماید مجربست سفوف مجرب جهة حرقة البول
ووجع حین بول مغز تخم خربزه مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم خرفه خشخاش سفید نشاسته کتیرا رب السوس
بذر البنج سفید قند مساوی همه دو ل با جلاب ساده یا شربت بنفشه بنوشند سفوف نقرس منقول
از محمد بن زکریا ومیفرماید که مجربست جهة دفع نقرس بارده ودرد مفاصل بارده که بالکلیه قلع میکند
ناتخواه ابهل ورق سداب خشك تخم کرفس را زیانه دو قرا مکدرجه قوه بادام تلخ سنبل قسط حلو
زراوند مدحرج مکدنیم جزو هر روز یك م استعمال نمایند وابتدا از زمستان نموده تا وسط بهار
وبعد از استعمال این سفوف تا چهار ساعت چیزی میل نکند از ماکول ومشروب وبعد از تنقیه
بدن استعمال نمایند سفوف سرطان مستعمل مرحوم ابوی بکیرند سرطانات نهریه وقطع کنند
سرها وپایهای اورا وشکمش را شکافته چندبار بآب خاکستر رز ونمك بشویند تا پاك شود
وبعد از ان بآب کرم شسته تری اورا رفع کند ودر کوزهٔ کل اندوده کذاشته ودر تنور معتدل
انداخته یکشبانه روز بعد از انکه سوخته باشد پس خوب کوفته وده م اورا از صمغ عربی
وطین قبرسی وخشخاش سیاه وسفید پنج م وکتیرا سه م کوفته سفوف سازند قدر شربت
دو ل سفوف جهة کسیکه از حرارت بول بسیار کند از تالیف مرحوم ابوی خبث الحدید
بیست م کوفته ویجریر بیخته وهفت روز در سرکه خیسانیده بعد از ان بیرون آورده بآتش
خشك کنند وباردیکر کوفته ومخلوط سازند با وقند کندری که یکشبانه روز در سرکه خیسانیده
وخشك کرده باشند پنج م طباشیر ع م کشنیز خشك ۳ م شربتش یکمثقال با میبه ساده یا آب
سرد صبح وشام میل نمایند سفوف تناسناظ جهة عرق النسا از مجربات قدما سنا مکی ۲ م
سورنجان پنج م شیطرج هندی ۴ م زعفران نیم م قدر شربتش سه م شکر سه م سفوفی که مسمی

بسیار

بسیار آورد وتقویت اعضاء رئیسه میکند وفواید بسیار دارد عنبر اشهب آبنفشهٔ خشك دو جزو کتیرا نیم جزو
مجموع را دیکر وزنبه مرتبه تناول نمایند بسیار نافع ومجربست سفوف جهة اسهال خون وبلغم دار طباشیر
نشاسته صمغ عربی کلنار کل سرخ مکدة رغناس ع زعفران آ دو مثقال را با رب به بنوشند واکر قرص کنند
بهتر است سفوف جهة درد پشت ودفع قطر بول ومنی وتقویت انعاظ وسستی آلات بول وتناسل مجربست
از حکمای هندوستان واز ترجمهٔ باهر نقل شده فوفل هفت ل ونیم را صلایه نموده در رغال پاك انداخته
بود هندوار چینی هفت ل ونیم را بدستور کوفته وبیخته اضافه نمایند وبر روی آتش نرم کذاشته
با چهار پنج عدد زردهٔ تخم مرغ بقدری که معجون شود آمیخته مغز پسته دو ل ونیم نبات دو ل ونیم را کوبیده
بر آن نثار کرده مجموع آنرا دیکر وزن تناول نمایند سفوف تالیف حقیر جهة تب دق وسل وسرفه که با تب
باشد وجهة لینت طبع ومنع نزلات حاره مجربست قدر شربتش دو ل تا سه ل با قلی هفت کتیرا چهار
نشاسته صمغ عربی تخم خطمی مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه رب السوس خشخاش سفید مغز دانهٔ به مغز
بادام طباشیر مغز تخم خیار سرطان نهری عصارهٔ لحیة التیس کلنار اقاقیا کل ارمنی سفوف ناتخواه
از مجربات حقیر جهة ریاح ودرد معده وسپرز وتقویت هاضمه ورفع وخز ونفخ بخارات بغایت
نافعست ناتخواه تخم کرفس بالسویه با مثل ان قند سفوف کنند سفوف قابض که مکرر حقیر تجربه
نموده جهة اسهال حاری ومغص واسهال دموی بهترین ادویه است صمغ عربی را هر روز سه مثقال
سائیده بنوشند تا سه روز وزیاده بران واکر باسهال شده نباشد اشامیدن پوست خشخاش که
مثل غبار سائیده باشند از یکمثقال تا دو مثقال از مجربات است واکر با صمغ ممزوج کنند بدستور سفوف
جهة جوع کلبی وفساد معده قریب باستسقا واشتهاء اشیاء ردیه جفت البلوط انیسون مویز بیدانه
هلیلهٔ سیاه کابلی وآمله سفوف کرده سه ل با آب اهن داغ کرده یا با شراب خبث الحدید بجوشانیده
بنوشند سفوف جهة درد سپرز که با حرارت باشد از ابوی مرحوم کل سرخ با دیکر که یکشبانه
در سرکه خیسانیده خشك کرده باشند زرشك بیدانه بوداده بورهٔ ارمنی سقولوقندریون
اکر نباشد بیخ کبر تخم کرفس بدل کنند ثمرة الطرفا غاریقون شربتی از یکمثقال ونیم تا دو مثقال با شیر شتر

بماء الجبن با آب چوب کز یا سکنجبین بنوشند سفوف جهة ریاح بواسیر و درد آن موافق کامل و تخفیف البیان
هلیله سیاه و بلیله و آمله مکد ۱۰ آب روغن زیتون برشته کرده منقح کند تا بود اده حب الرشاد بود اده نانخواه
مکد ۱۱ حرمل ۳ حلبه ۷ ابهل مغز دانه زرد آلو مکد ۵ مصطکی جوز بوا مکد یک شربتش دو ل با آب گرم سفوف
لاسهال الصبیان از مجربات مرحوم ابوی خشخاش حب الاس کندر سعد بالسویه کوفته با شیر مرضعه بنوشند

باب پنجم در اشربه و ربوب

واضع او فیثاغورس است و با اعتقاد او در تفتیح سدد و امراض
حاره و بارده اقسام او بهتر از سایر تراکیب است و روفس را اعتقاد آنست که زود فاسد میشود و سریع الا
ستحاله است و قول هردو بحسب امراض مختلفه و امزجه حسنست و گویند سکنجبین اقدم است و شیخ الرئیس رح
میفرماید که از حکمای فرس است و یونانیین رسیده و اشربه بدستور حبوب و اقراص اقسام میباشد و قد بحسب
ماده و زمان و اختلاف استعمال آن در امزجه مختلفه بششصد قسم و سکنجبین را هزار و دویست و شصت
قسم منحصر ساخته اند و ظاهر آنست که ترتیب اشربه موافق امزجه و امراض مختلفه منحصر نمیتواند بود
و مزاج اشربه زیاده از یکسال باقی نمیماند و شروط ترتیب آنست که هرچه از فواکه صلبه باشد مثل سیب
و به بعد از پاک کردن از پوست و تخم و کوبیدن آن باده وزن آب بجوشانند تا بنصف آید پس صاف نمایند
و هرچه غیر صلبه باشد مثل لیمو و ترنج و امثال آن افشرده آب او را بگیرند و هرچه گیاه و برگ خشک
باشد یکشبانه روز خیسانیده بعد از آن بجوشانند و هرچه از جمله بیخها و شاخها باشد زیاده از یکشبانه
روز خیسانیده بعد از آن بجوشانند هرچه برگ و شاخ و گل تازه باشد کوبیده آب او را بگیرند و با شکر
و عسل و مویز و شراب انگوری و امثال آن بقدری که مقصود باشد بقوام آورند و عطریات را مثل مشک و عنبر
بعد از قوام و فرود آوردن آن از سر آتش داخل کنند و در شربتهای فواکه که مطلب تقویه بوده باشد شرط است
که شیرینی او بقدر ثلث آب میوه ها باشد و قدما گفته اند که چون مریض را قوتها تغییر یافته و بالطبع
هم مشتاق شیرینی و جاذب آنست پس اگر شکر و امثال آن زیاده باشد پیشتر جذب میکند و بار
طبیعت میشود و اگر کمتر باشد جذب او حسب الواقع نمیشود و ادخال عسل و شکر و سایر شیرینیها
در اشربه باید درجه مزاج هریک را از شیرینی او با آنچه شربت می سازند ملاحظه نمود و موافق

قصد

قصد مخلوط کرد و هرگاه الم در اعضاء تنفس و یا مریض صاحب سعال باشد اشربه حامضه را استعمال
جایز نیست و اگر در استعمال آن لابد باشد مثل بهل و درق باید با صمغ عربی و کثیرا و غیره مقربات
استعمال نمایند سکنجبین ساده که عبارت از سرکه و قند است هرگاه اجزا مساوی باشند مایل به بردی
خواهد بود مفتح سده و رافع تشنگی و قاطع صفرا و در حمیات حاره و امراض سپرز و جگر و معده
مفید است و اگر سرده تر خواهند سرکه را زیاد کنند و اگر معتدل خواهند قند را دو چندان سرکه کنند
سکنجبین و شابی که سرکه با دو شاب انگوری مساوی باشد معتدل است سکنجبین عسلی که
سرکه و عسل بالسویه باشد گرم باعتدال و جهة امراض بلغمی و تفتیح سده و تقویه جگر و معده و تبهای
مرکبه نافعست سکنجبین سفرجلی جهة تقویه معده و جگر حاره و رفع غثیان و قی و اسهال صفراوی
و قطع عرق نافع است آب به شیرین و ترش بالسویه دو جزو سرکه و قند از هریک یکجزو بقوام آورند
و اگر با آب به شیرین ترتیب دهند قبض آن کمتر خواهد بود سکنجبین اصولی جهة حمیات و سدها
و عطش و جلاء معده از بلغم غلیظ ده رطل آب شیرین بعد رکیه حلاوت سرکه را بشکنند پوست بیخ کرفس
پوست بیخ بادیان مکد شش وقیه تخم کرفس و بادیان و انیسون مکد دو اوقیه در سرکه مذکور تا یکشبانه روز
خیسانیده و با آتش هموار پخته تا سدس او کم شود پس از آتش گرفته صاف نموده بریزند بهر جزئی از ین مطبوخ
دو جزو از شکر و بپزند تا بقوام آید و اگر خواهند که زعفرانی داخل کنند سه م زعفران را در خرقه بسته در
در وقت جوشیدن او بمیان آن بیندازند و در و صاف کنند سکنجبین افتیمونی که با ماء الجبن
استعمال نمایند افتیمون بسفایج ۷ خربق سیاه ۱ خربق را نیمکوب کرده یکشبانه روز در نود مثقال سرکه بخیسانند
و نود مثقال آب اضافه نمایند و با آتش نرم بجوشانند و بسفایج را کوفته در کیسه کرده در آن بیندازند
و چون آب بسوزد کیسه افتیمون را انداخته یکجوش داده بعد از آن صاف نمایند و با دویست و پنجاه ل
قند بقوام آورند و هر روز تا چهار ده ل استعمال نمایند و در مزاجی که بسیار حار بوده باشد باین نسخه
ترتیب دهند افتیمون بسفایج تخم کاسنی مکد هفت ل تخم کرفس ده ل تخم خیاره بیخ کاسنی ده ل بیخ بادیانه
ده ل ادویه را با سرکه نود ل و آب نود ل بجوشانیده افتیمون را در لته بسته در آخر یکجوش داده

بعد از سوختن آب صاف نمایند و با دویست و پنجاه م قند بقوام آورند **سکنجبین بزوری** معتدل جهة
تبهای مرکبه و ضعف جگر و صفرای محی و استسقاء حار نافع است تخم بادیانه تخم کشوث انیسون کل سرخ
تخم کاسنی تخم خیار تخم خربزه تخم کرفس بیخ بادیانه بیخ کبر اصل السوس بیخ کاسنی عناب در سرکه و آب
خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد و با شکر بقوام آورند **سکنجبین بغدادی** که از نالف حقیر است
در رفع تب ربع مجربست و جهة امراض سپرز بیعدیل بغدادی را نیمکوب کرده شب در سرکه و آب
خیسانیده روز دیگر بجوشانند تا بنصف رسد بعد از آن صاف نموده با دوشاب انگوری بقوام
آورند و هر روز ده مثقال با آب شاهتره با شیرهٔ تخم کرفس و اگر حرارت غالب باشد با کاسنی
و امثال آن استعمال نمایند **شربت ورد مکرر** مسهل جهة احتراقات و جرب و حکه و امراض جگر
و سده و سودای دقیق و ضعف کرده و صفرای سوخته نافع و مورث تشنگی و مصلحش تخم کاهو
و طباشیر مصطکی انیسون از هر یک یک م بازاء هر یک رطل شربت ادویهٔ مذکوره را بوزن مرتبه
گرفته در میان شربت بیندازند تا بجوشد و طریق آنست که آب را بجوش آورده چهار رطل برگ گل تازه
را بچهار دفعه بریزند و هر دفعه یک رطل آب بسوزد پس آن را صاف کرده بدستور حصهٔ دیگر را بریزند تا اینکه
از آب ربع باند و اگر قویتر خواهند گل را پنج یا شش رطل میتوان کرد و شیخ الرئیس زیاده بر پنج را منع نموده
پس با هم وزن آب صاف او شکر بقوام آورند قدر شربتش از ده م تا بیست م است با یخ و اگر با نصف وزن
آن سکنجبین بنوشند جهة قمع صفرا اولی است **شربت ورد قابض** جهة امراض جگر نافعست چهار رطل
گل سرخ اقماع دار را بیکدفعه در ده رطل آب بجوشانند تا بربع رسد و صاف نموده با هم وزن آن شکر بقوام
آورند و اگر قویتر خواهند بازاء هر یک رطل آن هر یک از مصطکی و تخم مورد و صندل سفید آرد کنار کشنیز
خشک طباشیر یکمثقال در پارچه بسته در و بیندازند تا بجوشد و سایر تصرف با طبیب است اگر اجزای
حاره قابضه باید اضافه کنند و اگر بارده لازم باشد از آن نیز داخل کنند **جلاب** جهة تبها و تشنگی
و حرارة معده و جگر و حصبه و آبله و تب دق و تبهای حاره که با سرفه باشد و جهة تقویهٔ آلات تنفس
نافع و ملین و منضج و مقوی اعضا و مدر بول و عرق و جهة اورام احشا مفید است شکر سفید یکجزو

وآب باران

وآب باران سه جزو عرق بید مشک دو جزو گلاب دو جزو بقوام آورند و اگر سردتر خواهند عرق بید
و عرق نیلوفر از هر یک دو جزو اضافه کنند **نوعی دیگر** منقول از کامل و قانون شکر یک جزو آب باران
دو جزو گلاب سه جزو بقوام آورند **شربت به لیمو** جهة تقویهٔ باصره و تسکین تشنگی و معده و جگر حار را
نافعست آب به شیرین دو جزو آب لیمو یکجزو شکر ثلث مجموع را بقوام آورند **شربت بنفشه** منقول از کامل
جهة تبهای حاره و سرفه و تسکین غلیان خون نافعست و ملین طبع است سه رطل بنفشهٔ تازه را بدستور
شربت ورد سه دفعه در چهار رطل آب بریزند و بجوشانند تا ربع رسد و با سه رطل شکر بقوام آورند و اگر
شکر دو رطل کنند تلیین قویتر خواهد بود و اگر بنفشه خشک باشد یکرطل او را جوشانیده با دو رطل شکر بقوام آورند
شربت نیلوفر موافق نسخهٔ کامل جهة تبهای حاره و آلات تنفس و سرفه و تقویهٔ دل و احشا نافع و با وجود شیرینی
مستحیل بصفرا نمیشود بخلاف سایر اشربهٔ شیرین طریق ساختن او مثل ساختن شربت بنفشه است و بعضی
عرق نیلوفر را چهار جزو با یکجزو شکر بقوام می آورند **شربت سفرجل** منقول از کامل الصناعه جهة ضعف معده
و جگر و اسهال و غثیان و قی و تشنگی به ترش زدانه و پوست پاک کرده آبش را بیفشرند و دو رطل از آن گرفته
و از شراب یا جمهوری یکرطل و ثفل به را یکشبانه روز در ویخیسانند و بعد از آن افشرده صاف نمایند و با آب به
بجوشانند تا بنصف رسد و با نیم رطل عسل کف گرفته بقوام آورند زنجبیل و مصطکی هر یک دو م قاقلهٔ کبار
و صغار و دارچینی زعفران غیر مسحوق از هر یک چهار م قرنفل سه م در پارچه بسته در و بجوشانند و اگر
عود انک مشک نیز داخل نمایند می تواند بود **شراب للخندیقون** جهة برودت معده و تب ربع و درد احشا
نافع و مناسب پیرانست عسل کف کرده سه من شراب کهنهٔ ریحانی یا جمهوری ده من زنجبیل م م قاقلهٔ
کبار و صغار نیم م قرنفل یکدانک دارچینی نیم م زعفران یک م دارفلفل یکدانک و نیم غیر از زعفران باقی را
نیمکوب ساخته بیندازند در شراب و عسل و در سایه سه روز بگذارند و هر روز سه بار حرکت دهند
و صاف کنند و با یکدانک و نیم مشک مطیب سازند **شراب ذیمقراطیس** جهة ضعف جگر و معده و سپرز
و فساد مزاج بارد نافع و گفته اند مداومت او حفظ میکند جمیع ایام حیوة از مرض اصل السوس اسما نجو
نیم ل تخم رازیانه فلفل یکدم م سلیخه م م خوب سائیده با شش صد و شش ل شراب خوب کهنه ممزوج سازند

اسپند
حرمل

ودر ظرفی گذاشته سر ظرف را بگچ گرفته چهل روز بگذارند وبعد از غذا وقبل از غذا استعمال نمایند **شربت حرمل**
جهة صرع مجربست ودافع درد سر مزمن وضیق النفس وسرفهٔ رطوبی وامراض بارده مانند استسقا وجنون
ونسیان بیعدیلست یک رطل اسپند را کوبیده در سی رطل آب انگور بجوشانند تا بربع رسد وهر روز تا پانزده
مثقال تا سی روز بنوشند وجهة اعادهٔ حمل زنانی که در وقتی که حامله میشده باشند وبعد از آن نشوند سه روز
این شربت بنوشند تخلف در حمل نمیکند **شربت نعناع** جهة تحریك اشتها بمرتبهٔ مؤثرست که صبر نتوانند
نمود ومنقی معده از اخلاط سوخته ودافع بلغم وسبقی است وچون بر اثر معاجین باهیه بنوشند در سرعت اثر
بیعدیلست آب نعناع افشرده بیست مثقال خردل سرخ بیست مثقال شب یمانی یکمثقال نرم سائیده با نود مثقال
خمیرمایه درهزار ودویست مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با ششصد مثقال عسل بقوام آورند
شربت بدل خمر بگیرند خمیرمایه را کوبیده با آب انار شیرین وامثال آن بسرشند در جمیع افعال قایمقام خمر است از اسرار
شربت اسطوخودوس جهة تقویهٔ دماغ بارده ومعدهٔ بارده اسطوخودوس زوفای خشك ناخونه پرسیاوشان
عود قماری گل گاوزبان تخم بادزیانه بیخ بادزیانه تخم کرفس گل سرخ سپستان بادرنجبویه کاشم مویز دانه بیرون کرده
اذخر انیسون تربد محکوك بیخ سوسن آسمانجونی اصل السوس همه را بپزند وصاف کنند وبریزند بر وصد وپنجاه آن
عسل ومثل او قند وبقوام آورند وسیاذج وقرنفل ودارچینی وهیل وزنجبیل سنبل الطیب افتیمون رومی مصطکی را
درخرقه بسته بیندازند تا بجوشانند وصاف کنند قدر شربت هر روز ده آن تا پانزده آن **شراب ریحانی**
از جملهٔ اقسام خمراست ودرخمر مذکور شد **شراب لیمو** که مؤلف شفاء الاسقام وتذکره ذکر نموده اند
ونایب مناب تریاق کبیر دانسته اند جهة رفع اخلاط محترقه وتبهای دوری وضعف دماغ ودل وقلاع
وامراض اطفال ومواد سوداوی ورفع تشنگی وگزیدن عقرب وسایر سموم نافع وحافظ صحت ودقیق
کنندهٔ مجموع خلط غلیظ وقاطع خلط لزج وآنچه ترشی او بسیار ومضر عصب ومورث سعال یابس وضعف
باه ومصلح او بادام وخشخاش است وآنچه با آب نعناع ترتیب دهند جهة تقویهٔ معده ورفع بخارات دماغی
وخیالات انفع است وهرچه با آب به باشد جهة تقویهٔ معده ودل ورفع خفقان مجرب دانسته اند وآنچه
با شیرخشت وترنجبین ترتیب دهند جهة ربو وسعال وضیق النفس ودرد سینه وهرچه با لعابها ساخته

باشد

وبرا

باشد جهة حرقة البول ودرد مثانه انفع است وطریق ساختن آنست که شکر سفید را سائیده در قدح مدهون
بآب لیمو ترکرده وروی قدح را بکرباسی پوشیده تا پنج روز در آفتاب بگذارند پس شکر را در شیرتا زه حل نموده
ومثل شیر آب صاف اضافه کرده بآتش نرم بجوشانند وقدر شیر باید عشر شکر باشد وکف او را بگیرند وآب لیمو
بتدریج بخورد او دهند تا هر رطلی از شکر بقدر سه اوقیه آب تا چهار اوقیه لیمو ببرد وبهترین لیمو آنست که دو چند آن
وآب لیمو شیرین بخورد او دهند ومصنع آنکه صمغ عربی محلول بقدر آب لیمو تسقیه نمایند وملقب آنکه لعاب
بهدانه ولعاب تخم مرو وگاوزبان تسقیه کنند ومنعنع آنکه بآب نعناع تازه تسقیه نمایند وآنچه با شیرخشت
وترنجبین ترتیب دهند طریق آنکه بجای شکر ترنجبین کنند ویا نصف شکر باشد ونصف دیگر ترنجبین
تسقیه نمایند **شربت انار وشربت سیب ساده وامثال آن** مانند شربت ریباس وشربت حماض باید
بقدر ثلث هریك از آبهای آن قند یا عسل یا دوشاب انگوری باشد وبعضی بالمناصفه گفته اند وشربت انار
ترش جهة تسکین صفرا وتقویهٔ معده وقطع اسهال صفراوی ودموی نافع است وشربت انار شیرین جهة اسهال
وذات الریه ودرد سینه وشربت توت سیاه جهة امراض حلق وضعف اشتها واسهال طبع واز توت سفید
جهة امراض تنفس وضعف هاضمه وتقویهٔ معده وشربت ریباس جهة تقویهٔ احشا ومنع صعود بخارات
واسهال وشربت حماض جهة تقویهٔ معده وجگر وامعا ورفع حدت صفرا وشربت سماق وسایر میوهای ترش
قاطع قابض ومقوی احشا ومسکن حرارتند وشربت میوهای شیرین بدستورا ما هرگاه غلبهٔ صفرا باشد
مستحیل بصفرا میشوند **شربت ترنج** جهة خفقان حار وامراض حارهٔ دل بغایت آزموده است ترشی ترنج را
در گلاب مکرر بشویند تا اثر ترشی در جرم آن نماند پس بازاء هریك عدد ترنج هفتاد وپنج مثقال قند اضافه نموده
بقوام آورند **شربت زوفا** نافع است اوجاع سینه وسرفهٔ کهنه ونزله ودشواری نفس وصلابت معده
وسده‌ها را مویز منزوع العجم عناب سپستان انجیر خشك بیخ سوسن اصل السوس از هریك
بیخ بادزیانه بیخ کرفس پرسیاوشان زوفای خشك از هریك ده درم بهدانه انیسون تخم بادزیانه از هریك
پنج درم جو مقشر مغز خیارین مغز تخم کدو وخربزه مغز پسته مغز حب صنوبر سنبل الطیب اذخر تخم
خطمی تخم کتان از هریك سه درم اجزا را نیمکوب کرده بجوشانند وبا چهار رطل شکر بقوام آورند ومغزها را

کوبیده دران حل کنند **نوعی دیگر** که مشهور است زوفای خشک پرسیاوشان مکرر هفت ل انجیر زرد بیست
عدد عناب سپستان از هریک سی عدد فراسیون تخم خطمی اصل السوس بیخ سوسن از هریک سه ل
حلبه چهار ل مویز بیدانه بیست ل تخم کرفس تخم رازیانه از هریک ده ل بجوشانیده آب او را با دو رطل
شکر بقوام آورند **شربت کاوزبان** جهت تقویهٔ دل و توحش سوداوی و خفقان نافع است گل کاوزبان
چهل ل بادرنجبویه بیست ل جوشانیده آب او را با دویست ل شکر بقوام آورند **شربت انجبار** جهت
حبس نمودن سیلان خون از جمیع اعضاء باطنی و رحم والتیام تفرق اتصالی که در سینه و شش بهم
رسد ریشهٔ انجبار هفت ل خرنوب شامی پنج ل صندل سرخ و سفید سوهان کرده مکرر ده ل جوشانیده
با یک رطل شکر بقوام آورند **شربت دینار** از تالیف بختیشوع است و چون شربتی را بیک دینار طلا بیع
میکرده لهذا مسمی بشربت دینار شده جهت تبها و عفونهٔ اخلاط فاسده از اعماق بدن و ضعف معده و جگر
زرشک بیدانه تخم کاسنی مکرر ده ل عود بیخ سوسن مکرر ده م تخم کشوث کل پاک کرده قنطوریون دقیق مصطکی
دارچینی زعفران فودنج مکرر ۳ م آدویه را کوفته اگر جهت تب باشد در آب کاسنی بخیسانند و اگر جهت
خفقان باشد در آب رازیانه و بهتر آنست که سه روز در میان آن آب تا بربع رسیده باشد بخیسانند که
در آن کاسنی و بادیان و شبت و کاوزبان و مویز بیدانه بالسویه از هریک پنج ل جوشانیده باشند و بازاء هر
یک از آب آن یک ل ریوند و نیم ل اسارون اضافه نموده با دو رطل شکر بقوام آورند و عود و زعفران
را بعد از قوام اضافه کنند **شربت خشخاش** نافع است جهت مرطوبین و حبس نزلات و رفع درد سینه
و سرفه و درد سر و سرسام و سهر و حرارت و رفع تب و اخلاط محترقه و چون با شربت ورد مکرر ممزوج
ساخته بعد از فصد بنوشند دفع ضعف فصد و تقویهٔ قوتها میکند قدر شربتش تا بیست ل است
و قوتش تا دو سال باقی میماند صد عدد خشخاش رسیده را با تخم او کوبیده و یا پوست را علیحده نیمکوب
کنند و تخم را نرم بسایند و با ده مثل آن آب نیسان بجوشانند تا بثلث رسد و با مثل او شکر بقوام آورند
شربت عناب منقول از تذکره و موافق نسخهٔ اصول التراکیب و مولف او غیر این نسخه را نخطا
میداند جهت سینه و اسافل بدن و تسکین تشنگی و اطفای حرارت خون و آبله و تبها نافع و مصلح حال اطفال

است وقوتش

ایں ... ل۲۰

است وقوتش تا دو ماه باقی است عناب یک رطل کشنیز خشک عدس بیخ کاسنی از هریک ده اوقیه در ده
رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده بوزن آن شکر بقوام آورند **شربت عنصل** نوع
دیگر که مخترع حقیر است جهت سرفهٔ کهنه و ضیق النفس و مواد سوداوی و بلغمی و سدهٔ احشا و تقویهٔ
معده و دماغ نافع و مکرر بتجربه رسیده و مجرب است پیاز عنصل بیست ل زوفای خشک اصل السوس گل کاوزبان
پرسیاوشان اسطوخودوس غاریقون سفید هریک پنج ل نعناع خشک رازیانه بیخ سوسن کبود قردمانا
هریک سه ل در صد پنجاه مثقال سرکه و چهار صد و پنجاه ل آب دو سه روز خیسانیده بجوشانند تا بنصف
رسد پس صاف نموده با سیصد ل شکر بقوام آورند و هر روز از پنج ل تا ده ل با آب مطبوخ پرسیاوشان
و امثال آن بنوشند **شراب العنصل** سکنجبین عنصلی نیز نامند منقول از کامل جهت صلابت سپرز
و جگر و تفتیح سده و قطع اخلاط غلیظه و ضیق النفس و سرفه که از رطوبه باشد نافع است پیاز عنصل
را یک رطل و نیم باکارد چوبین ریزه کنند و با پانزده رطل سرکه با آتش نرم بجوشانند تا مهرا شود پس صاف نموده
بازاء هر رطل یک رطل و نیم شکر اضافه کرده بقوام آورده کف بگیرند و امین الدوله و جمعی از قدما این ادویه
را اضافه کرده اند زنجبیل زیرهٔ کرمانی عاقرقرحا بیخ انجدان زوفای خشک پودنه نعناع از هریک پنج ل فلفل
ده ل تخم جندبیدستر کاشم هریک ده ل و نیم قردمانا دو ل سداب شش ل ساذج هندی سه ل با عنصل در
سرکه خیسانیده بجوشانند درین صورت جهت جمیع علل عصبانی و امراض باردهٔ مزمنه بغایت
نافع است **شربت الکندر** و شربت کادی نیز گویند منقول از کامل و موافق نسخهٔ قدما و جامع الادویه
جهت حصبه و آبله و باد سرخ و ماشرا و جمیع امراض دموی و تسکین حرارت قویه و اخلاط محترقه
که بمشارکت دل باشد و جهت یرقان و حرارت جگر و معده و رفع تشنگی و عفونت مزمنه اخلاط و نیکو کردن
بوی دهان بغایت موثر است چوب کادی نیمکوب کرده شاخ بادیان و تخم بادیان پوست بیخ بادیان
تمر هندی عناب دانه بیرون کرده از هریک رطلی گل سرخ نیم رطل سنبل الطیب ملک از چوب پاک کرده هر
یک چهارم صندل سرخ و سفید هریک ده م یکشبانه روز در چهار مثل آن آب بخیسانند پس بجوشانند
تا بربع رسد و صاف کنند و با دو رطل سرکه و آب انار ترش و آب انار شیرین از هریک رطلی بجوشانند

زوفا حریر است

تا بقوام مایل شود و با یکمن شکر طبرزد که دو رطل است چند جوش دهند تا شبیه بقوام کردد و از
سر آتش برداشته کافور و زعفران از هریك سه درم در روح حل کنند قدری شربت زند و آنرا هفت درم و نیم
وجهة اطفال یکمثقال **شراب اترجی** موافق نسخهٔ قدما جهة ضعف دل و خفقان و ضعف معده
بغایت نافع است برك ترنج که بفارسی برك درخت بالنك است پنجاه عدد را در شراب صاف کهنه
یا جمهوری بقدر شش قسط که هر قسطی صد و پنجاه درم است هفت روز بخیسانند پس صاف نموده
با صد و پنجاه درم عسل کف کرفته بقوام اورند و بعضی از پوست ترنج بشرح مسطور ترتیب میدهند و
بعضی یکرطل پوست ترنج را در دویست و پنجاه درم آب خیسانیده میجوشانند تا بثلث رسد پس صاف
کرده با یکرطل عسل بقوام می آورند **شربت جعل** که از اختراع حقیر است جهة ادرار حیض فرمودن
و بول و رفع عفونت اخلاط و ریاح و تفتیح سدد بتجربت مشکطرامشیع جعده حرمل قسط تلخ ریوند
چینی تخم کشوث تخم خربزه تخم خیار مکید سه درم ابهل تخم کرفس رازیانه روناس انیسون تخم کاسنی قنطوریون
دقیق مکید دو درم مویز بیدانه انجیر زرد مکید ده درم در یکمن تبریز آب خیسانیده بجوشانند تا بربع
رسد و با صد و پنجاه مثقال شکر بقوام آورند و هر روز ده درم آنرا با آب مدرات حیض و بول بنوشند
و هرکاه طبع یابس باشد باکل سرخ و محموده مشوی و غاریقون بنوشند بیاشامند **شراب رساطون**
از اقسام خمر است جهة امزجهٔ بارده بغایت نافع و مقوی حرارت غریزی چهار هزار مثقال آب
انکور صاف را با آتش نرم جوشانیده کف بکیرند و هزار مثقال عسل اضافه نموده بجوشانند تا بنصف
رسد هیل قاقله کبار قرنفل دار فلفل از هریك پنج درم نرم سائیده در پارچه بسته در اول طبخ
بیندازند تا آخر بجوشد و بعد از سرد شدن پارچه را افشرده بیندازند و سه درم زعفران در و
حل کرده در شیشها کنند و سر شیشه را محکم کرده تا چهار روز در آفتاب بکذارند و هر چند کهنه شود
قوی تر میکردد **شراب افسنتین کبیر** موافق نسخهٔ قدما مقوی معده و مفتح سدد و مسهل صفرا
و مقوی اعصاب و دماغ و جکر است افسنتین رومی چهار درم غاریقون مثل آن کل سرخ هشت درم
صبر زرد دو درم حاشا مثل آن مصطکی تخم کرفس اذخر انیسون سنبل الطیب اسارون ساذج هندی

هریك

مصطکی اصل السوس سه درم تخم کرفس تخم رازیانه سه درم عود هندی زعفران هریکی یک نیم درم

هریك یك درم و نیم در هشت رطل شراب بجوشانند تا بنصف رسد و با یکرطل و نیم عسل بقوام آورند
و اکر بجای شراب آب و بجای عسل شکر کنند میتوانند بود **نوعی دیکر** که صغیر کویند جهة مالیخولیای مراقی
و ضعف معده که از برودت باشد و سوء القنیه بغایت ازموده است افسنتین ده درم کل سرخ بیست درم
تربد چهار درم غاریقون چهار درم سنبل الطیب دو درم در چهار صد درم آب بجوشانند تا بنصف رسد و با
صد و بیست درم شکر بقوام آورند و اکر تربد را هفت درم و سنبل را چهار درم کنند قوی تر خواهد بود و حقیر
مکرر تجربه نموده **نوعی دیکر** از مجربات حقیر جهة ضعف معده و جکر که با یبوست طبع و حرارة مزاج باشد
بغایت نافع است افسنتین ده درم کل سرخ چهار درم تمر هندی ده درم ترنجبین سی درم جوشانیده و صاف نموده
بنوشند و مجموع یکشربت است **شربت ابریشم** جهة تقویهٔ دل و اعضاء رئیسه و رفع خفقان بارد و باد
بواسیر و توحش سوداوی و اقسام مالیخولیا نافع است موافق نسخهٔ قدما ابریشم خام که عبارت از فیله
است نه ابریشم متعارف که بعرف اطبا ان حریر است سی صد درم را یکشبانه روز در یك هزار و پانصد
درم آبیکه آهن تافته چندبار در وانداخته باشند بخیسانند پس بجوشانند تا بثلث رسد و ابریشم را
افشرده بیرون آورند و بیست و پنج درم کل کاوزبان و پانزده درم بادرنجبویه را علیحده در سه رطل آب
بجوشانند تا ثلث بماند و آب او را اضافهٔ آب ابریشم کنند و با سیصد درم شکر بقوام آورند و عنبر اشهب
و ورق طلا از هریك یکمثقال و نیم و ورق نقره مروارید مصطکی از هریك دو درم در ان حل کنند و بعضی بجای
فیله حریر کرده اند و اکر فیله کنند باید شکافت و کرم ابریشم را بیرون کرد که با فیله نجوشد **شربت**
ابریشم که معمول متاخرین است موافق نسخهٔ مرحوم حکیم محمد باقر قمی موافق اکثر امزجه و در دفع
مواد سوداوی و خفقان و تقویهٔ دل و اعضاء رئیسه و معده و اقسام مالیخولیا و توحش و هموم
بغایت موثر است ابریشم حریر سیصد مثقال را سه روز در عرق کاوزبان و عرق بید مشك و عرق
شاهتره و کلاب از هریك یکمن تبریز که ششصد مثقال باشد اب سیب شیرین آب امرود شیرین
آب انار شیرین آب به شیرین هریك دویست مثقال بخیسانند و بعد ازان بجوشانند تا بربع رسد و در
حین جوشانیدن مصطکی سنبل هندی جوز بوا بسباسه زعفران هریك یکمثقال هیل قرنفل عود ساذج هندی

فیله
اسم جوزقهٔ حریر است

هریك یك رطل ونیم دارچینی سه رطل همه را کوبیده در پارچه بسته دران انداخته بجوشانند وبعد ازانکه آبها
بربع رسد ابریشم وادویه را افشرده آب صاف کرده را با ششصد مثقال شکر سفید و دویست مثقال عسل
بقوام آورند وعنبر اشهب وورق طلا از هریك یکمثقال ورق نقره سه مثقال مشك نیم مثقال دران حل کنند واگر
قویتر خواهند مصطکی زعفران درونج بهمنین قرنفل عود هیل صندل زرد از هریك نیم مثقال کوفته وبیخته
اضافه نمایند وبعضی شکر را هزار و دویست مثقال وعسل را سیصد مثقال میکنند وزعفران را نجوشانند
بلکه بعد از قوام در وحل میکنند واین انسب است چه زعفران از جوشیدن ضعیف الاثر میشود شربت
فواکه معتدل معمول متاخرین مقوی اعضا وسایر قوتها وجهة ناقهین وضعف احشا نافع است آب
انار ترش وشیرین آب به ترش وشیرین آب امرود ترش وشیرین آب سیب ترش وشیرین از هریك یکجز وآب
زعرور که کویج نامند آب زرشك هریك نیم جزو با ثلث آبها شکر سفید بقوام آورند وبعضی یکجز وآب
انکور اضافه میکنند وآن انسب است واگر آب انکور علیحده بجوشانند تا ثلث رفته ثلثان بماند اولی است
شربت فواکه شیرین جهة تقویة احشا وناقهین وصاحبان لینت طبع وجهة صاحب سعال موافق است
آب میوهای شیرین که مذکور شد با ثلث ان شکر بقوام آورند شربت فواکه ترش جهة تقویة احشا قابض تر
از فواکه شیرین است ودر منافع مثل ان وصاحب سعال را موافق نیست وعمل او بدستور سابق است که از آبهای
میوهای ترش ترتیب دهند وهریك ازین اشربه را موافق احوال هر شخصی تقویة بادویه مناسبه میتوان نمود
که ادویه موافقه را کوفته ودر پارچه بسته دران بجوشانند شربت عود ترش معمول متاخرین مقوی
معده واعضاء رئیسه وجهة رفع غثیان وبدی هاضمه وبخارات محترقه نافع است آب سیب ترش
وشیرین آب انار ترش وشیرین آب به ترش وشیرین آب لیمو از هریك صد وپنجاه مثقال با سیصد مثقال
قند بقوام آورند وعود قماری صندل سفید گل سرخ قرنفل مصطکی سنبل الطیب اسارون بسباسه بادرنجبویه
بادرنج مشك عنبر ورق طلا ونقره دران حل کنند شربت تریاق که پادزهر سموم وگزیدن افعیات وجهة کرب
وخفقان وغثیان وبرانگیختن اشتها مجربست منقول از تذکره آب زرشك آب سیب شیرین هریك سیصد مثقال
آب لیمو آب ترنج هریك صد وپنجاه رطل با ثلث آن شکر بقوام آورند ومروارید که با آب ترنج حل کرده باشند

شش

شش مثقال اضافه کنند در یکوقت در اکثر امراض قایم مقام تریاق فاروق است شربت هندبی منقول از
ترجمهٔ باهس وسترت جهة درد کرده ومثانه ورحم وجکر ومغص وورم سپرز وعرق النسا ونفث الدم
وربو وفواق وخفقان وقرحهٔ امعا وتبهای دایره وگزیدن هوام ودرد کمر ومفاصل مجرب دانسته اند
ابخیر زرد را زیانه هریك صد وپنجاه مثقال یکشبانه روز در سه وزن آن آب بخیسانند پس بجوشانند
تا بثلث رسد بعد ازان صاف نمایند وبا شیرهٔ گل سرخ تازه سیصد رطل وقند سفید ششصد رطل
بجوشانند تا بقوام سکنجبین رسد وصد وپنجاه رطل ریوند چینی که بگلاب تر کرده باشند وپانزده مثقال
روغن گرهٔ گاوی چرب نموده دران حل کنند وازده مثقال تا بیست مثقال استعمال نمایند شربت صندل
جهة تقویهٔ معده ورفع اسهال وسیلان خون وضعف دل وجکر حار بیست مثقال صندل سفید را نیمکوب
کرده در نیم رطل گلاب دو شبانه روز خیسانیده صاف نمایند وجرم صندل را در آب بجوشانند تا بقیهٔ
قوتش را بآب دهد پس صاف نموده با گلاب سابق ودو رطل شکر بقوام آورند واگر قسم ترش او را خواهند بجای
گلاب در سرکه ویا آب لیمو بخیسانند ودر شربت صندلین صندل سرخ وسفید بالمناصفه کنند واو
قابضتر میشود شربت اجاص منقول از حاوی جهة درد سر وتبهای حاره ویرقان نافع ومسهل صفرا است
آلوی بخارا را در آب خیسانیده بجوشانند تا مهرا شود پس صاف نموده شکر بقدریکه خوش طعم کند اضافه
نموده بقوام آورند واگر قدری از محمودهٔ مشوی اضافه نمایند قوی الفعل میشود شربت تمر هندی
بدستور شربت اجاص است شربت مورد جهة سرفه وقرحهٔ ریه واسهال واقسام بواسیر وقطع
سیلان خون وتقویهٔ معده وامعا نافع است تخم مورد را با چهار رطل آن آب بجوشانند بعد از خیسانیدن
ونیمکوب کردن آن تا بربع رسد وباوزن او شکر بقوام آورند شربت قابض از تالیف ابوی رحمه الله تعالی
جهة اسهال وزلق الامعا مجربست خصوصا هرگاه با سفوف قابضه بنوشند آب به آب امرود آب سیب
از هریك رطلی گرفته پنج رطل تخم مورد را دران خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده استعمال
کنند واگر اسهال بلغمی باشد درین جوشانیدن عود هندی سنبل الطیب مصطکی مشك مکی دو رطل در پارچه
بسته دران بجوشانند شربت مسهل از تالیف حقیر جهة امراض بارده وضعف معده ودماغ وتفتیح

و اگر قابض تر خواهند گل سرخ و قبض ... ردوان ترش را در ان خیسانیده صاف نمایند و بعد از ان بقوام آورند هم

اسده و امراض سوداوی بغایت نافع است و بهترین مسهلات است گل سرخ سناء مکی هریک ده م بنفشه
بیست م تربد سفید غاریقون افسنتین رومی هریک پنج م تخم کشوث اسطوخودوس مصطکی هریک سه م سنبل
الطیب دو م عناب سپستان هریک سی عدد در چهارصد م آب کرده و زخیسانیده بجوشانند تا بربع رسد و با
صد و پنجاه م ترنجبین و شکر بالمناصفه بقوام آورند و از پنج م تا ده م استعمال کنند **شربت کشوث که در**
صفهان بسیار شهرت دارد مفتح سده و ملین طبع و مقوی جگر و معده و جهة تبهای مرکبه و سوء القنیه
مفید است تخم کشوث رازیانه تخم کاسنی گل کشوث تخم خیارین تخم خربزه کرمک هریک سه م پوست بیخ
کاسنی بیخ رازیانه گل سرخ انیسون جوشانیده با شکر یا با شیرخشت بقوام آورند و تا ده مثقال با شیرهای
تخم کاسنی و تخم خربزه و آب کاسنی و امثال آن بنوشند **شربت دینار** معمول متاخرین جهة امراض جگر و سده
ماساریقا و تبهای مرکبه نافع است و قریب الاعتدال است تخم کاسنی بیخ کاسنی گل سرخ ریوند تخم کشوث یکروز
خیسانیده پس بجوشانند و با دو رطل شکر بقوام آورند **نوع دیگر** که بجهة حرارة جگر و دفع عفونت اخلاط
نافع است تخم کاسنی ده م زرشک بیدانه هفت م صندل سفید چهار م لک مغسول اصل السوس مقشر چهار م تخم کشوث
گل سرخ کوبیده هریک سه م در عرق کاسنی یا آب آن بخیسانند پس بجوشانیده صاف نمایند و با شکر صد م بقوام آورند
و اگر ریوند اضافه کنند قویتر میگردد **شربت غوره** جهة حرارة معده و ضعف آن و ریختن صفرا بمعده و دود
ها کرم و دفع سموم و تسکین تشنگی و تقویه احشاء زنان آبستن مفید است دو رطل آب غوره را بجوشانند
تا بنصف رسد و یک شب بگذارند و در روز دیگر با دو مثقال قرنفل بجوشانند تا بوی او در آب درآرد و با شکر بقوام
آورند **شراب سلوبه** از تالیف قدماست مقوی معده و دافع خفقان است و منافع او در امراض بارده نهایتی
ندارد پوست ترنج رطلی مرماحوز یکوقیه قرنفل دو مثقال عود یکمثقال نیم کوب کرده در پنج رطل شراب سه شبانه
روز بخیسانند و با سه رطل شکر سفید و دو مثقال مصطکی و نیم م زعفران و دو دانک مشک بجوشانند تا مایل
بقوام شود پس صاف نموده استعمال کنند **شراب میبه** جهة تقویه معده و اسهال مزمن و درد جگر و قی
و غشیان و فواق و تشنگی نافع است منقول از جامع امین الدوله آب به ترش آب سیب ترش یکرطل
بجوشانند تا بنصف رسد و با یکرطل عسل و یکرطل شراب کهنه بجوشانند تا غلیظ شود و کف بگیرند و عود

زعفران مصطکی بسباسه سنبل الطیب قرنفل جوزبوا هیل قاقله کبار دارچینی زنجبیل مثل مشک
سائیده اضافه نمایند **ماء العسل** جهة امراض بارده عصبانی و دماغی نافع و منضج بلغم غلیظ و مفتح
سده است یکجزو عسل صاف را با شش جزو آب با آتش نرم بجوشانند تا بقوام سکنجبین رسد و بازای هر یک
رطل عسل دو م فلفل را کوبیده در پارچه بسته در آن بجوشانند **شراب العسل** جهة معده و جگر سرد
و امراض عصب نافع است ده رطل عسل را با شش رطل آب و سنبل الطیب و مصطکی و دارچینی و قاقله
و عود و هیل و جوزبوا و دارفلفل و قرنفل هر یک دو م بجوشانند تا بقوام آید پس صاف نموده استعمال کنند
ربوب را شرط آنست که آب آنچیزی که مقصود باشد چندان بجوشانند که بربع و ثلث رسد و مجموع
آن قابضتر از اشربه است و اگر در بعضی شیرینی اضافه کنند باید قدر قلیلی باشد **رب جوز** جهة
رفع قی و غرغره او جهة خناق و درد گلو بسیار نافع است آب پوست گردکان تازه را بجوشانند
تا ثلث بماند و با مثل آن عسل و خمس او مثلث بجوشانند تا ثلث بماند و یک وقیه مر صاف و نیم وقیه
زعفران و نیم وقیه شب یمانی اضافه نمایند و اگر ساده او را ترتیب دهند مثلث فقط کافیست
رب خشخاش از تالیف قدماست جهة نزلات حاره بغایت نافع است دویست عدد خشخاش را
با تخم کوبیده یکشبانه روز در نهصد مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با صد
و پنجاه م شکر یا عسل یا مثلث بقوام آورند که بطریق لعوق گردد و اقاقیا زعفران عنصر عصارة لحیة التیس
از هریک درهمی کوبیده و بیخته مخلوط کنند **باب ششم در مربیات** که انبجات نامند
و صنعت بعضی از حلوا **مربای شقاقل** مبهی و مسمن بدن و مقوی اعصاب و گرده است شقاقل تازه
که پوست او را خراشیده باشند در آب آهک صاف کرده که بقدری تندی داشته باشد و زیاده نگردد
یکشبانه روز بخیسانند و با آب بجوشانند یا بشویند تا اثر آب آهک نماند بعد از آن در آب تازه طبخ
دهند تا نرم و پخته شود و عسل را بقوام آورده شقاقل را با عسل چند جوش دهند که جذب عسل کند
و عسل آنقدر باید که شقاقل را بپوشاند و باین دستور است مربای کدو و پوست هندوانه و زردک
و امثال آن و اگر قویتر جهة باه خواهند در مربای شقاقل و زردک بازای هر صد مثقال شقاقل ده دارچینی

زنجبیل قرنفل هیل جوزبوا از هریک سه آل مثقال یکدانک کوفته و بیخته اضافه نمایند **مربای سیب**
مقوی معده و دل است وجهة نیکو کردن بوی دهان مؤثر **مربای به** در منافع مثل اوست و در
تقویت معده قویتر **مربای بالنک** جهة سینه و حلق و تقویت معده مؤثر است خصوصاً چون با پوست
بیرون او ترتیب دهند وطریق ساختن هریک آنست که سیب و به را از پوست و تخم و بالنک را از
ترشی پاک کرده بقدر انکشتی ریزه کنند و طبخ نمایند تا پخته کردد و از آب بیرون آورده عسل و شکر را
با آب آن بقوام آورند و بعد از آن جرم هریک را با آن چندان بجوشانند که رطوبت آب در جرم هیچ یک
نماند **مربای نارنج و لیمو** جهة قطع صفرا و تقویت معدهٔ حاره و دل نافع است پوست بیرون هریک را
خراشیده باد انکشت داتها را بیرون آورند و در آب بجوشانند تا تلخی که داشته باشد زایل شود و نرم کردد
بعد عسل و شکر بدستوری که کذشت بجوشانند **مربای زنجبیل** که زنجبیل پرورده کویند جهة تقویت باه و کرده
و مثانه و هضم طعام و معدهٔ بارد و تب بلغمی و سوداوی نافع و مدر بول است زنجبیل را بیست روز در آب
بخیسانند و خشک کرده با آب و اندک عسل بجوشانند تا نرم شود پس ریزه کرده عسل کف کرفته چندان
بر ریزند که او را بپوشاند و بکذارند تا مزاج بکیرد **مربای هلیله** مقوی معده و هاضمه و مجفف
رطوبت معده و ملین طبع و جهة ضعف جکر و دماغ و ریاح بواسیر و سوداوی که از احتراق بلغم
بهم رسیده باشد نافع است صد عدد هلیلهٔ کابلی بزرک را در آب بقدری که او را بپوشاند بخیسانند
و پنجاه من خاکستر چوب تاک بر ان بریزند و هر روز آب و خاکستر را تغییر دهند و بعد از ده روز هلیله
را بشویند و با قدری آب که او را بپوشاند و یک کف جو مقشر چندان بجوشانند که جو پخته شود پس
بیرون آورده از آب خشک کنند و از جوپاک سازند و با سر میخ ده سوراخ هر عدد را کرده با عسل
کف کرفته بقدر غوطه کرفتن آن در ظرفی کنند و بیست روز بکذارند و عسل را تغییر دهند و چند جوش
باید داد تا خاطر جمع شود که دیکر رطوبتی که از آب برداشته بود در او نمانده است بعد از آن با عسل
کف کرفته بقدری که او را بپوشاند در ظرفی نکاه دارند و اکر خواهند که قویتر کردد و بازاء هر صد
عدد هلیله از هریک ادویه که در مربای شقاقل مذکور شد یکوقیه اضافه نمایند **ورد مربا** عسلی

اورابفارسی

اورا بفارسی کل انکبین نامند و معرب او جلنجبین است و شکری او را بفارسی کل شکر و کلقند کویند
و بعربی جلنجبین سکری و قوت کل انکبین تا چهار سال و کلقند تا دو سال باقیست و عسلی در آخر دوم کرم
و خشک و شکری در اول دوم کرم و در یبوست معتدل و هر دو مقوی دماغ و معده و مجفف رطوبهٔ
غریبهٔ معده و بعد از غذا مانع صعود بخارات بدماغ اند و عسلی جهة مبرودین و فضول بارده او قوه جهة
درد مفاصل و نقرس و فالج و تفتیت سنک کرده و مثانه و عسر البول و ربع او و نیز جهة تحلیل ریاح
غلیظه و درد کمر و هضم طعام نافع و چون او را با تربد و تخم کرفس بجوشانید صاف نمایند مکرر نوشند
جهة ازالهٔ لقوه و فالج و استرخاء لسان و ابتداء مفاصل مجرب دانسته اند و شکری او جهة محرورین
و یابس المزاج او فق و جهة ابتداء وسواس و جنون نافع است و چون کلقند را با مثل آن اسطوخودوس
با افتیمون از مربای بنفشه نصف کلقند ممزوج نموده مداومت نمایند جهة ازالهٔ رمد کهنه و بخار
و ضعف باصره و در شر و شقیقه و اخلاط سوخته و دفع سدد مجرب مفید است و چون با تمر هندی
و عناب بجوشانند جهة ازالهٔ سدد بغایت مفید است و هر دو قسم کلقند را چون بجوشانند
و صاف نمایند نایب مناب شربت ورد مکرر است و کویند مضر جکر و محدث تشنکی است و مصلح او خشخاش
و قدر شربتش در طبخ تا چهارده مثقال و از جرمش چهار مثقالست و طبیخ او باید با شش مثل او آب
باشد تا بثلث رسد و ضرر او بجکر خلاف قیاس و تجربه است **صفة آن** کل سرخ را از تخم و اقماع پاک
کرده با دست چندان بیفشارند که خوب در هم شود و با قند بسایند و تا سه روز هر روز صبح و شام
بر هم زنند و بعد از ان چهل روز در آفتاب بکذارند و هر کاه شکر کمی کند اضافه نمایند و باید وزن شکر
و کل مساوی باشد و عسلی را باید بوزن کل عسل کف کرفته اضافه نموده در آفتاب کذاشت **مربای
زردک** جهة تصفیهٔ صوت و تنقیهٔ ریه و منع نوازل و سرفه و ضعف معده و جکر و بدی هضم
و استسقا و ضعف باه بسیار مفید است زردک را ریزه کرده بجوشانند تا مهرا شود و عسل اضافه نموده
بجوشانند تا آب زردک جوشیده بقوام رسد پس بازاء هر صد مثقال و این ادویه کوفته و بیخته
اضافه نمایند عود قماری قرنفل دارچینی زنجبیل هیل جوزبوا زرنباد کبابه مکی نیم مثقال **بنفسج مربا**

بنا رسی خیرهٔ بنفشه نامند مسهل صفرا و ملین طبع و جهة خشونت حلق و سرفهٔ حارّه و ترطیب دماغ
و للاتنفس و تبهای حارّه و حرقة البول و نزلات نافع است بنفشه تازه را از اقماع و ساق پاک کرده
با نصف وزن آن شکر کوبیده در آفتاب چند روز بگذارند هر روز برهم زنند و اگر شکر کمی کند قدری
اضافه نمایند و اگر بنفشهٔ تازه نباشد بنفشهٔ خشک پاک کردهٔ را در آبی که در ان بنفشه را چند جوش داده
باشند یک روز خیسانیده با مثل او شکر مخلوط نموده در آفتاب بگذارند قدر شربتش از پنج تا ده آل است
و اگر گل بِه و بید مشک و سایر شکوفها را بدستور مربا سازند هر یک بمنافع خاصی است که در اصل
آن چیز مذکور است مربای پسته که از پوست بیرون پسته بدستور مربای بالنگ ترتیب دهند
بغایت مقوی دل و معده و جگر و دماغ است و جهة امراض باردهٔ مزمنه مفید مربای جوز
جهة تقویهٔ باه و تجفیف رطوبة معده و تقویهٔ جگر نافع است گردکان تازه را که پوست اندرونی
صلب نشده باشد از پوست بیرون پاک کنند و اگر صلب شده باشد از دو پوست بیرون کرده
با عسل شهد چند جوش داده بگذارند و بعد از سه روز ملاحظه کنند هرگاه رطوبة گردکان
در عسل سرایت کرده باشد با عسل تازه بدستور بجوشانند مربای بادام که جهة سرفه و خشونت
سینه نافعست بدستور مربای جوز ترتیب دهند و بعضی بادام تازه را در روغن تازه میجوشانند
و بعد از سه روز از روغن بیرون آورده با عسل پرورده کنند اما اقسام حلوای آرد روغن
دار مسدد و غلیظ و دیر هضم میباشد و مولد خلط مراری و سوداوی است خصوصاً در محرورین
و آنچه نی آرد و روغن باشد الطف و انفع است و قریب الفعل با آنچه از و ترتیب دهند و تفصیل مجموع
آن متعذر است و اکتفا به بعضی کرده میشود که دستوری باشد جهة ساختن غیر مذکور حلوای
شکرپاره مولد خون متین و ملین سینه و موافق سوداوی که از بلغم متکون شده باشد و مسمن بدن و مغز
جگر حار است آرد گندم بسیار نرم را با روغن بآتش نرم بریان کرده شکر را بقوام آورده اندک اندک
در ان بریزند و برهم زنند تا منعقد گردد حلوای کزنگبین مایل باعتدال و لطیفترین حلوات و جهة سرفه
و خشونت حلق و یبوست طبع نافع و سریع الانحدار است سه جزو کزنگبین صاف کرده را با یکجزو شکر خام

باقدری

با قدری آب بجوشانند و کف سفیدی تخم مرغ برورده کف بگیرند و چون بانتهای قوام رسد قدری از کف
چوبه بران بزنند که تا خوب سفید شود و بعد از قوام تام که چون اندکی از و را که سرد کرده باشند با اندک
حرکتی شکسته شود در آن وقت مغز پسته بوداده و نارجیل و امثال آن بقدر حاجت اضافه نمایند حلوای
سوهان موافق محرورین و کثیر الغذا و مولد خون غلیظ و جهة درد کمر و تقویهٔ اعصاب و باه نافع
است گندم را در آب چندان بخیسانند که نم بردارد پس در کیسه کرده در آفتاب بگذارند و هر روز
قدری آب بر و بپاشند تا شروع کند بسبز شدن پس در آفتاب خشک کرده آرد کنند و با نصف و یا بالسوی
او آرد گندم مخلوط نمایند و آب را بجوش آورده اندک اندک ریخته برهم زنند و بجوشانند تا آرد طبخ
تمام یافته بسیار غلیظ گردد پس قدری روغن طعام یا روغن کنجد اضافه نمایند و بعد از جذب
روغن شیرهٔ شکر یا دوشاب انگوری بقدر شیرینی که مقصود باشد اضافه نموده چندان بجوشانند
که روغن جذب کرده شروع بدفع کردن نماید بعد از ان مغز پسته و گردکان و نارجیل و دارچینی
و زنجبیل و هیل و جوز بوا و قرنفل و فلفل از هر یک بقدری اضافه نمایند که بذائقه موافق آید حلوا
آنچه از نشاسته ترتیب دهند موافق سینه و حلق و قرحهٔ امعا و ترتیب اعضا و جهة سل و سرفه
و تب دق نافعست نشاسته را با آب بجوشانند تا غلیظ شود و طبخ تمام یابد و شکر صاف کرده اضافه
نمایند و بعد از انکه قریب بانعقاد شود قدری روغن بادام شیرین و مغز تخم کدو و خشخاش سفید
مخلوط کنند و آنچه از خربزه ترتیب دهند جهة امراض مذکوره بدستور نافع و سرد تر از قسم سابق است
تخم خربزه را شیرهٔ غلیظی گرفته با نشاسته بالمناصفه بجوشانند و شکر و روغن بدستور اضافه نمایند
و چندان بجوشانند که روغن جذب کرده را شروع بدفع کند و آنچه از برنج ترتیب دهند قابض
و مقوی بدن و مولد خون صالح است بجای نشاسته شیرهٔ برنج کنند یا برنج را چندان بجوشانند
که حل گردد بدستور و روغن اضافه نمایند و بدستور طبخ دهند تا منعقد گردد و قدری زعفران
داخل کنند و اگر در ان ورد حلوای نشاسته دارچینی مخلوط نمایند مسمی بترک دارچینی خواهد بود
حلوای سیب و بِه که مقوی معده و جگر و دل و مولد خلط صالح و معتدل الکیفیة اند هر یک

ازانرا خواهند بعد از پاك كردن از تخم و پوست بكوبند وطبخ نمايند تا مهرا شود وآب آن بسوزد واكر قدری
كلاب باآب آن اضافه كنند بهتراست وعسل كف كرفته باشكر بقوام آمده رابقدريكه شيرينی اومطلب
باشد اضافه نموده طبخ دهند تا منعقد كردد ومغز پستهٔ بوداده بقدر احتياج مخلوط نمايند **حلواء
نارنج وحلواء بالنك** نيز كويند بهترين حلويات ومقوی احشا وموافق محرورين است پوست بالنك
خشك رابعد از كرفتن پوست بيرون ورفع تلخی آن كه قدری درآب جوشانيده باشند نرم بكوبند وبدستور
حلوای سيب باشكر بقوام آورند وقدری آب نارنج كه اوراترش كند اضافه نمايند وبعد از جذب ترشی
مغز پستهٔ بوداده باو مخلوط كنند واكر بجای آب نارنج آب ليمو يا آب ترنج كنند پسنديده است واكر قدری
از پوست نارنج كه شيرين كرده باشند ملحق سازند اولی وانسب وانفع خواهد بود واكر بجای بالنك زردك
را مهرا پخته بدستور بعمل آورند در تقويت باه قوی‌تر وثقيل‌تر از حلوای سيب ونارنج است **وطريق بوداد ن
مغز پسته** وبادام جهة حلويات آنست كه باسبوس كندم دردیكی كرده برشته كنند وبسرعت برهم زنند
كه مغزها نسوزد وبو بردارد پس از سبوس پاك كرده استعمال نمايند **فالوذج** معرب ازپالوده است از تر
حلوای نشاسته اعدل ودرمنافع مثل آن ومضر معدهٔ سرد ومرطوبين است نشاسته را باقدری شكر كه
مايل بشيرينی كردد چندان بجوشانند كه چون سرد شود بسته كردد پس درطبقی كرده بعد ازبسته شدن
بكارد ريزه كنند وباشربت قند وعسل بحسب امزجه استعمال نمايند **فرنی** كثير الغذا ومبهی ومسمن
بدن ومقوی كرده وجهة خشونة حلق وسرفه وطول عمر وتولد منی ويبوست طبع نافع ومسدد ومضر
جكر ضعيف ودرمعدهٔ سرد بطئ الهضم است آرد برنج را با آب وشير بالمناصفه چندان بجوشانند
كه مهرا شود وشكر بقدر حاجت اضافه نمايند وطبخ دهند تا بسته شود **صفة** حلوای مشهور
به يخ دربهشت سريع الانحدار وكثير الغذا ولطيف وموافق اكثر امزجه وجهة ناقهين وضعيف
الاحشا مفيد است وبهترين حلويات است برنج كوبيده اندك بوداده رادرپاتيل كرده وقند سفيد
رادراندك آبی حل نموده باششصد مثقال مجموع آب وعرق بيدمشك درپاتيل كرده باآتش نرم بجوشانند
تا بقوام پالوده شود **باب هفتم در لعوقات** لعوق مابين معجون وشربت است

كه درقوام

كه درقوام انكشت پيچ كويند واندك اندك بليسند كه چون اكثر آن مخصوص آلات تنفس است بتدريج اثر او
درحين مرور بحلق وقصبهٔ ريه برسد وجبرئيل بن بختيشوع كويد كه از اختراع جالينوس است اما در قرابادين
يونانيين احدی مشاهده ننموده وازين كه معجون حب القطن راكه از تاليف جالينوس است متاخرين
لعوق حب القطن ناميده باشند دليل اختراع لعوق نميشود كه از جالينوس است **لعوق طباشير** منقول
از كامل جهة سرفه وتب دق وسل صمغ عربی قاقله كبار از هر يك شش آل نشاسته كثيرا مكد ده آل
طباشير چهار آل نبات سفيد پنج آل مغز تخم خيار حب صنوبر كبار مكد هفت آل نرم سائيده بروغن بادام
چرب كرده با مساوی ادويه عسل كف كرفته كه بسيار بقوام نياورده باشند سرشند وباشير الاغ استعمال
نمايند **نسخهٔ ديكر** جهة حرارة مفرط وخشونة سينه كه باسل باشد صمغ عربی نشاسته خشخاش سفيد
هر يك بيست آل مغز تخم كدو مغز تخم خيارين مكد ده آل طباشير چهار آل تخم خبازی تخم خطمی يكدسه آل نرم سائيده
باروغن بادام شيرين وعسل يادوشاب انكوری تاشيرهٔ ترنجبين بقدر حاجت لعوق كنند **لعوق صبيان**
جهة حرارت وخشونة كلوی اطفال وسرفه باشير مرضعه ياشير الاغ بنوشند رب سوس كثيرا صمغ عربی
قانيد از هر يك چهار آل مغز دانهٔ به يك آل باروغن بادام وجلاب لعوق سازند **لعوق صنوبر** كه حقير
مكرر تجربه نموده جهة سرفهٔ كهن وضيق النفس وكرفتكی آواز وخفقان رطوبی وربو بغايت آزموده وبی
عديل است حلبه را خيسانيده مقشر كنند بعد از آن كوبيده شيره كرفته بادوشاب انكوری يا عسل شهد
بجوشانند تا غليظ شود ومساوی حلبه مغز جلغوزهٔ مقشر را بسيار نرم كوبيده مخلوط كرده چند جوش
داده استعمال نمايند **لعوق خشخاش** از مجربات ابوی ره جهة نزلات بعيد يك بيست تخم خطمی بهدانه
اصل سوس را در دويست وپنجاه آل آب خيسانيده روز ديكر بجوشانند تا بنصف رسد وباصد وبيست آل
نبات بقوام آورده خشخاش سفيد وسياه مغز دانهٔ به صمغ عربی كثيرا نرم سائيده نموده مخلوط كنند
لعوق حلبه جهة ربو وسعال يابس بغايت نافع است حلبه مويز منقی دانه بنفشه جو مقشر بهدانه
كل كاوزبان جوشانيده آب اورا باعسل صد وپنجاه آل بقوام آورند ومغز تخم كدو مغز جلغوزه تخم رازيانه
كوفته اضافه نمايند وپنج آل آنرا باماء الشعير بنوشند **لعوق الحرمل** جهة ضيق النفس وسرفه

رطوبی بیعدیل است تخم کتان وحرمل بالسویه با عسل لعوق کنند ومداومت نمایند **لعوق حب**
القطن جهة بحوحة ورطوبة حنجره بغایت نافع است از مجربات ابوی ره مغز دانهٔ پنبه مغز
چلغوزه حلبه تخم کتان با عسل ویا دوشاب انکوری لعوق کنند **لعوق التین** انجیر زرد
را بجوشانند تا مهرا شود وآب اورا با دوشاب انکوری بقوام آورده مغز چلغوزه مغز پسته
بادام تلخ مغز تخم انجره تخم رازیانه کرسنه حلبه مغز دانه پنبه حب القلقل نرم سائیده بروغن
بادام تلخ چرب کرده لعوق سازند در دفع ضیق النفس وسرفهٔ کهن وربو بلغمی بغایت نافعست
لعوق عنصل جهة ربو وضیق النفس بارد وبلغم غلیظ لزج بغایت مفید است فراسیون پیاز
عنصل مشوی بیخ سوسن کبود با عسل لعوق کنند وبا آبی که حاشا یا فودنج جبلی یا برنجاسف جوشانیده
باشد استعمال نمایند **لعوق بنفشه** جهة سرفه وقولنج وریح وصفراوی بسیار موثر است بنفشه
مویز بیدانه عناب سپستان جوشانیده آب اورا با نیم رطل شکر سفید وپنج مثقال عسل خیارشنبر
وبی آل روغن بادام شیرین بقوام آورده سی آل بنفشه سائیده اضافه نمایند وازپنج تا هفت
مثقال استعمال نمایند **لعوق خیارشنبر** جهة ذات الجنب وذات الریه بغایت نافع است
وبدستور جهة سرفه ونزلات مفید فلوس خیارشنبر ونبات سفید را در اندک آب حل کرده
صاف نمایند وبا روغن بادام ممزوج کنند وکثیرا وصمغ فارسی که صمغ آلو باشد آرد باقلا مغز بادام
شیرین اضافه نمایند **لعوق خشخاش** که متداول اطبا است جهة نزلات حاره رقیقه وخشونت
حلق نافعست خشخاش سفید نشاسته کثیرا صمغ عربی مغز تخم کدو ومغز دانهٔ به با جلاب
لعوق کنند **لعوق زوفا** جهة امراض باردهٔ سینه وامتلاء عصب وبهر وبلغم لزج بسیار
موثر است زوفای خشک انیسون رازیانه پرسیاوشان اصل السوس بیخ سوسن کبود قرطم
حلبه مویز بیدانه انجیر تربد سفید تخم کتان در آب بقدر شش وزن ادویه بجوشانند تا بثلث
رسد پس صاف نموده با مثل او عسل بقوام آورند وعلک البطم وراتیانج در او حل کنند **لعوق**
حب القطن جالینوسی که تقویهٔ باه بعید بلست در معاجین مذکور شد **لعوق کرنب** جهة سرفهٔ

رطوبی

رطوبی وخشونت حلق وریه وگرفتگی آواز وتنقیهٔ دماغ از بلغم غلیظ نافع است وقدر شربتش سه آل
وقوتش تا چهار سال باقیست آب کرنب را که اصفهان کلم قمری نامند افشرده بجوشانند تا بنصف
رسد ویا دو چندان او شکر بقوام آورند وبازاء هر رطلی از شکر هریک از مصطکی کندر صمغ عربی کثیرا
راتیانج پنج درم در آن حل کنند **لعوق الورد** منقول از جامع امین الدوله جهة تبهای حاره
وقی کردن خون وذات الجنب صفراوی ودموی ورد سینه وسل وسرفه مفید است گل سرخ
پاک کرده صمغ عربی نشاسته کثیرا خشخاش سفید وحقیر گل مختوم وگاهی بدل او گل سفید اعتبا
کرده وبسیار مجرب یافته طباشیر زعفران رب سوس نرم سائیده با دوشاب انکوری لعوق بسازند
لعوق مارستانی جهة تقویه معده ورفع قی عنیف مجرب دانسته اند منقول از جامع مذکور
گل سرخ آرد سنجد پوست بیرون پسته انار دانه زرشک دانه دار سماق نعناع تخم مورد در سه رطل
آب بجوشانند تا رطلی بماند پس صاف نموده با آب لیمو وآب غوره وآب به وآب تمر هندی وسرکه وشکر سفید
بقوام آورند **باب هشتم در مطبوخات ونقوعات وماء الاصول ومقیئات ومسکنات قی**
اما مطبوخات مشتمل است بر منضجات اخلاط وملینات طبع وخلطیکه در طریق نضج باشد وبر
مسهلات شرطست که بعد از خیسانیدن بجوشانند وهرچه از ادویه تاب طبخ داشته باشد مثل بیخها
بیشتر بجوشانند وآنچه بخلاف او باشد در آخرهای جوشانیدن اضافه نمایند مثل افتیمون وصفة
هریک در ادویهٔ مفرده مذکور شد ودر شرب منضجات که مشتمل باشد بر تفتیح وترقیق غلیظ وتفریق
خلط متعفن از خلط صالح سوداوی وصاحبان امراض مزمنه بیشتر محتاجند وبحسب هر شخصی
وعلتی وفصلی وسنی وبلدی ترکیب باید نمود بنابرین نسخه چندیکه دستور توان بود ذکر میشود
منضج سودا وبلغم غلیظ مویز بیدانه گل گاوزبان بادرنجبویه شکوفهٔ غافث پرسیاوشان عناب
سپستان گل بابونه پوست بیخ کرفس پوست بیخ کبر پوست بیخ بادیانه شاهتره زوفای خشک املهٔ
مقشر شکاعی بادآورد تخم کرفس تخم بادیانه جوشانیده با گلقند آفتابی ترنجبین شیرخشت
که در آن حل وصاف کرده باشند بنوشند وباید قدر آب سیصد آل باشد که بربع باز آید واگر

سودا از صفرای محترقه باشد آلوی بخارا پوست بیخ کاسنی بنفشه عنب الثعلب پرسیاوشان شاهتره خشک شکوفه غافث عناب سپستان املج تخم خیار تخم کاسنی گل گاوزبان گل سرخ در سیصد [؟] آب بجوشانند تا بربع رسد و با ترنجبین و شیرخشت استعمال نمایند و هرگاه بلغم و صفرا مرکب باشد زوفای خشک شکاعی اصل السوس بادآورد آلوی بخارا پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کاسنی عناب سپستان گل بابونه تخم کشوث انیسون عنب الثعلب بدستور جوشانیده با گلقند افتاب [؟] سکنجبین ساده بنوشند **مسهل سودا و بلغم** در منضج سودا سنای مکی پوست هلیله کابلی هلیله سیاه افتیمون بسفایج تمر هندی ترید سفید خراشیده بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس اضافه نموده با فلوس خیارشنبر روغن بادام ترنجبین لاجورد مغسول شحم الحنظل ملح نفطی استعمال نمایند در اسهال سودای صفراوی پوست هلیله زرد کابلی تمر هندی بنفشه افتیمون سنای مکی حجر ارمنی مغسول محموده مشوی خیارشنبر روغن بادام شیرخشت کنند و در مسهل بلغم و صفرا ریوند چینی سنای مکی هلیله زرد کابلی ترید خراشیده تمر هندی آلوی بخارا قنطوریون دقیق افسنتین رومی گل سرخ فقاح اذخر فلوس خیار شنبر روغن بادام غاریقون سفید محموده مشوی داخل کنند **مطبوخ مسهل** سودا که حنین بن اسحق ذکر صاحب سودا فرموده هلیله زرد و سیاه و کابلی بسفایج با سه رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد بعد از آن سنای مکی افتیمون اضافه نموده چند جوش داده صاف نمایند و آلوی بخارا تمر هندی مویز بیدانه را با دو رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده بیست و پنج [؟] او را با چهل [؟] از آب صاف کرده اول و پانزده [؟] شکر سفید بنوشند **مطبوخ خیارشنبر** جهة اخراج اخلاط حاره منقول از کامل هلیله زرد الو بخارا عناب مویز بیدانه تمر هندی گل سرخ نیلوفر بنفشه در سه رطل آب بجوشانند تا رطلی بماند و فلوس خیارشنبر زده [؟] تا پانزده [؟] روغن بادام شیرین دو [؟] اضافه نموده بنوشند **مطبوخ افتیمون** و غاریقون منقول از کامل جهة اخراج بلغم و سودا نافعست هلیله زرد و کابلی و سیاه پوست بلیله املج مقشر مویز بیدانه الو بخارا گل گاوزبان گیاه غافث بادرنجبویه اسطوخودوس بسفایج

ترید

ترید سفید محکوک در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل و ثلث رسد پس افتیمون اضافه نموده بجوشانند تا یک رطل بماند و صاف کنند و غاریقون را در آن حل کرده بنوشند و باید غاریقون را با عسل سرشته باشند و بجهة صاحب جنون و مالیخولیا صبر سقوطری خربق سیاه اضافه کنند و جهة اخراج بلغم لزج بجای صبر و خربق شحم الحنظل کنند **نوع دیگر** که قویتر است از جامع امین الدوله هلیله کابلی و سیاه بلیله آمله مقشر آلو بخارا تمر هندی پاک کرده از لیف و دانه مویز بیدانه سنای مکی گل سرخ افسنتین گیاه غافث اگر نباشد شکوفه او خوبست شکاعی بادآورد اسطوخودوس کمادریوس کافیطوس گل گاوزبان بادرنجبویه سادج هندی قرنفل تخم بادرنجبویه انیسون رازیانه بسفایج خربق سیاه ترید محکوک در شش رطل آب بجوشانند تا بربع رسد و افتیمون اضافه نموده بعد از سرد شدن کیسه افتیمون را بیفشارند و صاف کنند و غاریقون صبر زرد نمک نفطی لاجورد غیر مغسول شحم الحنظل شکر سفید مجموع را کوبیده در آن حل کنند و نیم گرم بنوشند و اگر خواهند که اخراج صفرا نیز کنند هلیله زرد داخل مطبوخ و سقمونیای مشوی اضافه محلول نمایند **مطبوخ زوفا** جهة ربو و ضیق النفس و سرفه نافعست عناب سپستان مویز بیدانه انجیر زرد اصل السوس محکوک از پوست پرسیاوشان تخم خطمی تخم خبازی زوفای خشک بیخ سوسن حلبه در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز سی [؟] او را با بنفشه مربا یا لعوق خشخاش یا معجون قبی با اضافه روغن بادام بنوشند **نوع دیگر** که جهة ذات الجنب و ذات الریه و درد سینه و سرفه نافعست عناب سپستان انجیر زرد مویز بیدانه اصل السوس محکوک پرسیاوشان تخم خبازی تخم خطمی جو مقشر در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز نیم رطل با روغن بادام بنوشند **مطبوخ اسطوخودوس** منقول از تذکره جهة اخلاط سوداوی و محترقه و صلابات و وسواس و حزن و مالیخولیا و عرق النسا و مفاصل و صاف کردن خون و کدورت فکر نافعست بسفایج مغز دانه قرطم عناب سپستان اسطوخودوس گل بابونه قنطوریون دقیق افتیمون سورنجان سفید با سه مثل ادویه آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده بنوشند و اگر با درد سر و تقاعد

تخم فرنجمشک ۱م

بخارات وسوحت دماغ باشد انجیر زرد کثیرا روغن بادام پرسیاوشان صعتر مرزنجوش اضافه کنند
واکر با ریاح غلیظ یا ضعف در مجاری بول کلقند بیفزایند مطبوخ بسفایج جهة درد معده و ریاح
بواسیر و صرع و امراض سوداوی بعید یلست هر روز از سه تا پنج آن از خیسانیده بجوشانند
وصاف او را با فلوس خیارشنبر و روغن بادام بنوشند و بدستور با ترنجبین هم مؤثر است مطبوخ
دارشیشعان در دفع درد معده بارد مجربست هر روز از یکمثقال تا ده مثقال او را جوشانیده
با نبات بنوشند استاد در نقوعات شرط است که در آب بسیار کرم بقدریکه ادویه را بپوشاند
بخیسانند و روز در آفتاب کذاشته و شب در زیر سقف باشد و بعد از آن بسیار افشرده صاف
نمایند و بعضی را تا شبانه روز باید خیسانید تا قوة ادویه بآب باز کردد و مخصوص بحرورین و فصل
حاره است نقوع مبرد جهة بقایای امراض حاره و تبهای کهنه که در بدن مانده باشد و تنقیه
عروق مؤثر است منقول از کامل الوری بخارا امویزبیدانه عناب سبستان ترهندی منقی از دانه
ولیف تخم کاسنی تخم کشوث کشنیز خشک سه روز در آب کرم خیسانیده پس صاف نموده هر روز نیم
رطل را با ترنجبین یا شکر سفید در طلوع آفتاب بنوشند و اکر قبل از آن بدو ساعت صبر زرد را
با مصطکی ممزوج نموده تناول نمایند اولی است نقیع صبر جهة درد سر سوداوی و بلغمی و سایر
امراض آن نافعست افسنتین رومی اسارون قنطوریون دقیق مصطکی صبر زرد نیمکوب کرده
با سه رطل آب کرم سه روز بدستور مقرر بخیسانند پس صاف نموده هر روز ربع رطل را با روغن بادام
بنوشند و اکر هر روز بعد ربع رطل را برداشته تتمه را صاف نکنند اولی است نوع دیکر جهة
دوار و سدد و صرع و تقویه معده و رفع اخلاط غلیظه مفید است هلیله کابلی بلیله املج مقشر
عود خام افسنتین شکاع باداورد سنبل الطیب قرنفل حب بلسان نعناع مرماحوز قاقله کبار
کل سرخ در دو رطل آب ~~بجوشانند تا بربع رسد~~ کرم بخیسانند و بعد از سه روز هر روز قریب
بربع رطل بنوشند و اکر در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد و صاف نمایند و هر روز سی آن بنوشند
اولی است نوع دیکر که محمد بن زکریا کوید تجربه نموده ام جهة امراض معده بعید یلست دارچینی

افسنتین

افسنتین عود بلسان کل سرخ عود مصطکی در یک رطل و نیم آب بجوشانند تا نیم رطل بماند پس صاف نموده
صبر زرد حل کرده روزی یک اوقیه بنوشند نقوع جهة ادرار حیض منقول از جامع امین الدوله
کوید بغایت مدر حیض است تخم خربزه پنج آن تخم کرفس انیسون رازیانه مکیدو آن نیمکوب کرده در سه رطل
آب سه شبانه روز خیسانیده روزی سی آن با یکمثقال روغن بادام بنوشند ماء الاصول جهة فالج و لقوه
و صرع و تشنج و سکته و سایر امراض بلغمی نافعست موافق نسخه حنین و کامل و امین الدوله و ثابت بن قره
پوست بیخ رازیانه و بیخ کرفس اذخر مکدم تخم کرفس انیسون رازیانه مکدم چهارم مصطکی سنبل الطیب
جنطیانا فقاح اذخر مکدم دوم و نیم حب بلسان اسارون دوم عود بلسان سلیخه حرمل بوزیدان نانخواه
مکدم سه دم مویزبیدانه بیست دم در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روزی سی آن با روغن
بادام شیرین و تلخ و روغن بید انجیر و معاجینی که جهة امراض مذکوره مناسب باشد بنوشند ماء الاصول
نوع دیکر جهة سده جکر و سپرز و برودة دماغ و مزاج معده و استسقا و تبهای کهنه نافعست پوست بیخ
کرفس و بیخ رازیانه اذخر و فقاح او مصطکی سنبل الطیب فوة الصبغ انیسون پاک کرده عود بلسان شکاع
باداورد کیاه غافث پوست بیخ کبر کمادریوس کمافیطوس افسنتین انجیر کل سرخ مویز بیدانه در چهار رطل
آب بجوشانند تا بربع رسد و هر روز سی آن او را با روغن بادام شیرین و تلخ و رد و اوقیه الکرکم و امثال
آن بنوشند ماء الاصول نوع دیکر جهة نقرس و درد ورک و مفاصل که از برودة باشد بغایت مجربست
پوست بیخ کرفس و بیخ رازیانه پوست حنظل قنطوریون دقیق شیطرج نانخواه انیسون بوزیدان
ماهیزهرج در سه رطل بجوشانند تا بثلث رسد و روزی یک اوقیه با یک دم روغن بید انجیر که خروع
نامند بنوشند و اکر امراض بسیار صعب باشد با روغن کلکلانج استعمال نمایند ماء البزور که در منع
ادرار عرق مجربست کشنیز خشک سماق پاک کرده برنج سفید مکرر شسته انجرک پنجاه آن با سه مثل
آن آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده روزی بیست و پنج آن بنوشند ماء الاصول مجرب ابو ریحان
جهة ضیق النفس و کرفتکی آواز و وجع پوست بیخ کرفس بیخ رازیانه انیسون تخم کرفس رازیانه مصطکی سنبل الطیب
اسارون ساذج قنطوریون دقیق و غلیظ فراسیون اصل السوس بیخ سوسن کبود انجیر زرد مویز بیدانه در چهار

رطل آب بجوشانند تا بربع رسد سه حصه کرده هر روز یکحصه را با العرقات مناسب بنوشند **ومقیا را شروط آنست که** مکرر قی نکنند که عادت شود و در خلای معده جایز نیست و در ماهی دو بار مستحسن
است اگر مطلب دفع صفرا باشد قبل از خوردن مقی بیکساعت شوربای ترش تناول نمایند و اگر مراد رفع
بلغم باشد ماهی شور برشته قدری تناول نمایند و بعد از قی چیزی که تقویهٔ معده کند بیاشامند و اگر مراد
قی مرة السودا باشد شیرینی تناول نمایند و شخصی را که گردن بلند و سینه تنگ باشد از قی منع باید نمود
مقی مرة السوداء و مرة الصفرا که دردیهای ریع و مرکبه نافعست کنگر زد تخم تربیزک تخم ترب جوز
القی تخم شبت ملح هندی تخم اسفناخ بالسویة کوبیده بوزن او عسل بسرشند و دو مثقال او را تا سه آل
در آبی که شبت جوشانیده باشند حل نموده بنوشند و اگر بعد مقصود قی نیاورد آب شبت مطبوخ را
با عسل بیاشامند و در ینوقت قی بافراط خواهد شد **مقی دیگر** جهة رفع مرة الصفرا و بلغم صفرا
امیخته بیست م ترب را ریزه کرده باده م شبت تازه و پنج م نمك هندی و از تخم خربزه و تخم اسفناج هر
یك چهار م بجوشانند در چهار رطل آب تا به ثلث رسد پس صاف نموده با سکنجبین بنوشند و قی کنند
و اگر مراد رفع بلغم بیشتر باشد با عسل بنوشند **مقی دیگر** جهة رفع رطوبات معده و مرة الصفرا و مرة
السودا ترب را بسیار ریزه ریزه کرده یکشبانه روز در سکنجبین عسلی خیسانیده صاف نمایند و با کنگر زد
تا نیم مثقال بنوشند **مقی دیگر** تخم ترب تخم شبت تخم خربزه ریشهٔ خربزه اصل السوس مکرر سه آل جوشانیده
و آب او را با کنگر زد و سکنجبین بنوشند **مسکنات قی** اما آنچه در تسکین قی صفراوی ازموده است
اینست زرشك بیدانه انار دان ترش سماق دانه بیرون کرده پوست بیرون پسته مصطکی و طباشیر
گل سرخ غورهٔ خشك مکرر نصف جزو نرم کوبیده تا سه آل او را با آب به یا آب انار یا شربت به و امثال
آن بنوشند **نسخهٔ دیگر** که مجرب حقیر است انار دان ترش مویزه انده ار بالسویه زیرهٔ کرمانی ده یك آن
بسیار نرم کوبیده تا سه آل بنوشند اما مسکن قی بلغمی و سوداوی گل سرخ چهار م زرشك بیدانه سه م
نعناع پوست بیرون پسته مصطکی عود هندی سنبل الطیب قرفه قرنفل فرنجمشك زیرهٔ کرمانی بسرکه
پرورده هریك ده م دو مثقال این دوا را با سکنجبین سفرجلی و امثال آن بنوشند **باب نهم در سنونات**

وغرغره

وغرغره و مضمضه سنونات ادویهٔ مخصوصه بامراض دندانست اعم از آنکه سائیده باشند یا
بچیزی بسرشند یا قرص کنند و مؤلف تذکره گوید که سنون از مخترعات جرجیس والد بختیشوع است
و ظاهرا این کلام اصلی نداشته باشد و از قدما بودن اظهر است و در استعمال سنون شرطست که
معده ممتلی نباشد و قبل از استعمال او دهن را بآبهای ادویهٔ مناسبه بشویند و بمسواك و امثال آن
دندانرا پاك کنند **سنون از مجربات** والد حقیر جهة رفع درد دندان بغایت ازموده است هو چوب زرد چوبه
تخم ریحان سریش پوست بیخ درخت زرشك کثیرا بادام مقشر صمغ عربی از هریك دانگی فوفل پنج عدد
بسیار نرم سائیده استعمال نمایند **سنون ابیض** از معالجات بقراط جهة مستحکم نمودن دندان و گوشت بن دندان
و رفع خون آمدن و منع کرم خوردن و ریختن مواد از دماغ به بن دندان بغایت مفید و رفع بدبوئی
دهان میکند و جلای دندان میدهد و چون با روغن زیتون یا قطران سرشته بر دندان دردناك
گذارند در حال رفع الم میکند و چون با سرکه مخلوط کرده مضمضه نمایند دندان متحرك را مستحکم
کند و فی الواقع بهترین سنونات است عاقرقرحا و بیخ کرمازج سعد از هریك شش آل پوست انار
مازوی سبز کندر گلنار گل سرخ مروارید بسد سفال چینی از هریك سه آل بیخ سوسن کبود چهار آل
شاخ گاو کوهی سوخته دندان فیل دانهٔ هلیله طباشیر تخم خرفه نشاسته کثیرا کشنیز خشك
بو داده عدس هریك هفت آل زبد البحر نمك سنك صدف حلزون سوخته شب یمانی هریك آل
و نیم فلفل سفید مصطکی عود بلسان هریك یك آل بعد از سائیدن اجزا دو دانگ کافور اضافه
نمایند **سنون** از تالیف والد حقیر جهة رویانیدن گوشت بن دندان و رفع بدبوئی دهان بغایت
نافعست دم الاخوین کرمازج انزروت جوز السرو کندر بیخ نی سوخته طباشیر اقاقیا گل سرخ
گلنار جفت البلوط پوست انار ترش از هر یکجزوی قصب الذریره نصف جزو در وقت خواب استعمال
نمایند **سنون** منقول از اختیارات ابن هبل و شفاء الاسقام جهة بردن گوشت متعفن و آکله و سیلان
خون لثه بغایت نافع و بعید نیست زرنیخ سرخ و زرد آهك آب ندیده زاج سفید مازوی سبز بالسویه
قرص با سرکه بسازند و دانگی را بر لثه مالیده بعد از ساعتی بشویند و اگر سوزش کند روغن گل سرخ مضمضه کنند

سنون دیگر جهة تاکل و بدبوئی دهان و چرک بن دندان مازوی سبز نی سوخته دو جزو مرصاف
یکجزو با روغن گل سرخ بمالند و بسرکهٔ عنصل مضمضه کنند سنون مسمی بسورنجان منقول از کناش
فاخر و منسوب بابن سرابیون جهة قطع خون و تقویهٔ لثه و دندان نافعست پوست انار سه جزو گلنار
عفص شب یمانی عاقرقرحا از هریک جزوی سماق یکجزو و نیم نمک هندی نصف جزو با سرکه و آب دانهٔ مورد
قرص بسازند سنون جهة رویانیدن گوشت بن دندان مجربست و اکثر اطبا برین اتفاق دارند دم
آرد کرسنه را با عسل سرشته بر روی آجری در تنور بگذارند تا نزدیک بسوختن رسد و از کند و دم
الاخوین هریک پنج درم زراوند مدحرج هریک دو درم اضافه کرده سنون کنند سنون منقول
از غنی منی جهة رویانیدن گوشت لثه آزموده است پوست بیخ کبر ابهل عاقرقرحا بیخ سوسن کرسنه
آرد جو بالسویه سنون از تالیف حقیر و موافق اکثر امزجه است و در تسکین الام و رفع خون و رویانیدن
گوشت و منع ریختن مواد آزموده است سعد طباشیر گل سرخ تخم مورد گلنار فوفل کات هندی
کزمازج اقاقیا از هریکجزوی سماق سه جزو سنون منقول از معالجات بقراطی و ایلاقی جهة جلای
دندان و پاک کردن او از اوساخ و سفید کردن بسیار موثر است زبد البحر نمک سوخته بالسویه با عسل
سنون کنند سنون دیگر قویتر از آن و سریع الاثر است نمک سنگ صدف سوخته زراوند مدحرج
بیخ نی سوخته جو سوخته سنالچینی بالسویه سنون کنند و سقمونیا و زجاج مسحوق و ساذج [illegible]
دندانرا سفید کند و هرگاه زردی دندان یا رنگهای دیگر قوی باشد و در جوهر دندان نفوذ کرده با شب
زنجار را در عسل حل نموده بر دندان بمالند و اگر قویتر باید سقمونیا اضافه نمایند سنون ایضا منقول
از ایلاقی جهة رفع سیاهی دندان مجربست دانه است قنبیل ده درم فلفل چهار درم حماما سه درم ساذج هندی
حضض بحری هریک ده درم سنون منقول از ابن هبل جهة دندان متحرک که بسبب رفتن گوشت لثه باشد
بغایت نافعست عود سوخته شب یمانی گلنار سماق اقاقیا بالسویه استعمال نمایند و اگر بسبب حرکة دندان
از زیادتی رطوبة باشد مضمضه بآب ادویه که در مضمضها مذکور میشود مضمضه کرده میشود بعد از آن
این دوا را بر دندان متحرک بر چسبانند شب یمانی سعد مصطکی خاکستر ثمرة الطرفا خاکستر شاخ کاوکوهی هریک

جزوی

جزوی نمک معجون بعسل که بعد از آن سوخته باشند مرصاف زعفران از هریکجزوی و نصف جزو سنبل الطیب
سداب خشک سماق هریک نصف جزو نرم سائیده با هم سرشته استعمال نمایند تریاق الاسنان از تالیف قدما
و بغایت مجربست در تسکین درد دندان زنجبیل فلفل حلتیت جند بید ستر افیون بالسویه با عسل سرشته بر دندان
دردناک قدری بگذارند و مولف شفاء الاسقام این ادویه را اضافه نموده است مرصاف زراوند مدحرج میعه
شیح از هریک نصف اجزاء سابق و آنچه در تسکین درد دندان بتجربه مکرر رسیده مالیدن فلفل با عسل است
هرگاه از رطوبة و نزلات دماغی باشد و بدستور هرگاه فلفل را در گلاب بجوشانند و از بیرون طلا کنند درحال
ساکن گردد و بدستور شیطرج هندی را کوبیده و در کف دست کرده بخلاف جهة موضع درد گذاشته تکیه بآن
بان جهة کنند بسبب امالة ماده بالخاصیه تسکین دهد سنون منقول از تذکره که در زمان هارون الرشید
تالیف یافته جهة استحکام لثه و دندان و خوشبو کردن دهان و قطع رایحهٔ کریهه و تحلیل اورام و رفع سیلان
آب دهان مفید است نمک سوخته ده جزو نان جو سوخته هفت جزو عود هندی شش جزو سک سه جزو
کزمازج فلفل دار فلفل زنجبیل زبد البحر قاقله از هریک دو جزو با سرکه قرص ساخته خشک کنند و بختشبوع
شیح ارمنی و زراوند مدحرج از هریک نصف جزو اضافه کرده و جبرئیل ولد او عاقرقرحا و اذخر از هریک دو جزو
الحاق نموده و با عسل سرشته و بعضی این ادویه را اضافه کرده اند صندل سفید سعد گل سرخ فوفل قرنفل
خاکستر کاه خاکستر شاخ کاوکوهی از هریک سه جزو بورهٔ ارمنی دو جزو و تصریح نموده اند که بهترین چیزها
از برای سرشتن ادویهٔ دندان سرکه ایست که در روز بیرهٔ کرمانی خیسانیده باشند و همچنین مضمضهٔ او نیز بهترین
اشیا است سنون جهة امراض حاره منقول از کامل و شامل و حاوی کبیر و تذکره طباشیر گل سرخ هریک
سه درم مروارید گل ارمنی برشته دم الاخوین هریک دو درم مرجان سوخته صندل سرخ مرصاف حب کاکنج
کزمازج مامیران هریک درم سنون جهة امراض بارده عاقرقرحا فلفل شیطرج خردل زنجبیل بوره بالسویه
با قطران یا طبیخ زیره بسرشند سنون جهة کندگی دندان ناب سناب کلبتین است و تقتیت او میکند منقول
از کافی عاقرقرحا پوست حنظل پوست چوب توت شبرم مازریون پوست بیخ کبر حلتیت زرنیخ زرد بالسویه
مجموع را سائیده سه روز در سرکه بخیسانید و حلتیت را با نصف وزن او و مقل ازرق اول در سرکه حل نموده

ادویه را بر شند ودر وقت استعمال احتیاط نمایند که بدندان صحیح نرسد بلکه دندان مجاور دندان
دردناک را بخمیر وموم غلاف کنند **سنون** جهة دندان متحرک مجرب حکماء هنداست ودع سوخته
سرنج بالسویه سنون کنند **سنون** جهة قلاع سوداوی مویز بیدانه انیسون بالسویه با عسل سنون
کنند **نوع دیگر** برگ عوسج برگ زیتون اقاقیا ازهر یکجزو وقطار صعتر شب زاج سفید ازهر یک خمس جزو
پخ سوسن ثلث جزو زعفران ربع جزو **سنون** جهة اقسام قلاع شب عفص بالسویه سائیده سنون کنند
وبغایت مفیداست **صفة ادویه که کرم دندان را ساقط کند** تخم پیاز بذر کراث بذر البنج سائیده
با پیه بز سرشته حب سازند وعددی ازان در آتش انداخته یکسر نی را بر دندان ملاصق کرده سر دیگر
نی را در ظرف آتش نهجی نصب کنند که دود او از راه نی بدندان برسد واگر ظرف آتش لوله دار باشد
بهتراست که نی بر لوله نصب شود ودهن ظرف را بپوشانند تا دود از لوله داخل نی گردد وبدستور
چون پنبه بقطران آلوده بر دندان گذارند کرم را ساقط کند ومضمضه بآب برگ شفتالو وقدری
زراوند طویل بغایت ازموده است وبدستور بخور دراتایخ موثر است وچون سوراخ دندان کرم
خورده را بکافور پر کنند موجب تسکین درد میگردد وبدستور خربق معجون بعسل بغایت مجربست وبدستور
پر کردن ثقبه بموم زج وحلتیت وبورهٔ ارمنی همین اثر دارد **ادویه که رفع ضرس کند** وآن بیحسی دندانست
که از خوردن ترشی وبرودهٔ مفرط بهم رسد چون ساق وتخم خرفه را بخایند رفع آن کند وبدستور
خائیدن بادام ونارجیل وفندق وخیر ان کرم ومضمضه بشیر دختران وشیر الاغ وطلا کردن روغن
زیتون وروغن تازه مفیداست **ادویه که دندان اطفال را زود برویاند** ازانجمله طلا کردن
لثه است بمغز سر خرگوش که پخته باشند ومالیدن روغن سوسن وطلا نمودن حنای بروغن سرشته
صفة مضمضه وغرغرها جهة امراض دهان وغیر آن **مضمضه** جهة رطوبات بن دندان
وحرکت اسنان سنبل الطیب گل سرخ جوز السرو سعد ثمرة الطرفا بالسویه بآب جوشانیده مضمضه
کنند **مضمضه** که قبل از استعمال سنونات باید کرد تا تاثیر ادویهٔ ذرورات وسنونات اسرع گردد منقول
از کاش فاخر ومنسوب بحنین اسحق تخم گل سرخ زرشک ثمرة الطرفا برگ صنوبر برگ زیتون ازهر یک

پخ بارتنگ با برگ آن یکجزو ونیم جوشانیده نیم جزو شب یمانی حل کرده مضمضه نمایند **مضمضه**
~~که قبل از استعمال سنونات باید کرد تا تاثیر ادویهٔ ذرورات وسنونات اسرع گردد~~ جهة ورم لثه و
سستی ان طراثیث شب یمانی پوست انار سماق بالسویه مضمضه کنند **مضمضه** جهة قلاع
وآن جوشیدن دهانست در اوایل بآب برگ عليق وآب برگ بارتنگ وآب به وسرکه که در و
عدس وخبازی وشاخهای تازهٔ تاک وآرد جو جوشانیده باشند مضمضه کنند وبدستور کزمازج
وگلنار وکشنیز خشک وپوست انار وعفص را جوشانیده مضمضه نمایند **مضمضه** جهة قلاع
بلغمی برنجاسف برگ زیتون مامیران پوست انار عفص بالسویه جوشانیده مضمضه نمایند **غرغره**
که ثقل زبان وسستی آن وتشویش کلام را مفیداست خردل زنجبیل فلفل عاقرقرحا نوشادر بوره
شونیز صعتر نمک بالسویه نرم سائیده با سکنجبین عنصلی یا آبی که در وی مرزنجوش وامثال آن جوشانیده
باشند غرغره کنند **غرغره** جهة خناق حار آب انار ترش که با پیه او افشرده باشند یا رب توت
وآب کشنیز غرغره کنند وبدستور غرغره بآب برگ بارتنگ وآب عنب الثعلب وآب سماق مطبوخ
نافعست وبعد از چند روز که نضج یافته باشد غرغره رب توت با بوره ومر بسیار مفیداست **غرغره**
که بعد از نضج نافعست انجیر زرد حلبه تمر هندی اصل السوس جوشانیده با فلوس خیار شنبر غرغره
کنند واگر صاحب درد گلو تب داشته باشد عدس تمر هندی گل سرخ تخم مرو را جوشانیده با رب
سوس غرغره نمایند **غرغره** جهة خناق بلغمی که ذبحه نامند رب گردکان که از آب گردکان سبز ترتیب
داده باشند با مرصافی وزعفران غرغره کنند وبدستور آبکامه وعسل وسکنجبین عنصلی با آب ترب
وخردل وسوزنج وعاقرقرحا غرغره کنند **غرغره** که جهة حاره وباردهٔ امراض حلق نافعست عدس گلنار
گل سرخ کزمازج جوشانیده با رب جوز مذکور غرغره نمایند **باب دهم در اکحال وشیافات**
وسایر ادویهٔ عین کحل ودرود عبارت از ادویهٔ منخوله ازحجریات که در چشم استعمال کنند
بدون سرشتن او بچیزی وبرود آنچه با بهای مخصوص سرشته باشند ومانند ذرور استعمال نمایند
مثل توتیای غوره وامثال آن ومخترع آن سلیاطوس است وچون اول از کافور ومبردات ترتیب

[illegible]

یاقته باین اسم موسوم گشته وبعد از ان که اطبا از ادویه حاره ترتیب داده اند تغییر اسم نداده اند وشیاف
آنچه بمایعات سرشته بشکل [illegible] قطع کنند ودر سایه خشک نموده بمایعات حل کرده استعمال نمایند وگویند
مخترع او بقراط است واز کتب یونانیین مستفاد میشود که قبل از و تالیف یاقته باشد وکحل مخصوص
با آنچه با میل در چشم کشند وذرور آنچه بپاشند ومخصوص چشم نیست بلکه مخصوص قطع نزف الدم
جراحات است لهذا درباب مراهم نیز مذکور میشود ودر هیاکل اسقلیبوس مذکور است که بموجب وحی
ترتیب کحل شده وگویند مخترع او فیثاغورس است وشرط است که استعمال آن بعد از تنقیه باشد
وصاحب مزاج حار کحل حار را در شب ووقت صبح استعمال کند واگر کحل حار باشد ومزاج مریض بارد
در آخر روز در چشم کشند واگر هردو بارد المزاج باشند در وسط روز وهرگاه بجهة نزول آب وامثال ان
استعمال نمایند باید مریض به پشت تکیه کند وهرگاه علت در اجفان باشد باید بعد از کشیدن دارو
پلک را پوشیده برو خواب کند وهرگاه جهة دمعه باشد پلک را نباید پوشید وبرپا ایستاده بکشند وبکشیدن
نباید در امتلاء معده استعمال نمود **کحل روشنائی** بیاء بعد از شین ونون بعد از الف یونانی بمعنی
مقوی البصر وجابر الوهن است ومخترع او بقراط وگویند فیثاغورس است جهة ضعف بصر وغشاوه
ودمعه وسلاق حار وابتدای آب وسبل وجرب وحکه وحفظ صحت عین بغایت نافعست راسخت
مغناطیس محرق که هر کرا پانزده مرتبه بآب گرم شسته باشند از هریک پنج مثقال نوشادر وصبر زرد دار فلفل
زعفران مروارید هریک یک مثقال زبد البحر هلیله کابلی زنگار هریک نیم مثقال اقلیمیای فضی پوره مرقشیشای فضی
هریک ربع مثقال از تافته بیرون کرده استعمال نمایند واگر با امراض مذکوره استرخا باشد دو مثقال سرمه
اضافه کنند واگر با بیاض باشد ملح اندرانی دو مثقال باید کرد واگر با ضعف اجفان باشد سنبل الطیب یک مثقال
ونیم اضافه نمایند وبجهة برودة مفرط ربع مثقال فلفل داخل کنند **باسلیقون کبیر** از تالیف بقراط ویونانی
بمعنی جالب السعاده است وگویند اسم پادشاه آن عصر است وبجهة او ترتیب داد مجالی وحافظ صحت
عین وجهة حکه وغشاوه وسطبری پلک چشم وسبل وجرب ودمعه وبیاض مزمن نافعست اقلیمیای فضی
زبد البحر هریک ده مثقال راسخت پانزده مثقال سفیداب قلعی نمک ترکی فلفل سیاه جمعه نوشادر دار فلفل هریک دو مثقال

است **ثفا** بفتح بلغت عبرانی اسم حرف بابلی است **ثفوتس** هندبای بری است **ثفل** اسم جرم چیزهاست
که آب او را افشرده باشند از شجیره غلیظ تر ودر افعال مشابه اوست **ثلج** بفارسی برف نامند در
سیم سرد ودر دوم خشک ومسکن درد دندان حار واخراج کننده زلوی که در حلق مانده باشد
وجهة کرم معده وتقویت هضم معده حاره وتبهای حاره وجرب وحکه وضماد او بر پیشانی جهة
قطع رعاف واشامیدن او باعث اجتماع حرارت در معده ومخدر ومعطش ومورث سعال ومضر
احشاء ضعیف وبهترین وصاحب او دوام باطنی است وآب برف زنده باد بهتر است ومصلحش
قرنفل وعسل واز خواص اوست که چون نمک با برف آمیخته بر شیشه پر آب بدستوری بگیرند
که شیشه در ان پنهان شود در یک ساعت آب شیشه یخ گردد **ثلج صینی** رطوبه برقی منجمد
برف است شبیه به نمک که از هند آرند جهة بیاض عین وظلمة بصر وضماد او بر بدن جهة
تب دق نافع است واین اسم را بربهاد ودهیزا استعمال میکنند **ثعلبان** عنب الثعلب است
ثمام بعربی اسم نباتیست شبیه بگندم وقدش کوتاه تر وساقش باریکتر وبیخ ندارد وغیر
مجوف وخوشه او شبیه بارزن وطعم او شیرین ودر تنکابن ذراواش نامند در دوم گرم
ودر اول خشک ضماد تازه او جهة ورم چشم ومنع ریختن مواد واشامیدن او محلل ریاح
ومفتح سدد وخاکستر او جهة تقویت مژگان ورویانیدن آن وتقویت باصره نافع ومضر
گرده ومصلحش کثیرا وقدر شربتش تا پنج درم وبدلش تودری است **ثمرة الطرفا** بار درخت
گزاست بزرگتر از عذبه که ثمره اثل باشد وشبیه شکل وگزمازج عبارت از وست ودر افعال
مثل ثمرة الاثل وخالی از حرارت لطیفه وجلای لطیف وتقطیع نیست **ثمرة الاثل** نوع
کوچک بار گز است که عذبه نامند بقدر نخودی واز ان بزرگتر وغیر مثلث میباشد در دوم
سرد ودر سیم خشک وقابض وقاطع نزف الدم ونفث الدم ومقوی احشا وآب طبیخ او که
یک اوقیه ان را در ده رطل آب جوشانیده باشند تا بنصف رسیده منقی رطوبات عفنه
اطفال وجهة گزیدن رتیلا ودفع جرب رطب وباسور جهة یرقان وزردی رخساره

ورطوبت رحم و دبر و سعال و ضعف جگر و احشا و اکله و حکه و امراض مقعد و قروح رطبه شربا
وطلاء نافع و مضمضه او جهة تاکل دندان و استحکام لثه مفید است و منقوع او که یک شبانه
روز در آب گرم خیسانده باشند در افعال مثل مطبوخ او و قطورا و مقوی اجفان و رادع مواد
و مانع قبول آفات و مقوی بصر و جهة دمعه و سلاق و جرب بغایت مفید خصوصا که در کلاب
خیسانیده باشند و جرم او جهة نفث الدم و جراحات شش و اسهال کهنه و سیلان مواد و نزف
الدم اعضا و برشته او با کل تر شوی جهة اسهال مجرب و ذرورا و جهة بردن گوشت زیاد
و قطع خون جراحات و طلاء او جهة رنگ رخسار و صافی [illegible] و حمول او جهة تجفیف رطوبت
رحم و ضماد او که با آب و سرکه پخته باشند جهة سپرز نافع و مضر سر و مصلحش [illegible] و بدلش
ناز و با پیوند بوزن آن و قدر شربت از جرم او تا دو درم و گویند تا پنج درم است و چون
عذبه را با صندل و افسنتین بجوشانند آب او را با شکر بقوام آورند شربت مذکور جهة
صاحب سپرز بعدیل است و جهة تقویت اشتها و اعضا و اعصاب و رفع اعیا و مغص و تنقیه
رطوبات فاسده معده و تقویت آن بغایت موثر است ثمرة العوسج اهلیلج است ثمرة الشوك المصریا
جلنارات ثمرة شجرة الدوام مقل مکی است ثمر العلیق توت العلیق است ثمرة النشم بتراست
ثمرة الفواد بلغت مصری شاه بلوط است و بعضی از و مراد بلادر را میدانند ثمقولس یونانی
اسم ثوثیات ثومس یونانی اسم حاشا است ثوم الحیة و ثوم الکلب و ثوم بری اسقوردیون است
ثوم الماء طحلب است ثوم الثعلب بلغت اندلس قسم ثانی سندیربطس است ثوم بفارسی سیر گویند
و بری او اسقوردیون و بستانی دو قسم میباشد یکی بسیار دندانه و یکی مختصر بیک دانه
و بقدر باذکوهی داد کوه است و جبلی او را بفارسی موسیر نامند و برگش عریضتر از برگ
نرگس و گلش بنفش و بیخش یکعدد و بی دندانه و بزرگ مقدار و در بوی مانند بستانی
و بهتر از همه بستانی مشهور پر دندانه است در آخر سیم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و محلل
و مدر بول و حیض و عرق و مفتح و جالی و جاذب و مجفف رطوبات معده و مفاصل و حرارت

او شبیه بحرارت غریزی و ملطف و رقیق کننده خون و با قوت تریاقیه و خوردن او با مراعات
زمان و مزاج بحد اعتدال حافظ صحت و رافع مضرت آبهای مختلف و هوای وبایی و تعفن
آنست و جهة گزیدن هوام و سگ دیوانه و تصفیه حلق و صوت و قطع اخلاط غلیظه و قولنج ریحی
و نسیان و ربو و سپرز و زرباج تهی گاه و در دو مرطوبین محرك باه و مولد منی و در محرورین مجفف
آن و معطش و جهة بثورهای کهنه و قروح شش و درد معده و مفاصل و دفع کرم شکم و زلوی
در حلق مانده و دفع تشنگی که از بلغم که از سده ماساریقا باشد و تقطیر البول و نیکویی رنگ
رخسار و تلطیف غذاهای غلیظه و جهة ضیق النفس و فالج و رعشه و تحلیل اورام و حصاة
گرده و با شراب جهة سم افعی و دوام آن باعث سقوط موی سفید و رویدن موی سیاه و با
انجیر و سداب و با مغز گردکان قوی تر از فادزهر و مطبوخ او با زیت و برگ صنوبر جهة تقویه
دندان و با شیر گوسفند و بعد از آن با روغن تازه و بعد از آن با عسل برشته باشند در تحریك
باه بعدیل و اکثار او و عدم مراعات مزاج و سن و فصل محرق خون و مضر بواسیر و زنان
حامله و شیرده و صاحبان زحیر و غشا زیر و مولد صفرای بسیار تند و مضعف باصره
و مهیج امراض ناریه و مصدع و مضر شش و مصلح او پختن او است در آب با قلیلی نمك و اضافه
نمودن روغن بادام و روغن گوز و استعمال کشنیز و سکنجبین و آب انار ترش و شیرین و امثال
آن و نشستن در طبیخ برگ و ساق او جهة احتباس حیض و اخراج مشیمه و طلاء او با عسل
جهة بثور لبنیه و قوبا و قروح رطبه سر و نخاله او و بهق و جرب متقرح و با برگ انجیر
و زیت جهة گزیدن ابن عرس و با جندبیدستر و روغن زیتون جهة جذب سم عقرب و با سرکه
جهة تحلیل رطوبت غلیظه و ورم اعضا و ضماد پخته او با شیر جهة گشودن دمل و تفجیر
محرق او با عسل جهة ازاله رنگ خون منجمد در تحت پلک چشم و با روغن بان جهة
داء الثعلب و روغنی که سیر در و مکرر جوشانیده باشند جهة جمود خون در اطراف
بدن و شقاق که از برودت باشد و جهة مفاصل و قولنج بلغمی و بیخ شربا و ضمادا

نافع وغرغره باسرکه وتخمیر بجهة اخراج زلوی که درحلق مانده باشد وبجهة ذبحه مفید و
مضمضه طبیخ او باکندر بجهة درد دندان بارد مفید وبدلش پیاز عنصل وسیر صحرایی وطلای
او بانوشادر بجهة برص وبهق وبازفت بجهة داحس وخشونة ناخن وکجی آن وطبیخ او کشنده
قمل است **ثومون** حشیشیست شبیه بجنبه بفارسی تخم زرداب کویند وبرک صفرا اودی نامند
نبت کیاه او امکنه سایه ناک واو شبیه بسذاب وبرکش دراز تر وکلش سفید وتخمش تلخ
وتند ودرتی وکویند ترتیزک دشتی اوست ودر افعال مشابه خربق در سیم کرم وخشک ومنقی
ومسهل اخلاط غلیظه واقسام کرم شکم ومخرج جنین ومدر بول وحیض ومحلل اورام
بارده وقدر شربتش نیم درم ومصلحش کثیرا است **ثیغوس** یونانی اذخر است **ثیربون**
یونانی دفلی است **ثیر** اسم ورد ابیض است **ثیل** بلغة ترکی بیلاغن اودی ودرتنکابن کرک
چغ واش کویند وان نباتیست درکنار آبها وزمینهای نمناک میروید ومخصوص زمانی
نیست وبر روی زمین پهن میشود وشاخهای او دراز وبابندهای بسیار وبرکش بسیار
ریزه وبر هر بندی دسته وکلش مابین سرخی وسفیدی وبابرک اسفناخ وطعمش مایل
بتلخی در اول سرد وخشک وقابض وطبیخ او بجهة مغص وعسر بول وقروح مثانه وطبیخ
بیخ او بجهة سنک کرده وآب کیاه او از نیم رطل تا یک رطل در دفع سم اقسام مارها وسک
دیوانه کزیده مجرب ودافع حرقة البول واحتباس بول وحصاة وتنها یا ضماد وسل وبغایت
آزموده است وضماد او بجهة جراحات تازه وکزیده هوام واورام حاره ومنع نزلات
وضماد خاکستر او بجهة قطع خون بواسیر وتحلیل اورام وتجفیف قروح بغایت نافع و
قسمی از او برکش مثل برک لبلاب وکلش خوشبو وتخمش ریزه وعروق او در ضخامت بقدر
انکشتی ودر رعد دیخ باشد عصاره او با ادویه مناسبه بجهة علل چشم و
تحلیل مواد وتخمش بغایت مدر بول وبجهة قطع قی واسهال ومنع ریختن مواد بمعده
واحشا وتفتیت حصاة کرده ومثانه وقروح آن مفید است وقسمی از آن نباشد که

هرکاه

هرکاه کاو ازان بخورد اعضای او ورم میکند وسوخته او در ظرف مس بجهة قطع خون
بواسیر ضماد او از مجربات شمرده اند وکویند زیاده بر سه بار احتیاج نمی افتد وضماد تازه
او با روغن کل بغایت ملین ومنضج ومحلل است **حرف الجیم** **جاورس**
بفارسی کاورس کویند وآن نوعی از دخن است که بفارسی ارزن نامند رنک او اغبر وازارزن
ریزتر در اول سرد ودر آخر دوم خشک وبسیار قابض وقلیل الغذا واز ارزن سریع الهضم
تر ولطیف تر ومقوی بدن وبا روغن وچربی غذائیت او بیشتر وخوردن مغرای او بجهة
التوای حجاب ونزلات نافع وحابس اسهال مراری وکماد کرم کرده او محلل نفخ معده
ومسکن درد بواسیر ومولد خون سوداوی ومورث سده ومصلحش روغنها وشکرات
چای ختائی نباتیست ساقش زیاده بر دو ذرع وسرخ وبرکش مایل به بنفشی کرم
باعتدال وتر وملین ومنضج ومقوی هاضمه وضماد پخته او بجهة اورام صلبه وتسکین
درد بواسیر نافع ونطول او معرق ومنوم ومفتح معده بارد مرطب ومصلحش بادیان
ختائی واز بیانات ابن تلمیذ کوید که چای قرصی است که از چین می آورند و
سهل ودافع ضرر شرابست واز کتاب اخبار الصین ظاهر میکردد که نباتیست شبیه
برطبه وخوشبو وبا اندک تلخی که از جوشیدن تلخی او زایل میشود وطبیخ او مسکن
التهاب وصاف کننده خونست **جاوشیر** صمغیست بدبو وظاهرش سرخ تیره وباطنش
سفید ونبات او را ساق غلیظ وبلند تر از ذرعی ونرم وبرک چیزی شبیه بر پشم وسفید
وبرکش شبیه ببرک انجیر ومایل باستداره وخشن وبسیار سبز وقبه او شبیه بقبه
شبت وکلش زرد وخوشبو وتخمش سیاه وقریب با تخم کون وخوشبو وتند وبیخش
غلیظ وشعبه دار وبدبو وبیرون او سیاه واندرون سفید در سیم کرم وخشک ومحلل
ومفتح ومدر حیض وبول ومقوی اعصاب ضعیفه ومضعف اعصاب صحیحه ومسقط
جنین وقاتل آن وباقوة تریاقیه وبجهة تنهایی دابن وکوفتکی وتعقد عصب ودرد

که از صدمات بهم رسد وفالج وصرع وامراض بارده دماغی ورعشه که بعد از جماع بهم رسد
ونقرس وسرفه بلغمی وتقطیر بول وجرب مثانه ونفخ رحم وقولنج بلغمی وریحی واستسقا وحصاة
ودفع سموم ونفع نزلات وجبر وشکستگی استخوان وضماد او جهة جراحات خبیثه ودر رویانیدن
کوشت باستخوان وسایر اعضا ومنع آن از قبول آفات ودردهای بارده ودر ریاح وباد وغنها جهة اعیا
وبا روغن زیتون جهة گزیدن سگ دیوانه وحمول او مسقط جنین وجهة امراض بارده رحم واکتحال
او جهة بیاض وتیرگی ونزول آب وسنون او جهة درد دندان ومنع تاکل آن وطلای او جهة قروح نار فارسی
مفید ومضر انثیان ومصلحش مرماحوز وخیسانیده او در مطبوخ عنبی وقدر شربتش تا یک مثقال
وبدلش بوزن او وقیه با انجبار شیر انجبار ویا اشق وبخورش جهة قروح مزمنه وحمول او جهة گشودن
حیض واخراج جنین مرده بغایت قوی الفعل است وآشامیدن تخم او با شراب جهة اختناق رحم وریم
مثقال او با نیم مثقال زراوند طویل جهة گزیدن هوام وبا نیم مثقال افتیمون جهة احتباس حیض
بسیار نافع است جاموس بفارسی گاومیش نامند وقسمی از گاو است وگوشت او گرم وخشک
وبسیار غلیظ وجهة اصحاب ریاضات وعزال کثیر نافع ومولد سودا ومضر درد مفاصل وامثال
آن ومصلحش ابکامه دارچینی وادویه ملطفه وآشامیدن سم سوخته او جهة صرع وکعب محرق
او با عسل جهة تفریح دل وفربه کردن بدن وتقویه جگر ودرور او مجفف قروح ودافع حکه ومقوی
باصره وقدر شربتش تا سه مثقال وضماد سم سوخته او با روغن زیتون محلل خنازیر وبا سرکه جهة
داء الثعلب نافع وبخور موی او وشاخ او باعث گریختن افعی است جاما بلغة سریانی اسم اجاص است
جار النهر سلق الماء است جادی زعفران است جاسه باقلای قبطی است نجم البقر است
جاسوس خشخاش زبدی است جاذرین وجادزهرج تشبیزج است جادکون اسم فارسی بسباسه است
چادل بهندی اسم ادزات است جاکسو بهندی است جالکوی بهندی اسم فوت است جاکوت بهندی اسفناج
است جایتری اسم هندی بسباسه است جایهل اسم هندی جوزبوا است جادی بهندی ذرت
است جاندبیل بهندی تنبول است جال بغاری درخت مسواک را گویند جامع اللحم قنطوریون

است وجبره

است وجبره را انبرنامند جاورس هندی ذرت است جبن بتشدید نون بفارسی پنیر نامند تازه
او در دوم سرد وتر وبعضی معتدل گفته اند ومقوی کرده وملین طبع ومولد خلط صالح وخون ودیر
هضم وبعد هضم سریع النفوذ در اعضا وبا مغز گردکان وصعتر بغایت سمن بدن وباعث تری جلد
وبرشته او بعد از طبخ ونشر دن خابس اسهال وضماد شیر نافع ورم جراحات ومضر سپرز ودیر داغ
اشتهای طعام وغیر مقسوم او باعث قولنج وسده وظلمة بصر ومصلحش عسل ونعناع وصعتر است
وپنیر کهنه در دوم گرم وخشک وقاطع بلغم ومقوی اشتها وامعا ومجفف رطوبات وضماد او با
عسل جهة انفجار دمل ودفع داخس وبا نوشادر جهة کلف نافع ومولد اخلاط حاری وعطش
ومولد حکه وجرب ومضر محرورین وصاحبان سده اخشا وبسیار کهنه وشعفن او اقرب
بسمیت ومصلحش مغز گردکان ودر محرورین میوهها وترشیهات وغیر چکیده پنیر که انرا دلمه
گویند در غایت ترطیب وتنویم وجهة تب دق وسل والتهاب معده ودفع یبوست جلد وطبع ووسواس
وامراض صفراوی والتهاب خون نافع است جبره بلغة مغرب اسم نباتی است طولش سه چهار
انگشت وبرگش شبیه ببرگ نیل وبیخش مثل موی وسفید ودیگل وبی ثمر است ودر بوشیه بحیره در
اول دوم گرم وتر ومقوی دل وفکر وحواس ومفرح وجهة صاف کردن خون والتیام جراحات
شرباً وطلاءً وبا شراب دوم او جهة دفع عقل وپاره شدن آن نافع وگویند بیخش را چون با پارها
گوشت طبخ نمایند قطعهای گوشت را باهم ملاصق میسازد ومرق او را جهة یرقان مجرب
دانسته اند جبسین بفارسی سنگ گچ نامند وآن سه قسم میباشد وپخته دو قسم او را که یکی
سفید وغیر براق ودیگری سرخ لون باشد جص گویند وپخته براق صفایحی را اسفیداج جصا
صین واقسام او در سیم سرد وخشک وآشامیدن او کشنده است وطلای او ومفرد او وبا
سفیدی تخم مرغ وغبار آسیا جهة قطع سیلان خون وبا سرکه جهة رعاف وبریدن جهة منع
عرق وبا گل ارمنی وعدس ولحیة التیس وآب مورد وسرکه جهة رمد دموی ومنع ریختن مواد
وبا آب کشنیز جهة دفع باد سرخ واورام ملتهبه مجربست وچون با روغن زیتون واندک بوره

شب یمانی بسایند و بر ثؤلول نخجات بیالایند ازاله کیفیات بکند و برجاهیها باعث قلع وجوک وجرب آن
میکردد وطلاء آن بر بواسیر دافع مینماید وسفیداب جصاصین در افعال قوی‌تر از همه وبغایت قابض
ورادع وجامع ومجفف است **چلاهنک** لغة فارسی است وطلبنج معرب او وآن تخم خاریست زرد
رنک شبیه بشیوران وبترکی صفرا اوتی کویند وآن ثومونا است **چبین** بترکی اسم ذبابست **چب**
بلغة هندی چوبیست زرد رنک واز اجزاء کحلا ونیج هندیست ودر بعضی نسخ بجای چبچه مسطور
است **چبارت** قطرانالیون است **چتی وچته** بهندی اسم شیطرج است **چتبل** بهندی اسم ایل
است **چنجات** بعربی اسم نباتیست شبیه بنبات درمنه ترکی وازان خوشبو وشاخهای او باریک
وبسیار وکلش شبیه باقحوان وتخمش باندک پهنی وکوچکتر از عدس وباندک تلخی در سیم
کرم وخشک ومفتح ومحلل ریاح وقاطع عرق ومدر حیض ومسقط جنین وطبیخ او وبدستور رتبه
تم از جرم وجهة شکستن باد وعا ورفع نفس ربحی بجدیل وبخور او مسقط مشیمه ومصدع ومصلحش
حلیله کابلی وقدر شربتش تا سه تم وبدلش برنجاسف است **چدوار** بیخیست تخم ومنی شکل بقدر
انکشتی وازان کوچکتر وبفارسی ماه پروین وبه یونانی ساطریونس نامند وآن پنج قسم میباشد
بیکی از ظاهرتر وباطن برنک بنفشه ومایل بسرخی وعقربی شکل ودر طعم اولاتر بن وبعد ازان
تلخ محسوس کردد واین نوع را خطائی کویند ویکی ظاهر وباطنش زرد رنک ومایل بزردی وعقربی
شکل ویکی ظاهر وباطن سیاه ومانند اوبزرنک نیل وهر دو را هندی کویند ویکی بقدر زیتون
ومایل بسیاهی وکویند از بلاد دکن خیزد وقسمی اندلسیست واشبه نامند بقدر شیری وسیاه
ودوم وبسیار تلخ وبهترین همه قسم اول است در اول سیم کرم وخشک ودر دویم مقام تریاق کبیر
ومفرح ومقوی دل واعضاء رئیسه واحشا ودافع زهر حیوانی ونباتی وسایر سموم ومفتح ومحلل
ومنضج ومسکن اوجاع ومقوی باصره وباه واشتها ومدر وجهة اورام حاره وبارده وصرع
وفالج ومنع عفونت اخلاط وتب ربع واستسقا وعسر بول وتسمین بدن ودرد احشا وحصات
دیرقان وقولنج وامراض بارده نافع وطلای او وطلی جلد وجهة بواسیر ودرد دندان ودرد

بحتم

چشم وباسرکه جهة طاعون ورفع برص وقمع وباسفید ومصدع محرورین ومورث جراحت امعاء و
مصلحش سکنجبین وشیر اعنزنا قه وقدر شربتش جهة اطفال از نیم دانک تا یکدانک ودر تب ربع
دو دانک ودر تقویت باه تا نیم مثقال ودر استسقا چهار دانک وبدلش در تفریح سه وزن آن زرنباد
است **جذال** نوع سنرلجیست **جدابد** صمغ صنوبر است **جدی وجدا** بیرغاله است ودر معز مذکور
جدوا بلغة اصفهان اسم صبر سقوطری است **جرجیر** بفارسی تره تیزک کویند وبرّی او ابهقان
است ودو قسم میباشد یکی ساق دار وبرکش از برک ترب ریزه تر وکلش زرد وبسیار تند واو را
خردل بری کویند ودیگی بی ساق وبرک او نرم وکم حدت وکلش سرخ وبستانی او سه قسم میباشد
یکی شبیه بترب وساق دار وبرکش با خشونت ودر مازندران شاه تره وکوله تره ودر تنکابن خاص
تره نامند وتخم او سفید وحرف بابلی عبارت از وست وقسمی را رشاد وبفارسی تره تیزک شامی کویند
برکش بزرک وکلش سرخ وتخمش مایل بسرخی وطولانی وقسم دیکر ریزه برک وتخمش ریزه تر از حب
الرشاد است ومراد از مطلق او قسم اخیر است بری در سیم کرم ودر آخر دوم خشک وبستانی
در دوم کرم ودر اول خشک ومدر شیر وبول ومفتح سده جکر وسپرز ومفتت حصاة ومولد منی
ومحرک جماع وضماد او بازهره کاو جهة ازاله قروح وخوردن آن ناشتا جهة رفع بدبوئی
زیر بغل نافع ومصدع ومورث سدد ومبخر ومظلم بصر ومصلحش کاسنی وسرکه است وتخم او درخواص
مذکوره قویتر ازان وباآب کرم منقی بلغم وبازده تخم نیم برشت جهة تحریک باه موثر وضماد او
جهة کلف وباعسل جهة بهق ونمش وبازهره کاو جهة شقاق ناخن نافع وموجب فوران دخونت
وانصباب مواد باعضای ضعیفه ومصلحش شیر تازه وقدر شربت از بستانی آن تا پنج تم واز بری
تا سه تم وبدلش مثل آن تودری است یا تخم زردک بری ویا تخم پیاز وهر کاه درخت انار ترش
را با آب تره تیزک سقایت کنند انار او شیرین شود وهر کاه حنک وتخود را با آب او مکرر پرورده
کنند در تولید منی بیعدیل است **جرجیلک** بلغة کوهستان لرستان وبخاری اسم دوائیست که
ترکان بنات انجا ازار نامند ونجی است بسطبری انکشت وطول او زیاده بر شبری وطعمش شیرین

ومایل بسیاهی وباطن مفید وباصلابة وخشبیة وساقش قریب بذرعی وبرکش شبیه بنوبات وطول
اوبقدر شبری وسبز ولطیف وتیره وبرکهای ساقش از طرف اعلی بقدر برک بید وکلش کبود واز
کل نیلوفر هندی بسیار کوچکتر وستعمل بیخ اوست دافع جمیع زخمها وتتبع آن وچون بزنند آن باشد
نیم پیچیده که از اکل وشرب دفع نکرده دو ستون او ودیگر دفعه دو دفعه دافع تعفن و
دردویانند کوشت لته واز مجربات ودر دنبا موجزی باو نرسند وضماد تجا جکر وشرب او دافع
جمیع زخمهای باطنی واورام احشا ومجربست **جرجی** بکسر اول وتشدید ثانی اسم عربی سلوراست
وآن ماهی عظیم الجثه است رنکش سیاه وبی فلس است وشارب ومثل ماری باریک ودراز ودد
نکابن اسلی ودرمازندران کلیس نامند نکسود او کرم وخشک وضماد او جاذب پیکان
وخار از بدن وطبیخ او جهة قرحه امعا وجذب مواد بظاهر جلد وخضه او جهة عرق النسا و
بسعدیل ونانه ثوا ومایل طبع وجهة تصفیه صوت وقصبه ریه وسیل دفی الدم وخون او بقدر نیم
دقیه باشل آن مرکه قاطع خون است که از حلق آید ومولد بلغم لزج وبطی الهضم ومفتر کرده
ومصلحش صعتر ونعناع وابکامه وسکنجبین است **جراد** بفارسی ملخ نامند دردوم کرم
وخشک ومبهی وجالی اخلاط غلیظه وجهة تقطیر البول وامراض قصبه ریه وخوردن
دوازده عدد از آن که اطراف وسیر او انداخته وبایلتم مورد سایند باشند جهة استسقا
مجرب دانسته اند وجهة جذام بالخاصیة مفید وبخور او جهة بواسیر وعسر البول وضماد
پاغای او که کوبیده باشند جهة ثالیل وکلف وجرب خصوصا سوخته آن با سرکه بغایت نافع
وطلای جوف ونخم او جهة کلف وخوردن قسم بی بال او جهة کزیدن عقرب مفید وبستن
نوع سبز کردن دنا زکه در مزارع بهم میرسند وصاحب ربع بالخاصیة دافع اوست
وملخ قلیل الغذا ومولد خلط بد ومورث جرب وحکه ومحرق اخلاط ومجفف ومصلحش
سکنجبین وانارین است **جراد البحر** بفارسی ملخ دریایی کویند وآن حیوانیست سرخی
مربع واز حوالی سرتا نصف تن صدفی واز هر طرف ده پاشبیه بپای عنکبوت وبر سر شود د

شاخ

شاخ ودو شاخ دیگر در تحت چشم او وچشم او بیرون جسته است از جراد بزرگتر کرم وخشک تر
وخوردن او وحمر دو روز سه عدد تا هفت عدد جهة نفع زیادتی جذام مفید وآشامیدن دو مثقال
از سوخته او با آب بخود سپاه تا هفت روز جهة اخراج سنگ کرده وشانه مجرب دانسته اند
جربوب طلوبیست **جربوز** بقلة یمانیه است **جرجی** باقلاست **جرامقه** شط الراعی است
جرمد الفی وجرمد انوی کرمدانه است **جوهیر الماء** قرة العین است **جرجر مصری** ترمس است
جردانا قانه است **جراسیا** فراصیا است **جرند** بلغة دیلمی نبات ثافسیاست **جر** بهندی
سنبل الطیب است **جردل** بهندی حنظل است **جرمل** بهندی اسفند است **جرغول** بفارسی اسم
لسان الحمل است **جرید** بهندی اسم عصفور است **جرخ** بفارسی اسم ذمج است **جرب کوشت**
بفارسی اسم ببمان است **جریش** بترکی اسم شترایاست **جراثم** بهندی قصب الذریره است **جر**
بهندی بمعنی بیخ است **جرز** بفارسی کرز وزرد کویند نبتا او یکی طولی باشد و یکی
مستدیر دردوم کرم وتر وکویند دراول تراست مبهی وملطف ومدر بول ومفتح سده جکر
وقاطع بلغم ومقوی معده وملین وجهة سرفه ودرد سینه ومعده وجکر واخراج حصاة
ونطول طبیخ ربینهای او ومحلل خون جامد ومربای او بغایت مبهی ومقوی احشا ورحم وضماد
وپرورده او بسرکه ونمک جهة از ابه سپرز بعدیل ومقوی معده وجکر بارد ودو شاب
او قریب بمربای آن ونبید او که آب افشرده او را با ربع از عسل جوشانید دو ثلث رخته
بگذارند تا مسکر شود بغایت مست کنند وبطی الانحدار ومصدع وعرق او که باده دیه
شابیه کرفته شود بدستور که دردستورات دو تجمیع آثار مذکورات نایب مناب خواست مکرر درامکا
وضماد برک او جهة اکله نافع وجرم او بطی الهضم ونفاخ ومفتر محرورین ومصلحش او دیه حاره
وابکامه وپخته او با کوشت بزغاله مولد خلط صالح است وقدر شربت از جرم او تا صد و شصت
مثقال از مربی هفت مثقال واز نبیذ او تا پنجاه مثقال ومخشی محرک باه ودراثار مثل اصل
او وچون بکجز واورا با بکجز وتخم شلغم در جوف تربه کزیده آتش طبخ دهند جهة اخراج

خنك كرده ونشانم وعسر بول مجرب دانسته اند وقدر شربتش تا دو درم وبدلش انیسون ودوقو
بری او را در بلاد قزوین گزر نامند بیخش بقدر انگشتی وگلش زرد وغلاف او خارناك ودو د
دو قو مذكور است در اول سیم گرم ودر آخر اول خشك وبا اندك حدتی ودر افعال سوای
تحریك باه قویتر از بستانی وحمول او مخرج جنین وخوردن خام او جهت سموم وضماد بیخش اصل
وبرگ او جهت انجماد خون كه از برودت باشد نافع واو بیختنا ودر سنادل باعث گریختن هوام
ومضر معده وحلق وعصب ومصلحش انیسون وحمول او منقی رحم ومعین بر حمل است **جزع** سنگی
است كه از یمن وحبشه خیزد ودر او شبیه بچشم وطبقات وخطوط متعدد سفید وزرد و
سرخ وسیاه ظاهر است وبفارسی قسمی او را باباغوری گویند وقسمی سلیمانی است وظاهرا عین
الهر نیز از جنس او باشد در سیم گرم وخشك وجالی وباحدت وباعث بیداری وجهت یرقان
ومنع خواب شربا وجهت عسر ولادت بجهت زنان او در موی زنان ومؤثر وتعلیق او بر اطفال مورث
سیلان آب دهن ودفع ام صبیان ونگاه داشتن او مورث خصومه مردمان با دارنده
ان ودیدن خوابهای هولناك ودافع لقوه وسنون او جهت تنقیه وجلاء دندان
ودر دوا او قاطع خون وجهت رویانیدن گوشت وبردن لحم فاسد واكتحال او جهت دفع بیاض
دیز ولآب نافع است **جزمازج** ثمرة الطرفاست ومعرب از گزمازو است **جزور** مگر شتر بچه
است **جزر اقلیطی وجزر بری** گویند شقاقل است **جساد** زعفران است **جسمی** حسك است
جسادا تره تیزك است **جشیش** بفارسی بلغور نامند وآن نیم كوفته گندم وامثال او است
جشیزج وجشیك تشیزج است **چشم خروس** اسم فارسی عین الدیك است **چش** بلغه
فارسی اسم مهره كبودی است كه از بر كردن اطفال بجهت دفع چشم بد می بندند **چشوم**
تشیزج است **جص** جبسین محرقست وبفارسی گچ نامند **جعده** گیاهی است كمتر از نیم
ذرع وبرگش مفروش ویك روی بالا مزغب وروی دیگر را اطراف بخارهای ریزه
وبر طرف شاخهای او مثل قبه وبر آن خیوط شبیه بموی سفید وبزر از تخم وگلش سفید

مایل

مایل بزردی وباعطریه واین نوع جبلی است وجعده صغیر نامند وبستانی را جعده كبیر گویند
وبرگ او بزرگتر وكم بوتر است ومستعمل او جبلی وبعد از هشت ماه قوتش كم میشود ودر آخر
دوم گرم وخشك ومفتح وبا قوت تریاقیه ومدر بول وحیض وملطف وطبیخ او جهت گزیدن
هوام ویرقان سیاه واستسقا وتنهای بلغمی وسوداوی ودفع كرم معده وحب القرع وتحلیل
ریاح وعسر بول ومفاصل وحصاة وتنقیه رحم ودفع نسیان وباسركه جهت سپرز وضماد
او جهت تنقیه قروح مزمنه والتیام آن نافع ومضر معده وسر ومصدع ومصلحش خشخاش و
قدر شربتش تا سه درم واز طبیخش تا بیست گل وبدلش بوزنه كومی ودر تحلیل ریاح شیح ودر
اخراج كرم پوست بیخ انار وسلیخه است **جعده قنا** بلغة دمشق پرسیاوشان است
جعده صغیر جعده كوهی است **جعده كبیر** جعده بستانی است **جعل** اسم فارسی قسم بزرگ
خنفسا است **جعفیل** اسد العدس است **جعفری** بلغة مازندران قسم كرفسی الورق
خرا است **چغندر** بفارسی اسم سلق است **جغد** اسم فارسی بوم است وآن مرغی است
كه در روز قوة بصر ندارد واقسام می باشد یكی را بفارسی بوف وبتركی سار وقوش
گویند وآن عظیم الجثه تر از سایر اصناف است وشاه بوم نامند ودیگری را بتركی بیلاوق
گویند وآن كوچكتر از همه است مگر مرغ حق كوكه او از سایر صغیر تر باشد وتركی
است وقسم اوسط سیاه لون مسمی بجغد است ودر تنكابن كوده بو نامند مهریادس
گوید كه لطوخ دل او در حین ذبح با وجود گرمی آن بر روی صاحب لقوه وبر گردنا و
رافع آن علت است وقطور مغز او با روغن بنفشه در سوراخ بینی طرف موافق صاحب
شقیقه از مجربات است وچون زهره او را با خاكستر چوب گز وعسل آمیخته بنوشند
جهت سلس البول وبول فراش آزموده است وطلای خون او با روغنها جهت كشتن
قمل مؤثر واكتحال خون او ورزش او جهت شبكوری نافع وچون او را ذبح كنند یك چشم
او مفتوح ویكی مطموس میباشد تعلیق مفتوح آن باعث بیداری ومطموس او

آدمورت خوابست **جعرات** بلغة خراسان اسم ماست است **جعفا فريه** مؤلف تذكره كويدكه اسم يونانى است وبمعنى مزوج وبجب ظاهر فارسى بودنا واظهر است چنانكه مؤلف ما لا بسع بيان نموده وآن نباتيست ساقش بقدر شبرى وشاخهاى بسيار وباريك وبركش ديزه تر از برك نخود وساق صنع بهم دوده وبر شاخ ساقش غلافهاى شبيه هليله وبادام از سه عدد تا چهار عدد واطراف غلافها خاردار ودر درون هر غلافى سه بزر وتخمش شبيه بجلبه ودر هر بزرى پنج عدد ميباشد در دوم كرم ودر اول خشك وبا رطوبت فضليه ودر تقويه باه قويتر از خصية الثعلب وچون مغز تخم اورا با كوشت بزغاله بجوشانند وصاحب استسقا بخورد مداومة با آب وناميد طلى ونخم او دفع كند ومزبابى او با عسل بغايت محرك باه ومغز كرده وسعلش كثيرا وقدر شربتش تا درم وبدلش شوخيرا است **جفت** پوست ملاصق لبوب است وبرطبع تخم اطلاق ميكنند وجفت البلوط در بلوط مذكور است واز مطلق اين اسم مراد اوست **جفرى** كفرياست **جفطوط** بلغة شوكران است **چكاول** اسم فارسى قبره است **چكر** بفارسى اسم كبد است **چكورنكه** اسم تركى جراد است **چكرداك** اسم تركى دانه ميوه هاست **چكنا** اسم هندى حبا حبا است **چكى** ابن الدوله كويد تخم هنديست بقدر خربزه وسبزرنك وخاردار ودر نجاويف درون او دانهايى بقدر كردكانى ودر درون رنك وشيرين طعم ولزج ودران دانه تخمى ديكر بقدر پسته وصلب ومغز او سبز وچرب ومايل بتلخى ودرخت او عظيم است وبالخاصيه مغز او مولد منى ومحرك باه است **جليد** بفارسى تكرك نامند ودر طبع وآثار مثل ثلج است واز ان كيفيت **جلنار** بفارسى كلنار كويند واز غير كلنار تار مثمر است اكرچه در جميع افعال شبيه بكديكرند در دوم سرد وخشك وقابض ورادع ومجفف ومقوى اعضا وجهة اسهال دموى وصفراوى ورطوبى وزلق الامعا وبجهة قرحه امعا وتوقف الدم وعضو ونفث الدم وجرب وحكه ومنع ريختن مواد بمعده نافع وضماد او جهة بدبوئى زير بغل والتيام جراحات ومنع تزايد ادرام وسقوط موى وشئون ومضمضه او با سركه جهة بدبوئى دهان واستحكام لثه واسنان وقلاع مؤثر ومصدع ومصلحش

كثيرا

جليد دوا اوچه

كثيرا وقدر شربتش تا درم وبدلش بوزنا وپوست انار است واز خواص اوست كه چون دو روز چهار شنبه وقت طلوع آفتاب بكعدد غنچه نشكفته او را صاحب رمد وضعف العين از درخت بدهن جدا كرده فرو برد تا يكسال رمد نكشد واز مجربات شمرده اند **جلد** پوست حيوانات ونبات بكوشت سرد وخشك ومرجعه در طبيخ مهرا ز غذائيه ومستر واضائع وبرعضو اوبا بكار ميرود ورغيا كرم بايد نمود وپيچيدن عضوى كه صدمه وضربه با او رسيده باشد بپوست تازه كرم حيوان بجهة كوسفند وبز وامثال آن بغايت مسكن اوجاع ودرم اوست وبدستور جهة ادرام باردة مفيد والصاق پوست بر بزغاله بر سر صاحب سرسام مجرب وپوست تازه بجهة جذب سم افعى وپوست كوسفند جهة قروح خبيثه وحكه وجرب وتراشه پوست بز قاطع سيلان خون جراحت تازه وخاكستر جميع پوستها جهة نواصير وسوخته آتش وبهم جلد وضماد سوخته پوست آهو با آب بادكرفت سه روز متوالى جهة دفع سرطان آزموده است وتعليق پوست فيل جهة تسكين تبهاى سرد وپوست شغال جهة كزيدن سك ديوانه ومنع ترسيدن او از آب وسوخته پوست قنفذ برى با دهن زيتون جهة داء الثعلب ومحرق پوست افعى جهة داء الحيه مؤثر است **جلوز** اسم عربى فندق است وبعضى بر بادام كوهى استعمال مينمايند وحب الصنوبر كبار را نيز كويند واين بجهة اشتباه جيم بحاست چه بحاء مهمله اسم حب الصنوبر است **جلغطيط** دوغ غليظ است **جلا** از اثرمه ودر انجا مذكور است **جلباسه** وزغه است **جلغوزه** اسم فارسى تخم ميوه ايست وغير حب الصنوبر است **جل** ورد احمر است **جلبيب** نوعى از لبلاب است **جلجلان** بربهيم وكزبره شامى است وبلغة حبش مخصوص سمسم است ومؤلف تذكره كويد اسم سريانى سمسم است **جليف** اسم عربى شيلم است **جلهم** قسم سياه عوسجت **جلز** حالفا است **جلنسرين** معرب كل نسرين است **جلبان** خلر است **جلجلان الحبش** خشخاش سياه است **جلنجوج** عود بخور است **جلماشا** قند است **جلوجا** جاوشير است **جلجلان مصرى** پشر است **جلنجون** صعتر است **جلنجبين** كل قند عسلى است **جليك** اسم تركى قطاة است

جلناق سلوجیانست جلناغوج اسم ترکی حب للقضرات جلغان اسم ترکی حداة
است جلی داد بلغة تنکابن آزاد درخت است جلیره بهندی نام اشنه است جمیز نوعی از
انجیر است و یونانی السیقمور نامند بمعنی تین الاحمر و او غیر انجیر بری است چه انجیر بری از
حومات و ماکول نیست و او را در دیلم دیو انجیر نامند و جمیز را شلکا انجیر گویند و ماکول است
درخت او شبیه بدرخت انجیر و برگش ببرگ توت شبیه و شاخ بر نجیر و ثمرش بقدر الوجه و ذلك
او بعد از رسیدن سرخ و بیمزه و در بعضی بلاد در سالی مکرر بار دهد و در دوم گرم و در
اول تر و جهة سرفه یبسی و درد سینه و گرده و سپرز و وسواس نافع و لعوق او که برگ و شاخها
و ثمرش را جوشانیده آب او را با شکر بقوام آورده باشند جهة ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن
و کوفتگی و از مجربات است و یکمثقال برگ مسحوق او با آب قاطع اسهال و مجربست و با موم و زن
او شکر در رفع سرفه آزموده است و شیر او محلل اورام و ملین و ملحم جراحات و جذاب
و مسهل اخلاط غلیظه و از شیر انجیر بستانی ضعیفتر و اشامیدن نیم درم از جهة سپرز و تبهای
بارد و خاکستر چوب او جهة قروح ساعیه و آکله و نار فارسی مجرب و ثمرش ردی الغذا
و نفاخ و مضر معده و مصلحش انیسون و سکنجبین و آب سرد است جمست سنگیست که در حجاز
و حوالی مدینه طیبه بهم میرسد و سفید و سرخ و آسمانگونی میباشد و بهترین او سرخ ارغوانی
شفاف است در سیم گرم و خشک و محلل و دافع خفقان و غثیان و غشی و مسمنی و طلای او جهة
خراج و ورم چشم و خاتم او جهة نقرس و قضای حاجات و محبوبی نزد خلایق موثر و در
زیر سر گذاشتن باعث دیدن خوابهای مشوش است و قدر شربتش تا نیم درم و در ظروف او اکل
و شرب نمودن در آن آثار مثل آن شاید ندارد جمد بفارسی یخ نامند و در طبع مثل ثلج و از آن
لطیفتر و جهة هیضه و تبهای صفراوی و محرقه بغایت نافع و ضماد او بر پیشانی جهة رعاف
مجرب و مضر اورام باطنی و اعصابست جمار بفارسی پنیر خرما گویند و آن در اعالی درخت
و موضع طلع است و قلب النخله نیز گویند سفید و شیرین و قریب بطعم شیر است در اول سرد

وخشک

و خشک و مقوی معده و قاطع اسهال و جهة غلبه صفرا و لاغری گرده و غلیان خون و نفث الدم
و درد سینه و سعال و دفع ضرر نبیذ و دفع خمار و تب صفراوی و ضماد کردن او از و منع تحلیل
اورام و جذب حرارت غریبه از بدن و ضماد او جهة گزیدن زنبور نافع و مضر شش و مولد ریاح
و بطیء النزول و مصلحش عسل و خرما و زنجبیل پرورده است جمهوری شرابیست که ثلث او
با آب بجوشانند تا آب بسوزد و مدتی بگذارند و استعمال نمایند و بعضی شراب انگوری سه
سال را جمهوری نامند و گویند آب انگوری است که در جوشانیدن بنصف رسیده باشد گرم
و خشک و منضج و محلل و مشهی و مقوی جماع و سریع الانحدار و مولد خون غلیظ و مسخن احشا
است جمجم بیخیست شبیه بزردک بری و باریک و دراز و اندرون او سفیدی و بیرونش مایل
سفیدی و زردی و خوشبو و با اندک تلخی و تندی و شیرینی و بلاد چینی بهتر و در لرستان
کنز موشان نامند برگش مانند برگ زردک و ساقش مانند او است در سیم گرم و خشک و محرک
باه خصوصا مربای او و جهة ربو و سرفه و نزف دم و ذات الریه و ذات الجنب نافع و مضر سپرز
و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا دو درم و امین الدوله گوید تا یکمثقال و نیم او با جلاب
از یکمثقال او
رافع خفقان است در خفقان و از مجربات است جمل بفارسی شتر نامند بچه کمتر از دو ساله
او بهتر از سایر و گوشت او در دوم گرم و در سیم خشک و مقوی باه و اعضا و جهة تب ربع و عرق
النسا و یرقان و حرقة البول نافع و مولد امراض سوداوی و اخلاط غلیظه و مصلحش اباذیر
حاره و شراب کهنه و ترشی کبر و سکنجبین است و بول شتر مسهل و مدر زرداب و جهة سرفه
و زکام و ورم جگر و سپرز و استسقا و یرقان و سده جگر و تقویه باه و رفع مستی و بوئیدن
او جهة سده مصفات و نطول جوشیده او با حرمل جهة نقرس و فالج و خدر و اورام مجرب
و شیر او جهة استسقا آزموده است خصوصا که با بول او آمیخته باشد و طلای سوخته او
جهة قوبا و ضماد شش تازه او که هنوز گرم باشد جهة کلف مجرب و مداومت اکل شش
او مورث کوری و حمول نفرسان او با پشم بعد از طهر سه روز متوالی معین حمل و نفوخ

سرکه او قاطع رعاف و اشامیدن او با ادویه مناسبه جهة صرع و ضماد تازه او جهة تحلیل
خنازیر و بثور و بخور و طلاء آن جهة ثالیل موثر و اشامیدن کهنه دهن او در حبس منی و مورث
جنون و چکانیدن آب بوته در دماغ او باعث زوال مستی و دو کوهان شتر جهة تنقیه رحم
و بواسیر و قطع خون و شقاق موی نازک او جهة اندمال قروح و سوخته او جهة رعاف
سعوط ان بند خون جراحات ذرور او نافع و بستن کنه شتر انچنانکه زنده بود بر استین عاشق
جهة رفع عشق گویند ازموده است و چون گندم را بعرق او تر کرده طیور بخورند بیهوش شوند
وکف دهان او نیز همین اثر دارد و شیر ماده شتر در تقویه باه بعدیل و سستی بدن است
جمان بعربی لؤلؤ است **جمسفرم** ریحان سلیمانی است **جمد صینی** آسیوس است **جمار النهر**
سلق الماء است **جمر** ثمر هندی است **جل الخمی** حرجوان است **جماز** بلغت تنکابن سرخس
چکوددی اسم هندی خفاش است **چیل** بلغت دیلم چکاوک است **جمکدل** اسم هندی
فلفل موی است **چمبل** اسم هندی یاسمین بستانی است **جنطیانا** یونانی اسم بیخیست دراز
وغلیظ و مایل بسرخی و تیزی و تلخ و در دو مثل و ساق او بقدر انگشتی و در طول قریب بذرعی
و برگش شبیه ببرگ گردکان و سرخ و ریزه و با تشریفات و گلش سرخ مایل بکبودی و تخمش را
غلاف شبیه به کنجد و غیر دومی را جرمقانی برگش شبیه بحماض و اوغیر مستعمل است در اول
سیم گرم و خشک و بغایت ملطف و منقی و جالی و مفتح و محلل و مدر و تریاق سموم و نخوج
جنین و جهة گزیدن سگ دیوانه و هوام و سموم مشروبه و ورم جگر و سپرز و عسر بول و
اخباس حیض و ضماد او جهة گزیدن جانوران و جراحات و قروح خبیثه و ورم بارد اشا
و جهة ضربه و سقطه و کسر اعضا و دق و انالم بهق و طلاء او با خل بر کف دست قاطع خون
حیض و استعمال او با سداب و تریاقیه اقوی است و مضر ریه و مصلحش انیسون و قند بدل او
و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش در تفتیح و تحلیل یکوزن بهمه و نیم او اسارون و نیم
وزن بیخ کبر و در سایر مواضع قسط و زراوند بوزن او و بقای قوة او تا سه سال و عصاره

او دو

او در انفال قوی‌تر و قوتش تا هفت سال باقیست و طریق اخذ او آنست که او را کوبیده پنج روز
در آب خیسانیده بجوشانند تا آب غلیظ شود پس صاف نموده طبخ دهند که منعقد گردد **چند**
بفارسی ائی ... بچگان ... که اغلات ماهی نامند و آن شبیه بجبه است و حیوان آن مائی و در انهار
عظیمه بیشتر یافت میشود و از سنگ بسیار کوچکتر و سویم او سرخ مایل بسیاهی و در خارج آب
تعیش نمیکند و در دیلم او را سنگ نامند و قیاس تقاضای آن نمیکند که خصیه آن بعظم چند
باشد و صغیر تازه او را ملاحظه نموده که صیاد قطع نموده اصلا بو و لون نداشته بعد
از جوشانیدن او در آب خاکستری بر ده گردن بد و دو کاه بعد از مدتی صاحب بوی و لون
شده و اینکه در دو نوعی استحاله هست شکی نیست و از تجربه حیوان غیر سنگ ای بجربت و
بهترین او سرخ و بعد از آن زرد او است و سیاه او از سمومات قتاله است در اخر سیم گرم
و خشک و مفتح و محلل و تریاق ادویه بارده قتاله و اکثر هوام و مجفف و جهة احتباس
حیض و اخراج مشیمه و جنین و نفخ و فواق و مغص و مالیخولیای مراقی و قولنج بلغمی و درد و
خفقان بارد و نسیان و فالج و رعشه و سایر امراض بارده دماغی و عصبانی نافع و مهیج
حرارت غریزی و سعوط و طلاء او جهة درد سر مزمن و سبات و کزاز و صرع و تشنج و نزله
بلغمی و در روغن او و بدستور تضمید او بار و غیرها جهة تحلیل او رام مزمنه و درد های بارده
مثل مفاصل و امثال او و گذاشتن ان در گوش جهة دیاح و ثقل سامعه و وجع بارده است
و اکتحال او جهة ظلمت بصر و دمعه و سبل و حول او و مضلح حال رحم و سقط جنین و مدر
حیض و بول و اشامیدن آن بقدر که افیون خورده باشند دافع مضرت افیون و چون با سای
او افیون بسایند سمیت او را زایل میکند و مضر محرورین و مصلحش شربت بنفشه و قدر شربتش
تا یکدانک و بدلش مثل او وج و نصف آن فلفل و در بعضی مواد بوزن او مثلث ۲ و در مواضع
جگر قرفیون و جهة تحلیل رطوبات لزجه سه وزن او فلفل و ثلث او دار فلفل و مثلث آن
در نبات است و جند بیاه بقدر یک تم گشنده است در مدت یکروز و تریاق او ترشی ترنج

دشیر الاغ است جنجل قسمی ازعلیونت وازدمشق خیزد ودر افعال مثل اوست جنبذ
غنچهٔ ناشکفتهٔ هر درختی را کویند واکثر استعمال او در جنبذ الرمان است جناد اسم فارسی
دلبانست جناح بلغة اندلسیه اس است جنتوریه قنطوریون است جناح النسر حرشف است
چنکال اسم فارسی حیسمانست چنبلی اسم هندی یاسمین بستانی است جنباصر شجر
نطالبست ودر قاف مذکور جنجر اذانالعقرب است جنبیل صعتر است جنبه بهندی زنبق
را کویند چندن اسم هندی صندلست چن اسم هندی قرنفل است چنه بهندی
نخود است چندال بهندی قسمی ازجشر است چنبك بهندی مغناطیس است جوز بفارسی
کردکان نامند مغز او در دوم کرم و در اول خشك وبا رطوبت فضلیه وملین طبع ومحلل و
بیهای دماغ تخمه و خوردن ده مثقال او که باده مثقال انجیر کوبیده باشد در تلیین طبع
مجرب دیدیانهٔ کردهٔ او با پوست جهة سرفه که از هوای سرد باشد مفید ومغز کهنه او با جوز
ناشتا بخایند وطلا کنند جهة تشنج بارد ویابس اوتار ساق وقوبا اطفال وغانغرایا که
ودی است موذی بموت عضو وجهة جرح وغرب والنوای عصب وداء الثعلب و در دم پستان
وخوردن با اثر دوت مانع ضرر اثر دوت ومخرج کرم معده وبعدیل وضماد او با نمك وعسل
وپاز جهة کزیدن سك دیوانه وحمول مغز محرق او با شراب جهة منع ادرار حیض وخوردن
مغز او در ناشتا باعث سهولت قی وبا انجیر وسداب قبل از سموم نجورند موجب عدم تاثیر
وبعد از ان سبب دفع سم است واکثار او مخرج حب القرع ومورث ورم حلق وشور دهان
ومصلحش آب انار مز ومضر محرورین ومصلحش خشخاش وکهنهٔ متکرج او ماسینی است
واز خواص اوست که چون با سی بکوبند وبا برا و بمالند مسی زاد مزه کند واشامیدن سوخته
کردکان که با پوست سوزانیده باشند بقدر یك مثقال با بادیه مورد واشالان جهة قطع
خون بواسیر مجرب واکتحال ان جهة جرب وسبل ودمعه مفید و بدستور ضماد مغز
کهنه محرق او باز فت جهة قروح سر وجوشانیدن صحیح او در روغن متغیر الطعم

دباغ

مزمن ونرم کردن عصب و درد دندان واوجاع بارده وفالج واشالان ومحلل ورم جکر وسپرز
وبواسیر وبا مصطکی جهة قی بلغمی وضماد او با عسل جهة نزلات بارده وسردی دماغ وجرب وحکه
وتقشر جلد انار قروح نافع واشامیدن یك مثقال او با آب وعسل مهیج قی ومسهل وبا آب وسرکه
جهة تنقیه جکر وسپرز وبنج تم او مسهل رطوبات رقیقه ومضر معده ومصلحش انیسون وجوز
داخل طیوب کنند متکرج نشود حبة الخضرا بفارسی بن نامند وآن بار درخت سقز است
و در نظم خواص درخت او مذکور شد تازه او در اول خشك و در دوم کرم وخشك او در سیم
کرم وخشك ومبهی ومدر بول وحیض وخون بواسیر که منقطع شده باشد ومسخن کرده
ومعده ومحلل نفخ ورباح ومسخن کرده ومشهی بدن از فضلات بلغمی وجهة سرفه وفالج
ولقوه واستسقا وبا سرکه اشامیدن او جهة کزیدن رتیلا وتنقیه جکر و در دسر وضماد
محرق او جهة دویانیدن موی در داء الثعلب مجرب دانسته اند وبطی الهضم ومضر
محرورین وقاطع اشتها ومصدع ومورث قلاع ومصلحش کثیرا وخیار بنقشه وسکنجبین
وربوب حامضه وبدلش مغز کردکان وکویند پسته ومجاو با دام است بالمناصفه و
روغن مغز او در دوم کرم وخشك ومبهی ومصلح بلاذر ومقوی اعضاب وموی وجهة
سوادیاردهٔ رطبه نافع واشامیدن او جهة تصفیه اواز وتفتیح سدد یرقان وعسر
بول وتحلیل حصاة و درد کمر ودافع وفالج ولقوه وبا سرکه جهة جمیع سموم وبرودت اعضا و
تدهین او بدستور جهة امراض مذکوره واعیا وتقویه حاضمه نافع ومورث تشنکی ومصلحش
طباشیر وقدر شربتش تا سه تم است حب المحلب در لرستان ملحب نامند درختی است
با عطر ودپوست پردن او سرخ و درون صلب ومغزش سفید وبقدر خلر و درخت او خوشبو
وقریب بدرخت بطم ودر باده برکه او قامتی ومنبت او کرمسیر و در لرستان بسیار است برکش
دراز وخوشبو واز برك ان زرد الو کوچکتر ومایل بمجری و در دوم کرم وخشك ومبهی ومدر
بول وحیض ومفتح سدهٔ کرده ومقوی جکر وسپرز ومسکن اوجاع باطنی ومفتت حصاة

وسمن ومخرج اقسام کرم ومليّن صلابتی که از سده وضربه باشد واخراج رطوبات سینه
ونشش ومفرح ومقوی حواس وجهة خفقان ودرد کمر وپشت وقولنج وغشی وبا بادام وشکر
مسمن بدن وتقطیر بول را نافع وچون داخل نان کنند باعث سرعت انهضام او ودافع ضرر آن
ومداومت باغتسال او در حمام منع نزلات وبغایت مجرب دانسته اند ونگاه داشتن او در پارچه
کبود وبد نشور بخور او وتبطل سحر ومداومت بخور او موجب الفت متعاقدین وطبیخ او بجهة نقرس و
طلای او جهة کلف نافع ومضر دماغ واحشاء حاره ومصلحش کلاب ورب ریباس وقدر شربتش
از سه تا پنج م وبدلش مغز بادام تلخ وچوب دیوک او در اول گرم وخشک ومقوی
بدن وجهة دفع رایحه کریهه بدن وکم زاینده قوام ونگاه داشتن چوب او با خود جهة قضاء
حاجات وبخور بوست او را جهة کم زاینده قوام وپشه مجرب دانسته اند وچون با سداب
ومصطکی وقسط ودر روغن بجوشانند جهة فالج وکزاز ولقوه ورعشه ومفاصل واورام
شربا وطلاء وجهة پیر کمر وضربه وسقطه بغایت مفید است **حبحبو** ثمر درختیست
در عمان از نارجیل بزرگتر ودر لیف وچون شکسته شود اجزاء او مشتمل میشود بقدر نخودی
دیو بزرگتر از آن وچیزی بنرمی شبیه بارد وعمه اغبر وتند لدماغ وبسیار قابض وترش وسادا ی
که در تمر او ست قوتش تا هفت سال باقیست وچون بیرون آورند تا یکسال در دوم سرد و
در سیم خشک وقاطع اسهال مزمن ونزف الدم وتشنگی والتهاب صفرا وقی وغثیان وچون
بکهنه مداومت نمایند جهة رفع صداع حار ومنع تصاعد بخار بدماغ وسدر ود و ا د ویا
عسل جهة زحیر نافع ومضر سینه وصوت ومورث سعال ومصلحش کثیرا وشربتش یکدرهم
وبدلش سماقست **حباحب** بفارسی کرم شبتاب نامند حیوانیست از مگس کوچکتر
ورنگش اغبر وزرد ومقعدش در غایت سبزی ودر زیر بال او مستور وچون پرواز کند مکشوف
میگردد ودر شب مانند اخگر می درخشد گرم وخشک وخاد از ده دارچ قویتر وسه عدد
او قتال ویکعدد مقطوع الرأس او که خشک شده باشد با دوازده مثقال نقیع حلتیت

بچون

وچون در سه روز بنوشند جهة اخراج سنگ کرده ومثانه مجرب دانسته اند وقطور یکعدد
از خشک او با روغن کل جهة چرک گوش وکری او با صبر وسفیداب سقط بواسیر وتدهین او
با روغن کنجد بر رخسار مورث دوستی مردم ودر قضای حاجات موثر است **حباب** حیوانیست
بسیار کوچک وسیاه وشبیه بعقرب واز جعل بزرگتر ودر غیر بید انجیر بهم نمیرسد وچون کسی را
بگزد در یکشبانه روز اگر نکشد از سه روز نمیگذرد وعلاجش تبرید وتخدیر قوی است
حباری بفارسی هوبره نامند مرغی است بری خاکستری رنگ ومنقش بسیاهی ومنقارش
دراز در آخر دوم گرم وخشک وموافق مبرودین وگوشت وپیه او جهة ربو وضیق النفس وبهر
ویرقان سنگدان او جهة خفقان واکثر امراض سینه واکتحال او با مثل آن نمک سنگ جهة ابتداء
نزول آب بغایت نافع وچون پیه او را با اندک نمک وسنبل برشته بقدر نخودی حب ساخته خشک
کنند پنج عدد او در قطع اسهال دوری که ذرب نامند بیعدیلست وخون او با سهل با آب
وشراب جهة ربو وعسر النفس وخاکستر او جهة ثالیل ضماد او نافع وگوشت او دیرهضم مضر
محرورین ومصلحش سرکه ودارچینی است وگویند چون ناخن او را با هم وزن او حب النسیم
سائیده با عسل بکسی اطعام کنند باعث محبت مفرط میشود وتعلیق او موجب قبول وتعلیق
چشم زرات او دافع چشم زخم وتعلیق سنگی که در چینه دان او بهم رسد قاطع رعاف وبیضه
او خضاب خوبیست **حبرج** مرغیست شبیه بحباری واز آن کوچکتر ودر کنار آبها میباشد
گرم وغلیظ ومولد خون سوداوی ومصلحش بمزاج مختلف وبا دارچینی وامثال آن بد ون روغنها
استعمال نمودن **حبوب** بفارسی دانه نبات را گویند ودر طب ذکر اصل حبوب مذکور است
حبق بعربی اسم کل نبات مانند نجم وگیاه خوشبواست واز مطلق او مراد فودنج بریست
حبق الفیل وحبق القنا مرزنجوش است **حبق الراعی** برنجاسف است **حبق قرنفلی** فرنجمشک
است **حبق اترجی وحبق ترنجانی** بادرنجبویه است **حبق البقر** بابونج است **حبق خراسانی**
بقله خراسانیه است **حبق صعتری** و **کرمانی وحبق بستانی** شاهسفرم است **حبق نبطی**

حمام است حبق التمساح وحبق الماء فودنج نهری است حبق الشیوخ مرو است حبق جبلی
فلفلمویه است حبق النهر لوسیماخیوس است حبق ریحانی شیح است حب القلب شهدانج
است حب البقر کرسنه است حب مداد است حب قاقا صدقوقای بریت حب الحکاکا حب
السمنه است حب اللهو کاکنج است حب الدمث حب الغار است حب الدود کرم دانه
وآن ثمر شنان است حب الفهم بلاذر است حب الرشاد تخم نوعی از جرجیر است که حرف
نبطی مانند حب البطم حبة الخضراء است حب الوز لسان العصافیر است حب الرشاد بزر
الحماض است حب الفقد تخم فنجنکشت است وگویند تخم کمون است حب مجنا دانه
قاقله است حب خشخاش وحب سلاطین دند است حب النافوخ بلغت بغدادی بیخ
دلبوث خشک است حب الاثل عذبه است حب العرعر ابهل است حب الفراط ماذریون
است حب العروس کبابه است وگویند تخم نیلوفر است حب حلوه انیسون است حب السودا
شونیز است وتخم بنج را نیز نامند حب العصفر قرطم است حب القلقل در حرف قاف مذکور است
حب الملوک ماهودانه است وگویند دند است وگویند حب صنوبر کبار است وبغدادی گوید
بلغت بغداد اسم فراصیا است حب العصفور دبق است وگویند انجوا است حب القنا عنب
الثعلب است حبن وحبین دفلی است حب المساکین لبلاب است صحب بلغت اهل مکه بطیخ
هندی است حثلم بثاء مثلثه درم ونحو آن است حثی غوزه انگور است حثرما بسریانی اسم
نعناع است حجر اسم جرمیه از زمین صلب گردد از توالد رطوبات وجفاف مرة بعد اخری تا دفع
مزاج ارضی او گردد واختلاف در رنگ او بحسب محل وغلبه رطوبت وحرارت وامثال آن میباشد
رطوبت وبرد غالب هر دو موجب بیاض اند وقلت برودت باعث تکرج وحرارت ویبوست باعث
حمرة اند وقلت آن سبب صفرت وحرارت مفرطه ورطوبت ضعیف موجب سواد ومحلات دیگر
مستحکم المزاج بمحلات در رنگ ظاهرا ومی باشد حجر لبنی سنگیست اغبر وبا اندک تیغانی
وچون بسایند مثل شیر میگردد در دوم سرد ودر اول خشک وقاطع نفث الدم وحیض ومفتت

حصاة

حصاة وجهة قرحه معده وضماد او رادع مواد واکتحال او جهة منع نوازل ودفع قرحه وسلاق
نافع وسوزش یرقان ومصلحش عسل وقدر شربتش نیم درم وبدلش شادنج است حجر عسلی سنگیست
سفید وسایده او غلیظ مایل بزردی وشیرین مایل بحرارت ومنقی قروح ودر افعال ضعیفتر
از حجر لبنی است حجر شقق سنگیست زعفرانی رنگ وتو بر تو وزود شکن واز نواحی مغرب
خیزد ودر شکل شبیه بترنج ودر قوة قریب بشادنج واندک از او ضعیفتر وباشیر دختران جهة
قروح عمیقه چشم والتیام طبقه قرنیه وبر آمدگی حدقه وخشونة اجفان بهتر از حجر لبنی است
حجر قبطی بلغت مصر واز آنجا نامند وآن سنگیست مایل بزردی وسست وبغایت زود شکن
وکاذران با او جامه می شویند در اول سرد وخشک وقاطع سیلان خون از ظاهر وباطن و
محلل اورام وبحفظ قوی وامثال شیدن او با آب جهة اسهال مزمن ودرد مثانه ونفث الدم
وقرحه او جهة قطع سیلان حیض ودفع بدبوئی رحم ودرور او جهة قطع سیلان خون
جراحات واکتحال او با ادویه مقویه جهة قرحه چشم وبا موم روغن جهة ضم زیاده شدن
قروح خبیثه والتیام جراحات نافع است حجر حبشی سنگیست شبیه بزبرجد وتیره
وگویند نوعی از زبرجد است واز بلاد حبشه خیزد وسایند او سفید رنگ می شود گرم وبسیار
تند ومنقی وجالی وجهة ازاله اثار قرب العهد وبیاض وانتشار بدون ورم وظفره نافع
است حجر الیهود سنگی است بشکل بلوط ومایل بسفیدی وباخطوط متوازیه وزراب
نرم میشود وطعمی ندارد ومحمد ابن احمد گوید که نر وماده میباشد وماده او مستدیر
وسفید ومخطط بسیاهی ونر مثل دستنبویه وبقدر جوزی است وجهة حصاة زنان
مجرب ونر او بشکل بلوط ومخصوص حصاة مردان است ودر اول گرم ودر دوم خشک وگویند
معتدل است ومدر بول ومانع تولد حصاة واز یک دانگ تا نیم دانگ او با نیم جام آب مفتت سنگ
گرده ومثانه وطلای او جهة التیام جراحات وبا عسل جهة تلیین صلابات نافع ومضر معده
وسپرز ومصلحش تخم کرفس وصمغ است وگویند مضر جگر ومصلحش صمغ است حجر القلقل زرد

مؤلف ما لا یسع حجر حبشی است و ابن تلمید گوید که از سنکریزهای شبیه بفلفل است که در حین خشک
کردن فلفل بان مخلوط شده کیفیة او را فاضل نمیکند و در اطبه مثل کلف مستعمل است حجر القمر
سنکیست که نقره را جذب میکند و در حین زیادتی نور قمر ابضوئیة او مبدل بسفیدی میشود با اندک
شفافی و سبک است و در مغرب و بلاد عرب یافت میشود در دوم سرد و در اول خشک و جهة صرع
اکلاً و سعوطاً مجرب دانسته اند و جهة جنون و خفقان و نزف الدم و تعلیقا و در پارچه کبودی
باعث قبول و جاه و دفع خوف و فزع و او یختنا و بر درخت خرما خا فقط ثمر او و مثمر ان و مضر
کرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش یک عدس حجر افریقی سنکیست ما بین خفت و ثقل و اجزاء
او مختلف است در صلابة و لین و با خطوط سفید مثل اقلیما و در افریقیه خیزد و با قوة مجففه
و اندک قابضه و بالذع و محرق مطفی و سه بار در خمر مطفی او قوی تر و بجهة قروح خبیثه و
متعفنه مفرداً و با شراب و عسل نافع و محرق مغسول او با موم روغن جهة سوختکی آتش
و امراض چشم مفید است حجر الاسانکند سنکیست ملون بسرخی و زردی و سیاهی و شکسته
او مایل بتیرکی و صقیل و کبودی و مستعمل کفش دوزان است در دوا و جهة ورم لثة و جراحات
و قطع نزف الدم نافع است حجر البحیرة سنکیست رقیق و سیاه و چون در آتش اندازند
اندک ملتهب گردد و از نواحی شام خیزد و با محللات محلل و با مجففات مجفف و جهة ریاح
و درکین و التیام جراحات نافع است حجر السلوان سنکیست سفید و شفاف و شبیه ببلور
و فرق میان او و بلور نرم شدن اوست در آب جهة خفقان و نزف الدم و حرارة معده
و آشامیدن او دافع مرض عشق است و قدر شربتش یک عدس و نوعی از و مایل بزردی و بسیار
براق نیست و از جملة سموم است حجر الکلب سنکیست که چون بطرف سک
اندازند بدندان گیرد و دور افکند و در عداوت مؤثر دانسته اند چون در آب یا شراب
اندازند و از آن بنوشند و حضور او در مجلس باعث عربدة اهل مجلس و گذاشتن او در
برج کبوتر باعث گریختن کبوتران است حجر خزامی سنکیست سیاه و بدبو و از صقلیه

خیزد

خیزد و از آتش مشتعل گردد و از آب کم که برو ریزند شعله ور گردد و از روغن اطفا یابد تعلیق
او جهة صرع و درد رحم و جهة زنان عاقر و منع اذیة حیوانات موذیه و بخورش جهة گریزانیدن
هوام موثر است حجر ابراد بفارسی شکر سنک و سنک زخم نامند سنکیست شبیه بعاج
و از بادیه عرب خیزد جلالی و قاطع نزف دم جراحات و سنون محرق او جهة جلای دندان
و تقویة لثه نافع است حجر اغاغاطس سنکیست که از وادی مشهور بغاغا ما بین فلسطین
و طبریه خیزد و معروفست بحجر جهنم چون در آتش گذارند مثل چوب سوخته گردد و از گل طین
او بگوید که میباشد با صلابة و سفیدی و قبل از احراق سیاه مایل بکبودی است و بسیار
سبک و صفایحی و بوی او در حین احراق مانند بوی شاخ حیوانات و نفط است در دوم
گرم و خشک و محلل و ملین و شرب او قاطع حمل و حیض و مفتت حصاة و بخور او جهة غشی
که از اختناق رحم باشد و گریزانیدن هوام موثر و مضر ریه و مصلحش زعفران و مهیج
صرع و مصرعین و ضماد او جهة نقرس و در و بایدن گوشت مفید و بخور او دافع گرم
الشجار و قدر شربتش نیم درم است حجر الاسفنج سنکیست که در او یافت میشود
و در اسفنج مذکور شد و بهترین او سفید صلب است در اول گرم و در دوم خشک و مجفف
بی لذع و قاطع نزف الدم و ذرور او جهة التیام جراحات و طلای او جهة تحلیل اورام و
آشامیدن او بقدر دو دانک با شراب و امثال آن جهة حصاة گرده و یرقان نافع است
حجر خزف سنکیست مصری شبیه بخزف و صفایحی و زود از هم ریزد و بغایت خشک
و گرمی او کمتر و با قوة قابضه و اندک حدت و قایم مقام حجر قیشور در ستردن موی
و در و تم او با شراب قاطع خون حیض و خوردن آن چهار روز بعد از طهر باعث قطع حمل
دایمی زنان و ضماد او با عسل جهة ورم پستان و قروح خبیثه و منع زیاده شدن مؤثر
است حجر المسن سنکیست که با آن کارد و شمشیر تیز کنند و بفارسی فسان گویند و او
الوان مختلفه میباشد و بهترین او سرخ و سیاه براق است و سباد ج قسم زبون اوست

وسرخ او طادلست در اول و در ثانی جهة سرد ند جهة حکه وجرب ودا آو الثعلب وسلاق و بیاض
وضع بزهرك شدن پستان وخصیه وسایند او با آهن جهة رو بایندن موی و اشامیدن
یك ثم او با سرکه جهة ورم سپرز وصرع نافع ومضر کرده ومصلحش کثیرا وسایند قسم اغبر
ان بر روی مس جهة قروح که دفعة بهم رسند و محرق قسم سبز زیتونی آن جهة سوختگی
آتش و بیاض چشم و با سرکه ونطرون جهة خنازیر وقوبا و جرب وحکه و با قیر و محو جهة
سرطان واکله وشقاق وخروج مقعد و اورام حاره اعضای عصبانی والتیام جراحت
عصبانی و درد آن نافع وسایندن او دیه چشم بر روی او باعث زیادتی قوة وجلای
آنست موثر و ذرور قسم سرخ او جهة بیاض چشم و قروح و سوختگی آتش مفید است **حجر**
الحیة بفارسی مهره مار کویند قسمی از مار بهم میرسد بقدر نصف فندقی و مایل بخرطومی
بدنانی و برنك خاکستر وبعضی سیاه وصلب و مخطط به خط سفیدی و بعضی سفید و
سست با تجدید باشد و قسمی معدنی است و باد مهره نامند وبعضی کویند سنکی است
ملون واز معدن زبرجد بهم میرسد وجمعی کویند که زبرجد است وبهترین آنست که چون
بر موضع کزیده مار بکذارند بر موضع بچسبد وبعد از آن چون در شیر اندازند شیر را
منجمد کند وچون جذب تمامی سم کرده باشد دیکر نچسبد و در حین جذب سم لون
او متغیر کردد وبعد از آنکه در شیر اندازند بحال آید دوا وجهة کزیدن عقرب و هوام
دیکر ضعیف الفعل است وجهة دفع سنك مثانه بغایت نافع و قدر شربتش تا سه
قیراط وتعلیق مخطط او جهة صداع و ثیرغس نافع است **حجر هندی** سنکی است
که از هند خیزد ومایل بسیاهی وسرخی وسایند او ومایل بسرخی وزردی و شادنه هندی
نامند ذرور او وجهة قطع خون بواسیر و جراحات بعدیل و آشامیدن یکدانك
وکمتر از آن جهة قطع خون اعضای باطنی و بواسیر و سم عقرب مفید است **حجر**
منفی بنون بعد از میم وقبل از فا سنکیست که از نواحی مصر آرند شبیه بسنك دیو

ودلق

وابلق از الوان مختلفه طلای سایندۀ او باب باعث چسپتی عضو میکردد **حجر البرام**
سنکی است سیاه که از دیلم وطور و فیشاپور و در خراسان بسیار است جهة تقویه
لثه و دندان و ترف الدم موثر است **حجر الکوك** سنکی است بسیار سفید و از هند و
ساحل دریای بنجاخیزد و قبل از حکاکی باکدورت وبعد از آن شفاف وسفید میکردد و
شبیه بحجر سلوان در آخر دوم سرد و خشك و رادع وجالی و جهة خفقان وغشیان
وعطش والتهاب و ذرور او جهة دفع ترف الدم و اکتحال او جهة دفع بیاض قرنیه
وتازه او وازاله آثار قروح چشم واعضا و سنون او جهة جلای دندان و دفع دردی
او و جمیع امراض مرقیه اند و آشامیدن طعام وشراب در قدح او مورث سرور و دفع شرور
مجالس و داشتن او دافع جنیان و سحر و چشم بد و مورث دوستی مردمان زنان دکذاشتن
در منزل تباغض بد ستور که ند است سبب الفت ایشان و نزد اهل هند بسیار معتبر
است **حجر المحك** سنکی است ثقیل الوزن و سیاه وکویند مایل بسفیدی نیز باشد
و چون بخار دهان متواتر بر او رسد طعم زعفران از آن ظاهر کردد و چون با او اعضا را بمالند
چرك را زایل کند و بعضی از وسنك باتر تیب دهند در دوم سرد و خشك و جهة درد کرده
وعسر نفس شربا وجهة دفع بیاض چشم باثیر مرضعه بسرا کتحالا بغایت نافع و قدر شربتش تا
یکدانك است **حجر الدیك** سنکی است بقدر باقلی و از آن کوچکتر و سفید مایل بتیرکی
و در شکم خروس سنکون میکردد در دوم کرم و در اول خشك تعلیق و شرب او جهة دفع حزن
وهموم و وسواس و درد من داشتن او وجهة دفع تشنکی و آشامیدن آبی که او را شسته باشند
جهة تشنکی مفرط بغایت بعدیل است **حجر النار** سنك آتش زنه است و سنك چخماق
نامند واز اقسام والوان مختلفه میباشد در اول سرد و در دوم خشك و ذرور او جهة ا
دملة
مجفف خنازیر وجهة التیام قروح عسر الاندمال جمیع اعضا نافع و تعلیق او بر ران زنان که بسته
باشند جهة عسر ولادت موثر است **حجر المقناطیس** سنك آهن ربا است و از انواع عمان

وحوالی بحر هند خیزد و بهترین او لاجوردی صاف و زبون ترین آن سیاه است در پنجم خشك
ودر اول کرم وکویند سرد است وچون قوه جاذبه او از بودن آهن ساقط کردد وار مالیدن
سیر دفع قوه او شود ودرین حال بحر کاه ودر خون کرم انداز ند اعاده قوه کند خصوصا چون در
خون بز نهاده انداز ند و بحر دوز تغییر دهند تا سه روز وعرق ورطوبه نیز ساقط قوت او شده
وشرب او مقوی جکر وسپرز ومزیل حصاة وفالج ونقرس ومفاصل وعرق النسا وعسر ولادت
وبا ماء العسل مسهل اخلاط غلیظه وبا قوابض قاطع اسهال ودر دوا وجهة دفع مضرت جراحات
الات آهنی زهر دار عجیب الاثر وجهة قطع نزف الدم والتیام جراحات ومحرق مغسول او در
جمیع افعال مثل شادنج وقدر شربتش تا نه قیراط وداشتن او در حریر سفید باعث قبول
وجاه وهیبة وقضاء حاجات ودر دست نکاه داشتن دافع کزاز ودر دست دافع ویا
وتعلیق او بطرف چپ جهة عسر ولادت ودر دهن نکاه داشتن مؤثر است وکویند چون حایض مس
او کند اثر او زایل میکردد وچون زحل در سنبله باشد واو را با کلاب شسته
سرمه ترتیب داده اکتحال نمایند ومریخ در میزان بوده از آهن نیز سرمه ترتیب داده
وبکوی از او اکتحال نمایند وشخص مکحول بمغناطیس مدت مدید نظر در شخص مکحول با آهن
کند بمرتبه باعث محبت ثانی با اول کردد که ما فوق آن متصور نباشد ومجرب دانسته اند
حجر بولس سنکی است شبیه ببوره ارمنی واز ان بوییج تر وملح وبا نقطهای زرد وسفید
کرم ومحلل قوی وندهین بروغن زیتونی که در ان جوشانیده باشند جهة رفع ماندکی
بسیار مفید است **حجر المثانه** سنکی است که در مثانه متولد شود کرم وخشك وتنایید
او جهة تفتیت سنك کرده مؤثر وجهة سنك مثانه بی نفع است واکتحال او جهة دفع بیاض
چشم مفید است **حجر الحمام** جرمی است که در دیك حمام منجمد میشود وتیره رنك وسست
وکرم وخشك تا دویمه قویه سرطان است رحم است وضماد او جهة دفع سرطان غیر قرحه
مؤثر است **حجر البقر** سنکی است که در زهره وشیردان کاو متکون میشود وبا زهره

کاوی

کاوی واندر زا مانند مایل بسیاهی وبا اندك براقی وسست ومنقط بسیاهی وبعضی بزردی
وباطن او مایل بسفیدی وزردی وچشتر در کاو سیاه بهم میرسد ودر کاو متکون کردد چشم
کاو ومایل بزردی وسفیدی حدقه او سست بر کرده یند لاغر میشود واکثر اوقات فریاد میکند
وبا در زهر مزبور بعضی پهن وبعضی طولانی وبعضی مدور وانچه در زهره او متکون شود اقوی
ذات ان تا چهار دانك میباشد وقوت شربتش تا دو مثقال باقی است در آخر دوم کرم وخشك ودر افعال
از حجر الیتیس بغایت ضعیفتر ومحلل ومسمن ومدر حیض وبول وجالی ومفتت حصاة واکتحال
او مقوی بصر ودافع بیاض وطلای او جهة بهق وبرص وآثار وبواسیر والتیام جراحات وآب
کشنیز جهة حمرة ونمله ساعیه وامثال ان وبا شراب جهة رویانیدن موی سیاه ودر موضع
برص وداء الثعلب بعد از کندن موی سفید از مجربات است وسعوط یکعدس او با آب چغندر
جهة نزول آب وخوردن او تا دو زنقد در دو حبه با جلاب بعد از حمام بلا فاصله یا در حمام
چند روز واو از عقب آن کوشت آب مرغ فربه آشامیدن باعث تسمین بدن واز مجربات دانسته
اند ومضر محرورین ومصدع ومصلحش کثیرا وقدر شربتش تا دو قیراط وبکمثقال او قاتل
است وانچه در روده کاو متکون شود بزرکتر وسبکتر ودر افعال ضعیفتر است **حجر الابل**
سنکی است که در کاو کومی متکون میشود ودر باد زهر مذکور شد **حجر الحوت** جسمی است
که در سر ماهی منجمد شود سفید وصلب وپهن میباشد کرم وخشك ودر ریزانیدن سنك کرده
بغایت قوی است **حجر بحری** جسمی است سفید ومدور وصلب ودر جوف او دانه ایست
که با علی واسفل حرکت میکند واز سواحل دریا خیزد وقسمی از آن کم است یکدانك
تا دو دانك او در تفتیت حصاة هر عضوی بغایت مؤثر است **حجر الافروج** سنکی است که ما
قیشود بر روی آب می ایستد واز استنبول خیزد مجفف وقابض ویکدانك او در حال رفع
سم عقرب میکند **حجر الزنجی** سنکی است سیاه وبا سوراخها مانند اسفنج وبا صلابه
واز جبال طرف شرقی حلب خیزد در آخر سیم کرم وخشك ومحلل وبا بشر تون حیض

وچون گرم کرده بسرکه تر وریخته عضوی را بخار او نگه دارند باعث ازالهٔ ورم و دافع نزف
الدم ورعاف وخون حیض وشستن مقعد بسرکه که دران نافته اورا انداخته باشند جهة
برود مقعد ونطول آن جهة محکم نمودن اعصاب وقطع عرق ودفع آکلة وحمول جرم او جهة
بواسیر ومنع حبل وطلاء آن جهة استسقا نافع است **حجر ارمنی** سنگی لاجوردی اغبر
وبا رطوبت ونرم ملمس وقسمی از وسرخ تیره واز ارمینیه خیزد در دوم گرم وخشک ومفرح
ومسهل قوی سودا وانفع از لاجوردی واسلم از حجر شب سیاه وجلا کرده وشاید وبالخاصیة
جهة جذام مفید ومستعمل او مغسول است ومضر معده ومغثی ومصلحش کثیرا وعسل ومیلحه
وانیسون وقدر شربتش تا نیم مثقال وبدلش لاجورد مغسول است **حجر البحر** سنگی است
سفید ومدور وصاف واز حجاز خیزد وقسمی از اکتمکت است وحجر النسر وحجر العقاب
نیز گویند جهة آنکه در آشیان نسر وعقاب یافت میشود وامین الدوله قایل این کلام است و
مؤلف تذکره اورا اکتمکت دانسته وظاهر آنست که قسمی از و باشد چه اکتمکت چهار
قسم است دو قسم او سیاه وزرد که در حرف الف مذکور شد ودو قسم سفید وبالجمله اشامیدن
قلیل او مدر بول ومفتت حصاة وتعلیق او مقوی دل ومثانه ومدر بول است **حجر بادقی**
سنگی است شبیه بحجر خزف وبقدر کف دست ومثل نان دکی از و جاذب آب کثیر وبرودی
آب ایستد وبعد از جذب آب بقعر آب رود وچون در آفتاب گذارند آب را پس دهد
جهة استسقا زقی نافع است که چون موضعی از حوالی ناف را جراحت کرده بر آن ببندند
جذب رطوبات کند **حجر الخمار** قسمی از خماهان است وچون رافع خمار است باین اسم
نامیده اند **حجر الابیض** سنگی است سفید ومانند او مثل شیر وجهة عسر بول ودرد
جمیع آنچه فادزهر حیوانی نافع است بدستور او نافع وگویند آن حجر لبنی است ومراد اکثر
از حجر ابیض زجاج اینه است **حجر القیشور** سنگی است متخلخل وسفید وشبیه باسفنج
وبر روی آب ایستد وگویند نوعی از زبد البحر است وسیاه او نیز میباشد واز اسکندریه

احمال

احمال مصر خیزد در اول گرم ودر دوم خشک ومحلل وحابس نزف الدم وسرکه که او در گرم کرده
در آن سرکه انداخته باشند جهة ضیق النفس وطلاء او جهة ستردن موی وتحلیل رطوبات
واستسقا نافع وچون حک خطوط از نوشتجات باو کنند اصلا معلوم نگردد ومحرق او جهة
جلای دندان واستحکام لثه وبردن گوشت زیاد قروح غایره ونیکویی ودفع آثار وثآلیل
ومثل سنگ پا بر کف پا جهة رفع صداع وتقویت بصر موثر است **حجر الیشف** بفارسیا موصده
عبارت از یشم فارسی است وآن سنگی است در غایت صلابت وبهترین او زیتونی پس سبز
مایل بزردی پس سبز صاف وبعد از آن سبز مایل بسفیدی است در آخر دوم سرد وخشک
ومقوی معده وقاطع نزف الدم وزحیر وقروح باطنی وخفقان وحرقة البول شربا وبا
شراب سفید مفتت حصاة وتعلیق او بر گردن جهة خناق وبر مری ومعده جهة تقویت معده
وبر ران جهة عسر ولادت ودر دست جهة سحر ودفع چشم بد وضرر صاعقه موثر وگویند
چون قمر در برج انثی باشد وبر او صورت انسان نقش کنند تعلیق او جهة جمیع الام باطنی
باطنی نافع است وبعضی در تاثیرات دیگر که مذکور شد نقش صورت انسان را شرط دانسته
اند وقدر او یکمثقال بودن را برخی شرط میدانند وقدر شربتش یکدانگ است **حجر**
الخطاطیف سنگی است سست وبقدر سر انگشتی ومایل بزردی وسفید واز سراندیب
خیزد وگویند چون بچه خطاف را بزعفران زرد کنند او گمان یرقان کرده آن سنگ را
بآشیان خود می آورد در دوم گرم وخشک وشربا وطلاء جهة یرقان مجرب دانسته اند
ومفتت حصاة ومفتح سدد جهة خفقان نافع است ومؤلف ما لا یسع تصریح نموده که آن
سنگیست که چون بچه خطاف را در ایام نمو وقت نور ماه شکم بشکافند دو عدد از آن
یابند در طی بیان خواص خطاف مذکور خواهد شد **حجر الاحمر** نوعی از الماس است
برنگ نیم مرجان وبکیدانک او سم قاتل است **حجر اناغلیطس** سنگیست مانند او مثل
خون وجهة دمعه وطرفه نافع است **حجر لوقاغانس** سنگی است که از دان بران رفت

میشوید شایذ، او مجفف بلی لدغ وجهة قطع سیلان مواد و تجفیف جراحات و اسهال ودرد
مثانه ونفث الدم نافع است حجر النمر سنکی است ابلق شبیه بپوست پلنك بقدر مغز بادام
و از آن کوچکتر و از پلنك ماده حاصل میشود وچون در شیر انداز ند شیر بریده کردد وطلای
او جهة جراحات وتعلیق آن جهة امنع آبستن زنان موثر است حجر النطیط سنك مر مر است
ضماد محرق او با زفت جهة تحلیل اورام صلبه و با موم دروغن جهة درد مقعده وسنون او جهة
تقویه لثه نافع است حجر الرخام سنك سپید است که بر قبرها نصب میکنند و اقسام می باشد
و مراد از و قسم سفید است در آخر دوم سرد وخشك رادع و قاطع نزف الدم وجهة جراحات
و با سرکه محلل ورم ورافع استسقا و با صمغ و توتیا جهة بهق و دفع آثار وخدود و قاطع
بواسیر واشامیدن محرق او با عسل هر روز بقدر یك مثقال جهة رفع دملهای دموی
موثر است وکویند اشامیدن سنك مقابر که منقوش بنوشتها باشد باعث نسیان وشرب
او در روز شنبه وچهار شنبه قبل از طلوع شمس با سیب معشوق وقصد دفع عشق رایع تعشق
است حجر الاسود باصطلاح اهل صناعت موی سر است حجر البرقان حجر الخطاطیف است
حجر الزناد و حجر الاثمد حجر النار است حجر الباد زهر حجر الحیة است حجر السم باد زهر معدنی است
حجر ان باصطلاح اکسیریان ذر ونقره است حجر الازورد لاجورد است حجر الحدید
و حجر الهنود حجر مقناطیس است حجر الفلاج حجر اعرابی است حجر باغیطوس حجر عاغاطیس
است حجر الناه سباذج است وکویند ایم شبه است حجر الصیغ ایم شبه است حجر الانذا
حجر المسن است حجر الدم و حجر الطور شادنج است حجر النور و حجر الروشنائی
ارشد است حجر عراقی حجر المحك است حجر مشویه کلس است حجر النساء و حجر الماسکه
و حجر الولاده اکتمکت است حجر البهت و حجر النسر و حجر العقاب حجر الیسر و حجر البحر نیز
شاملان است حجر الشفاق و حجر الشعر حجر القیشور است و حجر الوجل و حجر الحکاك نیز نامند
حجر شجری بسد است حجر التیس باد زهر حیوانی است حجر البلور بلور است حجر حدیدی

خامافت

خامافت حجر الزیتون حجر الیهود است حجر افروی حجر افروج است حجر الزیبق زنجفر
مخلوق است حجل قبج حجر اسیوس اسیوس است حدید بفارسی آهن نامند دنره و ماده
میباشد ونر او فولاد و ماده او نرم آهن است در درجه دوم کرم و در سیم خشك است و فولاد طبیعی
راشابورقان ومصنوع از نرم آهن را اسطام نامند وچون شاخ سوخته بز وحجر الرخام
را با التوتیه با آهن مالیده در آتش سرخ کنند بسیار نرم شود و فتنه عبارت از وست وهرگاه
با رصاص یا مرتشیشا با دهن الغار یا دنبه بکداز ند بمرتبه رصاص زود کداز کردد و
بدستور وچون با نحاس بکدازند وبعد از ان با شوره نحاس را از و بسوزانند بغایت زود
کداز کردد و فولاد مصنوع که متعارف و بسیار است طریق ساختن آنست که آهن متعارف
را در کوره مخصوصه با آتش بسیار شدید تا پخته سایند و حنظل وصبر و هرچه در تلخی
قوی باشد با زهرهای حیوانات سایند بر او ریخته از بعد آنبا شد که در جسم او داخل
شود وکویند چون آهن را تافته یکبار در روغن بید تصفیه کرده بار دیکر در آب اطفا
نمایند اقسام آهن را مثل آهن ربا بجود جذب می کند وآب آهن تافته بغایت مقوی باه
و قابض وجهة جراحت امعا و اسهال مزمن و بواسیری و قدم سیر و تقویه معده و
سلس البول و درد مقعد وکویند سنك دیوانه و دفع زردی رخسار وحیضه نافع و شراب
با آهن تافته و در دفع خفقان و استسقا وضعف جکر و معده و باه قوی تر از آب تفته
است ودوغ با آهن تافته در اسهال دموی و نزف حیض واسترخای مقعد قوی تر است
و خبث الحدید و زعفران الحدید ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد حداة بفارسی
غلیواج و بترکی چلقان نامند در دوم کرم وخشك وکویند در اول خشك است مطبوخ او
با کندنا و مداومت خوردن آن قاطع بواسیر واشامیدن قدری از محرق او که مجموع
را سوزانیده باشند با اندکی مشك وکلاب جهة ربو وضیق النفس و سعال مزمن
مجرب دانسته اند و مطبوخ مغز او با کندنا و عسل جهة زحیر و بواسیر و سوخته

بوا بقدر یکدانك تاده وآنرا باب آشامند جهة نقرس بعدیل ومجربست وده درم غده
بلغمی وسلعه بعدیل وتدهین بروغنی که بپخته او را در وبنیادی چو غاینده باشند نافع
شده باشد جهة برص مجرب دانسته اند وجهة فالج ونقرس وتقویت اعصاب نافع وخوردن او
جهة ربو واکتحال زهره او که خشك کرده باشند با آب سه میل در چشم مخالف طرف ملسوع
بکشند جهة رفع سموم هوام مجرب دانسته اند خصوصا چون در آب بادیان سه هفته
در آفتاب گذاشته باشند وچون چشم او را در زیر بالین کسی گذارند که او را ندانسته
باشد مانع خواب او میشود حدق اسم بادنجان است وبیابانی اسم چیزیرا که شبیه ببادنجان
است مینامند واز ثمر نباتیست بقدر جوزمایل ببخار وبدبو دانه وده دانه بسیار بهم میرسد
وزود فاسد میشود ونبات او از نبات بادنجان اندك بزرگتر ورسیده ثمر او زرد
واهل قدس او را بادنجان بری واهل حجاز شوکة العقرب نامند در دوم گرم وخشك
واهل شام جامه باو شویند بسیار جلا دهد وقایم مقام صابون وبخور او جهة بواسیر
بعدیل وطلاء مجازی او را جهة گزیدن هوام وعقرب از مجربات شمرده اند وتدهین
روغنی که در وجوشیده باشند جهة اعیا وتقویت بدن ودرد گوش نافع وحمول او با
عسل جهة کرم مقعد مؤثر وخوردن او با خطر ومورث کرب وعطش است
حدید صینی خارصینی است حذ جلنار است حدج حنظل است حدق هر کالی که
مستدیر وشبیه بچشم باشد حرمل بلغة سریانی نوعی از سداب کوهی است وبفارسی اسپند
نامند نباتی است بقدر ذرعی میشود واز بیخ بوته چندین شاخ بیرون دید وبرگش مایل بسبز وبر
وغلاف های دانه های او مدور ودر وسط آن الاضلاع سه خط وبا اندك سرخی ونخش سیاه
وبقدر خردل وتقیل الرایحه واز مطلق حرمل مراد اوست وقسمی از انواع برگ مثل برگ
بید واز کوچکتر ومایل بسفیدی وگل مثل یاسمین سفید وغلاف دانه او طویل وحرمل ابیض
با عتبار غلاف او نامند در سیم گرم ودر دوم خشك وقوتش تا چهار سال باقی میماند لطیف

ومحلل ریاح ومنفذ مواد غلیظه ومدر حیض وشیر ومسهل سودا وبلغم غلیظ ومدر بول وعرق ومسمن
وحب القرع ومحلل سینه ومنقی از لزوجات ونقوع او جهة تحلیل سودا وصاف کردن خون
ونرم داشتن طبع وجرم او جهة صرع وتسخین بدن واعصاب ودماغ ورفع قولنج وعرق النساء
وفالج وامراض بارده واستسقا ورفع جنون واعیا وسده وبرقان ونسیان نافع وچون یك
اوقیه او را کوبیده با چهار اوقیه آب بجوشانند وآب او را با سه اوقیه عسل ودو اوقیه روغن
کنجد بنوشند منقی قوی بدغایله ودر تنقیه سینه واعالی بدن از لزوجات وضیق النفس وسعال
رطوبی بعدیل ومکرر او را بقدر یك رطل در شراب یا آب انگور که بقدر ده رطل باشد بجوشانند
تا بقوام رسد ودر روزی تا ده درم او را نیم از آن تا سی روز بنوشند جهة رفع صداع مزمن وصرع مجرب
دانسته اند واعاده حمل زنانی که در وقتی حامله میشده باشند وبعد از آن نشوند مینماید وبایه
سه درم از آن مطبوخ بنوشند وچون با ترده روز صاحب عرق النساء مرغب بکتفال ونیم از
حرمل نا کوفته تناول نماید دفع آن علت کرده ومجربست وچون با تخم کتان مخلوط نموده با عسل
سرشته تناول نمایند جهة رفع ضیق النفس بعدیل است وچون در زجاج مخرف اضافه نمایند تفتیت حصاة
کند واکتحال او با زعفران وزهره مرغ خانگی وعسل وشراب وآب بادیان بیز جهة ضعف
بصر اشتداد ونطول آب مطبوخ او جهة تقویت اعضا وسیاه کردن موی وازاله خدر ومطبوخ
او با آب ورد وروغن کنجد ومداومت اکتحال آن جهة رفع امراض جگر وسل وضماد او با روغن شبت
بر ناف ونهی کاه جهة قولنج مزمن وسعوط عصاره وآب مطبوخ او جهة قطع نزله وحرز چشم
وتقطیر او که در آب نرم در روغن زیتون جوشانیده باشند جهة گرانی سامعه وکری ودوی
وطنین وبخور او جهة درد دندان وتعلیق او در لته کبود رافع سحر وگویند اگر اشانیدن او در خانه
باعث زرق ومخور او مبطل سحر است ومورث غثیان وصداع ومضر محرورین ومصلحش
ربوب میوه های ترش وسکنجبین وترشیها وقدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال وبدلش
در وما نا وگویند تخم سداب است وحمول بیخ او که بار وغن ابریشم سایند مفتح

افواه عروق وخون بواسیر است تخم او در دوم گرم ومحرک باه ومفتح سدد دماغی وجهة
فالج ولقوه وصرع ورعشه ورياح اعصاب شربًا وضمادًا نافع وحقنهٔ او جهة عرق النسا ودرد کمر
وبرودت کرده ورحم مفید است **حریث** بپارسی تخانی وتابی قوقانی نباتیست که برگ آن بزمین پهن
میشود وبرگش دراز وباریک ومابین اوراق طول برگهای کوچک وخوشبو در سیم گرم وخشک
ومفتح سدد وجهة بدبوی عفونت ودفع بخار دخان وخوشبو کردن دهن ودفع اقسام دردهای
شکم وقولنج نافع ومصدع ومصلحش کشنیز وقدر شربتش تا سه درم وبدلش برنجاسف است
وچون گوسفند از آن بخورد گوشت وشیرا ولذیذ وخوشبو میشود **حرمل** بانزت مجازی
واز جملهٔ یتوعات بقدر بقدر قامتی وپرشیر وبرگش دراز واز برگ بید کوچکتر وتیره رنگ
وضماد او را جهة جرب بسیار موثر دانسته اند **حرف** اسم نبطی حب الرشاد ونبات اوست
واز جنس تره تیزک وبری وبستانی میباشد ورشاد قسم بستانی ومأکول است ودر جرجیر
صفت او مذکور شد وتخمش اشقر وباطول وبرگش مایل بسفید وبری وبا تشریف ونبات او در دوم
گرم وخشک وسالف وکشندهٔ کرم تعفنه وحب القرع ومحلل ریاح ومقطع بلغم وخشک او قریب
العقل وباتخم او ومضر معده ومثانه ومورث تقطیر البول ومصلحش کاسنی وسرکه است وبری
او شدید الحرافه وشبیه به بستانی واز آن بزرگتر وقویتر از آن در افعال وبدستور تخم
او نبت به بستانی اقوی ومستعمل بستانی اوست وتخم بستانی در سیم گرم وخشک وبغایت محرک
باه ومدر بول ومحلل ورم سپرز وقاتل جنین واقسام کرم ومقوی ذهن وتریاق هوام
ومخرج فضول سینه وجهة انحدار بلغم خام بطوف مثانه ودفع استرخای بدن واخراج مواد
فاسده ودفع سیلان وحرکت امعا ومعده وتقویت اشتها واستیصال سودا ورطوبات غلیظه
وتفتیح سدد وباآب گرم جهة قولنج وباعسل جهة سرفه ودرد پهلو که از خلط غلیظ باشد
وبا زرده تخم نیم برشت وعسل جهة سکانه وغسل سینه وتنقیه موادی که بسبب صدمه سینه
ریخته باشد وبو دادهٔ او بغایت قابض وجهة بیچ واسهال بلغمی نافع ومضر گرده ومعده

ومصلحش

ومصلحش شکر وضماد وبدلش خردل ودخم تره تیزک وقدر شربتش تا چهار درم وباتخم نیم برشت بنفات
بهق ومصلح سینه وضماد برشکستگی اعضا وباشیر بقدر دو درم تا ده یوم جهة ازالهٔ برص بغایت
موثر است بشرط نهایت اسناک از اطعمه ونطول وشراب او جهة منع ریختن موی وضماد او مسکن
درد گزیدن عقرب وباعسل جهة ورم سپرز وجرب متقرح وقروح شهدیه سر وقوبا ونار فارسی
ودر ریختن موی وباسویق دسوکه جهة عرق النسا واورام حاره وباآب ونمک جهة تفتیح دمل
وباسرکه جهة بهق وبرص سفید وباخون خطاف جهة زنگ کردن وضع که موکرد زایل نشود وباز
جهة درد سر کهنه وبا غار جهة درد اسافل دیگر گاه وباصابون وعسل جهة نمش مجرب ودود انجماد
وبیله موثر است ونطول طبیخ او جهة پاک کردن چرک بخت موی ودفع رطوبات لزجه مفید
حرف بابلی نبات او بقدر شبری وبرگش شبیه ببرگ ترب وباخشونت وگلش زرد وتخمش
سفید ومدور ودر دمنکاین خاص تره ودر ماز ندران گوله تره وشاه تره نامند گرم وتر وتند
تر از حرف نبطی که حب الرشاد باشد ومدر حیض ومفسد جنین ومخرج آن ومنضج دبیله وجهة
امراض بارده وعرق النسا ومقوی قوت وتسهیل خون بسبب شدت تفتیح وجذب ودر سایر افعال
قویتر از حرف بستانی وشاه تره قیراط کاملا او مسهل ومنقی اخلاط مرئیه وقدر شربتش یک درم است
حرف ابیض گویند قسمی از حرف بستانی است عریض ورق وتخمش بزرگ وگلش سفید وبعضی
او گوید از رشاد خردل فارسی وخردل سفید نامند وبعضی حرف بابلی را باین اسم مسمی
دانند مشهی ومنشف رطوبات وآروغ آرند ودر سایر افعال مثل رشاد است **حرف
السطوح** حرف شرقی است **حرف شرقی** قسمی از حرف بستانی است بقدر ذرعی وباشاخهای
باریک وبرگ او از جانبین مثل نبات خرنوب وشبیه ببرگ شیطرج واز آن نرمتر وسفید
وثمر مثل فلکه وتخمش سفید وقریب بخردل ودر حدت قایم مقام فلفل ودر اطعمه بدل آن
وگلش سفید ودر اطراف شعبها ودر جمیع افعال قویتر از حرف بستانی ومطبوخ نبات او با نبات
جو جهة نزلات ودفع اخلاط سینه وتحلیل نفخ موثر است **حرف الماء** نباتیست که در کنار

حرف بابلی دیدکلری شاهتره در

الجامیر وبید و برکش شبیه ببرگ تره تیزک و در اول تکون مستدیر و در آخر با تشریف میشود و او غیر
جرجیر الماء است چه جرجیر الماء در میان آبهای ایستاده می روید و برکش بی تشریف است تازهٔ
او در دوم گرم و خشک و یابس او در سیم و مسخن و مدر بول و حیض و جهت علتهای بارده باطنی
و ضمادش جهت قروح و بثور و کلف نافع است **خرشف** اسم نبطی و بعربی قنبر نامند و بفارسی
کنگر است بستانی او را برگ بزرگتر از برگ کاهو و با رطوبت چسبنده و املس و مایل بسیاهی
و ساقش بقدر انگشتی و بقدر ذرعی طولانی و در سر او چیزی شبیه بسیبی مجتمع از اجزاء زرد
رنگ و بیخش مایل بسرخی و با لزوجت و تخمش طولانی و از جو بزرگتر در دوم گرم و در اول
خشک و گویند در اول تراست و با رطوبت فضلیه و مبهی و مدر بول و حابس طبع و مسخن گرده
و مثانه و محرک جماع و محلل ریاح و هاضم غذا و جهت ترشح شش و انقباض اطراف عضل و جرا
امعا و ضماد او جهت داء الثعلب و خوشبو کردن عرق و موم و روغنی که با سه مثل او آب
کنگر ممزوج کرده باشند جهت تحلیل اورام صلبه سریع الاثر و جهت برص نافع و نطول
او جهت خارش بدن و ضماد بیخ او جهت سوختگی آتش و التواء عصب مفید و مضر دماغ
و مولد سودا و نفاخ و مصلحش ادویه حاره و روغن و شیرکه است و قسم بری که مراد از
مطلق خرشف او ست برگش سیاه تر و کوچکتر و ساقش بی برگ و خارش تند و در سرش
چیزی بقدر انار و خاردار و بیخش سیاه و غلیظ در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و در
جمیع خواص قویتر از بستانی و مصلح مواد متعفنه و مخرج مواد غلیظه سینه است و مضر محرورین
و مصلحش سرکه و ترشیها است و طلاء اجزاء لطیفه کل او با سرکه جهت جرب و نطول طبیخ
جمیع اجزاء آن جهت خراز و دفع قمل نافع است و قسمی از بری که بستانی و کوچک و پر
خار است خویع نامند محلل و مقوی است و صمغ خرشف را بفارسی کنگر زد نامند و انشاء الله
تعالی مذکور خواهد شد **خردون** حیوانیست شبیه بوزغه و در دل بری و از آن کوچکتر مثل ماد
کوچکی دست و پا دارد و سرش باریک و طولانی و در عرض روزی چند مرتبه بالوان مختلفه

بگردد

میگردد و دم دراز در طبرستان ماچه کور و در اصفهان مال مالی نامند و از جملهٔ سموم است و در خانها
کم بهم یافت میشود در سیم گرم و خشک و تعلیق او ول او که در لته سیاه بسته باشند جهت تب
ربع و طلای جلد محرق او با عسل جهت حس کنند اعضا است بحدیکه از قطع و ضرب متألم نگردد
و اکتحال خون او جهت تقویت باصره و سرگین او جهت بیاض و حکهٔ چشم و ضماد او جهت تنقیه
بثور و دفع جمیع آثار مفید است و سرگین او سفید و سبک و در بوی شبیه بشراب میباشد و امین
الدوله فرموده که ضماد پیه و گوشت او مو برا می برد و تعلیق خردون بر بازوی راست
مهیج باه و شهوت جماع است و بدستور تعلیق مهره پشت او که قریب بگردن باشد و برکمر
باعث تحفظی باعث شدت قوت جماع است و از محمد ابن احمد نقل نموده که خوردن نیلک
قیراط از چشم راست او که خشک کرده باشند با آب سذاب ابنه قاطع منی است و یک قیراط
از چشم چپ او با آب نخود سیاه مطبوخ و دو دانگ روغن کاو بغایت محرک باه و مسخن گرده
است و چون خردون را باسم صاحب عرق النسا صید کرده رگ باطن ران او را جسته
موضع را بشکافند آن رگ را باسم صاحب عرق النساء قطع کنند و بعد از آن پوست را ترمیم نماید
بدون الم بالخاصیة رفع آن علت شود و گویند مجرب است و مکرر بصحت رسیده و خوردن
گوشت و مغز او مورث جذام است **حربا** بفارسی آفتاب پرست گویند و او حیوانیست
شبیه بموش و دنبالش بلند و موی او افشان و نظر او همیشه با فتاب در چهارم گرم
و خشک و از جملهٔ سموم و خون او و مغز دو ینه موی که کنده باشند و رفع آثار جلد
و طلای آب مطبوخ او و روغن بدن را تا چند روز سبز میدارد و گوشت او مورث سل و دق
است و یک تم او کشنده **حرجوانه** ملخ بی بال است و در جراد مذکور شد **حرزة البقر**
حجر البقر است **حرزة الحمار** حجر الحمار است **حرجل** ملخ بزرگ سبز است **حریث**
بثای مثلثه مار ماهی است **حریق امکس** بلغت اندلس طلبوب را نامند **حُر** بفتح حا
خالص و بکسر و بفتح خالص سنگ دار است **حریره** طعامیست که بفارسی کاچی

دگویند **خردل ابیض و خردل عرب** قسمی از خردل است ومذکور شد **خرمند** طین بیاء است وانچه
لون دانچه او متغیر شده باشد **خرمانه** اسم نبطی توبا قلی است که خربل بری گویند **خرشا و خرثا**
بشین وثاء مثلثه خردل بری است **خرض** اشنان است **خربرا** بونیم است **خرفقان** اسم شث است
خرب طلع است **خراب** اسم عربی اشترغاز است **خرز الشیاطین** علف اطویلان است **خرمط** اسم
عربی آزاد درخت است **خرنبه** لو بعید بطوسیا است **خرا** بستانی دیری میباشد واز مطلق او مراد
بستانی است ودر مازندران انار بچه گویند ساقش بقدر انگشتی وانان بادیکتر وشاخها
او باریک ومتشعب از بالای ساق میشود وقبه او شبیه بقبه زردک بری ومایل بزردی
وتخمش عریض ومایل بطول وتند طعم وبا عطریه وبرگش شبیه برگ کشنیز واز آن بسیار
ریزتر وتخمش شبیه بزردک وسفید وباندک تندی وطعم او وبدستور او مرکب از طعم
زردک وزیانه وصاحب بخت وسعید جرجانی وابن تلمیذ گویند که در طبرستان اورا
جعفری نامند وظاهرا جعفری قسمی از بری او باشد چنانکه مشاهده شده در اول دوم
گرم وخشک ومفتح سدد ومدر بول وحیض وکاسر ریاح ومعطش وجهة رفع سم بارده هوام
وبدبوی دهان وتقویة معده بارده نافع ومصدع وموجب رمد وجرب وبثور در محرورین
ومصلحش سکنجبین وآب سرد وکاسنی وترنجبین وبقول بارده است **خرا بری** وحزاه نیز گویند
دو قسم میباشد واز جمله سداب بری شمرده اند بگفتهم اورا در مازندران جعفری
نامند برگش شبیه برگ کرفس وبقدر برگ کشنیز وتخم او سبز وخوشبو وبهترین اقسام
دیگرست از بستانی وجهة ریاح وادویه قتاله بارده وسم عقرب وتقویه هاضمه نافع
ومجفف منی است وقسم دیگر را ساقش باریک وبقدر ذرعی وبرگش شبیه برگ
سداب وبازغب وخوشبو وطعم او تلخ وتخمش شبیه بانجدان وزوفرا عبارت از آن
تخم است وبفارسی دینارویه نامند در سیم گرم وخشک ونایب مناب جاوشیر است ومقوی
معده وجگر ومحلل ریاح ونفاخ ونافع سده جگر وسپرز ومسخن گرده ومسمن

آن

آن ومبهی ومنقی مثانه ومجاری بول ورافع خمار وبوییدن او جهة زکام ورطوبات دماغی وضماد
او جهة تسکین درد وورم بواسیر وطلای کلا او وبرگ او با عسل جهة جراحات واکله وضماد
جمیع اجزای او با شراب یا روغن بنفشه جهة دفع سم هوام ونیم درم او با اندک شراب جهة گزیدن
هوام مجرب ونافع است وجالینوس بالخاصیه اورا جهة سعال یابس مفید میداند وتخمش
در افعال قویتر از اکثر اجزای او است ومضر بر ومجفف منی ومصلحش بادرنجبویه وبدلش
سداب است وهرگاه از اقسام دیگر خرا یافت نشود وقدر نیم خبیش نانخواه بدل تخم او نایک
آن **خراز الصخر** چیزیست که بروی سنگهای نمناک متکون میشود سبز مایل بسفیدی
وچون بدست بمالند بو نمک حنا مشابه گردد ودر مصر حنای قریش وبفارسی گل سنگ
وبدیلمی سنکه حنا گویند سرد وخشک وبا قوة جالیه وضماد او جهة اقسام قوبا وقطع
نزف الدم وتسکین حرارت اعضا واورام حاره وورم زبان وبا عسل جهة بثور فاه
نافع است **خزنبل** لغة عربی است وکف الذئب وکف النسر ویونانی مرباقلی نامند
ومراد از او نبجی است سطبر وسفید مایل به تیرکی وزردی وطعم او شیرین مایل بتلخی
امین الدوله نوعی از بهمن سفید دانسته ونبات او نبوع برگ شبیه برگ سیب
وعریضتر وپرزغب وساق مجوفی از وسط آن رسته ما بینه زردی وسرخی وپرزغب وبرگها
دیگر احاطه ساق نموده بلندی او تا دو ذرع ومنحرف بجهة اسفل بحدی که ملاصق
زمین باشد ودر سرا وچیزی متخلخل مثل اسفنج ودر وی با اندک رطوبت وغبارهای
ریز در اطراف او وگلش مایل بسفیدی وزردی وتخمش محیط ساق او ومثل فراسیون
ریزشبیه وشاخ وتخمش او بنزدیک آبها در بلاد شام وکوهها وبیت المقدس وطبرستان
وبهترین او نوم تند بوی شیرین است در وسط دوم خشک ودر اول سیم گرم وبا تریاقیه
وقوتش تا بیست سال باقیست ومفتح ومحلل وملطف اخلاط ومبهی ومقوی احشا وجهة
رفع صداع کهنه ومنع تصاعد بخار وتقویه دماغ وقطع نزلات ورمد ودرد دماغ

ولثه وسینه وسعال ودبو وضیق النفس وقولنج ورياح غليظه وضعف جگر وسپرز وباعسل
جهة حصاة ومداومت او نا يحفقنه ودو مثقته جهة استسقاي لحمي وزقي وباسكنجبين وجهة
نيكو كردن رخساره وبامغز تخم خربزه جهة كرده وبا گلنار جهة قطع سيلان خون وبا آب كند
جهة ساقط كردن بواسير ومداومت خوردن او با آب گرم نيز جهة تحليل آنچه در انثيان
بهم رسد وباصبر جهة دفع مفاصل وعرق النساء وضماد مطبوخ مقراي او با سداب وسير
در روغن زيتون جهة فالج ولقوة وكزاز وخدر وعرق النساء وقطور او در گوش جهة گراني
سامعه واكتحال او جهة قطع بياض وناخنه وسبلاق واشاميدن او جهة سموم حيواني
ونباتي وتقويت باه اجماع اطبا است خصوصا با شراب وبدستور طلا كردن او واشاميدن
شقوع او در شير تازه يك شب موجب عدم تاثير سموم است تا مدت يك سال وگويند تا مدة
العمر وبا آب ونمك جهة سقطه وضماد تازه وخشك او جهة منع ورم جراحات والتيام آن
بغايت مفيد وگويند مضر ريه است ومصلحش انيسون وقدر شربتش از يك تا دو
است ومولف ما لا يسع بيان نموده كه صنفي از و در شام بهم ميرسد كه شبيه بسورنجان
وعظيم وصلب است ودفع اثر سموم را در عرض سال مخصوص او دانسته است حزم
سراج القطرب است حسك بفارسي خار خسك نامند بري وبستاني ميباشد وبستاني
بهتر است شبيه بنبات خندوانه وشاخهاي او منبسط بر روي زمين وبرگش شبيه
ببرگ زيتون وشاخهاي او خاردار وثمرش صلب وسه پهلو واز نخود كوچكتر و
سفيد واطراف او تند مركب القوي وخشكي او غالب وجالي ومدر بول ومسكن
درد مثانه وافزاينده مني ومفتت حصاة ومنضج ورادع ومليّن ورافع قولنج حار وبا
شراب جهة ادويه سميه وضماد عصاره وطبيخ او جهة ردع ورم حار ومنع حدوث
آن ودرنجتن قواد باعضا وباعسل جهة قلاع وعفونت دهان وورم عضل حلقوم ودرد لثه
واكتحال عصاره او مبرد ومجفف ورادع است ودو مثقال عصاره خشك بري او با

او با شراب جهة سم افعي وپاشيدن آب طبيخ او جهة برطرف شدن كيك بغايت موثر وچون
نخود را در آب تازه او مكرر پرورده كنند در تقويت باه بيعديل وقدر شربتش تا نيم درم
ومضر سپرز ومصلحش روغن بادام وروغن كنجد است وتخم او در افعال مثل عصاره او است
وروغني كه از آب آن در روغن كنجد يا زيتون ترتيب داده باشند طلا نمودن او وحقنه
او واشاميدن او جهة تقويت باه ودرد مفاصل ونيكو كردن رنگ رخساره ودرد كمر و
عسر بول وچكانيدن ومالیدن او در تحليل ورفع ونكر جهة حصاة گرده ومثانه موثر
وقدر شربتش مثقال است باسكنجبين يا نبيذ عسل وچون خسك را با شير تازه
سه بار پخته خشك كنند در تقويت باه عديل ندارد حسّو بتشديد واو اسم عا
يعاني است كه از حبوب وغيران ترتيب دهند وبطريق قهوه توان خورد حسل
بفتح اول ودوم گياهي است شبيه بصعتر وبرگش دراز تر وبزرگتر وتيره رنگ وبيوناني
حسي گويند در دوم گرم وخشك وپخته او مقوي معده وهاضم ومصلح طعام فاسد
شده وجهة خوشبوئي دهان وآروغ وبا شراب جهة گزيدن رتيلا وعقرب مفيد
وقدر شربتش تا نيم درم است واستعمال زياده نيز جايز حسل بكسر اول وسكون ثاني
اسم بچه سوسمار است حسكه بلغة مصر بستاج است حسن لبه اسم فارسي حصي
لبان است حسن يوسف اسم فارسي حاشيشان است حشيشة الزجاج گياهي است كه در
شوره زار ومحوطها ميرويد شاخهاي او باريك ومايل بسرخي وبرگش خشن وفرغب
وبر شاخهاي او چيزي شبيه بتخم بقدر برنج وخشن وبسيار تلخ وبر جامه مي
چسبد در دوم سرد وتر ومحلل اورام ورادع ومنضج سده وجالي وقابض وجرك
زجاج را بالكليه زايل ميكند واز اين جهة باين اسم مسمي است وزايل كننده
بواسير ودواء قيه عصاره او با شكر وعسل جهة سرفه كهنه بسيار موثر وضماد
عصاره او جهة اورام حاره وبا سفيداب جهة جرب ونمله وبا قيروطي وروغن حنا

وبانیه بر جحت نقرس وما لیدن بدن برک او جهة قوبا وغرغرهٔ او جهة ورم لوزتین وبا دوغن
گل جهة درد گوش مفید ومضر سر ومصلحش نبات وخشخاش وقدر شربتش تا دو درم است
حشیشه اسم اصطلاحی قنب است **حشیشة الداحس** گیاهیست منبتش سنگلاخ وبرگش
شبیه ببرگ عدس واز آن بزرگتر در آخر دوم گرم وخشک ومحلل والطف وضماد او جهة
داحس وقروح شهدیه نافع است **حشیشة العلق** امین الدوله گوید که او را درگیلان
خنش نامند واز جمله بوه نراست ودر مازندران اوجی گویند وان شبیه ببو سبز ومایل بسیاهی
وخوشبوست وبالخاصیة اخراج زلوی درحلق مانده نماید ودر سایر افعال قوی تر از اقسام پودنج
است **حشیشة العقرب** شاموریوما است وبلغة حجاز بولایتون است **حشیشة الکلب** قرابیون است
حشیشة البرص گیاه اطریلال است **حشیشة الخراسانیه** وخشیزک است **حشیشة الطحال** و **حشیشة**
الدود اسقولوقندریون است وجوالذانیز باین اسم اخیر نامند که در قدیم مشهور باربعة
اربعین بوده والحال سبعة وسبعین خوانند **حشیشة السلحفا** و **حشیشة اللحاة** الیز است
حشیشة البراغیث بلغة شام گیاه دوقسیرا نامند ودر عراق مراد از ان گیاهیست که کیک را
دفع میکند ودر طبرستان کیکواش گویند وقسمی از دوقسیرا شمرده اند **حشیشة المعدن**
گیاهیست سفید وصلب قریب بسنگ وچون شکسته شود اجزاء او درهم میکردد وبا روغن چون
مشتعل کرده شعلهٔ او برطرف نمیشود ودرپیش حنه نامند وداخل ضمادات ملوکی میکنند
واو جالی ومورث صحت وطراوتست **حشیشة الاودام** اسد یون است **حشیشة السلطان** حرف
ابیض است **حشیشة الاسد** اسد العدس است **حشیشة السعال** فنجیریون است **حشیشة الافعی**
بلسکان است **حشیشة السنور** بادرنجبویه است **خشبغل** شقاقل است **حصرم** بکسر اول وفتح ثالث
بفارسی غوره نامند وان انگور نارسیده است در اول دوم سرد ودر آخر آن خشک وعصارهٔ
او سرد وخشک تر ومطفی حرارت خون وصفرا وقامع صفرا ومقطع بلغم معده ومقوی جگر وبدن
ومانع قی ومانع انصباب مواد ودافع سستی اعضا وتنگی وضماد خشکانیده او جهة خوشبو

کردن

کردن عرق وجوشش بدن وحصف وخارش وسستی بدن نافع ومضعف معده سرد ومضر باه ومولد
ریاح ومغص ومورث عطش در بعضی از مزجه بجهة تکثیف ومصلحش گلقند وانیسون وانجیر وبدلش
ریباس وتخم او نیز نافع است ورب غوره قاطع تشنگی ومسکن حرارت والتهاب معده وجهة اسهال مراری
وبرانگیختن اشتها وحفظ جنین وتقویة احشا وغثیان وصفراوی ودفع خمار ومنع قبول مواد وبادام
او را دهنی جهة تب صفراوی مجرب وعصارهٔ او که در آفتاب خشک کرده باشند همین آثار دارد
وجهة خناق وورم حنجره وقی الدم ورعاف وسقوط لهاة وقلاع وطلای او با آب کشنیز جهة
تجفیف بواسیر وقرحهٔ او جهة تنقیه واصلاح زخم نافع وبا سرکه جهة بواسیر وچرک گوش
وغرغرهٔ او جهة ورم حلق وحقنهٔ او جهة قرحهٔ امعا وسیلان رطوبات رحم واکتحال او جهة
دمعه وانتشار وخشونة اجفان وناکل مفید وآب او در افعال مثل عصاره ومقوی قوهٔ ماسکه
معده وچون توتیا را با آن پرورده کنند وبدستور سابر او وتیه عجیبه را بغایت مقوی فعل است
ومضر سینه ومورث سعال ومصلحش گلقند وشربت خشخاش وقدر شربت عصارهٔ او یک
مثقال وبدلش آب سیب ترش وسماق وشربت او که از آب غوره قریب بشیرینی سه جزو عسل
کف گرفته یکجزو ترتیب داده یکسال برا و گذشته باشد جهة دفع وبا وتقویه هاضمه وقولنج
صفراوی بغایت موثر ودر سایر افعال مثل عصاره است **حصی لبان الحادی** بفارسی حسن لبه نامند
واو صمغ ضرو بتمامت وکلام عبارت از و ومولف تذکره گوید که اکثر اهل این صناعت تحقیق
نموده اند وبعد از تفحص بسیار مشخص کرده ام که صمغ ضرو است ودر اول نیکو صمغ
مذکور بقدر دانه گندم ظاهر شده بتدریج بقدر خربزه میشود وبوی او مرکب از بوی
مصطکی وکندر وخوشبوتر از صمغها وسفید مایل بسرخی وسیاهی ومحلل وجاذب ودر دوم
گرم ودر اول خشک ومقوی دل ومورث سرور وخایندن او جهة تقویه لثه وطلای او جهة
حبس کردن نزلات وقطور او بار وتنها جهة درد باد گوش وآشامیدن او جهة مغص وتقویه
معده ودماغ وازالهٔ رطوبات وتحلیل آن نافع وقدر شربتش تا دو درم ومصدع محرورین

ومصلحش روغن بنفشه وخشخاش وبدلش لادن ومصطکی بالمناصفه حب الاسفنج حجر الاسفنج
است حب هرنبر بحاء مهمله وبخاء معجمه صلوبیت حص ورعنات حصاة بفارسی سنگریزه
نامند رادع ومجفف وسایند او وشل قیماد جهة نزف الدم جراحات ودفع ورم آن مفید است و
انداختن او در کوزه آب مصلح اغلفت او ومقوی احشا است حضض مکی وهندی میباشد ومکی
او را یونانی لوقیون نامند وان عصاره برگ وتخم نباتی است خارناک قریب به ذرع وپوست
او کاهی رنگ وبرگش شبیه ببرگ شمشاد وثمرش شبیه بفلفل وسیاه واملس وطعمش تلخ وبیخش
او برون زرد ومایل بسیاهی ودرونش مایل بسرخی وچون در آب اندازند کف او برنگ خون
کرده واز آتش ملتهب شود وبا قبض ومرارت باشد ومغشوش او که از دوشاب وآب مورده
وصبر ومر وزعفران میسازند محلول او برنگ خون نمیشود وباطنی او با قوت میباشد معتدل
در حرارت وبرودت ودر دوم خشک وقابض ورادع ومحلل ومبرد ومحلل او کمتر از رادع
واشامیدن او جهة اورام باطنی واسهال وقطع سیلان رطوبات وعرق واحتباس خون
ونفث الدم سینه وسرفه وادرار حیض وبواسیر ودرد جگر ویرقان سیاه وزحیر وگزیدن
سگ دیوانه وحرارت گرده والتهاب وتشنگی وحقنه او جهة اسهال مزمن وقرحه امعا
وغرغره او جهة ورم حلق ومضمضه او جهة تقویت لثه وقطور او جهة چرک گوش وضماد
او جهة شقاق مقعد وداحس وتقویت موی ومنع نزلات واورام واکتحال او جهة جرب
وحکه وسلاق وضعف بصر ودمعه ورمد ومنع نزله نافع ومضر سپرز ومصلحش انیسون وحماما
وقدر شربتش از نیم تا یک درم وبدلش حضض هندیست وان عصاره فیلزهرج است ودر
جمیع افعال قویتر از حضض عربی است مکرر در ردع واو سیاه تر از قسم مکی میباشد ومضروع
او از درشتک وافسنتین واشالان را استعمال نباید کرد وبدلش صندل سفید وفوفل
بالمناصفه است حفاء بفا اسم عربی بردی است حفج بفتح حا وسکون فا اسم روده ایست
که بفارسی شیردان وهزار خانه گویند حقوف بفا قاسم بقلة الحمقاست حقین اسم ماست

حوقوتی

حوقوتی اسم ترکی صاقوات است حلبه در ترکی آن بحاء معجمه ودر صفهان شنبلیله نامند وان
حبوب معروفه است وقوتش تا دو سال باقی است ودر اول دوم گرم ودر اول خشک ودوای
لعابی ومنضج وملین ومحلل ومشهی ومدر حیض ومقوی ریه وبا رطوبت فضلیه وبا عسل چون
طبخ یابد مسهل ومنقی امعا وجهة مواد مخیه سینه وسرفه ودربو وبواسیر واورام باطنی
ومطبوخ او با تمر هندی وانجیر ومویز که آب او را با عسل بقوام آورند جهة درد سینه وقرحه
وقروح آن وضیق النفس با آب برسیاوشان مجرب وجلوس ونطول طبیخ او جهة تسهیل ولادت
وانقطاع طمث وتنقیه رحم وضماد او جهة اورام صلبه ظاهری وباطنی ودوم سپرز ودرد
رحم وریختن موی ودیگر ناخن وشقاق بارده وسوختگی آتش وکلف وسعفه ونخاله وسایر
آثار وحقنه او جهة زحیر وطلای او جهة رفع چرک وخوبی رنگ رخساد وبا موم جهة منع
تولد قمل وقطور نقیع او در کلاب جهة دمعه وسلاق وجرب وبقایای ورم چشم وآرد
او با بوره محلل طحال وبا انجیر جهة گشودن دمل وبا روغن گل سرخ وسرکه وآرد جو جهة
اورام حاره وبا عسل جهة بارده ومداومت خوردن او که با خشخاش وبادام وآرد گندم
وبا شکر وبا عسل برشته باشند جهة فربهی بدن واصلاح گرده بغایت موثر ومصدع
مغثی ومضر امعای ناشتا ومولد خلط غلیظ ومصلحش سکنجبین وانیسون وقدر شربت از گیاه
او تا ده درم واز تخم او تا پنج درم وبدلش تخم کتان ونبات او مولد خون وجهة درد کمر وجگر
وسردی مثانه وتقطیر البول ودرد رحم وضماد او جهة تقویت موی نافع است وروغن او که
از تخم او گیرند گرم وتند ومحلل وملطف وملین صلابات ومنضج دبیله وجهة نخاله وروی
وموی وقرحه رخساد وبا موم جهة شقاق وبا ادویه کلف جهة جلای بشره موثر است حلق
چیزیست منجمد سیاه لون وترش طعم که در بعضی از برگ درختی که در تنور گذاشته باشند
ترتیب می دهند وبا آتش شبیه بعلیق وثمرش مثل خوشه انگور ودانه اش مثل عنب الثعلب
وبرگش مانند برگ نانخواه است آشامیدن او با آب سرد جهة رفع صفرا وازاله خمار والتهاب

معده بعدیل وقدر شربتش تا نیم درم است **حلیب** بباء موحده قبل از یای تحتانی و یای بعد از آن
دوائی است هندی و حبشی شبیه بسورنجان در دوم گرم و خشک و مسهل بلغم خام و اقسام کرم
و اخلاط غلیظه و مقوی بدن و جهة نقرس و درد مفاصل نافع وقدر شربتش تا سه درم و مضر سپرز
و مصلحش کثیرا و کاسنی است **حلفا** نوعی از بردی است که حصیر و امثال آن از و ترتیب میدهند
و در صفهان قسمی از بیرز مینامند در اول گرم و در دوم خشک و بیخ تم او با عسل و ترکه کنند
اقسام کرم است و چون سه روز پیوسته بنوشند و شستن سر با محرق او جهة خزاز و قروح
ابریه و داغ کردن با شاخهای او که با تش افروخته باشند جهة نمله ساعیه و چون سه باد
تکرار نمایند جهة منع زیاده شدن او دائم رخوه نافع است **حلبه** کیاهی است بقدر شبری
و در اکثر امکنه و معموره میروید برگش بسیار باریک و بدستور شاخهای او و گلش در یزه
سفید و تخمش بقدر خردل و بی حرارت است در سیم سرد و خشک و ضماد آب او با آرد کندم
جهة استحکام عضو شکسته و کوفتگی و خلع آن و با حنا جهة خارش کف دست مفید و مانع
زیاده شدن آن و جهة سیلان در خارج مفید است **حلتیت** بتاء مثناة فوقانی بعد از یاء
تحتانی و قبل از آن اسم صمغ انجدان است و او را حلتیت طیب کویند و منتن او غیر صمغ
کوله بر و بد بو است و کویند از انجدان سیاه حاصل میشود و بفارسی کما کویند و طیب از
سفید آن که مشهور بکوله برا است و بهترین اقسام است و خوب او مایل بسرخی و صاف
و تند بوی با شاعت است که چون در آب حل کنند شیر شود مانند در چهارم گرم و در دوم خشک
و قوتش تا هفت سال باقیست و منتن او در سیم خشک و بوی او شبیه ببوی کندنا و بغایت
کریه و باقوة سمیة و تریاقیه او غالب و بفارسی انکوزه و در اصفهان انکشت کنده نامند و اقسام
او قاتل جنین و مخرج آن و محلل قوی و مدر بول و حیض و جاذب خون بظاهر جلد و مسهل و
جهة تحلیل ریاح و خون منعقد و تب ربع و دفع رطوبات و درد مفاصل و کزیدن هوام و سک
دیوانه و اسهال رطوبی و مغص ریحی و بلغمی و فالج و صرع و امراض بارده دماغی و جهة الصوت

وخشونة

وخشونة حلق و شوصه بلغمی و مخرج اقسام کرم معده و مفتح خون بواسیر و با زرده تخم مرغ جهة
سرفه خشک و درد پهلو و با انجیر جهة یرقان سددی و با شراب و فلفل و سداب جهة کزاز و با
سکنجبین جهة جمود شیر و با آب خاکستر و با آب دریا جهة شکاف عضل و با مر و فلفل جهة کشودن
حیض و با شراب جهة امراض عصب و باسیر و تحنیط او جهة کزیدن سک دیوانه و با آب بادرنک
جهة دفع چرک و بیماریت باطنی و با توابل جهة اسهال رطوبی و با ادویه مناسبه جهة برودت
معده و جکر و سپرز و استسقا و سستی بدن و زردی و کبودة رخسار و ضماد او جهة داء الثعلب
و دندان کرم خورده و ریزانیدن او و طلای او در خارج جهة تسکین درد دندان و زخم کزیدن
سک دیوانه و وضع مقاربت هوام و دفع مضرة پیکان و خرد و مانند آن و با روغن زیتون
جهة کزیدن عقرب و با قیر و موم جهة ثالیل و غدد و با انجیر خشک و سرکه جهة قوبا و با
زنجار و زاج جهة بردن کوشت زیاد که در جنبیت نکون و کذاشتن او در احلیل باعث
نعوظ شدید و اکتحال او با عسل جهة قوة باصره و ترول آب و بیاض و ظفره و مضمضه طبیخ
او با انجیر در دفا جهة دندان کرم خورده و کذاشتن او بر اورام خبیثه بعد از شکافتن
آن جهة اخراج اجزاء خبیثه آن و غرغره او با عسل جهة ورم لهاة و با سرکه جهة اخراج
زلوی در حلق مانده و بخور و حمول او جهة اخراج جنین میت و بستن او در پارچه و کذاشتن
آن در مرتبه مانع تکون کرم در آن موضع و فزرعه و باعث کریختن هوام آن موضع و بدستور
هرجه بمانند هوام از آن کریزان شوند و قطور جوشانیده او در روغن زیتون جهة کری
کهنه و درد کوش و دوی و طنین نافع و مضر دماغ و جکر و مصلحش انارین و انیسون
و مضر سفل و مصلحش کثیرا و بوی او مضر محرورین و مصلحش بنفشه و نیلوفر و آب سیب
و شربت صندل و اکثار او مورث اسهال کافی و تب و خارش جنی و مصلحش آب مورد و سیب
و صندل و قدر شربتش از یک عدس تا نیم مثقال و بدلش برابر او شیر و سکبینج و کویند مطبوخ
محرورت که بیخ انجدان باشد بدل او است **حلبوب** بلغة نبطی کیاهی است بقدر شبری

و برشاخ و بنیاد کوه و شعبهای از کوههای او رسته و برکش کوچکتر از بادروج و مغروش و بیخ
ردی او مزغب و ثمر نوع ماده او خوشه تخم دار و بخش از بطو کوچکتر و هر دو عدد بهم بسته
وست و باد رطوبه و ثمر نوع نر او بخلاف آن و کوچک و مستدیره و بیخ او دو عدد مستدیر بقدر
تخم کبوتر یکی سست و دیگری صلب و بهم بسته مثل خصیه حیوانات در دوم گرم و خشک و محلل
اورام بارده و ملین طبع و سه مثقال از آب مطبوخ او مسهل رطوبه مائیه و مره الصفرا و حمول
برگ تازه او بعد از طهر و خوردن بیخ صلب او باعث حمل بدختر و اشامیدن و حمول نر او باعث
حمل بپسر است **حلزون** بفتح اول و ثانی اسم کلحیوان صدفی است و بری و بحری و نهری میباشد
و اعم از صدف و آن مخصوص جلد بحری از حیوان است و شیخ در دوم و اظفار الطیب و طیبا
و خف الغراب و فرفورا و دلینس و صدف مروارید و نطاح و غیرها از انواع حلزون اند و جلد
بحری او در دوم سرد و خشک و خواص آن در صدف انشاء الله تعالی مذکور میشود و گوشت دلینس
که در مضرام الحلول گویند از اقسام بری و مستطیل و الطف و سریع الاستحاله بجون صالح
است و جهة جذام و جرب و حکه و جنون و سوداء نافع است و گوشت سایر حلزون مولد
بلغم و سدد و قاطع تشنگی و التهاب صفرا و ضماد آن جاذب پیکان و امثال آن از بدن و جهة
تحلیل رطوبات سوء القنیه و قروح و ورم نقرس و جذب زهر سگ دیوانه گزیده و طلاء
رطوبه او که بسوزن سوراخ کرده نزدیک آتش داشته گرفته باشند با مرصاف و صبر با ستوه
سرشته جهة التیام جراحات خبیثه و نخیل و دوام مرهمه او مفید و بعد بل است و گوشت
مجفف مسحوق او مدر حیض و با مر و کندر جهة التیام جراحات خصوصا عصبانی و اکتحال
سوخته او مجموع او با عسل جهة دفع اثار قرحه چشم و طلاء او جهة جرب متقرح و بهق
و جلاء دندان و با سرکه جهة قطع رعاف و مالیدن رطوبه او جهة منع ریختن مواد بچشم
و بر حوالی گوش جهة درد و دفع رطوبات غایظه گوش و طلاء گوشت محرق او با قطران
بعد از کندن موی و شعر منقلب جهة منع رویدن آن موثر و فرو بردن گوشت خام او جهة

درد معده

درد معده و با مر جهة قولنج و درد مثانه نافع است و گویند بالخاصیة منطرقات صلبه را بسیار
نرم میسازد و چون گوشت او را با مثل او نوشادر و نصف آن کبریت و سدس آن نمک سا شده
تقطیر کنند افعال غریب در مشتری نماید و صاحب را عقد کند **حلیثا** نوعی از یتوعات
و برگش مثل برگ زیتون و شیر او جهة ثالیل نافع است **حلیفه** حزاة بری است **حلیمو**
اسم فارسی بیخ حماض بری است **حلاول** مصطکی است **حلم** قراد است بضم قاف **حلبا**
لاعیه است و گویند کیلا است **حل** بلغة حجاز سمسم غیر مقشر است و بلغة اکثر یان زیتی را
نامند **حلاق الشعر** نوره است **حلحل و حلاحل** بصل است **حلوسیا** کثیرا است **حلاوینون**
اسم یونانی مایثا است **حلوای قبیده** اسم فارسی ناطف است **حلوای زلیبا** اسم فارسی
زلابیه است **حمانا** بلغة اسم نبات شجری است شبیه از شاخهای یا توتی مانند خوشه
و با صلابت و گلش ریزه مثل خیری سرخ و برگش شبیه ناشرا و تند و خوشبو و بخش بسیار
لداغ و منبت او ارمنیه و طرسوس و بهترین اقسام است و قسمی مایش که در اجنا
میروید و در شام یافت میشود مایل بسبزی و بوی او شبیه بسداب و قسم قبطی
او غیر مشبک و مستطیل و پر تخم و تند بو و سفید مایل بسرخی و بهتر از مایحت و قوه
حمامای تا هفت سال باقی میماند در اول سیم گرم و خشک و مفتح سده سپرز و جگر و
مقوی او و مدر بول و حیض و مسکر و منوم و محلل ریاح و منقی معده و مورث سر درد
و طبیخ او جهة نقرس و ورم عزمن جگر و ضماد او جهة صداع و تفتیح و تحلیل اورام حاده
و گزیدن عقرب و با مویز جهة ورم احشا و با فرزجات جهة ورم رحم و اکتحال جهة
امراض چشم نافع و مضر معده و مصلحش کرفس تخم کرفس و مورث کسل و خواب و مصلحش
دارچینی و قدر شربتش تا دو درم و بدلش بوزن او اسارون است یا مثل او قرنفل و
با دوج و چون او را با سدس او دارچینی عرق بکشند و عرق او را با عسل آمیخته در
آفتاب بگذارند در جمیع افعال و تفریح زیاده بر خمر میکند **حمص** بفارسی نخود

گویند و بری و بستانی میباشد و بری او دکیا، شبیه بکیا، بستانی و تین برد کوچکتر و ترش
مایل بسرخی و در دوم بابلغم است و گرم و خشک تر از بستانی و منقی و مفتح سده جگر و
سپرز و کلیه و طلای حب او مفرح و قوبا و ملین او رام بزکوش و انثیان و با عسل منقی
قروح و جراحات سرطان و بستانی او بهترین حبوبست نزد بقراط و در دوم گرم و در اول
خشک و تازه سبز او در اول تر و قوتش تا سه سال باقی میماند و ملین طبع و مدر بول
و حیض و عرق و زیاد کننده شیر و منی و مبهی و مقوی شش و مسمن بدن و مقوی
حرارت غریزی و مولد خون صالح و کثیر الغذا و منبه اشتها و آب طبیخ او با قدری نمک
با قوة تقطیع لزوجات و مفتح سدد است بسبب کسب ملوحه او و مدر بول است بسبب حرارت
و بالخاصیه جهة درد سینه و قرحه شش نافع و با شیر تازه جهة کرفتکی آواز که از
خشکی باشد و تب با او نباشد و چون با تب باشد بجای شیر با آب بنوشند و چون یک
شب در سرکه خیسانیده ناشتا تناول نمایند و در آن روز چیزی دیگر نخورند جهة
کشتن کرم معده مجرب دانسته اند و چون در آب خیسانیده خام تناول نمایند و آب
منقوع او را با اندک عسل بنوشند جهة اعاده شهوة جماع مایوسین بیعدیل است و چون
حریره از آن ترتیب داده با سرکه بنوشند و در طبیخ او بنشینند جهة اصلاح امراض
مقعد و تنقیه رحم و اخراج کرم شکم و مقعد بهترین اضداد و یه است و خوردن
او مانع درد طعام معین هضم و طبیخ نخود سیاه مسقط جنین و مفتت حصاة
و مدر فضلات و در افعال قویتر از سفید و با قوة تریاقیه و جهة استسقا و جذام
و یرقان سددی و سده جگر و تحلیل ریاح و غول و طلای او با قسام او جهة خارش
اعضا و صداع و دفع بثور زردی رخسار و سعفه و خراز و کلف و تقویه موی و رفع
پهنی عضو و امراض مفاصل و خوردن برشته او که سرد نشده باشد جهة
بواسیر دموی آزموده است و روغن نخود که با قرع بدست آید که در دستورات

مذکورات

مذکور است کرفته شود در سیم گرم و خشک و تند و با قوة قابضه نافذه و بغایت مقوی
موی و مبهی و جهة تسکین درد دندان و امراض لثه بیعدیل و جهة درد دماغی بارده و
جذام و قوبا و امثال آن بغایت موثر است و نخود سبز تازه مولد فضول و نفخ او جهة
تحلیل ورم لثه و درد دندان نافع است و از خواص نخود آنست که چون در اول هلال
جهة ثالیل بهر یک از آن یک عدد نخود را نالیده و مجموع را در لته بسته از میان
هر دو پا یا از بالای شانه از لته را بجانب عقب بیندازند در آخر ماه جمیع ثالیل
برطرف میشود و مضر قرحه مثانه و مصلحش خشخاش و مولد ریاح و نفخ و ثقیل
و مصلحش جوارش کمونی و در بره و شبت و کلقند و در محرورین سکنجبین ساده و
خشخاش و بدلش در قوة باه لوبیا و در سایر افعال ترمس است و خوردن آب
بعد از تناول نمودن نخود بغایت مضر است **حماض** بری و بستانی و مائی میباشد
نوع بستانی قسمی را برک رقیق و ترش و نرم و بیخ سایقش سرخ و خوشه او و تراکم
و تخمش سیاه و براق و در غلاف های ریزه مثلث سرخ و بترکی قوزی غلاغی و بفارسی
ترشه نامند و قسمی را تخمش بدون کل شکوفه میشود و عربی دوقسم ترش و بهترین
انواع در دوم سرد و خشک و با قوة قابضه و مسکن قی و غثیان صفراوی
و مشهی و جهة دفع خار و خواصش کل خوردن و امثال آن و یرقان و تقویه جگر
والتهاب نافع و پخته او ملین طبع و ضماد او با روغن کل زعفران جهة قروح
شهدیه و خوردن مطبوخ او جهة جراحات امعا و بیخ مفید و مضر باه و مصلحش
شیرینیها و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش ترشی ترنج و تخم او در اول سرد و در
دوم خشک و قابض و جهة قرحه امعا و خفقان حار و یرقان والتهاب و کزیدن
عقرب و برشته او جهة اسهال کبدی و دموی و صفراوی و تعلیق او بر بازوی
جب زنان مانع آبستنی و مضر کرده و سپرز و مصلحش دارچینی و قند و قدر

ثمر تخمش دو درم و بنج او جهت سیلان رحم و بواسیر و اسهال دموی و بنج و قطع خون حیض و ضماد
او جهت جرب متقرح و قوبا و شقاق ناخن و داخس و با آرد جو جهت خارش بدن و طلای
پخته او با سرکه جهت ورم سپرز و تعلیق او بر گردن جهت خنازیر و اشامیدن طبیخ او جهت
تفتیت سنگ مثانه و احتباس حیض و یرقان سددی نافع است و قسمی بری عریض الورق
شبیه به بارتنگ در منبت و در شکل شبیه به برگ چغندر و ساق جبلی نامند و بنج او در
اصفهان حلیو گویند و در افعال قوی تر از بنج بستانی و با نبات جهت سرفه و ضماد او جهت
مفاصل و کوفتگی اعضا و نقرس حار نافع و خوردن آب کیاه او و برگ پخته او جهت سحج
صفراوی و حبس مفید و بنج او بقدر یک مثقال با آب خبث الحدید جهت بواسیر مجرب
و فتیله او با مقل ازرق و موم و روغن تخم کتان جهت بواسیر باطنی و بخور او با بنج کبر
جهت خشک کردن و انداختن بواسیر ظاهری مفید است و قسم مائی که در کنار انهار
میروید برگش با صلابت و شبیه به گاو زبان است و نبات آنش شبیه به نیلوفر و بیخش شبیه
به چغندر و سرد و خشک و قابض و خاص البقر نامند و در قوه و فعل نزدیک به بستانی
و جهت خفقان و غثیان نافع است و جهت جرب و جراحات و قروح خبیثه و ادام حادّه
و منع زیاده شدن زخمها مفید و بدلش بطباطاست **حماحم** حبق نبطی است و غیر بستان
افروز است برگش شبیه به برگ بستان افروز الحب و از آن بزرگتر و ساقش بلند میشود
بسیار قوی و در رنگ برنگ او مختلف الالوان و خوش منظر و در باغها با بستان افروز
غرس مینمایند و مشهور است بلاله عباسی و در تبریز بگل عاشقان و در آخر اول سرد
و خشک و با قوه محلله و رادع و دافع سده دماغی و زکام و ضماد برگش جهت سوختگی
آتش نافع و تخم او مقوی دل و برشته او با روغن گل و آب سرد جهت اسهال مزمن
مفید و اکثار او مضر مثانه و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو درم و بدلش بستان
افروز و در روغن او که از آب آن در روغن زیتون بالمناصفه ترتیب داده و جوشانیده

باشند

باشند تا آب سوخته روغن مانده باشد محلل و با قوه قابضه و خوردن دو گل او جهت ریاح
معده و طلای او جهت ریاح اغشیه دماغ نافع است **حمام** بفارسی کبوتر نامند صحرائی
و خانگی میباشد و در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک و با رطوبت فضلیه و بچه اهلی آن
بهتر خصوصاً تازه پر و بال بر آمده باشد و مقوی گرده و مولد خون و منی و مسمن و قاطع
[illegible] بارده و جهت فالج و لقوه و رعشه و استسقاء زقی و طلی نافع و طلای خون
او بر جبهه جهت قطع رعاف که از جنب دماغ باشد و بدستور اشامیدن قدر باقلائی
از خون مجفف او در ریختن خون گرم او در جراحت سر که باستخوان رسیده باشد باعث
التیام آن و اکتحال او جهت جراحت چشم و بکنه و غشاوه و ظرفه خصوصاً خونی که در بال
او مانده او باشد و سرگین او در سیم گرم و خشک و با آرد جهت اورام صلبه و با روغن زیتون
جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت تحلیل خنازیر و بدستور با تخم کتان و با عسل و تخم کتان
جهت گشودن دمل و قلع شکرنیشه زخمها و با حرف و خردل جهت نقرس و شقیقه و صداع
مزمن و درد پهلو و مفاصل و با آرد جو و آب سرکه و عسل که باهم پخته باشند جهت دمل
و خنازیر و اورام صلبه و با آرد گندم و آب قدری قطران که موم کرده سه شبانه روز
بر برص ضماد کنند و باز بدستور تجدید نمایند در ازاله برص بغایت موثر و با سرکه جهت
سعفه و اقسام استسقا و اشامیدن آن از یک درم تا سه درم با سکنجبین جهت استسقاء بارده
و دو درم او با سه درم دارچینی جهت حصاة مجرب و نشستن در طبیخ سرگین او جهت عسر البول
و پیه او جهت رفع آثار قروح و اکتحال سر محرق او که با موی سوخته باشد جهت غشاوه
و ظلمه بصر و بستن نرند بچه کبوتر که شکم او را شکافته باشند جهت رفع سم افعی
و عقرب و مالیدن سرگین سوخته او با سرکه بر اطراف بینی جهت قطع رعاف بغدل و
و طلای پنج عدد از تخم او با پیه خوک بر احلیل جهت تحریک باه بغایت موثر و جهت اطفال
با عسل تناول نمایند و دو بجز ایند و تمام او جهت خشونت سینه و نیکو کردن رنگ و ضماد

وتسمین بدن مفید وسکون صاحب آبله درخانه که کبوتران در زیر او باد در بالای او باشند
بالخاصیه مورث شفای آبله دار ومجاورت آن سبب امن از خدر وفالج وسکته وسبات
وطاعون وباعث ازالهٔ وحشت وفساد خواب کرده وخوردن بچهٔ کبوتر بعنوان مداومت
مورث برص وکبوتر صحرائی خشک تر ولطیف تر از اهلی ومجموع آن مضر محرورین ومصدع
ومحرق خون ومصلحش بخته او با آبغوره وسرکه وخوردن کاسنی واسفناج است وچون
کجخد بدون آب ونمک طبخ نمایند وبنوشند در حال سنگ گرده ومثانه را اخراج نماید
وزهرهٔ او جهة نزول آب وبیاض وغشاوه نافع است وفرزجهٔ استخوان ساق او که سوزانیده
باشند جهة الحادة بکاره از اسرار است **حمار الوحش** بفارسی گور نامند ومعروف بخر کور
است گوشت او در دوم گرم ودر سیم خشک وغلیظ ومولد سودا ومحرقات وپیه آن جهة
مفاصل وتحلیل ریاح غلیظه وطلای پیه او جهة کلف وقوبا وبا روغن قسط جهة درد
گرده وبا شیر موضعه جهة دفع گریهٔ اطفال وزهرهٔ او جهة داء الثعلب ودوالی وجهت
قیراط او با خولنجان وآب کرنب جهة سنگ مثانه وخصیه وقضیب او بغایت مقوی باه
ومغز سر او جهة دفع بول در فراش واشامیدن او با آب کاهو جهة قطع احتلام وشش
خشک کردهٔ او با کثیرا وعسل جهة ربو وسرفه وعسر النفس وجبیر ماینهٔ او مقوی باه ودر انگشت
کردن انگشتری از سم او در خنصر چپ وبستن قدری از پوست پیشانی او بر بازوی
وبا بر سر جهة دفع صرع مجرب دانسته اند ومانع دخول جن در آن منزل است وبعضی
شرط دانسته اند که پیشانی بقدر یک شبر صاحب صرع باشد اعم از آنکه از حمار
وحشی باشد یا اهلی وگویند در اول هر ماه تغییر انگشتری شرط است وپیوسته نگاه
کردن در چشم او باعث صحت بصر ومانع نزول آب وجگر وسم او در افعال مثل حمار اهلی
است **حمار** بفارسی خر والاغ نامند غلیظ تر وکثیف تر وبطیء الهضم تر از خر کور وگرمی
وخشکی او کمتر وبا رطوبت فضلیه ونطول آب طبیخ او جهة کزاز وخوردن زهرهٔ خشک او جهة

رفع تغییر عقل وسحر ومغز سر او مورث خرافت وبا شیر که جهة جنون وکباب جگر او که ناشتا
خورده شود جهة صرع واشامیدن سم سوختهٔ او جهة ورزنیم که جهة مصروع وضماد آن
جهة شقاق نرمن وبا روغن زیتون جهة خنازیر وبا شراب جهة بجی ناخن وبرص وبیاض آن
وبخور سم او جهة عسر ولادت وبا خمر غلیظه جهة جنون وضماد پیه او جهة دفع آثار قروح
الیه جراحات احشا نیم گرم خوردن بعد حل است وعصیر سرگین تازهٔ او مفتت
حصاة ومخرج جنین ومشیمه وقطور آن در چشم جهة دفع رعاف وبدستور طلای آن بر پیشانی
که با شیر که سرشته باشند وهم چنین است اشنان فخشک او که سرکه بر آن پاشیده باشند وخوردن
نقیع او با شراب جهة گزیدن عقرب وتعلیق پوست پیشانی او بر اطفال جهة دفع فزع مؤثر
وچون عقرب گزیده بر الاغ معکوس سوار شود بالخاصیه مسکن درد آن وبدستور چون
در گوش او بگوید که مرا عقرب گزیده باعث دفع درد میشود وجالینوس گوید که طلای
نطفهٔ او سه بار تا چهار بار مسقط دائم بواسیر است وچون قضیب او را در کوزهٔ آب
ندیده با آتش گذارند بنحوی که قریب بسوختن شود وبا آب چغندر ودر روغن زیتون
طلا کنند جهة سر ودر یانیدن موی ودراز کردن آن بغایت مؤثر وچون قضیب او را
از زنده او جدا کرده با ادویهٔ حاره بپخته در حمام تناول نمایند باعث بزرگی قضیب گردد
واز مجربات شمرده اند وتدخین خصیهٔ خشک او را جهة تب ربع مجرب دانسته اند بشرطی که
بعد از نوبه تدخین کنند واندکی بخوابند وچون نطرون وعاقر قرحا بر آن پاشیده خشک
کنند نیم گل او با ماء القطر حابس اسهال است **حمص** بتشدید میم وبضم حا بلغة حجاز
ترمه هندیست وقفر الیهود را نیز نامند **حمص الامیر** بلغهٔ مغرب حسک است **حماض جبلی**
حماض بریست **حماض نهری** حماض بستانی است **حماض سواقی** حماض مائی است وحماض
البقر نیز گویند **حمض** اسم مجموع اشجاریست که ملوحتی داشته باشد وگویند مخصوص
اشنان است **حمار البیت وحمار قبان** حدبه است **حمص الکرسنه** حمص بریست **حمیض**

نوع صغیر حماض است شبیه به برگ که و در تنکابن ترشه واش نامند حماض الاترج ترنجی ترنج
است حماض الارنب کشوث است حر الارض خراطین است حمحم نبات [...]ست و بخارا بمجه
نیز آمده و بلغت شام و دیار بکر اسم لسان الثور است جماط نوعی از جنبذ است حمل و حملان
بفارسی بره نامند و در لحوم مذکور میشود ان شاء الله تعالی حیوا اسم عربی ابوخلسا است
و بکسر خا اسم فناقس است حنظل ثمر گیاهی است بقدر هندوانه بسیار کوچکی [...]
تلخی و نباتش شبیه بنبات هندوانه و برگش از آن کوچکتر و سبز و اندرون زرد او بسیار است
و آنچه در بوته منحصر بیکی باشد از جمله سموم و تخم او مانا دانی که در پوست باشد قوتش
تا چهار سال باقیست و آنچه بیرون آورده باشند تا دو سال و بهترین او سفید است که
از بوته کثیر الثمر گرفته باشند و مستعمل تخم اوست در اول چهارم گرم و در آخر دوم خشک
و مسهل سودا و بلغم غلیظ و مفتح افواه عروق و مسقط جنین و قاتل آن و جاذب اخلاط
از عمق بدن و جهت فالج و امراض بارده دماغی و اعضای عصبانی و عرق النسا و مفاصل و
نزلات مزمنه غلیظه چشم و سینه و عسر النفس انتصابی و دبه و سعفه مزمن و امراض بارده
کرده و مثانه نافع و مضر دماغ حار و معده و مصدع و در هوای بسیار سرد مورث مغص و کرب
و در هوای بسیار گرم باعث اسهال دموی و التهاب و مصلحش کثیرا و مقل و نشاسته و مضر
ابدان نحیف و مصلحش آب فواکه و قدر شربتش از یک دانگ تا نیم درم و بهترین اصلاح آنکه
سایند بماء العسل مرتبه خشک نموده پس با کثیرا و غیره بسایند و بدلش بوزن او بید انجیر
و ثلث آن حرمل است و حقنه طبیخ او که درست او را جوشانیده باشند جهت قولنج بلغمی و
ریحی و عرق النسا و فالج و امثال آن و شیاف او مسهل قوی و فرزجه او قاتل جنین و طلای
بیخ او جهت عرق النسا و دردهای بارده و بخور او مدر حیض و ضماد او چند مرتبه بر کف
پا جهت جذام و سعوط آب او جهت زردی چشم و پاشیدن آب طبیخ او در خانها جهت
کشتن کیک و منع تولد آن موثر است و چون حنظل را سوراخ کرده داخل را بیرون

کنند

کنند و پر روغن زیتی نموده ثقبه را بسد و در شاخه بخور بگیرند و بر روی آتش گذارند
تا چند جوش کند خضاب او و مالیدن او و در حمام جهت سیاه کردن موی و منع سرعت سفید
آن مجرب دانسته اند و قطور روغن زیتون که حنظل در او جوشیده باشد جهت درد گوش
و مالیدن آن [...]ند ان جهت آسانی کندن دندان موثر و سعوط او مفتح سده دماغی
[...] و جهت منع آثار و یرقان و نیکو کردن رخسار و اکتحال رماد او جهت سیاه کردن
چشم او را بغایت مفید و جهت درد مقعد نافع و تخم او مسهل و منقی و مورث دوار و چون
مکرر بشویند و در آب نمک بخیسانند تا تلخی او زایل شود پس کوبیده با شیر و خرما بجوشا
خوردن او مورث صحت بدن و برگ خشک او بقدر دو درم با نشاسته و صمغ مسهل سودا
و با ابسمون و افتیمون و ایارج فیقرا جهت مالیخولیا و صرع و داء الحیه و جذام و امراض
سوداوی و طبیخ بیخ او جهت استسقا و گزیدن عقرب و افعی و خون منجمد و داء الفیل
و ضماد برگ او با آب و نشاسته جهت تحلیل اورام و قطع سیلان خون منجمد مفید و چون
جوف حنظل را خالی کرده سرکه در آن ریخته بجوشانند جهت درد دندان و تقویت لثه
بغایت نافع است و روغن حنظل که از دو جزو آب تازه او با یک جزو روغن کنجد و زیتون
ترتیب داده بجوشانند تا روغن بماند جهت امراض بارده و دردهای آن و منع ریختن
موی و دفع ریح و طنین گوش و کرم آن و درد دندان و جوشش سر و مالیدن یک درهم
او مسهل بلغم و اقسام کرم و تدهین او با زهره گاو بر ناف جهت اخراج اقسام کرم و حقنه
او جهت قولنج نافع است و اگر تازه او نباشد ربع رطل از تخم او را باید جوشانید و با
یک رطل روغن طبخ نمود حنطه بفارسی گندم نامند بهترین او تازه مایل بزردی
و بعد از آن جنس سفید اوست در اول گرم و در یبوسه و رطوبت معتدل و تازه او که
خشک نشده باشد در دوم تر و بهترین غذاهای اصحا و کثیر الغذا اسمن و مسدد و مضر
صاحبان سده عروق و احشا و خام او مولد کرم معده و مصلحش سرکه کهنه و مضر زنان

حامله و پخته او نفاخ و دیر هضم و مولد ریاح و مصلحش شیرینها و خوردن آب و بالای آن
مورث قولنج ریحی است و آرد گندم که پخته باشد و نان فطیر قابض است و آرد مطبوخ او
با شکر و بادام جهة سرفه و نفث الدم و درد گرده و سینه و فربهی بدن و بعضی [illegible] و با نفاع
و روغن تازه جهة خشونت سینه و ضماد گندم مضوغ جهة نضج دمل و طلاء [illegible]
با سکنجبین جهة بثور لبنیه و با عصاره بنج جهة منع ریختن فضول با عصاب [illegible]
و با شراب و سرکه جهة سم هوام و با آب گشنیز جهة ردع و تحلیل اورام حاره و عصاره زیر
و غدد دیر مجرب و پخته او با آب و روغن زیتون محلل اورام حاره و ذرد و او برموضع
گزیده سگ دیوانه بغایت مفید و چون خمیر گندم را برموضع گزیده سگ چند
ساعت بسته نزد سگ اندازند هرگاه سگ آن خمیر را تناول نکند ظاهر میشود که سگ
گزیده دیوانه بوده است و روغن گندم که با قرع گرفته شود و طریق آن در دستورات
مذکور است جهة قوبا و سعفه و خزاز و کلف نافع و ضماد گندم سوخته با موم و روغن گل
جهة جلای رخسار بعدیل است **چند قوقا** اسم نبطی است و از جنس یونجه و بری و بستانی
می باشد و بری را بعربی حباقا و بفارسی دیواسپست صحرایی نامند و بستانی او را بعربی
ذرق و در صفهان شبدر گویند و در مازندران شروت نامند و گلش خوشبوست و با سفیدی
و سرخی و برگش بقدر ناخن و شاخهای او باریک و ساقش بقدر نیم ذرع و تخمش مایل
با سبزی و برگش مثل نانخواه و مستعمل از و برگ و تخم است در دوم گرم و در اول خشک
و با قوة جالیه و ملین طبع و مدر فضلات و تخمش گرم تر از برگ او و مبهی و با شراب جهة
دفع سموم قتاله بعدیل و مسکن مغص و قولنج و دافع یرقان و استسقا و اکتحال عصاره
او با عسل جهة غشاوه و قرحه نافع و اکثار او مورث درد کلو و مصلحش کاهو و کاسنی و تازه
او موافق مزاج دواب و منقی اخلاط فاسده ان و قدر شربت از تخم او تا سه درم و روغن
او مسکن درد مفاصل است و بری او با برگ بزرگتر و ساقش دراز و تخمش قریب

بجله

بحلبه و کوبه طعم و گلش سرخ و بفارسی یونجه کوهی و دیواسپست نامند در دوم گرم و خشک
و آب او مقوی معده و مدر بول و حیض و شیر و عرق و جهة هیضه و درد معده و پهلو و ریاح
آن و صرع و تقطیر بول و برودة مثانه و نطول عصیر او جهة تسکین درد عقرب گزیده بغایت
مؤثر و بر عضو صحیح موجب احداث درد است و نشستن در طبیخ او باعث سرعة حرکت
[illegible] و روغن او در حیض اثر دارد و سعوط آب او جهة صرع و جنون و غسول با آن
منقی بشره و مصدع و مضر محرورین و مصلحش گشنیز و بقول بارده است و تخم او گرم و
خشک تر از نبات او و جالی و مبهی و در جمیع افعال قوی تر از تخم بستانی و قدر شربتش
تا سه درم و مورث جرب و مصلحش کثیرا و مضر سینه و مصلحش شکر است **حنا** بکسر حا
و تشدید نون نباتیست ساقش بقدر نیم ذرع و سرخ و برگش شبیه ببرگ مورد و
عریضتر از آن و نرم و گلش سرخ مایل بسفیدی و فاغیه نامند و خوشبو و در سالی
دو بار گل می کند مرکب القوی و مایل بسردی و در دوم خشک و گویند در اول گرم است
مفتح افواه عروق و سده و مجفف بی لذع و محلل و در الحام قریب بدم الاخوین و با قوة
قابضه و آشامیدن آب نقیع او روزی سی مثقال با هفت [illegible] شکر جهة ابتداء جذام
بغایت نافع و چون یکماه مداومت کند و جذام زایل نشود قابل سایر علاجات
نیست و هر روز باید هفت [illegible] و نیم او را در صد و پنجاه [illegible] آب خیسانیده بجوشانند تا
بنجس برسد و آشامیدن آب نقیع ده [illegible] او در ده روز باعث روییدن ناخن اصلی
بجای ناخن کج و ناخن متآکل و جهة یرقان و سپرز و سنگ گرده و مثانه و عسر بول
نافع و مسقط جنین و آشامیدن جرم او بقدر نیم [illegible] بالخاصیة دافع قولنج و مضر حلق
و ریه و مصلحش کثیرا و لعاب بذر قطونا و گویند زیاده از یک مثقال او کشنده
است و ضماد او بر کف پای آبله دار مانع بروز آبله در چشم او خصوصا چون با انذ[illegible]
عصفر و زعفران آمیخته باشند و نطول آب مطبوخ او جهة حمرة و سوختگی آتش

ومضمضهٔ او جهة قروح دهن وقلاع اطفال وطلاى او جهة اورام حارّه كه ذرد آب [illegible] از وى آيد وباد روغن جهة رفع جرب وبا آب برك بيد انجير جهة شقاق مزمن ودرد زانو مجرّب در رجعه وصدغين جهة منع ريختن مواد بچشم خصوصاً چون با آب كشنيز سرشته باشند وبا قطران در روغن زيتون جهة رويانيدن موى سر وبا كل حرق جهة [illegible] ثيله وبا زفت در روغن كل جهة قروح سر وبا برك كردكان بالمناصفه جهة [illegible] وشقيقه وصداع ريحى وبلغمى مجرّب وبدستور با آب نمك بغايت مؤثر ودر دود جهة تجفيف قروح وخوردن تخم او بغدّه يكمثقال با عسل وكثيرا جهة تقويه دماغ بغايت نافع وكلا ومعتدل ولطيف ويكمثقال او باسه وقيه آب وعسل جهة قطع نزلات وانواع صداع وتجفيف رطوبات وطلاى آن جهة التيام قروح ودفع خناق وفالج وامراض دماغى وعصبانى ودرد اعصاب وبا سركه جهة درد سر وبا موم در روغن كل سرخ جهة درد پهلو وكوفتكى اعضا وبا ادويهٔ مخصوص سپرز جهة ورم ودرد آن وكذا اشتن او در بيان لباس موئينه مانع كرم زدن آن وبرك او نيز صاحب اين اثر دانسته اند در روغن كل خناكه دهن الفاليه نامند بدستور روغن ملكيز كل سرخ مكور در روغنها پرورده كنند كرم ومحلل ومقوى موى ونيكو كنندهٔ رخسار است وبدل لشير وغنى مرزنجوش ورروغن خناكه از جملهٔ مركبات است در دستور ثانى مذكور است **خنطه رومى** خندروس است **خناء قريش** خزاز الصخرات است **خناء مجنون** بلغة مصر وسمه است **خنف وخنفا** بلغه اندلس حشيشه الزجاج است **خناء الغزال** بلغة مصر ابوخنفا است **خوز** براء مهمله وبضم حا وبزاء معجمه نيز آمده از جملهٔ انجاد است قريب بدرخت خرما بركش مثل برك بيد واز آن باريكتر ودرازتر ودانه او مانند گندم وبلغة اندلس اورا سرو دوله نامند وكلش خوشبو وبنطى ورومى مى باشد وصمغ رومى انرا كويند كهربا است وبفارسى درخت خوز كويند واز پوست اوست كه

كمان

كمان كران وغيره استعمال مينمايند درخت رومى او بزركتر وبركش درازتر از بنطى است وبنطى او به صمغ ودر اول كرم ودر دوم خشك ويكمثقال از پوست او جهة عرق النساء وتقطير بول نافع وقاطع حمل زنان است وبرك او نيز همين اثر دارد وكرم تر از پوست او و[illegible] آب او جهة درد كوش مفيد واكتحال ثمر تازهٔ او با عسل جهة غشاوه مفيد و[illegible] رحوالى او ورويد بد غاليه است درومى او ورا منبت بغداد وروس است در سيم كرم و در اول خشك در روغنى كه از پوست وشاخ او كيرند قوى التاثير ودر افعال قريب بروغن بلسان وخوش بوست واز اودرس مى آرند ومشهور بروغن كهربا است وكلش قاطع نزف الدم جميع اعضاء وضماد بركش با سركه جهة نقرس وفرزجه او منعين حمل وتخم او جهة رفع سيلان رطوبات معده وامعا وخفقان وعرق النسا وتفتيح سده وبا سركه جهة صرع شرباً نافع ومانع حمل وقدر شربتش يكمثقال وطبيخ چوب او مجفف قروح واكله است **خواصل** از جملهٔ طيور است سفيد وتيره رنك بزرك باشد واز سفيد او پوستين ترتيب مى دهند وپوشيدن آن موافق محرورين وكوشت او غليظ ودير هضم ومصلحش مهرا پختن وبا دارچينى وادويه حاره تناول نمودن است در روغن او محلل وملين ومقوى اعصاب وجهة دردهاى بارده نافع است وفرو بردن به خام او جهة قولنج ونفس مفيد است **خوص** قب است **خوخ** تمر هندى است **خوت** سمك است **خوز هندى** مريحه است **خومانه** اسم عربى طريغلن است **خوارى** آرد كندم بيار نوم سفيد است **خوجم** اسم عربى كل سرخ است **خوزاد وخومران** طرخون است **خوزا سفندار** خاحام است **خوك** باددوج است **خوت الشر** شفنين بحرية است **خيّه** بفارسى مار كويند واقسام مى باشد در آخر سيم كرم وخشك ودر غايت تجفيف ودر جذام قوى الاثر اند وخواص افعى مذكور شد چون ده عدد مار سياه را با چهار رطل روغن زيتون بپزند در ظرف مس كرده سر آن را مسدود كنند كه بخار بيرون نرود پس بجوشانند تا مهرا شود وطلاء آن را جهة قوبا واسترخا مفصل ودويانيدن ودرازكردن

موي وتحليل خنازير ودفع جذام مجرب دانسته اند وضماد خاكستر مار خانكي سياه كه زنده در
كوزه نو كرده در تنور حمام سوزانيده باشند با روغن زيتون جهة تحليل خنازير وبا سركه جهة داء
الثعلب وداء الحية واكتحال او با عسل بغايت مقوي باصره وماليدن پوست سوخته مار
با روغن تخم كتان كه چند روز ممزوج نموده كذاشته باشند جهة كوا اسير كهنه ...
وقطور مطبوخ پوست او كه در شراب جوشانيده باشند جهة درد كوش ومضمضه ...
او در سركه جهة درد دندان وتعليق دندان او كه در حال حيوة او كنده باشند وبدستور
تعليق دل او جهة تب ربع نافع واطهروس وذيمقراطيس كويند كه چون شكم مار را از سو تا
دنباله شكافته احشاء او را بيرون كرده از شاهسفرم خشك كه با آب خيسانيده نرم كرده
باشند مملو ساخته محل شق را دوخته در آتش كذارند تا پخته شود پس شاهسفرم را
برص ضماد كرده بعد از يكشبانه روز بشويند بالكليه زايل كند ومجربست وروغني كه
در او پرورده اند مار وسوزعم او هر جا ماليده باشند طلاء او جهة جذام وثاليل سريع الاثرست
وامين الدوله از محمد بن احمد نقل نموده كه استعمال زهره مار در دفع امراض خوب
بخت واز سموم قتاله است وتعليق شاخ مار شاخدار جهة دفع تب غب موثر وتعليق سلخ
الحية كه عبارت از پوستي است كه مار هر سال مي اندازد بر ... زنان موجب سرعت
ولادتست وبخور او مسقط جنين ومجفف دانه بواسير وتخم مار را چون با سركه وبوره سائيده
طلا كنند جهة دفع برص تازه مجرب دانسته اند واكتحال پيه مار مانع نزول آبست حبيس
غذائيست كه از روغن ونان كرم ميسازند وبفارسي چنكال كويند غليظ ودير هضم وكثير الغذا
ومولد سدد وسمن ومصلحش سركه وعسلست حي بلغة اكريان زيبقست حيوة الموتى قطران
است حيحصل بادنجانست حيفا حشيشة الزجاج است حيميون اسم يوناني باقلي
است حيوبس طبرخيانست حي العالم ابرون است حرف الخاء خانق النمر
كويند مار زبون سياه است وبعضي را اعتقاد آنكه اسقيلاست وامين الدوله كل بري صحرائي

دانسته

دانسته ومولف مالا يسع وصاحب تذكره كويند كه آن كياهي است غير ماذريون برگش شبيه
برگ قثا واز آن كوچكتر وبا خشونه واز سه عدد تا چهار عدد زياده نميشود وساقش بقدر
شبري وتخمش شبيه بدم عقرب ولامع مثل شيشه در چهارم سرد وخشك واز سموم قتاله
ذئاب ودر ... سباع اخرع ومقاربت او كشنده عقرب وذرور طليه رادع اورام حاره وسكن درد
... مسقط دانه بواسير ونيم مثقال او كشنده است بقدر دو مثقال ترياق او كاقيطوس با شراب
وصعتر ادويه حاره است خانق الذئب نوعي از خانق النمر است برگش شبيه برگ دلب واز
او كوچكتر وبيخ تر وتشريفات او زياده تر واز ساق او شاخها باريك دراز رسته وبالخاصية
كشنده گرگ است ودر ساير افعال مثل خانق النمر وابن ماسويه كويند او اسقيلاست خانق
الكلب ازاراقي است كه بفارسي كچوله نامند ومولف مالا يسع غير او دانسته وبيان نموده كه
كياهي است برگش شبيه بكل ابي كبير واطراف او تندتر وبسيار بدبو وبا رطوبة لزجه
زرد رنگ وبا شاخهاي باريك دراز ودير شكن وتمرش در غلافي شبيه بغلاف باقلي ودر جوف آن
دانه كوچك سياه وصلب در چهارم كرم وخشك واز سموم قتاله وبرگش كشنده سگ
وسباع وضماد او جهة تحليل اورام بارده ونفع بغايت موثر است خاناسوقي يوناني خانا
بمعني زمين سوقي بمعني انجير است وآن نباتيست بساقه كل وشاخهاي او پرشير وبقدر چهار
انكشت ومنبسط بر روي زمين جهة استداره وبرگش شبيه برگ عدس ودر تحت برگ تخم
سنبري وتخمش باريك در سيم كرم وخشك وتند وجالي وملين طبع ومسهل اخلاط غليظه
وخوردن قليل او با نان مسقط بواسير وضماد شاخ وطلاء شير او جهة اسقاط اقسام ثاليل
وضماد او وكزيدن عقرب وآلو دام ... وقلع آثار واكتحال او با عسل جهة رفع آثار قرحه
چشم وظلمة بصر وابتداء نزول آب ومحمول او وبا شراب جهة درد رحم نافع ومضر سينه
ومصلحش كثيرا وقدر شربتش يك قيراطست خارميني شبه است وبفارسي روي توتيا
نامند خارلنجان خولنجانست خاناذاقني يوناني بمعني غار الارض است ودر حرف

غیر انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد خامیز ترنج سکباج سرد شده است که از روغن
صاف کرده باشند خامامالیون یونانی بمعنی تفاح الارض و آن بابونج است خافور
اسم نباتی است که تازه روییده باشد و گویند مراد از و مرو عریض الورق است و اهل مصر
مرطانرا بابونج اسم نامند خاموت اسم یونانی کوذ است خامالاء یونانی زیتون الارض
مازریون است خامالاون مالس یونانی اسم تخم صنوبر است خاص اسم ترکی خس است
خاکستر اسم فارسی رماد است خاربشت اسم فارسی قنفذ است خایه قندوز اسم فارسی
جند است خاکشی بلغة اصفهان اسم تخم است خارخسک اسم فارسی حسک است خاکینه
اسم فارسی عجة البیض است خاص ترة بلغة تنکابن حرف باجی است خار بلغة هندی اسم خیار
است خالصوق حیدد در طب مذکور است خامالاون لوقس تخم سفید است خاوانی
بلغة صقالیه انگیر است خامالاونا اسم یونانی خرما است خاماافطی یونانی خمان صغیر است
خامابیطس یونانی بمعنی صنوبر الارض و آن کمافیطوس است خاماذریوس یونانی بمعنی بلوط
الارض و آن کمادریوس است خالیدونیون یونانی بمعنی خطاف و آن مامیران است و گویند
عروق الصفر است خالاون یونانی خنده و مر است خاتم الملک ساد او است خاشه
بلغة شام شیطرج است خبز بفارسی نان گویند و بهترین و از اکثر حبوبات ترتیب میدهند
و بهترین او نان گندم سفید مغسول است که بحد اعتدال پخته باشد و سبوس بقدر اعتدال
جدا شوده و با شیر و روغن ورزده و تخم مرغ پخته غلیظ و دیر هضم و مقوی کرده و نان گرم
سمین و مجفف رطوبات معده و خاییدن او بجهة دفع گندیدن دندان موثر و نان سرد مرطب
بدن و نان تازه او سریع الانحدار و خشک او دیر هضم و مجفف و اقسام او مورث تشنگی و بادازیان
و دیر وطبه و سیاه و دانه مشهی و مفتح و مجفف و محلل ریاح و با خشخاش منوم و نخاله دار
باعث سده نگردد و نان جو سریع الهضم تر از نان برنج و سبز و قلیل الغذا و بجهة اسهال
و تبهای حاره که با ضعف معده باشد و نان نافع مورث قولنج مبرد و ریح و نفاخ است و مصلحش ماء

العسل

جیاده خشک و از جمله سموم و مسهل و مقی قوی و بجهة تنقیه دماغ و دفع بلغم و صرع مفید
و قدر شربت از تخم او تا یکدرهم است خشاب بفارسی اسم آب مطبوخ میوهات که با شکر
طبخ یافته باشد مثل آلو بالو و مویز و سیب و به و زرد آلو و امثال آن و مجموع آن الطف از اصل
و مولف تذکره گوید که از آلو و آلو بالو بجهة تشنگی و اضافه خلط محترق و التهاب و درد سر زرد و از به
بجهة تقویه اعضاء رئیسه و ارواح و عاطشه و دفع عفونات و از سیب بجهة خفقان و غشی و کرب
و از مویز بجهة تصفیه صوت و تفتیح سدد و یرقان و ضعف جگر و عسر بول و از امرود بجهة سرفه
و تب عفنه و منع ارتفاع بخارات بدماغ نافع و زبون ترین اقسام خشاب زرد آلو است و مجموع مولد
ریاح و مصلح انیسون و مصطکی است خشکنجبین معرب از انگبین خشک است و آن
عسلی است در غایت خشکی و سبز و زرد و سفید و سیاه و سرخ میباشد و در تنکابن شکری
نامند و در دیلم و طبرستان آب دندان گویند سفید او در جمیع افعال قوی تر از عسل و در
غایت حدت و یبوست است و زرد و سرخ او قوی تر از سفید و سبز او بنیاد گرم و مایل بتلخی
و سیاه او قریب بعسل بلادر در سیم درجه گرم و در غایت جلا و تقطیع و تحلیل و زریاد او محرق
اخلاط و مهلک و قدر شربتش تا یکدرهم است خصی فرس حالیوس است خصی البحر د
خصی خروس اسامی چند نند خصی الدیک حب البان است و مولف تذکره گوید که غیر
اوست و گیاه آن شبیه بعنب الثعلب است و طول دانه او بقدر آلو بالو و سفید در دوم
گرم و خشک و مسهل بلغم لزج و محلل ریاح و غذا او بجهة تحلیل صلابات و مفاصل نافع و مصدع
و مکرب و مصلح او بنفشه و شربتش تا یک درهم و بدلش زر ... است خصی الثعلب بفارسی
ثعلب گویند و آن بیخ است سفید و از سورنجان کوچکتر و طعم او شیرین و بالزوجة و آنرا
تندی و در بوی شبیه ببوی منی مثل دو بیضه کوچکی که باهم ملاصق باشند و از هر بیضه
ریشه باریکی دراز رسته و در آخر هر یک دانه کوچکی موجود که هر چند آن دانه بزرگ
شود بیضه کوچک گردد و از بجهة قاتل اخیه نامند و مستعمل اصل بیضه مرجب مذکور د

وبرکش بقدر انگشتی واز برگ پیاز اندک عریضتر وپهن بر روی زمین ونرم وساق او بقدر
شبری وبربالای آن دو عدد گل زرد رنگ ودر وسط گل چیزی سیاه وبیخش بنفشی میباشد
واماکن نمناک وبیخ است در اخر اول گرم وتر وبهی ومقوی عصب وجهة کزاز وتشنج یابس
وتولید منی وتقویه نعوظ وطلاء او باروغن گل مقوی مویها ومنبت آن ومانع سقوط وقدر
شربتش دو درم ومضر معده ومصلحش شکر وبدلش تخم رطبه وتخم زردک است وگویند
نوعی از وی گلی است که در آن چیزی شبیه بخصیه میباشد بیخ او در تقویه باه ضعیفتر است
ونوعی دیگر میباشد برگ وشاخش سرخ وبرسر او دو عدد گل بسیار کوچک ودر درون او تخم
سیاهی ودر تابستان میروید ودو سال میماند در دوم گرم وتر وگویند جهة امراض سوداوی
مجربست وهرگاه او را قلع کنند دست آن شخص بهیچ جسی حرکت کند وچون او را بسوزانند وباموم
وروغن زیتون یا باشرکه ضماد کنند دفع آن شود ونوع چهارم او را برگ سه عدد ومایل
بطرف زمین وشبیه برگ سوسن سفید واز آن کوچکتر ورنگش سرخ وساقش باریک وبقدر
ذرعی وگلش مثل سوسن آزاد که زنبقی است وبیخش مدور وبقدر جوزی وسرخ ودرونش
سفید وبالزوجه وشیرین در دوم گرم وتر وبغایت بیبهاست ونوع پنجم را نبات وبیخ مثل
نوع چهارم وتخم او شبیه بتخم کتان واز آن بزرگتر وبراق وصلب در سیم گرم وبا رطوبه
فضلیه ودر تحریک باه قویتر از سقنقور وچون بیخ مربو در دست دارند باعث نعوظ
گردد وجهة فالج ولقوه وتسمین بدن وریزانیدن حصاة وحمول او با زعفران واندک
مشک موجب حمل در همان ساعت ومجرب دانسته اند وتخم او با شراب بغایت موجب نعوظ
ومکدر حواس ومضر محرورین ومصلح او سکنجبین وقدر شربت از بیخ او تا یک عدد واز
تخم آن یک درهم است **خصی الکلب** بیونانی ارخس نامند وآن بیخ گیاهی است مثل دو
زیتون بهم چسپیده یکی ماده وبزرگتر ومثل دو بیکری نر وکوچکتر وغیر مثل وسفید لون
وبرکش شبیه برگ کندنا وساقش بی برگ وتا نیم ذرع وگلش برنج وباهم متصل بشکل

سرو ونقش وشبیه بشکل اصابع صفر وعقیم در فیر وزکوه مرده وزان شاهد نموده بهمه صفات
با هم شبیه اند مگر آنکه گل اصابع صفر بسیار بهم متصل نیست وسرخ ارغوانی است در اخر دوم
گرم وخشک ومحلل اورام بلغمی ومسخن رئیه ومعاده او با رطوبت فضلیه وتازه آن که با شیر
پخته باشد بغایت محرک باه وخشک قسم نر او قاطع آن وگویند هر یک از نر وماده که بعد
از دیگری خورده شود فعل اول را باطل میکند ومصلح در تسخونتر دیه صمغ وخشخاشی است
وتصریح نموده اند که قسم ماده او باعث تولد ذکور است ونوع دیگر را برگ مثل نوع اول و
عریضتر وبا رطوبت چسبنده وگلش بنفش وبیخش دو عدد وکوچکتر از اول وهر دو مثل ودر انده سیم
گرم وخشک وقاطع باه وقابض اسهال وخشک ساینده او ونوع اول محلل اورام بارده وشقی
قروح ومانع عفونت آن وجهة نمله وقروح خبیثه وقلاع رطبه مفید ومفتح سدد ودافع
آثار جلد است **خصیه** از جمیع حیوان زبونترین اعضا ورطوبت در وغالب ومقوی وبهترین
همه خصیه خروس فربه است بیهی ومولد خون صالح ومصلح سایر ادویه تخن وبا نمک وصعتر
استعمال نمودن است وخواص خصیه هر حیوانی در ضمن آن مذکور کرده **خفاف** بضاد
معجمه درخت مقل است وگویند مقل مکی است **خفف** خربزه نارسیده است **خمل** وضمه
است **خطمی** معروف است سفید وسرخ والوان مختلفه میباشد وانچه بکل باشد خطمی
بری وخطمی نر نامند جالینوس سرد وتر دانسته وشیخ الرئیس گرم باعتدال واکثر مرکب
القوی ومایل ببرودت وتری واز انواع خبازی شمرده اند محلل ومنضج ورادع ومرخی وگل
او ضعیفتر از برگ وساق وهرگاه برگ وساق او را خشک کرده کوبیده استعمال کنند جهة
دانسته اند آب طبیخ او خالی امعا ومقعد ودافع ضرر تندی ادویه مسهله وبکثقال از جهة
تحلیل قولنج وگشودن بول وحیض وقرحه امعا ونفث الدم وسرفه حاده واسهال ومغص
ومواد سوداوی وخلط خام وضماد او جهة التیام قروح وتسکین درد ورمها وتحلیل
آن وضماد زیر ونضج جراحات ودمل وورم پستان ومقعد وورم جراحات وخراز

وتنگی اعضا وعرق النسا ومفاصل ونقرس وبا روغن زیتون جهة گزیدن هوام وسوختگی
آتش وبا باد ویه مناسبه ودر روغنها جهة ذات الجنب وذات الریه وضماد پخته او با روغن
بغایت منضج سریع الاثر در اورام حاره ونطول او جهة نرم داشتن موی وجلوس در طبیخ او جهة
ورم مقعد وانضمام فم رحم در زنان عظیم مفید وتخم گویند او جهة سنگ گرده ولعاب آن
با شکر جهة سرفه حار وضماد او با سرکه که در آفتاب نشیند جهة بهق وبا روغن زیتون
وسرکه جهة سموم حیوانی وبیخ وتخم او با دو جزو ذات خرما که با سرکه طلا کنند جهة
ورم بغایت مجرب وپوست بیخ او بغایت ملین وقوی التحلیل وطبیخ آن جهة مغص وزحیر
وسده امعا وقرحه آن وبا شراب جهة عسر بول وحصاة ودفع فضلات خام مثانه وعرق
النساء وارتعاش وتشنج عضلات وجلوس در طبیخ او وبدستور تضمید آن جهة تحجر
مفاصل وصلابت اعضا ومضمضه طبیخ او با سرکه جهة درد دندان نافع است وچون بیخ
او را کوبیده در لته بسته در آب گذاشته در زیر آسمان چندان بگذارند که آب منجمد
گردد طلای او جهة دفع تشنج پلک چشم موثر وجهة سرفه حاره ونفث الدم مجرب
وطبیخ او را بیرحمین اثر است ومفتح سده ومصلح او عصاره زرشک وعسل وراز یانه
وگویند مضر ریه است وعسل مصلح اوست وقدر شربتش از یک مثقال تا ده مثقال واز
طبیخ او تا سی گرم وبدلش خبازی وصمغ خطمی بغایت مسکن تشنگی وقابض طبع ورافع
تب صفراوی است **خطاف** بفارسی پرستوک وبترکی قرلانقوج وبدیلمی چلچلانامند
واز طیور معروفه است گوشت او در سیم گرم وخشک وکباب آن مفتح سدد ورافع سنگ
مثانه ورافع یرقان وامراض سپرز وآشامیدن یک مثقال از خشک سحوق او جهة قوة
باصره وغرغره آن با آب جهة خناق وجمیع امراض حلق نافع وطلای سوخته او جهة آثار
دارد واکتحال محرق او مقوی باصره ودماغ او با ترکیب وخاکستر او با عسل جهة ابتداء
نزول آب وبیاض وجرب وسبل وظفره نافع وبدستور خون گرم او وترکیب او بغایت

جالی

جالی وجهة بهق وآثار ونیکو کردن رنگ رخسار وبا زهره گاو جهة سفید کردن موی سیاه
مجرب دانسته اند وخوردن آب معصور مدقوق او با قدری بادروج جهة اخراج جنین
میت سریع الاثر است وبدستور یک مثقال خاکستر آشیان او که سوزانیده باشند جهة
عسر ولادت بغایت مفید وخوردن او سبب دفع شبقه زنان وطلاء او بعد از کندن موی
سفید باعث رویدن موی سیاه ومجرب دانسته اند وطلا کردن چشمهای او با روغن
زنبق بر ناف زنان جهة عسر ولادت موثر وسعوط زهره او جهة سیاه کردن موی سر
وریش سفید مهریار گوید مجربست ومولف ما لا یسع گوید مخصوص سفیدی قبل از و
قت وباید شیر در دهان نگاه دارند که دندان سیاه نشود وچون در سالی دو بار
بچه بیکند هر گاه در حین زیادتی نور قمر شکم بچه اول را بشکافند دو سنگریزه
ظاهر میگردد یکی سفید ویکی ملون چون غیر ملون را در پوست گوساله که در حین
زاییدن نجیبی گرفته باشند که بدن گوساله بزمین نرسیده ذبح کرده باشند بسته
بر بازوی صاحب صرع یا بگردن او ببندند در دفع صرع جمیع اطبا مجرب دانسته اند
وسنگ ملون را چون در حریر سفید بپیچید نگاه دارند باعث جاه وقبول وقضاء حوایج
میگردد وامین الدوله گوید سنگ ملون سرخ میباشد وتعلیق او موجب دفع فزع
است وگویند چون بچه او را بزعفران وامثال او زرد کنند بدستوری که او در حین رنگ
کردن نر بیند جهة دفع زردی بچه سنگ یرقان با آشیان آرد وچون وقت صلوغ جهة
آشیان او را خراب کرده با آب حل نموده بان غسل کنند باعث بطلان سحر وثر است
خفاش بفارسی شب پره گویند در سیم گرم ودر چهارم خشک ومرق پخته او مسهل
فضلات غلیظه وزرداب ورافع استسقا ومهرایی او در روغن زیتون وزنبق جهة فالج
ورعشه ومفاصل ونقرس ودرد کمر وورمهای بارد وطلاء مطبوخ او در باطیل جهة
احتباس بول سریع الاثر است وجلوس در طبیخ او جهة فالج وحول بچه او قاطع حیض

وطلای خون او قبل از بلوغ مانع برآمدن موی و بزرگ شدن پستان وصلابت دادن زهره او بر
زرج جهت عسر ولادت مجرب و تدهین بروغنی که در ظرف مسی قلعی او را مطبوخ باشند
جهت رویانیدن موی و دراز کردن آن بعد حلق واکتحال بعصاره او باب پیاز جهت نزول
آب و با عسل جهت بیاض وطلای او برکف پا مهیج باه و شیاف او جهت قوبا و بیاض چشم و خاکستر
سوخته سر او جهت منع مستی موثر و شیر و بول او بغایت جالی و دراشیان او بهم میرسد
وشیر ذی نامند بقدر بند انگشتی و سفید و متخلخل شبیه بقلی و سوراخ دار است یک
او قاتل دود و مخرج حصاة واکتحال او رافع بیاض عین و طلای او باعث جراحت جلد
وسترنده موی و قالع ثالیل است و گذاشتن سر او در زیر بالین که عالم بر آن نباشد مورث
بیخوابی و بدستور دل و چشم او همین اثر دارد و دفن کردن سر او در برج کبوتر موجب جمعیت کبوتران
و در سوراخ موش باعث گریختن ایشان از آن مکان و داشتن او مورث قبول است

خبخج خردل بری است **خف الغراب** نوعی از حلزون است دراز تر از ودع و بزرگتر
از آن **خیوردج** خرفه است **خل الزیت** ترشی است که از روغن زیتون و غوره یا از سرکه
و روغن بادام و نان فطیر و شکر ترتیب دهند **خلال ابراهیم** جزر بری است **خلال دان** نوعی
از اطریلال است **خلال الخلیل** نبات اطریلال است **خلوق** زعفران است **خلال المامون**
اذخر است **خلیات** اسم یونانی بادرنگ است **خلقیس** اسم یونانی زاج است **خل
الخمر** سرکه انگوری است **خل العنصل** سرکه عنصل است و در اسقیل مذکور شد **خلال**
در بلح مذکور شد و آن غوره خرما است که از حد بلح گذشته باشد و بتشابه را بایز باین
اسم نامند **خل** بفارسی سرکه نامند و از خرما و مویز و شکر و عسل و انجیر و امثال آن
از حبوبات مثل برنج و غیره ترتیب میدهند و مراد از مطلق او سرکه انگوری است و خل خمر
و از آن جهت گویند که مادامی که اولا خمر نشود سرکه نگردد بخلاف سایر که اولا
ترش میشوند و بهترین همه سرکه انگوری است و بعد از آن مویزی پس خرمائی و مویزی

وانجیری

وانجیری و سرکه طاری و نارجیلی و تمری و سه قسم اخیر گرم و خشک اند و سرکه انگوری
مرکب القوی و در دوم سرد و خشک و گویند خشکی او در سیم است تا بعضی و بسیار لطیف و سریع
النفوذ و رساننده قوة ادویه باعضا و ملطف و قاطع اخلاط غلیظه و رافع تشنگی و معین
هضم و قاطع نزف الدم اعضا و محرک اشتها و گدازنده بلغم و سپرز و موافق معده
ملتهبه و بالخیه وجهت قطع صفرا و تفتیح سده ها ناشتا ریقا دسیرز و مداومت خوردن
او قاتل کرم معده و کرم او با عسل جهت نفس الانتصاب نافع و قی کردن بعد از خوردن
گرم او جهت ادویه قتاله و دفع جمود خون و شیر در معده و با نمک جهت دفع ضرر قطر و
سگ دیوانه گزیده و مکیدن او بعد برنج جهت زلوئی که در حلق مانده باشد و سرفه
کهنه رطوبی و غرغره او جهت منع سیلان فضول بحلق و خناق و سقوط لهاة و درد دندان
و مضمضه او با نمک جهت قطع خون بن دندان که کنده باشد و با زاج سفید جهت خون لثه
بر مستی آن و طلای او جهت منع انتشار قروح خبیثه و باد سرخ و جرب و نمله و جرب
متقرح و بواسیر و داحس و ورم ظاهری و باطنی و مانع ورم جراحات تازه و درد سرحاد و
خارش بدن و گزیدن حیوانات حیة حاره و سوختگی آتش بغایت مجرب و چون بر عضوی بمالند
منع قبول ماده از عضو مجاور خود میکند و نطول او جهت گزیدن حیوانات سمی و بر موضع نزف
الدم ظاهر بدن جهت قطع سیلان خون و طلای که با سرکه پخته باشند منع سیلان فضول
بکم میکند و ضماد آن چیزی که در او طبیخ یافته باشد جهت سوزش عضو و نشو آن مجرب
و با کوکرد جهت نقرس و با عسل جهت دفع آثار تحت چشم و خون مرده و با روغن گل جهت درد
سری که از آفتاب حادث شده باشد و با آرد جو جهت خناق و ورم پستان و با کوش و با خاکستر
گرم جهت غدد و ورم بارده و با حرمل جهت خدر و کزاز و مفاصل و جوشانیده او با گلاب
که پارچه را بآن ترکرده و بر سر گذارند جهت درد سری که از صفرا و خون و بخارات و حمام
حادث شده باشد مجرب و پاشیدن سرکه بر سنگ گرم کرده و بدستور سنگ زاده و

و انداختن بخار او جهة درد سر مزمن و نزلات و سرفهٔ مزمن و بواسیر و خوردن انجیر و مویزی
که در آن خیسانیده باشند جهة سپرز و مضمضهٔ طبیخ او با زیره و صعتر جهة تسکین درد
دندان و قروح لثه مجرب و قطور او جهة کرم گوش و بخور او جهة دوی و طنین و گرانی
سامعه و تفتیح سدهٔ خیشوم و بوییدن او جهة سده مصنفات و با گلاب و روغن بادام
و روغن گل جهة سرسام و هذیان نافع و چون یک اوقیه با آن عنصل خشک را ورق
کرده در سرکه بجوشانند تا مهترا شود و یکهفته در آفتاب گذاشته صاف نمایند و هر روز
ناشتا دو سه اوزان بنوشند جهة دفع بدبوی دهان که بمشارکت معده باشد مجرب
و در جمیع افعال مثل سرکهٔ عنصل است که در اسقیل مذکور شد و مضر بمبرودان و سوداوی
مزاج و قوة باه و صاحبان سرفهٔ تازه و سعال یابس و مضر اعصاب و اعضای عصبانی
و رحم و ناقهین و مبرودین و صاحبان ریاح غلیظه و درد مفاصل و مداومت او مورث
استسقا است در صاحبان ضعف احشا و تشنج و ضعف بصر و مورث زردی رخساره
و تشنج و لاغری بدن و مصلح او شیرینیها و گوشت آب و چرب و شراب سرخ غلیظ و در دفع
ضرر سرفه شیرینی و روغن بادام و ادویه ضعیف الحرارة و در ضعف اعصاب عسل و
ادویه حاره و در تشنج لعابها و قدر شربتش تا نصف اک و بدلش در بعضی امور شراب
و در بعضی آب لیمو است و سرکه طاری نارجیل مضر عصب خسیند خلنج درختی است
شبیه بدرخت گز و در چین و بلاد روس بسیار بزرگ میشود برگش مثل برگ گز و گلش
کوچک و سرخ و زرد و سفید میباشد و ثمرش مثل خردل است در دوم گرم و خشک
و شکوفهٔ او تندتر و قویتر از سایر اجزاء او و شکوفه و برگش جهة گزیدن هوام
و روغن او که شکوفه را در آن ریخته سه هفته در آفتاب گذاشته باشند جهة
اعیا و درد مفاصل و نقرس نافع و نشادهٔ چوب او و زاهم ابن اثر است و یکمثقال از تخم
او با عسل حافظ دل است از ضرر سموم و خوردن چیزی در ظرف چوب او نافع

خفقان

خفقان است خلاف شامل بید مشک و بید برگی و بید موله است و از مطلق او بید برگی
مراد است و گل او بعد از برگ بهم میرسد رنگش زرد و بقدری خوشبو و ثمرش مثل خوشه
که از ساق شاخهای او میروید و کف بید نامند و در اکثر مواضع یافت میشود و قسم
تر او بی گلها است و بعضا اسم خلاف بر آن است گلش در دوم سرد و در اول تر و برگش در اول
خشک و ثمرش در اول سرد و تر و بید موله در افعال ضعیف تر از وست مفتح سدهٔ جگر
و ملطف و دافع خفقان و تشنگی و جهة ضعف معدهٔ حاره و تبهای محرق و صفراوی
و جمیع امراض حاره و ترمد و صداع نافع و عرق او الطف از جرم شکوفهٔ او و خاکستر
چوب او جهة نزف الدم و با سرکه جهة ثالیل و نمله و ورم پستان و ورم اعضای ظاهری
مفید و جرم برگ او قابض و رادع و عصارهٔ او مسهل صفرا و بلغم و سودا و مدر بول
و جهة سدهٔ جگر و یرقان و صلابت سپرز و صرع و منع لزوجتها و اختناق رحم و مفاصل
و نقرس و گزیدن عقرب و ادویه سمیة و قطور او در گوش جهة پاک کردن چرک آن
بسیار مفید و مضر بی کاه و مصلح او گلاب و شکر و قدر شربتش بیست درم است که با
شکر بنوشند و طریق آشامیدن آب او در دستور اول مذکور است و صمغ او
مقوی باصره و جالی و ثمرش جهة اسهال دموی مجرب است و جلوس در طبیخ برگ
و شاخ او جهة رفع فساد اعضا بغایت مؤثر خلاف بلخی بفارسی بید مشک
گویند و در نشام شاه بید گل او قبل از برگ بهم میرسد بقدر بلوطی و ملون بزردی
و اندکی سرخی و سیاهی و سفیدی و بسیار خوشبو و جالینوس سرد و تر دانسته و جمعی
دیگر در اول گرم و مایل بخشکی بیان نموده اند محلل و ملطف و مفتح سدهٔ خفیفهٔ
دماغی و مقوی دل و دماغ و مسکن صداع که از بخار و مواد حاره باشد و ملین
طبع و عرق او در جمیع افعال قویتر از عرق بید و گلاب و ملین طبع و مقوی دل و معین
باه و مقوی احشا است و چوب و برگ او در خواص و مصلح و قدر شربت مثل بید است

و روغن بیدمشک وشکوفه بید تر و مجفف وسکن درد سر حار و مانع صعود بخارات و
خوردن او مانع غلیان خون بسیار گرم و بدل شیر روغن گل و طریق عمل او مثل روغن بنفشه است
و چون با مغز بادام بطریق بنفشه با دام گیرند الطف است و بدل عرق او عرق نیلوفر است
خلاف بری بید مطلق معروف است **خلد** بضم خا وفتح لام بفارسی موش کور و در اصفهان
واره سبانک و بدیلمی کاپش کویند حیوانیست بی چشم و بی دم و بی دست و پا و از موش
کوچکتر و سرخ رنگ و ریشه اشجار را میخورد و زمینهای نمناک را پوسیده سوراخ میکند
و کویند چشم او در زیر جلد است و اشیا را می بیند و طیماثاوس کوید که هر گاه در
سوراخ مسکن او پیاز و گندنا بگذارند بوی آن بیرون آید و از سموم قتاله بغایت گرم
و بارطوبت و خون موضع دنباله او جهة خنازیر و بیاض چشم و دفع آثار جلد و خال و داغ
او با روغن گل جهة برص و بهق و قوبا و خنازیر و قرحه از بدن بروز کند بعد بل و
قاطع رعاف و سیلان خون هر عضوی و محلل اورام و خون او نیز همین آثار دارد
و سر او را چون سوخته با زاج سفید در کوش کذارند جهة ازاله بدبوئی آن و طلای
آن جهة درد سر و بخور او جهة عسر بول و سعوط زهره او با آب بیخ رطبه و قدری
زعفران جهة دفع لقوه از مجربات شمرده اند و تعلیق لب بالای او جهة تب ربع
و صرع و باسانی جهة بیرون آمدن دندان اطفال و کویند خوردن دل او اعانت
بر اطاعت دوختیات کند و دفن کردن او در آشیانه در مانع اثر سحر و انداختن
دندان او در میان جماعتی موجب تفرقه ایشان و هم چنین است در آتش انداخته
به او **خلر** بضم خا و تشدید اللام دانه ایست شبیه بکرسنه و کیاه او کمتر
از ذرهی و برکش ریزه و کلش ما بین سفیدی و زردی و غلافش شبیه بغلاف باقلی
و سفید و آن پنج قسم است اینکه از غلاف باقلی کوچکتر و پوست او غلیظ تر و عریض
و بسیار سفید باشد و دانه او بقدر نخود کوچکی او را جلبان ابیض نامند و دوم
مضاعف

مضاعف الغلاف و خشن و دانه او در سفیدی و کوچکی و تدویر کمتر از اول میباشد و او را
بنقه نامند و مذکور شد سیم طویل الغلاف قریب بباقلی و سیاه رنگ و دانه او مستدیر
بزرگ مایل بزردی است و بسیار تلخ و در مصر بسیله کویند چهارم دانه او کوچک
و پهن و اغبر است و جلبان اسود خا نامند پنجم دقیق الغلاف سفید دانه است و او را
قصاص کویند و همه اقسام او در دوم خشک و در اول سیم سرد و طبیخ او با عسل مدر بول و حیض
و منقی امعا و محلل اخلاط فاسده و ملین سینه و جهة سرفه و قصبه ریه و درد سینه و رفع نفث غلیظه
و ادرار نمودن شیر و ضماد او جهة تقویت اعضا و رفع کلف و با عسل جهة اورام غلیظ و بخور او در موضع موجب
جمعیت موذیات است و مضر است اعضا و مولد سودا و نفاخ و مصلحش شراب العسل و قدر شربتش تا
ده درم است و نوع بری او بغایت غلیظ و مدر شیر است **خلال مکه** اسم فارسی نبتاباج است
خلر بری بلغة مصر بسیله نامند **خراعضان** بجموز است **خیط** کوشت بریان
است **خان الارض** نوع صغیر خان است **خافیطوس** کمافیطوس است **خخم** نبات
تودری است و بلغة بطی ایم صباذی **خالبنوث** ماذریون سیاه است **خیل** سورنجان
است **خساورا ف** پنجنکشت است **خیره بنفشه** اسم فارسی بنفشه مربا است **خیرمایه**
بفارسی خمیر ترش و خمیر مایه کویند و آن آرد کندم است که با روغن بیجند در روغن زیتون و شیر
و سایر روغنها و ماست از هر یک که باشد سرشته کذارند تا ترش و بدبو شود و قدری از آن داخل
خمیر نان میکنند تا فطیر نشود مرکب القوی در دوم کرم و خشک و بغایت جالی و ملطف و جاذب
از عمق بدن و با نمک که زیاده باشد منضج و مفتح دمل و محلل اورام بارده و مسکن درد آن
و سی آن الی که در و خمیر مایه کم نمک بقدر چهار دانک حل نموده باشند با چهار دانک طباشیر و مثل
طباشیر شکر و یکدانک زعفران جهة رفع خمار و تشنکی و تب و التهاب مجرب و چون دو دل سرکه نیز
اضافه کنند جهة اسهال صفراوی و احتراق مفید و غرغره محلول او در آب با ربع آن روغن
بنفشه جهة درد حلق و ضماد او با اضداد روغن و نمک جهة تحلیل صلابات عظیمه مایوسه مجرب

وچون یك جزو آب نعناع و یك جزو خردل سایند ونصف عشر خردل شب وسه چندان مجموع
خمیرمایه اضافه نموده درده مثل همه آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با نصف وزن آن
عسل بقوام آورند جهة تقویه هاضمه بمرتبه ایست که صبر نتوان کرد و مشتهی معده از اخلاط محترقه
ودافع بلغم وسهل است ومحرک باه بعد از معاجین باهیه بلا فاصله بنوشند بغایت سریع الاثر وچون
خمیرمایه را کوبیده وبا آب انار شیرین وامثال آن بسرشند قایم مقام خمر است واز اسرار مکنونه
ومفرح سینه علیل ومصلح او کثیرا وقدر شربتش تا ۸ درم است خمر مراد از و در شرع ما یخمر
العقل است یعنی آنچه عقل را بپوشاند ودر عرف از مطلق او شراب انگوری مراد است که آب انگور
صاف را در خم درون برفت اند وده گرده مدتی در آفتاب وبعد از آن در سایه گذارند وغیر
انگور را نبیذ نامند واصناف او بحسب افعال زیاده بر ششصد قسم میشود وچون خردل داخل کنند
بدون جوشیدن خمر میشود وشیرین میباشد وبا زعفران باعث شدت سرور وتقویه جگر ودل
میکرد وچون با دانه انگور باشد قابض میشود وریحانی است که خم را بعد از اندودن
برفت وبا بقیه موم اجود وکشته بخور کنند ودر آب انگور ریزند ومصطکی وبه شیرین وسیب
بقدری اندازند وبعد از آفتاب گذاشتن ظرف او را در زمین دفن کنند وآنچه بر و شش
ماه گذشته باشد مسطار نامند وبفارسی دلالی گویند وچون آب انگور را بجوشانند تا ربع
او بسوزد ودر خم کنند او را جمهوری گویند وبی مزه غلیظ را قهوه نامند واو قاطع باه است
وشرابی که از یکسال تا ده سال گذشته باشد عتیق گویند واو در سیم گرم ودر دوم خشک
است وقدیم او که زیاده از ده سال تا چهل سالست یبوسه او در سیم وتازه او که مسطار
است در دوم گرم وتر واز شش ماه تا یکسال در اخر دوم گرم ومایل برطوبت است واولی آنست
که بعد از جوشیدن اقلا تا سه ماه نگذرد استعمال نکنند وقویترین اقسام زهره عتیق رقیق
وضعیفترین همه سفید تازه است ورقیق او سریع النفوذ ومفتح وغلیظ آن دیرهضم وکثیر
الغذا ومقوی اعضا وشیرین او ثقیل بغذائیه او غالب وترش شیرین آن مفسد هضم

ومفرح

ومفرح عصب ومورث توحش وقسم قابض خمر حابس طبع وباعث خشونت سینه ودباغت معده
وقوی للخمار وتلخ او جالی ومفتح وهاضم وسیاه او دیرهضم ومولد سودا وسرخ خوشبوی
او که عبارت از ریحانی است معتدل وبهتر از سایر ومصدع است وبدبوی او مصدع ومورث
امراض مهلکه وشمس او که در آفتاب رسانیده باشند وبعد از جوشیدن بسایه برده تند
وسریع الانحدار وبا تفریح بسیار ومولد تبهای حاده وامراض حاده ومطبوخ او که جمهوری
باشد غلیظ ومسمن ومنضج ومقوی عصب ومصدع است ومدفون او که خم را در زمین دفن
کرده باشند واصلا در آفتاب نگذاشته باشند غلیظ ودیرهضم ومتعفن ومولد تبهای
مزمنه است وشراب کهنه صرف موذی اعضا ومورث سهو است وممزوج باعتدال مصلح حال
بدن وممزوج بآب کثیر باعث سستی اعضا واستسقا وثقیل ودیرهضم وخفیف وسریع النفوذ
وقدیم او مضر حواس واعصاب وتازه او نفاخ ودیرهضم ومورث امراض بلغمی وشراب تازه
تیره مولد سنگ مثانه ومسدد وصاف او مفتح ومسدد است وبهترین شراب مابین یکسال وده
سال معتدل القوام مایل بتنکی وخوشبوست که در رنگ مابین سرخی وزردی باشد ودر تلخی
وشیرینی متوسط وکام را بهم نیاورد ودر قدر استعمال او اختلاف بسیار است وناشناسنده
تجویز کرده اند وجالینوس وشیخ الرئیس اختلاف نقد او را بحسب امزجه واگذاشته اند در
محرور المزاج قدری که بدرقه طعام شود ودماغ تشنکی کند وبحد سرور ونشاط مفرط
نرسد واز قسم سفید رقیق وزرد وسرخ وممزوج باشد ودر معتدل المزاج ومبرودین بقدر
نهایت سرور واز قسم غیر ممزوج باشد ودر قوی الابدان وصاحبان اخلاط غلیظ قدریکه از حد
طرب بثقل حواس وخواب نرسد ومراعات اوقات هم از لوازم است باید در تشنکی مفرط
وگرسنکی بسیار وبعد از تعب وحرکات قویه ودر سیری مفرط وغضب مفرط ودر هوای بسیار
گرم ووسط روزهای تابستان استعمال ننمایند وبحد مستی مفرط نرسد مگر در هر ماه
یکدفعه که باعث استراحت ارواح وقوی گردد واکثر فرموده اند که اگر هر روز استعمال

نمایند و بعد از زیاد نموده رود و با گفته بیات شامند اولی است و بعضی بدستور شرط است که
در مکان استعمال او عطریات و نغمات و آب روان و اسباب سرور و بهجت و شکل مرغوب و رفقای
عاقل و فهمیده و صاحبان اخلاق حمیده باشند و جامع جمیع شروط را درین رباعی درج داده است
∴ گر باده خوری تو با خردمندان خور ∴ یا با صنمی لاله رخ خندان خور ∴ بسیار مخور و رد مکن
فاش مساز ∴ اندک خور و که گاه خور و پنهان خور ∴ و سبب مستی و مغز شدن خواص است بجهة آنست
پی در پی که قبل از تحلیل اجزاء متصاعده اولی متصاعد اجزاء دیگر شود لهذا ضعیف الدماغ
زود مست میگردد و در قوی الدماغ چون تحلیل بخارات بسیار است و بعد کثرت جمیع نمی رسد
دیر مست میشود و سبب سرور کثرت روح حیوانی و قوة دل است که بسبب اخراج روح نه یکجا
بظاهر باعث سخا و شجاعت و خوبی ادراک میگردد و در مزاجی که محرک خلط غالب و آثار
آن اخلاط است جهة کثیف الخلط را باعث ملال و گریه میشود و در لطیف الخلط سبب خنده و سرود
و صاحبان اخلاط حاده را موجب غضب و اخلاط بارده رطبه را علت سکوت و خواب و چون
مراعات استعمال خمر بحسب مقدار و سن و فصل و مکان و وقت کرده شود جهة حفظ صحت و نیکو
کردن فکر و رنگ رخسار و تقویه فهم و هاضمه و دل و معده و جگر و نفوذ فرمودن غذا در
ماساریقا و فربه کردن بدن و تحلیل فضلات و اخراج کثیف آن باطلاق و لطیف آن بادرار و عرق
و اخراج صفرا ببول و عرق و رفع بلغم و سودا بتلیین طبع و جهة تقویه حواس و اعضای اصلیه
و نشاط و فرح و رفع جوع کلبی و وحشت و خیالات ناخوش و مالیخولیا و جنون و نیکو کردن
اخلاق و رفع بخل و غضب موثر و باعث شجاعت و سخاوت است و تریاق اکثر سموم و مفتح سدد
و مقوی باه و مانع پیری و رافع هیجان بدن و رمد بلغمی است و ممزوج قسم سفید او جهة تب دق
و ترطیب اعضا و تب غشی و صرف او جهة تب ربع و بلغمی و رفع ضرر هوای وبائی و در حمامات
جهة تحلیل مواد و نفوذ فرمودن و بدرقه شدن قوة ادویه و خوردن او بقدر دو ربع رطل
با آب سیب و گوشت آب بره چربه جهة غشی و بیهوشی مجرب است و منافع جزئی او زیاده از

تحدید

تحدید و هر گاه مراعات شروط و مقدار نشود مضرت او بمراتب زیاده از منافع است بالجمله
سبب موت فجاة و خناق و امراض دماغی مثل سکته و صرع و فالج و جنون و سرسام و رعشه
و امثال آن و درد چشم و امراض گوش و خیشوم و دهان و دندان و زبان و اسهال دموی و قدم
جگر و سپرز و خفقان و ضیق النفس و بطلان باه و اورام خطرناک و اکله و جوششها و فساد
هضم و ضعف قوتهای دماغی و حیوانی و طبیعی و مورث تبهای محرقه و مرکبه و غشیه و استسقای که
علاج پذیر نباشد و مولد سنگ مثانه و گرده و حرقة البول و ضعف اعصاب و سایر مضرات
او را حدی نیست از انجمله که مضرت عاجل و سهل العلاج است علت خمارست که با تقلب
نفس و برد اطراف و غثیان و تهوع و امراض هولناک میباشد و مضرتهای آجل بدنی از آنکه
علاجی نمی باشد و امراض عقلانی اند غیر متناهی و از انجمله تقویت قوای بهیمیست و ضعف
قوة نفس ملکی که انسان از شرف خلق باوست **خمان** لغة نبطی است و بیونانی اقطی نامند
نباتیست که صغیر و کبیر میباشد کبیر او شبیه بدرخت شاخهای او مایل بسفیدی شبیه به نی
و سست و برگش مثل برگ گردکان و از آن کوچکتر و ثقیل الرایحه و در سر شاخها از سه عدد
تا پنج عدد و بر سر شاخها قبه و گلش سفید و ثمرش شبیه بحبة الخضرا و بنفش مایل بسیاهی
و در شکل مانند خوشه و در بوی شبیه بشراب محلل و بسیار مجفف و مستعمل از و برگ تازه
آن و در ایام مراعات شد اولی است و خمان صغیر شبیه بگیاه و ساقش مربع و پر گره
و برگش شبیه ببرگ بادام و مشرف الاطراف و از سر گره ها ثمری ظاهر و ثقیل الرایحه و قبه
سر او شبیه بخمان کبیر و تخمش مثل خردل و بنفش دراز و بطبری اکتنی نیز رنگ
و سرخ و از مطلق خمان نوع صغیر مراد است و مستعمل تخم او در دوم خشک و سردی در دوم
غالب و با اندک گرمی رادع و مسهل اخلاط لزجه و بسیار مجفف و با قوة محلله و آب طبیخ
برگ و ساق او مسهل بلغم و مرة الصفرا و آب افشرده او و مطبوخ تخم آن و بدستور دو رگ
از سانیده تخم او جهة شکستگی اعضا و از جا بیرون رفتن استخوان و افتادن بر شدن

بغایت موثر و طبیخ بیخ او با شراب جهت استسقا و گزیدن افعی و وجع مفاصل و رفع سده و حول
او جهت درد رحم و امراض مقعد و بواسیر و مضمضه آن جهت کرم دندان و سقوط او سه روز
رافع حرة چشم و جلوس در طبیخ او جهت صلابة رحم و انضمام فم او و ضماد برگش جهت بواسیر
و با آرد جو جهت ورم حار و سوختگی آتش و گزیدن سگ دیوانه و با پیه بز جهت نقرس و خوردن
ثمر او جهت صلابة رحم و طلاء بخته او جهت صلابة جرب و سیاه کردن موی و منع ریختن آن
و مضر بریه و مصلح او عسل و شربتش تا دو درم است و مولف اختیارات بدیعی درخت بلعند
دانسته و فیه ما فیه **خماهان** لغة فارسی است و خماهن نیز گویند از حجارات و نر و
ماده میباشد حدید صینی جنس نر او و حجر الخمار قسم ماده است مایل بزردی و در دوم خشک
و نر او صلب و تیره رنگ و سیاهی غالب و چون بسایند محکوک او زرد رنگ شبیه بزنگ
زرنیخ می باشد در دست کردن انگشتری از مقوی دل و رافع وحشت تاریکی مکانها و تیرگی
نگاه کردن است و جهت حفظ صحت چشم موثر است و ماده او مرده‌تر از حدید صینی و زنگ نماید
او بسیار سرخ و مایل بسیاهی و مثقال و نیم از نماید او جهت دفع خمار مجرب و باعث تبرید
و تعریق مخمور است و مرده و قسم جهت علاج صفراوی و دموی و ورم چشم و تقویت عضو بحدیکه
از ریختن مواد ممانعت نمود و دو درم از نماید آن جهت دفع درد شکم که از دوای مسهل
حادث شده باشد بغایت مفید و مسدد و مصلحش عسل است **خندریلی** بلغة نبطی اسم
نباتیست شبیه بکاسنی بری و ساق و بیخ او باریکتر از آن و گلش زرد مایل بسرخی و برشاخهای
او صمغی متکون میشود مثل مصطکی و بعقده باقلی و بسیار چسبنده و قوة او تا یکسال
باقیست و صمغ آن تا هفت سال و نبات او بغایت مجفف و خوردن دو گ او با شراب و بدستور
ضماد او جهت گزیدن افعی و آب او که با شراب طبخ دهند جهت قطع اسهال و طلای آب برگ
او جهت قلع بواسیر نافع و چون مجموع گیاه را با بیخ آن کوبیده با عسل قرص نمایند و با آب د
بوره آرمنی طلا کنند جهت بهق موثر و صمغ او دو م گرم و خشک و مفتح سدد و مفتت

حصاة

حصاة و محلل ریاح و جهت التزاق شعر منقلب چشم و بردن گوشت زیاد جراحات و فرزجه
او با مرهم مافکه لثه را با او آلوده باشند و بقدر زیتونی حمول نمایند جهت گشودن حیض و اسقاط
جنین بغایت موثر و اکتحالا و جهت سبل و بیخ او جهت گزیدن عقرب نافع و مورث بیخ و قرحه
و مصلح نشاسته و قدر شربتش تا یک دانگ است **خندروس** بفارسی ذرة مکه گویند و حنطه
رومیه نامند و در نبات بمثل گندم مکه خوانند با آتش شبیه بنی و ثمرش در برگها پیچیده بشکل
خیاری و دانهای او متصل بهم و زرد و سرخ و سفید میباشد مایل بحرارت در دوم خشک
محلل بلغم و خون منجامد و قابض طبع و ثقیل و نفاخ و غذائیت او غالب و ضماد بخته او در ترکه
جهت جرب متقرح و تشقق و تقشر ناخن و طلاء مضوغ او جهت بواسیر چشم و گزیدن جا
جانوران و حقنه طبیخ او جهت قرحه امعا که با حرارت باشد و تغذیه با او جهت سل و اسهال
نافع و بدلش ذرة است **خنثی** بتشدید نون بلغة سریانی گیاهیست شبیه با اثراس که
بفارسی سریش گویند و ظاهرا نوعی از او باشد برگش شبیه بکراث و از آن لطیفتر و ساقش
قریب بذرعی و توم و بر سر او گل سفیدی شبیه بیلوط و بیخش مستدیر و مثل بیخ سوسن از آن
و از آن بزرگتر و تخم او در غلافی مثل تخم بازنده در آخر دوم گرم و خشک و قوتش تا ده سال
باقیست مسخن و تند و با قوة مجففه و محلله و ملطفه و جابر کسور و مقوی باه و محلل
ریاح و اورام انثیین و مفتت حصاة و رافع قروح باطنی و یکدرهم او مدر بول و حیض
و دو درم جهت درد پهلو و سرفه و سستی عضل نافع و ثمر و گل او مطلق طبع و با شراب جهت گزیدن
عقرب و خوردن ساق تازه او جهت یرقان خصوصا چون با ترکه و روغن زیتون پخته
باشند و آب او با سفیداب و سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با گوگرد جهت
قوبا و با آرد ترمس جهت خارش بدن و بیخ او در افعال قویتر و سه درهم او جهت گزیدن
هوام و ضماد مطبوخش با درد شراب جهت قروح خبیثه و ورم پستان و خصیه و جراحات
جرک دار و دمل و طلای او جهت قوبا و داء الثعلب و با عسل جهت استسقا و بهق

سفید وسوخته او بباد و دخان جهة رویانیدن موی واکتحال او جهة بیاض چشم ومطبوخ آب بیخ
او با شراب دمو و وزن عقرانه جهة رطوبات چشم وسلاق وسوزش پلک وقطور آب بیخ او به تنهائی وبا
کندر وعسل وشراب دمو جهة جوش گوش وچکانیدن مطبوخ او در دو دهن زیتون در گوش مخالف
درد دندان جهة تسکین الم گوش علیل موثر وشقاق که از سرما بهم رسیده باشد وسوخته او اثر وثقل
سامعه وطلاء او با سرکه بر انگشت ابهام طرف موافق دندان درد دندان بالخاصیة مسکن درد اوست
ومضر کلیه ومصلح او مصطکی وشربتش تا سه درم وبدلش در باه شقاقل ودر سموم اشقیل است خنفسا
بفارسی جعل نامند بود دار دراز و بزرگ بویی وکوچک او افعل میباشد وبوده او قوی تر است در دوم گرم
وخشک ومحلل وتند وآب منقوع او بعد از ترکیب مسهل اخلاط معدیه وکبدیه وسعال جهة استسقا
مجرب دانسته اند وبستن شکافته او بر موضع گزیدن عقرب دافع سمیت اوست وضماد او دافع قروح شقاق
در دهن زیتون که در او جوشانیده باشند جهة تسکین درد گوش سریع الاثر ومحلل خناق وبواسیر وگویند
او با آب جهة قلع ثالیل واکتحال او رطوبة او که از قطع دنباله او ظاهر شود جهة تقویة بصر ورفع غشاوه
نافع وکذا شتر مای جعل در موضعی باعث جمعیت کبوتران وگویند جمعی کرد منفعت عدد او در زیر
طارمی مرغ موجب بار بدن باران وظهور برودت هوا است وچون در جوف نی گذاشته بر دان زن
بندند دافع عسر ولادت است وبولس گوید جرم منحوق جعلی که در شور خبازی بهم رسد جهة درد
چشم مجرب است خندیقون شرابیست که از خمر وادویه ترتیب دهند واز مخترعات حکماء فرس
است وقوتش تا هفت سال باقی میماند در دوم گرم ودوا اخوان خشک ومولد خون صالح ومقوی اعضا
ومفتح سده جگر وسپرز وجهة تب ربع وتسخین بدن واعراض مرمنه نافع وقدر شربتش ۱۸ درم است وبهترین
نسخهای که در منهاج وغیره مذکور است اینست زنجبیل ۵ دانگ فلفل ۲ درم ونیم زعفران قلقل یا مشک
دار چینی عود قسط شیرین مصطکی هر یک یک مثقال ودوا انکی انیسون نانخواه حب الغار از هر یک ۴ دانگ
جوز بوا لاجورد هر یک نیم دانگ زعفران ومشک ولاجورد را در گلاب وآب به شیرین وآب سیب وآب انار
شیرین که از هر یک چهل درم دانگ باشد حل کنند وادویه دیگر را کوبیده در لته بسته در خوار وسپید

دیخباله

دیخباله آن شراب مرغ صاف بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف کرده با گلاب وآب میوها بیامیزند ونه
صد درم دیخباله آن عسل صاف را بر آتش نرمی گذاشته شراب بجوشانید مذکور را با آنها چند جوش نرمی داده
استعمال کنند وهرگاه ترباقیت عظیم مطلب باشد قدری پادزهر بعد از سرد شدن آن در وحل کنند
خنزیر بفارسی خوک گویند از ارسطو منقول است که اکثر او را در استخوان مغز نمیباشد وبعضی زهره
ندارند گوشت او در اول دوم گرم ودر سیم تر وشیرین ودر طعم گویند فرق از گوشت انسان ندارد
وقبل از ظهور نور اسلام جمعی گوشت مقتول را از انجای گوشت خوک میفروختند واو موافق ترین لحوم
است بمزاج انسانی وهضم او بعد از انهضام جید وبدن نیکو شود ومفتح سدد ومسمن واکل او مورث
حرص شدید وفساد عقل وزایل شدن مروت وغیرت است وقدما مجرب بیان نموده اند وپیه
صداع قرمز وداء الفیل ومفاصل ومفید معده ومضر خر وکعب سوخته او بعد از دول با شراب
جهة گزیدن هوام وطلاء کردن او با عسل جهة برص مجرب دانسته اند ودکتقال از ان که در احراق
بحد سفیدی رسیده باشد جهة تحلیل نفخ امعا ومغص قدیم وبول خوک وخصی جهة سنگ مثانه
ودر سایر افعال مثل گاو وبول گاو نر است وسرگین خشک او با آب وبا شراب جهة نفث الدم سینه ودفع
درد پهلو وبا سرکه جهة وهن عضل وبا دهن گل جهة التواء عصب وزهره او جهة قروح وقطع بواسیر
وبا عسل وفلفل جهة رویانیدن موی سر اقرع وخضنه کردن با پیه او جهة سحج امعا وضماد او جهة
درد رحم ومقعد وسوختگی آتش وسرما وبرف وپیه کهنه او که مدتی بر او گذشته باشد طلی
ومسخن ومغسول او با شراب جهة اورام حاره وسوخته نافع واز جالینوس منقول است که پیه بی نمک
او با مومیائی مرغ کوبی سامعه میکند اگر چه ما در زاد باشد وخون او در جمیع افعال مثل خون
انسان وطلاء او جهة ورم پستان وشیر منعقد ان وتحلیل اورام بالخاصیة مفید است واز
مهر یارس منقولست که ذر در استخوان سوخته او دفع بواسیر میکند واشامیدن سم سوخته
او قاطع سلس البول است وموی سوخته او که با زفت احراق یافته باشد با روغن گل مجفف قروح
مرفوع العلاج است خنزیر البحر کولفین است خندریس خمر است خنفسدا بات است خنك

اسم فارسی لسان الحمل است **خنی** بکسر نون اسم فارسی حنا است **خنیش** بلغت دیلم حشیشة العلق
است **خولنجان** بهندی سوخ بیری و بترکی [illegible] تند طعم و لذیذ و با اندک عطریه و از هند و در دم خیزد
و گویند از آشیان باز در سواحل دریا بر میدارند و نبات او معلوم نیست و مؤلف تذکره گوید نبات او
بقدر ذرعی و برگش مثل برگ قرنفل و گلش ذهبی است و غلیظ تر کرده را خولنجان قصبی نامند و بیکره
را که باریک و صلب است عقاربی و قسم اخیر بهتر است و قوتش تا هفت سال باقی میماند در آخر دوم
گرم و خشک و مقوی معده و احشا و هاضمه و باه و ماسک بول و بغایت کاسر ریاح و جهة قولنج و
اوجاع ترش و برودت گرده و درد کمر و تقویه اعضاء باطنی و دفع بدبوئی دهان و خنازیر و سرطان
و درد مفاصل بارده و بلغمی نافع و نگاه داشتن او اندک زمانی در دهان موجب شدت نعوظ و یک درم
سائیده او با یک اوقیه شیر گوسفند ناشتا بنوشند در تحریک باه مجرب است و مضر دل و مجفف سینه
و مصدع محرورین و مصلح او صندل و طباشیر و گوشت آب مرغ فربه و انیسون و حابس بول و مصطکی
کثیرا و قدر شربتش تا یک درم و نیم و بدلش دارچینی و کبابه است **خوخ** بفارسی شفتالو نامند انچه
گوشت او از دانه جدا شود [illegible] گویند و غیر او را کاردی و بهترین [illegible] در اول سرد و در دوم تر
و ملین و مسکن تشنگی و غلیان خون و صفرا و بخارات حاده یابسه و جهة تبهای صفراوی و خالص و دموی
و دفع بدبوئی دهان و خشکی دماغ و ترطیب مزاج سوداوی که از احتراق اخلاط باشد و در اوقات فرجه
حاره معین باه و مشتهی طعام و ابرادنیم رطل را شب گذاشته تا صاف شده باشد با شکر و ترنجبین در
امثال آن مسهل صفرا و جهة دفع اخلاط سوخته نافع و مضر مرطوبین و اعصاب و سریع التعفن و مورث
تبهای عفونیه اگر چه بعد از یکماه دو ماه باشد و مصلح او عسل و مربای زنجبیل و قسم کاردی او
غلیظ تر و دیر هضم و با قوة قابضه و نفاخ و مورث قولنج و بد [illegible] او [illegible] اثار داده
و خشک کرده او قابض و بغایت دیر هضم و بعد از هضم کثیر الغذا و مانع سیلان فضول بمعده
و دواء و فیه آب برگ و شکوفه او با شکر جهة کشتن کرم معده و حب القرع ببادامی مورث و طلاء
آن بر ناف دافع کرم شکم و بر بدن بعد از نوره طلا نمودن تازه و خشک او جهة دفع بوی

نوره

نوره و ضماد شکوفه او با آب کرنب جهة قلع ثآلیل نافع و ابن رضوان تصریح نموده که یک دانگ شکوفه
او اسقاط جنین زنده میکند و درد و مغز دانه او جهة درد گوش و کرمی و تفتیح سده آن و درد بواسیر
و خاییدن مغز او جهة رفع کندی دندان و یک درم از استخوان دانه او جهة اسهال مجرب است **خوص**
اسم عربی برگ درخت خرما است و برگ درخت مقل و نارجیل و امثال آنرا که دراز و باریک باشد
شامل است **خولان** بلغت مصر اسم حضض هندیست **خواتم الملک** طین مختوم است **خوخ اقرع**
شفتالوی کاردی است و گویند اسم ساذج هندیست **خوصی** بردی است **خوبع** بعربی نوعی
از خرنوب است **خون سیاوشان** اسم فارسی دم الاخوین است **خوک** اسم فارسی خنزیر است
خوکن بلغت اصفهان اسم زبیب است **خوب کلا** اسم هندی خبه است **خیار شنبر** معرب از
خیار چنبر فارسی است و بهندی [illegible] نامند ثمر درختیست بقدر درخت گردکان و برگش کوچکتر
و اطراف برگ تند و گلش زرد و شکل یاسمین و مایل بسفیدی و ثمرش دراز و باریک قریب
بذرعی و در جوف او پرده های خشبی و در آن رطوبتی سیاه منجمد و پرده های او دانه فلوس و رطوبة
مراسل خیار شنبر نامند و مستعمل عسل او است و شیرین بد مزه میباشد در اول گرم و تر و ملین
و محلل و با ادویه مناسبه مرطب مسهل آن و مسکن حدت خون و مشهی عصب و ملین سینه و موافق
زنان حامله و مسهل برفق و بطی العمل و جهة تحلیل اورام ظاهری و باطنی نافع و با تمر هندی
مسهل صفراء سوخته و با تربد مسهل بلغم و با سفایج و آب کاسنی و آب برگ بید و آب شاهتره
مسهل سودا و جهة تفتیح سده جگر و درد آن و یرقان و تبهای حاره و دفع سده امعا و زحیر
و مغص مفید و غرغره او با آب کشنیز رادع خناق صعب و محلل آن و با آب انجیر و شیر مغز
و محلل [illegible] او [illegible] جهة درد مفاصل و نقرس و تلیین صلابات نافع و مغص معده
و مغثی و مصلح او مصطکی و انیسون و مورث تحشی بسبب چسبیدن او با امعاء و مصلح آن روغن
بادام و قدر شربتش از پنج تا چهل و بدلش سه وزن او مویز بی دانه و پنج وزن او ترنجبین
است و چون مانیدن عسل او باعث دفع قوت او و شدت الثراق بر وده میشود و استعمال تازه

اوکه یک سال نکذشته باشد مورث بول الدم است و دانه او از پنج عدد تا هفت عدد که کوبیده
باشد مقوی خوب است و خوردن مسحوق پوست سیاه او با زعفران و شکر و کلاب جهة عسر ولادت
واخراج مشیمه مجرب دانسته اند خیری اسم یونانی شب بوی فارسی است چه بوی او در شب
ظاهر میشود و در عراق عرب منثور نامند از جمله کلهای خوشبوست و زرد و سرخ و بنفش میباشد
وازمطلق مراد قسم زرد است و مراد از بری او قسم سرخ واو غیر خزامی است چنانکه کذشت
ومجموع آن در دوم کرم و خشک و محلل و مدر و جالی و ملطف و جذاب از عمق بدن و مسکن
نواق و سه نیم از آب و بد سنوز از ساییده او مدر حیض و مخرج جنین مرده و مشیمه و مفسد
جنین و تخم و بیخ وجلوس در طبیخ او و حمول از اعین اثر میباشد و اکتحال او جهة بیاض چشم
وطلاء بیخ او با سرکه جهة صلابه سپرز و چون داخل مراهم کنند جهة ورم صلب مفاصل
و رحم و کشودن حیض و باسور و روغن جهة شقاق مقعد و انکشتان و بوییدن او محلل بلغم دماغ
و ریاح غلیظه و ضماد بیخ مطبوخ او جهة درد دندان بارد نافع و مصدع و مصلحش روغن کل
و سرخ و سرکه است و روغن او که بطریق روغن کل کیرند کرم و بغایت محلل شربا و حمولا مدر
حیض و مخرج جنین و طلاء او جهة ورم رحم و مفاصل و تقویه موی و با عاقرقرحا و تخم
انجره چون بر کرط طلا کنند جهة تقویه باه و سعوطا و مفتح سده دماغ و قدر شربتش تا
چهار درم است خیری ختایی نوع سیاه خیری است و باعتدال اقرب و در مداوا اکثر مستعمل
است خیزران بفارسی خیزران نامند و آن نباتیست شبیه به ریسمان بسطری انکشتی و بنیاد
نرم و بی برک و بی ثمر و از و کرسی و ظروف میسازند در دوم کرم و خشک و اشامیدن
ساییده او جهة قطع نزف الدم و طلاء او رادع و محلل اورام است و چون در میان رختخواب
کذارند ارضه ضرر نمیرساند خیزران بلدی اسم مورد بری است خیل فرس است
خیط بکسر خا نعامه است خیری بری قسم سرخ خیری است و کویند خزامی نوع بری
است خیروج خبازی است خیربوا قاقله صغار است خیسفوج حب القطن است

خیار

خیار اسم فارسی قثد است خیار زه اسم فارسی قثاء است خیار کبر اسم فارسی ثمرة الکبر است
خیار دشتی اسم فارسی قثاء الحمار است خیار چنبر اسم فارسی خیار شنبر است
حرف الدال دارصینی بفارسی دارچینی و بیونانی قیمونا و بسریانی
مرسالون نامند پوست شاخهای درخت هندیست شبیه بدرخت انار و برکش مثل برک
کردکان و از انار بزرکتر و بی کل و بی تخم و بهترین او سطبر خوشبوی تند و سرخ مایل به
زردی است که با قبض و شیرینی مایل به تلخی در آخر دوم کرم و خشک و قوتش تا پانزده
سال باقی است و بغایت لطیف و مدر بول و حیض و مسقط جنین و محلل ریاح و مواد بارده
و مفتح و ملین و منضج و مفرح و مصلح عفونت اخلاط و سموم حیوانی و نباتی و معدل
و حافظ قوتهای نفسانی و حیوانی و طبیعی و جالی باصره و جهة نزلات و مرفه رطوبت
و سوء القنیه و استسقا و خفقان و وحشت و وسواس و جنون و تقویه اعضاء رئیسه
و سده جکر و سپرز و قرحات عروق و درد کرده و حصر بول و بدبویی دهان و تقویه
باه و تجفیف رطوبات دماغی و تصفیه صوت که از بلغم غلیظ باشد و رفع رطوبات
لزجه قصبه ریه و صنجن و اقسام فتق و عفونت زخمها و امراض بارده دماغی و عصبانی
و مطبوخ او با مصطکی جهة رفع فواق مجرب و اکتحال او جهة قوت باصره و ساییده
ازاد و یه بطیفان چشم و طلاء مضوغ او بر حشفه جهة التذاذ جماع و ضماد او جهة
جوشش لبنیه و کلف و دفع لرزشهای بلغمی و سوداوی و جهة رعشه بغایت مفید
و مضعف بواسیر و مسکن آن و طلاء او بر پلک چشم جهة اختلاج آن نافع و مصدع
محرورین و مضر مثانه و مصلحش کثیرا و انارون و قدر شربتش از دو تا پنج درم
و بدلش در تلطیف و تحلیل و تقویه اعضا مثل وزن او اهل و کبابه و در اصلاح
ادویه ساذجه و در باه خولنجان است و روغن او که در مصر میسازند آنرا روغن زیتون
با روغن کنجد بجای آن دارچینی کوبیده کرده اقلا یک هفته کذاشته و مکرر دوم

زده صاف نموده باشند و جمیع افعال مثل او و جهة رعشه و فالج و گزیدن عقرب و رتیلا و دفع
شعیره و بثورهای دایره نافع و قدر شربتش تا دو درم است و عرق دارچینی جمیع الاثر تر از جرم اوست
جهة یرقان و ریاح رحم و مقعد و قطور او جهة گرانی سامعه بسیار موثر است **دارشیشعان**
اسم فارسی است و قندول و عود البرق نامند چه در هنگام برق و رعد قوی فرح باو رسد خوشبوتر از
عود هندی میشود و مراد از و پوست سطبر مایل بسرخی و صلب خوشبوی و آن شاخهای درختیست
خاردار و کوتاه و گلش زرد و خوشبو و تند و قسم سفید و بدبو و ضعیف است در دوم گرم و خشک
و با قوة بارده و قابضه و تند طعم و با تلخی و قوتش ساقط نمیشود و محلل نفخ و مجفف رطوبات
غلیظه و مقوی مثانه و اعصاب و معین اخراج جنین و مفتح سدد و مقوی جمیع اعضا و مسقط
بواسیر و مانع نزلات و دافع درد سر بارد و درد سینه و با دارچینی جهة سعال رطوبی و شرب
آب مطبوخ یک تم او با شکر دافع درد معده بارده مایوس العلاج و مجربست و طلاء او جهة
قروح متعفنه و خبیثه و ساعیه و قلاع و مضمضه طبیخ او جهة حفظ صحت دندان
و با شراب جهة قروح خبیثه دهان و سنون او جهة تعفن لثه بسیار موثر و بالخاصیة
جهة قروح مجاز که مابین خصیه و مقعد است نافع و کذا شیاف او با فتیله در بینی جهة
بدبوئی و بواسیر الانف و خوردن طبیخ او قابض طبع و قاطع نزف الدم و نفث آن و دافع
سستی اعصاب و تعفن اخلاط و قدر شربتش تا دو درم و مضر سپرز و جگر و مصلح او دوقو
و مصطکی و بدلش بوزنش اسارون و دو ثلث او زراوند مدحرج و نصف آن درونج
است و امین الدوله بیان نموده که حمول او باعث حمل زنان عاقر و از تجربیات و از خواص
اوست که چون شاخ او را بکنند و بخور نموده در لته بسته در شب چهاردهم ماه قمری
در تحت جامه خواب بگذارند در خواب شخصی را چند که از حاجات او جواب گوید و روغن
شکوفه او که نوار القندول باشد و بطریق روغن گل یا بنفشه بادام که بجای بادام
کنجد مقشر باشد گیرند بسیار خوشبو و در اخر دوم گرم و خشک و خوردن نیم دقیه

اوباشراب

او با شراب زردک یا میبختج مقوی فم معده و حقنه او با ادویه حاره جهة اسهال رطوبی
و طلاء او جهة نقرس و فالج و امراض دماغی و عصبانی بارده و تقویه باه و نطوط
در تحلیل ورم صلب و تفتیح سده دماغی و شقیقه و تحلیل ریاح و تقویه برودهای دماغ
نافع است **داذی** بلغة فارسی قسمی از هیوفاریقون است و مراد از مطلق او داذی
فارسی است و آن دانه ایست مثل جو و درازتر و باریکتر از آن و طعمش تلخ و تیره رنگ
و از جبال فارس خیزد و نبات او زیاده بر شبری و سرخ است در اول گرم و در دوم
خشک و قوتش تا چهار سال باقیست و با قوة تریاقیه و قابضه و مسکر و مقوی اصلا
وجهة درد مقعد و استرخاء آن و بواسیر و اسهال و دفع سموم و تفتیح سدد و تحلیل
ریاح و درد رحم و لعوق او با عسل جهة دفع کرم معده و سیلان آب دهان و جلوس
در طبیخ او جهة خروج مقعد و علل آن و برودت رحم و با روغن زیتون جهة بواسیر
نافع و مورث سدر و دوار و اکثار او کشنده و مصلحش خیره بنفشه و مضر مثانه
و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا دو درم و بدلش نصف وزن بادام و دو ثلث او اهلات
داذی رومی قسمی از هیوفاریقون است و نار قیصر عبارت از آن **دار فلفل**
بفارسی فلفل دراز گویند و آن بار درختیست مثل درخت توت و ثمرش مثل لوبیا
و در غلاف او دار فلفل میباشد و بعضی گویند شکوفه درخت فلفل است و قوتش
تا سه سال باقی میماند در اخر دوم گرم و خشک و مسخن احشا و محلل مواد بارده
و مفتح سده جگر و هاضم طعام و محرک باه و مدر بول و حیض و مسقط جنین
وجهة خوشبو کردن دهان و رحم و دفع قی و تقویه معده و تحلیل ریاح و گزیدن
عقرب و رتیلا نافع و اکتحال او که در جگر بز گذاشته کباب کرده باشند جهة
شبکوری و ظلمة بصر مفید و قدر شربتش تا یک دانگ و مصدع و مصلح او صمغ عربی
و صندل و گلاب و بدلش فلفل مفید است و گویند بوزن او زنجبیل و ذرنباد

است بالسویه **دابغ ابزوج** در صفهان انجیلک کویند دانه امرود جنکلی است ومایل بثلثی
بیاه ومغشوش سفید وشیرین وپوسته او را نقل مینمایند در اول کرم ودر دوم رطوبت معتدل
وپوسته او مایل بخشکی ومشهی ومدر بول ومسمن بدن وغذائیت در وغالب وموافق سینه
وصنجوم واعصاب متشنجه واکثار او مفسد معده ومصلحش شیرینهاست **دانک** امین
الدوله کوید که تخمیست شبیه بتودری سرخ واز آن ریزه‌تر وکیاه او بقدر شبری ودر
کوههای طبرستان ونواحی آذربایجان میشود کرم وتر وجهة علل بلغمی وسوداوی نافع
وچون بنجاه درم او را تا صد درم باد وچندان آرد کندم وقدری روغن نانها ترتیب داده
تناول نمایند در تسمین بدن بعدیل وفرزجه او در اعانت حمل مجرب ومخرج جنین است
دابغ البرجب راسنجیلاست **دارمک ودارما** نوع سفید اشنوناست **داروانش**
اسم دیلمی تمر است **داربجج** بلغة تنکابن اسم ایدمامیراست **داردوی** سیولان
است **داربرنیان** بقم است **دابونه** بطیخ هندیست **دارکیه** بلغة شامی نبات
است وکویند طالیسفر است **داروان** بیونانی ازاد درخت است **دارفیل** اسم فارسی
ترصعنه است **دارتو** اسم فارسی ططریاست **دارمویز** اسم فارسی عجم الزبیب است
داراشکنه اسم فارسی سلیمانیست **دارکو** اسم سوداننیاست **دالک** اسم هندی
عناب است **دانیا** اسم هندی کزبره است **دارجماز** بلغة تنکابن بنفایج است **دارو**
اسم ترکی جاورس است **دام عنکبوت** ابرکاکتابست **دانقوز** اسم ترکی خنزیر است
دارصله اسم هندی عروق الصباغین است **دالنکا اننابانی** اسم هندی مثلث است
دبق بفارسی موبزک عسلی وکشمش کاولیا نوناماند وان دانه ایست از نخود کوچکتر
وسبز ومایل بسیاهی ودرجوف او رطوبت چسبنده ودانها بقدر خشخاش وکیاه او از
درخت امرود وغیران متکون میشود وچندین شاخ از یک مکان میروید برکش
شبیه برک مورد ولطیف وسبز نیم رنک در آخر دوم کرم ودر اول آن خشک وبارطوبه

فضلیه

فضلیه وجاذب از عمق بدن وملطف ومحلل ریح الانثی رطوبات رقیقه وغلیظه وچون در آب
کرم خیسانیده وپوست وتخم او را از عسل او افشرده صاف او را بامغز کردکان وبدستور
بامغز دانه بیدانجیر سرشته بپوشند جهة تنقیه سودا وبلغم وتفتیح سدد وعرق النسا وامراض
بارده نافع وطلاء او منضج ومفجر دمجمع کنندهٔ مواد اورام وسکن درد اعضای بارده وبا زدنیج ورب
جهة قلع ناخن وبا راتیانج وموم جهة تفتیح دملها وباکندر جهة قروح خبیثه وبا اهک وعسل
جهة رویانیدن ناخن وجوشانیدهٔ او در آب اهک جهة تحلیل اورام سپرز وباحنا جهة
سعفه وابریه وبا روغن کل جهة دراز کردن موی بسیار موثر وبالخاصیة مضر دل ومصلح او
بادرنجبویه وقدر شربتش تا یک رطل در زیاده او مورث مغص ودوار وثقل اعضاست وبدلش در
تحلیل نصف او ایهل وچهار دانک آن بادام ودر سایر افعال نیم وزنش عاقرقرحا وچون دبق را با
عسل ودوشاب وسبستان طبخ داده مثل خیاطه ترتیب داده بر روی اشجار کذارند طیوری که
بر آن نشیند بال وپا بسته کردند وصید شوند وچون با قرمز بیامیزند باعث شدت رنک او کردد
ودر سایر رنکها هم بسیار دخیل است **دبیدار** بلغة بنطی کیاهیست که از خود
ساقش بقدر ذرعی وخشبی واسافل شاخهای او خط دار وبرکش بسیار سبز ودیزه وترش
ونکلثیه بنوکیاه بنجه ودر جوف او تخم مدور تیره رنک ودر طعم دبوبا است وانند تلخی
واطعمه را خوش طعم میسازد در دوم کرم ودر سیم خشک وقابض ومعطش ومحرق ومقوی
معده وباشتیر محرک باه وجهة لقوه وفالج ونقرس وامراض بارده شربا وضمادا وجهة استرخاء
مقعد وسنک مثانه نافع ومضر محرورین ومصلحش بقول بارده وقدر شربتش از تخم وبرک تا سه
درم است **دبس** بفارسی دوشاب کویند وشامل دوشاب انکوری وخرمائی است ومراد از مطلق
او شیره خرما ورطب است که طبخ یافته باشد وغیر مطبوخ را سیلان نامند ودوشاب انکوری
مسمی بمیفختج است وخرنجیا ودر دوم کرم ودر اول خشک وملین طبع وکثیر الغذا وموافق بارده
المزاج وبلغمی وجهة سرفه وفالج ودرد مفاصل وطلاء او به بنهای وباقسط ونمک جهة کلف

وباشوبز جهة جمود اعضا از سرما نافع ومولد سودا ومحرق خون ومعطش ترکه وباداام وخشخاش
دیرهضم است ودوشاب انکوری که از جوشانیدن آب او بربع رسد وبا کل دوشاب جوشیده باشد
وشیرین کشته موسوم بد وشابست ومحرکات باه کل جوشانیدن باشند موسوم بمطبوخ ودبس العنب دادن
با اندک ترشی میباشد ومذکور در خواص شد ودوشاب انکوری در اخر اول تر ودر دوم گرم
ومولد خون صالح ومسمن ومفتح ومداومت او باشیر تازه واندک بادام جهة هزال مفرط
وخفقان وضعف احشا عجیب الاثر وبا اندک سرکه جهة یرقان وسپرز وبا اندک زعفران جهة
دفع هم وغم وغضب شدید وبا سداب جهة صرع مجرب دانسته اند وبا افیمون جهة وحشه
وجنون وبا مغز قرطم جهة دفع شری در عمارزه وبا انجیر وحلبه جهة سعال مزمن ودرد سینه ودبلها
الشعیر مقتضعات ومذکول وشیخ الرئیس قدس سره فرموده که با آب سیب وقدری برک ریحان
واندک حومل در جمیع افعال قلیم مقام خمر است سوای اسکار وضماد مطبوخ او با خطمی جهة تحلیل
اورام وکشودن دمل نافع وقدر شربتش از ده تا ۲۰ ل وکثیرا او محرق خون ومصدع و
مصلحش تخم ریحان وخشخاش است **دب** بفارسی خرس نامند وبترکی آیو کویند از سایر حیوانات
حیله تر وشدید القوة وکثیر الخوف در دوم گرم ودر سیم رطب وسن او یابس المزاج وجوان و
شدید الغرّ وجهه است ولهذا بچه او در اول صورت معلوم نیست وچون مکرر بلیسد صورت او از
لزوجات برون آمده ظاهر میکردد وجاحظ را اعتقاد آنکه عدیم الصورت متولد میکردد
واین محض اشتباه است زهره او مفتح قوی واشامیدن یکدانک او با سکنجبین وبا عسل وفلفل جهة
درد جگر بارد واستسقای لحمی ودق ومصروع ونیم دانک او جهة قولنج دواب بغایت نافع وطلاء
ان تا بیخ مرتبه باعسل وفلفل جهة قروح اکاله وخنازیر ودوبایندن موی مجرب واکتحال آن
با عسل وآب رازیانه جهة قوة بصر ودفع بیاض ودوبایندن خزه وپیه او جهة فربه کردن
بدن موثر وخون او بقدر یک مثقال جهة صرع بلغمی وطلا کردن آن که کرم باشد جهة نضج دمل
سریع الاثر واکتحال او بعد از کندن موی زیاد چشم مانع رویدن آن وبدستور مانع رستن

موی

موی اعضا است وپیه او در سیم گرم وخشک وضماد او جهة درد مفاصل مزمنه برص وداء الثعلب
ومزمنه باشد وبیرون رفتن وشکستکی استخوان وکوفتکی اعضا ونرم کردن اعضا واعصاب متحجر نافع
وچون جوف انار را تمامه خالی کرده پیه او را با شل آن در روغن زیتون در آن کداخته باتش کرم
کنند جهة دوبایندن موی ابرو وداء الثعلب وبواسیر ونواصیر وسعفه ومالیدن پیه او بر بدن
اطفال در حین ولادت جهة عدم ضرر او از ضررهای خارجی موثر وپوست او بسیار خشک
وجلوس بر آن جهة فالج ونقرس مرطوبین وصاحب بواسیر وقشعریره وتعلیق چشم راست او
باعث کریختن وحوش وتعلیق مرده چشم که در لته بسته باشند بر کردن صاحب تب ربع
رافع آن علة وتعلیق انیاب او بر بازوی چپ مانع تحجر ونجور موی او جهة کریزانیدن هوام
موثر وچون خصیه او را انکافته ماذوو سماق باشید خشک کنند جهة دفع اسهال بغایت
نافع است ودر رکین او محلل خناق واورام وخوردن او جهة دفع مغص مفید است
دباء بسکون عزه جراد است **دباب** بتشدید بای اول سوسمر بیابانیست **دبا**
بتشدید با نوعی از قرع است که بفارسی کدوی رومی کویند **دباسی** بلغة عراق اسم شفنین
بریست **دجاج** بفارسی مرغ خانکی نامند خروس او نسبت بمرغ حرارتش کمتر ویبوسة
در وغالب وخروس بچه اعدل ومایل برطوبة ومرغ جوان فربه در اخر اول کرم ودر رطوبة
معتدل ومرغ بچه ارطب از وبرطوبة فضلیه وقولنج برودت خروس بچه خلاف قیاس
وتجربه است چه کل بچه لحوم غیر مانی گرم ترند ومصراین آن کثیر الغذا ولطیفتر از اکثر
طیور ومولد خون صالح وغیر مصیر انخلاف اوست وکوشت آب وخروس سالدار محلل
وملین طبع ومخرج سودا وجهة قولنج بسیار مفید است وچون شکم او را با نمک وقرطم
پر کرده بسیار بجوشانند وبعد از یک شب مرق او را بنوشند جهة تبهای مزمن ودردی
ورعشه ودبو ومفاصل ونفخ معده وسوء القنیه وقولنج نافع وخروس جوان زیاده کننده
وصاف کننده منی است وخروس بچه جهة ناقهین وامراض حاره ومرغ بچه ومرغ جوان

قوی تر وجهة تسمین بدن وتصفیه رنک رخسار وغزال وزیاده کردن جوهر دماغ وفهم ودفع
خیالات فاسده وپخته او با روغن تازه جهة سرفهٔ یابس ومداومت بر او وکوشت او تا یکهفته
بانان بید بجهة دفع زردی رخسار که سبب آن معلوم نباشد مجرب وکباب او جهة دفع
خواهش کل خوردن وامثال آن وموافق معدهٔ رطبه وجکر وپیه او جهة نرم کردن صلابات
ومواد سوداوی وطلاء او نیم کرم او بر سر جهة مالیخولیا عجیب النفع وجهة شقاق وسعفه وجمیع
امراض یابسه ودیه مسلوق بقرطم جهة ابتداء جذام وسرکین او جالی وتند وخوردن او با شراب
وبا سرکه جهة قولنج ودفع سمیت فطر بقدر یکمثقال مفید وطلاء او جهة بهق وبرص وامثال
آن وبا سرکه ضماد آن جهة سک دیوانه کزیده مفید وجکر او کثیر الغذا ومسمن ودیر هضم
وخوردن مغز سر او بدون پختن جهة کزیدن هوام ونفث الدم که از حجاب دماغ باشد
مجرب دانسته اند وپخته او جهة تقویه دماغ وقوة مفکره وپردهٔ چینه دان او که
خشک باشد با شراب جهة دفع درد معده از مجربات است وانشامیدن خصیه خشک او با زرده
تخم نیم برشت جهة تقویه باه بسیار موثر وبدستور ضماد او با روغن زنبق بر پشت زهار
وکنج ران مقوی نعوظ وخون خروس ومرغ را انشامیدن وخشک کرده او را سعوط نمودن
جهة قطع رعاف مجربست وچکانیدن خون بال در دیده او را رافع بیاض چشم وازموده است
وچون شکم مرغ را شکافته انچنان زنده بوده بر موضع کزیده هوام بر بندند جهة جذب
سمیت آن وبر سایر مواد جهة جذب آن بظاهر ورافع بیهوشی برسام است وتناول نمودن
مرغ با شیر وکشک وماست وپنیر مورث قولنج ومداومت آن باعث نقرس ومصلحش ادویه
حاره وشراب ومطبوخ آب انکور است ودر محرورین سکنجبین واستخوان سوخته نوع
مرغ سیاه با مثل او چوب تاک که با هم سوزانیده باشند یا بر موم سرشته حمول کنند اعاده
بکارت کویند واز اسرار شمرده اند وخوردن سنک متولد بجوف او مفتت حصاة واستخوان
بال راست خروس را با خود داشتن مورث قبول ودر دست راست داشتن موجب ظفر

بوخصم

بوخصم است **دج** بفارسی کبک دری نامند ودر تنکابن کوه کوکت از طاوس بزرکتر وخاکستری
رنک ومخطوط بخطوط سفید بسیار دیر و ودر کوههای بسیار بلند میباشد کرم مایل باعتدال
ولطیف وقدر افعال از کبک قوی تر وبخور او بالخاصیة جهة دفع طاعون ووباء موثر ونکاه
داشتن پر او با خود باعث یمن وبرکت است **دجر** اسم نبطی لوبیا است **دجوبانا** اسم سریانی
غراب است **دح** بحاء مهمله کزبرة الحمام است **دحیا** زعفران است **دخن** بخاء معجمه
بفارسی ارزن نامند وآن قسمی از جاورس است واز ان بزرکتر ودر طبع مثل او وقدر افعال
وخواص مانند آن ومطبوخ مقشر او با شیر وروغن تازه مولد منی وملین سینه وصالح الغذا
وآرد او قابض طبع وقاطع اسهال صفراوی ومولد سده وسنک مثانه ومصلحش شکر وعسل
وبدلش برنج است **دخان الکندر** دوده کندر است که او را سوزانیده طاسی منکوس کذارند
تا دود آن در ان جمع شود جهة ورم وقروح چشم ورویانیدن مژه ورفع موی زیاد والتیام
قروح اعضا نافع است **دخان القوارير** دوده شیشه است کرم وخشک ومقوی باصره وجالی
وجهة سبل وناخنه وبردن کوشت زیاد زخمها مفید است ودوده مرصاف جهة رطوبة
چشم وتاکل کوشهای آن نافع ودوده بطور اتیزحمین از ان است ودوده میعه وقطران مثل
دخان القوارير است ودوده هر چیز حکم اصل آن دارد باشدت لطافت **دخس** دلفین
است **درخیمنا** بلغة نبطی شاهلوط وعن جلبان ونبات است **در** علیق است **درافیطون**
لوف الکبیر است **درقطولیطس** ذراوند طویل است **درابج** نوعی از تنباک است وکویند
خندریلی است **درافیقن** قلوص است **درسومارس** یونانی زجاج است **دراقن** بلغه
شام اسم خوخ است **دردی روغن زیتون** اسم فارسی عکر الزیت است **درجف** اسم فارسی
شجر الغراب است **درخت کاج** اسم فارسی صنوبر است **درخت سک** اسم فارسی غرب است
درست اسم فارسی الوس است **درخت نارون** اسم فارسی دردار است **درمنهٔ ترکی**
اسم فارسی تخم بنتاج است **درمنهٔ خراسانی** اسم فارسی کیاه وخشیزک وتخم از بنتاج

درمنه اسم فارسی شیح است **درونجنا** اسم هندی نوعی از جشیش است **دُرنا** اسم ترکی کرکی است **درناق** اسم ترکی ظلفات است **دُرْدار** لغة فارسیست داردار درخت پشه ونام او نیز کویند چه ثمر او چون خشک شود از جوف او پشه متکون میکردد ونوعی از غربیرا است در اول سرد وخشک وقابض وباقوة جالیه وجاذبو کرا اعضا والتیام دهنده جراحات تازه وبرک تازه او مقوی دندان ولثه وقاطع اسهال وپخته او ملین طبع وضماد او جهة جراحات تازه وبا سرکه جهة جرب رطب وقطور عصاره برک او که نیم کرم کرده باشند جهة ورم کوش واکتحال او باعسل جهة ظلمت بصر نافع وپوست وبیخ او در افعال قویتر وبکمثقال او با شراب ویا آب مسهل بغمر بلغم وطلاء او با سرکه جهة تغییر دادن رنگ موی مؤثر ورطوبة ثمر او جلای جلد وبثور وجهة دبة دق وسرفه مزمن مجرب وآب خیسانیده ثمر خشک او قایم مقام رطوبة اوست وچون ریشه او را در آتش کذاشته رطوبتی که از طرف دیکر آن بهم رسد در کوش بچکانند جهة رفع کری که از امتداد مرض بهم رسیده باشد آزموده است ومحرق خون ومولد سودا ومصلحش شکر وقدر شربتش تا یک درم وبدلش وخشیزك است **دَرْداب** بفارسی دستنبویه کویند از جنس خربزه است بغایت خوشبو وکوچک در افعال مثل خربزه کرمک است که ملیون نامند ودر بطیخ مذکور شد واکثر ملیون را درداب دانسته اند وغلطاست وبوییدن آن سخن دماغ ومقوی آن ومفتح سده دماغی است **دردنج** بلغة فارسی بیخیست عقربی شکل خاکستری رنگ کره دار وعدد کره او زیاده از دو وسه نمی باشد وبا اندك تلخی وخوشبوئی وباصلابة واندرونش سفید وبرك کیاه او شبیه ببرك بادام وما یلست بزردی وبر زمین فرش میشود وبا زغبیه وساقش مجوف وبقدر دو ذرع وازمیان برك میروید وبرکهای ساقش متفرق وباریکتر ودراز تر از برك تحت واز بیخ عدد تا هفت عدد می باشد وکلش زرد ومجوف دار ومستعمل از و بیخ است وقوتش تا ده سال باقی است در سیم کرم وخشك

ومحلل

ومحلل بلغم وسودا وریاح غلیظه ومقوی حواس ومعده وجکر وسپرز ودل ومفرح وبا تریاقیه جهة خفقان ودفع طاعون وکزیدن عقرب ورتیلا وتقویه خاصه ومالیخولیای مراقی وبا شکر جهة درد سینه وصداع بلغمی نافع وا و بخته قطعه او در درون خانه بالخاصیة جهة رفع طاعون وتعلیق سوارخ کرده او با ریسمان بر تخت کرکاه زن حامله باعث تسهیل ولادت وحفظ جنین از آفات وبستن عددی از آن بر سر که بطول سوراخ کرده باشند موجب دفع فزع خواب ودیدن خوابهای خوب است ومصدع ومصلحش از یانه ودر مجرور اثر ثمر بارده وحامضه وقدر شربتش تا دو درم وبدلش بوزنش زرنباد ودو ثلث او قرنفل است **دردی** ترشین عصارات است وبفارسی لای نامند وبهترین لایهای شرابست که خشك او را طرطیر وبفارسی داد تو نامند در سیم کرم وخشك ودر تحلیل اورام مجرب وجهة دفع حره وقروح وقلاع وبردن کوشت زیاده زخمها ومنع نزف الدم والتیام جراحات وضماد او بر زیر شکم جهة رفع سیلان حیض دایم ودر سایر مواضع جهة کلف ونمش وسایر آثار ونیکو کردن رنك رخسار وتسکین دردهای بارده ومفاصل وورم پستان ومحرق او که خشك او را بر روی اخکر یا در کوزه کذاشته سوخته باشند بحدیکه سفید شده باشد بغایت جالی ودر جمیع آثار قویتر ومستعمل تازه محرق اوست وکهنه محرق ضعیف است ومغسول سوخته او جهة غشاوه وجلای بصر وناخنه وبیاض وبا برك مورد جهة ورم بلغمی معده ضماد آ مفید وبدلش زرنیخ سرخ است وچون او را با قلی وشب تدبیر کنند جهة ازاله برص بغایت مؤثر وچون با بارود که از شوره است سفید کنند در اصلاح نقره وزردودن رنك مس بی عدیل است **دردی الخل** لای سرکه در جمیع افعال ضعیفتر از وست مکر در منع اکله که قویتر است **دُرّاج** مرغیست قریب بجثه کبك وخوش منظر ومؤلف تذکره اشتباه بسمانی کرده است در دوم کرم وخشك ولطیفتر از کبك وتذرو وکوشت

او زیاده کننده جوهر دماغ و فهم و حفظ و ماده منوی و مقوی معده و اعضا و مضر محرورین
و مصلحش ترشیها و خون و زبل و ذرعه او جالی و دافع بیاض عین و آثار جلد و بقول ... یادسی
به او با روغن داز قیچه درد گوش عجیب الاثر است **درو قیتون** اسم یونانیست و بعربی
زیتونیه نامند گیاهیست برگش شبیه ببرگ زیتون و از آن دراز تر و باریکتر و شاخهای او
کمتر از ذرعی و گلش نارنجی و تخمش سندیر و از کرسنه کوچکتر و مختلف رنگ و در غلاف کیشنی
درخت و شبیه بغلاف نخود و بیخش بسطبری انگشتی و بقدر ذرعی و منبت او زمین سنگ
لاخ نمناک و نزدیک دریاها میباشد در سیم گرم و خشک و بغایت مجفف و در دوم او سم
قتال است در همان وقت و کمتر از آن تا هفت روز و قدر شربتش تا یکدانک و مصلحش قی
کردن با سرکه و شیر تازه است و ذرور سائیده او قاطع خون و التیام دهنده جراحات
و نطول او محلل اورام و چون در روغن زیتون بجوشانند مسقط دانه بواسیر و قالع دندان
و قطور او دافع کرم و حول و مدر حیض و مجرب دانسته اند و جهة درد مفاصل و امثال
آن بیا دموثرات و آب او در تنقیه معاده و ثقیل کردن خفیف الوزن آن از اشیاء شهود
تجربه اهل صناعتست و ابن بیطار و غیر او داستر در قوی تر از لفاح بیان نموده اند **دروبطارس**
یونانی بمعنی ولد البلوط است چه آن گیاهیست که از درخت بلوط میروید و بر وی میپیچد
و نوعی از بسفایج و بیخش شبک و بهم پیچیده و پر زغب و شیرین و با عفوصت و صلب و براق
و سیاه و سرخ و تیره رنگ نیز میباشد و برگش شل برگ سرخس و با حلاوت و تندی و تلخی
است در سیم گرم و خشک و یکم تم او کننده است بالتهاب و درد شکم و بغایت قابض
و معفن و ضماد او جهة کزاز و فالج و مفاصل ضا... نافع و قدر شربتش تا یکدانک
و ممالیدن و سائیده او بر بدن و زود پاک کردن و باز تازه نمودن او در سستر ... موی
عجیب الاثر دانسته اند **درپاس** معرب از دو روس فارسی و نوعی از دردمشتن
است گیاه او بقدر شبری و زیاده از آن و از ساق او شاخها رسته و برگش شبیه برگ

کنار

کنار و سبز مایل بسیاهی و عدد برگ هر شاخی از سه تا هفت و گلش زرد و متدیر و پهن و کوچک
و بدبو و تخمش شبیه بفلفل کوچکی در سیم گرم و خشک و با برودت و نیم تم تازه او مسکر
قوی و زیاده از آن کشنده بخناق و محلل بلغم و سودا و مفتح سده و دافع یرقان
و ریاح و گویند چون در روغن طبخ داده بوزن داود و گندم اضافه نموده با عسل بقوام
آورند و بعد از طعام تا شش تم او را تناول نمایند در تسمین بدن مجربست و مضر سینه
و مصدع و مصلحش کشنیز و کثیرا است و مولف تذکره درپاس را تفسیر بچیز دیگر نیز
نموده است و نه اینجا است **دستبویه** اسم فارسی دوز داباست **دشیشا** جشیش است
دعیادا اسم بریانی اقاقیا است **دعیامتونا** فیون است **دغا** علک البطم است **دفلی**
بفارسی خرزهره نامند و بیونانی شیربون و بسریانی دودیون و بعربی حبن گویند و آن
نباتیست بقدر دو ذرع و زیاده از آن و برگش بزرگ و عریض و بی تشریف و دراز و صلب
و بدبو و تلخ و تند و گلش خوش منظر و بسیار سرخ و بعضی هم زرد و سیاه میباشد و در
خشنده و بزرگ و چیزی شل مو بر او مجتمع شده و تخمش طویل و قریب بشبری و بیر
از جنس مانند چشم و بیخش دراز و باریک و شور و سرخ و او بری و نهری
میباشد و در تمام سال اصل او باقی و در دنیا نیز کلا میکند و بری او عظیم تر است
در آخر سیم گرم و خشک و بغایت محلل و مجفف و جالی و برگ و نقیع او سم جمیع
حیوانات و بغایت ملتهب و زیاده از نیم تم او کشنده انسان و استعمال مخصوص
او بخارج بدن است و آشامیدن مطبوخ او با شراب بقدر نیم وقیه در دفع سم
هوام و طلاء پخته او که بعد از آن سائیده باشند جهة ورمهای صلب و درد
زانو و کمر و عرق النساء و مفاصل و جرب و کلف و جمیع آثار و حکه و مطبوخ شاخ
و برگش با روغن جهة جرب جمیع حیوانات و با افیون و اشق جهة درد سر و جمیع
قروح از مجرب دانسته اند و ذرور برگ خشک او جهة زخمها و حمول او جهة

درد رحم و آب برگ وگل او جهت جلاء رخسار و اصلاح موی بعد یل و آب مطبوخ او کشنده
کیک و ساس و آرضه و بغایت موثر و روغنی که گل و برگ او در و مهر پخته باشند و
بدستور آب او را با روغن زیتون بقدر نصف آن آب جوشانیده باشند که آب سوخته
باشد جهت قرطیه که مقدمه کجلی است و جهت جرب و حکه و دفع برص از مجربات
و یکدرم او کشنده خناق والتهاب و مفرّ ششّ و مصلحش عسل و بدلش در تحلیل بوزن
ملبه و نیم وزن او برگ ابجیرات و از خواص اوست که چون با موی سر تقطیر کنند قطع
شعله کوکرد کند و باعث غوص او شود و هرگاه در آفتاب تشقیه زنجفر کنند جاری
سازد و چون او را با وزن او حنظل تر و موردتازه با سرکه در و بقدر عشر فلی
ملح القلی و عشری نوشادر و عشری انزروت حل کرده باشند بسایند و تقطیر بر
مجدد ثلثه کنند و مکرر اعاده تقطیر مجدد نمایند و تشقیه کنند عقد ارض خارب
نماید و تشقیه معقود بتقاطر و سحق ان باعث تشمیع کردد و مؤلف کتاب برهان در
تنقیه و اقامه مجرب شمرده اند **دقاق الکندر** ریزهای کندر است که از و
منفتت کردد **دقرقیا** بلغت سریانی بطیخ است **دقاس** بلغت سریانی بول است
دقطامابون بلغت مزبوره مشکطرامشیع است **دقیق النخل** بفارسی او را
کسن خرما کویند و آن طلع رسیده است **دلب** بفارسی چنار نامند و آن درختی
است معروف سرد و تر و با قبض و پوست و ثمرش بسیار سرد و خشک و با حرارت
قلیله و جالی و ضماد برگ تازه او جهت ورم زانو و پخته او در شراب جهت ورم
چشم و منع ریختن مواد رطبه و رفع ورم بلغمی نافع و مضمضه او که در سرکه
پخته باشند جهت درد دندان و در شراب جهت سموم حیوانی و ضماد محرق او
بغایت جالی و مجفف و جهت برص و رفع رطوبة متعفنه زخمها و بباب جهت تقشر
جلد مفید و ثمرش با به جهت سوختگی آتش و نفوخ کل او که از ثمرش کرفته

باشند

باشد جهت قطع رعاف موثر و بخور او و پاشیدن آب و جرم مطبوخ او کشنده جعلانست و غباریکه
بر بر کشی نشیند بغایت مضر صوت و سمع و جگر و قصبه ریه است و مصلحش شیر تازه **دلدل** نوع
کبیر قنفذ است و قنفذ جبلی نیز کویند و بترکی کرپی و در مازندران شال قشی و در دیلم شال کره
نامند و آن حیوانیست قریب بسک و در پشت او بجای موی خارهای ابلق از سیاهی و سفیدی
بقدر شبری و زیاده میباشد و از قلم باریکتر و طرفین او با تندی و دود سوخته او جهت جراحات
بغایت مفید و در سایر خواص مثل قنفذ است و انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **دلیک**
ثمر کل سرخ صحرائیست مثل بار کل سرخ بستانی و با اندک شیرینی و عفوصه و در درد مایل بسرخی و بقدر
زیتونی و در صفهان بن کل و در تنکابن کلیک نامند و بترکی ایت بورنی کویند و کل نباتات او بعضاد
تر از کل بستانی و کلش بدبو و مشتمل بر چهار ورق و جوف ثمر زغب و محتوی بر دانهای طولانی
سفید است در دوم سرد و خشک و قابض و رادع و جهت اسهال صفراوی و دموی و تقویه معده
و جگر و دل نافع و مضمضه و غرغره طبیخ او و سنون از جهت تقویه لثه و قطع مفید و بدلش ثمر
کل سرخ بستانی و قدر شربتش تا ده درم و جرم او مورث سعال و مصلحش کلقند است **دلبوث**
اسم عربی بیخ سوسن سرخ صحرائیست مثل دو پیاز که ملاصق هم باشند و پیر دهای که بپیاز است
و بالای آن بزرکتر از زیرین و بعد از خشکی بسیار صلب میشود و کلش شبیه بسوسن کبود و سرخ
مایل به بنفشی و برکش بسیار کوچکتر از آن و ساقش قریب بذرعی و ثمرش مستدیر و منبت
آن اراضی معموره و مزارع است در آخر دوم کرم و خشک و با رطوبة فضلیه و جاذب و جالی و سمین
و بتهی دکویند برک فوقانی محرک باه و زیرین قاطع باه زنان و آشامیدن بالاء جهت قیله اطفال
نافع و چون بیخ او را سه عدد در یک رطل نبیذ خیسانیده صرم روزانه نیم رطل تا یک رطل از آن
نبیذ بنوشند جهت خشک کردن بواسیر و دفع ریاح آن مجرب دانسته اند و بدستور آشامیدن
یکدرم از بیخ او با ماء العسل تا پنج یوم معین اثر دارد و ضماد او با کندر و شراب جهت جذب
پیکان و خار از اعضا و با شیلم و ماء العسل جهت تحلیل غرب نافع و طلاء او جهت سرخی رنک

رخسار ودفع آثار وفرزجه او جهة كشودن حيض مؤثر ومضر حلق ومصلحش رشير بختن وقدر شربتش
تا دو درم است **دلق** اسم حيوانيست شبيه بسمور ودر صفهان موسوم وبفارسى دله نامند گوشت او
و روغن او واقضا ل الش محمود است **دلفين** اسم يونانى نوعى از سمك است وبفارسى ماهى يعنى دراز وبهندى كچه
ماهى نامند ومراوشبيه بمرخوك وبدفلس است سرد وتر قريب الاعتدال ومولد خلط غليظ ومقوى اعضا
وبه او كرم وخوردن ومالیدن روغن او جهة درد مفاصل وچون در جوف حنظل كداخته باشد جهة كران
سامعه واو بخته دندان او برا طفال جهة دفع فزع مؤثر است **دلم** بلغة مصر اسم ورشان است **دليس**
نوعى از صدف است ودر مصر ام الخلول نامند وانرا ودع بربيت **دلاع** اسم عربى بطيخ هنديست **دله**
اسم فارسى دلق است **دلدع** بلغة اهل حجاز مقدس نوعى از كماة است وبيونانى سفند دليون نامند **دم**
اسم عربى خونست وخاصيت خون هر حيوانى در محله كه آن مذكور است ومجموع آن محلل اورام وجالى بياض
عين وبرشته او قاطع اسهال ودافع سموم است **دم الاخوين** بفارسى خون سياوشان نامند وآن صمغى
است خالص الحمرة مايل به بنفشى وقوتش مدتها باقى ميماند وكويند عصاره كياهى سرخى است وا زسقوطره
ونواحى هند خيزد وكياه او معروف نيست در سيم سرد وخشك وقابض قوى وقاطع خون از جميع اعضا
ومنبت لحم ورادع سيلان فضول وجهة حرارت جگر واحشا والتحام جراحات تشير واشال آن
بغايت مؤثر وجهة زحير واسهال دموى وصفراوى وسحج وشقاق مقعد وتقويه معده ولثه و
وبا زرده تخم مرغ جهة قروح امعا واكتحال او جهة تقويه باصره وقرحه نافع ومضر كرده ومصلحش كثيرا
وقدر شربتش از نيم تا يك درم وبدلش شاذنج وعصاره خس است وچون بلور وشيشه را با ورنك
كند صاف تر ورنكين تر از عقيق ميشود ودر بن امر عديل ندارد **دماغ** مغز سر حيوانست تر ودو تر
ودر بعضى بقوة ترياقيه ومقوى دماغ ومولد منى وطلاى او جهة دفع خشكى دماغ وبرسام
وشقاق نافع ومضر معده ومصلحش نعناع وسركه وابكامه واد ويه حاره است **دمع النجر** كويند صمغ
بلاد بيست وبغايت جالى وجهة ستردن موى آزموده است **دمادم** نوعى از لوبياى هنديست
بقدر ماشى وسرخ شفاف وبر سر او نقطه سياهى وبهندى سور نامند گرم وخشك ومقوى دماغ

مرطبه

مرطبه وقاطع سيلان اب دهن وقدر شربتش در مزاج اطفال نيم دانك است **دميا** بيونانى نوعى از
ناهى است كه سيبيانا نامند ومذكور خواهد شد **دميسه** بلغة مصر نوعى از زبون افسنتين است **دم الثعبان**
ودم الثعبان دم الاخوين است **دمعة العشاق** حب النيل است **دمسيجه** اسم فارسى صفراغون است
دمور اسم تركى حديد است **دمورتيكان** اسم تركى حسك است **دند** بفارسى بيدانجير خطائى نامند
ومشهور بحب السلاطين است وكياه او بقدر ذرعى وبركش مثل برك بادنجان واز ان دقيقتر وكلش برنك
ترش ودانه او در غلافى دقيق مايل بزردى وقوتش تا سه سال باقى ودقسم چينى او بزرك دانه شبيه
بزبيب وقسم تخمه شبيه بدانه بيدانجير وغير منقط وسياه وكوچك وبطى العمل است ومورد مغص وقسم
هندى متوسط المقدار واغبر مايل بزردى ومنقط بسياهى ميباشد وبهترين اقسام چينى سفيد
مايل بزردى وبعد از ان هنديست درا ول چهارم كرم وبغايت تند وبايبس ودر جوف مغز او پرده
ايست وان در سميت مثل جش است وبدستور پوست او وبايد جدا كرده وهرچه بخ پوست مدقى مانده
باشد بدستور از سموم قتاله است واقسام آن مسهل بلغم وسودا وجاذب رطوبات خام از مفاصل
ومفتح وجهة استسقا ويرقان ونقرس وسنك كرده وشانه ودرد كمر ووركين وشاق نافع وطلاء
او حافظ سياهى موى ومورث قرحه وتقشر جلد وچون بر لب دهند سرخى او وا زايل كند وتكرار آن
موجب برص لب وضماد او بانبات جهة شقاق وبرص حيوانات وبا ادويه مناسبه جهة جميع اورام
بارده واوجاع مفيد وقدر شربتش در قوى الابدان يكعدد ودر ضعيفان نصف عدد وى است كه
با مصلحات باشد ومضر محرور ودر بعضى تا اوكشنده باسهال مفرط وقطع امعا ومغص ومصلحش
بعد از جدا كردن پرده در روغن او كتيرا ونشاسته وكل سرخ وكتيف در آب ليمو كذا شتن است
ومعين فعل او ترياقيد وعصاره عاقت وحليله كابلى وانيسون وبادنجان غسل وزعفران وبنفشه است
وبعد از ان خوردن آب سرد وشير ورب حامضه وشوربا او را مضرت كمتر ودر هواى بسياد
كرم وبلاد حاره يابس وضعيف الابدان استعمال او جايز نيست **دندان** از اقوى است **دنقه**
شيلم است **دنق** سپستان است **دنقرا** ابقرا است **دنبه** اسم فارسى اليه است **دندا فيل** اسم فارسى

عاج است دبلامن اسم ترکی کشنیز است دوایا اغریا یونانی نباتیست که در سنگلاخ و زمین سخت
میروید ساقش مثل ساق ریباس و طولش زیاده بر شبری و مایل بزردی و زغب و نیز مایل بزردی
و برسر او چهار برگ مربع شکل و سبز مایل بسفیدی و بر بالای برگها چیزی میروید بشکل و تخمش در آن
و خوشبو و طعام و پخته او از ماکولات در اول ثانی گرم و خشک و با اندک تندی و مقوی
معده و مدر بول و ملین طبع و محلل و جهة دفع آروغ و ریاح شکم و خوشبو کردن دهان نافع
است دوسر نباتیست مثل گندم و منبت او گندم زارها و از آن درازتر و درشت تر و دانه او
ریزتر و باریک و خوشه او متفرق و پوست او سیاه و بعضی از آن سرخ و در هر خوشه دو غلاف
یا سه بشکل فتیله و دانه او در میان هر دو غلاف و خوش طعم و گرم و با اندک خشکی و منضج
و محلل و مسهل اقسام کرم معده و ضماد او جهة اورام صلبه و داء الثعلب و با آرد گندم جهة
غرب منفجر نافع و مضر انثیین و مصلحش کثیرا و قدر شربتش دو درم است دوقو یونانی اسم تخم زردک
بریست شبیه بنانخواه و از آن ریزتر و با اندک تندی و گیاه او زیاده بر شبری و برگش مثل برگ
بادیانه و از آن ریزتر و چتر او مثل چتر گشنیز و گلش زرد و تند و زغب دار و خوشبو و بخش
بسطبری انگشتی و باریکتر از آن و قریب بشبری و طعم او مثل زردک و در قزوین گزر کوهی گویند
و جمیع افعالش قویتر از بستانی است سوای تحریک باه و در جزو خواص نبات او مذکور شد
و مراد از دوقو تخم اوست در سیم گرم و در دویم خشک و مدر بول و حیض و عرق و مفتح سدد
مقوی معده و باه و هاضمه و محلل قوی و با قوة تریاقیه و جهة سرفه کهنه و فضول سینه و سنگ
مثانه و درد مفاصل و حب القرع و تحلیل نفخ و مغص و تنقیه رحم و اعانه حمل و گزیدن هوام
و دفع عسر ولادت و جمیع اطفال و جهة استسقاء طبلی مجرب دانسته اند و ضماد او محلل ورم بلغمی
و قدر شربتش تا دو درم و گویند مضر باه محرورین است و مصلحش کثیرا و مضر مثانه و مصلحش
مصطکی و بدلش دو وزن آن تخم زردک و گویند بوزن آن تخم کرفس است دوقس بلغه
یونانی شامل دو قسم نبات است یکی شبیه بکرفس و خوشبو و تند و تخمش شبیه بانجدان

وبدبو

و بدبو و دیگری برگش مثل گشنیز و گلش سفید و چتر او مثل چتر زردک و تخمش شبیه به زیره و با تندی
و تخمش در طعم شبیه بزردک و برگش بی زغب در سیم گرم و خشک و تخم هر دو قسم در افعال و خواص مثل
دوقو و از آن اندک ضعیفتر و تخم قسم اخیر را بدل تخم کرویا قرار داده اند چون سایند برجا مخواب
پاشند دفع از ثیک کند و جالینوس دوقس و دوقو را یکی میداند و دیسقوریدوس دوقس
را از اصناف زردک بری شمرده و این بتحقیق اقرب است و حقیر اقسام او را مشاهده نموده است
دود البقل بفارسی کرم سبزی نامند و آن حیوانیست شبیه بهزار پا و از آن کوچکتر و در غایت
سبزی و در سبزه زارها و در برگها سبزی بهم میرسد سرد و خشک و تازه او با رطوبه و مالیدن
او با روغن زیتون جهة گزیدن جانوران و آشامیدن او جهة دفع سموم مشروبه نافع است
دود زبل کرمی است زرد رنگ که در مزبله متکون میشود و تکرار ضماد مطبوخ او در روغن
زیتون جهة قوبا که مقدمه کچلی است و دفع داء الثعلب مجربست و مالیدن در روغن او جهة
بواسیر و امراض مقعد مفید دوادم بالف و بای ابجد چیزیست مثل صمغ و سرخ مایل بسیاهی
و در جوف درختهای کهنه متکون میشود در افعال قایم مقام مومیاییست دود خشب الصنوبر
کرم درخت کاج است قریب الطبع بذراریح و بکثرت استعمال او سمیت قاتله است و ضماد کوبیده او در گشودن
درمها و ازاله کلف و زخم کردن اعضا عجیب الفعل است دود الخل کرمی که از سرکه و شیرا
بهم رسد ضماد او رادع و محلل و مقوی اعضاست و سعوط او جهة دفع کرمی که در دماغ بهم
رسد قوی الاثر است دود الحریر کرم ابریشم است در اول حال او تخمی ریزه است و
مدور کبود رنگ که در لته بسته در زیر بغل نگاه داشته بعد از بیست روز در اوایل فصل
بهار متکون میگردد و شبیه بمورچه است و بتدریج قریب بجعل دود بزرگ شده سفید میگردد
و در این ایام شش روز اضلاع برگ توت نمی خورد بار اول یک روز و بار دوم دو روز و بار
سیم سه روز و بعد از پیله خود تنیدن رنگش سرخ و جثه دانه خرما میشود و بعد از
چند روز که پیله را سوراخ کرده بیرون می آید سفید لون و پردار میباشد و نر و ماده

او با مجفف شده در عرض سه چهار روز تخم خود را ریخته میمیرد و از رعد و ریاح مغربی و مولود
زن حایض فاسد میشود و در اول گرم و در دوم تر و سه تم از خشک ساییده او با مرق ارده
گندم که چند روز بدستور بپاشانند در سمین بدن و نیکو کردن رخسار بغایت مفید
و تعلیق مرغ با او بغایت مسمن آن و خاکستر سوخته او جهة التحام زخمها و رطوبة او جهة دفع
آثار و ضماد مطبوخ او در روغن کنجد جهة اورام و خناق و اشامیدن آن جهة خفقان نافع
و تعلیق خشک او با پارچه سرخی جهة دفع تب مؤثر است **دوام** شامل درخت مقل و بلوط
سندیر است **دواء الشعث** بلغة مصر اسم سلیمانی است **دوارس** اسم فارسی درباس
است **دودرس** شوکران است **دود الجراد** نبات وردان است **دور حولی** دلبوث است
دوقوبری و دوقوا غیرما دواء الغوثیا است **دوص** ماء الحدید است **دوم** بلغة مغربی خرما
است **دواء الخطاف** خالیدونیون است **دواء الحیة** جنطیانا است **دول** طالیسفر است
و بلغة هندی اسم خاکست **دوبادوج** کاکنج است **دود القرمز و دود الصباغین** قرمز است
دواء النمر بیخ نورو است **دویره** نوعی از لوف است **دوقوفینا** یونانی حنظل است
دوقص بصل است **دوبیرا** رخبه است **دوقطاس** شکاعی است **دواله** اسم
فارسی اشنه است **دوشاخرما** دبس است **دوشاب** اسم فارسی میفختج است **دوغ** اسم
فارسی مخیض است **دوده** اسم فارسی دخان است **ددک** اسم ترکی اوزاست **دولی** اسم
ترکی جلید است **دوشان** اسم ترکی ارنب است **دوشان قوردی** اسم ترکی خنفسا است
دود اسم هندی لبن است **دونه** اسم هندی مرزنجوش است **دوردکنه** اسم
هندی بادنجان بریست **دهن البلسان** کیفیت تکون او در بلسان مذکور شد بهترین او
تازه قوی الرایحه خالی از حموضة است که چون به آب بیندازند مایل بقعر باشد و زود
حل شود و ابرا بقوام شیر کند در ته آب نشیند و شیر را منجمد سازد و چون بر لباس پشمی
چکد از شستن بآب اثری از آن نماند و در چشیدن زبان را اندکی بگزد و با قبض

باشد

باشد و مضر به درد این آثار نباشد مغشوش است و خوب او در قوة تا چهل سال باقی است و
آنچه از شاخ و برگ بلسان و در روغن زیتون بعمل آورند قریب القوة باو است و آنچه بالفعل متعارف
است از جهة عدم درخت بلسان که در عین الشمس بوده از شاخ و برگ بشام و میعه سایله
و بباسه در روغن تخم ترب بالتسویه گرفته درده مثل آن از درختهای کهنه میجوشانند تا ربع
بماند و صمغ درخت کاج را چون در روغنها حل کنند اکثر آثار او را دارد و بنیاد شبیه باو میباشد
در سیم گرم و خشک و مدر بول و حیض و مخرج جنین و مشیمه و تریاق سموم هوام و خانق النمر
و سایر سموم و ملین صلابات و محلل مواد بارده و مقوی عصب و رحم و قوة باصره و اشامیدن
او جهة اخراج زلوی حلق و سرفه و رعشه و امراض دماغی و عصبانی و عسر بول و اخراج
حصاة و قرحه مثانه و ضیق النفس و ربو و نفث الانتصاب و درد کلو و حرقة البول و
سلس البول و امراض مقعد و ضماد او جهة استرخاء قضیب و دفع لرز و تغییر رنگ و ضم
و درد دنبالهای رطوبی و جراحات و پاک کردن چرک آن و حمول آن جهة اعانة حمل و درد رحم و قطور
او جهة درد گوش و اکتحال او جهة ابتدای نزول آب نافع و قدر شربتش تا نیم درم و بدلش یکوزن
و نیم تا دو وزن او روغن زیتون کهنه است یا روغن رازقی که حب بلسان در آن جوشانیده باشند
و روغن ترب بهتر از سایر ادهان است در بدل آن و چون روغن زیتون را اعتقاد بار باشد
او آب صاف بجوشانند تا آبها سوخته روغن بماند در جمیع مواد و خواص بدل او است و اکثر
مجربین بهتر از او دانسته اند **دهن** باصطلاح اکثر بادزهری است و بعرف اطبا چرب
است که از اشیا بطرق مخصوصه حاصل شود و روغن حبوبات و آنچه از گلها و شکوفها
و غیر آن گیرند هر یک در مکان خود مذکور شده و میشود و آنچه از فرع معکوس تقطیر کنند
قوی تر از سایر اقسام و طریق هر یک در دستور اول مذکور است **دهن الیوسن اسمانجون**
دهن ایرسا است و در حرف الف مذکور شد **دهن الزفت** در حرف زا مسطور است
دهن البیزر روغن تخم کتان است و در کتان مذکور است **دهن المبارک و دهن المنفد**

روغن اجوانست ومذکور شد **دهن الاترنج** روغن ترنج است ومذکور شد **دهن الحل** بحاء مهمله وحی
حطیم است **دهن الخل** بخاء معجمه از مرکبات ودر باب ادهان در دستور ثانی مذکور است
دهن الجلّ بجیم روغن گل سرخ است **دهن عسلی** آدمانی است **دهن الخلوق** روغن زعفران
است **دهن الحجر** نفط است **دهن البطم** روغن درخت بطم است **دهن حب البطم** روغن حبة
الخضرا است **دهام** رصاص اسود است **دهنه** اسم شبه است **دهمست** اسم فارسی غار است
دهن العوابی روغنی است که از روغن کتان وروغن زیتون وسند روس میسازند ودر سند روس
مذکور است **دهنج** بفارسی دهنه فرنگ نامند وان سنگی است که در معادن مس ونقره
وغیر آن از بخار ان معدن متکون میگردد مثل زبرجد که از معدن طلا بهم میرسد ودهنه
نحاسیه بخار معدنی است وبهترین او سبز تیره است که در حین صافی هوا صاف نماید ودر تیره گی
آن تیره وفرنگی عبارت از دوست وبعد از طاوسی مایل بسرخی وشفافی وبعد از ان زرد وبد
ترین او طاوسی مایل بسیاهی است وانچه سایند او زرد باشد طلائی نامند وهرچه محك
او سفید کرده نقرئی وسرخی آن مسی وتیره وسیاه انرا آهنی گویند در چهارم گرم وخشك
دانسته اند وجالی وملطف ونیم تم او دو داد زهر سموم وسم قاتل غیر مسموم است بجراحت
کردن افعا وعقارب پذیرفته است واکتحال او جهة تقویه باصره وقلع بیاض چشم مجرب
ودافع احتباس بول دوابست اکتحالاً واز خواص غریبه است وطلاء او با سرکه جهة قوبا
وسعفه سوداوی وبهق وبرص وسعوط محکوك او با آب سداب جهة دفع صرع بعد بل
وبدستور نفوخ او باشك تا سه دفعه عجیب اثر دارد **دهانوره** اسم هندی جوز
ماثل است **دهی** اسم هندی ماست است **دهون** اسم هندی دغاذ است **دهمانسا**
اسم هندی شکاعی است **دهن فرنك** اسم فارسی دهنج ذهبی است **دیودار** اسم
فارسی است وبعربی شجر الجن واهل هندی وصنوبر هندی نامند ونبت او بلاد هند است
وان درختی است کوچك ومایل بسیاهی وشاخ او شبیه بشاخ زنبار وبا اندك تندی

بعضی سبز رنگ و مایل

وتلخی

وتلخی وشیر اوتند ومحرق ومعطش ودر چهارم گرم ودر سیم خشك واز سموم قتاله وصمغ
او شکور اهل صناعت است وگویند بکار داشتن او باعث اطاعت جن میشود وضماد او
جالی ومفرح جلد وجهة اورام بارده نافع وسایر اجزاء دیودار در سیم گرم وخشك
واشامیدن سایده او جهة استرخا وفالج ولقوه واعراض بارده دماغی وسکته وصرع
ودیر اییدن سنگ مثانه وگرده ودفع اسهال بلغمی ونشستن در طبیخ او جهة خروج مقعد
نافع ومضر ششی ومصلحش صمغ عربی وروغن بادام وقدر شربتش تا یك درم است **دیفروجس**
یونانی بمعنی مضاعف الاحراق وسه قسم میباشد یکی معدنی وان خاکی است که از چاه
قبرس بیرون آورده در آفتاب خشك کرده بهسوزانند وقسمی خاك مس است که بعد
از گداختن در بوته میماند ودر طعم وقبض مانند مس است وقسم دیگر مرقشیشا سوخته
است وقسم اول وثانی مستعمل وگرم وخشك وبسیار مجفف وجهة جراحات خبیثه
وقلاع وجوشش دهان والتحام زخمها وخاه منقطع وحبس خون از ان وقروح عانه ومقعد وبرون
گوشت زیاده وترم کردن وکم کردن نموی وباسوم روغن جهة تحلیل دبیله وخشك کردن قروح سر
ونفوخ او در حلق جهة اشتهای خناق نافع واشامیدن او کشنده است **دیناقوس** یونانی
بمعنی دایم العطش وان قسمی از خاراست ساقش دراز وخار دار وبرگش محیط ساق شبیه
ببرگ کاهو وبرهم بندی از ساق دو عدد برگ دو از خار دار مرغب وگرد بیرون ودرون
برگش بر آمدگیها مثل حباب وخار دار وطرف برگ متصل بساق ومجوف وعمیق واب باران در ان
جمع میشود وبر سر شعبه که از ساق رسته میزی شبیه بر خار پشت وخار دار ودر عهد از خشکی سفیه
میشود وچون بشکافند در جوف او کرمهای ریزه سفید شغاف وتوتش مدفنا با فاست در دوم میباشد
گرم وخشك ومجفف وبا قوة تریاقیه وجالی واشامیدن نقیع ومطبوخ او در آب سه درم متوالی
جهة سپرز تحلیل اخلاط غلیظ وتفتیح ودفع لرز وبخته او مقوی قصبه ریه وجگر ومدر بول ومخرج
کرم معده ومحلل خناق وضماد او جهة ثاالیل وقروح شهدیه سر وضماد بخته او جهة بحس کردن

عضوكه ادراك ألم بويذن وسوختن نكند وطلاي مطبوخ بيخ او با شراب جهة شقاق مقعد وبواسير
وتضميد شرا وكه بجاي ثمرات بعد از بختن بر موضع كزيده افعى وغيران جهة دفع سمية نافع وچون در
پا دچه بسته دزثير حل كنند وانان قددي وزثير ديكر ميوند باعث انجماد آن ميكردد وچون كرمها
جوف ثمر اودا در پوست حيوان بسته بركردن با ذو ببندند جهة دفع تب ربع موثر دانسته اند د
مضر كرده ومصلحش صمغ وشربتش تا سه درم است **ديك بر ديك** اسم فارسى است وترك موش
علي نيز كويند وان ذو بيخ واهك وزنجار وزيبق است كه مجموع را سايند در دو ديك مضاعف
تصعيد كنند ازجمله سمومات قويه وتندانست وجهة بردن كوشت متعفن زخمها وقلاع خبيثه
وقروح ساعيه واكله وتجفيف رطوبات وقطع سيلان خون جراحات وبا عسل جهة قلع آثار جلد
ودانه بواسير موثر است **ديا مورن** اسم يونانى شربت توت **ديمس** حمام است **دياسقوليطوس**
جوارش كمونى است **ديا قودا** اسم يونانى شربت خشخاش است **ديناد** اسم سريانى تخم كشوث
است **ديناد و يه** اسمى فارسى قسمى از خراة بريت **ديك** اسم عربى خروس است وددد
دجاج مذكور شد **ديويافوخطس** اسم يونانى اصل اللوف است **ديفرو باطس** ديفرو جنس
است **ديوسير** بلبوس است **ديوانجير** نيز برتت **ديوخاد** اسم فارسى عوسج است
ديوچه اسم فارسى علق است **ديوانچست** حنظ فوقاى برتت **حرف الذال**
ذاقنى اسم يونانى غار است **ذاماكينا** اسم رومى اجاص است **ذاقنى الاكندرانى** كياهيست
بركش قريب به رخت غار وجبلى شبيه ببرك مورد وازان بزركتر وسفيد وطول شاخها بقدر
شبرى واز ساق وميان برك ثمري بقدر نخود وسبز ومدور ونخش خوشبو وشبيه بعود
وتندطعم در دوم كرم وخشك ومدر ومخرج جنين وجهة تقطير وحبس البول وحيض نافع
وقدر شربتش از بيخ وثمر تا دو درم است **ذاقنى ويداس** يونانى وبمعنى شبيه الغار وقسمى از
مازريون عريض الورق است وبمغربي ماذر ودرشام بقله نامند ساقش بقدر ذرعى وشاخها
او بنياد وباريك وازنصف اعلى مير ويد وپوست شاخها قوي ولزج وكلش سفيد وثمرش

بعد

وبعد از رسيدن سياه ودانه او كوچكتر از حب الغار ودر اخر سيم كرم وخشك وضماد وسهل قوى
بلغم واخلاط غليظه ومقى ومدر حيض ومحلل ومفتح وطلاي جلد ودافع آثار واستعمال اودر ثوبا
جايز نيست وقدر شربتش از برك تا سه قيراط واز ثمرتا نيم عدد ومقطع ومخرج ومصلحش نشاسته
وكثيرا وبدلش دو وزن او مازريون است **ذبل** پوست سنك پشت هنديست وكويند استخوان
اوست بغايت سياه وبعضي اجزاء او مايل بزردي وبراق وصلب در دوم سرد وخشك وطلا وبغاية
قابض وشرب محكوك او مسقط بواسير وبا عسل جهة التحام قرحة قصبة ريه ونفث المدة وتبريع
وضماد او جهة اورام وسرطان وخنازير واسقاط بواسير وطلاء سوخته او با سفيدى تخم مرغ
جهة شقاق كعب وشق رحم كه از ولادت بهم رسد وشقاق مقعد ودخول وخروج آن نافع وفرزجه او
مانع سيلان رحم واسقاط جنين وتسهيل ولادت مفيد ومضر جكر ومصلحش سيب وقدر شربتش
تا دو درم وبدلش استخوان قنفذ وشانه او باكخامه رفع نخاله سر وموى وتولد قمل وريختن موى
موثر است وچون اورا با چوب داربك كه ادمى را از كوكشيده باشند وقدري خاك قبر مقتول
بخور كنند در منع سحر وفتنه مجرب دانسته اند وبدستور در اصلاح متباغضين موثر است
ذباب بفارسى مكس نامند وتكون او از فضلات واول كرم سفيدى است واكثر از كهنه برام
ميرساند واز كافور وزنجبيل ودر روغن زيتون ميكريزد وكويند چون صورت مكس از كندش وزنج
ساخته در محلى بكذارند منع او مينمايد در اول كرم وتر وبهترين او سياه وبعد از ان ازرق
است وزرد او وخاك ازمست نيست محلل وجاذب وضماد او محلل اورام ودافع كوشت زياده جراحات
ومانع انتشار موى وداء الثعلب ومكه وقوبا وچون سر اورا انداخته بر موضع كزيده زنبور
بمالند دافع الم آن وجاذب سم است وتكرار ضماد او جهة داء الثعلب مجرب وجهة تحليل ورم
چشم ورفع كوشت زيادتى بلك وشعيره آن آزموده ونقوع سوخته او در مجراى بول جهة رفع احتباس
بول موثر واشاميدن اورا با شراب جهة عسر ولادت مجرب دانسته اند ومحمد ابن احمد كويد كه خوردن
بخته وخام اورا عضو وجهة تقويه باصره ومنع جميع آفات چشم مجرب ميدانند وتركيب مكس را

چون با آب وعسل بنوشند جهت ازالهٔ مغص قولنج وخناق مجرب یافته اند وچون چند روز بجوشند
ودر آفتاب بخشکند محل برص وبثور لبنیه ناخنه زایل میکردد وبهتر از طریلال است ودر روغن اوکه
مکرر مکس را در روغن کنجد کرده در آفتاب کذاشته صاف نموده باشند جهت رویانیدن موی
مجربست **ذراریح** بجاء مهمله حیوانیست بقدر زنبور وپهن وبدبو وبا نباتات تازه میباشد و
بترکی الاکنک وبدیلمی دارساس نامند وبلغت اصفهان وقسمی از مین وبهترین او موجود در
کندم زار است که مایل بسیاهی وسرخی وباخطوط زرد باشد وسبز وسرخ وزرد ومنقط بسیاهی
وسایر اقسام غیرمستعمل است در آخر سیم کرم وخشک وبسیار تند ومقرح جلد واز سموم قتاله
ومقطع ومفتح ومفتت حصاة ومدر بول وحیض ورافع سپرز ومحرق او خر باستعمال است وخوردن
محرق او با مرق کوشت کاو وبدستور بادروغن زیتون جهت رفع خوف سک دیوانه کزیده
بهترین ادویه است وقطعهای خون منجمد با بول شاد ب از دفع میشود وعوام را اعتقاد آنکه
سکهای کوچک بسبب کزیدن سک دیوانه متکون شده واین دوا اخراج سک بچهها میکند
ودر اخراج سنک کرده ومثانه بغایت موثر است وبجای احراق حرکاه بپارچه پیچیده بنجاد
مرکب جوشانده بدارند باعث تلطیف او میشود واستعمال جایز است وضماد او جهت داء
الثعلب وبرص ناخن وباقیر وطلی جهت قلع ناخن فاسد ورویانیدن ناخن صحیح وبامرکه
جهت جرب وتقشر جلد وبهق وبرص وقوبا وکزیدن عقرب وثالیل ورفع قمل وبقایای جدری
ونمش واکحال او جهت ناخنه ودر روغن زیتون که در وجوشانیده باشند جهت رویانیدن
موی ابرو وداء الثعلب وکرانی سامعه ودرد کوش نافع وقدر شربتش یکحبه وسوخته است
وزیاده کشنده است بدرد مثانه ومغص وبول الدم وغشی وتب بسیار تند واختلاط عقل
وچون قسم سیاه منقط بر خمیر را در روغن کنجد تسماه در آفتاب کذارند تدهین او جهت منع
ابتداء کچلی وقلع قرمز آن مجربست **ذردوح** بتشدید راء واحد ذراریح است **ذرقوند**
عنب الثعلب بجنری است **ذرق** بضم اول وفتح ثانی هندقوقای بستانی است **ذرة**

ترنجبین داری

جاورس

جاورس هندیست وانه دانه اینست شیرین وسفید ونباتش مثل کیاه فی سرد وخشک وقوی الغذا
وغلیظ تر از ارزن ومجفف وحابس اسهال ودر جمیع افعال مانند خندروس ومصلحش روغنها
وشیرینیها است **ذرة مکه** خندروس است **ذرمس** طیهوج است **ذریاس** ثافسیا است
ذرق بجزم ثانی سرکین طیور است **ذرق الطیر** خرفطان است **ذفری** اسم عبری سداب
بریست وعرجه کریه الرایحه باشد بدستور زعفرانامند **ذفل** قطران یونانست **ذکر** بجزم
ثانی ذراوند طویل است **ذنب الخیل** بیخ نباتیست باصلابه ونوعی از لحیة التیس دانسته
اند منبت او کنار آبهاست شاخهای او بسیار ومجوف ومایل بسرخی وبا خشونه وبرکره وکرهها باهم
متصل وبرکش برک ریک شبیه ببرک اذخر واز کرهها رویند ودر اطرافش شبیه بدم
اسب وبرا انجاد نجاد ومنشعب میکردد وبی کل وثمر وبعضی کویند کلش ما بین سفیدی
وکبودی است وقوتش مدتها باقی میماند در اول دوم سرد ودر آخر آن خشک وقابض
وبی لذع وقاطع نزف الدم ونفث الدم وجهت قرحه امعا وجراحة مثانه وسرفه وعسر
نفس حاده واقسام اسهال حاد واستسقا وورم حاد جکر وامراض سینه وکثرت شرب او جهت
التحام فتق والتیام روده مقطوع موثر وضماد او جهت التیام جراحات عظیمه وعصب مقطوع
وقیله امعا وورم مقعده وادرار حاده اعضا وسعوط آب او جهت رفع رعاف نافع وقدر
شربتش یک درم ومولد سودا ومصلحش شکر در روغن بادام است وبدلش انجبار **ذنب
السبع** کیاهیست ساقش بقدر دو ذرع واسفل از ثلث واعالی مستدیر وبا غلاف نرم
ومتباعد وبرکش شبیه ببرک کاوزبان وفرغب وازان کوچکتر مایل بسفیدی واطرافش
خاردار ودر سرهای او چیزی مستدیر وفرغب ونفشبرنک وتخمی در وسط او رسته
مانند موی وتخم در دوم خشک ودر اول کرم وقوتش تا سه سال باقی وبا رطوبة لزجه
وقوة قابضه وجهت رفع اورام بعد از او وجهت التیام جراحات وتسکین درد مفاصل وبیخ
او جهت مستحکم نمودن استخوان شکسته شربا وضمادا نافع وطلاء عصاره او جهت استرخاء

ذنب العقرب آنست یک تخمش و قدر عنب الثعلب و بدلش کثیرا و مصلحش مصدع و مفید اجفان
و ذنب دردنک عقرب بدنباله شبیه است گیاهی ترکی گویند و بعضی گویند بوطا است صاحب جالینوس تروج
و سایر سموم عقرب جهة و خشک گرم درسیم خد بیبا سیر در سرد و بلاد در رویز و برک او کم و نبات
و بلوط برگ شبیه برگش گیاهیست شام باصطلاح **ذنب القط** نافع است باده سموم
گزیدن جهت که بر او ضماد و خون بریک باطن و سیاه او ظاهر و بلغم شبیه تخمش و زرد گلش
و برگش مجوف و سفید او شاخهای و باریک تخمش گیاهیست **ذنب الخروف** نافع است بجهة تیزی
مایل او طعم و باریک تخمش و بزی شاد بکار شبیه و زرد گلش و ذاتی برگ شبیه و متباعد
و بدستور او عصاره و خشک درسیم و گرم دوم در اخره وجه لز الدلک ویا تندی و تلخی
ابخوف از آنکه قبل دیوانه سگ گزیدن جهة و بعدیل چشم بیاض جهة برگش سایید
و مصلحش کرده و منفذ سدد و دافع ذوقو خون قاطع و ریاح محلل و مغص و مسکن موثر بسیار کند
ذنب الخروف **ذنب الحردون** است مریم بجور دیوان و بدلش تمام بایک تخمش و نشاسته
ذنب الفرس موش بدنباله او خوشه بودن شبیه جهة از الحلیت لسان **ذنب الفاره**
ذعرور است **ذو ثلث حبات** است النمع ذنب **ذنب اللبود** است الخیل ذنب شام بلغة
ذو خمسة است قرصعنه **ذو ثمانیه راس** و **ذو ثمانیه شوکة** است فلون یا مرو **ذوالف ورقات**
ذو خمسة است بطافلون **ذو خمسة اجنحه** **ذو خمسة اغصان** و **ذو خمسة اقسام** و **ذو اوراق**
طرثیلن و فصفصه و القلب خینه گیاه و توقا شامل **ذو ثلث ورقات** است اثلق **اصابع**
است طرثیلن **ذو ثلثه اوراق** و **ذو ثلثه الوان** است تکاعی **ذو ثلث شوکات** است
ذهب بفارسی زر و طلا نامند معتدل مایل بحرارت و مقوی دل و حرارت و رطوبت غریزیه
و مفرح و جهة خفقان و وسواس و جذام و جنون و انواع بواسیر و امراض سوداوی و صفراوی
و یرقان و سپرز و ضعف گرده و سنگ مثانه و دفع سموم و محلول سحالهٔ او که با امر واریه
در آب ترنج حل کرده باشند جهة جذام مجرب و بدستور جهة زحیر و اسهال دموی
ومحلول

ومحلول او با نوشادر قطع جهة اخراج سم مجرب و طلای آن محلل ورام و جهة داء الحیة و داء
الثعلب و بهق و برص و اکتحال او جهة غلظ اجفان و بیاض و غشاوه کهنه و انباشتن او در ثقبه
گوش جهة رفع آن مجرب و میل سرمه که از آن بسازند جهة تقویه بصر و منع رمد و درد چشم
و ذرور او جهة اکله و سنون او جهة درد دندان و امساک او در دهان جهة رفع بدبوئی
آن و انگشتری او جهة داخس و ام صبیان و مفاصل موثر و تعلیق خالص او جهة رفع فزع
اطفال مجرب دانسته اند و لیشادس این خاصیت را مخصوص ذائبه مجری بقدر خردل
که در نهایت صلابه نباشد و با طلاء معدنی تکون میگردد دانسته است و لعب با طلا
و دیدن او مورث رفع هموم و باعث سرور و تقویه دل است و چون گوش را با سوزن طلا
سوراخ کنند هیچوقت التیام پذیر نگردد و گویند مضر مثانه و مصلحش عسل و مثک است
و اکثر را اعتقاد آنکه اصلا ضرری در و نیست و چون طلا را بنوعی سحق نمایند که از اجساد
چیزی داخل نباشد خصوصا ادویه حیه دران وقت خوردن او باعث طول عمر و دفع جمیع
امراض سوداوی و حفظ صحت است و درین امور چیزی عدیل او نیست و طریق حل و سحق
در دستورات مذکور است و قدر شربتش از یکقیراط و نیم است تا یکدانگ و بدلش
یاقوت محلول و از صاحب تجربه منقولست که چون از طلا بشکل حلیله ساخته در خواب
و بیداری صاحب توحش فزع و خفقان و خیالات فاسده و سوداوی در اندک مدتی
در دهان داشته رفع جمیع امراض مذکوره میشود **ذئب** بفارسی گرک و بترکی
قورد نامند حیوانیست معروف و فراخش در سیم گرم و خشک و جگرش جهة امراض جگر
بغایت نافع و با آب و شراب رافع استسقا و تبهای بارده و با سکنجبین جهة یرقان
و با آب کرفس جهة سپرز نافع و غایت مقوی افعال اوست و قدر شربتش یکدانگ و سرگین
او بسیار گرم و محلل قوی و بهترین او بسیار سفیدی است که با خشونه باشد و آشامیدن
او تا یک درم با آب گرم و با شراب سفید و بدستور با فلفل و نمک جهة قولنج سریع الاثر

است شی تعلیق او وغرغرهٔ ان با عسل جهة خناق بلغمی بغایت مفید و بخور او باعث جمعیت موش در ان
موضع و بول و خون او قاطع حمل زنانست و ببا و حمولا و بدستور خصیهٔ او همین اثر دارد و قاطع
شهوت ایشانست و ارسطو فرموده که یک کف خشک ان با آب ترتیزک جهة درد پهلو و سینه
و با صعتر جهة درد تهیگاه بسیار نافع است و زهرهٔ او بقدر دانکی با عسل جهة تب ربع
و قولنج و استسقاء و یک نخود او با مطبوخ جهة تقویهٔ باه بی نظیر و بدستور طلاء آن
درین باب موثر است و دافع تشنج و کزاز و جراحات عصب و سعوط آن جهة نزلات غلیظه
و با آب چغندر دافع حمرة چشم در همان ساعت و با قلیل مشک جهة صرع و اکتحال او با عسل
جهة تیرگی چشم و نزول آب و ضمادش با ورس جهة بهق و برص و با ادویه مناسبه جهة تقشر
جلد و داء الثعلب و درد مفاصل و قدر یک دانگ از شش خشک کردهٔ او با شیر ناز جهة
تب ربع و امراض شش بغایت مفید و پیه او جهة داء الثعلب و داء الحیه و ورم مزمن
و یکقیراط از دماغ او با شیر مانع صرع و بخور موی او سبب گریختن هوام و ضماد استخوان
ساق محرق او که باذکوش سوخته باشند جهة بواسیر و طلاء موی محلول او بنوشادر محلل
اورام و آویختن دنبالهٔ او در چراگاه باعث نفرت گرگ از ان مکان و پوشیدن پوست
گوسفندی که گرگ گرفته باشد مورث خارش بدن و تعلیق مردو چشم او مانع صرع و
اذیت هوام و سباع و دزدان و چون در پوست گرگ بپیچند نگاه دارند جهة غلبه بر خصم
و محبوبی در نظر خلق موثر و تعلیق کعب و برذانو جهة درد زانو و زحمت حرکات مفید
و چون سر او را در خوابگاه گوسفند دفن کنند گوسفندان از خوف هلاک شوند
در صورتی که از تنفر محل گریزی نداشته باشند و چون در برج کبوتر گذارند مار و سایر
موذیها داخل نگردند و چون سر او را در مرتبهٔ آب دفن کنند دیگر سیل از ان مرخا ریا
نگردد و مجرب دانسته اند و چون صداق نامهٔ زن را بر پوست گوسفندی نویسند که
گرگ گرفته باشد هرگز مابین زوج و زن الفت نباشد و چون دندان نیش او را دران

بپوست

بپوست بپیچند و در منزلی دفن کنند باعث تفرقهٔ اهل منزل گردد و گویند چون زهرهٔ او را
لطوخ کرده مجامعت نمایند دیگری قادر بر جماع ان زن نگردد و گویند تا گرگ دیوانه
نشود گوشت آدمی را نمی خورد **حرف الزاء** زازنیج نباتیست خوشبو و
رنگش مابین یاقوتی و سبزی و ساقش شعبه دار و برگش عریض و دراز و قدری شبیه
ببرگ عدس و در رستن انبوه و از ساق آن دو شاخه و بر روی یکدیگر و گلش مابین کبودی
و زردی مانند قرطم و با اندک تلخی و طعمش با تندی و خوشبو و گویند تخمش زرد و
بسطبری انگشت خنصر و پوست او سیاه و رقیق و سطبری بالای او بیشتر از اسفل و [illegible]
تخم اوست و بعضی گویند که تخم سوسن کوهی است در اول سیم گرم و خشک و با رطوبت فضلی
و جالی و مقوی معده و دل و مثانه و مفرح و مفتح سدهٔ جگر و سپرز و قوتش تا ده سال
باقیست و با قوة تریاقیه و جهة قطع اخلاط غلیظهٔ سینه و شش و تقطیر بول رطوب
و مالیخولیای مراقی و درد مفاصل و کمر و تقویهٔ باه و فم معده و هاضمه و رفع اختلاج و
تحلیل نفخ و طبیخ او جهة احتباس بول و حیض و توحش و حزن که بمشارکت معده باشد
و مطبوخ او با شراب جهة زهر هوام و سموم بارده و نطول او جهة شقیقه و امراض مرکبه
بلغمی باشد و تحلیل اورام و قطور او جهة دوی و طنین و بخور او جهة گشودن حیض و ضماد
برگش جهة شکاف عضل نافع و مضر محرور و مصدع و اکثارش مفسد خون و قاطع باه
و مصلحش مرکبه و ربوب حامضه و خمیرهٔ بنفشه و قدر شربتش دو درم و بدلش بوزن
او ایرسا و گویند قسط شیرین است و شرابی که از ان ترتیب دهند معروفست بشراب
زازنجی که باعتقاد جالینوس در جمیع افعال مذکوره بهتر است و چون زازنیج خشک را
بجوشانند و از آب بیرون آورده یک شبانه روز در آب سرد گذاشته بعد از ان در ظرف
که قسمی از خمر است بهشت روز خیسانیده هر روز دو کت تناول نمایند جهة تقویهٔ
معده و فساد هضم و برانگیختن اشتها بعدیل است و از دانهٔ زازنج که عدد وی بلع

نمایند جهة دفع سرعة انزال مجرّب دانسته اند وبخور او جهة تقویه دندان وانداختن کرم او
وطلاء آن جهة بیکونیه رنك رخساره وباعسل جهة دفع آثار موثرات وشیخ الرئیس فرموده
نحی از داش که برکش شبیه بعدس است ودردرنك وکوچك مقدار وکیاه او بهر برك
وشاخهاء او منبسط بر روی زمین ومنبت آن کنار دریا وزمین نمناك است خوردنی
او در دکزیدن هوام را در ساعت تسکین میدهد **راوند** بفارسی ریوند نامند وآن
بیخ ریباس است وبهترین او چینیات که سرخ مایل بزردی ثقیل الرایحه باشد وبعد
ازان قسم ترکی زعفرانی رنك کم بو وبعد ازان خراسانی وزبونترین او زنجی سیاه براق
صلب است وریوند دواب خشبی کثیف میباشد وبیخ ریباس آنچه قریب بظاهر زمین
است وباریك وسیاه وغیر متشابه بریوند است وچون بقدر ده وسه ذرع حفر نمایند
ریوند ظاهر میشود مرکب القوی ودر اول دوم کرم وخشك ومسهل بعض اخلاط غلیظه
ورقیقه وخام وبا قوة قابضه ومقوی قوة جاذبه جکر وبادزهر سموم بارده ومجفف و
محلل وملطف وجلالی ومدر بول وحیض ومنضج ومقطع ومفتح سده جکر وسپرز وامعاء
مبرد وبالعرض بسبب شدة تحلیل وجهة تنقیه امعا وتحلیل نفخ آن وانواع استسقا وتخمه
ومغص وورم بارد احشا ویرقان سددی ودفع اسهال که از سده ماساریقا باشد
وباکل سرخ وقوابض جهة اسهال دموی وبالخاصیة رافع تبهاء وحرارت غریبه وجهة
درد کرده ومثانه ورحم وخفقان وقرحه امعا ونواصیر وبواسیر وتب ربع نافع وباجاوشیر
ومطبوخ زبیب وبسفایج جهة قولنج ثقلی وبلغمی وباب پرسیاوشان جهة سنك
مثانه وباب لسان الحمل جهة قطع نزف الدم وباهلیله کابلی وغاریقون وصبر جهة
تنقیه دماغ وانواع صداع بارده وصفراوی وشقیقه وفالج ودوار وکزاز وجنون
ونزلات وباشراب ریحانی جهة فسخ عضل وعصب وسستی آن وطبیخ انادون
وقنطوریون جهة عرق النساء وتبهاء بلغمی وضعف مفاصل ودرد آن وبازرشك وصندل

جهة

جهة ورم حار ترمن اعضای باطنی ومقوی آن وبا افسنتین جهة نواف وادوغ ترشی وتمددهای
کاه وفتق ودرد دهن داخلی وآب او با فر وبردن جهة نفث الدم وورم سینه وربو وبهر وطلاء ی
او جهة ضربه وسقطه وضماد او با سرکه جهة کلف وقوبا وآثار ضربه وبا لعابها جهة ورم حار نوبی
وبا قوابض جهة استحکام استخوان مخلوع وطلاء او با الکتفین جهة دفع خوف قلبی نافع ومضر سفل
ومصلحش صمغ وگویند مفتی مزاج اطفال وضعفاست وشربتش تا دو درم وبدلش در امراض معده
وجکر بکوزن ونیم او گل سرخ وحسن ان سنبل است وعصاره او که آب ریوند را جوشانیده باشند
تا غلیظ شده باشد در عرض یکسال قویتر از اوست ووقت ریوند که در دستوارات مذکوره
است بهتر از عصاره اوست **رازیانج** بفارسی بادیان گویند بستانی او در اول سیم گرم
ودر اخر اول خشك وتخمش گرمتر از برك او وبیخش قویتر از سایر اجزاء ومجموع او مولد شیر
ومدر بول وحیض ومفتح سده جکر وسپرز وکرده ومثانه وسینه ومقوی معده وباصره ومحلل
ریاح واخلاط غلیظه وتریاق سموم حیوانی ومجفف قوی وبا قوة قابضه وجهة خفقان وغشی
باکل کاوزبان مجرب وبا پرسیاوشان وانجیر جهة سرفه وربو وعسر نفس وبا ادویه مناسبه
وبه تبهای جهة ریاح غلیظه وقولنج ودرد پهلو وتهی گاه ودفع رطوبات واسهال مزمن وغثیان
ودفع تخم غلیظ حامض وبدرقه شدن قوة ادویه وایصال آن باطراف بدن وباسکنجبین
جهة تبهای کهنه نافع ومضر محرورین ومصلحش صندل وسکنجبین وچون عصاره او را باز هره
غلیواج در شیشه کرده سه هفته در آفتاب بیاویزند اکتحال او مانع نزول آب ودافع ضعف
باصره وانتشار وچون هر سال در اول نزول آفتاب بحمل تا وقت تحویل سرطان هر روز یك درم
تخم رازیانه را با شکر ناشتا تناول نمایند در آن سال اصلا مرضی عارض نگردد وذرور سوخته او
مانع انتشار قروح وطلاء بیخ او با عسل جهة گزیدن سك دیوانه نافع وصمغ او در افعال مثل
عصاره اوست ومفتت حصاة ومقوی باصره است وقدر شربت از تخم او یك مثقال واز بیخ او در
مطبوخات ده ودبدلش تخم کرفس است ورازیانه بری را شاخها عریض تر وشبیه بریباس

ونجش دیرو وبسیار خوشبو ودر اخر سیم گرم ودر دوم خشک وجهة تقطیر بول وتنقیه زخم وچرك
قروح واسهال مزمن ودفع اپیناپس حیض نافع است **داتیانج** صمغ صنوبرانست که بنفسه مثل سایر
صموغ منجمد گردد وبآتش طبیخ یافته منعقد شود وثانی دا یونانی قلفونیا نامند وسیالرا منجمد
اوزفت رطبانست در اخر سیم گرم وخشک وقسم آتش دیده گرم تر از قسم اول واشامیدن نیم دانگ او
بازرده تخم مرغ که نیم پخت باشد وبد شود بآب طبیخ سبوس گندم جهة سرفه ودبو وجراحة
رطبه شش ومضغ او جهة سرفه رطوبی وجذب فضول دماغی وضماد او جهة التیام جراحات وازاله
حکه وجرب وخشونات جلد وبا گلنار جهة فتق اطفال ونواصیر وبا تخم کتان بالسویه جهة دفع
ثالیل وبواسیر مجرب وجهة شقاق کعب وکجی ناخن موثر وکشیدن او مانند تنباکو در روز اول یک
دفعه ودر روز دوم دو مرتبه ودر سیم سه بار جهة سرفه ودبو وقرحه شش عجیب الفعل است
وبعضی گفته اند چون بادزنج دیپه یک مرتبه بخور کنند اثر ش قوی تر میشود ومولف تذکره گوید چون
داتیانج با نصف او موم القاد ونصف وزن او فلفل با روغن بادام طبخ داده ضماد نمایند درساعة
دانه بواسیر دافع ساقط کند بالمرشد ید وتدارك ان بسفیدی تخم مرغ وسفیداب وبخوردن
شیر تازه باید نمود وگویند طلاء داتیانج منفرداً وبابدان نرم باعث ورم ودرد میشود وبخور
او که بپارچه آلوده در آفتاب خشک کرده باشند جهة زکام بارد وتپ ربع سریع الاثر است
وقسم مطبوخ او در اصلاح شعر در دوم موثر است **دامك** از ادویه مرکبه است وآن
قرصی است که در قدیم از عصاره بلح میساختند ودرین زمان ازمازو ودوشاب خرما ترتیب
میدهند وبعضی از انست که یک جزو مازو ونیم جزو پوست انار دانا نایند ودرآب دو سه
روز بجوشانند وبرهم زنند تا مثل خمیر شود وربع جزو زاج وشبان آن صمغ عاولو ویکجزو نیم
دوشاب خرما با عسل اضافه نموده قرص بسازند واگر بوزن پوست انار بلح بسیار نارس
اضافه کنند بعدیل است در دوم سرد وخشک وقابض ومجفف وملطف ومقوی معده وامعا
ومسکن حرارت ومانع ریختن مواد باعضا وجهة اسهال کهنه ودموی ونزف الدم وذرب و

سرفه

وسرفه ودرد سینه وضعف جگر وتجفیف قروح قرنیا وضماد انافع وطلاء او مقوی جلد مسترخیه
ودافع ورم حار ونقرس ودرد مقعد دبر وزان وحابس عرق ودافع عفونه وبخار فاسد وباحنا
ستود موی وقاتل قمل وسنون او مقوی لثه وقاطع خون او وقدر شربتش تا دو دانگ وبدلش سماق ومضر
وشانه ومصلحش کتیرا است **دازقی** در قدیم سوسن آزاد را نامیده اند که زنبق باشد ومتاخرین
اشتباهاً سوسن سفید نموده اند **دارج** نام حیوانیست **داتیاج ودانیج** داتیانج است **دالیو** نوعی
ازسمکات است وبلغة هندی اسم خردلست **دالك** بلغة هندی اسم رمادانست **دایون** یونانی اسم
راوندانست **دانا** یونانی دنان حلوانست **دازیانج** دودی دشابها بچسبد **دافه** حلبت است
داح خوانست **داحة الاسد** نوعی از مرطبنانست **داطینی** یونانی اسم مجموع علکهاست
داس الشیخ بلغة اندلس اقسونست **داس الهدهد** بلغة اسکندریه قسمی از خلخله است **دال**
اسم هندی قنبیل است **داح منس** هندی پرسیاوشانست **داح کبری** اسم هندی عقیق
الراعیات **داح کبرا** اسم هندی اذان الفنزانست **داسو** اسم فارسی ابن عرس است **داسخت**
دردی سوخته دو سخنج است **دب** عبارت از آب میوها ذبنا تاتست که بطبخ بقوام آورده
باشند ودرب هر چیز در تحت اسم ذکر اغیر مذکور است **دبل** نوع جبل افتیمونست وگویند نوعی
از برنجاسف است وقیصوم است ودر دوم او را جهة دفع زهر هوام مجرب دانسته اند **دب الغب**
سیفنجست ودر دیلم دوشاب توت نامند **دب العنز** وصمغ کمکامست **دبس** عیلوزانست
دیبان ادیانانست **دبرف** عنب الثعلب است **دبشا** نوعی از ماهی کوچک است ودر افعال
نوبتر ازماهی دوبیاند دانسته اند **دبیلاه** بفارسی انکورلنک نامند وان حیوانیست شبیه
بعنکبوت ودست وپای او کوتاه واز اقسام مینا باشد واز سموم قتاله بارده است وگزیدن
او وخوردن عددی از ان قتال است وضماد کوبیده او بر موضع گزیده اش جاذب ودافع سم
میکند واطبا بعضی تندزاد وا بر بازوی صاحب تب دوری جهة دفع تپ مجرب دانسته اند
در دوم خشک او قاطع ثالیل است وگویند ملسوع او چون در ظرف طلا نظر کند دفع اذیه

اُشود **دقر** بلغة مغربی نباتیست وسفید وسیاه می باشد وسیاه او در اشخاص زیاده بر دو رعی وبی
برک وصلب وماننده ریسمان بر جوبها میبوان بست وکلش زرد وتخمش مثل لوبیا و دانه او مثل
عدس وتخم سفید او را تمر وکل وشاخ مانند قسم سیاه و رنک شاخهاء او سفید است در سیم کرم و
خشک وجذاب ومحلل وبا قوة قابضه وتند ودوتم از تخمش مقوی قوی وحقنه بعصارهٔ او مسهل
خون وجهة عرق النسا نافع وضمادش جهة نهش وکزیدن سک دیوانه واشامیدن او بدستور
جهة سک دیوانه واخراج جنین میت نافع وقاتل جنین زنده وسدر قوی و مسهل اقسام کرم وخوردن
هفت عدد دانه او که تا سه روز متعاقب بنوشند بسبب اسهال صعب بروز دهد میکند ومضر معده
ومصلحش سکنجبین وقدر شربتش تا یک دانک است **دته** اسم هندی بندق هندیست **دقیر دالی**
اسم هندی ماحی العالم است **دنبک** شکوطاشیخ است **دقرت** اسم شیرازی کبر است **رجل
الطیر ورجل الزرزور ورجل العقعق ورجل العقاب** کیاه اطریلال است **رجل الحمامه** ابوخلسا است
رجل الدجاج اقحوان است **رجل الزاغ** خربق سیاه است **رجل الجراد** ذرنب است **رجل
الفروج ورجل العاوس** فاقلا است **رجله** بقلة الحمقا است **رجل الزاغ** رجل الغراب است
رجیع فضلهٔ حیوانات است **رجل الغراب** کویند نبات اطریلال است واکثر تصریح نموده اند که
غیر اوست ودر نواحی بیت المقدس بسیار است کیاهش بقدر شبری وبرکش بسیار سبز مایل
بسیاهی ومشقوق شبیه برشاد بستانی ودر وسط او شاخی باریک ودر سر او مانند چنکال غراب ومشعب او
متفرق وباشد دو واندک قبض وشیرینی مانند طعم زردک وتخمش بسیار مغایر در زمین وشیرین
رطوبتش زرد ومایند او مثل سورنجان وبترکی غاز ایاغی وبزبان پهلوی کلاغ پا نامند
در اول کرم ودر دوم خشک ومفتح سده ومفتت حصاة ومسکن ریاح ومحلل وجهة قولنج
ومغص ودرد کمر وپشت بغایت موثر وپخته مطبوخ او در دفع اسهال مزمن بی عدیل وطلاء عصارهٔ
او که با تش بقوام آورده باشند جهة درد مفاصل بارد وبلغم وزنش لقاح جهة مفاصل حاد
سفید وبدستور روغنی که در وجوشانیده باشند بعینه اثر دارد ومضر محرور ومصلحش کاسنی

واشال

واشال ان وترتیبش نادرک **رجیق** خراست **رخمه** بتجاه تنجه اسم عربی مرغ مردارخوار است وآن
قسمی از کرکس وبزرک جثه وسفید مایل به تیرکی وبا خط سیاه و چشمش بسیار زرد ومسکن او
جبال وبیابان وبغایت خائف می باشد در دوم کرم و در اول خشک وتخم او بهترین اجزاء اوست
وکفته اند که اکر هفت عدد بیضه او را بطریق خاص صاحب جذام در اوایل زحت بخورد وبه
نکردد از تاثیر ادویه دیکر باید مایوس بود وطریق آنست که بعد از تنقیه یکعدد بیضه او را خام
تناول نمایند وتا شش ساعت اصلا چیزی نخورد وبعد از آن چرب بیاشامد وبعد از یکهفته تکرار
عمل کنند وقدر دو بوست تخم او قاطع نزف الدم وباعث التیام جراحت وبا سرکه جهة قوبا وخراز
نافع وترکیب او با سرکه جهة قوبا وخراز نافع وترکیب او با سرکه جهة دفع برص بی عدیل وحمول
ودود او در اسقاط جنین واو در حیض مجرب دانسته اند وطلاء او جهة کزیدن عقرب ومار
وزنبور وقطور او با روغن زیتون جهة کرانی سمع ودفع کرم وبخور کوشت قدید او را با خردل
تا هفت مرتبه جهة کشودن کسی که از زنان بسته باشند موثر دانسته اند وقطور وسعوط
زهرهٔ او با روغن بنفشه در کوش طرف مخالف جهة درد شقیقه ودر طرف موافق با روغن زیتون
جهة ریاح وکری واکتحالش با باب سرد جهة رفع بیاض وبخور دماغ او جهة کریزانیدن هوام
بر دار نافع وچون جکرش شوی وبا سایند خام او را در روزی سه دفعه وهر دفعه یکدانک
با سرکه بنوشند تا سه روز متوالی جهة دفع جنون مجرب دانسته اند واشامیدن پوست
اندرون سنکدان او که خشک کرده سایند باشند با شراب جهة دفع جمیع سموم ودوم مغز سر
او مورث جنون وبلاهت است وتعلیق سر او وبخور مویهاء او باعث تسهیل ولادت وطلاء
مغز سر او با روغن نار در ذکر نافع واز سطوا الیس منقولست که چون رخمه را خفه کرده
با چهار قسط روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود ندعین از جهة دفع جذام مجربست **رخبین**
لغة سریانی وبفارسی لور کویند وآن غیر مصل است واز ماینه شیر که بطبخ غلیظ کرده وبجکانند
حاصل میشود در اول کرم ودر آخر آن خشک وکثیر الغذا ودیر هضم وشیرین وسدد وبطی

الهضم وثقيلاست وصل مايه دوغ است كه بعد از كشك شدن از ان جدا كرده واز جوشش بسيار منعقد وسياه كردد وبتركى قرا قوروت نامند وانشاء الله درميم مذكور ميشود **دغ** اسم فارسى خزوات **رخام الطين** طين قيموليات **رخينيه** داتباغ است **رخام** حجر الرخام است **رساطون** شرابيست كه از خمر وعسل وادويه حاره ترتيب دهند كرم وتر وقويتر از شراب ارسطون ودر افرجه بارده نافع است **رسانجن** اسم هندى حضض است **رس** اسم هندى نيل است **رسبت** اسم هندى بخور السودان است **رسته قطايف** اسم فارسى اطريه است **رساغ** شكوات شبيه بخرچنك درد دوم سرد وقريب القوه بسرطان وجهت جلاء باصره وقرحه نافع است **رشاد** حرف بستانيست **رشينه** داتباغ است **رصاص** شامل قلعى وسرب است واز مطلق او مراد قلعيست ورصاص ابيض نامند وبفارسى ارزيز كويند وتكون او از زيبق غالب وكبريت قليل ردى الجوهر وزبونترين فلزاتست درميم سرد ومجفف وبا جوهر رطب جامد از برودت وقابض واشاميدن اوكشنده است وطلاء ساينده او با اب كشنيز واب كاسنى واب بارتنك واب غوره وحى العالم وعنب الثعلب وامثال آن ودروغن كل سرخ جهة سرطان متقرح وورم مقعد وجرب وبواسير وجراحت رحم وپستان وتضييب دباد سرخ واورام حاره وضع ريختن مواد باعضا وبا شراب جهة درد عصب واورام مركبه نافع وبستن صفحه او بركمر مسكن شهوة جماع وبرتقعد عصب والتوايات محلل او وبالخاصية اكثرميا وباعث لاغرى بدن وطوق كردن آن بر درخت باردار موجب حفظ ثمر از ريختن است وچون بروغن چرب كرده بكذارند تا زنك بهم رساند واز ان روغن زنك كرفته بر مخراصنى كه بماند مركز زنك بكيرد وكويند دوغ باذيره
تنبيه از يكند وبعد از تنبيه چون با قاطر وخل وزاج سحق بحديكه تشبع پذيرد نمايند با قاطر وخل وزاج
با وزاد تنبيه كه مناسب او باشد ملحق با ولد كردد ومجربست **رصاص اسود** بفارسى سرب نامند وبعربى انك ودر تكوين از رصاص ابيض زبونتر واز سوخته او باد وسرنج حاصل ميشود در دوم سرد وتر وبا قوت قابضه ورادعه واز تدفين در زمين نمناك منتفخ ورو

امدا

امده كرده وساينده او با روغن كل وعصارات نباتات ودر خواص مثل رصاص ابيض وبستن او بقدر هفت كل دميم جهة منع احتلام وبستن صفحه او بر غدد وخنازير والتواء مفاصل رادع ومحلل آن وضماد او با روغن كل واب بارتنك واب كشنيز جهة سرطان متقرح واورام حاره وقروح مدخل نافع وچون سرب را بركف دست بمالند وسياهى او را كه بركف بماند با آب وغيران بربند وجرب وسوزش چشم طلا كنند در حال ساكن كند ومجربست وبهم ماچون در زير بالين كسى دفن كنند واو بيند انكس خوابهاى پريشان چند وهفت م او را چون صفحه كرده در كوزه نوكذاشته وقتى كه زحل در شرف باشد در ميان درختان دفن كنند منع جميع مضار اشجار نمايد وچون بحاله او را بجدى بشويند كه سياهى او برطرف شود جهة قطع نزف الدم والتحام قروح خبيثه ودك ومكه بغايت انفع از انبار ومجفف بى لدغ است واشاميدن مرب كشنده است هر كاه سايند با خشند وفرو بردن كلوله او بالخاصية رافع درد معده مزمنه است واز موده مجربست **رطب** خرماى تازه است ونبت او بخرما شامل نبت ميوهاى تازه است بحثه آن ومداومت او با بادام بغايت مسمن ومحرك باه ومقوى كرده وكمراست وسائر خواص در تمر مذكور شد **رطبه** بفارسى اسپست ياعى تازه است وبتركى وبخبر يونجه نامند وخشك او را بعربى قت كويند در اخر اول كرم وتر وملين ومبهى ونفاخ وضماد پخته او كه روزى دو بار كنند جهة رعشه مفيد ومداومت خوردن او با شكر مسمن بدن ومولد خون صالح وضماد كوبيده او با عسل ودم بارد وبا مركه محلل حاره ونخم آن او قويتر از سائر اجزاء وقابض ومولد منى وشير ومسمن ومدر حيض خصوصا چون در حمام وبعد از ان تنا ولنمايند وجهة خشونت سينه وسرفه نافع وقوتش تا پنج سال باقى بماند وقدر شربتش از دو درم تا پنج درم ودهن تخم او وروغنى كه از آب او ودهن غيرت پختن ترتيب دهند جهة تقويه ورعشه شربا وضمادا نافع است وخشك او قابض وكمتر ضعيف تر از تخم اوست **رعى الزرازير** قوة الصبغ است **رعاديلا** اسم سريانى رعى الابل است **رعى الحمام** كيا هيست طولش زياده بر شبرى وبركش ونداله دار ومايل

مایل بسفیدی و از ساق دوییده و ساقش مضرسکی و نیمش بقدر تبری و سرخ مایل بزردی
و نحش شبیه بکرسنه و کبوتر عجب این گیاه است و مؤلف تذکره گوید برگش مایل بسیاهی
دبغ او را صباغان استعمال مینمایند و نباد قیصر عبارت از وست باعطریه و در مصر بسیار است
و ساق الحمام نامند در دوم گرم و خشک و مجفف قوی و محلل و با برودت قابضه و اشامیدن
او سد حیض و ضماد برگ او جهة التیام جراحات تازه و قروح خبیثه و ساعیه و با روغن گل و
تازه جهة اقسام دردهای زخم و با سرکه جهة باد سرخ و با عسل جهة التیام قروح عتیقه نافع
و مفتح گرده و مصلحش کثیرا و شربتش تا دو درم و بدلش قوة الصبغ است **رعی الابل** گیاهی
است بقدر نبات زردک و برگش شبیه ببرگ درخت سفر و از آن باریکتر و درشت تر و ساقش
پر شعبه و چترش شبیه بچتر شبت و گلش سفید و ریز و تخمش مثل تخم شبت و وسطا انشکاف
دار و با اندک شیرینی و بیخش بسطبری انگشتی و در طول بقدر سه انگشت و سفید و شیرین
و طعام او با دستور ساق تازه او می خورند در دوم خشک و در اول گرم و گویند در سیم گرم
و خشک است مفتح سده و محلل اخلاط بارده و ریاح و مضاد سموم حیوانی و ضماد او با سرکه
جهة ورم سرد و خاییدن او جهة تسکین درد دندان و دفع ضیق النفس مقوی و مخش جهة گزیدن
هوام و سیلان رحم و بواسیر نافع و مصلح محرور و مضر آلت و مصلحش قرنفل و سنبل و قدر
شربتش دو درم است و بدلش وخشیزک و گویند چون شتر سموم کرده از این گیاه خورده خلاص
میشود و باین جهة رعی الابل نامیده اند **رعی الحمار** خاریست شبیه بباد آورد و بغایت
تند رایحه شبیه برایحه حرف و بیخش تند تر و تخمش شبیه بخردل و سیاه و با عفوصه و چون
حامه انقی در دهن نهند از خوردن این گیاه خلاص یابد در سیم گرم و خشک و بغایت
مدر و جذاب و خوردن بیخ او مورث رعاف مفرط و بدستور تخم او و دیگر اعضای او جهة سپرز
معدل و جمیع اجزاء او اخلاط عقل و جنون و صرع نفس و برسام نافع و قدر شربتش تا نیم
درم و مصلحش شقایق و از شدت ادرار مسقط قوة است **رعاد** نوعی از ماهی است عریض

دکوتاه

و کوتاه و پشت او پهن و مایل بسیاهی و شکمش بسیار سفید و چون در دام افتد دست صیاد بلرزد
و در بحر اخضر و قلزم یافت میشود در دوم گرم و خشک و بستن زنده او را بر سر جهة دفع صرع
و صداع مجرب دانسته اند و عرق چین پوست او در ازاله درد سر مزمن و شقیقه و دوار بغایت
مجرب دیده و گوشت او شهوة جماع را اعاده مینماید و قاطع بلغم و دافع یرقان و سپرز و قاطع خون
جماع اعضا و پخته او جهة سل مطبوخ او در روغن زیتون که مهرا شده باشد جهة مفاصل و درد
کمر و نقرس و طلای او جهة تحریک باه موثر است و ابن بیطار گوید که ماهی شبیه برعاد مشاهده
کرده ام بغایت مخدر و خوردن او را کشنده یافتم **رغوة** کف مایعات است و آنچه از
جامدات بر می آید مثل صابون و نمک **رغوة القمر** حجر القمر است **رغیدا** اماقوا است
رغوة الملح زهرة الاسیوس است **رغوة الحجامین و رغوة البحر** سفنج است **رفث** جلنار است
رق سلحفات بحریست **رقش** سلحفات نهری بزرگ است **رقیب الشمس** نامر بوما
و نوعی از یتوع ماثاسل است **رقع** ۲ اسم عربی خان صغیر است و گویند برغمات است
رقاقس لغة بربری است و گویند جنت اقریدا است و بعضی اسم خصیة الثعلب دانسته
اند **رقون و رقان** حنا است **رقعه** بعربی شامل جمیع ادویه ایست که خوردن آن
جهة شکستگی استخوان مفید باشد و مصطلح ازان بیجاست صلب زرد رنگ و سرد
و خشک در دوم و با زرده تخم نیم برشت جهة ضربه و سقطه و ریزه شدن استخوان
نافع است و باید سه روز متوالی تناول نمایند **رمانی** گویند درختی است بقدر
درخت گردکان و برگش مثل برگ درخت چنار و ثمرش شبیه بانجیر و بقدر انار و دانه
ثمرش مانند دانه انجیر و با شیرینی و مأکول است و مؤلف تذکره گوید که او را در
مصر انجیر فرنگی نامند و با تشریاده بر دو ذرع پیدا شده برگش بسیار سطبر
و خشن و پهن و دایم سبز و چون برگ را در زمین غرس کنند میروید و ثمرش از برگ
برون می آید و بقدر خیاری کوچک میشود و با شیرینی و شیر او مثل شیر انجیر و دانه

[illegible]
هو

اشی بطعم ابجیر است و از بن صفات ظاهر میگردد که ابجیر بغدادی باشد دو زلال و کوسیر است ودود
مازندران موجود است در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و جالی قصبه ریه و صوت و شیر او جهة
تو بادانار و تحلیل اورام بارده و سقوط بواسیر نافع و سایر اجزاء او جهة وی و جبر کسر مجرّب و مفید
و قدر شربت از تخم و ریشه او سه درم و مضر معده و مصلحش کثیرا و طبیخ او مقی بلغم و اخلاط غلیظه
و ضماد برگش جهة التیام جراحات نافع است **دکیه** صدف البواسیر است **دکف** بجود موم است
دکت چندن اسم هندی صندل احمر است **دلک** اسم هندی دو ختیم است **رمان**
بفارسی انار گویند و اقسام میباشد شیرین بی دانه را که املسی نامند لطیفتر از سایر و سرد با اعتدال و تر در
اول تر و با قوة قابضه و قلیل الغذا و مولد خلط صالح و نفاخ و از ان جهة باعث نفوذ محرورین است
و مدر بول و جالی و منضج و ملین طبع و مورث تشنگی و خوردن او بعد از طعام سبب انحدار آن و جهة
تصفیه روح کبدی و تقویه جگر و استسقای لحمی و رقی و سوء القنیه و یرقان و سرفه و خفقان
و اورام سینه و سرفه حار و صاف کردن آواز و فربه کردن بدن و نفوذ نمودن غذا و دفع جرب
و حکه و نیکو کردن رنگ رخسار نافع و اکثار او مفسد غذا و مرخی معده و مصلحش انار ترش
و دو بارد المزاج زنجبیل پرورده است و رب انار شیرین در افعال قویتر از آب او و مرخی معده
و مصلحش مصطکی است و چون سر انار شیرین را سوراخ کرده بدفعات بقدری که گنجایش داشته
باشد روغن بادام شیرین در دانه ریخته بر روی آتش گذارند تا روغن را جذب کند و بحدی
رسد که دیگر جذب نتواند کرد مکیدن آن جهة درد سینه و سرفه از مجربات است بدستور
اشامیدن آب او با شکر و نشاسته و صمغ عربی و روغن بادام که بهم گرم باشند عجیب اثر دارد و
و انار ترش و شیرین که بعربی مز و بفارسی میخوش گویند در سردی و تری مایل باعتدال
است و انار ترش در دوم سرد و خشک و قابض و مدر بول و مسکن حرارت معده و غثیان و خون
و مانع سیلان مواد بمعده و جهة رفع خمار و قی و خفقان حار و منع صعود بخارات غذا و دفع
دغدغه آن نافع و اکثار او مورث قرحه امعاء و سحج و مضر صدر و مضعف جاذبه جگر و قوة باه

و مصلحش

و مصلحش انار شیرین و زنجبیل پرورده و اشامیدن آب انار ترش که با پیه افشرده باشند از نیم رطل تا یک رطل
و جهت تسکین خام مسهل صفرا و مقوی معده و جهة تپهای صفراوی و یرقان و جرب و حکه نافع
و ضماد مطبوخ مویز او با پوست و تخم جهة جرب و حکه صفراوی مجرب و طلاء مطبوخ او در شراب
جهة تحلیل اورام بعدیل است و مضمضه آب او جهة قروح خبیثه دهان و قلاع و اکتحال او جهة ناخنه
و سبل نافع و ضماد عصاره او که در طبخ غلیظ شده باشد با قدری عسل جهة قروح خبیثه و قرحه
بینی و گوشت زیاده زخمها و درد گوش مفید است و سرنی او قابض و جهة رفع خواهش خوردن گل
و اشامیدن زنان حامله را موثر است و رب انار ترش در افعال قویتر از آب او است و چون آب انار ترش
را در ظرف مس بقوام آورند جهة سلاق و جرب و تقویه باصره و جراحات مزمنه و خبیثه نافع
و چون جوف انار را خالی کرده و روغن گل سرخ در او ریخته با آتش نرم گذاشته در گوش چکانند
جهة درد آن بغایت موثر است و پوست انار بغایت قابض و بارد و مجفف است و سفوف او با عفص مسهل
بعضی اخلاط سوخته و جهة رفع آتشک بغایت مفید و جلوس در آب طبیخ او جهة رفع سیلان
حیض و خروج مقعد و ضماد او با عسل جهة رفع آثار ابله و طلای سوخته او با عسل بر سینه و معده
جهة منع نزف الدم و قی الدم و نفث الدم و حقنه با آب او که با آب برنج و جو مقشر پرورده چون صاف شده
باشند جهة رفع اسهال و سحج و مضمضه با آب طبیخ او جهة تقویه لثه و اشامیدن آن جهة سلس
البول و نشستن مقعد با آن جهة قطع خون بواسیر و امراض مقعد و اشامیدن ساییده او بقدر یک درم
با آب گرم در دفع کرم معده بعدیل و طبیخ بیخ انار در دفع با آب از مجربات است و جهة تزلزل حار و
درد دندان مضمضه از بعدیل است و چون پوست انار ترش را با ماز و بالسویه سایند و در سرکه
بجوشانند تا مهرا و منعقد گردد و بقدر فلفل حبها ترتیب داده یا تر در عقد و دو یا ده از آن
جهة دفع اسهال مزمن و سحج مخوف و قرحه امعاء و مقعد مجرب است و رب انار بی دانه در دوم سرد و در
اول خشک و قابض و جهة التهاب و تشنگی مفرط و تبهاء تند و قی و خمار و دفع فساد خواص
حوامل و فساد رنگ رخسار و دفع غم نافع و انار دانه قابض تر از رب حریک است و در افعال قویتر

وکویند توشا وتمویز بالسویه دخس از زیره کرمانی جهة دفع فی وتقویة معده مجربست ومفرح
دورنه ومصلحش مویز وکردکان وبدلش سماق وکل انار درانفعال مثل کلنار فارسی وجهة قطع
خون بن دندان والتیام جراحات وفتق وقلاع وضماد او با برک دزیرفم معده جهة فی مفرط و
عصاره او با کلاب جهة منع ریختن مواد بچشم ودفع ورم ان وباب بارتنک جهة قرحه احلیل
وباب جهة ابتداء داخس وخراش پاکه از موزه وکفش شده باشد وبا سرکه جهة باد سرخ
نافع وعصاره پوست وپیه او قایم مقام کلا دست وخوردن هفت عدد از انکه متورباز شده
باشد بر بحی که بدست نکرفته کلها را تا اشتا بلع کنند جهة قطع برودت ورمد تا یکسال از
موده است ودانهای زردی که دراقماع انار میباشد شبیه به زرور ودرجمیع افعال مثل
تخم کل است رماد بفارسی خاکستر نامند وان مرکب از جز وارضی ودخانیست واز شستن
جزو دخانی زایل شده ارضیه میماند ورماد اکثر چیزها در ذکر ان اصل ان مذکور است
وخاکستر کرم چوب تاک وغیر ان با سرکه جهة بیضه وخوده وشقیقه وتحلیل اورام وبواسیر
بعدیل است وخاکستر ان مفتح سده وجهة التیام قروح وقطع اثار تر با وضماد امفید است
ومفترشش ومصلحش کثیرا وقدر شربتش نیم درم وخاکستر بلوط خابس جمیع ترف الدم ومسکن
اورام وسانع اکله ودافع قرحه خبیث ومقعد وخاکستر پشم مغوس در قطران وزفت وخاکستر
کدو جهة قرحه خبیث ومقعد مجربست دمل بفارسی بنک دوانه و باصفهان ماسه نامند
دربیم خشک ومجفف وکرم شده او جهة نشف رطوبات واستسقا وتحول نایند او جهة قطع
حیض ومنع حل بغایت موثر وبالخاصیة اب خوش مزه را بد مزه واب بد طعم را خوش مزه میکند
دمیث بعربی اسم نباتی است از جنس نخود شبیه بدرمنه وبقدر دو قامتی وچون خشک
شود بنیاد زرد میکردد واز وچیزها را رنک توان نمود وکویند از مجاورت او رنک ادمی
زرد میشود ودود او جهة زکام مجوب وباعث کریختن هوام وقلی که از سوختن او بهم رسد
کویند بهتر از قلی اشنان است دمرام قرطم بریست وکویند قرصعنه است وقلی که از وحاصل

میشود ضعیف‌تر از قلی اشنان است رمان البر شامل درخت فلفل وجلنار است رمان السعال
خشخاش سفید است رمان الانهار نوع کبیر موفاریقون است رماد شر الخطاطیف خاکستر اشیانه
خطاف ومذکور شد دند بعربی اسیر بریست وبلغة شام غاد وکویند صندل است دنف اسم
عربی بهرامج است دنکبت اسم هندی دم الاخوین است دنك اسم هندی اقاقیا است
دنك کاسه اسم فارسی سقینیا است دودیون اسم سریانی دفلی است دوات
یونانی خشخاش سیاه است دوزی اسم سریانی اذن است دوبادوس اسم یونانی ازاد درخت
است دودا اسم یونانی ورد است دودی اوطا اسم عبرانی سماق است دوبز اسم یونانی
قوة الصبغ است دوبا اسم سریانی عنب الثعلب است دواس اسم نبطی قرة العین است
دوخا ودوح بلغة اکبریان زیبق است دوث ترکیب حیوانات است دوفیون نوعی از
عنب الثعلب جبلی است دودامالی یونانی تربت ورد است که با عسل ساخته باشند
دوشیانا بیای بعد از شین ونون بعد از الف یونانی اسم کحل است وبسریانی اسم مرقیشیا
است دواصیر انچه از بقول در اب طبخ نمایند ورو غن وترشیها را دوبه ما داده اضافه
کنند دوهس اسم هندی از خرات دوق اسم هندی خبز است دوی اسم
هندی قطن است دوپه اسم هندی فقه است دوه اسم هندی رته است دوده اسم
فارسی ثعالب است دوبت اسم فارسی طالقون است دوبی توتیاه شبه است ومشهور بروع
توتیاچه او توتیای غیر مغسول ومعدنی است بخلاف سایر اقسام توتیا که دوید معدنی
نیستند دوهن اسم هندی حجر البقر است ددبا اسم فارسی ثعلب است دوغن کنجد
ودوغن شیره ودوغن شیر نجت دهن الحل است ودهن سمسم نیز نامند دوغن زیتون اسم فارسی
زیت است روغن زیتون نارس زیت الانفاق است روغن بادام کوهی زیت الهرجان است روغن
درخت ارژن زیت السودان است روغن اسم فارسی سمن است دوشنك اسم فارسی شاطل
است دوناس اسم فارسی فوة الصبغ است روغن زفت قنا ولا ناست دودالابیدا

لغة یونانی بمعنی اصل وردی است وانچه بهتر است شبیه بقسط وسبکتر از ان وبعد از سایندن
بوی کل مرغ از و ظاهر میشود در دوم کرم وملطف وجهة رفع صداع بارد مجرب یافته اند
روبیان بفارسی ماهی روبیان نامند وان حیوانیست کوچك ودست وپا دارد وسرخ رنك
وکوچکتر از خرچنك است تازه او در دوم کرم وتر وخشك نمکسودش کرم وخشك ومبهی
ومولد خون صالح ومقوی رحم ومعین حمل وبا سکنجبین مسهل حب القرع ومطبوخ او با پیاز
وکندنا که بعد از ان بروغن کردکان سرخ کرده باشند باذرده تخم مرغ بغایت محرك باه
وحمولش مسخن رحم ومعین حمل وضمادش محلل اورام صلبه وجاذب پیکان وخار از بدن
وطلاء مهزل را ودر روغن زیتون جهة مفاصل ونقرس نافع ومضر محرورین ومصلحش ربوب
حامضه ومولد سودا وحکه شدید است **روس** کله ومغز حیوانات بسیار کثیر الغذا
ومقوی بدن ضعیف ومولد منی ومسمن اند وبهترین ان کله کوسفند جوان است وحقنه
اب کله وپاچه جهة ترطیب اعضا وامعا وکرده وتلیین اورام صلبه باطنی ونطول او جهة
ترطیب دماغ وجنون وبیخوابی وانتهای دردسر نافع ومنجر ومضعف معده وهضم است
ومصلحش بکامه وخردل وصعتر **روسختج** معرب از روی سوخته فارسی است ودرا
نامند وطریق عمل او در دستورات مذکور است وبهترین او انست که مایل بسرخی است در دویم
کرم وخشك واشامیدن زیاده او کشنده وبسیار مجفف وقابض وتند وجذاب ومنقی
جراحات ومدمل وجالی غشاوه چشم ودماغ زیاده قروح خبیثه وجهة بردن کوشت
زیاده مؤثر ومغسول او ملایم تر واشامیدن ربع درم او با موم وروغن کنجد که مصلح اوست
مسهل قوی ماء اصفر وجهة استسقا بسیار نافع وبا اب باران وعسل مقی است **رهشی**
بفارسی ارده نامند وان کنجد بوداده مقشر است که از سایدن بسیار مایع کردد وروغن
از ان جدا نکند کرم وتر وملین صلابات ظاهری وباطنی ومفتح ومنضج ومسمن ومبهی
ومفید اشتها وغلیظ ومصلحش عسل وسرکه است وانچه از مغز پسته وزردالو وشفتالو

دهن

وغیران ترتیب دهند دوا نار مثل اصل انست **رمح ورمح ضماد ورمح الفار** شدا است **ریحانی**
نوعی از خرماست ومذکور شد **رتاع** رساغ است **ریحان القضاة** ریحان **وریسفت** سعد است **ریحان**
داود واذان الفار است **ریحان الشیوخ** مرو است **ریحان نبطی** فطفال است **ریحان النقع**
بلغة مصر ترنجان است **ریحان القبور** اس بری است **ریحان ابیض** شبیه است **ریحان الملك**
شاه اسفرم است واز مطلق ریحان مراد اوست **ریحان الجبال** سیلحه است **ریحان الشیطان**
شاه بانج است **ریحان نبر** ضیمران وان نوعی از شاهسفرم است **ریعا** کرکدن است **ریباج**
فارسی
اسم ریباسات است **ریحان کوهی** باد روج است **ریشه والا** اسم فارسی سنبل جبلی است **ریوند**
راوند است **ریم اهن** اسم فارسی خبث الحدید است **ریبیم** اسم هندی ابویسم است
ریته اسم هندی قیصوم است **ریباس** معروف وقسم او واقسام ریح او ریوند است در دوم
سرد وخشك ولطیف وبا قوة قابضه ومقوی معده واحشا وجکر حار ومفرح وقاطع قی و
تشنکی وغثیان وسکن حدت صفرا وخون وجهة دفع مستی وخمار وبواسیر وطاعون ووبا
وخفقان ووسواس واسهال حاره وبرقان وتهاب حار وتحریك اشتها ومنع بروز دمل واکحال
وجهة قوة بصر وبیاض وضمادش بارد جهة جمره وباد سرخ ونمله نافع ومضر سینه وباه
ومجفف اعصاب ومورث قولنج در مبرودین ومصلحش شربت عود وانیسون وعسل وقدر شربت
از اب او تا سی درم وبدلش ترشی ترنج ولب غوره است ونبت ریباس قوی تر از اب اوست و
ثمر تمرش جهة وحشت وجنون وتجلدات واحتراقات نافع است **ریته** بفارسی شخش وبترک
ابکه نامند قلیل الغذا وضعیف وبهترین او شخش تره وبرغاله است شحمامه تا یکسال که
است وجهة نا قهین مفید وکویند مدا ومتش او مورث سل است ومصلحش سرکه وکرویا وقیماد کرم
او جهة درد چشم که در بیاض او قطعه خون ظاهر باشد مجرب وجهة سحج وودعی که د زیاد
از کفش واثال او مرهم رسد مفید وطلاء خونابش کباب او که بی نمك واز بره یکساله
باشد جهة تا لیل وتوبا بغایت موثر است وسوخته او جهة دفع سحج مجرب است **دیرالحجر**

چیزیست شبیه بنفشه و در کنار دریاها یافت میشود ضماد او جهة نقرس و شقاق که از سرما بهم رسیده
باشد نافع است **دیش** عبارت از پرطوراست در رومی ضخه اقسام الازجه البتام ذخیرها نافع و موی بسیار
نرم باز که کولک گویند در قطع خون جراحتها قایم مقام موی نرم خرکوش است و چون از نیم پرطیور دایچه
بزرک و سفید و مجوف باشد جدا کرده بسوزانند و بنجوینند و خشک کنند نفوخ او جهة قطع خون
رعاف که از هیچ چیز منقطع نگردد از موده است و در جمیع نزف الدم بیعدیل **دیجان الکافور**
نباتیست در کل و ستاق و شاخ شبیه بنب و برکش مثل انار و از آن درازتر و کلش کبود مایل
بسفیدی و از جمیع اجزاء او بوی کافور اید در دوم گرم و خشک و بویدن او محلل رطوبات
دماغی و ضماد او جهة دردسر و تحلیل اورام و اشامیدن اب او مفتح سدد و جهة یرقان
و قطع سیلان خون اعضا و قدر و او جهة قروح و جراحات نافع و مضر محرورین و مصلحش
سکنجبین و قدر شربتش یک درم و از ابش نصف درم است **دیجان سلیمان** گیاهی است از جنس
عشقه بر درخت می پیچد و همیشه سبز و شبیه برگ لبلاب و دانه اش مثل فلفل و سیاه
و کلش سفید و در اصفهان و دار المرز بر درخت امیر وید و در دیلم و تنکابن ولاکام
نامند گرم و خشک و لطیف و مجفف و مسهل بلغم غلیظ و سودا و مصفی خون از احتراقات
و مسکن نفخ و محلل ریاح و رطوبات لزجه معده و طبیخ و ضماد او جهة بواسیر و امراض
سوداوی و درد رحم و طلاء او با عسل جهة ورم بلغمی و با سرکه جهة ورم حار و اشا
میدن و طلا کردن اب و شکوفه او جهة گزیدن عقرب و لقوه و فالج نافع و قدر شربت
از برگش سه درم و از ابش ده درم است و انچه در بعضی کتب ادویه مذکور است گیاهی
است که در اصفهان مشهور بکل عقربیست و جهة گزیدن عقرب و دنبلات و نواصیر ضمادا
و شربا مجرب برکش از لبلاب کوچکتر و کلش مثل خوشه و بنفش و اندرون زرد و
کوچک است اما همیشه سبز نیست و اوسط ادیوناست و مذکور میشود و گویند قسم
جبلی او دا برکش مثل شبت و کلش سرخ و با سفیدی میباشد والله اعلم

حرف

حرف الزاء

زاج معرب از زاک فارسی و از معدنیاتست و اقسام بسیاری
و اقسام او غیر ثب و از یک معدن اند سفید و سرخ و زرد میشود و زرد منقلب بسبز میگردد
و زاج سفید را قلقدیس و زرد را قلقطار و سبز را قلقند نامند **زاج اصفر** از سایر زاجها
افضل و بهترین او صلب ذهبی درخشنده است در سیم گرم و خشک و سوخته او لطیفتر
و محرق مغسول را حدت کمتر بخلاف سایر املاح که از احراق قوی تر میشوند و طلاء
او با اب کشنیز جهة حمره و ساعیه و جرب و حکه و ذرور او جهة قروح خبیثه و جمیع نزف
الدم و ورم بن دندان و نقنقه و حمول او با اب کندنا جهة نزف الدم رحم و نفوخ
او جهة رعاف و اکتحال جهة تنقیه چرک گوشهای چشم و با عسل جهة سطبری پلک
و فتیله او با عسل جهة بواسیر و نواصیر و قرحه گوش و دفع چرک ان نافع و اشامیدن او
جهة کشتن اقسام کرم موثر و زیاده از یک درم او کشنده بیماست و مورث بحج و سرفه
قوی و چون دو جزو او را با یک جزو قلیا با سرکه سایند و در ظرف سفال کرده بچهل
روز تا افتاب در سرکین آب دفن نمایند بغایت تند و حادّ میشود و ازالهٔ ناخنه
و بیاض غلیظ چشم میکند و در بردن گوشت زیاده جراحات بیعدیل است و غیر غره اقسام
زاج با سرکه جهة دفع زلو که در حلق مانده باشد مجرب و در زنگ کردن موی موثر
و قدر شربتش که بی خطر باشد تا یکدانگ و مصلحش شیر تازه و روغن تازه و شکر و بدلش
زنکار است و مقطر او را با سه ربع ان سرکه جهة تکلیس حق کبریت در بیق و رصاص بجد تشمیع
مجرب دانسته اند و در رصاص اشارة بان شده **زاج اخضر** گرم و خشک تر از سایر
و محرق و اکال و سوخته او لطیفتر و اشامیدن یک درم او جهة دفع میته فطر و با عسل
جهة اخراج کرم معده و با آب مقی است و چون صاحب بنیه قوی مرطوب از ان بنوشد
موی سفید ریخته سیاه می اید و مجرب دانسته اند و چون بغایت مضر شش است
ترطیب بسیار باید نمود و طلاء او جهة اکله دهان و بینی و ضفدع زیر زبان و بواسیر

الانف و نزف الدم جراحات و قطور او با اب جهة قطع رعاف و تنقیه دماغ از رطوبات و درد
گوش که باد و باشد نافع و مضر جراحات عصبانی و زیاده او کشنده است زاج ابیض از
سفیدی مایل بزردی است و خفیف الوزن میباشد و ابریشم را باذرنک بکشد بیاد
قابض و جالی و در جمیع افعال مثل زاج زرد است زاج احمر قسمی از زاج سفید مایل
بسرخی است و جوف او سیاه و با نجا و تیف و تنقیه و غلیظ تر از سایر و در افعال مثل سایر
است و با نجه صیقلی بنقش است از جنس آخر و ضعیفتر است زاج الاساکفه قسمی از
زاج ایضا است کثیف و کثیر الارضیه و چون اب با و برسد سیاه شود و با بعض از سایر
و با قوة جالیه و در مزاج مثل سایر و جهة درد دندان و حرکة ان و سیاه کردن موی
و با اب جهة جوششهای رطبه و حقنه ان جهة عرق النسا نافع است زاج القطر و قاطر
نیز نامند از جنس زاج اخضر است که مایه لطیفه ان در زیر زمین معدن منعقد گردد
و بهترین اقسام و امتحان او انست که چون بر فولاد بمالند رنگ مس کند زاج الجامد از
جنس اخضر است که در ظاهر معدن رطوبة زاجیه منجمد شده باشد زاج المطبوخ از جنس
اخضر است که مخلوط بخاک او را باب بجوشانند تا منجمد گردد و بهیئة مهره نرد بریده استعمال
کنند زاج سوری زاج احمر است زاج اسود زاج مطبوخ است و گویند زاج الاساکفه
است زاج الحبر زاج اصفر است زاج لاری و کرمانی از جنس زاج تبریزی است
زاج تبری زاج زرد مایل بسبزی است زاج بلور اسم فارسی شب یمانی است زافه
اسم فارسی قنفذ است زاغچه اسم فارسی غداف است زاغ اسم غراب کبیر
اسود است و بترکی قوزقون نامند زاون مرادف است و گویند مرو است زاوق
اسم زیبق است زاوج اسم فارسی امیرباریس است زبیب بفارسی مویز گویند
و بهترین او پر گوشت کم دانه بزرک مقدار است و دانه بیرون کرده را منقی نامند
در اخر اول گرم و در اول تر و منضج خلط غلیظ و محلل باعتدال و جالی معده و امعا

وحرک

و تحریک باه مبرودین و موافق قصبه ریه و مسمن و مقوی جگر و جهة سرفه بلغمی و امراض گرده و مثانه
و قرحه امعا و با کل کاوزبان و خرمای سبز جهة خفقان مجرب و انیسه اند و با حب لبان جهة دفع
نسیان و با سرکه جهة یرقان بدستور مجرب و چون بجای نان در عرض عددی فلفل بجای داده
مداومت نمایند جهة سرفه بیک کرده و تقطیر بول و سنک گرده و مثانه بی عدیل و چون با انیسون پخته
و مهرا کرده اب او را با دهن بادام بنوشند جهة سرفه مجرب و ضمادش با پیه حیوانات جهة تحلیل
اورام و گشودن دمل و قطع ناخن مخلخل و با ارد باقلی و زیره جهة ورم انثیان و با شراب جهة
قروح شهدیه و جدری و عفونة مفاصل و جوششها و سرطان و قانقرایا که منفذ عضو است
مفید و با جا و شیر جهة نقرس نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و میوهای ترش و خشخاش
و مضر گرده و مصلحش عناب و قدر شربتش تا سی درم و نوعی که بی دانه است و کشمش نامند بهترین
او سبز و زرد بعد از ان سیاه است و حقه ان لطیفتر از دانه دار و بهتری و با قوه مسهله و اب نقیع او که و مطبوخ
با فلفل بقوام آورده باشند جهة سرفه و مواد سینه نافع و مشهی صوت است و ضماد او با زعفران
و زرده تخم مرغ و عصفر جهة گشودن دمل و تحلیل صلابات بی نظیر و گویند او با قیر جهة کچلی
مجربست و در جمیع افعال دیگر مثل مویز دانه بیرون کرده و اکثار او محرق خون و مصلحش
مذکور شد زبیب الجبل بفارسی مویزک نامند و مویزج معرب اوست گیاه او مثل تاک و از ان
ضعیفتر و شاخهای او و است و سیاه و گلش مایل بسفیدی و ثمرش در غلاف مثل غلاف نخود
و در وسط دانه پهن غیر مستدیر و با خشونه و سیاه مایل بسرخی و مغز او سفید و طعمش تند
در آخر سیم گرم و خشک و بسیار جالی و مقرح جلد و تند و مقیئ و مسقط جنین و خاییدن
و غرغره کردن او جاذب رطوبة دماغی و منقی بلغم و دافع لکنت زبان و جهة درد دندان و رطوبة
لثه و با عسل جهة قلاع و با قطران جهة کرم دندان و خوردن او بقدر پانزده عدد با ماء
العسل مقیئ قوی اخلاط غلیظه و باید بعد از شراب او بدفعات ماء العسل بنوشند و حرکت کنند
و با مصطکی و کندر جهة تصفیه صوت و بادویه مناسبه جهة رفع سپرز و کشتن کرم معده

وضماد او جهة داء الثعلب وتقشر جلد وبا روغن زیتون وزرنیخ سرخ وزراوند طویل جهة جرب
وحکه ورفع آثار ومنع تولد قمل وطبوخ او در روغن زیتون جهة گشودن دمل وتحلیل بالطبیخ
جهة درد کمر و مثانه مفید ومضر سپرز ومصلحش کتیرا وزیاد از یک مثقال او کشنده بخار وجراحت سحاب
احشا وبدلش بوزن او عاقرقرحا است **زبد البحر** کف بغدادی کف دریا نامند وان پنج قسم است
یکی شبیه باسفنج وزرد وبا زهومة وکریه الرایحه وثانی مایل بسفیدی وسبک متخلخل ورایحه
او مایل بکراهة وسیم بشکل کرم وسبک مایل به بنفشی ودودی نامند وچهارم بسیار مجوف
شبیه به پشم چرک آلود وسفید مایل بزردی وادراریقون نامند پنجم سفید وسبک وظاهرش
املس وباطنش با خشونة وبا تندی طعم وبدبوی واز سایر اقسام بهتر است در سیم گرم وخشک
واز ادویه قتاله وقاطع قی وغثیان وعاظم اطعمه ومضر صوت وقصبه ریه ومصلحش لعابها
وصموغ وقدر شربتش یک دانگ وبدلش شبیح است وضمادش جهة کلف وبهق وسیاه ونمش
وبا موم در روغن گل سرخ جهة قوبا وبثور لبنیه وقروح وجرب متقرح وجهة ستردن موی
وجلاء دندان وطلاء او با سرکه بریدن جهة لاغر کردن واز ابه لحم از مجربات واشامیدن
یک دانگ از قسم سیم باشکل او کثیرا جهة عسر بول وسنگ گرده ودرد کمر واستسقا وسپرز وضماد
محرق او با سرکه جهة داء الثعلب مجرب ومحرق مغسول او را حدت کمتر ولطیفتر وجلاء او بیشتر
است واقسام او بدل یکدیگرند **زبد البورق** کف بوره است واو غیر بوره زبدی است وبقاء
سفید وغیر جامد وشبیه بآبزده است وبوره زبدی وجامد مایل بسرخی است ودر جمیع افعال شبیه
بوره واز آن لطیفتر وتندتر است **زبد** روغن تازه بفارسی مسکه است ودر روغن کره نامند
ومراد از روغن تازه گوسفند وگاو و بز است در اول گرم ودر آخر آن تر وملین ومنضج ومسمن
ومفتح سدد وجهة تصفیه صوت وقصبه ریه وخشونة حلق وسرفه خشک واورام ظاهری
وباطنی وادرار فرمودن فضلات وباعسل جهة ذات الجنب وذات الریه ونفع مواد سینه ودفع
آن ومالیدن بر بدن وباشکر وخشخاش خوردن او بغایت موذن فربهی است وبابادام تلخ جهة

دخ

دفع فضلات ریه وبا قوابض جهة اسهال وسحج که از حدت اخلاط باشد وبا شراب گل جهة قطع
نقل دواء مسهل وبا زرده تخم مرغ نیم برشت جهة لدغ اخلاط وبا ترشی او با عقب آب شکر جهة
رفع عسر بول مجرب وطلاء او بالخاصیة تغذیه بدن میکند وموقوف بود و الآن غذا نیست
وجهة نفع ورمها وکوبیدن افعی وتمریخ او بر لثه دندان جهة سرعت بیرون امدن دندان اطفال
ورافع حصف تازه وکهنه وبا ادویه مفتحه جهة ورم اعصاب وجرب دماغ وجراحات شام وقوبا
وسعفه وجرب خصوصا چون بعد از تطلیه بنا پیچ جرب متقرح خود را بپوشانید عرق کند دو سه
روز دفع علت شود وحقنه او جهة ورم صلب امعا وقرحه آن مفید ودود روغن تازه جهة
منع سیلان مواد بچشم والتیام قرحه وجرب وحدة بصر وغلظت پلک نافع ومضعف فم معده
ومسقط اشتها ومصلحش قوابض ونمک وشکر وعسل وبدلش پیه تازه که در چوب اینده حس او
سوخته باشد وقدر شربتش سی درم است **زباد** نوعی از عطریات است سیاه مایل بسرخی وسایل
ودر بلاد حبشه ودر اقاصی هند از حیوانی گیرند مشهور بزباد وبفارسی گربه زباد نامند وان
حیوانیست قریب بجثه سگ وبا خطوط سیاه وچون حرکت بسیار وعنف از ما بین دو ران
او از عضوی شبیه به پستان مانند عرقی حاصل میشود ودر غایت خوشبوئی در سیم گرم ودر یبوسه
معتدل ومنشف ومقوی دل وبسیار مفرح ومقوی حواس وجهة تسهیل ولادت نیم درم او با
با قدری زعفران وعرق گوشت فربه مرغ مجرب دانسته اند وجهة غشی وخفقان وتوحش وجنون
ودرد فم معده ومقعد وطلاء او جهة نفع دمل والتیام قرحه با روغن بادام تلخ جهة حفظ
صحت سامعه وتقویه آن مفید وبوییدن او جهة زکام وتمریخ او بر قضیب مانع حمل زنان
ومداومت بوییدن او مورث بدخلقی وضیق النفس ومصدع محرور ومصلحش صندل وکافور
واغذیه بارده است وبدلش غالیه **زبرجد** ارسطو زبرجد وزمرد را از یک کان میدانند
ودر معدن طلا متکون میشوند وسبز صاف کم رنگ را مصری وزرد مایل بسبزی را قبرسی
نامند وذبابی ترین همه سبز زرد مایل بسرخی است واو را هندیه گویند در سیم سرد وخشک

ودر افعال مثل زمرد وبجادی ومفرح وقاطع نزف الدم ورافع عسر بول ونفث حصاة وجهة
دفع جذام بهترین ادویه ومقوی باصره وتعلیق او جهة عسر ولادت نافع ومسقط باه ومضعف
نسل وقدر شربتش تا نیم درم وبدلش زمرد است وچون با اندکی نوشادر سایند وتقطیر نمایند تا
منحل گردد طلاست را عقد نماید وابصار ضعیفه را بمراتب شریفه رساند وچون صورت عقربی در
نقش کنند وقمر در حین عمل در عقرب باشد وانگشتری او را در نیش عقرب کنند باعث فرح وازاله
غم گردد وچون در طالع سرطان بر آن صورت ماهی نقش کرده ودر رصاص بچسبانند ودر دام ماهی
نصب کنند ماهیان از قعر بحر بدام آیند وگویند شراب در پیاله زبرجد مست نمیکند زبل
سرگین حیوانات است ومجموع آن گرم ومحلل ومجفف وزبل هر یک با اصل آن مذکور است
زنبور حیوانیست معروف کوچکی ودو نوع ابلق از خطهای سفید وسیاه وبعضی از زنبور
او بزرگتر وابلق از آن وبزرگ بر سوراخ دیوار اشیانهای خود میکنند ومشهور است که عسل
چند او را بر تند فربه گردد ودر دوم گرم وخشک وماده که بیضه نخورده باشد گوشت
او صالح الغذا وجهة ریاح وسردی احشا واذابه بلغم وتحلیل مواد وپوشیدن پوست او
جهة نقرس ومفاصل ورعشه وخدر نافع است زبد البحر ادرار اقیون است زبد القصب
رطوبتیست که بهم فاجمع شود زبد الملح زهره امیدوس است زبد القمر حجر القمر است
زبد الطرب اسفنج است زبد القوارير سحو قونیا است زبش بطیخ رقیت زبیب بری
زبیب الجبل است زبان کنجشک اسم فارسی لسان العصافیر است زجول تخم کشوث است
زجاج بفارسی آبگینه وشیشه نامند ومعدنی ومصنوعی باشد ومعدنی آن سفید والوان
مختلفه اند وبدستور مصنوع آن وارسطو بلور را از جنس معدنی دانسته وآبگینه سنگ از جمله
معدنی وغیر بلور است وبهترین معدنی سفید ودر اول گرم ودر دوم خشک ودر افعال
مثل مصنوع است ومصنوع او از سنگ ریزه سفید وقلی است که بالمناصفه گداخته
وانچه با مغنیسا گداخته باشند صاف وشفاف او قبول رنگها میکند وشیشه سبکو والوان

مجرنا

بیننا از انجمله اند زجاج فرعونی آنست که پوست تخم مرغ را بکلس کنند یکهفته در شیر تازه
بخیسانند وشبانه روزی دو بار تغییر شیر دهند وبهرحال از زجاج وجهاد جنس آن از آن
درحین که از طعام اکتند واقسام مصنوع گرم تر از معدنی ومحرق او ومجفف بی لدغ ومقطع
ومحلل وجاذب واشامیدن او مفتت حصاة وقوی الاثر وجهة ضعف گرده ومثانه وحرقة البول
ودرهم سپرز وطلای او جهة خراز وباد ومخرج بتوریه جهة رویانیدن موی واکتحال او جهة دفع
بیاض وجرب وسبل وجلای بصر وسنون او جهة دفع زردی دندان وضماد او با حنا جهة خنازیر
واسهال آن بنیاد نافع ومحلول او در افعال مذکوره قویتر وآن با مقطر مکرر نوشادر حل
میشود ومفتت احشا ومفرح اعضا ومحلل ومصلحش کتیرا وقدر شربتش تا یک درم وبدلش زبرجد
است ومسحوق مخلوق او مثل غبار باید زحل بلغة اکبریان رصاص اسود است زختم الملك
ساد او دانست زداواش بلغة تنکابن تمام است زدوار جدوار است زد اسم
فارسی صمغ است زدشك اسم فارسی ابرباریس است زد اسم فارسی ذهب است زددك
اسم فارسی جزر است زدچوبه اسم خرا است زدقوت اسم مغربی ابریج است زدیرا بقله
مبارکه است زدقودب نبات الطرابلس است زدتد تا وبدلش آب عصفر است زدنیج
خراسانی تلك است زدنیلج ریباس است زرده تخم مرغ اسم فارسی مح البیض است زد ورد
در ورد موصوف است زرد چوبه اسم فارسی عروق الصفر است زردالو اسم فارسی مشمش
است زرین درخت امین الدوله گوید که او را در خراسان کل غانتقان نامند نبات او ازیك
ذرع زیاده وبرگش عریض وخرغب وگلش زرد وشاخهای او بزرگ ودراز وچون بو دادن غیا
وسرد نمایند گلش بر زرد گرم وخشک وجهة عرق النساء واخراج خون منجمد مثانه و
احتباس البول وکزیدن هوام نافع است وبعضی گویند اسم آزاد درخت است زریر بفارسی
اسپرك نامند وبیونانی ارجیقن وصباغان از وجهها را زرد میکنند ساقش بقدر شبری
وگلش زرد وشبیه بگل عصفر بری ومستدیر وبااندک خاردهای نرم وبرگش زرد مایل

بسفیدی وکوچک ونیمش زیاده بر شبری وطعم گیاه او شبیه بکنگر است سرد وخشک وبا آنکه
حرارت وقوه جالیه ومحلل صلابات ودافع اثار وسکن دردها ومدر خون ومفتح سدد ویم
رطل آب مطبوخ او با مویز که سه روز متوالی بنوشند جهة سپرز دیرقان واستسقا مجرب ودیک
وقیه از معجون او با عسل همین اثر دارد وضماد آب طبیخ او با آرد جو جهة اورام حاره بغایت مفید
وخاکستر او جهة جرب وجراحات نافع ومصدع ومصلحش سکنجبین وبدلش نصف وزنش فوة وقدر
شربتش در مطبوخات تا نیم رطل واز جرم او تا سه درم است زرنباد بهمانست عطری که او را ستدیر
ورقه میکنند تا از کرم زدن محفوظ ماند ظاهرا واغبر وباطنش مایل بزردی واز بلاد چین
وبنگاله ودکن آورند نباتش بقدر دو شبر وبرگش قریب ببرک اناد وگلش زرد وثمرش شبیه
بحب گل ونیمش مثل زراوند وطعمش تلخ وآنچه شیرین باشد ضعیف است وقوتش تا سه
سال باقی ودر آخر دوم گرم وخشک وبا رطوبة فضلیه ومفرح ومقوی دل ومعده ودماغ
محلل ریاح وموافق روح حیوانی وطبیعی وبهی ومدر بول وحیض ومسهل سودا وحابس قی ورافع
وتریاق زهرجانوران ومفتح سدد جهة وحشة ومواد سوداوی وخفقان ورياح رحم وتحریک باه ونعوظ
وزهیر اطفال ورفع رایحه سیر وپیاز وشراب ووجع درد دندان وحفظ صحت اعضا نافع وضماد تازه
او بریا بالخاصیة نافع جمیع علل بر وطلاء او برودیک جهة داء الفیل وبخور او جهة کریز اینده
مو وجه که دیگر عود ننماید مجربست وتعلیق قطعه بزرک منقذ او بر حقوین وکرباعث
اعاده باه مایوسین ومصدع وزیاده او مضر دل ومصلحش بنفشه وبدلش در تفریح درونج
او ودر دیگر در دفع زهرها مثل او در دیگر ونیم وزنش دانه ترنج وجدوار داتک او وطر
حشقوق وقدر شربتش یک مثقال تا دو درم است زرنب برک نباتیست از برک صغیر
عریضتر ومایل بزردی وخوش بو شبیه ببوی ترنج وگلش زرد ونباتش کمتر از ذرعی وساقش
مربع ومجوف وطعمش با حدت وقوتش تا چهار سال باقی ومنبتش جبال فارس داو را کرو
وترکستان نامند در آخر دوم گرم وخشک وسالطف وبغایت مفرح وبا قوه قابضه

دمقوی

ومقوی معده وجگر وقایم مقام دارچینی وجهة امراض عصب واسهال تصفیه صوت وازالهٔ
بلغم وتقویه هضم وتحلیل ریاح وتقویه اعضای رئیسه ودفع عسر وبول وسردی مثانه ودفع
سموم نافع وعصاره تازه او در تفریح مثل خمر وسعوط او با آب ورد وغن بنفشه جهة درد سر بارد
ومضر محرور ومصلحش کثیرا وقدر شربتش تا دو درم وبدلش مثل او دارچینی وگویند کبابه د
سلیخه است زراوند لغه فارسیست وقسم زراطویل را ماده را مدحرج نامند واز مطلق
او مراد قسم طویل است وآن بهمانست بسطبری انگشتی وزیاده از آن ودراز وظاهرش تیره مایل
بسرخی وباطنش سرخ مایل بزردی وطعمش تلخ وبا آنکه زهومتی وبرکش شبیه ببرک لبلاب کبیر
واز آن درازتر وعریضتر وشاخها بقدر شبری وباریک وگلش بنفش وبشکل شکوفه آمرود د
وقسم از آن ضعیف وغیر مستعمل اطبا است وبجهة عطریه وحدت داخل دهنها میکنند وآن
بهمانست درازتر از ذرعی وباریک وپوست او غلیظ وگلش شبیه بگل سداب وقسم اول در سیم
گرم ودر دوم خشک ومدر بول وحیض وتریاق سموم حیوانی ونباتی وقاتل اقسام کرم معده
وجالی وجاذب ومحلل ومقطع بلغم ومفتح سدد ومفتت حصاة وکشنده حمل وجهة بواسیر
وتشنج واسترخای عصب وتنقیه سینه وصاف کردن رنگ رخسار ودفع ریاح وتنقیه جگر
وبا شراب جهة سموم وبا فلفل جهة احتباس حیض وتنقیه رحم واخراج جنین وبا سکنجبین
جهة سپرز وبیک آن او با شراب العسل مسهل قوی بلغم واخلاط غلیظه وجهة صرع وکزاز
وضعف اعضا نافع وضمادش جهة گزیدن عقرب وهوام ودرد ویا بیندن گوشت در قرحه رحم
وسایر زخمها وبا عسل جهة قروح رطبه مزمنه وبا مرکه جهة سپرز بغایت موثر وسنون
او جهة تنقیه رطوبات لثه وفرزجه او جهة احتباس حیض مجرب واخراج جنین بغایت موثر
وقدر شربتش از دو درم تا دوک وگویند مضر سپرز وجگر است ومصلحش عسل وبدلش زراوند
مدحرج وگویند در تحلیل صلابت سپرز وریاح مثل او زرنباد ونصف او تر دوت ودر
بحقیقت شمایل الکروم است زراوند مدحرج بفارسی زرد زراوند گرد وباصفهانی تحود

الوندی نامند نبجی است مدور و بابونی بقدر فندق و شاخهای کیاه او زیاده بر ذرعی و برگش
شبیه ببرگ زبان و ند طویل و از آن کوچکتر و خوشبو و با اندک تندی و نرم و گلش سفید و جوف
آن سرخ و بدبو و قوت اقسام آن تا دو سال باقیست در دوم گرم و خشک و تحلیل و تلطیف
او زیاده از طویل و ملطف اخلاط و منقی قصبه ریه و فاذزهر سموم حیوانی و نباتی و منقی
معده و دماغ و جهة ربو و ضیق النفس و سرفه مزمنه و فواق و جنون و صرع و وسواس و تنقیه چرک زخمها
و دندان و فتق و وجع ورم و عضل و دوم سپرز و درد پهلو و لرزههای بارده نافع و در سایر افعال قویتر
از طویل و ضماد او جاذب پیکان و خار و استخوان ریزه شده در اعضا و جهة بهق و قروح خبیثه و با عسل جهة
رویانیدن گوشت زخمهای عمیقه موثر و قدر شربتش تا درم و مضر سپرز و مصلحش انیسون و مصلحش عسل و
روغن گل و بنفشه و بدلش قسم طویل بوزن آن و نیم وزن ریوند چینی و گویند بوزن او زرنباد
و نصف آن قسط و ثلث او ببیاسه است **ذرنیخ** لغة فارسی است و بیونانی ارسانیطیس نامند و بمعنی
کبریت الارض است و پنج قسم میباشد یکی زرد و بهترین او صفایحی براق نرم است و زرنیخ ورقی گویند دوم
سرخ و بهترین او شبیه برنج رمان و زود شکن است و یکی سفید و او را زرنیخ البوره و دواء الشعر
نامند و زبونترین اقسام و به ستوه سبز و سیاه او غیر مستعمل است قسم زرد در سیم گرم و خشک
است و سرخ آن در چهارم و سفید و سیاه و سبز قویتر و اقسام زرنیخ از سموم است و محرق است
لطیفتر و در بردن موی قویتر و متصاعد او بسیار سرخ و شفاف و براق و در دو سمیة و افعال قویتر از
همه و مجموع آن معفن و لداغ و محرق و با قوة قابضه و سترنده موی و گوشت زیاد زخمها و کننده
اقسام کرم معده و بجائی انار دخون مرده و رافع جرب و سعفه و آکله و با زرنیخ جهة داء الثعلب
و با ماست و آهک و خاکستر و امثال آن جهة ستردن موی و با زفت جهة برص ناخن و با روغن زیتون
و امثال آن جهة دفع قمل و با پیه جهة تحلیل جراحات و با روغن گل سرخ جهة بثور مقعد و بواسیر
و جراحت بینی و با ادویه مناسبه جهة بردن گوشت زیاد و رویانیدن گوشت بن دندان و بخور
او با زرنیخ بدستوریکه دود آن بحلق رسد جهة سرفه کهنه و با پیه و مغز جلغوزه و مغز

بادام

بادام بالسویه چون مکرر بخور کنند جهة ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن بغایت موثر است و شرط است که بعد
از بخور جرعه آب گرم یا مغز بادام و روغن تازه جهة دفع مضرت در دوا استعمال نمایند و طلاء
زرنیخ سرخ با بول حمار و بدستور با آب پنج سبز تازه بعد از کندن موی جهة منع رویدن آن
مجرب است و بکدانک او با عسل جهة تصفیه آواز و دفع کردن چرک سینه و آشامیدن او با پیه
و بی کردن جهة تب ربع موثر دانسته اند و احتیاط آنست که در آشامیدن او بهیچ وجه جرات نمایند
و طلاء او با زهره گاو و آب حی العالم و شب جهة منع سوزانیدن آتش موثر و چون با بول صبیان
سرشته بسوزانند سنون او جهة بردن گوشت متعفن دندان و رویانیدن صحیح آن آزموده
است و با سرکین کبخشک جهة ثالیل مجرب و با صبر و حب البان داب کنند تا جهة سقوط بواسیر و
التیام جمیع زخمها بعدیل است و چون در شیر حل کنند هر مگسی که بر آن جمع کند بمیرد و بدل
زرد او نصف آن زرنیخ سرخ است و بدل سرخ دو دانگ آن افعال کبریت و کلفی که از تصعید زرنیخ
بهم برسد دفع اثر طلاء گل عصفر و آرد برنج می نماید و چون زرنیخ زرد را بتدبیرات تصعید
سفید کنند بجز و اوده جز و زهره را قرص ساز دو از مجربات دانسته اند و طرق تدابیر بدستور
الیق است **زرافه** حیوانی است و بفارسی شتر گاو پلنگ چه گردن او دراز و شبیه بگردن شتر
و سرش مثل شتر و رنگش مثل آهو و منقط بنقطه سفیدی و شبیه به پلنگ نامند و پایها او مثل پای گاو
و شاخش بدستور و دستش دراز تر از پا و در بلاد حبشه یافت میشود گرم و خشک و مولد اخلاط
غلیظ و سوداوی است و نفعی از آن در طب ذکر نکرده ملکی اند مگر زهره او که نزول آب مفید
است **زردوز** از جمله طیور است و بفارسی سار و بترکی سفرجین گویند گرم و خشک و مبهی و مقوی
بصر و مضر دماغ و مصلحش ابکامه و سرکه و سرکین او جهة کلف و نمش و سرخ کردن گونه و دفع غشاوه
بصر موثر است **زریق** مرغی است سفید دابی و بترکی ... باشد و گوشت او بد طعم و بی لیف و عصب و
بطی الهضم و مصلحش بروغن پختن و با آب جوشانده مطبوخ استعمال نمودن است و گوشت او گرم و خشک
و محرک باه و سرکین او بینا رجالی و جهة دفع آثار نافع و زهره او باصیته و جهة بیاض چشم و استرخاء

تضیب کماد و ضماد آن نافع زعفران معروفست در سیم گرم و در دوم خشک و مفرح قوی و مقوی
حواس و منضج و مفتح و محلل و مصلح عفونت اخلاط لطیف و مدر بول و با قوه قابضه و محرک باه و مقوی
جوهر روح حیوانی و جگر و احشا و آلات تنفس و مورث نشاط و ضحک و مسکن کرده و مثانه و بثور
و منوم و جهت سده جگر و سپرز و رسانیدن قوه ادویه باعضا و بکتفال او جهت عسر ولادت مجرب
و هر روز دو قیراط آشامیدن او جهت ادرار سپرز و با سکنجبین جهت خمار و با ادویه مناسبه
جهت درد رحم و مقعد و با عسل جهت ریزانیدن حصاة و ضماد او جهت منع سیلان رطوبات
بچشم و تسکین حمره و ورم گوش و درد سر بارده و دفع نجوابد و حمول او جهت درد رحم و مقعد
و اکتحال او جهت جلاء بصر و دمعه و غشاوه و دفع زرقه چشم و سلاق و جرب و قرحه
و ذرور او جهت قطع نزف الدم و طلاء او با فرفیون جهت نقرس و مفاصل و نطول او جهت
دفع نجوابد و صداع شدید نافع و مصدع و مبخر و مضعف اشتها و مغثی و مداومت او مکدر
حواس و فطر اعصاب و مصلحش انیسون و سکنجبین و قدر شربتش تا دو درم و سم او کشنده بتفریح
مفرط است و بدلش مثل آن قسط و مثل او دانه ترنج و دفع او سنبل و سه دهم او سلیخه است و چون
درم او را باب برشته مثل کرده کان مدور ساخته تعلیق نمایند جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه
زنان و مادیان بالخاصیه مجربست و روغن او که بخامه کی او را در سه رطل و نیم روغن کنجد
یا روغن کنجد زیتون بجوش در خیسانیده صور و در برهم زده صاف کرده باشند در سیم گرم و خشک
و ملین عصب و صلابة رحم و مسخن و منوم و محلل و تدهین جهت سعوط آن جهت ذات الجنب
و طلاء او جهت تنقیه قروح رحم و اعضا و قروح خبیثه و حمول او با موم و مغز استخوان جهت
قرحه خبیثه رحم نافع و برگ گیاه او جهت التیام جراحات تازه و منع ریختن مواد باعضا مفید
و چون اندرون سیب را خالی کرده زعفران پر کرده بو کشند جهت خناق و ذات الجنب و خفقان
بی‌بدل است زعفران الحدید زنگ آهن است که او را سوهان کرده بر روی صحیفه پهن نموده تر
کنند و در جای نمناک بگذارند تا زرد شود بعد از آن کوبیده اجزای زرد شده او را بگیرند

وباز

وباز بدستور گذارند و تکرار عمل نمایند تا همه او زعفران گردد و بهترین اقسام او خصوصاً در صناعت
انست که براده حدید را با دو ربع او نوشادر سائیده در زمین نمناک دفن کنند تا ده روز مجموع
زعفران میشود گرم و خشک و قابض و از جمله سموم و ضماد او جهت نقرس و بواسیر و داحس
و خشونت پلک چشم و ناخنه و داء الثعلب و با سرکه جهت باد سرخ و جوششهاء حار مجرب و قروح
او جهت قطع حیض و ذرور او جهت قطع خون بن دندان و تقویه آن نافع و خوردن یک قیراط
آن مانع آبستنی و در صناعت جزو عظیم است زعرور در اصفهان کویج نامند و بترکی
ییشان و در تنکابن کرجیل گویند از جنس کنار طبری است در آخر دوم سرد و در اول خشک
و قابض و مسکن حدت صفرا و خون و قی و جهت اسهال و تقطیر بول و جگر و معده حار نافع
و مقوی اشتها و آب او با شکر جهت درد سر حار مجرب و ضماد او جهت اورام صلبه و باد سرخ
مفید و مضر گرده و مورث قولنج و مصلحش انیسون و عود و قدر شربتش از آب او بیست درم و از
جرم او ده درم و بدلش سیب ترش است زغیر مرو است و اسم فارسی تخم کتان است زغاد
خراطین است زغن اسم فارسی غداف است زفیرف اسم مغربی عناب است زفت بحری
و جبلی زفت یابس است زفت رومی شامل زفت یابس و زفت بحریست و از مطلق او اکثر زفت
بحری مراد است و گویند اسم قفر است زفت رطب رطوبه سائله درخت صنوبر بری باد که
قسم نر است و رطوبه بار دار آن که غیر درخت جلغوزه است و مسمی به تنوب حاصل میشود و
منجمد او را تیانج است و آنچه از درخت تبریزی که از اصناف سرو است و ثمر او مانند ثمر سرو و
و از آن کوچکتر است بهم رسد قطران نامند در سیم گرم و در اول خشک و منضج اخلاط غلیظه
و ملین صلابات و آشامیدن او جهت ربو و تنقیه چرک سینه و حلق و رفع حدت ادویه قتاله
و با شکر جهت نفث الدم و مدة سینه و سرفه مزمن و ضماد او جهت ذب خون است بظاهر جلد و جهت
فربه کردن اعضا و با نمک جهت گزیدن جانوران و با موم جهت برص ناخن و قوبا و تحلیل جراحات
صلبه و صلابت رحم و شقاق مقعد و جراحات فم مثانه و با عسل جهت پاک کردن چرک زخمها

ونشو کرده والصاق او بر صفایح سر بعد از تراشیدن یا نوع جهة اخراج زالویی که در حلق مانده
باشد مجرب دانسته اند و با شکر جهة اقسام خمار مفید و جهة جرب حیوانات و تمدد اعصاب
و عرق النسا و داء الثعلب و با آرد جو جهة خنازیر و با ادویه مناسبه جهة دو پاینده گوشت
زخمها و غرغره او جهة ورم عضلات حلقوم و مری و قطور او با دهن بادام جهة رفع رطوبات
گوش و حقنه او جهة ورم حاده و صلبه امعا و رحم و گزیدن عقرب مؤثر و مضر شش و ریه
و مصلحش کتیرا و بنفشه و قدر شربتش تا سه درم و بدلش مثل او قیر است و گویند ربع او قطران و در نحو
زفت که رطوبة بخار اوست که در وقت جوشانیدن پشمی را بر روی او گذارند و آنچه در پشم
جمع شود افشرده اخراج نمایند ضماد او با آرد جو جهة خنازیر و دو پاینده موی در داء الثعلب
و جرب انسان و حیوان و غدد و اعصاب و عرق النسا و امثال آن انفع از زفت است و قاطع نزف
الدم و مسهل و تریاق سموم و جالی است و دود زفت جهة نیکو کردن مژگان و قرحه چشم و تقویه
باصره و دمعه و سوزش چشم و دفع ریختن مژه بغایت مؤثر است **زفت** یابس زفت رطبست
که بجوشانند تا خشک شود و یا بطبخ خشک کنند در سیم گرم و در دوم خشک و تجفیف او زیاده
از رطب و در انضاج ضعیف تر و جهة التیام قروح و ضربه و سقطه و امثال آن ادویه ذرور
تخم مرغ نیم برشت جهة قطع خون حیض و بواسیر و سستی کمر و تقویه رحم نافع و در سایر افعال
ضعیف تر از رطب و قدر شربتش تا دو مثقال است **زفت بحری** شبیه بقطران و سیاه و سیال از دریا
مثل نفط حاصل میشود و ضعف سیال قیر است و کثیف تا باد استحکام میدهند و داخل مراهم
میکنند و بهترین او نرم صاف است در سیم گرم و خشک و محلل و مقوی و اصل مفاصل و جهة عرق
النسا و فالج و جذام و التیام اعضاء شکسته نافع و قدر شربتش از یک تا دو درم است و مضر شش
و مصلحش کتیرا و بدلش قطران و گویند جاوشیر و صعترات بالسویه **زقوم** از اشجار است و
حجازی و شامی میباشد حجازی او بقدر قامتی و برگش از برگ انار عریضتر و با تشریف و گلش
در اطراف شاخهای او و بهیئة یاسمین و زرد و ثمرش سیاه رنگ و شبیه بهلیله و در جوف آن دانه مثل
بجند

بجند و این نوع را برگ و بار تازه او جهة جراحات تازه نافع و قوی القبض و رادع است و نوع دیگر
شامی برگش از حجازی و خار دار و گلش زرد و ثمرش از هلیله بزرگتر و رسیده او شیرین بمزه
و با عفوصة و مغثی است در دوم گرم و خشک و محلل ریاح و جالی و رادع آثار و قدر شربتش تا نیم درم
است و دهن تخم او با اندک تحدیر و محلل ریاح مفاصل و عواد بلغمی و اخلاط غلیظه و مسهل آن و رادع
سدد و سپرز و جهة فالج و نقرس و امثال آن شربا و ضمادا نافع و مسدد مجرود و سیاه کننده جلد
و مصلحش شیر تازه و قدر شربتش چهار قیراط و بدلش نفط است **زقال** اسم فارسی قولیا است
و آن ثمر درختیست بقدر زیتون و با قوة زنگ و بعد از خشکی سیاه میباشد و ترش و با اندک عفوصة
و قبض سرد مایل باعتدال و جهة اسهال و قرحه امعا و تقویه آن و تسکین عطش و التهاب معده
و غلیان خون و صفرا و منع صعود بخارات بدماغ نافع و مضر سینه و مصلحش شکر است و ثمر خشک
نارسیده او که سبز باشد جهة ادرار و قروح فرسنه بغایت مؤثر و خاکستر برگ او جهة رفع آثار
مفید است و مؤلف مالا یسع قراقاط را اشتباه بزقال نموده و ما ببر بادیبریز قال را بیان کرده
وما بین ناب زرشک دانسته است و ظاهرا قراقاط با بربارس اشبه باشد **زقاط** اسم
بربری حب الزلم است **زلابیه** بفارسی حلوای زلیبیا نامند مولد خلط صالح و سریع
الهضم و بغایت مسمن بدن نحیف و مقوی گرده و جهة رطوبة شش و سرفه نافع و مسدد و مصلحش
سکنجبین و انار **زلایف الملوک** نوعی از ابرون است که حی العالم باشد و بفارسی زلف
عروسان نامند **زلیخ** اسم عربی بهش است **زلو** اسم فارسی علق است **زمادة الراعی**
اذان العنزات است **زموز** اسم فارسی زفت یابس است و در دلک مستعمل زموز لاکی نامند و
مستعمل زرگران است و در اجتناب حیض عدیل ندارد و قدر یک مثقال باز دارد تخم نیم برشت از
مجربات است **زموم** اکراد اسامی برنجاسف است **زمج** بفارسی چرخ و بترکی اولکلو نامند از جمله
سباع طیور است گوشت او بسیار گرم و جهة تقویت دل طبیعی و خفقان عارضی و رعشه او جهة
غشاوه و ظلمة بصر مجرب و سرگین او جهة کلف و رفع آثار مؤثر است **زمرّد** از کان طلا و غیر

انیز بهم میرسد واقسام میباشد یکی ذبابی است یعنی در رنگ شبیه بذباب سبز برانکه بر
خامل او منکس نشیند وآن بغایت صاف وابدار میباشد وابش متموج ورقصان ودیگری ریحانی
نامند که در رنگ شبیه بریحان است ومشهور بزمرد نوات ودیگری را فستقی گویند که در سبزی
بپسته میزند و زمرد کهنه نامند ویکی را صابونی گویند وآن سبزی است که بسفیدی زند و
بعضی این قسم را از جنس زبرجد دانسته اند مجموع آن در دوم سرد ودر سیم خشک وتوتش
همیشه باقی است ومقوی دل وجوهر روح وتریاق زهر هوام ومفرح ورافع هموم وخفقان وجذام
واسهال دموی وقاطع نزف الدم ومدر بول ومفتت حصاة وجهة یرقان وضعف معده وجگر
واستسقا نافع واکتحال او جهة تقویة بصر وسبل وطلاء او جهة سعفه وقروح خبیثه مجرب
ونگاه کردن او دافع کلال بصر وانگشتری او جهة منع حدوث صرع در شخصی که مصروع نباشد وتو
وچون خاتم طلاء باشد جهة دفع طاعون وتعلیق او مبطل سحر است وچون بحلقال او را وانگشتری
منزوج از طلاء ونقره که بالمناصفه دو دل باشد نصب نمایند در طالع میزان وآفتاب در برج
هوائی باشد باعث قبول دلها ومحبة در نظرها وقضاء حوائج مجرب دانسته اند وگویند
چون بطعام زهر دار رسد عرق کند وگویند خامل ومتنگی در دزدی نیکند وگویند چون
افعی را نظر باو افتد کور می شود وقدر شربتش در دفع سموم یکدانگ وبدلش زبرجد
است **زنجبیلیه** بلغة مصر واسکندریه فتایل الوصابر را نامند **زند** بلغة شام اسم غار
است **زنجفر** زنجفر است **زنجار الحدید** زعفران الحدید است **زنطاح** قسمی از حلزون برئیت
که در انجار وبقول می باشد بقدر باقلا وغیر آن چیز است که در دیلم سند له کا جول
گویند ودر حلزون مذکور شد **زنجبیل العجم** **زنجبیل فارسی** اشترغار است **زنجبیل شامی**
زنجبیل بلدی راسن است **زنبوع** اسم عربی استنبوب است **زنکار** اسم فارسی زنجار است
زنجار محرود قسمی از زنجار مصنوع است **زنجار دودی** نوعی از زنجار مصنوع است
زن دوتر است **زنبق اصفر** گویند یاسمین زرد است **زنجی** بلغة اصفهانی صرصر را نامند

زنجبیل

زنجبیل بیخی است معروف وگیاه او شبیه بگیاه شقاقل واز آن بیار کوچکتر وفی کل وفی خود در
تازه اندرا انزیر میباشد در سیم گرم ودر اول خشک وبا رطوبة فضلیه ومقوی حافظه وملین طبع
ومفتح سده جگر وبهی ومحلل ریاح غلیظه معده وامعا ومجفف رطوبات ودافع تشنگی بلغمی ومقوی
معده وجگر وقوة حافظه وجهة سموم حیوانی واخراج خلط غلیظ ورطوبات دماغی وحلق ودفع
برودت هوا وفالج وکرم معده ویرقان وتقطیر بول واسهالی که از فساد غذا باشد وبانبات
وکند وجهة دفع مضرت میوهای تازه ورطوبة معده وبازرده تخم نیم برشت جهة زیاده کردن
منی وبا زبد مسهل رطوبات مفاصل وساقین وبا الخولنجان وپسته جهة تقویة باه ازاعوار
مجرب است واکتحال او جهة غشاوه وبیاض وسبل وضماد او جهة تقویة اعصاب وکزاز
ورباح بواسیر بعدیل ودردها داشتن او رافع تشنگی بلغمی است ومفرح حلق ومصلحش عسل
در وغن بادام وقدر شربتش دو درم وبدلش دار فلفل است ومربای او محرک باه مبرودین
وجهة تقویة حافظه وپینه بیرانه وتخفیف بلغم قوی تر است **زنجبیل الکلاب** گیاهی است بیار
تند وکننده سلیه کش مثل برگ بید ودراز تر وبر زمین مایل وکم آب وشاخهای او سرخ
است بیار دکوم وخشک وضماد او جهة کلف ودفع آثار بسیار قوی الفعل وبرگش محلل
آورام صلبه وخوردن او جایز نیست ومؤلف اختیارات بدیعی او را بیخ فلفل الماء دانسته
واز صفات فلفل الماء ظاهر میشود که غیر اوست **زنبق** از ریاحین معروفه است وبغداد
سوسن ازاد نامند واو غیر سوسن ابیض وغیر یاسمین است ودر یاسمین مذکور میشود واشتباه
عظیمی در ان کرده اند در دوم گرم ودر یبوسة معتدل وملطف ومقوی دماغ وپیاز او
در افعال مثل پیاز نرگس وقوی تر از انست وروغن او که مثل روغن گل مدتی در آفتاب
گذاشته سه مرتبه وزیاده از ان گلها بتجدید نمایند در دوم گرم ودر اول خشک
ولطیف وملین ومقوی اعضا ونیج تم او مسهل خلط مراری ومدر بول وطلاء او جهة
دفع قشعریره وسردی دماغ واعصاب واعضای تناسل نافع وبدلش در عمه افعال

روغن ابرسا و دو دیگر اسهال روغن ترکس است **زنجار** بفارسی زنگار گویند معدنی او از کان
مس بهم میرسد و دو صنعتی عبارت از وست و مصنوع او اقسام است یکی از زنجار مجرو رو مانند
و آن زنگ مس است که مس بوش مس را بر ظرف سرکه کهنه بنهجی منطبق سازند که مانع صعود
بخار سرکه گردد و بعد از هر ده روز از آن مس بوش زنگ را بتراشند و جمع کنند و دیگر از زنجار
دودی نامند و او را از صفایح مس که هر روز بر آن سرکه پاشیده در سردابها بگذارند تا
زنگ گرفته مرتبج مثقال زنگ او را با سرکه کهنه در هاون بسایند تا غلیظ گردد و شب یمانی
و ملح اندرانی و بوره سرخ از هر یک چهار دانگ اضافه نموده در آفتاب خشک گردد و بهیئه
فتیله بسازند و اقسام دیگر نیز در دستورات مذکور است و بهترین آن معدنی و دودی
است و زنجار در گرم و خشک و از سموم قتاله و اکال و متعفن و لداغ و سترنده گوشت
و مورث قرحه و قالع آثار و با موم و روغن مانع زیاده شدن قروح خبیثه و ساعیه بیلدغ
و ورم جراحات و جهت رویانیدن گوشت و با صمغ البطم و بوره سرخ جهت جرب
متقرح و برص و بهق و با عسل جهت تنقیه چرک جراحت و دانه بواسیر و ناصور مقعد
و مطبوخ او با سرکه و عسل و جهت قروح لثه و جوششها بغایت مفید و سائیده او با شیر
دختران و سرکه و عسل در هاون مس بحدیکه غلیظ و خشک شود جهت حدت بصر و قلع
بیاض و ناخنه و دمعه و سبل و سلاق مجرب و محرق او که در سودن شبیه بتوتیا گردد
جهت جرب و استرخاء پلک چشم و سلاق نافع و طلاء او با فندق سوخته و کتیرای
سرخ و سفیدی تخم مرغ جهت کل جراحات سطح بدن مجرب و مضر اعضای عصبانی و یک درم
او کشنده بقرحه جگر و بعد از تجاوز و از معده عدیم العلاج و باید قدر قلیل او را
با ادویه مقویه استعمال نمود و چون دهن را باب مطو ساخته از زنجار دودی در چشم سعوط
کنند جهت دفع بدبوئی و قروح خبیثه آن مجرب و با ادویه مناسبه جهت قروح شهدیه
مفید **زنبا** اسم فارسی گیاهی است که در بلاد دریا در تابستان بکارند و در اول

زمستان میرسد بسیار گرم و تند و مصدع و موجب حرارت بدن بطریقی که از غوای سر و مصرور
نشود و جهت تسکین ریاح و حدت بصر و درد سر بارده نافع و خام او بغایت نفخ و مضر محرورین
و مصلحش در سرکه پختن و انار دانه بعد از آن خوردن **زنجفر** بفارسی شنگرف نامند معدنی
از معدن جیوه و طلا و مس بهم میرسد و بعضی کبریت احمر دانسته اند و مصنوع او از زیبق
و گوگرد و در دستورات اقسام او مذکور در دوم گرم و در سیم خشک و بعضی در دوم سرد
دانسته اند از جمله سموم قتاله و رادع اورام حاره و قابض تر از شادنج و قاطع نزف الدم
و جهت رویانیدن گوشت زخمها و اکله و تعفن قروح و سوختگی آتش و جوششهای حاده
و حکه و نمش و حصف و قمل و تاکل دندان و با موم و روغن جهت شقاق مجرب و دو درم او کشنده
بخناق و کرب و بدلش شادنج و گویند مرداسنگ و سفیداب بدل اوست **زنجبود** نوع سرخ
او را سمیت غالب تر و طلاء او جهت برص و اورام بارده با عسل و نمک نافع و گزیدن او
ضامنان امراض مزمنه عصبانی مانند فالج و امثال آنرا بغایت نافع و از مجربات
دانسته اند و ضماد مطبوخ نوع سیاه او در روغن زیتون جهت برص و بهق و آثار و غیره
مؤثر و گویند آشامیدن خشک سائیده او بقدر یک درم موجب فربهی بدن است **زنبور**
عسل نحل است **زوفرا** قسمی از حرابیت **زوله** بلغة جرجان فوّاست **زولنگ**
بلغة مازندرانی قسم اخیر قرصعنه است **زوفایابس** گیاهی است مفروش بر روی
زمین با برگش شبیه ببرگ صعتر بستانی و مرزنجوش و با عطریه و شاخهای او برگ و
و بر هر گرهی مایل بزردی و بی تخم و تلخ مزه در دوم گرم و در آخر آن خشک و کوهی او
قوی تر از بستانی و لطیف و مسهل بلغم و مخرج ریاح غلیظه و گرم معده و خون جامد
و محلل اورام و جهت سرفه مزمن و ربو و ورم شش و نزله و عسر نفس و درد سینه
و معده و جگر و قولنج و گزیدن جانوران و فالج و داء الثعلب و داء الحیه و سبج و با
عسل جهت دفع تکون کرم معده و طبیخ او با سکنجبین مسهل خلط غلیظ و با قرد مانا

وایرسا انهال او نویتر وجهة نیکوئی رنگ رخسار و با شراب جهة استسقا و با طبیخ انجیر
جهة خناق امتلائی وضمادش با آب جهة ورم حاد و با شراب جهة بارده آن و دفع خون
مرده که در پلک چشم باشد و نیختهٔ او جهة نزول آب و با بوره و انجیر جهة ورم سپرز
و بخار مطبوخ او جهة ریاح گوش و مضمضهٔ او که در سرکه پخته باشند جهة درد دندان
نافع و مضر جگر و مصلحش صمغ عربی و انار ترش و قدر شربتش در مطبوخ تا پنج درم و بدلش
صعتر است زوفای رطب چرکی است که در دنبه و موی زیر شکم و کنج ران گوسفند جمع
و منعقد میگردد و بفارسی شکل پشم و بترکی شقلداق نامند بهترین او انست که
در آب جوشانیده پشم را از وجدا کنند و جمع نمایند و یا کوبیده پشم را اخراج کنند
و هرگاه منعقد او بهم نرسد پشم میان ران گوسفند و بز را جوشانیده چربی آنرا
بگیرند در دوم گرم و در اول تر و گویند در اول خشک است منضج و ملین و محلل و جهة
مغص و صلابت جگر و سپرز و برودت احشا و کرده و استسقا شربا و ضمادا نافع و طلاء
او جهة ورم مقعد و رحم و مثانه و جمیع اورام صلبه و تحجر مفاصل و تعقد عصب
و اکله و جرب چشم و ریختن مژه و ابرو و تشنج و شکستگی اعضا و وثی و با پیه مرغابی
وطور جهة قرحهٔ گوش و قضیب و فرج و شقاق مزمن و حول او با اکلیل الملک
و روغن تازه جهة دفع احتباس حیض و عسر ولادت نافع و مضر محرور و مسکر و مصلحش
سکنجبین و روغن گل و سرکه و بدلش لادن و مغز ساق گاو و گوسفند و قدر شربتش
تا از یک تا سه گل است و چون او را از پشم جدا نکرده بسوزانند جهة قروح
مذاکیر و اعضای عصبانی بهترین ادویه است زوان ترد اکثر شیلم است و مولف جامع
بغدادی نیز اند دانسته و قابل انست که انده انه است مایل بسیاهی و اندک سبزی مثل ماش
کوچکتر و طولانی و مزه‌ش باریک و در غلاف مثل غلاف ... ترنجبین و مسکر قوی بالتقریب و
نسیم ... در سیم گرم و خشک و با سرکه و با قوة جاذبه و ضمادش جهة بردن ... اورده

پیکان

پیکان و امثال آن از بدن بغایت موثر و خوردن او موجب سبات شدید و مصلحش رب حامضه
و طلاء او با عسل جهة رویانیدن موی و داء الثعلب و تحلیل اورام و کماد او جهة درد سر بارد مفید
است زهره بفتح اول قرنفل شامی و در مغرب قرنفلیه نامند و مذکور خواهد شد بلغة فارسی
اسم فارسی مروارید است و بعضی برغوه اطلاق میکنند و وجه نامیدنش مذکور شد زهرة اسیوس اسیوس
است زهم اسم زباد است و گویند زباد اسم جانور و زهم اسم عطر اوست زهرة الحجر جوز جندم
است و گویند خراء العصفور است زهر زمین بلغة جرجان از او درخت است زهره بضم اول
و بلغة اکثر یونان نحاس است زهر اسم فارسی سم است و بعربی اسم شکوفه است زهرة الملح
چیزیست شبیه بشوره و شور طعم و زعفرانی رنگ و تند و بدبو و لذاغ در چیزی که آب نیل طغیان
کرده و در زمینهای پست بماند و از آفتاب ابجا خشک گردد زهرة الملح حاصل شود و بنابر جوهریه
گوید که آن شوره ایست که مثل غبار بروی نمک منعقد میباشد و بغایت گرم و خشک و تند و مجفف
و محلل قوی و جهة قروح خبیثه و آکله و تقشر جلد و رطوبتی که از گوش تراود و جهة غشاوه و آثار
قروح و منع دویدن موی و باد و غیرها جهة اشیائیکه مانند کی باشد نافع و آشامیدن او تا یک
درم با شراب ممزوج در اسهال قویتر از نمک هندی و مدر عرق و با سکنجبین جهة صرع نافع و مضر
معده و بدلش یک وزن و نیم او نمک هندی است و فصحا زانند که مایل بسرخی و مانند دانهای بهم
چسبیده باشد از جملهٔ سموم قتاله و یک درم او کشنده است و علاجش مذکور است زهرة النحاس
کمی است شبیه بدانها که از ریختن آب بر روی مس تفته ظاهر شود و آن از کانس و از مس
که افتد بهم میرسند در قوة قریب بزنگار و آشامیدن سه قیراط او مسهل اخلاط غلیظ و ماء اصفر
و غرغرهٔ او با عسل جهة ورم بادلهاة و تنقیه و موی و باد و غیرها و مرهمها جهة بردن گوشت زیاد
و تحلیل اورام و خشک کردن دانهٔ بواسیر و با شراب جهة بهبود و وضع و بهق سفید و قطور او در
گوش باد و غیرها جهة کرم گوش نافع و از سموم قتاله است زیزو اسم فارسی کتون است زیره رومی
اسم فارسی افیتمون است و گویا نایز نامند زیت الانفاق و زیت فلسطینی و زیت رکابی زیت

زیت الانفاق است زیتون الارض نام زیتون سیاه است زیتون بنی اسرائیل حجر الیهود است زیت
رکابی طرابلسی است زیتونیة بلغة مصر ایلما دار آنوطالی است و گویند ایسم دوو قیتون است زیت
الهرجان زیت السوداء است زیرقون بلغة دمشق نوعی از درخت سنجد بی ثمر است زیت کتان
است زیت الشلجم روغن تخم شلغم است زیز صنوبر است زیتون الحبش و زیتون جبل و زیتون
الکلبة زیتون بری است زیتون الماء زیتونیست که نزدیک انهار روید و در جمیع افعال ضعیف تر
از سایر است و بعضی گویند زیتونی که در آب نمک پرورده باشد مسمی بزیتون الماء است
زیره صحرایی ایسم فارسی کمون بری است زیره سبز ایسم فارسی کمون زیریان ناخواه است
زیرباج از اغذیه ملطفه اطبا و مسکن مرة الصفرا و حدت اخلاط و مفرح و مقطع بلغم
و مفتح سده و موافق صاحبان جگر حاد و تبهای نایبه و غطش الغب و مضر امزجه بارده
است طریق ترتیب او چنانکه در شفاء الاسقام مذکور است آنست که گوشت را بقدر دیگر طل
ریزه کنند و اگر مرغ باشد از بند جدا کرده با دارچینی و نخود مقشر در روغن کنجد و آب
جوشانیده و نیم رطل سرکه و ربع رطل جلاب یا شکر سفید و یک اوقیه بادام محلول در
گلاب و یک درم کشنیز خشک و مثل آن عود و سداب و قلیلی زعفران اضافه کنند زیتون
بری و بستانی میباشد بستانی را درخت بزرگتر و برگش ابتدا تر و سبز تر از بری و بعد از
چهار سال بار میدهد و تا هزار سال میباشد رسیده او گرم باعتدال و با قبض و نارس او
سرد و بغایت خشک و سیاه او گرم و خشک و سریع الاستحاله بسودا و صفرا و مرخی معده و مغثی
و بهترین او سبز رسیده است که در آب نمک پرورده باشند و با طعام خورده شود نه قبل و بعد
آن و زیتون قت مقوی معده و دافع آن و مشهی و حابس طبع و مبهی است و مورث بی خوابی
و لاغری و مصلحش مغز گردکان و بادام و روغنها و سرکه و گویند مضر شش و مداومت او محرق
اخلاط و مصلحش شیرینها است و ضماد او جهة دفع سبوسه سر و ضماد نارس او جهة سوختگی
آتش و طلاء دانه او با پیه و آرد گندم جهة برص ناخن و بخور سیاه آن با دانه او جهة دبو

و امراض

و امراض شش نافع و برگش در دوم گرم و خشک و ضماد آن جهة حمرة و نمله و منع زیاده شدن آن
و شری و نار فارسی و غرب چشم و ادرار حاده و التیام پوست برگ که منقلع شده باشد و با عسل جهة
داخس و با آرد جو بر ما تحت ناف طلا کردن جهة اسهال و خاییدن او جهة قلاع و ضماد پخته
او با آب غوره بحدیکه بقوام عسل رسد جهة دندان کرم خورده و ریزانیدن آن و مطبوخ او
در شراب جهة نقرس و مفاصل و بدستور مضمضه آب طبیخ او جهة دندان کرم خورده نافع
و حقنه آن جهة قروح باطنی مقعد و رحم و عصارة آن در افعال مذکوره مثل برگ او است
و حمول آن جهة قطع سیلان رحم و نزف الدم آن و ضماد او جهة بر آمدگی حدقه و قطع ریختن
مواد بچشم و با کحل بلک نافع و بیخ درخت زیتون را بقدری برگ آن جوشانیده مضمضه نمایند
جهة تسکین درد سر و نطولش جهة زکام و تحلیل رطوبات و بخار آن جهة اخراج رطوبات
دماغی از چینی بغایت موثر و تعلیق بیخ او بالخاصیة جهة سم عقرب آزموده است و چوب شاخهای
باریک و برگ او را در کوزه کرده در کوزه کوزه گری احراق نمایند پس از کوزه بیرون آورده
شراب برو پاشیده باز دیگر احراق کنند در همه افعال قوی تر از توتیا است و ضماد خاکستر
برگ او با سرکه جهة عرق النسا بر بالای عرقوب از جانب وحشی بقدر چهار انگشت جهة قرحه
نمودن موضع و دفع علة از مجربات بیان نموده اند و مولف تذکره ضماد صمغ قوی برگ و شاخ
اقسام زیتون را در مرض امر مجرب دانسته است و ضماد خاکستر او با عسل و آب ثمر او جهة
داء الثعلب و داء الحیه و سعفه و جوشیدها نافع و رطوبة شاخ تازه او که از سوختن آن بهم
رسد جهة جرب و سبوسه سر و قروح آن نافع و نطول طبیخ ثمره اجزاء او جهة صداع و تنقیه
و دوار و پاشیدن آن در خانها جهة گریزانیدن هوام و نگاه داشتن عصای چوب او جهة
قبول عامه و قضاء حوایج و برکت موثر است و مضمضه آب نمک که زیتون را در آن
خیسانیده باشند جهة استحکام لثه مفید و صمغ او در صورت شبیه بسقمونیا و مایل بسرخی
است در اول گرم و در دوم خشک و در تقویت ذهن قوی تر از کندر و دافع سعال مزمن

وخراج بلغمی وجهة دفع رطوبت جراحات وبا مرهمها جهة رویانیدن گوشت موثر وصمغ بری او تقویت
ومدر بول وحمول او جهة دفع احتباس حیض وضماد ش با موم که جهة جرب متقرح وشقوق او جهة
تسکین درد دندان کرم زده مفید است وچون زیتون را در آبی که آهک طبخ داده باشند
بخیسانند در روز تلخی او رفع میشود ونخود دانه زیتون قاطع ربو وسعال است **زیت** بفارسی
روغن زیتون گویند آنچه از زیتون رسیده گیرند زیت عذب نامند وغیر مغشوش او سریع الاختار
بر سطح بدن نیباشد واجزاء او از یکدیگر منقطع نیکردد بخلاف مغشوش واین نوع در دوم
گرم وبا یبوسة وقبض است وقول بر رطوبة او اصلی ندارد ومغسول که با آب گرم بسیار برهم
زده صاف کنند به لدغ والطف است وچهار ده گل او با یک رطل آب گرم وماء الشعیر مسهل قوی
وجهة درد اعصاب وعرق النساء وبا شراب وآب گرم جهة مغص واخراج کرم شکم وقی
کردن با او جهة رفع سمیة ادویه وحقنه آن جهة قولنج ورحم وسدیه ودرد مفاصل وعرق
النساء ودرد کمر وبا مرهمها جهة التیام واصلاح زخمها وطلاء او جهة دردهای بارده
مفید وچون شش سال بر او بگذرد زیت عتیق نامند وگرمتر از غیر عتیق ومحلل وملین طبع
وبثور ومصلح ادویه مضعف قوة است ومانع جوش اعضا ودافع ضرر سرما واکتحال او مقوی
بصر وجهة رفع بیاض رقیق وجرب وسلاق نافع وجهة تر ولآب قایم مقام قدح وطلاء
کردن گرم او مسکن الم گزیدن عقرب وچون روغن زیتون تازه را بجوشانند تا بنصف
برسد بدل عتیق میشود وقدر شربتش تا نیم مثقال است **زیت الانفاق** روغن زیتون نارسیده
است واو معتدل وقابض است وگویند در اول سرد ودر اول خشک است مسخن بدن ومدر
ومفتت حصاة وموافق معده ومقوی لثه ودندان ومانع آوردن عرق وصاف کننده اخلاط
ومفتح سده وقاطع عفونة ومقوی اعضا ومغسول او موافق درد اعصاب ومواد حاره ونیکو
کننده رخسار است در روغن زیتون بری قایم مقام روغن گل سرخ ورادع ومبرد ومانع
عرق وحافظ سیاهی موی واستحکام دادن ومقوی دندان متحرک ومانع سیلان رطوبات

لثاة

لثاة وقاطع خون لثه است وجمیع مطلق روغن زیتون در افعال مذکوره نافع میدانند ومخصوص روغن
نوعی ندانسته اند وهر چند کهنه تر شود قویتر میگردد وآنچه از هفت سال بگذرد بهتر از
بلسان یافته اند وبعضی قایلند که تا چهار هزار سال باقی میماند وگویند چون بیست درم
او را با مثل آن عسل وثلث آن کندر ودر روغن شونیز بالمناصفه در حمام سه روز بنوشند وآب
سرد در آن روز ننوشند از جمیع دردهای بارده وخدر وفالج وامثال آن نجاة یابند و
پیران صد ساله را هیجان شهوة شود ومجرب دانسته اند وروغنی که از زیتون صمغی گیرند
مولد خلط فاسد وبسیار منجی ومولد حکه ومصلحش شرب بنفشه است وچون روغن زیتون را
با مثل آن آب بجوشانند تا آب بسوزد وتجدید آب بدستور اول نمایند تا هشت بار وبعد از آن
که آبها سوخته باشد چندان بجوشانند که بنصفه رسد برابر شنجیر بهتر از روغن بلسان ودر او
واسرار عجیبه است **زتیاد** ثقل روغن زیتون است که او را در ظرف مس بجد غلیظ بجوشانند
وبعد از آن پشیاف کنند در دوم گرم ودر افعال قویتر از حضض وضماد ش جهة درد مفاصل
وعرق النسا ونقرس واستسقا والتیام زخمهای بد ولاغری وبا شراب وماء العسل جهة درد دندان
وبانقیع ترمس جهة جرب دواب نافع وهر چند کهنه شود در افعال قویتر ودر ابدان
مرطوبین مولد قروح است **زیت السودان** روغن ثمری است مثل بادام کوهی ولوز البربر
نامند واز درخت خاردار بهم میرسد وثمار مذکوره را در آب میخورند ودر عراق تنکس گویند
وبادام کوهی نیز نامند وطعم روغن شیرین وخوشبوست در دوم گرم ودر اول تر وگویند
خشک است ومولد خون صالح وملطف اخلاط وجهة امراض سوداوی وبارده مثل جنون
ووسواس وفالج وخدر وادرار فضلات وتفتیح سده داء وورم بارده نافع است ومولف
اختیارات بدیعی غیر روغن لوز البربر دانسته است **زیت الشالجم** بلغة صعید مصر روغن
افیقطس است **زیت الجبل** بلغة نواحی مصر اسم نفط است **زیبق** بفارسی سیماب وسیوه
نامند از جمله فلزات ومعدنیست شبیه بنقره گداخته واز گداز سنگهای سرخ شنجرف بهم میرسد

و در بعضی بلاد بارده مثل مغرب و روم و اقلیم هفتم قطرانی است که از خاک متکون میگردد
و در غیر ظروف شیشه و سرب و قلعی و جلد سنگ آبی و طلاء و نقره معدوم میشود در دوم گرم
و در سیم تر و با حدت و قبض و استشفاف و دود محرق او مولد فالج و بطلان سامعه و زردی
رخسار و موجب فساد قوتهای دماغی و گریزانیدن هوام و طلاء کشته او با تخم خربزه و بادام
تلخ جهة جرب و حکه و دفع جمیع اثار و اکله و سعفه رطبه و قروح سایله و دفع قمل مجرب
و با کندر و زرنیخ و موم و روغن زیتون جهة دفع دانهاء آتشک از مجربات و بدستور
دهن ادویه معین اثر دارد بشرطی که بجای نی و چینی و کوشت نخورند و در یکهفته سه
بار بخور کنند و غذای نمک دار و غیر لطیف نخورد و بعد از تنقیه دو در هفته و چون
زیبق را کشته برپیشانی مالیده بر کردن به بندند مانع تکون قمل کردد و ضماد غیر مقتول
او نیز جهة خشک کردن دانه آتشک و قروح مجربست و خاک زیبق که در ظروف آن بهم
میرسد در جمیع اثار مثل مقتول اوست و در سمیه مانند آن و اشامیدن غیر مقتول او بی
سمیت و بسرعت از انعاد فم میشود با مغص و درد قوی و چون ناکشته او را در هر سال
چند روز و هر روز بقدر حبه تا یکدانک بخورند و بتدریج زیاده کنند و کوشت آب بعد
از ان بخورند باعث مغص نمیشود و جهة حفظ صحت و تقویه باه و عاضه و قوة جنبه بی
عدیل است و قدر شربت غیر مقتول تا دو درم و بدلش رصاص محلول است و مصعد او بسیار
گرم و با حدت و از سموم قتاله و محرق خلط و محلل قوتها و مقطع است و طریق تصعید در
دستور اول مذکور است و چون غیر مقتول او را با نقوع خالص حل نموده برص را بالند
برانش بر ندرس را مقصص کرداند و طریق عمل در دستوریات مرقوم است

حرف الشین ساذج هندی برهمین مانند برکیت جناق و کل
و دربهای ایستاده بلاد هند میرویند شبیه برگ کر و کاذ و مایل بسیاهی و کویا غبار بر ان
نشسته و خوشبو و بدحسن و بدخطوط و کویند در بلاد هند نیز بهم میرسد و قوتش

تاسی

تا سی سال باقیست در سیم گرم و در دوم خشک و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مصلح حال
معده و مقوی احشا و اعضا و حافظ ارواح و اخلاط و مفرح و مفتح و مسمن و محلل نفخ امعا
و جهة سیلان اب دهن و بدبوی ان که از شرکت معده باشد و خفقان و وسواس و جنون
و وحشت و دور و جگر و رمن و عسر ولادت و مشیمه و وجع فواد و تقویه حواس و یرقان و استسقا و
و سپرز و حصاة و منع و اخش و جمیع امراض مقعد و رحم و در اکتحال جهة بیاض و سلاق و ظلمه
بصر و ناخنه نافع و نگاه داشتن او در زیر زبان جهة لکنت زبان مفید و طلاء او با سرکه جهة
احتباس حیض و شیر و دفع بدبوی زیر بغل و کنج ران و تضمید کویند مطبوخ در شراب جهة تحلیل
اورام اجفان و کذا اشتن او در میان جامه و اقمشه جهة منع کرم زدن آن موثر و مضر ریه
و مصلحش مصطکی و مضر مثانه و مصلح آن شربت و قدر شربتش تا یک درم و بدلش دو
وزن او سنبل هندیست **ساذج** در تحفه هندی و اهل هند ساکوته نامند بقدر درخت
چنار و سرخ رنگ و صلب و مایل بسیاهی و کثیر الورق و خوشبو و ثمرش بقدر فوفل و مستطیل
و مولف تذکره او را قند هندی دانسته است چوب او در دوم سرد و خشک و با اندک
حرارتی و ضماد سائیده او با اب سرد جهة درد سر حاد و اورام حاره و خوردن نشاره او
مسکن تشنکی و التهاب معده و با ماء العسل جهة اخراج کرم شکم قوی الاثر است و طلاء
محرق او که بعد از احراق در آب ماش یا امثال ان انداخته و سائیده باشند جهة ورم
اجفان و تقویه بصر و صدفه نافع و قدر شربتش از یک مثقال تا سه دانک و مضر جگر و مصلحش
عنابست و روغن ثمر او غلیظ و خوشبو و جهة دراز کردن موی و دفع خارش بدن مفید
است و چون نافه مشک در و کذارند خالص بوی و وزن او را زیاده مینماید **ساذاوران**
معرب از سیاه داران است بمعنی سیاهی درخت و چه دارد فلفه فرس درخت است و بعربی
سواد الحکام نامند بجهة انکه قسم صداد او ترتیب مینمایند و سواد القضاة که
صاحب اختیارات ذکر کرده اسم مقصاست و انچه گفته که از درخت بطم حاصل میشود

اصلی ندارد بلکه چیزیست سیاه مایل بسرخی و براق شبیه بشبه و باندک تلخی و در جوف درخشان
شده و باد و حوالی آن بهم میرسد و مخصوص آن بلاد است و مؤلف تذکره انچه از درخت نارجیل
بهم رسد بهتر دانسته است در دوم سرد و خشک و باندک حرارت محلله و رادع او ادام حاده
و با ایستک قاطع نزف الدم همه اعضا است شربا و ضمادا و حابس اسهال دموی و التیام
دهنده زخمها و با سرکه جهة ورم قضیب و انثیان و با شراب جهة اورام بارده و با روغن
مورد جهة منع ریختن موی و موی موثر و بغایت مسود اوست و قرزجه او با سرکه و حقنه
آب بی سرکه جهة قطع خون حیض و تقویه رحم و دفع اسهال نافع و مداومت خوردن او
مولد سودا و مصلحش شکر و قدر شربتش یک کل و بدلش دو وزن آن مورد است سالا
مندرا اسم یونانی اسم نوعی از عضایه و آن حیوانیست شبیه بمار و دست و پا دارد و دمها
کوتاه تر و بطی الحرکه و ابلق از زردی و سیاهی و دنبالش کوتاه و بترکی بیلانه اغو برون
گویند و آتش درو تاثیر نکند و اگر در تنور آتش اندازند افسرده کند و بکشتنالد او از
سموم قتاله و بغایت گرم و خشک و معفن و مقرح جلد و تدهین روغنی که در آن مهرا
پخته باشند سترنده موی و قرحه کننده عضواست و چون دست و پای او را قطع کرده و احشای
او را اخراج نموده در عسل چند روز بگذارند عسل مزبور جهة درد مفاصل و اورام بارده
ضمادا نافع و خوردن آن قتال و فادزهرا و تخم سنک پشت است سام ابرص اسم وزغه
بزرگ است و وزغه بلدی مسمی بچلپاسه است و او کوچکتر از چلپاسه و شبیه بحردون و با
نقطهای سیاه و بنیه چلپاسه پخته و ملاقات خون او بر بدن مورث برص است در سیم
گرم و خشک و ضماد کوبیده او بر اعضا جاذب پیکان و خار و رافع ثالیل و تضمید خشک
او بر دندان کرم زده مسکن الم آن و چون شکافته بر موضع گزیده عقرب گذارند درد
را ساکن کند و طلاء خشک او با روغن زیتون جهة رویانیدن موی و دفع احتباس بول
و قطور در احلیل و خون و بول او باندک مشک در احلیل جهة دفع فتق بسیار موثر و هم

چینی چلوس در طبیخ او چینی اثر دارد و خوردن او مورث سل و امراض رئیه و مصلحش
شربت ریباس و امثال آن است سامانات اسم فارسی نوعی از بردی است بسیار نرم و باریک
و قایل ببردی و از حصیر ترتیب میدهند سرد و خشک و جلوس بر آن سلخت باعث
فرح و جهة دفع بواسیر نافع و سوخته او قاطع نزف الدم است سابیج معرب از فارسی
و اسم بیروح است ساسالیوس و سالیوس بیناليوس است ساجی اسم هندی ملجی
القلی است سانفه و ساق اسود بیرسیا و شان است ساماذکشت بذر الانجره است سالیود
اسم یونانی کرفس است ساوس اسم یونانی هندبا است ساطیریا و ساطوریون اسم یونانی
خصیة الثعلب است ساق الحمام بلغة مصر رعی الحمام وانطاکی گوید از نار قیصر است
ساغبین و ساغافیون اسم یونانی سکبینج است سافوس اسم یونانی فیروزج است
ساردوا اسم یونانی عضایه است ساطریوس اسم یونانی جندوار و بمعنی مخلص الارواح
است ساربقون اسم یونانی شیح است ساری اسم هندی حب النیل است سالبطس اسم
یونانی حجر القمر است ساشم آبنوس است و گویند نانخواه است ساناموذا اسم سریانی
بادآورد است سالس اغریون اسم یونانی کیکم است ساهل اسم هندی صعتر است
سادا اسم فارسی زرد زور است سامس اسم فارسی فنا فس است ساکونا اسم هندی ساج
است سارنل اسم هندی قند است ساکرکونا اسم هندی چجالت است سانب اسم
هندی بیه است سانیکا اسم هندی کندر است سپستان لغة فارسی و بعربی دبق نامند
ثمر درختی است زیاده بقدر رقاشی ساق او مایل بسفیدی و برگش مدور و برهای
و بارش در خوشه و در اول زرد و بعد از خشکی سیاه میشود در حرارت و برودت
معتدل و در اول تر و مسهل محرور المزاج و مواد سوداوی و خرلق و ملین سینه و حلق
و مسکن حدت صفرا و عطش و قلیل الغذا و مقوی امعا و جهة حرقة البول و سرفه حار
یابس و اخراج کرم معده و خشونه صوت و گرفتگی آواز و بهیچ که از دواء تندیهم رسد

واصلاح ادویهٔ مسهله و تبهای کهنه و بلغمی شود نافع و ضماد مطبوخ او در درد و شاب خرما
جهة گشودن دمل آزموده است و قدر شربتش از سه عدد تا بیست گ و مضعف معده
و گویند مفرح جگر است و مصلحش در مبرودین گل سرخ و در محرورین عناب و بدلش خطمی
سبج بفارسی شبه و شوق گویند سنگی است سیاه و براق و زود شکن و سبک در دوم
سرد و در سیم خشک و خوردن او جهة خفقان و گشودن سده و بریزانیدن حصاة و تقویه
معده و کبد نافع است و با شراب مقوی دل و اکتحال محرق مغسول او با عسل جهة جلاء بصر و تقویه
چشم بغایت نافع و پیوسته در نگاه کردن مانع نزول آب و مقوی باصره شایع نگاه داشتن
او جهة دفع چشم بد و تعلیق او بر سر دافع درد سر و مضر سپرز و مصلحش آب انجیر و چون سطور
دقیقه چند بر صفحه آن از سوره لم یکن نوشته صاحب لقوه پیوسته در آن نگاه کند و دیگران
نظر کند در آن روز لقوه او دفع شود و از مجربات شمرده اند و نگاه داشتن قطعه او که به قدر
یک درم باشد جهة دفع فزع و وحشت آزموده است سبع اسم جمیع حیوان درنده است سبع
الارض بربیا و شغال است سبع الشعرا افیمون است سبستان ارادو درخت است سبوس گندم
اسم فارسی نخاله است سبرقبا بلغة اصفهان اسم شقراق است سپ اسم هندی صدف است
سپاری اسم هندی فوفل است سبلکی اسم هندی وزغه است سپرغم اسم فارسی شاهسفرم
است ستوا بتاء بعد از سین اسم هندی قسمی از نخل است ستاوری اسم هندی بوزیدا
ست سجلاط اسم یاسمین است سجوش بلغة رومی و سجلیس بلغة یونانی اذخر است
سحاب بلغة اکبر باد زبق است سحاب البحر اسفنج است سحورپون اسل است سحمر بجاه
منجمه گیاهی است شبیه باذخر در شاخ و تلخ و بدبو در سیم گرم و خشک و مقوی معده بارده و
مفتح سده جگر و معاصم و قاطع بلغم لزج و محلل ریاح و جهة صرع و سکته و فالج نافع و مضر
محرورین و مصلحش رب ترش و قدر شربتش یک گ و بدلش یکوزن و نیم او اذخر است سحوفس
و سحیوس اذخر است سحیره زاج احمر است سخاوس اسم سریانی اسطوخودوس است

سخینس

سخبیس اسم یونانی درخت مصطکی است سخمینا اسم یونانی مصطکی است سخاله آنچه از فلزات
بسوهان جدا کنند و آنچه در تحتی کوفتن از آن بریزد سدر بفارسی کنار گویند و مراد از آن اسم
برگ سائیده اوست و بری او پر خار و ضال نامند و بستانی او کم خار و ثمرش بزرگتر و لذیذتر است
و ثمرش شبیه بسنجد و خوشبو و شیرین و نارسیده ترش و در دوم سرد میباشد نشارهٔ چوب او در آخر
اول سرد و در آخر دوم خشک و قاطع نزف الدم و دافع قرحهٔ امعا و اسهال که از ضعف معده
باشد و دافع انتشار و سپرز و حقنه او بدستور جهة جراحت امعا و در روغن جهة زخمها نافع
و قدر شربتش تا هفت درم است و برگ او جهة زخمها و تنقیه چرک بدن و تقویه موی و منع سقوط
آن و تقویه اعصاب و طرد هوام و ضماد او جهة با شراب جهة نضج ورمهای حار و تحلیل آن
مفید و بدستور طبیخ تازه و خشک او عین اثر دارد و ثمرش در اول سرد و در دوم خشک
و بعضی در اول گرم دانسته اند و نارسیده ترش او قابض و لزج و مسهل نضج رسیده او قلیل
الغذا و دیر هضم و صالح الکیموس و نیم رطل آب او مسهل صفرا و تنقیه معده و امعا و مطفی حرارت
غریبه و خوردن ترش او مانع صعود بخارات بدماغ و دافع صفرا و تشنگی و آب شیرین او مفتح
سده و کشنده کرم معده و امعا و مضر مبرودین و مصلحش گلقند و در مزاج محرورین سکنجبین و ثمر
خشک او قوی القبض و آرد آن که سویق النبق نامند جهة اسهال مراری و قرحه امعا نافع
و ضماد شکوفه او در حمام جهة دفع شری مجرب دانسته اند و بغایت قابض و ضماد کوبیدهٔ او جهة
تشنگی اعضا و تقویه آن مجرب و طلای مطبوخ او بعد یکه غلیظ گردد جهة سستی اعصاب
و عضلات و سرعت حرکة اطفال موثر و چون دانه بیخ او با گلاب آغشته ذبح نمایند از برگ
و بار او بوی گلاب آید و چون بعسل آلوده باشند ثمرش شیرین شود سداب یونانی فیجن و در تنکابن
و دیلم بیجم نامند بستانی او از درخت انار کوچکتر و برشاخ و برگش ریزه و بدبو و بسیار سبز
و گویا غباری بر و نشسته و گلش زرد و در سیم گرم و خشک و تازه او را خشکی کمتر و برگ
و عصاره او مدر بول و حیض و مجفف منی و مسقط جنین و قاطع باه و مفتح سدد و محلل ریاح

وباتریاقیه جهة پیرزدن یرقان وقولنج ریحی وامراض سینه ومقعد ورحم وحصاة وبواسیر و
اشامیدن او که با انجیر خشک جوشانیده باشند جهة تسکین مغص ودرد پهلو وسینه وتنگی نفس
وسرفه مزمن ودردهای بارده وعرق النسا ومفاصل ولرزتبهای بارده وچون با روغن بجوشانند جهة
اخراج کرم شکم وطبیخ او در شراب جهة استسقاء لحمی وخوردن با نمک جهة صدمت بعضی وخاییدن او
دافع بوی پیاز وسیر وقدر قلیل او مقوی هاضمه ومشهی وبا انجیر وگردکان جهة سموم مشروبه
وسموم هوام ومداومت خوردن روزی بقدر یک م جهة ازاله فالج ورعشه وتشنج مجرب وتخم او
بزعم ابن الزاد او آب طبیخ او بقدر سه وقیه باده وقیه عسل جهة فواق مجرب وچون داخل
بینی ها کنند باعث خوشبویی آن وشدت اسکار ودفع ضرر آن میکرده وموهب صداع وثقل
سر ومصلحش انار میخوش وبه شیرین است واشامیدن تخم او بقدر درهمی قیراط با شراب جهة
دفع مضرت ادویه قتاله وسم ام او جهة عرق النساء ودوام او جهة ازاله درد گزیدن عقرب
ورتیلا مجرب وبدستور جهة گزیدن سگ دیوانه مفید وضماد مانع حمل وحقنه طبیخ برگ سداب
با روغن زیتون جهة امعا ونفخ رحم وضماد او محلل خنازیر وبا عسل جهة درد اختناق
رحم ومفاصل وضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهة عسر بول وبا انجیر جهة استسقاء لحمی
وبه تنهایی جهة تخمه مجرب وبا موکه جهة رعاف وبا ورق الغار جهة ورم انثیان وبا موم
در روغن مورد جهة بثور وبا نطرون جهة بهق مفید ودر جمیع اقسام ثاليل وبا ثبت وعسل جهة
قوبا وبا موکه وسفیداب در روغن گل مرغ جهة جرب ونمله وقروح رطبه سر نافع وبا خود داشتن
باعث گریختن حیوانات موذی صاحب شامه وقطور عصاره او که در پوست انار گرم کرده باشند
جهة درد گوش واکتحال او با آب رازیانه وعسل جهة ضعف باصره وسعوط عصاره او جهة
ام صبیان اطفال نافع ومداومت خوردن آن مضعف باصره ومصدع ومحرق اخلاط ومنی
ومصلحش سکنجبین وانیسون وقدر شربتش تا سه درم وبدلش صعتر است ومضغ بشاد در بوی
سداب بغایت گرم وخشک وغیر نافیا است وجهة قرحه چشم وتحلیل خنازیر وبرص وقوبه

ادبند

او بقدر یک دانک جهة اخراج جنین ومشیمه مجرب وگویند بوییدن بری او باعث رعاف قوی قتال
است وروغن سداب که بپزند او را با چهار جزو آب وده جزو روغن زیتون بجوشانند تا روغن
بماند جهة برودت گرده ومثانه ودرد کمر ورحم واسترخا ودرد پهلو وتحلیل ریاح ودفع لرز
وکزاز نافع وخوردن او بقدر نصف اوقیه در حمام جهة رعشه مجرب وحقنه او جهة
مغص وقولنج ریحی وغلیظ نافع است **سداب بری** برگش باریکتر وکم شاخ تر وبدبوتر وتندتر
از بستانی ودر چهارم گرم وخشک وبسموم اقرب ودر چهارم او کشنده تر از دفلی است وازملاقات
مطبوخ او دست ورم میکند وعصاره او را چون بر اعضا وآبگینه بمالند مانع زنگ آن می شود
وچون در مکان گوسفندان ومرغان بریزند حیوان موذی مقاربت آن موضع نکند وضماد پوست
نبات او با شراب جهة داء الثعلب نافع وچون برگ او را کوبیده ضماد نمایند موجب جذب مواد
واحراق وموت آن عضو میگردد **سدابی** بیتاج است **سدوس** بلیلج است **سداب الغریبا** اسم ترکیبا
فرابیون است **ترخش** اسم فارسی است ویونانی بطارس نامند ودر تنکابن ودیلم چاذ گویند
وآن گیاهی است سیاه مایل بسرخی وبرگ او از ریشهای باریک وچناق وبر ثمر وبکل وشاخی
از آن پنج می روید بقدر ذرعی وکمتر از آن وبرگهای او با زواید وخشونه ونزدیک بهم بشکل
برگهای که دربالمرغان میباشد ونوع خامه مادة او چنانچ ومخصص در یک برگ مرتفع در
دوم گرم ودر اول خشک ومجفف بدلدغ وجالی ومفتح ودافع قمل وسقط جنین ومسهل قوی
اقسام کرم شکم خصوصا با خربق سیاه وسقمونیا وعسل وشراب او مثال آن ومفرح ودافع بخار
سوداوی ومحلل نفخ وتا چهار سال قوتش باقیست وجهة خفقان عسر العلاج وجراحات کرده
ومثانه نافع واشامیدن یک ل او با سه عدد زرده تخم نیم برشت سه روز متوالی جهة رفع
کوفتگی اعضا وسقطه وضربه بغایت مفید وچون از نوع تر او شش رطل تازه نازک را بقدر
با قلی ریزه کرده در دوازده رطل عسل بجوشانند تا مهرا شود وبا عسل یکسان کرده وهر روز
چهارده ل بنوشند جهة دفع درد ورکین مزمن مجرب وذرورش جهة جراحات رطبه مثمر

العلاج بغایت آزموده است و برگ تازه او ملین طبع و چون چند روز بیاشامند مواد منتنه
چشم را به پلک دفع میکند و ضمادش بر هر عضوی موجب اخراج فضولات و چون با حنا بر سر
طلا کنند جهة منع نزول آب مجرب دانسته اند و چون در خانه برگ او را فرش کنند یا آب
طبیخ او بپاشند کیک را برطرف میکند و مفتّح ریه و ملطّف شیح ادمغی و قدر شربتش تا دو
ل و بدلش قنبیل است **سرنج** از قلعی سوخته و سفیداب سوخته بهم میرسد و شبیه بسنجرف
و از ان کم رنگ تر است و طریق ساختن او در دستورات مذکورات سردی او کمتر از سفیداب
و خشکی او زیاده است و از سموم قتاله و طلاء او با روغن گل سرخ و روغن زیتون جهة رو
رویانیدن گوشت و دفع ورم زخمها و تنقیه چرک ان و بردن گوشت زیاده و گوشت مرده و قطع
بدبویی زخم و سوختگی آتش و باز داشتن سیلان خون و حقنه او با پیه یا ابیارزنک جهة قرحه
امعا مفیدات **سرو** درخت معروف است و شبیه بجوز رومی دارد اول گرم و در دوم خشک و ثمر
او گرم تر از سایر اجزاء صمغ او کمتر از ثمر و تند و رطوبة سایله او ضعیف تر از قطران درخت
تیرین است و نشاره چوب او جهة منع سیلان فضول و با مرضاف جهة تقویه مثانه و دفع
بول در فراش و اشامیدن دو ل از برگ سائیده او با نیم ل مرضاف جهة تقویه مثانه و قطر
بول مفید و مفتّت ریه و مطلّی کثیرا و محرق مغسول او جهة سوختگی آتش و غیر مغسول او جهة
جراحات رطبه و عصاره ثمر تازه او جهة بواسیر الانف و ضماد پخته او در سرکه با نرمس
مخلوط کنند جهة قلع اثار بهق و سفیدی ناخن و با ادویه مناسبه و به تنهائی جهة فتق و التیام
جراحات و تقویه اعضای سست و قطع نزف الدم و تجفیف زخمها و تحلیل اورام و دفع اعیا
و با آرد جو و آب جهة حمره و نمله و سوختگی آتش و غرغره طبیخ او جهة درد دندان و قروح لثه
و استرخای آن و بخور او جهة گریزانیدن هوام خصوصا پشه و لعوق او با عسل جهة سرفه کهنه
مجرب و مقوی معده است و اشامیدن او با شراب جهة قطع نزف الدم و قرحه امعا و منع انصبا
فضلات بمعده و دفع نفس الانتصاب و ذرور صمغش جهة دفع بواسیر مقعد و بواسیر الانف

وبالکنار

وبالکنار جهة قروح رطبه و غایشدنا او جهة دفع سیلان آب دهن نافع و چون ثمر او و برگ او را با آمله
و آب و سرکه طبخ نمایند تا مهرا شود پس با روغن کنجد بجوشانند و ثقل او را بر موی ضماد نمایند
و روغن را طلا کنند جهة سیاه کردن و دراز کردن و حفظ سقوط او مجرب و تضمید او با موم
و روغن زیتون جهة تقویه معده نافع و بدلش مثل آن از روت سرخ و نصف او پوست انارات
سرطان نهری بفارسی خرچنگ نامند در دوم سرد و تر و با جذب و تحلیل و بهترین او قسم
خادراست و علامتش انکه چون سوزنی بر پشت او فرو برند آب سفیدی ظاهر گردد و بحری
تحجر و یابس و کثیر الغذا و بطی الهضم و سه وقیه از طبیخ او با کرفس و بادیانه مفتت حصاة
و مدر حیض و فضلات و مسحوق او با بادروج جهة سم عقرب و با شراب جهة عسر بول
و با شیر الاغ جهة گزیدن رتیلا و عقرب و غیر غیره کوبیده او بقدر یک سکرجه جهة
خناق و درد لوزتین سریع الاثر و ضماد تازه کوبیده او جهة جذب سموم و تسکین الم
گزیدن عقرب و اخراج پیکان و پیکان از اعضا و تحلیل اورام حاره نافع و تعلیق چشمها او جهة تب غب و
و تعلیق با عضای او بر درخت میوه او جهة حفظ سقوط ان و مطبوخ در سه عدد او که اطراف
انرا قطع کرده جوف او را با ابخاکستر تاک و نمک شسته و با آب صاف تطهیر نموده
باشند و با جو منتشر طبخ داده بنوشند جهة سل و دق و یبوسة اعضاء و هزال المفرط
خار مجرب و بدستور محرق و با صمغ عرب و ادویه مناسبه همین اثر دارد و جهة بواسیر
بغایت نافع و ضماد محرق او جهة سرطان پستان آزموده است و چون چند عدد او را
زنده در دیگ مسی بی قلعی بسوزانند تا خاکستر شود و هر روز یک ملعقه را با نه وقیه
آب بنوشند جهة دفع سم سگ دیوانه گزیده مجربست و باید بر موضع زخم مرهمی از روغن زیتون
و سرکه و غبار و غیره گذاشت و اگر مدتی از گزیدن سگ گذشته باشد بقدر دو ملعقه هر روز
بدهند و گویند شرط احراق او جهة این امر وقتی است که آفتاب در اسد باشد و با مقابله
قمر باشد و شعرای یمانی طلوع نموده باشد و بدستور هر گاه بیجو و محرق مذکور دیدیم

جز و جنطیانا و عشر جز و کندر اضافه نمود، سه روز بیاده بران هر روز سه کل با آب سرد
بنوشند دفع اذیه سنک دیوانه کزیده می نماید و بدستور چون سه کل خاکستر او بوزن دو دانک
یک کل و نیم جنطیانا با شراب بنوشند همین اثر دارد و ضماد خاکستر او با عسل که با هم طبخ داده
باشند جهة شقاق پا و مقعد و شقاق که از سرما بهم رسیده باشد و شقاق ماده سرطان
نافع و کویند مضر مثانه است و مصلحش کل قرسی و کل مختوم و قدر شربتش از سوخته سه کل
و از خام و پخته او پنج کل است سرطان بحری خرچنک دریایی دو قسم است یکی آنکه چون
از آب در آرند متحجر شود و آن سنکی است بقدر سرطان نهری و از آن کوچکتر و صدفی و نرم
در دوم سرد و خشک و سوخته او را جلاء و تلطیف بیشتر و جهة رطوبتی که در طبقات چشم
ریزد نافع و مقوی عضلات چشم و جهة ناخنه و سلاق و دمعه و قطع نزف الدم جراحة
و سنون او جهة جلاء دندان و طلاء او جهة کلف و نمش مفید است و قسم دیکر شبیه
بسرطان نهری نیست بغایت مفید و شبیه بر خلد است و صیادان ماهی در بلاد دیلم و تنکابن
او را بقلاب نصب نموده صید ماهی بان میکنند سرد و تر و محرق او در خواص ضعیفتر
از قسم اول و خوردن او کشنده است سراج القطرب محرکیاهی که در شب درخشد
باین اسم نامند و قطرب اسمی است شامل کرم شب تاب و شامل حیوانی بقدر مکسی که
بر روی آب همیشه حرکت کند و سراج القطرب شامل اوانیوس و یبروج است و اکثر جهة
مغربی نباتیست کثیر الوجود میان کتان کلش مانند کل مرغ و تخمش بقدر کردکانی و مأکول بعضی
مردم است و اوانیوس مذکور شد و مؤلف ما لا یسع کوید اطلاق این اسم مراد بیبروج
صنمی است سرکه هندی اسم کابلی است و مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی سرمق
معرب از سرمج فارسی و آن قطف است سرد بدال اسم شامی کوفتن است سراج القطرب
سپاجب است سرطراط لغه فالوذج است سرونکه اسم اندلسی تخم جوز رومی است
سراج القطرب نباتیست که تا خشک نشده باشد در شب درخشد و کویند نیز وج الفم است

دکویند

وکویند اسم مشترکست مثل سراج القطرب سرناد اشق است سراد خلال است سراج الظلام
کندس است سرانجسون اسم یونانی اسارون است سرینون اسم یونانی بوسیا و شاذانات
سرخینوس اسم یونانی شیطرج است سراویل الطوال قسم اصغر لبلاب کبیر است سرچه
اسم ترکی عصفور است سروجبلی عرعر است سرخان ذئب است سریقون زنجفر محرق
است سردین بدال بغداد راسماریس است سرغ مرز اسم فارسی آذان العنز است
سرکه شیرین اسم شیر سه است سرمه اسم فارسی اثمد است سرکین کاو اسم فارسی
اخثاء البقر است سرکین اسم فارسی زبل است سرکین سوسمار اسم فارسی بعر الضب است
سرکین خروس اسم فارسی خرو الدیک است سرب سوخته اسم فارسی ابار است سریش
اسم فارسی اشراس است سریش ماهی اسم غری السمک است سرکه اسم فارسی خل است
سریش پوست حیوانات غری الجلود است سرم لغة ترکی و آن قثاء است سرمالی
اسم هندی حب النیل است سرس اسم هندی لحیة التیس است سرک داک اسم
هندی عنب است سرسون اسم هندی خردل ابیض است سفراس بلغة فرنکی
چوبیست که بجای چوب چینی در علة آتشک و غیره استعمال میکنند و ظاهرا چوب صنوبر
باشد چو مؤلف تذکره چوب صنوبر را نایب مناب چوب چینی بیان نموده است و حقیر
مشاهده آن نموده و فرقی نیافته است سرا اسم هندی خر است سرما اسم هندی
اثمد است سرماشق اسم ترکی عشقه است سرمنا براء مهمله اسم نبیذ الحنطه است
نزد اهل بغداد سبنالی معرب از سیاسالیوس یونانی است سسی اسم هندی
ارنب است سطرونیون یونانی اسم نباتیست که اکثر در کندم زار میروید و با کندم
میرسد ما بین کیاه و شجر و ساقش باریک و برکش و بیشاخ و کوش بقدر انکشت
ابهام ما بین آن ستاره و طول و سر برکها او پخته و از یکدیکر متباعد و در رنک شبیه
برنک کلم و در آخر ساق شعبهای ریزه و بجای ثمر قبها بران شعب سفید صنوبری

وگلش سفید و زرد و بیخش دراز و سفید و با اندک تلخی و خوشبوئی و تندی و معطش
و او غیر کندش است و تخمش مثل زیره و در اخر سیم گرم و خشک و بیخش قویتر از سایر اجزاء
و مستعمل است بغایت جالی و تند و مدر حیض و قاتل جنین و محلل قوی و حجامه با او شسته
می شود و اشامیدن او با عسل مسهل رطوبات بارده و جهة امراض جگر و عسر نفس و یرقان
سددی و با اجا و شیر و بیخ کبر محلل ورم سپرز و مدر بول و مفتت حصاة و ضماد ش
با آرد جو و سرکه جهة جرب متقرح و مطبوخ او با شراب و آرد جو محلل اورام حاره و
سعوط او جهة تنقیه دماغ از فضلات و قطورش در بینی جهة درد دندان
و در فرزجات منقی رحم و در ادویه چشم جالی و مقوی بصر و طلاء او دافع بهق
و جمیع اثار و با کلا [illegible] جهة حکه و جرب بغایت مفید و سعوط ربع تم او با چهار
عدد زیره کرمانی و زیت الانفاق جهة لقوه مجرب و قدر شربتش تا نیم تم و مضر سینه
و محرق اخلاط و مصلحش کثیرا است و مولف اختیارات او را بیخ عرطنیثا و مولف
تذکره کندش دانسته است و در ایشان سمیت غالبست بخلاف سطروثیون و عجب
ماهیة ظاهر میگردد که غیر از آن بود و کندش باشد سطاخینس بیونانی نبات
است مایل بگیاه و شجر و شبیه بفراسیون و از ان دراز تر و سفیدتر و برگ و برکش
ریزه و سفید و خوشبوی مایل بکراهة و با اندک دغبیته و شاخهای بسیار از یکجا
رسته و گلش ریزه و مایل بسرخی و انبوه و طعمش تند و تلخ و منبت او دامنهای
کوه و بزینهای خشک در جهادم گرم و در اخر اول خشک و مدر قوی بول و حیض
و مفسد جنین و مخرج ان و مسکن خفقان بارد و منقی مرة السودا و جهة توحش
و مالیخولیا و وسواس و درد معاء و پیچش شکم و تقویه دل نافع و دق کردن با مطبوخ
او جهة سگ دیوانه گزیده قبل از انکه از اب ترسد مجرب دانسته اند و جوند
در روغن زیتون جوشانیده در گوش چکانند و بدستور بر دندان طلا کنند جهة

دفع درد دندان نافع و قدر شربتش تا یک تم است سطراطیوطس بیونانی نباتیست که
بر روی اب بهم میرسد شبیه بباد رنجبویه و بیخ مرده و تر و رادع اورام حاره و جهة
حرقة البول و ادرار خون کرده و التهاب اعضا نافع و در جمیع افعال قریب بطحلب
است سطاریون بیونانی اسم نباتیست مابین شجر و گیاه و شبیه بشقیقه و برگ
اشجار بغایت ریچید و بر شاخهای نیز می دوید گلش شبیه به بنفشه و چندین عدد د توهلك
بهم مثل خوشه و اندرون گلش زرد و ماتش سبز مایل بسیاهی و برگش مثل برگ بنفشه
و ضخیم و در اصفهان گل عقرب و بفارسی برابر نانشد و در باغها بسیار است و او غیر فاشرستین
است مرکب القوی و رادع اورام حاره و بارده و برگ و گلش و در اچون کوبیده ضماد نمایند جهة
گزیدن عقرب و زنبور و رتیلا و سایر هوام ضمادا و شربا مجربست سطرکا لغة سریانی و ان
میعه یابسه است سطراک زرنباد است سطبوس اسم یونانی جلنار است سطیعون
اسم یونانی ذو فراست سطحیلون اسم یونانی جدوار است سطفلین اسم یونانی
جزر است سطاح اسم جنسی گیاهیست که بر روی زمین پهن شود شبعه بیخهاست بقدر
زیتون و بزرگتر از ان و سیاه و اندرونش سفید و خوشبو و بفارسی شلك زیرزمینی و بترکی
طپراق حلوسی نامند و برگش شبیه به برگ گندنا و از ان دراز تر و باریکتر و با صلابة
و اندک خشونة و کم عرض و در اخر دوم گرم و خشک و مجفف به لدغ و مدر بول و حیض و مفتت
حصاة و مفتح افواه عروق و مخرج عفونات و مجفف جراحات و جهة سم عقرب شربا و ضمادا نافع
و بدستور جهة تقویه اعصاب و تحریک باه بسیار موثر و اشامیدنا و جهة زیاده کردن فهم
و عقل و دفع ریاح و تقویه معده و نیکوئی رنگ و خفقان و یرقان و صداع بارده و بواسیر مقعده
و بواسیر الانف و تقویه هاضمه و باه و عن حبة الخضرا جهة درد کمر و سردی گرده و مثانه و تقطیر
البول و تنهایی کهنه و قطع فی و جهة برودت رحم و بهم اوردن فم ان شربا و حمولا و جهة تقویه دندان
ولثه و خوشبوئی دهان و رفع قروح ان سنونا و جهة گوشت اوردن جراحات عفنه که بسبب

زيادتي رطوبة باشد وجهة درد خايه بارده وريحي ذرورا وضمادا نافع وقطورا وجهة كراني
سامعه وطلاء او با زفت جهة جوشش سر وقمل وجهة سرخ كردن كونه واشاميدن كوفته
او تر اقه كه بكوبند از ان در يكرطل شراب جوشانيده باشند جهة دفع اقسام كرم معده مجرب و
استعمال كردن او با بنج باعث فساد قوة او است ومفتح حلق وصوت ومصلحش شكر ومقدار شربتش
مصلح آن انيسون وبمداومت او محرق خون ومولد جذام ومصلح آن سه روز در سركه خيسانيدن
است وقدر شربتش تا دو درم وبدلش مثل او سنبل الطيب ونصف ان مر وربع ان دارچيني است
وقسمي از سعد هندي كه شبيه بزنجبيل است ومضوغ او برنك زعفران از جملهٔ سموم ومحرق
ومقرح جلد ودو دانك او مورث جنون وزياده از ان كشنده است وطلاء او در ساعت موي را
سترده باعث جراحت جلد ميكردد **سعدان** اسم عربي كياهي است شبيه بكياه خسك وخار
دار وسفيد تر از ان وبركش از ان نرم تر وثمرش مدور وپرخار وتخم او بهن است واعراب
معتقدند كه بيخ وثمر او مدر بول وقاطع زحير وانهال است **سعوط** انچه در بيني كشند ومايع
باشد باين اسم نامند واز اختراعات جالينوس است وعود العطاس را نيز باين اسم مي
نامند **سعالي وسعله** فيجريون است وحشيشة السعال نيز كويند **سعفه** عود بلسان
است **سغبر** بغين معجمه ترخشن است **سغبين** بدستور بغين معجمه سكبينج است **سفرجل**
بفارسي به وآبي وبتركي ميوا نامند ومعروف است شيرين او در برودت قريب الاعتدال ودر اخر
اول تر ومدر بول ومقوي معده ودل ودماغ ومفرح ومسرت افزاي روح حيواني ونفساني
وطلاء آب او كه كرم كرده استعمال نمايند جهة دفع تهيج اطراف وسوء القنيه مجرب است ترش
او در اول سرد ودر دوم خشك ودر تقويه معده قوي تر از شيرين وجرم هردو قابض واكثار او
مسهل بعض خصوصا بعد از غذا وحابس طبع حار المزاج اند ودر خلاء معده وبوييدن اقسام
او مفرح ومقوي قوتهاي روح حيواني ونفساني وخوردن ان جهة تفريح ودفع وسواس وكسالت
وخفقان وحفظ جنين از اسقاط وبر انكيختن اشتها وضعف جكر ومعده وقي ان وجهة يرقان

ودود

ودر دمر مزمن ونزلات ومنع صعود بخارات بدماغ ودل وانصباب مواد ودفع خواصش كل خوردن
وامثال آن وانهال وتشنكي والتهاب ودفع مستي وحرقة البول وغثيان وقي ودرد فم معده كه
از ريختن مواد محترقه باشد وآتاله بدبويي عرق نافع وآب او جهة دفع نفث الدم مفيد وجرم
او مسدد ودر مضرتها قوي تر از آب او ومصلحش مربا كردن او است با عسل وقطور آب او در احليل
وقرح جهة حرقة البول وجراحات مجاري بول بغايت مفيد وبريان كرده او در آتش بقدر
كه رنكش تيره شود جهة قطع انهال مزمن مجرب است خصوصا چون جوف او را خالي كرده وجوز بوا
بوزرا پر نموده در آتش جا داده پخته باشند ومضر احشاء ضعيفه ونفخ قصبه ريه ومورث
رعشه ومرفه وقولنج خصوصا جرم غير مرباي او ومصلحش عسل وانيسون وامثال ان وقدر
شربت از آب او ده درم تداوي تا سي درم است ومربا ترش در اخر اول سرد وخشك وقابض
وقاطع قي واسهال مراري ومانع صعود بخارات ومسكن تشنكي وحرارت در معده وامعاي
كه اخلاط موجود باشد مسهل بعض ومضر صاحب سعال است ومربا شيرين قريب الاعتدال
ويبوسه در وغالب وقبضا وكمتر از قسم ترش ودر جميع افعال مثل ان ودر احشاء ضعيفه
انسب از وست وقدر شربت هريك از ان تا بيست درم است وشكوفه تازه به معتدل وبا قوة
قابضه ومسكن درد سر وغليان حرارت ومقوي دماغ ودل ومعده ومرباي او جهة تقويه
احشاء وسينه ودل وخفقان حار نافع ومنع صعود بخارات موثر وضماد جرم به وشكوفه او
وبدستور بركش جهة حبس فضلات از انصباب باعضا وادرام حاره چشم وساير اعضا
وتضميد برك ان جهة تجفيف زخمها نافع است وبه زي كه بر درخت به بماند كه زغب
ونخل كويند بنيسار قابض وبغايت مفتح حلق وصوت وذرورش جهة نزف الدم
جراحات مفيد وخاكستر شاخهاي نازك درخت به وبركهاي تازه روييده او در دفعه اقفال
بهتر از توتيا وجهة سلاق وحكه وسبل ودمعه مجرب نافع است وروغن به كه آب مطبوخ
مهر او زا با ضعف ان روغن زيتون جوشانيده باشند تا روغن خالص باقي ماند سرد

وقابض وجهة جرب رطب وسبوسه سر وطلیه او قروح دهان ودوار وطنین وما نندکی وحرقه
زخم وبول ومنع ادرار بغایت مفید واشامیدن او جهة نفث الدم وصداع حار ودرد جگر واسهال
مزمن وزحیر حار وقرحه امعا ودفع سم ذراریح ودود خشب الصنوبر نافع وحقنه او نیز همین
اثر دارد وروغنی که از شکوفه به بطریق روغن گل سرخ ترتیب دهند در افعال ضعیف تر است
وبهدانه در دوم سرد وتر وبالذات قوت قابضه ولعاب او جهة خشونت حلقوم وحلق وسرفه
حاره وزبان وتسکین حرارت معده وتنها وسوزش زبان ودهان ویبوست ان وطلاء او
جهة سوختگی آتش ودفع ضرر حرارت آفتاب بغایت نافع ومضغ دانه او جهة دفع کندی دندان
مفید ومغز دانه به بهتر محرورین وموافق اعضا تنفس وجهة سل وقرحه امعا وسعال
وگرفتگی آواز نافع وقدر شربتش دو درم واز لعاب او تا ده درم ومضعف ومرخی معده ومصلحش
در محرورین شکر ودر مبرودین دارچینی است وبدلش بذر قطونا است سفادیکس اسم یونانی
نباتیست که در معموره نیز میروید ساقش بقدر دو شبر وبرگش مشرف ومتفرق وشبیه ببرگ
شاهتره واز ان بزرگتر وگلش زرد کمتر از اقحوان ووسط ان زرد وبعضی با اکلیل زرد وسطش
سفید در طعم مایل به تندی وتلخی وخام ونپخته او از ماکولات است وبعضی او را از اقسام
بیاذ بری دانسته اند در آخر دوم گرم وخشک ومدر بول وحیض ومفتح سدد احشا ومقوی
معده ومسکن درد گرده ومثانه وتریاق سموم ودهن از آب او با شکر وتخم حلیله زرد
مسهل اخلاط غلیظه وبدستور تخم او کلا وبا شراب مثل ان حلیله وعسل مسهل قوی است و
مضر جگر ومصلحش کثیرا است سفندیلیون اسم یونانی نباتی است برگش شبیه ببرگ خیار و
وبرگ جا وشیر وساقها بقدر ذرعی وشبیه بساق رازیانه وتخمش شبیه به سیسالیوس واز ان
پهن تر وسفیدتر وثقیل الرائحه وبیخ او شبیه بترب ونبت او اماکن رطبه است در دوم گرم
ودر آخر آن خشک ومسهل بلغم ومفتح وجهة یرقان سدی وقولنج ودرد جگر وضیق نفس
ودبو وصرع وبواسیر واختناق رحم وتطور آب تازه او جهة تنقیه چرک گوش وضماد او جهة

بواسیر وبواصیر نافع واشامیدن تخم او وجلوس در طبیخ آن جهة اختناق رحم وبخور او جهة
افاقه مسبوت ولیثرغس وسکته وصداع مزمن بغایت مؤثر ونطول او با روغن زیتون همین
اثر دارد وضماد کلا وبا شراب جهة منع زیادتی قروح خبیثه وطلیه مفید ومضر گرده ومصلح
او کثیرا وقدر شربت از ثمر او تا دو درم واز بیخ او دو درم وجهة یرقان بیخ او بهتر از ثمر است
سفید مرز وباصفهانی سفیدحله نامند وآن اسم فارسی نوع صغیر عصی الراعی است
سفیدامفند اسم فارسی حرمل ابیض است سفند اسم فارسی حرمل است سفنا من بیونانی
خیار است سفرجل هندی اسم بل است سفندیلوس اسم یونانی شاهتره است سفلیون
اسقولوقندریون است سفیس اسم یونانی سمکه سیدا است سفیوشی اسم فارسی
بذر قطونا است سقش الکرم عناقید الکرم است سفیداب اسم فارسی اسفیداج است
سفیداب برده اسم فارسی اسفیداج جصاصین است سفیدمهره اسم فارسی قسمی از
ودع است سفال اسم فارسی خزف است سفیدخار اسم فارسی عرق عجیب است سقونیا
او را بعربی محموده نامند عصاره نباتی است پرشیر است که شاخهای بسیار از بیخ میروید
وبقدر سه چهار ذرع بزرگ می شود وبر زمین پهن میشود ودر بعضی مکانها باشد که راست
ایستد وظاهر او با رطوبت چسپنده وبرگش مثل برگ لبلاب ونرم تر وبیزتر وبا زاویه
از ان وگلش سفید ومستدیر ومیان تهی وثقیل الرائحه وتخمش سفید وبقدر [illegible]
عظیم حجم کوتاه وپر از رطوبت وچون ابتدای بیخ او را قطع کرده اطرافش را از
خاک خالی نموده برگها فرش کنند رطوبت لبنی ان در برگها جمع شده بر دارند وبهترین
اوصاف سقمونیا سوراخ شبیه باسفنج است که زود ریزه شود ومایل بکبودی و
زردی وسفیدی باشد ومحلول او در آب سفید شود وزبون ترین او جرمقانی است که از
بلاد جرامقه خیزد وسیاه او قتال است وتجربه به صفات مذکوره نباشد ممنوع از
شربتوفات خواهد بود وقوت [illegible] غیر مشوی تا سی سال باقی است وبعد از ان

قوة مسهله زایل گردیده مدر می شود و مشوی او را تا سه سال قوة باقی است و شرط است که
در زیبان سبب وبه و تخمیر تشویه کنند و بدلش مصلحات استعمال نمایند مثل مصطکی و عود و کثیرا
و زنجبیل و صبر و روغن بادام و ابن تلمیذ شاه مکی و ابن سینا ابهل را بهترین مصلحات دانسته است
و در محرورین با عصاره گل مورد و ربوب به استعمال نمایند و باید بمبالغه و ترسانیدن او کنند
که باعث ضعف فعل اوست و در محرورین و ضعیف القلب و اطفال و ضعیف الاحشاء و در هوای
بسیار سرد و بسیار گرم استعمال ان نکنند اولی است در سیم گرم و در اخر دوم خشک و مسهل
صفرا و لزوجات مخلوط بان و جاذب از اقاصی بدن و مقوی فعل مسهل و بغایت سریع العمل
و قاتل جنین و کرم معده و جالی و محلل و مفتح و مدر فضلات و جهة گزیدن عقرب شربا و ضمادا
نافع و بدلش او تربد چون باشیر بپوشند جهة اخراج اقسام کرم معده و امعا و مجرب و بالا
جور و جهة امراض سوداوی و با زنجبیل و تربد جهة سوداوی بلغمی نافع و زیاده او مفتر دل و معده
و امعا و جگر و مورث تشنگی و کرب و غم و دافع اشتها و زیاده از نیم درم کشنده است و ضماد
او جهة بهق و برص و با روغن بادام جهة درد سر و با روغن زیتون جهة جراحات و با عسل
جهة عرق النساء و با سرکه جهة قوبا و صداع ضربانی و با زهره گاو و ترس مطبوخ چون بر
حوالی ناف طلا کنند جهة اطلاق نمودن اطفال و ضعیف الاحشاء موثر و بیخ او
محرق و محلل و ضماد او جهة برص و درد مفاصل و تحلیل اورام نافع و ضماد برگ او در افعال
ضعیفتر از بیخ او و فرزجه جمیع اجزاء او مخرج جنین و قاتل ان و قدر شربتش از نیم دانگ
تا دو دانگ و از برگش تا یک درم و بدلش یک وزن و نیم او صبر زرد و نیم وزن ان هلیله
زرد و گویند لاغیه بدل اوست و چون سقمونیا را با گلاب و اب سماق و به سایند قرص
کنند بهجهة فی غایله است و خوردن دو دانگ از بهی که در ان نحو ده را مشوی کرده باشند
با قدری بنفشه جهة جمیع امراض صفراوی و دفع تبها مفید و بی مضرت است و از خواص اوست
که چون سایند او را فرش و کخاف زیبق نموده در شدة وصل بوطه احتیاط طبیخ کنند

اودا

او را عقد کرده اند و مجربست سقولوقندریا اسم یونانی حیوانیست مثل عنکبوت و پایهای
بسیار دارد و متاخرین او را ابو سبع و سبعین و ستة و تسعین و اربعه و اربعین نامیده اند داند
سموم است و طلاء مطبوخ مجری ان در روغن زیتون سترنده موی و جهة رفع حکة نافع است
سقنقور حیوانیست شبیه برنجه و دنباله او دراز و دست و پا دارد و ابو القاسم عبد
الرحمن تمیمی بیان فرموده اند که در بلاد هند مشاهده کرده بقدر دو ذرع سوای دنباله
و عرضش زیاده بر نیم ذرع و ملون بزردی و مولف شفاء الاسقام خضر بن علی بغبری مخصوص
بلد فیوم و دیار مصر دانسته و اکثر اطبا بیان نموده اند که در کنار نیل و قلزم و بلاد هند
می باشد و جنس ابی او معروف بورل ماهی و جنس بری معروف بورل مطلق است و ماده
او تخمها در ریگ سواحل پنهان کرده زیاده از بیست عدد متکون میگردد و بهترین او ملون
بزردی و سیاهی و نر او را دو قضیب و ماده را دو فرج میباشد و خصیه او شبیه بخصیه
خروس و در جوف کرگاه او در اب و در سواحل تعیش میکند و خواص مشهوره او و جنس
نر موجود است که در بهار قبل از جفت شدن بیاده صید کرده باشند و شکم او را از احشا
تهی کرده پاک نموده با نمک انباشته باشند و در سایه خشک کرده و قویترین اجزاء او در
تقویة باه گوشت گاه و ناف و منبت دنباله است و نمک او را نیز تاثیر عظیم میباشد تازه غیر
نمکسود در دوم گرم و تر و بغایت مسمن و نمکسود او در سیم گرم و در اول خشک و بغایت
مبهی بحدیکه بسبب شدت نعوظ و اذا بسی برتبة هلاک رسانند و اطفاء ان کافور
و تخم کاهو میکند و جهة فالج و لقوه و نقرس و رعشه و خدر و کزاز و مفاصل نافع و مضر
محرورین و مصلحش ربوب حامضه و تخم کاهو و طبیخ عدس و سعین فعل و عسل و شراب
و نبیذ زبیب و تخم نیم برشت و شربتش تا سه درم و بدلش بمکه صید او قضیب مجفف گاو
کوهی است و جمعی که خصیة الثعلب را بدل دانسته اند اصلی ندارد و مهر یارس گوید که
طلاء خون او با هلیله و املة تغییر رنگ وضح و برص میکند سقر بسین و بضاد امیم

اسم عربی دوشاب خرماست ودر قانون الادب بصاد آمده واطبا آنچه بصاد است اسم باشه
بیدانند **سقنقس** سقنقور است **سقی رغاده** اسم یونانی بنفلج است **سقرنیوس**
اسم یونانی عقربست **سقراغالیون** دلبوث است **سقوردیون** اسقوردیون است
سقراطیون اسم یونانی فیلاست **سقولوقس** اسم یونانی خرشف است **سقونیا**
اسم یونانی صابون است **سقرجین** اسم ترکی زردآلو است **سقر** اسم ترکی علک البطم
است **سقوجان** اسم ترکی خراطین است **سقرنوریوق** اسم ترکی ماهی زهریج است
سیقر اسم ترکی بقر است **سکر** بفارسی شکر نامند وانعصاره نباتیست مثل نی ولجمی
تجویف که بعد از طبخ منعقد گردد وهرگاه بی تصفیه باشد سکر احمر نامند وچون باره دیگر
طبخ داده وصاف کرده ودر ظرف ریزند که زرد اوجه گردد مسمی بسکر سلیمانیست و
چون طبخ دیگر داده در قالب صنوبری ریزند اثر افانید گویند واگر در طبخ ثالث مبالغه
نموده باشند ابلوج خوانند وبفارسی قند مکرر گویند وهرگاه در قالب مستطیل مساوی
الطرفین ریزند معروف بقلم است وچون طبخ دیگر داده در شیشه ریزند موسوم به نبات
قراریست وچون باآب طبخ داده بانچه بنیا در هم زنند تا منعقد گردد وچون
برنیمان کنند مخصوص باسم فانید خراسانی وسنجری است وچون در طبخ ثالث بقدر
عشر او شیر تازه اضافه نموده بجوشانند تا منعقد گردد وان را طبرزد نامند واکثر قسم
صلب قند مکرر مخصوص این اسم دانسته اند وآب نی شکر در اول گرم ودر آخر
تر وملین طبع ومطلق وملین سینه ومنضج ومجلی رطوبات ان وجهة سرفه واحتباس بول
وحرقه ان نافع ومولد خون معتدل ومورث نفخ ومضغی که مثل نمک بری شکر طبرزد
میشود وجهة جلاء وباصره نافع است وشکر سرخ در دوم گرم ودر اول تر وسلیمانی
در آخر اول گرم ودر اول تر وطبرزد ونبات قریب الاعتدال وبهترین اقسام است
وهرچه صافتر باشد حرارتش کمتر است وهرچند کهنه شود خشک وغالب میشود

دانواع

وانواع شکر صالح الغذا ومسمن وجالی وملین طبع واعضا وتنقیه ومقوی ارواح وقوی
ومکرر ومحلل ریاح امعا ومبهی وسریع النفوذ بجوهر بدن ودماغ پیری ومولد خون صالح و
باعث استحکام اعصاب واستخوانها ودافع خلط سوداوی وامراض ان ودر تغذیه مرضی سریع
الاثر وبا آب گرم در روغن بادام جهة بحة الصوت وتسکین قولنج وباد وسل ودر روغن گل
نیم گرم بنوشند جهة رفع سده جوف وتنقیه زنان صاحب نفاس نافع وبجهة عسر بول
مجرب ومداومت خوردن نبات در روزی بعد دیگوقیه دافع سرفه وخشونت آواز
وخشونت سینه ودرد ان وارتعاش وخفقان که از کثرت جماع باشد واکتحال او جهة
جلای بیاض چشم ولحم زاید وباصره فایده وسرگین سوسمار جهة سبلاق وجرب مجرب
وتمالیدن نوع صلب او بر پلک چشم رافع جرب وضماد او باکبریت وقطران وسندروس
وتوتیا در جهة قوبا وبرص وسایر آثار قریب الفعل وذرور ان جهة بردن گوشت زیاد
جراحات ودرو پاشیدن گوشت تازه وبخور اقسام او جهة رفع زکام بغایت موثر ومضر
صاحبان رسل واسهال ونفس وصفراوی مزاج ومولد خون صفراوی خصوصا که
در حین گرسنگی مفرط استعمال کنند واقسام کهنه او محرق خون ومفسد اخلاط و
مصلحش بادام وشیر تازه وترشیها وآب انارین وبروطا شیر وکاهو وامثال ان
وبدلش در تقویه باه وتلیین وترطیب سل وترنجبین ودر تسکین قولنج عسل
وقند سرخش نامی تمام است **سکر العشر** شبیه است که بر درخت عشر منعقد
گردد شبیه بپارهای نمک وسفید او را یمانی وسیاه را حجازی نامند وثمر او مسمی
بحر نوع است وبهترین او یمانی است که اولا بذایقه شیرین با قبض درآید وبعد
از ان احساس تلخی شود در اول گرم وخشک واین لطیف معتدل والطف از شکر
دانسته وحجازی او گرمتر از یمانی واقسام او مفتح ومقوی جگر وریه وجالی وملین
طبع واعضاء تنفس وجهة درد سینه وسرفه ودرد معده وجگر وگرده ومثانه وقرحه

نمش و باشیر شتر جهة استسقا و باشیر گوسفند جهة سعال و جزاز دهن قاوندی و مداومت
او با آب گرم تا یکماه هر روز بقدر یکوقیه جهة ربو و ضیق النفس از مجربات شمرده اند
و اکتحال او جهة قوت باصره و بیاض نافع و مصدع محرورین و مصلحش روغن بادام و بدلش
بعضی گویند شکر تیغال است و قدر شربتش یکوقیه و قوتش تا بیست سال باقی است و مؤلف
اختیارات بدیعی تصریح نموده که او شکر تیغال است و غلط او اصح و نبات او از اشجار
بادیه و پر شیر است بحدیکه از قطع یک درخت او زیاده بر یک رطل شیر جمع میشود و منه
تم آنکشنده است بجراحت نمش و جگر و شاخهای او بسیار و دراز و باریک و برگ
او نرم و در بعضی مکان عریض و بقدر برگ ادغوان و شبیه بان و در بلاد گرمان نیاف
میشود و گلش بنفش و بزرگ و در بعضی بلاد باریک و گلش مایل بزردی و شبیه بگل
خرزهره و ثمرش شبیه بانجیر و بسیار بزرگ و در جوف او شبیه به پر زحریر و شبیه دود
نبات نرمی و اعراب بادیه ازان بالش ترتیب میدهند و برگ و شاخ او در سیم گرم و خشک
و طلاء مطبوخ ان در روغن زیتون جهة فالج و تشنج و خدر و در برگ خشک
و جهة منع قروح خبیثه و اکله و رفع چرک و تجفیف قروح و برویانیدن گوشت زیاد نافع
و شبیه ثمر او را چون در دهن تری و نازکی ازهم باز کرده بر جراحات گذارند و قاطع
نزف الدم و جهة رویانیدن گوشت مؤثرات و شیر او در چهارم گرم و خشک و مقرح
موی جلود و دهن عمل مستعمل اهل حجاز است و قالع دانه بواسیر و دافع کچلی و قوبا
و سعفه و مصلح ارواح صاعده علم صناعت است و محمد ابن احمد بن زکریا گوید که
در ظرف سفالی که شیر او را جمع کرده بودم و بعد از ان ظرف را مکرر باب گرم
و اشنان شسته جمعی کثیر از ان ظرف اب خوردند همگی هلاک شدند و قسمی ازین
شجر را سمیت بحدیست که جلوس در سایه ان کشنده است برگش شبیه بلبلاب
و مدور و قسمی را شبیه ببرگ درخت گز و گلش سفید و ثمرش مثل نخود و مایل

بسرخی

بسرخی و کیموس بن ثالس گوید که ازین قسم شکر میگرفته اند که با وجود شیرینی قدری ولی او در ده
روز قابل بوده و در خوان ملوک ضبط اقسام شکر العشر از جهة مبیده **سکباج** غذائیست
که با سرکه ترتیب دهند و ان ملطف و مقطع و مبرد و قامع صفرا و مسکن غلیان خون و مفتح
البدن و محلل عصبانی و سوداوی و برقه و وجع و ضعف معده و نشانم و رحم و قولنج و درد مفاصل و
مضر شاربان و دو تبر مسهل است و مصلحش حلویات و پالوده و طریق ترتیب او انست که گوشت را
بحد وسط ریزه کرده اگر مرغ باشد از بندها جدا کنند و نیم پخت سازند و پیاز و دو رده
و کندنا را چندان جوش داده تا وجه اثر گرفته باب سرد بشویند و با گوشت و سرکه و ادویه
خوشبو مهرا پخته با عسل و شکر چاشنی داده قدری زعفران اضافه کنند **سکبجه** اسمی
الدله گوید نباتیست برگش شبیه ببرگ مورد و در وسط ان خاتمی شبیه بچشم و بحی العالم کبیر
نباتی دارد گرم و خشک و جهة صلابة سپرز نافع و مسهل سوداست و مؤلف تذکره گوید حب
النوالدات **سکبینج** معرب از فارسی است و یونانی سافافیون نامند و ان صمغ نباتیست
در شکل شبیه بنجار و بهترین صمغ اوصاف بیرون سرخ اندرون سفید است که با رطوبة ظاهر
و دبوی مابین حلتیت و تینه باشند و گویند که تنه مستحیل با و میشود و فرق میان ایشان
رطوبة اوست و قوتش تا بیست سال باقی میماند و در سیم گرم و خشک و بعضی خشکی او را د
دوم دانسته اند و سخن و ملطف و جالی و محلل ریاح و اورام صلبه و مدر حیض و مسهل
بلغم غلیظ و جاذب ان از عمق بدن و مفاصل و مسهل ماء اصفر و با قوة تریاقیه و مصلح ادویه
مسهله و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج ان و جهة امراض بلغمی و ربو و سعال و درد
سینه و استسقا و درد مفاصل و نقرس و تبهای بلغمی و سوداوی و صرع و فالج و صداع بارد
و مغص و با شراب جهة گزیدن هوام و با عسل جهة تقویة باه و ضماد او جهة جذب پیکان
و خار از اعضا و ازاله اثار جلد و تعقد عصب و بواسیر و عرق النسا و التیام عضل مقطوع
و تحلیل خنازیر و سلعه و فرزجه او جهة احتباس حیض و بخور او جهة اختناق رحم و صرع

واکتحالا وجهة نزول آب وظلمة بصر نافع ومضر محرورین ومورث اورام باطنی ومضر مثانه ومصلحش
اشق ومضر کرده ومصلح او کثیرا وقدر شربتش تا یکدرهم وبدلش قنه وکویند در غیر رفع سموم
داتیانج بدلا وست **سُنْك** عصاره آمله است وغیر اصلی او مرکب است از عصاره وعصاره
وغوره خرما که بلج نامند وآن نوعی از قاطماتست در دوم سرد وخشك وحابس قی وطبع ومقوی
مایکه اعضا وقاطع عرق ورایحه نوره وبدبویی بدن وقدر شربتش تا دو ک وبدلش برامکاست
سُك المسك چون سك اصلی وغیر اصلی را با قدری مشك بیامیزند باین اسم خوانند وچون
در نافه مشك کذارند مسمی بسك الجلود است وچون نافه را در آب خیسانند سك را با آن
آب برشند سك الانامند وچون نافه را کویید با ادویه آمیزند سك الاکراس کویند واقسام
او مایل بکرمی ودر افعال قریب براسکاست وقسمی از سك المسك که از جمله طیوبست
مولف شفاء الاسقام کوید که او مقوی احشا ومحلل ومفتح ومبهی ومفرح وجهة درد دل و
مفاصل واسهال تر فصحیض نافع وطریق ساختن او انست که ده رطل آب غوره خرما را با سه
رطل ماء ذوی بسایند بجوشانند تا قریب بانعقاد کردد واز اتش بردارند ویک رطل از زرد و
هر یك از سنبل الطیب ولسان العصافیر وبسباسه وبرك جوز بوا وقرنفل وقاقله صغار و
کبار وکبابه وعود هندی سی ك دارچینی سه وقیه صندل زرد ونیم رطل زعفران پنج م صمغ عربی
بکرمال مجموع را نرم بسایند وبا آب مذکور قریب الانعقاد برشند وقرص ساخته خشك
کنند پس قرصها را نرم بسایند باده درم مشك خالص وبیخته قرص بسازند واستعمال نمایند
سکنجبین مولف او بقراطست ومنافع کلیه او تفتیح وتقطیع وتلطیف غلیظ وتغلیظ رقیق
وتسکین حدت خون وصفراست ومضر صاحبان سعال وسحج وابله وحصبه ومصلحش ماء
الشعیر وبدلش جلاب وشربت نیلوفرست واقسام او در دستورات بیان شد **سك انکور**
اسم فارسی عنب الثعلب است **سکبینج** مجرلما غیطوس است **سك آبی** اسم فارسی قضاعه
است **سك دیوانه** اسم فارسی کلب الکلب است **سکود** اسم ترکی خلاف است **سکال** اسم

الدولة

الدوله کوید قیصوم است **سلیخه** پوست شاخهای درختیست مثل لولهای تنك سوراخ وبه
یونانی اسلیوس نامند ومخصوص هند وعمان است برك درخت او شبیه ببرك سوسن کبود وساقش
غلیظ وپوست او سطبر وهفت قسم بیان شده یکی زرد وغلیظ وخوشبو ودوم سرخ بلون پنج ترنجان
وصفایحی وخوشبو وسیم سفید مایل بزردی وبدتر اینهه چهارم مابین سرخی وسیاهی ورقیق پنجم
رقیق کبود ودر بوی شبیه بکل سرخ ششم شبیه بقسط وغیر آن هفتم رقیق وبسیار سیاه و
بدبوی وکویند از درخت دارچینی نیز بهم میرسد وآن مستحیل بدارچینی میشود وبهترین او
قسم اول ودوم وپنجم است که با تندی طعم وقبض باشد وتلخ نباشد وقوتش تا ۷ سال باقی
است در آخر دوم کرم وخشك ولطیف وملطف ومنضج ومسخن ومقطع ومفتح سدد ومحلل
ومقوی اعضا ومدر حیض وفضلات ومخرج جنین وحصاة وجهة ربو وسعال ودرد حجاب
وسعد ووجع وضع نزلات وزکام ودفع حیة ادویه وزهر افعی وتبهای نوبه وحدت باصره
وتقویه وتنقیه رحم وخوشبو کردن آن وتحلیل ریاح نافع است شربا وبخورا وضمادا واکتحالا ومجلوس
در طبیخ او وتدخین به بخار او جهة بهم آوردن فم رحم بسیار موثرست ومضر کرده ومصلحش
کتیرا ومضر امعا ومصلح او آب بستان وکتیرا وبدلش دارچینی وقدر شربتش تا دو درم است **سلق**
بفارسی چغندر نامند آنچه در غایت سبزی وبزرگ برك باشد سلق اسود کویند وآنچه ریزه
برك ومایل بزردی وساق وبرك باریك باشد سلق ابیض نامند مرکب القوی وحرارتش در اول
وبا بورقیه وقوه قابضه ورطوبه مائیه وجالی ومحلل ومبرد ومطفی وجرم او حابس طبع و
مائیه او ملین اند وقلیل الغذا ونفاخ ومفتح ومقطع بلغم وجهة رعشه وتحریك باه موافق
وبهترین اجزاء او آب برك وساقهای برك او وبهتر از بیخ اوست واز طبیخ بورقیه او زایل
میکردد وخوردن او که با تره که وخردل طبخ یافته باشد جهة رفع سده طحال بسیار موثر
وجهة درد کرده ومثانه وامراض مقعد نافع وآب او با ادویه مسهله معین اخراج بلغم وجهة
مفاصل ونقرس نافع وسعوط آن جهة تنقیه فضول دماغی وبا زهره کلنك جهة لقوه وصداع

وشقیقه وحرة عین وقطور نیم گرم او با روغن بادام جهة درد گوش ونطول طبیخ برگ وبیخ او جهة
خراز وبخاله سر وقمل وصئبان که بفارسی رشك نامند مفید وضماد آب نیم گرم او با بوره
ارمنی جهة تهیج پشت پا واستسقا مجرب وحقنه آن جهة اخراج ثقل وسحج دبر ومقعد و
طلاء برگ پخته او جهة سوختگی آتش وجوشیدنها وبا دم مرغ وضماد برگ خام او جهة بهق وداء
الثعلب وقروح خبیثه وسعفه ومفاصل وباعسل جهة قوبا وثالیل وباحنا جهة خوب گردن
موی وبا روغن بادام جهة تلیین اورام نافع وخوردن او با خردل وابکامه سکن قولنج
وریاح غلیظه واکثار او محرق خون ومورث قولنج ومغص ومغثی ومصلحش پختن او با عدس
است واستعمال خردل وابکامه **سلق الماء** حماض مایی است که مذکور شد **سلق بری**
وجبلی قسمی از حماض است ودر حماض مذکور شد **سلت** بفارسی جو برهنه نامند وبتر
ترکی جو گندم گویند وآن دانه ایست متوسط میان جو وگندم وشکل گندم مقشر میشود وسرخ
وسفید میباشد در اول گرم ودر دوم خشك وقوی القبض ونان گرم او ملین طبع بعسر و
مولد خلط صالح وچون بکوبند وبکذر دبعید الانهضام ومولد نفخ ومضر معده ومصلحش
دارچینی وجریبها وشربتها ومطبوخ او با شیر مسمن بدن ومولد پیه کرده وحریره او با روغن
زیتون بسیار جهة مالیخولیا وهذیان وتنقیه سینه وگرده ومثانه ودفع سرفه شدید وضماد
او محلل اورام ودافع طحال وکلف ونمش وجلوس در طبیخ او مسکن درد بواسیر وآب پوست
او منقی شرا است **سلخ الحیه** پوست مار است که در بهاران اندازد وبهترین او پوست تر است
وآن غلیظ وسیاه مایل بزردی وبراق میباشد در آخر دوم گرم ودر سیم خشك ویك تم او که
با دو تم آرد جو ماننده نان پخته باشد جهة بواسیر ظاهری وباطنی مجرب دانسته اند و
بدستور یك تم او با سه عدد خرما که در سه روز بنوشند جهة منع خروج ثالیل وسقوط آن
موثر وبا زجاج مکلس جهة ریزانیدن سنگ مثانه بغایت سریع الاثر ومضمضه سرکه نیم گرم
که در آن جوشانیده باشند جهة رفع درد دندان ولثه وقروح آن وقطور او که در روغن

زیتون

زیتون طبخ یافته باشد جهة درد گوش ودفع سیلان مواد او وجهة جرب ودمعه واسترخاء
جفن وانتشار وسلاق وتقویه بنایت نافع وبخور او باعث گریختن هوام ومخرج جنین
میت ومشیمه در ساعت ومجفف قروح رطبه است وضماد او با نوشادر جهة بهق وبرص وآثار
وطلاء سوخته او با روغن زیتون ویا با شراب جهة رویانیدن موی داء الثعلب مجرب
ومالیدن روغنی که در آن جوشانیده باشند جهة شقاق مقعد مفید وبستن او بر ورك
زنان موجب تسهیل ولادت وخوردن او مظلم بصر ومصلحش کتیرا وقدر شربتش یك
تم است **سلاذیون** لغة بطلات ودر مصر سندیان نامند درختی است قریب به درخت
بید وبرگش شبیه به برگ درخت غرب وسرخ لون وگلش سرخ وتخمش مثل غاه دانه وبا شیرینی
وقبض در دوم گرم وخشك وبرگ وتخم او بهترین ادویه سموم حیوانیست خصوصاً افعی وجهة
تنقیه قصبه ریه وصاف کردن آواز ونطول برگش محلل اورام است **سلحفات** بفارسی
کشف وسنگ پشت وبترکی تسباغه نامند حیوان معروفیست وبری وبحری ونهری میباشد
گوشت او در دوم گرم ودر اول تر وبری گرم وخشك ومقوی باه وکم وکباب او خاصیتی حیض
وباجند محلل ریاح غلیظه والتیام دهنده فتق قریب العهد وضمادش محلل اورام وخون
بری او شربا جهة صرع وتشنج نافع وچون با آرد جو وعسل حب بسازند وبقدر فلفلی
صبح وشام بنوشند جهة صرع بعدیل وطلاء او جهة نقرس وضماد کاسه سوخته او با
روغن تخم مرغ ودر روغن گل در روغن کنجد جهة رویانیدن موی سر مجرب وطلاء سوخته مجموع
او که بحد سفیدی رسیده باشد با روغن کاو وغیر آن جهة سرطان متقرح ونتغیر وهیم ودوالی
در بن او با ونمی رسد وبا سفیدی تخم مرغ جهة شقاق مقعد وسایر اعضا ودرد وا وجهة
زخمها عسر الاندمال مفید وچون با خاکستر او عشر آن فلفل اضافه کرده با عسل بسرشند
وصبح وشام یك ملعقه بنوشند جهة ربو وگرفتگی نفس وسل موثر وطلاء زهره او محلل
خنازیر وقروح خبیثه دهان وسقوط او جهة مصروع واکتحال مجفف آن با عسل جهة

نزول آب و بیاض و دمعه نافع و بیضهٔ او بقدر فلفلی با حرب خایه موافق در قطع سرفهٔ مزمن
اطفال مجرب و طلاء او با عشر ان دار زیانه جهة ورم انثیان بعد بل دبه او جهة تشنج
و کزاز و جلوس در طبیخ او جهة فتق اطفال و خوردن خون نوع بحری او جهة دفع سموم و
بخور استخوان تحتانی او جهة بیها و منع سحر و آب برو ریختن از کاسه فوق او جهة دفع
بستن باشرت زنان بغایت موثر است و گویند چون کشف دابه پشت دفن کنند ضیع باد بیدن
تحرک در آن مکان کند و مجرب و مفتر است انفا و مصلحش عسل و قدر شربت از سوختهٔ
او یک درم و از تخم او یک قیراط و از خون او سه قیراط است سلوی اکثر اطبا او را سمانی
دانسته اند و بغدادی غیر ان و از طیور رسانی بیان نموده پایها او دراز تر از سمانی و در رنگ
پر و بال اندک شباهتی بسمانی دارد و ظاهر میشود که اینجه بترکی بلوه و در تنکابن لسه
بال نامند عبارت از ان باشد چه او از جنس سمانی است که بترکی بلدرچین گویند و در
مکانی بی آب نمی باشد و از کثرت باران بسیار و از عدم ان کم می باشد گرم و خشک
و سریع الانحدار از معده و محرک باه و مورث تشنگی و حکه و بثور و مصلحش ترشیها
و روغنها و پختهٔ او بهتر از کبابست سلاحه بول بز کوهی است که در سنگلاخها
منجمد میشود و در ولایت دیلم شود و از ان ترتیب میدهند و بسیار قوی تر از
بادزهر است و در اخر درجه دوم گرم و خشک و مستعمل صاف کرده سفید است و غیر صاف ان
سیاه و شبیه بزفت خاک الود و طریقهٔ تصفیه در دستورات مرقوم است مسهل اخلاط
سوخته و اشامیدن یک درم او در هر روز با سکنجبین تا چهل یوم باعث شفاء جذام
مستحکم دانسته اند اگر چه بجذام رسیدن اطراف رسیده باشد و طلاء او جهة گشودن ادرام
و دمل و رفع اثار موثر است سلیمانی بفارسی دار شکنه نامند و در مصر دوا الشعث
نامند و او مصنوع از زیبق و سم الفار است که زیبق رطلی و درهم بکوبند تا باشد و تصعید
بعد از تحقق طبخ کرده باشد در چهارم گرم و خشک و از سموم قتاله و دافع گوشت زیاده

خراج

خراج و نشکریشه زخمها و ثالیل و بواسیر و عقدهای بلغمی و جمیع اثارات اما وجع شدید که
طاقت نتوان اورد و با صندل سفید جهة برص انسان و دواب مجرب و جهة کوبیدن پالک گردن
و نرمی طلا مستعمل و هرکدام و یک قیراط او کشنده است و طلاء او با دهن بادام او صابون
دافع دردهای مزمنه بارده و مجربست سلطان الجبل صریحة الجدیانست سالجه بجیم
اسم هندی مقل ازرق است سلور معرب از سلورس یونانی و آن جریست سل
سابیوس نوشادر است سلیقون اسم یونانی اسرنج است سلبین عکوبا است سلم
بنجانست سلمه قرط است سلیط زیت است و گویند عکبر است سلقی بیونانی نبات
ورد است سلینون قرة العین است سلیخة السودا نوعی از سلیخه است سلهارس اسم هندی
سیغه سائله است سلوک اسم ترکی علق است سماق درخت او قریب بدرخت انار و برگش
زغب دار و دندانه دار مثل اره و سرخ و دانها یا و بشکل عدس و خوشهٔ او مثل خوشهٔ حبة
الخضرا و طعمش ترش و با قبض و مستعمل پوست دانهٔ او سنه و قوتش تا سه سال باقی در دوم سرد
و خشک و بعضی از در سیم و برودت برگش کمتر از دانهٔ او و رادع و مقوی احشاء حاره و قابض
و دافع صفرا و جهة قی و غثیان و نفث الدم و نزف الدم و ذرب و اسهال مزمن و منع ریختن
صفرا بمعده و امعا و کثرت بول نافع و نیم کوب او با زیره جهة رفع ضعف مجرب و مهیج اشتها
و با ازدرد و تخم مرغ و تخم کشنیز قاطع اسهال و حومی که با او پخته شود بدستور قابض و ماندهٔ
او با اب سرد قاطع سیلان خون از فرق و بخت و سفوف کردی که بر رو یا اوست جهة قطع
سیلان خون دم و سترن او جهة تقویة لثه و قلاع ضیبته و قطور خیسانیدهٔ او در گلاب و آب
خصوصا با قدری کتیرا جهة جرب و دمعه و سلاق و حکه و منع برودة نزله در چشم و سیلان
چرک گوش و با اب جهة ابتداء رمد و نطول اب طبیخ او نافع و ورم ضربه و وثی و ضماد او با اب
جهة منع ورم نقرس و سایر اعضا و با زقال الجوب بلوط جهة بواسیر مفید و چون او را با برگ
و چوب شاخها در آب بجوشانند تا بقوام عسل رسد در جمیع افعال مثل حضض و جهة تحلیل

او دام ونمله وقروح رطبه ونزف دم وفساد لثه وقروح مهديه وكلف وداحس ودر نم چشم و
امراض جفن نافع وطبيخ برك او سود موي وطبيخ آن جهة قرحه امعا مفيد وچون برك او را مهرا
كنند واب او را منعقد سازند در زروح وتبريد وقبض مثل قاقيا است وطلاء محلول او با آب باد
نك جهة قروح خبيثه وسلس البول واسترخاء اعضا نافع وضماد بركش بر معده اطفال دافع
اسهال ومقوي احشاست ومضر معده وبعكرش بارد ومصلحش مصطكي وانيسون وترجيحش نيم م
وبدلش بركه اثست وصمغ درخت سماق شديد اليبس وبا اجزاء حاده وبارده وقادح ومحلل است وجهة
التصاق جراحات وحدت بصر وتسكين درد دندان وامراض جفن مفيد ودرد رش دافع بواسيرست
سماق الدباغين گويند نوعي از ماذ ريون گوهي است وجبي گويند برك سماق است كه دباغان جلود
رقيقه را بان دباغه ميكنند ودر جميع افعال مثل سماق وقبضا وحتر است تمتم بغاري
كمتر گويند وبلغه جفت جلجلان وتوتش تا دو سال باقي است دراول گرم تر ومفتح ومصلح اواز
وخشونة حلق ومواد سوداوي واخلاط سوخته وصالح الغذا وقليل التغذيه ومليّن امعا
ومقعد ومسمن ومحلل اورام وخوردن او با شراب جهة گزيدن افعي وبا شل او باشكر وخشخاش
وعفران نيم ابيض ونصف ان باداام كه صر دو ذ از مجموع او يكوقيه استعمال نمايند جهة فربه
كردن بدن مجرب ومولد بيه كرده وشيره گويند او با نبات جهة دفع سوزش معده ومري وترش
شدن رطوبة معده سوداوي وحرقه ولذع ادويه مشروبه مجرب وخوردن دوم او با يك م
كرد كان سوخته جهة قطع خون بواسير مجرب وضماد او محلل اورام ومليّن جلد بدن ودافع اثار
سياهي ودوشم اخضر وسطبري عصب وسوختگي اتش ولونغ معاقوالون ونطول با آب برك او باعث
درازي موي وسياهي آن ودفع جوشش سوداوي سر وضماد مطبوخ او با شراب جهة تحليل ودم
چشم وضربان نافع وآب طبيخ كنجد با نخود مدر حيض ومسقط جنين ودو وقيه آب طبيخ او با اب
نقيع مويز ويكوقيه ونيم روغن كنجد ونصف اوقيه انسون كه ناشتا بنوشند جهة دفع خوارش بد
ودرشتي جلد وشقاق مجرب دانسته اند وبطي الهضم ومرخي اعضا ومورث بدبوئي دهان وصداع

وصحي

قرت
وصلابتش عسل وبوواد ندا او وقدد شربتش نيم م وبدلش تخم كتان است ودروغن او را تا ٧ سال باقي
ودر دوم گرم وتر ودر نفتيح وتسمين وتليين وترطيب ودفع احتراقات خلط وحرقة البول مثل اصل
او ودر دفع ضيق النفس وسعال يابس وتفتيح يابس وقرحه ريه قوي تر از كنجد ودر مزوره مريض
بهتر از اكثر ادهان ومدا ومت خوردن او جهة قرحه شش ودفع هزال مجرب وطلاء او با سفيد
تخم مرغ محلل صلابات واورام وبا روغن زيتون وزرده تخم مرغ دافع ورم چشم وبالعاب
بذر قطونا جهة خشونات وخارش بدن وسوختگي اتش وجراحتي كه از نوره بهم رسد مجرب
وجون شاينده او با فلفل سفيد ومصطكي جهة گشودن سده گوش مفيد وبطي الهضم ومرخي معده
ومضر سوداوي ومفسد دماغ ضعيف وقريب الاستحاله بصفرا ومصلحش چون شايند اوست با
انداك خمير وخوردن آب ليمو وابكامه واشال ان بعد از ان وقدر شربتش تا ده م وبدلش روغن
بادام شيرين سمقوطن بمعني حي العالم وبرخي قنطوريون ميدانند واكثر گويند نباتيست
صخري وسهلي وصخري كه در سنك لاخها ميرويد بركش صلب وشبيه برك زيتونه وشاخها
او صلب ومرعاي شاخ مثل مرعاي نبات حاشا وباعطريه وطعمش باحلاوه ونجش دراز
وسطبري انگشتي ونبقش ومستعمل از وبرك ومرعاي شاخ است خاروبا قوة قابضه ومحلل
ومغري وبا سكنجبين عسل جهة تسنج عضل وعصب وبا شراب جهة قرحه امعا ودفع سيلان
حيض ودرد گرده وحصاة ومطبوخ او با ماء العسل جهة تنقيه فضول وبا آب جهة نفث الدم
وبا آب سذاب جهة كيله امعا وضماد او جهة فتق نافع وشربتش تا نيم م وقسم سهلي كه در غير
سنك لاخ ميرويد ساقش پراكنده وخشك وزغب دار وطولش تا دو ذرع وبركش باريك
وبا طول وزغب دار وتزديك يكديگر وشبيه بزبان حيوانات ودر كنجهاي برگهاي او بركهاء
ديگر كه بيرنك بزبرنك ملاصق باشد وگلش زرد وچون به برك وساق اوست رسانند خارش
احداث كند وظاهر ريشه او سياه وباطن سفيد وبالزوجه ومستعمل ريشه اوست وبي عطريه
وبي شيريني وچون گوشت را با او طبخ دهند پارهاي ان با هم ملاصق گردد ودر دقوق شبيه

بمفصل و حرارتش کمتر از آن و با رطوبة فضلیه و مقوی باه و در ول او جهة نفث الدم ریه و شدخ و قطع
عضل و ضماد او جهة جراحات تازه و اورام منعقد نافع است **سمانی** بترکی بلدرچین و گاهی در ما
زندران ودنه و در دیلم و شمیر نامند از طیور معروفه و غیر سلوی است در آخر دوم گرم و خشک و گوشت
غذای اکثر یا و خربق است و اصلی ندارد گوشت او کثیر الغذا و مسمن بدن و مدر بول و مفتت حصاة
و مورث رقت قلب خصوصا دل او و مبهی و مهیج باه زنان و بچه او بهتر از کباب و اکثار او مورث
صداع و کزاز و مصلحش روغن کنجد و بادام و تبارید و غنها و آب انار و ضماد مشوی کرده او جاذب سم
هوام و لعوق زهره او با عسل محرر و زبید نجبه جهة صرع بعدیل و قطور خون گرم او مسکن الم گوش
و طلای آن او با بیاض چشم و مرکب او جهة کلف و نمش و بیضه او مورث فصاحت و تکلم اطفال قبل از
وقت و بجود بیرا و دافع تبها است و امین الدوله از خواص او بیان نموده که چون یکعدد سمانی مشوی
را تمامه بدستوری که چیزی از و طرح نشود تناول نمایند باعث سلب شفاء سگ دیوانه گزیده
میشود **سمندر** مهربادس گوید او حیوانیست که از آتش متضرر نشود چنانکه ماهی از آب و بقدر
عصفوری و آتشی رنگ و خوردن زهره او بقدر دانگی با آب نخود مطبوخ و با شیر تازه رافع سموم
مشروبه و اکتحال دماغ او با سرمه جهة نزول آب و حفظ بصر و طلاء بخون او مانع زیاده شدن
وضع و مغیر رنگ اوست **سمک** بفارسی ماهی و بترکی بالغ نامند و اقسام او زیاده از حد احصی
است و بهترین آن رضراضی است که در نهرهای سرد و خوشگوار سنگدار بعید المنبع صید کنند و
فلس او بسیار و کوچک جثه و زیرک استخوان و شکمش سفید و پشت منقط بسیاهی یا مخطط بسیاهی
مایل بسیاهی بسبزی باشد و در عمان روزتنا ول نمایند و عارنی و شبوط را بهتر دانسته اند و در
ولایت ایران قزل آلا که منقط بسرخی و آسلف که پشت او سبز و شکمش سفید است و شاه ماهی
که در بحیره طبرستان صید میکنند بهتر از سایر اقسام اند و انواع او بحسب کثافت و لطافت و
کیفیت استعمال و اختلاف زمان و مکان مختلف می باشد و بعضی از انواع او را گرم دانسته اند مثل
جری و مار ماهی و غیر آن و مراد از مطلق او اقسام لطیفه است که وصف شده و تازه او که زیاده

از یکروز

از یکروز نگذشته باشد در دوم سرد و تر و کباب او بهتر از بریشته کرده و نمکسود و لطیف ترین
اغذیه و صالح الغذا و مرطب و مبهی و محرورین و مصلح اخلاط حاره و مسمن و جهة قصبه ریه
و قرحه آن و سل و یرقان و دق و سرفه یابس و ضعف گرده و زحیر و منفس خار و کباب او با آب
غوره و سماق جهة اسهال صفراوی و دموی مجرب و بخار او در تقویه باه قوی الاثر و جهة سعال
و زحیر حار مفید و ضماد مشوی کرده او که هنوز حرکت داشته باشد جهة جذب مواد بظاهر
و دفع اخلاط دهن صاحب سرسام و اورام حاره بتعدیل و خوردن قدید کهنه او و قی کردن
با آب گرم و عسل و سکنجبین منقی فضول غلیظه و اخلاط فاسده و جهة درد مفاصل و عرق النسا
و بهق و آثار مجرب و زهره او خصوصا زهره شبوط رافع بیاض چشم است و مضر مبرودین و معده
بلغمی و دماغ رطبه و عصب و مصلحش پختن او با روغن جوز و کنجد و بادام و خوردن زنجبیل
پرورده و عسل و گلقند و صعتر و اکامه و ادویه حاره و بالخاصیة مورث تشنگی و دافع
آن سرکه و اکامه است و خوردن آب بعد از و بغایت مضر و آشامیدن شراب مفید و بدستور
خوردن او با تخم مرغ و لبنیات و گوشت خصوصا لحوم طیور بغایت مضر و مورث امراض مزمنه است
و اقسام کهنه و عظیم الجثه و آنچه چند روز از صید او گذشته باشد مورث سده احشا و مولد
خلط خام و نمکسود او که با تره روز بران نگذشته باشد مایل بگرمی و خشکی و قاطع بلغم و مورث اشتها
و موافق مبرودین و آنچه مدتی بر او گذشته باشد مسدد و مولد اخلاط فاسده و سودای سوخته
و قدید نمکسود او باکه سمار یست نامند زبون ترین و کثیف ترین اقسام و محلل بلغم غلیظ و مقوی خمل معده
و ضماد سر محرق او جهة ورم مقعد و شقاق آن و گزیدن عقرب و سگ دیوانه و با روغنها و لعابها
جهة ورم صلب لثه و طلای استخوان سوخته او جهة برص نافع و ماهی شور که در ترکی برورده باشد
سرد و خشک و مجفف و دیر هضم و مقوی ماسکه و مانع انصباب صفرا بمعده و مورث جرب و ثبور و سودا و
است **سمکه صیدا** نوعی از ماهی است شبیه بوزغه کوچکی که خیده کی پاها و بطرف وحشی زانو است
و غرا و باریک و دراز و سرش کوچک و دنباله اش دراز و زیر شکمش اصل با خط و خال و در جثه

قریة تولد کرده ولیکن بشرط صید در بلاد دیلم یافت میشود و بعد از ده یوم ماده نشاط ظاهر میشود و بر ماده
جمع شده و بهمان هیئة تا آخر ادراه مقرون اند و از بسکه کوشش اینها از کثرت نکاح میکرده داخل آب میشود
و از امر دم جمع می کنند و بیچه او با تخم نیم برشت و مرق مرغ در تقویت باه و شدت نعوظ بحد کمال
میرساند و ان بسراب قوی تر از ماهی مذکور است و نیم از تکمیه و سمکه در غایت قوه و در انعاظ چیزی
باو نمیرسد و کویند نر او و دو نر کور و قماده و از اناث این خاصیت دارد و اکثر کویند در ماده او اثری نیست
و اینچه از کوشت نر در غایه بخواص جثها صیدی کنند و سفید و بخیه مذکوره است غیر صیدا است و این
اثر با آن نیست **سمن** بفتح اول و سکون ثانی بفارسی روغن نامند و بهترین آن روغن کاو و کوسفند
و تر است و تازه او و از او بد نامند و کفته شده روغن کاو لطیف تر از سایر و مجموع آن در آخر اول کرم
و تر و هر چند کهنه شود حرارتش زیاده و رطوبتش کم میشود و در دو ساله زلنشکی بدرجه اول میرسد
در انفعال قویتر از زبده و محلل و منضج و مقاوم سموم و مانع رسیدن اثر سم افعی بدل و ملین جلد و منقی
بشره و فضول دماغی و سینه و سستن بدن و رافع یبوست خیشوم و حلق و جهة سرفه و یرقان و قطال
و حصاة و بکوفتن او با نیم وقیه شکر جهة عسر بول بجنب و با آب کرم خوردن در دفع کردن سموم شربیه
و حقنه او با بغ که ترجهة زحیر و قرحه امعا و حمول او با پیه مرغ منقی رحم و قاطع بواسیر و شقاق و ترف
الدم و سعوط او جهة خناق و ضنار و کودوابه و طلاء مکرر او محلل اورام و مانع بهم آمدن دهن زخمها و کفته
او با خضاب جهة جرب بعد دیل و اکتحال او با آب عنب الثعلب جهة غبار انجشم و چون با شیر بجوشانند جهة
درد مفاصل بغایت مؤثر و مضر علتهای رطوبیه و مولد صفرا در محرورین و مرخی معده ضعیف و بلغمی
مزاج و مضعف هاضمه و مصلحش در محرور ترشیها و در مبرود جوارشات و قدر شربتش در تداوی
تا دو وقیه است **سمور** حیوانیست شبیه بدلق و از اذیسنا و تر و در جمیع افعال قویتر از آن و پوشیدن
پوست او مقوی باه و مرطوبین و کرم تر از سایر جلود و موی سوخته او مجفف قروح و ضمادیه او سخن
کرده و سینه است **سمین** بفارسی چرب و فربه است که بنظاهر کوشت در و ده و غیر آن باشد از شحم
ارطب و قریب الفعل است با روغن تازه و سریع الهضم و ملین طبع و اعضا و سریع الاستحاله بصفرا است

در صفرا و بین

در صفرا و بین و در مضرت و در مصلحات مانند روغن تازه است **سمیرا** صاحب تحفه کوید قسمی از ماهی
زهرجت و در دیار ربیعه موجود و شبیه بکاهی و بقدر رقاقی و برکش در غایت سبزی و اغبر و بخش بقدر
کز مازج و سم حیوانات است و ابن تلمیذ کوید در دنیا نیجوز از بهم میرسد نخوشه او شبیه بغاس و سم حیوانات
و نباتات کرم و در اضمد مواد بارده مستعمل است **سماریس** اسم یونانی ماهی شور است **سمارد**
بلغه مصر اسم اسیل است **سمیر** درخت مغیلان است **سمد و سمیوت** حب التنبل است **سمق**
بفتح اول مرزنجوش و بفتح اول نامجیل است **سیسم بری** جبل فقیل است **سم الحمار** دفلی است **سم**
السمک ماهی زهرج است **سم الفار** شک است **سم السم** نوعی از سندرو بخمیرات **سمور بوب**
کرفس است **سمک الیهود** شیخ البحر است **سمنو** اسم فارسی بنده است **سمونیون** بیونانی اسم
اسفیداج است **سمیقلس** نوعی از عشر است که ساقیه او قائل است **سمطاوس** اسم یونانی اشد
سمقا اسم سریانی سندریوطس است **سمادوغ** نوعی از فطرات **سمکة التزلو و سمکة تول**
سمکه صیدا است **سماقیل** سماق الدباغین است **سمن** اسم فارسی دمیرات **سم** بفتح اول اسم
فارسی قاطف است **سموک** اسم ترکی غلط است **سمند یهیف** اسم هندی زبدة البحر است **سنا**
کیاهی است ربیعی تا آخر باریک و شبیه بکیاه حنا و کلش مایل بکبودی و دانه او پهن مایل بدرازی و کجی و
در غلاف شبیه بشکل کرده و بهجازی او نابرک بزرکتر و کلش زرد و برک او مستعمل است و قوتش تا ۷ سال
باقی و در آخر دوم کرم و در اول خشک و مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقی دماغ و شدید الغوص
بعمق بدن و مقوی آن و جلا جلد و جهة صداع و امراض بلغمی و سوداوی و جنون و صرع و درد سر و شقیقه
و درد پهلو و شرب مطبوخ او و درد چهار دهل آن در روغن زیتون که نصف آن سد جهة درد کمر و ورکین و بواسیر
مفید و ضماد مطبوخ او در سرکه بحدیکه قوام بهم رساند جهة حکه و جرب و کلف و بهق و اندمال زخم کهنه
و منع روئیدن موی آن با حنا جهة سیاه کردن آن موثر و آب مطبوخ او بهتر از جرم آن و یکمثقال از سحوق او با
عسل که از سه در وزن تا یکهفته هر روز بیاشامند جهة مفاصل و امثال آن مجربست و شربش کرب و مغص و غثیان
و مصلحش پاک کردن از چوب و شاخ و آلوده بر روغن بادام و با هلیله زرد و انیسون و بنفشه و اب

بیوها استعمال نمودن و قدر شربت از جرم او دو درم تا سه درم و از مطبوخ تا ده درم و بدلش مثل او تربد و نصف آن
هلیله زرد و ربع او بنفشه است سنبل بعربی خوشه است و بعرف اطبا اشاره بسنبل هندی و سنبل رومی و سنبل
جبلی است و بیونانی ناردین نامند و از مطلق مراد سنبل هندی است و آن گیاهی است بی ثمر و بی گل و شبیه بدنباله
سمور و دوله و از آن باریکتر و بدرازی یک انگشت و سیاه مایل بزردی و خوشبو و بیخش صلب و از هند خیزد و قوتش
تا سه سال باقی است در دوم گرم و خشک و مفتح و مقوی فم معده و جگر باز و مدر بول و حیض و مجفف
رطوبات معده و ریه و فضول دماغی و مانع انصباب مواد به امعا و معده و دافع لدغ آن و مفتت حصاة و حابس
طبع و جهة یرقان و بواسیر و حرقه و درد سپرز و ریه و تحلیل نفخ و استسقا و اورام باطنی و با افسنتین و صندل
بغایت مشهی و مقوی معده و با آب سرد جهة غثیان و خفقان و ضمادش قاطع عرق و باعث خوشبویی بدن
و اکتحال او با آب کشنیز جهة حمره چشم و تقویه باصره و در رویانیدن مژگان و با عفص جهة دمعه مجرب و
فرزجه و جلوس در طبیخ او جهة تنقیه رحم و گشودن حیض و ذرور او جهة التیام جراحات و طلاء مطبوخ
او در خمر جهة سیاه کردن و دراز کردن موی مؤثر و مضر گرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش یک درم و بدلش اذخر
و شراب او که رطلی را در یاتره رطل آب انگور بجوشانند تا بنصف رسد و سه هفته در آفتاب بگذارند
در جمیع افعال مذکوره اثرش قویتر است سنبل رومی بیخ و ساقی است گل دار و خوشبو و با صلابتی و در
شکل شباهتی به سنبل الطیب ندارد و حرارتش زیاده از آن و قبض او کمتر و در افعال ضعیفتر است و مدر بول
و با تریاقیه و محلل نفخ معده و ورم سپرز و جگر و دافع درد مثانه و گرده و شراب او که نیم من را در سی رطل آب
انگور اندا خته بعد از دو ماه صاف کنند در وزن بیست که از آن با نصف که آب بنوشند جهة جمیع امراض بارده
گرده و معده و جگر و یرقان و عسر بول بغایت مفید است و روغنی که از سنبل هندی و سنبل رومی ترتیب دهند
مسمی بدهن ناردین و از سنبل هندی قویتر از سنبل اقلیطی است و ساذج او در بطریق سایر ادهان می‌سازند
و آن ملطف و محلل و جهة جمیع امراض بارده اعضای ظاهری و باطنی نافع و قدر شربتش تا یک اوقیه است سنبل
جبلی بفارسی بریشه و الا گویند و مؤلف تذکره گوید که آن متواتست و بغدادی غیر او دانسته و گوید
نبات او شبیه ببرگ قره‌صفنه و شاخهای او مثل شاخ آن و از آن کوچکتر و دبغاد و بیخاق و بیخش زیاده

بره و مدد داز و بیرون مایل بسیاهی و اندرون سفید و خوشبو و بی ثمر و بی گل است قریب القوة بسنبل
و مقوی اعضا خصوصا معده و جگر و مقوی قوه ماسکه و محلل ریاح و نفخ و دافع استسقا و قی بلغمی و شراب
او در رساتی مثل شراب سنبل است و قدر شربتش یک درم سنبل فارسی شرابل بوسیا و شان و قسمی از ریحان
است و خوانسار ابعضی عبارت از و دانسته اند که بنا ترکی میرو ... و در غایت خوشبویی است و برگش
و پیازش قریب ببرگ و پیاز نرگس و گلش بنفش ریحانی مفید بزیبا شد و بشکل یاسمین و در حرشاقی چندین عدد
بر بالای یکدیگر در افعال قریب بنرگس و پیاز او ضعیف تر از پیاز نرگس است سنبل اقلیطی سنبل
رومی است سنبل الاسد انطاکی گوید آن سنبل جبلی و آن متواتست سنبل بری شامل نو و انواع دو
است سنبل ارومانی و سنبل سوری سنبل جبلی است سنبل الطیب و سنبل العصافیر سنبل هندی
است سنبل الکلب مرد در دارات و گویند شکوفه لسان العصافیر است سنکبوتیه اسم فارسی
و معرب او بجیم بجای کاف است و او دانه ایست درازتر از دانه انگور و بغایت صلب شبیه بسنک و گویند
از فارس خیزد و در تذکره عبد دبی دانه سجستان و در بعضی کتب و شفاء الاسقام اثلق نموده تصریح
نموده اند در سیم گرم و خشک و طلاء او با سرکه جهة برص و اثار مفید و خوردن او جایز نیست
سندروس صمغی است که از سواحل دریا خیزد و گویند صمغ درختی است و محمد ابن احمد بن زکریا
گوید که در وسط بحر هند چشمه ایست گرم آب او مثل عسل غلیظ و در میان آب دریا منجمد شده و چون
بر روی آب آمده سرد و منعقد میگردد و مخصوص هند است و او شبیه بکهربا و از آن سست تر
و سرخ تر و با اندک تلخی بخلاف کهربا و سه قسم میباشد زرد و باطن سرخ و براق و یکی مایل به
کبودی و سست و دیگر سیاه و سبک و صلب و قسم اول بهتر است و خوب او مثل کاه ربا و ربا ینده
کاه است قوتش تا بیست سال باقی و از ادویه جلیل القدر و در دوم گرم و در اول سیم خشک
و مجفف رطوبات دماغی و سایر اعضا و قاطع لعم معده و امعا و مدر بول و حیض و حابس نزف الدم
جمیع اعضا و نفث الدم و قاتل کرم معده و امعا و اسهال دموی و جهة استرخاء عصب و بواسیر
و خفقان و ربو و ضیق النفس بلغمی و تب نائبه و اسهال مزمن و صرع و مداومت او با سکنجبین

جهة دفع قروح مجرب و مانع عرق و محافظ قوة فروهر كران و مستطحبين و بخور او و با شكر جهة قطع زكام و
بواسير و سنون او جهة درد دندان و حركت آن و قروح لثه و قطور او جهة درد گوش و گراني سامعه و اكتحال
او جهة بياض و قرحه و جلاي آثار و ساده مجرب و ذرور او جهة التيام جراحات و ضماد او با روغن
بادام بجهة كه بقوام آيد جهة شقاق هر عضوي مجرب دانسته اند و با شكر و كبريت و قطران جهة توبا مجرب
و مضر گرده و مصلحش صمغ عربي و شربتش يك درهم و بدلش مثل و نصف آن كهربا و ربع آن ساذج است و دهن
او كه معروف بدهن الصوابست جهة توبا و دفع آثار و التيام جراحات و ادرار مقعده و نواصير غايره و جرب
كهنه و جدري است و طريق آنست كه سندروس را سايند با روغن زيتون يا روغن تخم كتان بآتش نرم
در عرض دو هفته بقوام آورند و بايد كه ابخره او بحامل نرسد كه مستطحبين بلكه قاتل حامله است
سنديريطس اسم يوناني بمعني شبيه الحديد است و بيرباني جيقا گويند و آنرا گياهي است دو قسم
زا برگش شبيه ببرگ بلوط و خشن و شاخهاي مربع و بقدر دو شبري و در اطراف او جيزي گرد و در دو آن تخم سياه
و نبت او منبت لاخجات و قسم را شاخها بقدر ذرعي و برگش شبيه برگ مرخس و كثير العقد و
و از و جابت شاخ روييده و در اثنا و شاخ شعبها در اثنا ريك در اطراف آن اثباي مستدير گردي
در آن تخمي شبيه بتخم چغندر و از آن تند در تر و صلب و قسم سوم برگش قريب بآن انگور و برگش بزرگ
و شبيه برگ كشنيز و شاخها بقدر شبري و مايل بسفيدي و با اندك مرخي و گلش بنفش مرغ در دو و
تخمي باريك و تيره رنگ مايل بسرخي در دوم سرد و در سيم خشك و قسم اخير قويتر از اقسام او و جميع
آن قاطع نزف الدم و قابض و جهة التيام قروح و دفع اورام و ضماد او شديد الاثر و طبيخ او و شرب او جهة قرحه
امعا و اسهال نافع است سنباذج بفارسي سنگ سنباده گويند و مستعمل حكاكانست و نوعي از حجر المس
و ثقيل الوزن و براق و گويا ريگ مجتمع منجمد با تخلخل است و بهترين او نرم صلب ثقيل مايل بسبزي است
در دوم سرد و خشك و سوخته او در قطع نزف الدم و التيام قروح كهنه بغايت قوي الاثر و ضمادش محلل
اورام و مسكن التهاب و با سفيدي تخم مرغ جهة سوختگي آتش و با موم جهة بواسير و سنون او جهة جلاي
دندان و صيقل با و جلاي معادن و چون در آب سايند مرجان را با و جلا دهند نيلاد بر ونق آورد و مضر

عصب

عصب و مصلحش زعفران و خوردن او جايز نيست سنجاب حيوانيست از موش صحرائي بزرگتر و دنباله
او گنده و پرموي و سياه و زير شكم او سفيد و باقي خاكستري و در رنگها شكوك مانند و در ممالك ندارد
انشبيك و در درختها جاي مي يابد و در اول گرم و در دوم تر و گوشت او مسكن حرارت و جهة درد سينه
و سرفه و قرحه ريه نافع و مولد قولنج و مصلحش روغن بادام و پوشيدن پوست او معتدل مزاج و دافع درد
عصب و موي او جهة التيام جراحات و قطع خون و باشنا جهة ردع او دام مفيد است سنود بفارسي گربه
و بگربه ببيك مانند اهلي و وحشي مي باشد و اهلي در دوم گرم و در رطوبة او غالب و پوشيدن پوست او مسخن بدن
و گوشت او موافق صاحبان نقرس و فتق و طلاي محرق او تنها يا با سركه خاكستر او جهة شقاق انگشتان پاي
بعد از تركيب با شحم الحراره و طلاي او با روغن گل سرخ در درد دندان نوبه دافع تشنج و حول و بخور او مسقط
مشيمه و ضماد گوشت تازه او نافع نقرس و تدبيد محرق او جهاز نيكان و غبار از بدن و جبر استخوان شكسته
نافع و مجاورت نفس او و خوردن گوشت او موجب خرال و سل است و مرباي سم گويند مغز سر او با ابهجر جر تريا
جهة تقطير بول و درد گرده و سعوط زهره گربه سياه با روغن زنبق جهة لقوه و سياه كردن موي سفيد
مؤثر است و از سعوط خصيه او را جهة جذام بغايت نافع دانسته و نوع وحشي او بزرگتر از اهلي
و دانه مجرب رنگ و در جميع افعال قويتر از اهلي و در دوم گرم و خشك و بخور مغز سر او جهة سقوط
نطفه مجرب دانسته اند و جلوس در طبيخ او جهة درد كمر و نقرس نايب مناب طبيخ كفتار است
سنجرمه بيوناني و زابرما و رد و ناناشد از اغذيه معروفه و مقوي اعصاب و مهيج اشتها و مسخن بدن است
و مولد سده در رياح و ثقيل و كثير الغذا و مصلحش سكنجبين است و طريق ترتيب او آنست كه او را گندم
را با روغن خمير كرده بپزند و گوشت قيمه كرده را با پياز و ادويه حاره در آن بپيچند و در روغن سرخ كنند
يا در تنور طبخ دهند سنداب بلغة شام درخت بلوط و بلغة مصر شاه بلوط است سنا اندلسي
سنا بلدي ميمونت سنايرا بلغة مصر آمله است سنبوت بهندي كوند است سنقي شقراقات
سنبجوس سطكي است سنط قرظ است سنبيذ شونيز است سنديا الارض فراسيون است
سندوقيس مرنج است سن اسم يوناني قوا است سنام الجبل كوهان شتر است سينا بلغة

مصر بمعنی لسان الثور است **سلونو** بلغهٔ مصر خطاف است **سنکبا** بلغهٔ هندی قسمی از جوز است
سنف بلغهٔ هندی دار فلفل است **سنت** اسم هندی زنجبیل است **سُنْتی** بهندی درنب است
سنیه بهندی ابار است **سندی وسندقان** اسم هندی عود است **سنکر** اسم هندی غار است
سَنْبهالی بهندی انلبق است **سنبهلک جر** بهندی بیخ سنبل است **سنلت** بهندی شاخ حیوانات است
سنجی کهار بهندی قلی است **سنل کهار** بهندی سم الفار است **سنک آموی** بهندی توتیای
قلم است **سنـنل** بهندی دار شیشعان است **سنک کارده** اسم فارسی حجر المسن است **سَنْدی**
نوعیست که از درخت نارجیل بهم میرسد و در نارجیل مذکور است **سنگ سغی** باصطلاح شیشه‌گران
اسم مغنیسا است **سنگ کج** اسم فارسی جبسین است **سنگ چاخماق** اسم فارسی و ترکی حجر القداح
است **سنگ پشم** اسم فارسی حجر جبشی است **سنگ یشم** اسم فارسی یشب است **سنگ زخم** اسم
فارسی حجر الفالج است **سنباده** اسم فارسی سنباذج است [illegible] **سنکل**[7] بلغهٔ اصفهان باد
درخت بیم است **سنجد** اسم فارسی غبیرا است **سنگدانه مرغ** اسم فارسی قانصه است **سنگ پشت** اسم
فارسی سلحفات است **سن الکلب** سبستان است **سورنجان** بیخ است شبیه به پیر صحرایی و مایل
باستداره و پوست او مایل بسرخی و اندرون سفید و شیرین طعم و بسیار رطوبة و خشک او با صلابة و قسم
باطنی سیاه و باطن سرخ از سمومات و بوکشی قریب بیرک کراث و از ان قویتر و سافی بقدر شبری و
کلش زرد و بفارسی شبلید نامند شبیه بزنبق کوچکی و سیاه او در الکلش سرخ میباشد و منبت او کوهها
و در دوم گرم و در دوم خشک و قوتش تا سه سال باقی و مسهل اقسام بلغم و قاطع ان خصوصا از مفاصل و
مفتح سدد و جاذب اخلاط لزجه از عمق بدن و رافع یرقان و مسهل و باصبر جهة عرق النسا مجرب و طلاء
است و با زنجبیل و فلفل بغایت مبهی و جهة مفاصل بسیار مفید و ضماد او با زعفران و تخم مرغ درشکستن
در استخوان و تحلیل اورام مجرب و حمول او با روغن کهنه کوسفند جهة بواسیر مجرب و ذرور او مجفف
زخمها و خوردن نیم تم او باشیر تازه و فایند تا سه روز بغایت محرک باه است و سورنجان بسیار مضر
معده و مورث مغص و مضعف جگر است و مصلحش کثیرا و شکر و زعفران و قدر شربت از مفرد او یك

[7] بلغهٔ رومی [illegible]

تم و با ادویه نیم تم و بدلش مستعجله است بوزن او زنجبیل و فلفل مقوی فعل او بند و بویند دکها و
مفتح سدهٔ دماغی و محلل ریاح و درد تر باد است **سوسن** در اصفهان مو نامند و ترکان شیرین
بیان نامند و در اکثر بلاد موجود و معروف است و تلخ او غیر مستعمل و بیخ شیرین تلخی آن مستعمل و قوتش تا ده
سال باقیست و باید پوست سیاه او را جدا کرد و استعمال نمایند چه تصریح نموده اند که نادا و دادوست
بیدا رده و خوردن با و سیما لد جهة اشلاخ جلد و تسمین بدن و تقویت بصر و بیخ او در اول گرم و مایل بخشکی
و منضج اخلاط غلیظه و مرکبه و مسکن تشنگی و مدر بول و حیض و مسهل رطوبات و غایل اعضای باطنی
و مقوی اعصاب و محلل ریاح و جهة اقسام سعال و ربو و تنقیه سینه و شش و جگر و التهاب معده و سوزش
و خشونة سینه و حلق و امراض دماغی و عصبانی و تبهای کهنه و بواسیر و امراض سپرز نافع و دق کردن
با طبیخ او مخرج رطوبات و اگر چیزی از و باقی مانده بعد دفع نشود با سهال و ادرار خارج میگردد و تعرکاه
مداومت خوردن او بقدر دیشتم با مثل آن شکر و نصف او از زیانه اذا اول حمل تا اول سرطان نمایند
در تمام سال علت طاری نگشته مو جب جلاء بصر و رفع خفیفه و صداع فرمن و تبهای کهن میشود و اکتحال
او جالی بیاض و ضماد برلب تازه اده دفع بدبوئی بیان الکشتان با دیونقل مجرب و ابن ماسویه
گوید چوب او گرم و خشک تر از سایر اجزاء اوست و با قوة قابضه و محلله است و سیاه دون را عیادت
از وداشته و امین الدوله نیز با و متفق است و محمد ابن احمد گوید تخم سوس قویتر از سایر اجزا
است و یونانیان بخصوص یونی معتقد آن و داخل معاجین کرده و گویند مخصوص بصره و نواحی فارس
است و از سوس اماکن دیگر تخم بهم نمیرسد و گویند اصل سوس مصر کرده و مبرز است مصلح او رب
کثیرا و مقدار شربتش کل سرخ و شربتش تا نیم تم و بدلش نصف او تربد و ثمن او زنجبیل است و رب
سوس که آب مطبوخ بیخ مقشر او را بجد انعقاد جوشانیده باشند در جمیع افعال بهتر از ان و دافع
ضرر مسهلات و لذع ادویه است **سولان** بلغهٔ یونان بیخ است سرخ لون و بشکل گرم و از ورم
و سفالیه غیره در چهارم گرم و خشک و محرق جلد و سم قاتل و سعوط او جهة لقوه و طلاء او با
روغنها جهة تحلیل اورام بارده و دفع ریاح و اکتحال او جهة بیاض غلیظ نافع است **موسن** معرب

از سوسنان سریانی است و بری و بستانی و صحرایی از آن سفید و کبود می‌باشد و پنج اقسام او شعده و با
تدویر و طولانی و سفید و خوشبو شبیه به بوی بنفشه و لهذا عوام او را بیخ بنفشه نامند و کل سوسن سفید
با عطریه قوی و غیر سوسن آزاد است چه آن اسم فارسی زنبق است و اشتباه جماعة از عدم فرق اقسام
اوست و ایرسا بیخ قسمی از سوسن کبود بری و جبلی است گلش بنفش و کوچکتر از سوسن کبود بستانی
و بیخش یکعده و بهمن و درداز و برکرده و در حرف الف مذکور شد و قوت اقسام سوسن مرکب از حرارة
محلله و ارضیه لطیفه و قوة مجففه و قابضه است و مدتحقیق و در جمیع افعال مثل اعراض دم و اندمال
زخمها و رفع چرک آن و بواسیر و درد جگر و امراض شش و سپرز و غشا از بیخ ضعیف تر از ایرسا و ضماد
او با سرکه و آرد جو جهة ورم حار انثیین و رایحه او محلل ریاح دماغی و محرک شهوة زنان و در تفریح
قریب بزعفران و عصاره او که با خس لحیه او سرکه و عسل در ظرف مس بجهة انعقاد جوشانیده باشند
جالی و مجفف بی لذع و جهة جراحت اطراف عضل نافع و روغن او مثل روغن ایرسا است و در جمیع
افعال و خوردن آن جهة قولنج ایلاوس صفراوی و جهة امراض رحم و درد عصب شربا و ضمادا
مفید و خاییدن بیخ او جهة دفع بوی خمر و ضماد برگ او و خوردن تخم او جهة گزیدن هوام
نافع و قدر شربت از جرم او تا ده د و از مطبوخ و روغن او تا یکوقیه است و قسمی از سوسن که
درخت در خشاب میروید گلش زرد و کوچک و بیخش بسطبری انگشتی و خوشبو و با تلخی است قوی تر
از سوسن سفید و کبود و ضعیف تر از ایرسا و گلش کرمتر از همه و ضماد مطبوخ بیخ او با شراب محلل
اورام بلغمی و جهة درد دندان نافع است و بعضی گویند این قسم عدس المر است **سویق** اسم
عربی آرد جمیع ماکولات است و عرف اطبا مراد از آن بو داده اوست و شرط دانسته اند که بعد از بو
دادن حبوبات یکبار با آب گرم و یکبار با آب سرد بشویند و نگاه دارند و سویق آرد جو و گندم جهة تسکین
التهاب و تشنگی و تبهای حاره و امراض اطفال نافع و سویق جو در تبرید و تجفیف و تسکین حرارت و سویق گندم
در تبرید و ترطیب اقوی است و مضر مشایخ و مبرود و بی و مولد نفخ و مصلحش قند و عسل و دارزیانه و امثال
آن و روغن کردکان و سویق شعیر با آب انار جهة تپ صفراوی و صداعی که از بخار و احتراق و لهوبه

معده

معده باشد مفید و با شراب ورد و روغن گل جهة سمیت غلیظ و تقاغابی بیاورد باطلاق و قوام اسهال الاطفال
و تقویه بدن ایشان بغایت مؤثر است و سویق بو داده که خشک کرده و بو داده حبس کند جهة اسهال و حرارة
و لهیان خون و سویق کنار و انار و سیب ترش و به ترش حابس طبع و مبرد و مسکن حرارت اند **سویقیه** مؤلف
تذکره گوید شرابیست که برنج را کوبیده و نخوده بجوشانند تا بسیار غلیظ شود و با شیره مویز یا عسل یا شکر و با
اندک آب و دار و ازان سازند و دارچینی و قرنفل و زنجبیل اضافه نموده و دو روز تا پنج روز در ظرف کرده
مکرر بر هم زنند و استعمال نمایند از جو و گندم و نان خشک نیز ترتیب میدهند و بهترین قسم او برنج و عسل است
در سیم گرم و خشک و با طعم طعام اشتهیه و شش و مفتح سده جگر و سپرز و مبهی و هاضم و جهة یرقان
و استسقا و حصر بول نافع و مصدع و مبخر و مقول از ذوده محرق اخلاط و از جو مسکن حرارت و تشنگی و سورش
معده و از گندم مولد قولنج و مصلحش سکنجبین است **سوقال** ابوجریج گوید که آن شکوفه و پوستهای
غلیظ شبیه به پوست درخت لسان العصافیر است گرم و خشک و با حدة و جلاوه و جهة درد مفاصل بارده
نافع است **سواد السند** و **الهند** کشت برکشت است **سوزی** زاج سرخ است **سورج** معرب از شوره
فارسی وان بادرودانست **سوبرچون** شیخ الرئیس گوید صمغ ارمنی است **سوداوی** فادلیک است **سودانیات**
مرغی است که بفارسی دارکو و بعربی صرد نامند گوشت او مبهی و مقوی و نافع است **سواد الحکام** ساذاو
ودانه است **سواد القضاة** عفص است **سوامس** حوماز است **سوقوطون** ابرون است **سوتحس** هندبا
بری است **سوسن جبلی** مثل ایرسا و ایرسا است و قسمی از آنست **سوسن احمر** ولیشوثاست
سوسن بری مثل ایرسا و سوسن زرد و ولیشوثاست **سوسن آزاد** اسم فارسی زنبق است **سوطلیس** اسم
یونانی سلق است **سونان** و **سوناغیوس** اسم یونانی اسفناج است **سوقی** اسم یونانی نعناع است **سوسنبر**
سیسنبر است **سوقطون** خصی الثعلب است **سورمان** سولان است **سودیقون** اسم یونانی قسمی
از توتیا است **سورنجان هندی** حلبیبات است **سوسمار** اسم فارسی ضب است **سود** اسم ترکی لبن است
سوغان اسم ترکی بصل است **سونه** بهندی ذهب است **سوناموکی** بهندی بابونج است **سوندی**
بهندی اذخر است **سوی** بهندی ثعلب است **سود** بهندی خنزیر است **سورجهل** بهندی دلفین

است سهاکه بهندی نکاراست سهکن بهندی بهمن احمر است سهرن دارچینی است
سهنجه بهندی فلفل سفید است سیالیوس بفارسی کاشم رومی نامند نباتیست و چهار قسم میباشد
کیاه یکی شبیه بباذریانه و ازان قویتر از قبه او شبیه بقبه شبت و تخمش از تخم انجدان که کوله پر باشد دراز
تر و تند طعم و تخمش زیاده بر شبیه و باعطریه و بیخ این قسم در افعال قویتر از سایر اجزاست دیگری و برگ
شبیه ببلاب کبیر و ازان دراز تر و کوچکتر و قبه او مثل قبه شبت و تخمش سیاه و شبیه بگندم و بزرگتر ازان
و تند تر و خوشبو تر از قسم اول و در افعال تخم او قویتر از سایر اجزا و دیگری برگش شبیه ببرگ زیتون و درشت تر
و ساقش دراز تر از دو قسم اول و قبه او بزرگتر و تخمش عریض و بزرگ مقدار و فربه و خوشبو و قوتش از قسم
اول قویتر و از ثانی ضعیفتر و دیگری نباتیست شبیه بانجدان و تخمش سفیدتر ازان و مستدیر و دراز تر قریب بانکه
دو طبقه باشد و باعطریه و تندی و چون مقشر کنند و ازان تخمی دراز تر از بادیانه و مایل بسبزی و در
طعم شبیه ببرنج ظاهر گردد و این قسم بجنس و مقولات و مستعمل از سیالیوس مقشر است و مجموع اقسام
در دوم گرم و خشک و محلل و ملطف و مسکن دردهای باطن و مدر بول و حیض و مفتح سدد و مقوی
معده و جهة صرع و ضیق نفس و تقطیر بول و اخراج جنین و درد رحم و تقویه هاضمه و دفع ریاح و تقویه
باه و اذابه بلغم منجمد و بکشتن المار و با فلفل و شراب جهة رفع مضرت هوای سرد و مداومت سه قیراط تخم
او با سکنجبین تا ده روز جهة درد گرده و لعوق بیخ قسم اخیر با عسل جهة رفع فضول سینه و نفس و سرفه
کهنه و امراض گرده و مثانه نافع و مضر محرورین و مصلحش کثیرا و کتیرا و مضر جگر و مصلح آن زرشک
و قدر شربتش یک درم و بدلش انجدان است سیادرون ابن ماسویه و امین الدوله گویند چوب
سوسن است که بفارسی لخله گویند و صنوبر اسحاق و جمعی دیگر از جهة اشتباه نام سوسن را شونیز
دانسته اند و گفته اند که چوب شونیز است و مولف مغنی گوید در او تحلیل و اندک قبضی است و طبیخ بیخ او
جهة معده و ادرار و فربود بول مفید است و جمعی گویند تلغاس است و بغدادی و انطاکی مجهول الماهیة
میدانند سیسنبر اسم فارسی نمام است بری و بستانی میباشد و بری مسمی به ذباب و برگش شبیه
ببرگ سداب و قویتر از بستانی است و بستانی شبیه به نعناع و ازان سفید تر و خوشبو و تخمش ریزه تر

ازتخم

از تخم ریحان و در آخر دوم گرم و در اول آن و خشک و مفرح و مفتح و مقوی احشا و رادع دماغی و دل و مدر
بول و حیض و مخرج کرم شکم شربا و ضمادا و بخورا و با قوة تریاقیه و رافع عفونات و محلل ریاح
و جهة درد خصوصا با ترکه و روغن گل و امراض بلغمی و درد سینه و معده و ورم جگر و سپرز و با عسل جهة
گزیدن عقرب و با سکنجبین جهة گزیدن زنبور مجرب و طبیخ او جهة رفع قمل و عرق بد بو و صداع و تخم و
فواق و سنگ مثانه و با ترکه جهة فی الدم نافع و مضر ریه و مصلحش کثیرا و قدر شربت از خشک او یک
درم و بدلش مرزنجوش است و روغن او که آب او را با روغن کنجد بجوشانند یا گل او را در روغن مکرر کرده
در آفتاب بگذارند جهة سده دماغی و منخرین بغایت موثر و در تحلیل مواد و تقویه اعضا و خوشبو
کردن موی سر و تقویه آن بعدیل سیبان بیای موحده قبل الف اسم درختی است بستانی
و بری میباشد بقدر دو ذرع تا چهار ذرع بحسب اماکن و غیر سیبان بیای موحده بعد از سین است
و گذشت و این عریض الورق و باریک و بر روی هم چیده و گلش زرد و بسیار خوش منظر و در غوزه تخم
دانهای بقدر حلبه ما بین زردی و سیاهی و در باغها معتبر جهة خوش منظری غرس میکنند و بعضی
دانه او را حب القلقل و جمعی ترائیل دانسته اند و اصل ندارد و مایل بگرمی و در دوم خشک و مقوی معده
و قابض اسهال مزمن و نفث الدم و دافع سپرز و با شیر زنان و عموم و پاشیدن آب او مانع تولد کیک و لبس
الکتر او در الکت خصر حب مدر چهار شنبه قبل از طلوع آفتاب بالخاصیة مورث جاه و قبول نظرها
و مصدع محرور و مصلحش کثیرا و شربتش تا دو درم و بدلش بادآورد است سیبا نوعی از ماهی
است و بعربی لسان البحر و بفارسی ماهی مرکب نامند و در بحر قلزم بسیار و شبیه به سرطان و ظاهرش صدف
و باطن حجری و در جوف او رطوبتی سیاه که مثل مداد کتابت توان کرد و در آخر دوم گرم و خشک و در هضم
و طلاء او با رطوبة او جهة داء الثعلب و خاکستر استخوان او جهة جلای آثار و جهة امراض پلک چشم و با نمک
مکلس جهة بیاض چشم کل حیوان و سنونا و جهة جلاء دندان و بسیار موثر و ذرورش مجفف زخمهاست
سیلان بعربی اسم عصاره خرماست که بدون طبخ در آفتاب غلیظ سازند و دبس اعم از آنست
و در جمیع افعال مثل دبس و الطف از و محرق خون و سریع الاستحاله به صفرا و مضر محرورین و مسدد

است بجلاوان رطب که مسدد نیست و مصلحش میوهای ترش است بسلم ابن جلجل گوید شبیه
بزنجبیل و با تلخی و قبض است و در افعال ضعیفتر از آن سیقه بلغة بصره در دخن ترب صحرائیست
سیاب خلال است سیال یاسمین است سیف الغراب دلبوث است سیکران بنج است سیکران
الحوت قلوس است و گویند ماهی زهره ریح است سیزرون حرف الماء است سیبون افسنتین است
سیاه تمر هندی است سیر قرة العین است و بلغة فرس اسم ثوم است سیقوموروون جمیز است
سیسامون یونانی سمسم است سیقس ابارس یونانی بمعنی خیار بستانی است سیقس اغریوس بمعنی
خیار بری است سیقا فیطوس یونانی ابنوس است سیم ایم فارسی فضه است سیرمحوانی ایم
فارسی اسطوخودوس است سپهک ایم فارسی اراقو است سیاه دانه ایم فارسی شونیز است و
باصفهان سیاه برنج نامند سیماب ایم فارسی زیبق است سپر ایم فارسی نوعی از ذراریح است
سیجاند ایم ترکی فاره است سیب ایم فارسی تفاح است سیندد ایم هندی مرسنج است
سبلج ایم هندی اشنه است سیاه دارو دانه ایم فارسی ساداوردان است سیهم ایم هندی
کدو است سیونت ایم هندی مرقشیثا است سیالی ایم هندی شقاقل است سینا ایم
هندی اترب است حرف الشین شاهترج معرب از شاه تره فارسی و دو نوع
میباشد یکی از برگ بتیا کوچک و شبیه بکشنیز و گلش بنفش و یکی از برگ عریضتر و گلش بنفش سفید
و هر دو قسم را طعم تلخ و با اندک تندی و قبض و برگ او بهتر از سایر اجزاست مرکب القوی و در حرارت
معتدل و در دوم خشک و گویند در دوم گرم است و شیخ الرئیس در اول سرد دانسته مفتح سدد جگر
و مقوی معده و مدر ادرار بول و مسهل اخلاط محترقه خصوصا سودا و مره محترقه و صاف کننده
خون و بیاض الشمها خشک او در تقویه معده قویتر و جهة امراض سوداوی و بلغم شور و تبهای
کهنه و با سرکه جهة قی صفراوی و غثیان بلغمی و آب تازه او با تمر هندی جهة تنقیه معده و امعا
و دفع قوبا و یرقان و جرب و حکه و اکتحال عصاره او جهة تقویه باصره و با صمغ جهة منع روییدن
شعر منقلب که کنده باشند و مضمضه او جهة حرارت کام و زبان و تقویه لثه و ضماد خشک

او باشد که

او باشد که در حمام استعمال نمایند جهة جرب و حکه مجرب و شستن سر با آب مطبوخ او جهة رفع قمل و
شپش که رشک باشد و ابریه نافع و ابن ماسویه ضماد تازه او را جهة گزیدن زنبور بسیار موثر
دانسته است و محسن معتدل الحرارة و در افعال محمد بن احمد و جالینوس قویتر از سایر اجزاء دانسته
اند و گویند مضر شش است و مصلحش کاسنی و قدر شربت آبی از جرم او از سه تا پنج درم و از آب
او از سه تا شش و کذا مطبوخ تا ده درم و بدلش نصف وزن او سنا و دو ثلث هلیله زرد است و قسمی
از گیاه شبیه بشاه تره است و از آن تیره رنگ تر و برگش باریکتر و شبیه با فسنتین و گلها و مایل بسیاهی و زردی
و با اندک بدبویی و قاتل کلاب است و غیر شاه تره و غیر مستعمل است شاه صینی عصاره جامده سیاه
سفیدی است و بر و نقش شبیه بنقش خاتم و گویند عصاره ریوند است و بعضی عصاره حماض صینی دانسته
اند و مایل بسرخی با او بهتر است و از بلاد هند خیزد سرد و مجفف و قابض و طلاء او جهة درد سر حاد و اورام
حاره و ابتداء قی و شرب او جهة درد سر و منع صعود بخار و ضعف معده و ذرور او جهة ترف الدم جراحات
نافع و از غیر تر وی ختای است شاهسفرم ریحان سبز مایل بزردی و برگ برگست و قسم تخم بزرگ برگ
و سبز تیره در اول گرم و در دوم خشک و محلل جمیع اورام و مسموم و مفتح سدد دماغی و رایحه او دماغ
و با روغن در دوم سر محرور دین و سا قرین و کریه است و عوام و جهة خفقان و ضعف معده و ریاح
غلیظه و عصاره او با شکر نافع درد سینه و ربو و مر نه و مضمضه و غرغره او جهة قلاع و ضماد تر
کرده او با آب سرد و مقوی اعضا و تخم او مقاوم سموم و بالخاصیه معدل جمیع امزجه و بو داده او قاطع
اسهال و زحیر مزمن خصوصا که در گلاب جوشانیده باشند و ضماد او بر چشم جاذب فساد آن و قدر
شربتش تا سه درم و از عصاره و جرم او تا ده درم و مداومه بوییدن او مفتر دماغ و مصلحش نیلوفر و بدلش
بادرنجبویه است شادنج معرب از شادنه فارسی است و بعربی حجر الدم نامند بجهة قطع کردن
سیلان خون یا آنکه در رنگ شبیه بخون باشد و آن سنگی است در شکل شبیه بعدس و زود شکن و الوان
مختلفه مشاهده شده تیره مایل بسیاهی را هندی گویند و سرخ را مصری و آن بهترین اقسام است و بعد
از آن زرد و ابلق و سفید و زبونترین او خاکستری رنگ تیره است و حقیر نوع سفید را در فیروزکوه

دسرغ وزرده وابانی را درحوالی خوارزمی وقسم هندیرا درجبال قزوین مشاهده وتجربه نموده وقسمی که مصنوع ازمغناطیس محرق است سیاه وزرده شکن تر ازمعدنی میباشد ودرجمیع افعال اشد معدنیست بخلاف مصنوع است ازحجر الخمار محرق که غبرگیه وثقیل الوزن است وشادنج غیر مغسول در اول گرم و درآخر دوم خشک ومغسول او در اخر اول سرد ودر دوم خشک ومغسول او مشمل وقوتش تا بیست سال باقی است ومجفف وقابض بالدمغ ذرادع وغانم ومقوی عصب وعقل وقوه بصر وحابس سیلان خون اعضای ظاهری وباطنی وخوردن او با آب اناردین وامثال آن جهة نفث الدم وبا شراب جهة عسر بول وحیض دائم ودرد ورمنی وبا ادویه مناسبه جهة اسهال دموی وقرحه دموی وقرحه امعا وزحیر وسل وطلای او با سفیدی تخم مرغ وامثال آن جهة ورم حار چشم وسایر اعضا وبا دسرغ وسوختگی آتش واکتحال او با شیر دختران وامثال آن جهة رمد ودمعه وسوزش پلک چشم وسلاق وجرب وحکه و قرحه وبا آب حلبه جهة امراض پلک چشم ودرد ورا وجهة دفع گوشت زیادی جراحة ودر رویانیدن گوشت مجرب وبا آب کشنیز وامثال آن جهة بثور وقروح حاره وقرحه وجراحة متعفنه ورحم وتقییب و اعضاء عصبانی بعدیلست ودقه شربتش از یک دانگ تا نیم درم ومضر مثانه ومصلحش کثیرا وبدلش مغناطیس سوخته ودر ادویه عین حضض ودرغیر آن دم الاخوین است **شارف** اسم هندی بجهت آنست شبیه بتربد وطعمش بدحدة وزیعقراطیس گویند در اول گرم وخشک ومسهل بلغم صافی وجهة امراض بارده نافع است **شاطل** وشاطرج گویند وبفارسی روشنک نامند ودوا بیست هندی شبیه بقط خشک وبقدر باقلا وبزرگتر وکوچکتر وباطنی وبوست وبسیار صحیح دار وشاخ سیاهی و سرخی وآملس درآخر دوم گرم وخشک ومسهل قوی اخلاط غلیظه مفاصل واعصاب وجهة فالج ولقوه ورعشه وصرع وامراض بارده وشاخی نافع ومورث درد سر ومصلحش ترکه بارده وشربتش تا نیم دانگ است بامثل او نبات **شاه بلوط** درشاه بلوط مذکور شد **شاهبرج** معرب شاهبرک وآن لفاح است **شابوزقان** اسم فارسی حدید ذکر است که فولاد باشد ودر حدید مذکور شد **شاهلوج** بجیم وبکاف معرب شاه الوی فارسی وآن الوچه سلطانی ودر اوزک مذکور شد **شاه دانج** بجیم وبقاف

تخم نیز است ودرانجا مذکور است **شاباتج** برنوف وجفسرم بری وتخم ابراهیم را گفتنی باین اسم نامیده اند **شاه بلی** ضاصلا است **شاریا** اسم سریانی ابریشم است **شاب** درخت ماهودانه است **شاهسفرم رومی** اسطوخودوس است **شاه بدوی** فلفل سفید است **شاهترا** اسم فارسی شاهتره است **شال خنی** اسم مازندرانی وتمه است **شادنج هندی** شامل جو هندی وقسمی از شادنج عدسی است **شال کوه** بلغة دیلمی **شالدشتی** بلغة مازندرانی دلدل است **شاه ماهی** اسم فارسی بطارخ است واقسام سمک مذکور شد **شاخ** اسم فارسی قرن است **شبت** بکسر اول وفتح ثانی وتشدید مثناة ثالثه که مولف تذکره تصحیح نموده گیاهی است معروف وبفارسی شوید گویند شبیه برازیانه واصل وشبث در بعضی اراضی منقلب بیکدیگر میشوند وقوتش تا دو سال باقیست در آخر دوم گرم ودر اول آن خشک وادویه گیاه ومحلل ومنضج ومدر بول وحیض وشیر وتخم او ودهن فتیل قویتر ومسکن نفخ ومفتح سدد وصداع وبا نزیاقیه وجهة یرقان وامراض بلغمی قاطعة ونفاق وضعف معده وجگر وسپرز ودبو وسنگ گرده ومثانه وقولنج ومنع فساد اطعمه وجهة امراض الات تناسل نافع وباعسل جهة سموم واغانت قی وآب مطبوخ او وتخم او مسکن نفخ ومحلل نفخ از اقطار بدن ودافع غثیانی که از جوشیدن طعام باشد وجهة فواق بلغمی ودرد گرده ومثانه مفید وسوخته او در ریم گرم وخشک وباعسل جهة امراض مقعد وبواسیر ضمادا وشربا نافع وخوردن آن با دماد زجاج وعسل جهة ریزانیدن حصاة وعسر بول مجرب دانسته اند وذرورا وجهة مجفف قروح بر چرک وجهة قرحه قضیب بعدیل و قطور عصاره او جهة امراض گوش وجلوس در طبیخ آن جهة امراض رحم وضماد مسحوق او باعسل که در طبیخ جهة انعقاد رسیده باشد بر مقعد باعث تلیین طبع وتخم او در اطعمه وترشیها جهة اصلاح معده وخوردن ترشی او بعد از طعام مقئ قوی ومداومت خوردن او واکثار آن مضعف باصره وقاطع منی ومغثی ومضر محرورین ومحجر ومصلحش آب لیمو وامثال آن وقدر شربتش تا هفت درم وازتخم او تا سه درم وبدلش رازیانه است وگویند برگ کذا شتن الکلیل شبث بالخاصیة مانع امراض دماغی ومورث قبول عامه است وروغن او که عصاره او را با مناصفه بار روغن زیتون جوشانیده

بتجربه تصحیح نموده اند که هریک از دو از زیانه

باشد تا رفع آب او شود و با تازه او را در روغن ریخته و بعد از یکشبانه روز صاف نمایند و مکرر تجدید
کنند ملطف و مسخن و محلل و جهة اعیا و درد مفاصل و تهییج اطراف و درد عصب و رفع قشعریره و لرز
و تلیین صلابات بغایت مؤثر است **شبرم** نباتیست شیردار و منبتش معمورها و اقسامش شبیه به نی و برگش
و بقدر دو ذرعی و برگش شبیه بطرخون و بزرگ کاج و گلش بنفش و دانه او شبیه بعدس و مایل بسفیدی
و زردی و بیخش مطبر و پر شیر و قوی‌تر از ثمر و ثمرش قوی‌تر از برگ و بهترین او خفیف الوزن سرخ است
که شبیه باشد به پوست پیچیده در سیم گرم و در آخر دوم خشک و قتال و مسهل قوی بلغم و سودا و زردآ
و با قوة قابضه و مفتح دهن رگها و مسدد و مفسد اخلاط از عمق بدن و منافی معده و جهة قولنج
و درد مفاصل و استسقاء زقی و ضماد او جهة قوبا و بعد و بغایت مضر محرورین و ضعیف البنیه و مورث
تهایج سرد و محرق منی و مضعف اشتها و یکمثقال او کشنده بقی و کرب و غشی و خناق و شیر او سم
کا قاتل و غیر مستعمل است و مصلحش در شیر خیسانیدن و استعمال او است با انیسون و مقل و هلیله زرد
و صبر و قدر شربتش تا یکدانگ و بدلش مازریون است **شبه** اسم عربی روی توتیای فارسی
است و بیج را بفارسی شبه نامند و آن یکی از معادن و فلزات است و بعضی اسم اصطلاحی مصنوع
از روح توتیا و مس دانسته اند که بفارسی ابرنج گویند و مراد از مطلق او معدنیست و آن شبیه
بفلفل و بکبودی مایل و از سرب اندکی دیرگداز تر است در دوم گرم و خشک و اکل و شرب در ظروف
آن مقوی دل و معده و رافع خفقان و سوخته او جهة دفع بیاض عین و ملاق و جرب و در اطلیه
جهة کلف و آثار و اورام مفید و مفتت طحال و مصلحش عسل و قدر شربتش تا یکدانگ است و در
تبدیل او نمود با بعضی رصاص باعمال مخصوصه مجربست و مؤلف تذکره گوید که چون دفع زیبق او شود
قلعی را ملحق بنقره میکند و خاصیة اوست که هرگاه ابرا در ظرف دهن تنگی از آن کرده و در ظرف
دهن بازی قدری شوره ریخته ظرف ابرا در آن حرکت معتدلی دهند ابرا بغایت سرد کند و معمول
هند است **شب** از جمله معادن ارضیه کامل الصورة است که عبارت از زاجات و املاح و شوره‌ها
و شبوب باشد و آن جسمی است شبیه بزاج و با ترشی اندک بخلاف زاج که بطعم ترشحات

ودر

ودر اکثر افعال قریب بزاج است و از ارمنیه و گرجستان و یمن و سایر مواضع خیزد و اصناف او را ده
قسم شمرده اند و آنچه موجود شد اول آنست یکی سفید شفاف مایل بزردی و بغیر زردی است که یمانی
گویند و آن آنچنانست که در بلاد یمن چکیده منجمد میگردد و قسم ثانی به زردی و شفاف و بفارسی زاج
بلوری نامند و پاره‌های مربع بشکل مکعب و مشقق و مایل باشد و از زاج مدحرج نامند و قسم
نرم ملمس و دو شکن که با رطوبة رائحه باشد زاج ذفر گویند و این اقسام در تداوی مستعمل و قسم
زرد و مستطیل و قسم سرخ غیر مضبوط الشکل و نوع سبز شبیه بزاج که شور طعم باشد و در تداوی
مستعمل نمیشد و قسم ازرق شفاف و سیاه مایل بتیرگی از جمله صموغند ظاهرا توتیای هندی
عبارت از آنها باشد مجموع آن در دوم گرم و در سیم خشک و مجفف قوی و قاطع نزف الدم از زخمها
و زایل کننده گوشت زیاده و التیام دهنده قروح و رافع حرک و زنگ معادن و در صاف کردن
آب و شراب سریع الاثر و شرب او مانع قی و غثیان و مقوی قوة ماسکه و سعوط او قاطع رعاف
و حمول او رافع سیلان حیض و مانع حمل و باقطران مسقط جنین و ضماد او با روغن جهة اورام
بلغمی و با ادویه مناسبه جهة استسقاء لحمی و تهییج و باموم جهة دفع بد بوئی زیر بغل و عرق
و با نمک و عفص و در زرد مرکب جهة قروح ساعیه و خبیثه و با آب در جهة حکه و جرب و با
عسل جهة دفع آثار و با موم جهة داء الحیه و با آب جهة دفع قمل و رشک و اکتحال او با مرواریه
و شکر و کلس پوست تخم مرغ و سرگین حردون بالسویه جهة دفع بیاض مجرب و با سماق و عفص جهة
دمعه و حرقه مزمنه عین و اورام و سطبری پلک چشم مفید و نفوخ او در دهن اطفال کشنده
آن و نطول او جهة رطوبات و گرانی سامعه و سنون او با فوفل جهة درد دندان و حرکت آن
و تقویت لثه و با خاکستر پیچ کرنب جهة قلاع و غرغره و در رو او جهة ورم لثه و لهاة نافع و کذا
او در زیر جامه خواب مانع احتلام و رافع فزع و خوردن او مورث سعال و سل و دوم او کشنده
و مصلحش روغن تازه و مویزها و شیر و قدر شربتش یکقیراط و بدلش نوشادر است و از خواص
اوست که چون کسی را چشم بد رسد و شب را بخور کند در آن قطعه شبیه بصورة چشم ظاهر

گردد و هرگاه آن را در ظرفی قبله‌نمائی آن شخص بگذارند که مرگزیده‌اش بدبا اصل آن‌ها نه توسند شب بضم
اول و سکون بای موحده اسم نوعی از عنکبوت سمی است شب العقاربین قلی است شبث عدعد
است شب الاساکفه و شب العصفر و شب القلی قلی معقد است شبوط نوعی از ماهی است
شبرقه نوع کبیر خان الارض است شبطاط عصی الراعی است شب پره اسم فارسی خفاش است
شبدر اسم فارسی حندقوقا بستانی است شبه اسم فارسی شبیخ است شب الکیز اسم فارسی
یخ یخ است شترمرغ اسم فارسی نعامه است شتر اسم فارسی ابل است شتربچه اسم فارسی
جزور است شبث بثای مثلثه نباتی است چناق و کل و منحصر در اوراق متراکم و هی قوی بر توی
و با رطوبه بسیار و کریه الرایحه و زرد و منبتش کوه‌ها و سنگلاخ و در باغات و باغات پوست باند
سکنند در دوم سرد و خشک و آب او ضابس فی و مقوی معده و قاطع ترف الدم همه اعضا و جهة اسهال
سریع الاثر و در امراض چشم قایم مقام ماثیثا و مضرت شانه و مصلحش عناب و قدر شربتش یک تم و بدلش
سماق است شجرة ابی مالک قسمی از صنوبر است و بری و نهری و منبتش کنار انهار و جاری
و سایهات ساقش منحصر دیگی و مربع و سبز و بعضی مایل به سرخی و برگش بقدر کفی و اطراف او مثل
اره و در هر عقده ساقش دو برگ میروید و شاخهای او بیا نتهی و گلش بنفش و دیزه و ثقیل
الرایحه و ثمرش بقدر نخود و مدور و دانه او سیاه و باریک و تخمش برگ و لزج و بیرونش سیاه و اندرون
سفید چون برآب زنند مثل صابون کف میکند و بآن جامه می‌شویند و آن غیر چوبه صباغان
است در اول دوم گرم و در یبوست قریب الاعتدال و تخمش از ادویه شریفه و مسهل برقی سودا
و بهتر از لاجورد و دافع جمیع امراض سوداوی و در دفع جذام بعد لحتی تصریح نموده‌اند که
از مداومه او جذامی که تغییر شکل شده باشد دفع میشود و مقطع بلغم و سعال و ضماد برگ بری
او جهة خنازیر و طلاء او برگ بری و نهری دافع صداع و التیام دهنده زخمها است و مضرتش به
و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا سه تم و بدلش بوزنش حجر ارمنی است شجرة الراهب ابن الدوله
از محمد بن احمد نقل میکند که شجره‌ایست غیر نبات ماهو دانه در بلاد دمشق مزروع او نیز

بیاشد

بیاشد ثمرش شبیه بثمر شاهدانه و روغنی که از وی گیرند در طعم شبیه بطعم او و دانهای که در شاخهای
بالا باشد معنی قوی و آنها اسافل شمرایلبلاقی واز وسط متقی و مسهل و قدر شربتش از پا تر ده دانه تا چهل عدد
است شجرة مریم نبات بخور مریم است و بخور مریم مذکور شد شاخهای او و درهم و مشبک در یکدیگر چون
در آب گذارند دراز و بالیده شود و چون خشک گردد بحال اول عود نماید در سیم گرم و در یبوسه
معتدل و مفتح و دافع بلغم و محرک نشاط و سعال و آب نقیع او جهة عسر ولادت و اخراج جنین بعد یل
و طلاء او جهة بواسیر و بهق و برص و اندمال زخمها و برون گوشت زیاده مؤثر و مضر ریه و
مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا نیم تم است شجرة الطلق شجره مریم است شجرة البمام ضامر یونا است شجرة
القطران شربین است شجرة الدم ابوخلسا است و بعضی برشاه ترة بیزا طلاق مینمایند شجرة
الکافور شامل اقحوان و ریحان الکافور است شجرة البهق قنابری است شجرة البق و شجرة النسر
در دار است شجرة سلیمان و شجرة ذوالقرنین و شجرة القثم بروح الصنم است شجرة الجن
دیودار است شجرة القدس نوع بزرگ قتاد است شجرة مریم ازاددرخت است شجرة الله
و شجرة الکه صنوبر هندی است شجرة الحیات درخت مر است شجرة الحائضه امغیلان است
شجرة الجنه حنطیانا است شجرة باردة بلاذر است شجرة رستم زراوند طویل است شجرة موسی
علیق العدس و عوسج را شامل است شجرة طیبه درخت خرما است شجرة التسبیح امدریان است
شجرة العصب نوار است شجرة ابرهیم بنجنکشت است و بعضی امغیلان و جمعی شاه بلوط دانند
شجرة الدلب درخت سپیدار است شجرة التنین لوف الکبیر است شجرة الخطاطیف عروق
الصفر است شجرة الغزال ضربه الجدیات و گویند فاترشتین است شجرة الضفادع کبکج است
شجرة الکف اصابع الصفر است شجرة الدب درخت زعرور شجرة البلس طرافیون است شجرة
البراغیث طاق است شجرة نوعی از رازیانج است که بالش بخته باشد و انواع بنهپر بیزنامند
شحم بفارسی پیه نامند و سمین را فربهی وضرو او از دسومت و مائیه و قوی آنکه در سطوح
اعضا منعقد گردد و شحم اشد انعقاد و اقل مائیه است مثل پیهی که در قاعده دل باشد

وسمین اکثر مایه دراقل انفعا دشل فربهی که ملاصق دودها است داو ازشحم ارطب دابرد است
ومذکور شد وشحم تازه گرم وتر وکهنه گرم وخشک ولطیفتر است وپیه مرغ حیوانی که ذکر آن
مذکور شده میشود واز مطلق آن مراد پیه بز است وبهترین شحوم در نضج وتلیین اورام وقرحه امعا
پیه خوک نر دانسته اند پس پیه گرده بز ماده را دپیه خر جهة داء الثعلب وپیه مرغابی ومرغ جهة
خشونت زبان وورم رحم وچون با برنج پخته شود جهة حرقة مثانه واکتحال پیه ماهی که از
حرارت آفتاب گداخته باشد با عسل جهة تقویة باصره وپیه کرکس وجوارح وطیور وحشیه
جهة مفاصل بغایت نافعند وچون خواهند که شحوم را مدتی نگاه دارند باید بردفعا وکثافات
اورا گرفته در آفتاب یا نزدیک آتش گداخته صاف او را با قدری سعد یا دارچینی یا
اذخر ویا سوسنبر ویا شراب چند جوش داده یا در قدر مضاعف گداخته با یکی از ادویه مذکوره
ویا زیاده از آن مخلوط کرده وخوردن شحوم مغثی ومرخی معده ومصلحش در محرورین سکنجبین وآب
لیمو وامثال آن ودر مبرودین زنجبیل ونمک وامثال آن وبدلش در جمیع احوال روغن زیتون وآزاد
بهتر است **شحرود** بضم اول مرغیست سیاه ومنقارش وپایش اوزرد مایل بسرخی وبقدر قمری
وبترکی اوراقر طاوخ وبعضها ذعوعاد وبماز ندرانی توکا نامند در دوم گرم وتر وصالح
الغذا وجهة کزاز وتمام انجوقیا وفالج نافع وخون او با روغن بادام بغایت مورث حسن صوت
ونافع کر ... کی او را زانست **شحم الارض** قطن است وگویند خراطین است وبعضی جوزجندم دانسته
اند **شحمر** کشنیز است **شحم النخله** جمار النخل است **شحمیه** اسم قسم انجیر کبار کبیر است
شحم الاترج ابن است **شحم المرح** خطمی بری است **شحم قاوندی** فاوند است **شحیر**
بحایی بعجمه اسم فلی است **شحاد ابیض** بلغة اهل صناعه ملح القلی است **شحمت** توبال الذهب
است **شدخ** تخم انجبار است **شراب مروق** خمریست که نان بید وبکساعت در آن خیسانیده
بعد از شش ساعت صاف نمایند کثیر التغذیه وموافق ناقهانست **شرین** از اصناف سرو است
برگش از آن عریضتر وثمرش شبیه بثمر سرو واز آن کوچکتر وبهترین قطران از وحاصل میشود

وبعضی

وبعضی او را از اقسام صنوبر دانسته اند وبریر واشبه واز آن کوچکتر ودر اصفهان معروف به درخت
نوش است وقسمی از او کوچکتر وخارناک وثمرش بقدر گردکان وعرعر بزرگ گویند اقسام او در
اول سیم گرم وخشک وآب مطبوخ شاخ او جهة قروح ظاهر وباطن وسستی اعضا وضعف معده
وجگر ورباح غلیظه وتطول او جهة منع ریختن موی ودفع قمل وتحلیل اورام وامراض رحم
ومقعد وذرور او دافع نزف الدم وامعا وجهة التیام قروح وخوشبو کردن رایحه بدن
ومضمضه طبیخ برگ وثمر او با سرکه جهة درد دندان وضماد او جهة خناق وورم لوزتین
وثمرش قابض ومدر بول ومخرج مشیمه وجهة سعال وعلل جگر وگزیدن رتیلا مجرب
نافع ومورث صداع وهزال ومصلحش فواکه ترش وکشنیز است **شری** گیاه حنظل است
شریث فراسیون است **شراد** زرنیخ مصعد است **شراب جیوشی** خمریست که در جزیره
جیوشی بلاد مغرب با آب انگور وآب دریا عمل می آورند باعفوصة وتندی میباشد
شراب اسم اصطلاحی خمر است **شرب خشخاش** اسم فارسی دیاقوداست **شراب
خرما** اسم فارسی نبیذ التمر است **شراب دوشابی** اسم فارسی نبیذ الدبس است
شراب عسل اسم فارسی نبیذ العسل است **شراب مویزی** اسم فارسی نبیذ الزبیب است
شرنک اسم فارسی حنظل است **ستبندان** اسم فارسی فاشرشتین است **ششتره**
فوه است **ششقاقل** شقاقل است **ششریث** اسم نبات است که در دیار المغرب بلاد
مصر یافت میشود سطبرتر از انگشتی وبیخ وتمام ... زردی وجهة استسقاء زقی مجرب
دانسته اند وگویند بدون کرب ومشقت اخراج زرداب می کند **شطبیه** بلغة مغربی
اسم نباتیست کثیر الوجود در کوهها برف دار وبرگ وتخم وشکل آن کتیا مثل زیره است
وطعمش با اندک تندی وشیرینی چند عدد بجمیع وغیر مستحکم وبعضی از آن زرد است
وبعضی کم بالخاصیه با وجود گرمی جهة تنهاء خاره نافع ومدر بول ومفتت حصاة و
محلل ریاح معده ونافع اکله مستحکمه وضمادش بجهة علت معروف بشوکه گویند مجربست

شطریه صعتر نباتیست وبفارسی مرزه نامند جو شعیر بفارسی جو گویند بهترین او سفید بالیده
تازه وکهنه او که یکسال گذشته باشد بسیار بد است در اول سرد و خشک و قلیل الغذا و با قوه
جالیه و قابضه و مجفف و رادع و مسکن غلیان خون و صفرا و تشنگی و مصلح شیر بتوعات و مورث لاغری
بدن و مضرت بمثانه و مصلحش دوشها و اسخونات و آرد بوداده او که سویق نامند با قدری شکر
بهترین اغذیه اطفالست و چون خمیر او را بگذارند تا ترش شود و در دوغ حل کرده بعد از یکشب
از یک وقیه تا یک رطل از آن بنوشند جهة دفع تشنگی مفرط والتهاب معده و قی صفراوی و حکه و تبها
و اسهال صفراوی بی عدیل است و آب مقشر مطبوخ او بحدیکه مهرا پخته شده باشد ماء الشعیر نامند
سرد و تر و مدر بول و مسکن حدت خون و اخلاط محترقه و سریع الانحدار و مولد خون صالح و رطب
و جهة تبهای تند و جگر و درد سل و دق و قرحه ریه و امعا و سعال حاد و یابس نافع و مرخی معده و مضر
احشاء بارده و نفاخ و مصلحش آنکه کنند و در حین احتقان الحجم استعمال او را جایز نداشته اند و مطبوخ او
با ضعف آن خشخاش گویند جهة صداع حاد و با اضافه قرطم جهة اخراج بلغم لزج و منع ثری و تفتیح
سده و با عناب و انجیر و سپستان و پرسیاوشان جهة سعال و درد سینه مجربست و شیره جو که کشک الشعیر
نامند و مایل بغلظت و غلیظ تر از ماء الشعیر و جهة اسهال صفراوی و امزجه حاره مفید است و ضماد
آرد او رادع و محلل اورام و با آب کشنیز محلل خنازیر و اورام صلبه و درد کلو و با دار شیشعان و زفت
و تخم کتان و بول اطفال محلل اورام صلبه و کتانید و مثل و با اکلیل الملک و پوست خشخاش جهة ذات
الجنب و با آب به جهة نقرس حار و مطبوخ او با برگ به جهة جرب و حکه و بابونه و افیون و آب کاهو و مانند
آن جهة صداع و ورم چشم و نزلات و باد سرخ و استحکام دادن عضو شکسته و کوفت دیده و غرغره شیره
او جهة ورم و درد گلو و طلاء مطبوخ او با انجیر با ماء العسل جهة تحلیل اورام بلغمی و حاره بغایت موثر
و ضماد سوخته او جهة کلف و خراز نافع است شعر بفارسی موی نامند و آن متولد از بخارات اخلاط
محرقه آن متکون میشود و بغایت یابس و خواص موی هر حیوانی در محل ذکر آن مذکور است و مراد از
مطلق شعر موی انسانست چون بسرکه تر کرده بر زخم سگ دیوانه گزیده بگذارند رفع حیث آن میکند

وبا ثوب

و با ثواب و روغن زیتون مانع ورم جراحت سر و سوخته او بغایت مجفف و بدلدغ و سخن و جهة اکله و خشک
کردن زخمها مجرب و جهة قلاع و هم قروح خبیثه و با کندر و زفت جهة جراحات سر و با مرداسنگ جهة
تسکین جرب و حکه و توتیای چشم و با آب و روغن زیتون جهة سوختگی آتش و ذرور او جهة بر و ز منقعد بغایت
موثر و قطور او با سفیداب و توتیای مغسول و کحل ارمنی جهة حرقة البول مجرب و بخور او جهة اختناق
رحم و صرع سددی و گویند که دود او هوام و حمول او جهة سیلان رحم و تجفیف رطوبات موثر و ماء الشعر
که از تقطیر او حاصل شود جهة رویانیدن موی مجربست شعر الغول کیاهیست چهار ق و ثمر او
منحصر در آن و ذات خشن شبیه برخس و مایل بسیاهی و نخ سیاه و بو ریشه و غیر پرسیاوشان است
و در دار المرز کثیر الوجود و در تنکابن کرفن نامند و در خواص قریب بر پرسیاوشان و در تنقیه سینه
قوی تر از آنست شعر الجبار د نباتیست غیر پرسیاوشان شبیه بموی یال اسب و باریک و سیاه و
چند عدد بشکل دسته در یکجا میروید و بر روی زمین پهن میشود و بی برگ و ساق و بیخ و چون
بسوزانند بوی موی سوخته میدهد گرم و خشک و بخور او را جهة تب ربع مجرب دانسته اند و گویند
تعلیق او مانع ... ماند که ... دور است شعر الجن شعر الغول است شعر الارض و شعر الخنازیر شعر
الجبار است شعار بروقناه بری صغیر است شعور الثعالبه زعفرانست شعیر رومی خندروس است
شغال بفتح ... اسم فارسی کلب بری و آن ابن آویست شقنقور بری مرغیست از فاخته بزرگتر و سفید
و طوق گردن او سیاه و نا تمام و ... و بترکی الافاخته نامند در دوم گرم و خشک و بغایت مسخن
بدن و مجوع او متخیل بخون صالح میشود و مقوی قوه ماسکه و خواص و موافق ناقهین و مفلوجین
در یاد کنند قوه حافظه و محرک باه و اکثار او مضر محرورین و مصلحش سرکه و کشنیز و مقوی فعل
او شیر تازه است و در حیات الحیوان مذکور است که چون شخصی خون او را بر قضیب طلا کرده مباشرت
کند دیگری با آن زن مقاربت نتواند کرد و جالینوس گوید تخم او با عسل و اندک بوره جهة درد جگر
و حمول زبل او جهة درد رحم مجربست و مهر یار سی به او را جهة درد رحم و ثقل سامعه بغایت مفید
دانسته است شقنقور بحری حیوان دریائیست شبیه بخفاش در رنگ و بال و شکل و دنبال ...

شبیه بدنباله موش و در زیر دنباله او نیشی مثل خار و از زدن نیش او رعشه و ورم عظیم حادث میشود و چون نیش
او را در زیر جامه خواب کذارند موجب بیخوابی مفرط و دفن کردن او در خانه موجب تفرقه اهل آن
خانه و پاشیدن مسحوق سوخته او بر دو کس باعث تفرقه و بغض ایشان میکردد و بدین جهة او را موش
التفرقة نامیده اند و کویند چون در مکان بول مخصی نیش او را فرو برند باعث سوزش و درد عظیم
صاحب بول میشود و مداوای که دفع او نماید ساکن نمیکردد شفلج بار کیاه کبر است شفتالو اسم
فارسی خوخ است شفترك اسم شیرازی خبه است شقیفل شقاقل است شقردس تنا برما است شقایق
معروفست کویند چون نعمان ابن منذر در خورنق اولا ذرع نمود مسمی بشقایق النعمان کشته و آن
بری و بستانی میباشد شبیه بنبات خشخاش و برك بستانی از آن کوچکتر و ثمر دانه اش مثل خشخاش
کوچک و تخم زنوب و تریاك او بغایت قوی السکر در دوم کرم و خشك و ملطف و مفتح و جالی ثاد
و مجفف و شرب کل خشك مسحوق او بقدر درم با سکنجبین جهة تسکین درد احشا و امعا که دفعة
بهم رسد بسیار سریع الاثر و غرغره او قاطع رعاف است در ساعت و شرب طبیخ برك و ساق او که
با کیاه جو پخته باشند مدر بول و حیض و طلای عصاره او منقی چرك زخمها و رافع تقشر جلد و محلل
ورم چشم و سعوط او آن منقی رطوبات دماغی و قطور او جالی بیاض چشم و ضماد کل او با پوست کردکان
سبز جهة سیاه کردن موی و دفع قوبا و مداومة شرب تخم او هر روز یك درم با آب سرد جهة دفع برص مجرب
و یك درم از تنقیه او با شراب مورث جنون و مصلحش شیر تازه است و چون ظرفی را از کل شقایق پر کرده
فرش والحاق آن بر اخت نمود و چهل روز در سرکین تراب دفن کنند و عرضه ترکیبن را تغییر دهند
خضاب صاحب ثبات شود و کویند مجربست شقاقل بجمی اشتر کره و بالزبجة و انکك شیرینی و بسطری
انکشتی و دراز و ساقی و کیاه او بر کره و در هر کرهی بر کی رسته و ثمرش بقدر نخودی و سیاه و مملو از
رطوبات سیاه و کلش بزرکتر از بنفشه و منبتش در زیر اشجار متراکم و مکان نمناك و مستعمل بیخ او و قوتش
تا چهار سال باقیست در اول کرم و در دوم تر و مبهی و مفتح و قاطع بلغم و مقوی کمر و مسخن کرده و معده
و جکر و مصدع و مضر اشتها و محلل و مربای او با عسل بغایت ... و مقوی ارواح و قوی و قدر شربتش

مصلحش

تانیم

تا نیم درم و بدلش در تقویه باه حب الصنوبر و بوزیدان است شقراق مرغیست بقدر فاخته سبز و بد بوی
و بفارسی سبزقبا نامند و در شکار ابن کراکر و کویند در دوم کرم و خشك و محلل قوی ریاح غلیظه و مواد
بلغمی و دیر هضم و مصدع و مصلحش سکنجبین و ترکیب او جهة کلف نافع است شقردیون اسقوردیون
است شقر و شقبوا اسم شقایق است شکرتیغال اسم فارسی تنبال است و آن غلافیست حیوانیست شبیه بکیسی
که در خار اتر دوت مثل کرم ابریشم از لعاب خود میتند و در آن بیضه ... و مایل بسفیدی و سفید و شیرین و در
حرارت معتدل و رطوبة در دوم غالب و با لزوجه و ملین و مسکن حدت اخلاط و سوزش مری و جهة خشونة
سینه و سرفه و صاف کردن آواز و خشکی کلو و معده نافع و اکثار او مغثی و مصلحش شکر و ترنجبین و قدر شربتش
تا پنج درم و بدلش نبات است و مولف لفظ یادات او را سکر العشر دانسته است و فیه ما فیه کما لا یخفی شکاعی
از اصناف باد آورد است و اطبا آن را قاطعتر و مجففتر و بعضی هر دو را یکی دانسته اند و اول اصح
است چه باد آورد بفارسی شامل شوکه بیضا و شوکه عربیه است و در بعضی بلاد دیکر خرمعر و ...
یکی را کل سفید و دیکری را کل بنفش است و اخیر مخصوص بشکاعی در جمیع افعال مثل قسم سفید و قویتر
از آن و مستعمل از و بیخ و ثمر و بیخ قویتر از ثمر و قاطع نزف الدم و با قوة تریاقیه و مدمل قروح و ملطف
بلغم و طبیخ او جهة تبهای اطفال و تبهای مرکبه بغایت نافع و مضر ریه و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش
دو درم و بدلش باد آورد و سایر خواص در انجا مذکور شد شك بفارسی مرك موش کویند چون خورده
آن موجب قتل موش و رایحه موشی که از و خورده باشد باعث مردن موشان دیکر است و آن جسمی
است معدنی سفید و ثقیل الوزن و براق و از سموم قتاله و اصل صناعت او را در کل مقام بدل
زرنیخ میدانند و آنکه زرد باشد بربونست و قوتش بعد از هفت سال فاسد میکردد و در بکش
اکثر ... سبك میشود در چهارم کرم و خشك و محلل و معفن و التیام دهنده زخمهاست با
احداث درد شدید که صبر نتوان نمود و طلای او با روغنها جهة حکه و جرب و با کلاب جهة اورام
بارده و استسقا نافع و اکتحال او در دیکر وز طبقات محا و رطوبات چشم را زایل کند و نیم درم او دو دیکر روز
کشنده و تریاق او تراشه پوست حیوانات است که سوزانیده بقدر درم او تا دو چند آن است

بیاشامند **شکوهج** اسم معرب خشک است **شکوتا** کشوث است **شکورنک** اسم فارسی حجر الفاج
است **شکونه** اسم فارسی تفاح است **شکبه** اسم فارسی کرفس است **شکربیز** اسم فارسی فاینه سبجری
معمول بجستان است **شلجم** معرب از شلغم فارسی و بعربی لفت نامند بری و بستانی میباشد و بری
دو قسم است یکی از اشاخهای بناتش دراز و برکش عریض اکثث مهین و تخمش باریک مثل تخم انجاد
و غیر ماکول و تخمش سیاه و مفرش و کتابات و مزارع است و دیگر انبتش و شبهای شباك و ترودیك
ابها و تخمش بقدر خشخاش بسیار سرخ و ماکول است و برکش شبیه برك بستانی و از آن با دیگر تر
و املس و کثیر التشریف و تخمش مثل بستانی و مایل بسیاهی و تخم قسم اول اسنقی بشر و قسم ثالث در
خواص قریب به بستانی و از آن کرمتر و در رطوبت کمتر و بستانی در اول دوم گرم و در اول تر و کثیر
الغذا و مهیج باه و مدر بول و مقوی باصره و منفعت حصاة و رافع سعال و ملین طبع و سینه
و نفاخ و دیر هضم و مصلح آن زیره و شیرینها و ریشهای باریک او که سایند با عسل بنوشند
جهة سپرز و عسر بول مجرب و ضماد مطبوخ او محلل اورام است و ترشی شلغم ملطف رطوبات سینه
و مقوی اعضا و مشهی و بی نفخ است و ضماد و نطول مطبوخ جمیع اجزاء او جهة شقاق و نقرس
و حکه مفید و تخم او در اول سیم گرم و در اول تر و مشهی تر از تخم آن و مشهی و با تریاقیه و در
جمیع افعال قوی تر و مولد ریاح و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و ترشیها و کلاقند و قدر
شربتش تا ده درم است و روغن تخم او جهة ریاح و دفع اعیا و تقویه آلات تناسل شربا و ضمادا
مفید است **شل** بارده ختمات هندی و سنرجل هندی کویند و بزرگتر از فندق و در طعم
تند و با اندک تلخی و قبض و نرم و املس و بی قشر در سیم گرم و در اول خشک و محلل قوی و ملطف
اخلاط غلیظه و مسهل و دافع ریاح و جهة صلابت عصب و فالج و عرق النساء و قولنج نافع و مضر
ریه و مصلحش عسل و شربتش تا نیم درم است **شلجم احمر** شوند دارست **شالخ** تخم انجبار است **شلیل** بلغة
خراسان میوه ایست لذیذ بقدر کوجکانی و بزرگتر از آن و در طعم مثل شفتالو و در اخر بهار
میرسد لطیفتر از شفتالو و در خواص و افعال بهتر از آن و بی غایله است **شمع** بفارسی

موم

موم نامند زرد و سرخ او را بتکرار گداختن و در آب سرد ریختن و آویختن در ماهتاب سفید میکنند
در اول دوم گرم و در رطوبت معتدل و قوتش تا سی سال باقی است و محلل و منضج و ملین و مصلح
ادویه مرهمها و موافق زخمها و خوردن ده خرنوب او که بقدر ده گندم ریزه کرده فرو برند و یا در
روغنها حل نموده بنوشند جهة قروح باطنی و سحج مجرب و جهة درد سینه و سرفه و دفع انجماد شیر
و سل و درد کلو و لهاة و تنقیه او از سعدیل و طلاء او جهة حکه و جرب و خشونات و تقیح اورام
و دسیج کردن و بیرون آوردن زخمها و نرم کردن سینه و صلابات و دفع اذیة زخم حربه زهر دار
موثر و بخور او جهة رفع عفونه هوای وبائی و بیرون آوردن خارجها از تب و رایحه او جهة رفع بدبوی
جنی و اذیة بوی مردار و حقنه او با روغن گل سرخ جهة سحج بغایت نافع و دافع اشتها و مسدد است
و مصلحش نان و شربتش تا نیم درم و بدلش آرد باقلا است گویند چون اشیا ان مکسور را بسوزانند
و بطوق بمالند و در آب دریا و سایر آبها گذارند آب شیرین را بخود جذب میکند و موم شمع عروسی
را نیز در نجات مجرب و آنچه دو غراسوز آیند باشند جهة نقض موثر دانسته اند و از خواص
اوست که چون قرد و سنبله بتثلیث و عطارد از نحوصه بری باشند یک مثقال موم شمع عروسی را
با سه قیراط موم پاك در یک تم نقره مضبوط نموده نگاه دارند غلبه بر جمیع خصم او را دهد و
دفع ضرر زبان دشمنان بسته شود **شمس** بلغة اکیریان ذهب است **شماد** را زیانج است
بلغة شام و مصر **شمشاد** اسم فارسی بقس است **شمامه** دستنبو است **شمشیر** قاقله
صغار است **شمعسر** نانل روغن ترب و سند ریطین است **شمول** خمر است **شمالیت** اسم
هندی حلبه است **شمناطر** اسم نیلج هندیست **شند** از طیوب معموله است و در مصر بسیار
معمول و بیونانی رسیلیوس نامند و گویند بمعنی دخان الغزوات و بهترین او سفید بدبوی
او است در سیم گرم و در دوم خشک و مقوی دل و مدر نفاس و منقی حصاة و دافع اخلاط
لزجه سینه و با زعفران مفرح و جهة سرفه و ضعف عصب و خفقان و با انیسون جهة قولنج
مجرب دانسته اند و طلاء او جهة قروح و اثار و حمول او جهة بواسیر و تقویه رحم مفید

ومجفف ومصدع محرور ومحلل سينه ومصلحش دوغن كنجد وقدر شربتش چهار قيراط است ودستور
عمل آن است كه حنّ لبان را نيم كوب كرده در ظرفي كنند وبر آن ظرف ظرف ديگر طولاني وصل نموده
بگل حكمت استحكام دهند وآتش معتدل بر افروزند تا سعود بظرف بالا كنند ودر انجا مرد شود واگر
بجهة زيادتي عطر ظرف بالا را بعود وصندل بيالايند جايز است **شنج** اسم معرب حلزون واين
نوعي است كه كاغذ بان مهره ميكنند ودر حلزون مذكور است **شبليد** اسم فارسي شكوفه سوزنجان
است **شناد** فراسيون است **شنداله** بلغة بطي تودري است **شنبير** شونيز است **شنشا**
اسم سرياني اشنه است **شنكار الصباغة** كمام الذهب است **شنجار** بجيم وبكاف ديقان ابوخلسا
است **شنبليله** بلغة اصفهان حلبه است **شنجرف** زنجفر است **شنك** بلغة اصفهان لحية
التيس است **شوندر** اسم معرب قسمي از شلغم بري ماكول است كه در شلغم مذكور شده وتخمش
در ترياقيه قويتر از نوع بستاني ودر ترياق فاروق داخل اين نوع مراد است ودر دفع رياح وعفونات
در افعال قويتر از تخم ساير اقسام است **شوكران** اسم يوناني نباتيست بالزوجة وساقش پر
كره مثل ساق رازيانه وبزركتر از ان وبركش مثل برك شبت وگلش سفيد وشبيه بگل شبت و
بدبو وشعبهاي شاخ او جتر دار وتخمش مثل نانخواه ومايل بسفيدي وبيخش مجوف ومشهور به
بيخ تفتي است وازتفت بلاد مي برده ودر چهارم سرد ودر سيم خشك ومخدر ومسكر ومنوم
ودوم آن قاتل وطلاء عصاره او جهة باد سرخ ونمله واوجاع حاره وضماد تخم وبركش دافع
احتلام وورم انثيان ومانع بزرك شدن پستان زنان وقاطع شير وترف الدم ورعاف
واسهال است وقدر شربتش نيم دانك وجون بيخ او را با بزر البنج از هرك ده تم كوبيده با
صد وپنجاه عدد موبز برك دانه وصد وپنجاه آب بجوشانند تا آب بسوزد وموبز را خشك
كرده از ان ديه جدا ساز ند مسكر قوي ودر استعمال سي مجربست وحقير او را موبز عمر وناميده
وقدر شربتش از يك عدد تا سه عدد وزياده از ان منوم قوي است **شونيز** بفارسي سياه
دانه نامند نباتش شبيه برازيانه واز ان دراز تر وباريكتر وگلش بهي ومايل بسفيدي

دغاز

وغلاف تخم او بزركتر از غلاف بزر البنج وتخمش سياه ومغز ش سفيد وقريب بانيسون وتوتش تا
7 سال باقيست در اول سيم گرم وخشك ومحلل ومدر حيض وبول وشير ومقطع اخلاط وجالي
ومجفف ومنضج ومسقط جنين وترياق سموم بارده حتي نجو را او باعث كرختن هوام است وجهة
قولنج ريحي ودرد سينه وسرفه ودق الذة وغثيان وانتصاب وبرقان وسپرز وصدا ومنه آن
مرصباح با روغن زيتون جهة مرخ كرد كونه وتصفيه بشره وبا مركه جهة اخراج اقسام كرم
شكم ودوم او تا سه روز با آب نيم گرم جهة كزيدن سك ديوانه ودتيلا وبا سكنجبين جهة تب
ربع وتب بلغمي وبا آب وعسل جهة نفس الانتصاب وتنك كرده وشانه وسوخته او جهة بواسير
خصوصا كه با رب مورد نيم شنده عديل وضماد او جهة ثاليل ودفع خال وتقشر جلد ودرد
مفاصل وورم بارد وسده خيشوم وبابول اطفال جهة تحليل اورام صلبه وبا مركه جهة
بهق وبرص وسعفه وقوبا مجرب وبا آب حنظل كه بر اطراف ناف طلا كنند جهة اخراج حب
القرع قوي الاثر وسائيده او با روغن افعي وبا روغن خفاش وبا روغن خطاف جهة وضع نبات
موي وبا عسل ودروغن جهة درد چشم ودرجين نفاس وبا روغن كل مرخ جهة جرب وضماد
سوخته او با موم ودروغن حنا ومانند آن جهة منع ريختن موي وروئيدن آن وبا كلاب
جهة زخمهاي سوداوي ساق پا مجرب دانسته اند وبا بول جهة شهديه مرومنع ترلات
وسعوط وبوئيدن او جهة درد سر مزمن وكشودن سده خيشوم وزكام ولقوه بغايت مفيد
ومكاد كرم او بر سر جهة زكام وبر ساير اعضا جهة تحليل رياح سريع الاثر وقطور بوداده او
با روغن زيتون بقدر سه چهار قطره جهة رفع زكام كه با عطسه بسيار باشد مجرب ومضمضه
مطبوخ او با مركه جهة درد دندان بارد وقطور او با روغن حبة الخضرا جهة درد گوش
وسده وزياح آن نافع وشرب روغن او با روغن زيتون وكندر جهة اعاده باه منايوسين
از مجربات دانسته اند وطلاء روغن او كه بفرفيون ترکيب كرفته باشند بر اعضاي
تناسل وكمر جهة نعوظ بعد يل ورافع درد رهاي عصب بارده ومسمي وسده اعصاب

وخوردن آن بجهة باه واموردندکون سریع الاثر است واکثار شرب شونیز مورث خناق مخرورین
ومصدور ومصلحش سرکه ومضرکرده ومصلح آن کثیرا وقدر شربتش تا دو تم وآن روغن او تا یك
تم وبدلش انیسون ونصف او تخم شبت است شواصرا مشك الجن است واورا درتنکابن
مشك واش نامند وابو ریحان بیان نموده که در بلاد دیلم باین اسم کیاهی دیده ام وآن
نبات است خاکستری رنك شبیه بابشنه ومختصر دراورا ف ریزه مترا کم واز روی زمین جدا
نیشود بکل وبجای ف بیخش سیاه و بقدر شماری ومنبتش سنك لاخهای کوهها عظیم
واز تازه او چند ماه بوی مشك خالص می آید در سیم کرم وخشك ومفرح ومدر حیض
ومقوی اورام قوی ودر جمیع افعال قریب السنبل الطیب شوبلا اسم عربی بر نجاسف است
شوشمر اسم قاقله صغار است شوحط اسم عربی درختیست بزرك وشاخهای او صلب
وبرکش شبیه ببرك بید واز چوب او کمان می سازند جمیع اجزای او کما باقوة قابضه
وجهة اسهال مفید وجلوس در سایه او ممنوع است شوع درخت باذ است شوك ابرهیم
بلغة مغرب قرصعنه است شوکه یهودیه وشوکه زرقا نیز نامند شوکه منتنه نوعی از طبا قات
وکویند غافت است شور مازدیون است شوکه الدراجین بلغة مغرب دیغا نوس است شوکه
العلك بلغة مغرب اشخیص است شوکه عربیه تنکاهی است شوکه بیضا با داورد است شوره
بلغة مجاز اسرار است وبلغة فارسی ابقر شوکه مصریه و قبطیه قرظ است شوکه شهبا و صهبا و شوکه
شامکه کیاه خرنوبست شوکه زاج سفید است شوك الجمال اشترغاز است وبلغة بصر ودمی الابل است
شود انیق سود انیافت شوکا بلغة تنکابن اسم دغال است وان انجنس ایل است شهدانج تخم قنب ودر
انجا موصوف شهد عسل است که از موم با آتش جدا شده باشد شهدانج بری حب السمنه است
شهد الطراطیقوس است شود اسم ترکی وفارسی قاقلی است شیطرج اسم معرب بیخ نبا تیست سرخ وبسیار
تند وبا ریك برکش شبیه ببرك رنا دو ودر اوایل سردیا کو اخضك شده میریزد ومتصل به بیخ او برك
میماند ودر تابستان از شاخها یا او کل ریزه ببرك سفید ظاهر میشود وتخمش شکفتهاش بغایة ریزتر

ومستعمل بیخ اوست ومنبتش خرابها وقوتش تا بیخ سال باقیست در اخرسیم کرم وخشك وجالی محرق جلد و
مسهل اخلاط لزجه واستعمال او باشیر و سرکه مفتح سده ومحلل ومهیج باه ومسقط جنین وجهة صاف
کردن آواز و دفع بلغم مفاصل ورياح ومحموم ودرد ومفاصل وسپرز نافع وضماد او جهة برص وبهق سفید
وجرب ودرد باید ن موی بعد از سقوط آن مؤثر وچون کوبیده در کف دست مخالف دندان درد نالك
کرده بدستور بطرف مخالف آن تا صباح بگذارند نافع الواان ومجربست وچون تخم مرغ را بکیرد ز
درمیان سایند او بنهان کنند پوست اورا سرخ کند واین علامة خون وتازکی اوست وضماد ببرك
او مقرح جلد است وقدر شربتش یك تم ومضر بریه ومصلح صمغ عربی ومصطکی وبدلش در علل سپرز
تربجان ودرغیران دو رنباد وقوه است شیح بفارسی درمنه کویند وخشك اقسام اورا میسوزانند
وآن نباتیست کلش خوشبو وتلخ وبا اندك حدتی وشبیه باقسنتین رومی واقسام میباشد جبلی قوی تر
از دشتی وعرچه کلش مایل بزردی وبرکش شبیه به سداب ونباتش از شبت کوچکتر است شیح ارمنی
نامند وعرچه مایل به تیرکی وبارطوبة چسبنده وکلش زرد است شیح جیلا است وعریض الورق که کلش
سرخ است شیح خراسانی وشیح ترکی نامند ودرمنه ترکی تخم بستاج است وخبزك نامند چه اقسام
شیح را استعمل کلا اوست وتخم او بیخ جست ودرمنه ترکی متعارف تخم است معروف ودر بستاج مذکور شده
در سیم کرم وخشك وقاطع بلغم ومفتح سده ومدر فضلات ومخرج اقسام کرم ومسهل اخلاط فاسده
ومحلل رياح وجهة کزیدن عقرب ورتیلا وسموم بارده وفواق ومغص ودرد وبرك دعر النفس وبهای
مرکبه نافع ومضر معده وعصب ومصدع ومصلحش مصطکی وترس وضماد سوخته او با روغن زیتون
داء الثعلب جهة داء الثعلب وسرعت برآوردن موی مؤثر ودرو رادجهة اکله وطلای آب طبیخ
او جهة ورم طحال وسایر اعضا مفید وقدر شربتش در سموم تاسه تم ودرسایر مواضع تا دو تم و
بدلش مثل او افسنتین است وبعضی سذاب را بدل دانسته اند ودر روغن او که بدستور روغن کل
کیرند جهة دفع لرزها وامراض بارده وانتشا وورم معده نافع است شیلم بفارسی کندم
دیوانه نامند وآن دانه ایست از جو باریکتر وکوچکتر وبا تلخی ومایل بسرخی ونبات او شبیه بنبات

گندم ودوکندم نادمیر وید ودر اصفهان کاکلك نامند کویند دردوم کرم وخشك ومحلل ومرجب
سدد ومفتح اوازد ونافع که شیلم دانسته باشد سکر ومنوم وضماد او جاذب ومنقی مواد وبا سفید
تخم مرغ محلل صلابات وبا عسل جهة نقرس وبا سرکه وروغن زیتون جهة قوبا وسعفه مجرب متفرح
وطلاء روغن او منوم وکرم تر ولطیفتر از روغن گندم است ومصلح ان ضرر ان شیرود روغن ودی
کردن ودر بوبه حامضه اشایدنت **شبه** اسم عربی داو غیر شیبة العجوز ونبت اویتا اتابعا که
باز ان بیاد شود واوکیاهی است شاخ وساق آن سفید وبرکش مایل بسفیدی ونجاد نالك وکویا بقراضی
ریزه کرده اند وخوشبو وبا اندکی شبه بیوی سعتر دردوم کرم وددوم خشك ومفتح سدد ومحلل
ومدر حیض ومنقی فضلات ومواد نزله وضماد او دافع ودم دیحی دلجغی ومانع مواد وردی مجدد
ابتدا ودر انتها محلل آن وجهة ریاح رحم ومذهب بغلبه حنین بغایت مؤثر وقدر شربتش تا یك کت
شیرخشت بناء اخر وبکاف اسم صمغ یعنی از اشجار بلاد هرات است واز جنس شبنم مانند
ترنجبین است وبهترین او سفید وشیرین وجتها بزرك است که چون در دهن نکاه دارند کام
ودهانرا بسیار سرد کند ومغشوش ومصنوع اذ آرد جو واین صفت است در اول کرم ودر رطوبة
معتدل ودر جمیع افعال سوای تقویه باه وضرر صاحبان قولنج قویتر از ترنجبین وجالی وملین طبع
ومسهل اخلاط سوخته ومرکبه رقیقه ومقوی جکر ومعده واحشا وجهة خشونة حلق ومرفه و
تهابی که از مواد رقیقه باشد وجهة حرارة جکر ودم آن وبا ماء الشعیر بهترین ادویه و
اغذیه صاحبان تب است وضماد او ملین وجالی البثر وبا شیر جهة طراوة کونه مؤثر ومولد قراقر
معده ومصلحش روغن بادام ودرازیانه وقدر شربتش تا بیست ل وبدلش مثل او ترنجبین است
وشیخ الرئیس در بعضی مقالات فرموده اند که با وجود انکه شیرخشت مسهل اخلاط رقیقه است
مضر صاحبان قولنج است **شیرسته** بلغة کیلان اسم مرکبة شیرینی مصنوع است در اکثر منافع
مثل خمر وبی مضرت که با سرکه بیاشد در اکثر مواضع وطریق عمل انست که خردل مرغ یا تخم شلغم
بریان که شبیه بحجم شلغم تسار ومایل بسیاهی است با سرکه تند ساینده تا مثل خمیر کردد وبعد

ازنکروز

واحشاء است **صاملی** نباتیست شبیه بحلفاء تازه روینده واز ان کوچکتر ونازك و زود شکن
وتازه او ماکول است کرم وتر وجهة الم فواد ودر باح معده نافع وتخمش در افعال شبیه بشونیز
وبیخش شبیه ببلبوس کوچکی وبخته وخام او ماکول واکثار او محرك باه ودافع وجع الفوادات
صناب اسم عربی جمیع اشیاء بسیار تلخ وبرقنا الحار وبر نوعی از کیاه شیرداد بسیار تلخ
شامل است **صاقی** مرغ خوش آواز است واز جنس بوم وکوچکتر از اصناف آن ودر افعال مثل
اوست **صابون القاق** و **صابون الثیاب** شجرة ابو مالك است **صاده** و **صادوان** لوف
الصغیر است **صناجه** جزو است **صبر** بکسر با وعصاره نباتیست برکش بشکل برك کلم وبسیار
ضخیم وشبیه ببرك دفع نیانی که در ما ززندران انجیر بغدادی نامند وبیخش بقدر شلغم و
از یك بیخ زیاده بر ده عدد برك میروید وملو از رطوبة ودر غایت تلخی وچون سه تی بکذرد
از وسط برکها ساقی میروید قریب بذرعی وبر از رطوبة مسلی با اندك علاوه وکریه
الرایحه وثمرش مثل غوره خرما ودر اخر سرخ میشود وانچه از جزیره سقوطرا دیمن اورند
در دمایل بسرخی وزود شکن وبراق وخوشبو وبهترین اقسام است وقسم عربی مایل بزردی
ودرخشندکی او کمتر است وقسم سمجانی که صبر فارسی نیز کویند بدبوی وسیاهی اوغالب
وبی درخشندکی وردیترین اقسام است ومحمد بن احمد کوید نوعی دیکر مسمی بحضرمی
میباشد که بعد از سقوطری بهتر از عربی وفارسی است ودرچه از هفت سال بکه از
چهار سال کذشته باشد وانچه بد بوی وسیاه وبی درخشندکی باشد استعمال ان جایز
نیست ونباید در سایه نه صبر مبالغه نمایند ودر هواء بسیار سرد وبسیار کرم ودر مزاج
جوانان ومحرورین وضعیف الاحشا خصوصا صاحبان ضعف جکر وامعاء سده ماساریقا
وبواسیر وعلل مقعد استعمال نباید کرد وصبر دردوم کرم ودرسیم خشك ومسهل قوی مواد
که مهیا وجمع بوده باشد وضعیف الاثر است در انچه مهیا دفع شده باشد ومخرج سودا
وبلغم غلیظ ونافع وصفراوی مائی ومفتح سده سوای سده جکر ومحلل ریاح احشا ومجفف

بدلدغ خصوصاً شسته او و با مصطکی شتی دماغ وجهة مفاصل مفید و با غاریقون جهة ربو و
تنقیه سینه و با گل سرخ و مصطکی جهة امراض معده و با آب سرد جهة نفث الدم سینه و با ادویه
مناسبه جهة یرقان و جمیع امراض سوداوی و اخراج اقسام کرم و امراض سرد ذکر کرده و دفع تنگی
که از صفرای مخلوطه بلغم باشد مفید و بالخاصیة مفتح سدد جگر و مقعد و اکثار آن مورث اسهال
دموی و کهنه او و انواع زبون آن گاه باشد که تا سه روز در معده بماند و باعث کرب گردد
و مصلح او مقل ازرق و مصطکی و پوست هلیله زرد و کثیرا و زعفران و افسنتین و ترنجبین و بدل
و بدلش در اورام و جراحات دو چندان او حضض و در اسهال نیم وزن آن تربد و قدری
سقمونیا است و طلاء او حافظ جثه میت از فساد و جهة ضربه و سقطه و اورام و دفع انقاد
و ثولات و صداع و نمله و جمره و آکله و قروح خبیثه و با آب کشنیز و سرکه جهة باد سرخ
و شری و با مغز تخم کدو جهة جراحة بینی و با موزد و شراب جهة سیاه کردن و درازی
موی و رفع قمل و در دیابندن موی که از کچلی ریخته باشد مجرب و غسول او با سرکه جهة
سعفه و خراز و داء الثعلب و اکتحال آن مقوی نور بصر و جهة سلاق و جرب و حکه
و مطبوخ او با آب گندنا و سلخ الحیة جهة سقوط دانه بواسیر و امراض مقعد بعد حل
و ذرور او مجفف زخمها و التیام دهنده آن و جهة قروح قضیب و فرج و اعضای عصبانی
بغایت نافع و با استخوان پوسیده بالسویه نافع نواصیر و آکله مجربست **صبارا** ثمر هندی
صباره اسم صبر است **صبی** عصاره سناء مکی است که از آن قرصها سازند و جهة
زحیر و رام بغایت مفید است **صحناة** بفارسی ماهیابه نامند و معمول لار و سایر مواضع
است و با نان میخورند و طریق عملش آنست که ماهی ریزه را با آب و نمک در خمی کرده چند
روز بگذارند تا منتفخ شود پس بر هم زنند و صاف نموده استعمال کنند در دوم گرم و خشک
و مجفف رطوبات معده و رافع بدبوئی دهان که از رطوبت معده باشد و جهة فالج و درد
ورک و امراض بارده و مداومت او در دفع بدبوئی عرق نافع و مولد خلط سوداوی

وامراض

وامراض آن و محرق خون و مورث تشنگی و تعفن اخلاط و مصلحش بالخاصیة زنجبیلات و استعمال
سرکه در ترتیبها و در بعضی امزجه شیرینها **صدف** بالحلزون مرادف است و گویند حیوان او
مخصوص بحلزون و پوست صلب او مختص بصدف است و حلزون مذکور شد و مراد از
مطلق او صدف مروارید است در دوم سرد و خشک و سوخته او مسخن و ملطف و جالی
و مسدد و حابس اسهال و نزف الدم و نفث الدم و جهة تقویه لثه و دفع زخمهای کهنه
و آکله و جلاء دندان و نفوخ او جهة رعاف و بخور او جهة بواسیر و طلاء او با سفیده
تخم جهة سوختگی آتش و با ادویه مناسبه جهة کلف و بهق و رونق بشره و اکتحال او جهة
قرحه چشم و سلاق و موی زیاد نافع و ضماد سوخته خف الغراب را با سرکه جهة ثالیل
و دانه بواسیر مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا یک درم و بدلش شاخ گاو کوهی سوخته
است و مهر پارسی گوید صدفی که مروارید او بسته نشده باشد چون بسوزانند طلاء
آن دفع خنازیر میکند و جالینوس میفرماید که صدف هندی محرق بالخاصیة دفع درد
فواد مینماید و چون صدفها را نرم سائیده با سرکه بر بناگوش طلا کنند دفع صداع دائمی
ترک کند **صدف الفرفیر** و بخور و فرفور دانیز گویند نوعی از صدف است مایل بسیاهی و در
غایت صلابت بخور او مخرج مشیمه و رافع اختناق رحم و اکتحال سوخته او در غایت جلاء
است **صدف البواسیر** معروف بخف الغراب است بخور او و ضماد محرق او با عسل جهة
بواسیر و ثالیل و زحیر نافع است **صدف فرفوس** صدف الفرفیر است **صدف الحدید**
زعفران الحدید است **صدید** اسم زریا فی اثمد است **صریمة الجدی** اسم نباتیست
برگش شبیه بلبلاب کبیر و از آن کوچکتر و شاخهای او غلیظ و گره دار و بر مجاور خود می
پیچد و گلش سفید و خوشبو و ثمرش مثل کبابه و با لزوجه و با اندک حرارة و منبتش
جبال و مواضع درشت است در آخر دوم گرم و خشک و حرارة او غالب بر یبوسة
و مخش مدر بول و طمث و مخرج مشیمه و مفتح و شرب او صرد و زیکمثقال با شراب

واشال آن جهة عسر نفس وتنقیه زخم ودفع سپرز وسموم مفید وبوی گل او مقوی دماغ ومورث
نشاط ومحرك باه ومفرح گرده ومصلحش عناب وشربتش تا دو درم است صرصیر حیوانیست
شبیه بملخ وبسیار کوچك ودر دخانها شبها صدا بسیار میکند ودر اصفهان زنجره ودر تنکابن
جیك نامند در دوم گرم وخشك وشرب خشك کرده او از سه عدد تا ده عدد با هم عدد او
فلفل جهة دفع قولنج صعب ورياح غليظه مجرب دانسته اند ومشوی او جهة درد مثانه و
قطور جوشانیده او در روغن زیتون جهة گرانی سامعه نافع وچون دو سه عدد او را در
بیان نی وامثال آن گذاشته ودهن انبوبه را بموم گرفته در زیر سر نایم گذارند داد
ندانند مانع خواب او گردد صرفان شامل حرب وخرما سرخ است صراخة لوف الحیه
است صرلیس نوعی از لوفاست صرنوط اثرارات صرد سودانیست صنعرانیه
حنظلی است که مایل بزردی شده باشد صرنیرا بادروجست صرو شوکران است
صعتر بصاد وسین اسم گیاهی است که بترکی گلگیلك اودی وباصفهانی اویشم نامند
بری وبستانی میباشد وبستانیرا بفارسی مرزه نامند وبرگ بری بعضی مدور ودقیق
ریزه وطولانی واقسام او تند وخوشبو وگل او کبود است در آخر دوم گرم وخشك
وکوهی او گرم وخشکتر ودر افعال قویتر از بستانی ومجفف ومقطع وبا تریاقیه و
مفتح ومحلل بلغم ورياح ومشهی وملطف اغذیه غلیظه ومنقی معده ومحکم وریه از
رطوبات ومانع صعود بخارات بدماغ ودود گل او با سرکه ونمك مسهل سودا وبلغم
وخوردن او دقیقه مسهله با آب صعتر مطبوخ مانع تعفن وتخریج اقسام کرم ودافع
تخمه وعفونة غذا وترش شدن آن وجهة غثیان ووجع الفؤاد وقولنج ثقلی وریحی
وبلغم وبا ماست جهة قولنج سوداوی مستمری از مجربات وبا عسل جهة گزیدن هوام
وطبیخ او با انجیر جهة ربو وسرفه وبا آب کرفس جهة حصاة وعسر بول وبا مثل او عناب
که با چهار ده وزن او آب جوشانیده باشند وربع رسیده بالخاصیة جهة رقیق

[illegible]

کردن

[illegible]

کردن خون مجرب وبا روغن زیتون جهة انواع تنفس وبا سرکه که در دهن خاینده باشند
از آن سکنجبین سازند یا بتنهائی بنوشند جهة سپرز مجرب وبا پنیر تازه جهة تسمین
بدن واکتحال آب او جهة بیاض وقطور او جهة گرانی سامعه وطلای او با عسل جهة تحلیل
اورام صلبه وعرق النسا وامثال آن وبا روغن زیتون وزیره جهة برآمدگی ناف اطفال
ودفع ریاح اندرون ایشان وضماد مطبوخ او در حمام جهة جرب وحکه ویرقان
ومضمضه او با سرکه وزیره جهة درد دندان ولثه وسقوط او با شل او شکر جهة قطع بخار
وتقویه چشم ودماغ او جهة گریزانیدن هوام موثر است وتخم او در جمیع افعال قویتر
مفتح سدد ودافع یرقان ومهیج باه ومغایط آن جهة درد دندان وتحریك ا
اشتها در روغن او شربا وضمادا جهة رعشه وفالج ولقوه ودرد مفاصل مجرب دوغنها
ومضر اریه ومصدع محرورین ومصلحش سرکه وقدر شربتش تا پنج دانگ است ومربای
او با شکر که بدستور گلقند بسازند جهة منع صعود بخارات بدماغ ونزول آب
وتقویه ذهن ونیکو کردن رخسار وسموم هوام وسایر امراض قوی الاثر است
صعتر الحمار اسم مغربی حاشا است صعتر تخم ماهی است صعترشامی بودنه بری
است صغبین بغین معجمه سکبینج است صفراغوت اسم فرنگی مرغیست قریب
بکنجشك وبفارسی دمسیجه نامند دایم دنباله را حرکت میدهد گوشت خام
وقدید ومحرق او با ماء العسل جهة سنك مثانه وعسر بول بسیار نافع است صفر
مس زرد معدنی است که مس دست گویند صفرا اودی اسم ترکی تومونت
صفصاف خلاف بید است صفنیه عرعرات صقر عقاب باشق است وعصاره
رطب وماست انتقربانی اسم مینامند صقلین بیناج است صیل اسم فمی از نارات
که در آنها او مرداشد وگوید سیند ناد از آن دکشنده است صلبیه غذائیست که از خمیر
ارد گندم مثل تغرا ترتیب میدهند ودر افعال مثل تغرا دانست مذکور شد صیلون خرنوب نبطی

است ملعبیل عقعقوات وصقصقان ایم ترکی اوت صمغ رطوبة منجمدة نباتات که از آن
تراوش کرده ودرخت کشوده وصمغ عربی نباتی بان مذکوراست ومراد از مطلق آن صمغ عربی است که از درخت
مغیلان حاصل میشود وبهترین او ذرده مایل بسفیدی وسفید صاف براق است ودر گرمی معتدل ودر
دوم خشک وباعتقاد جالینوس جمیع صموغ گرم است قابض ومقوی ومغری معده وامعا ومانع ریختن
مواد بسینه ورافع حدت ادویه وجهة اسهال ذرب وقرحه ریه ودرد سینه واز دو تا سه ل از وجهه
سحج مجرب وبرشته کرده او بار دهن کل قاطع سیلان خون جمیع اعضا است سوای رحم وبواسیر
ومداومة او مضر رود زنگست لذا با کوفته دهن کل ادر کهنه قاطع سیلان خونست وطلاء با او باسفیده
تخم جهة سوختگی اتش وقطور او با کلاب جهة رمد وسلاق وجرب بغایت مفید ومضر سفل و
معالش کثیرا است صمغ البلاط نشارة بلاط الکیزان وغرو الجلود است که بسیار مبالغه در
کوبیدن وتلخ وطبخ آن کرده سنک وفرش خانها را بآن مستحکم میکرده وبرودیوار خانها می مالیده
اند وبلا طعم سنک فرش بوانست زرودان جهة التیام جراحات تازه قوی الاثرات وجهة
الصاق موی زیاد چشم بیعدیل است وبعضی او را تعد فی دانسته اند ودر مصر از اضافه قریش نامند
وصاحب منهاج مرکبی بان صفت بیان نموده ودر قطع بهق بسیار موثرات صبر زرد دم الاخوین علک
انزروت صمغ عربی از هر یک جزوی با بسته واح ازهریک نصف جزو باب صمغ بر شند وتر دانطاکی
طبیخ قوی آن لازم است صمغ الذات صمغی است تلخ ومایل بسرخی وصاف ودر عمان حدث وحبشی
تفلیسی گوید که از فارسی خیره ملطف وسخن قوی ومحلل بلغم ودر مزاج وافعال قایم مقام
حلتیت است وکریه الرایحه نیست وقدر شربتش تا نیم م صمغ التمر ودرجمیع افعال مثل راتیانج
است صمغ کرفس جبلی کاشیرات صمغ فارسی صمغ اجاصات صمغ جوزرومی کهربا است صمغ الطرثوث
وصمغ الحرمان اشق است صمغ البلسان دهن بلسان است صمغ المروذ حلتیت است وبفارسی
زد کوله بزنامند صمغ البطم علک البطم است صمغ القتاد کثیرا است صمغ سداب بری ثافسیا است
صمغ الصنوبر راتیانج است صمغ الحرشف کنکرزد است صمغ الزیتون اصطرک است صمغ الکمکام

حصی

حصی لبان است صنوبر بفارسی درخت کاج نامند وناژ ونیز گویند ونوا وثمرش بمغز وقطران او ز بو
ترین از قطران شجرین است ومادة او بزرگ وکوچک میباشد وکوچک او را صنوبر صغار وتنوب نامند
ثمرش مثل دل گوسفند وانار بزرگتر ومغز ثمر او با الجلی وسفید وبد بو بزرده مر قبق سرخ وقشر قریش عبارت
از وست ودر عمان کثیر الوجود ودانه او راتیانج صمغ اوست وقسم ماده بزرگ را صنوبر کبار گویند ودر گیلان
یافت میشود وبسیار بزرگ ومغز ثمر او را باصطلاح انجا جلغوزه ودرخت او را درخت جلغوزه مینامند
ثمرش بقدر بادنکی ومغز دانه او مثل تخم قریش وبالیده تر وثمر بن است ودر عراق جلغوزه مغز میوه
را مید انند که از بحرین اورند ونظایر البته باشد ودر صفات مثل ان است ودرخت او بقدر درخت
زرد الو وبرکش هیئه سبز وانبوه وثمرش بقدر شفتالو ومستطیل ودر طعم شبیه بادام ومغز دانه او دراز
وباریک وبا برده سرخی که سلاقیتی مغز بادام است بخلاف حب صنوبر که بد برده سرخ وبالیده تر
وکوتاه تراست وجمیع اجزاء درخت صنوبر در سیم گرم وخشک وپوست بیخ او قابض ومجفف ودود آن
او جهة اسهال وسحج مفید ودود او جهة سوختگی اب گرم ودفع الم ضربه وسقطه نافع وبرک
وپوست او گرم وخشک تر وجهة درد جگر وجراحة تنش وقطع رعاف وخون جراحات تازه وبا دهن
مورد جهة قروح عفن جلد وبا زاج سرخ جهة قروح خبیثه وشرب یک مثقال او با ماء العسل جهة ورم
علل مزمنه جگر بیعدیل وطبیخ او جهة اعیا وکچلی ودفع چرک بدن وعفونه عرق واسترخاء وجلوس
در آن جهة امراض رحم ومقعد ومضمضه طبیخ او با سرکه جهة درد دندان وبخور او جهة اخراج مشیمه
وادرار حیض ودوده او جهة ریختن موی مژه وابرو ودمعه وضعف بصر ونور بصر وسلاق وجرب
نافع ومجوب او را که بدستور چوب چینی وعشبه استعمال نمایند مولف تذکره نایب مناب چوب چینی
دربلة اثبات وانیثا الان دانسته اند وظاهرا استقرای فرنکی عبارت از ان باشد چه فرق در
شکل ورنک ووزن نداردند وحب الصنوبر کبار در دوم گرم ودر اول تر وتوتش تا یک مثقال با قوت
وبهی ومشهی طعام ومقوی اعصاب واعضا ومفتح سده وجهة فالج ولقوه وخدر وکزاز ورعشه
وامراض جگر ویرقان واستسقا وکرده ومثانه ودرد مفاصل بارده لعوق او با عسل عرق زونبقدر

مه را جهة فالج مجرب و جهة سرفه کهنه و امراض ریه نافع و با تخم خیار مدر بول و مانع سوزش گرده
و مثانه و با تخم خربزه مسکن حرقة مقعد و رحم و با دوشاب انگوری جهة رفع اخلاط غلیظه ریه و
سینه و گرده مفید و شراب او که گویند در آب انگور اندازند نافع و مدر مانع نزلات و سرفه و
قاطع اسهال رطوبی و استسقاست و قدر شربت از حب او نه داه تم و از عصاره سه تم و از طبیخ او یک اوقیه
و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و بدلش در تقویه باه شقاقل و حب المحلب و در علل معده و احشا
حب الغار است و حب صنوبر صغار مسهل بعضی و جهة امراض سینه و گرده و مثانه قویتر از کبار
و در سایر افعال مثل اوست و کرم سبزی که در درخت صنوبر بهم میرسد در سمیت مثل ذراریح
است **صندل** درختی است و بهندی درخت کردکان و ثمرش شبیه بخوشه حبة الخضرا و قوت چوب او
تا سی سال باقیست و آن سفید و زرد و سرخ میباشد سفید و زرد او در سیم سرد و در دوم خشک
و سرخ او بعکس آن و مقوی معده و دل و مفرح و رادع و قابض و با تریاقیه و سدد و جهة
خفقان حار و تبهای تند و التهاب و منع صعود بخارات بدماغ نافع و طلاء او جهة رفع بدبوی
نوره و در درد سر حاد و با دو سرخ و نمله و حمره و نقرس و اورام حار مفید خصوصا با آب عنب الثعلب
و حی العالم و امثال آن و با نصف او تر دوت و سفیدی تخم جهة منع نزلات بچشم و سایر اعضا نافع
و بالخاصیة طلاء او مورث خارش بدن و حرارت آنست و رفع آن مرکه و روغنهای گرم لطیفات
و بغایت مضر باه و قاطع آن و مضر صوت و مصلحش عسل و نبات و شربتش یک مثقال و بدل سفید او
نصف آن کافور و بدل سرخ آن مثل آن فوفل است و ضماد صندل سرخ با روغن زنبق جهة اعیا و با
گلاب جهة قلاع مفید و در سایر ادویه تفریح مثل سفید است **صن الوبر** قرصی است که
از زمین آرند و اصل او معلوم نیست و گویند بول حیوانیست مسمی بوبر و بقدر کریه در سیم گرم
و خشک و قاطع اسهال و ضیق النفس و امراض بارده و جهة اندمال الجراحات جمیع حیوان و قطع
سیلان خون و تحلیل اورام و حمول او جهة قطع حمل موثر و طول مکث او بر بدن مقرح جلد
و مصلحش روغن گل است **صناد** معرب اسپناد فارسی است **صندل حدیدی** خماهانست **صنوبر**

الارض

الارض کمافیطوس است **صنوبر هندی** دیودار است **صنط** قرظ است **صندل کابلی** بلغة تنکابن
اسم خف الغراب و قسمی از حلزون بریست **صوف** بفارسی پشم نامند سیاه او گرمتر از سرخ و او از
سفید اسخن و مجموع آن در آخر دوم گرم و خشک و سرخ او جهة تری بعد بل و کماد آن که بشراب
گرم تر کرده باشند جهة رفع صلابة جمیع اعضا و قطع سیلان خون مجرب دانسته اند و کماد گرم
او جهة رفع سرفه و نزلات رقیقه و درد سینه مجرب و با روغن گل سرخ محلل اورام و ذرور باقی زخم سگ
دیوانه و پوشیدن جامهای پشمین مسخن و مجفف بدن و مورث خارش و قرحی و جهة صاحب نقرس
نافع و محرق مغسول و غیر مغسول او در خواص مثل شعر است **صوف البحر** چیزی است شبیه به پشم که
از صدف بزرگ در بحر مغرب گرفته میشود و ضماد او و داد در قطع خون و اسهال سریع الاثر دانسته
اند **صوطلا** اسم مغربی شوندر است **صواسن** اسم یونانی صعتر است **صوف الحمامین** اسفنج است
صوفا الارض قراسیون است **صوارا** حردون است **صهبا** خمر است **سیقوا** اسم یونانی اسفنج است
صیاه قثاد است **صیبانا** اسم عربی جمع رشک است **حرف الضاد**
ضان بفارسی گوسفند ماده و میش نامند و بعرف اطبا مطلق گوسفند است و بهترین او یک ساله
دو ساله است که فربه باشد و چهار ساله و زیاده از آن غلیظ و کثیف و مولد خلط فاسد و
گوشت گردن و حوالی آن بهتر از سایر اعضا است در دوم گرم و تر و مسمن و مقوی بدن و کثیر
الغذا و مولد خون متین و سریع الهضم و دل و جگر و گرده او مقوی دل و جگر و گرده است
و مضر مرا و مورث بلادت و نسیان و خوردن گوشت آب مهرا یا او که با سرکه و بصل مداومت
نمایند و غذا مختصر بآن باشد بغایت مقوی باه که و مانع غشی و رافع خفقان و لاغری بدن
و بلع کردن پیه او که بعد از ذبح سرد نشده باشد و گداخته او که گرم باشد جهة سرفه و درد
سینه و ضیق النفس و حرقة البول بسیار مفید و زهره او با ... جهة اقسام قوبا و با
عسل جهة خراز و اکتحال او جهة بیاض و خون او جهة حکه و جرب و طلای سرگین او جهة تحلیل
اورام و استسقا و التیام زخمها و با سرکه جهة تری و با موم روغن جهة ثالیل و لحم زاید که

که توتیه مانند و با سرکه جهة سوختکی آتش و در دفع داخس مجربست و شرب استخوان سوخته قرقه او
قاطع اسهال و سیلان خون و پیچیدن در پوست او که با گرمی ذبح باشد دافع درد ضربه و مانع زخم شدن
عضو مضروبست و در ایام طاعون و وبا استعمال گوشت گوسفند بجهة کثرت تولد خون جایز نیست
و سرکه و ابکامه و ملطف و دافع ثقل اوست **ضال** اسم سدر جبلی است **ضبع عرجا** بفارسی کفتار
نامند و وصف او بعرجا جهة کوتاهی دست چپ اوست و او بغایت ضعیف القلب و کثیر الجماع و خایف می
باشد گوشت او در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و چون زنده او را دست و پا بسته در آب گرم
در دیگها و نشیب مرا پخته در آن نشیند جهة مفاصل و نقرس و امثال آن بغایت مفیدست و کحل
جلد تهیگاه او که سوخته باشد جهة دفع ابنه موثر و نشستن بر روی جلد او موروث ابنه و دافع نقرس
است و شرب خون او دافع جنون و آب خوردن در پوست او مانع وحشت از آبست کسیرا که سک
دیوانه گزیده باشد و چون از آن کیل ساخته حبوبات را با آن پیمانه کنند موجب منع فساد حبوبات
و دفع فساد زرع است و نگاه داشتن دندان او مانع فریاد سک است و نیخت بدا زنده آن و زهره
او را با مثل او روغن اقحوان سه روز در ظرف مس گذاشته در زهره او و بیار طلا کنند جهة دفع
بیاض چشم و نزول آب مجرب دانسته اند و جالینوس گوید بیم تر آن مسهل اخلاط دماغی است
و منقی مواد و مصلحش عسل و طلای او بعد از کندن موی مانع دوییدن آن و گویند مجربست
زهره او با پیه شیر جهة کلف و موی سوخته او جهة قطع ترف الدم و خصیه نگسود او بقدر
یک مثقال با آب گرم جهة درد جگر نافع است **ضب** بفارسی سوسمار نامند و او حیوانیست کوچکتر
از کوبه مایل بسیاهی و در دیار دمباله او بسیار کوتاه و در گوشت شبیه بمرغ درخت تر و در دویم
گرم و خشک و گوشت او مقوی باه و سرگین او با سرکه جهة بیاض چشم و کلف و نمش و ضماد دشتی
کرده او جاذب پیکان و خار و سموم جانوران است و طلای جلد سوخته او موروث بیحسی عضوست
بحدیکه اگر قطع کنند شاعر نگردد و مضر محرورین و مصلحش بقول بارده است **ضبر** شاه بلوط
جوز السرو و تمر هندیست **ضجاج** بفتح اول صمغ درختیست بمنی خار دار و رنگ او مایل

بسرخی

بسرخی و براق در دوم گرم و خشک و در رشتن جامه و کتان بهتر از صابون و ضماد او جهة بردن
گوشت زیاده جراحات و التیام آن و با عسل جهة اورام بارده و سستی اعضا نافع است **ضرو** اسم درختی
است در بلاد یمن شبیه بدرخت بلوط و ثمرش مثل بطم و دانه او بزرگتر از آن و صمغ او حصی لبان است
و مذکور شد شاخ و برگ و بار او گرم و خشک و آب مطبوخ او که با شکر بقوام آورند جهة خشونت حلق
و سرفه و دردها و دخان شاخ درخت او خوشبو و مجفف و محلل بلغم و ریاح و جهة نفث و تقویه معده
و جرب حیوانات مفید و بدل شیر و روغن حب البطم است و برگش خوشبو و طبیخ او بقدر سه وقیه دافع
درد تهیگاه و مضمضه او جهة قلاع و تقویه لثه موثر و عصاره او منقی قوی و قطور روغنی که در آن
برگ او را جوشانیده باشد جهة درد گوش و حبوب سوخته او جهة قطع خون جراحات و تبرید
مقعد و قضیب نافع است **ضریع** برگ نباتیست مدور و مجوف و مایل بزردی و در تموز دریا بهم
میرسد و موجه بساحل می آرد در دوم گرم و خشک و نطول و جلوس طبیخ او جهة مفاصل و طلای
او را جهة جرب و حکه مجرب دانسته اند و بدستور بخور او را جهة زکام مجرب یافته اند و جهة
التیام جراحات سریع الاثر است **ضرع** پستان حیوانست و مولد خلط کثیف و دیر هضم و مدر بول
زنان و جهة دفع خمار و تعفد که اخلاط طعام در آن موجود باشد نافع است **ضرب** بسکون را
اسم ولد است و بفتح آن عسل سفید است **ضروع الکلب** بار درخت زقوم است **ضرس العجوز**
حسک است و گویند خار سعدان است **ضرامر** درخت بطم است **ضرفر** اسطوخودوس است
ضغابیس قثاء کوچک و خربزه نارس است و نباتی نیز مانند که شبیه است بهلیون آنچه بر روی
زمین ظاهر است سبز و برگش قاطع باه است و آنچه در زمین است سفید و شیرین و محرک باه و
ماکول و بجهة خوبی طعم داخل کشک و نان میکنند و جهة تندی صفرا مفید است **ضفدع**
بفارسی وزغ و بترکی قرباغه نامند بری و نهری و بحری میباشد و از مطلق او نهری مراد است و بری
از سموم قتاله و مجموع آن در سیم سرد و در اول خشک و شرب اقسام آن موروث استسقا و کشنده
است بدر و رمی و قی و ورم احشا و درد دل و ضماد مشوی کرده او جاذب قوی پیکان و امثال آن

وسموم گزندگان وقاطع سیلان خون والتیام دهنده زخمها خصوصا سوخته او وبازنت ترجمه
داء الثعلب نافع وطلاء به او مانع سوزانیدن آتش وقالع دندانست بمالیدن ودماغ محرق او
قاطع انفجار خون اعضا ونفوخ وطلاء او قاطع رعافست وآنکه طلاء او مانع برآمدن موی
دانسته اند اصلی ندارد وچون اطراف واعضای او را انداخته با پیه کرده برم(?) پخته
روغن او را جمع کنند جهت بواسیر حار مجربست وقسمی از ضفدع در انجا دیده شد سبز
وبسیار کوچک ودر دار المرز بسیار است چون او را بامثل آن دانه چنه بسوزانند اکتحال او
جهت نزول آب از مجربات است **ضفایر الجن** بربیا وشاذانست **ضیمران** اسم عربی شاهسفرم است
ضومران بیدمشک است **ضفعان** نجم سعدانست **حرف الطاء**

طادی درختیست هندی که چون او را زخم کنند آب بسیار از او تراوش میکند واز آن
خمر وشرابی میسازند ومشهور بشراب طادی است ودر افعال وخواص قریب است بشراب
مویزی ودر نارجیل مذکور میشود **طالیسفر** در ماهیه او اختلاف کرده اند بعضی او را برگ
زیتون هندی میدانند وعلامه(?) که در هند زیتون نمی باشد وبعضی پیچ درخت توت وپوست
درخت لسان العصافیر ونبات دانسته اند وحقیر فرقی در میان او وتوابع خشانی در
افعال وغیره نمی یابد ودر حرف تا مذکور شد **طاوس** مرغی است معروف وجوجه او تا
سه سال کاهل میشود گوشت او دیرهضم گرم وخشک وبغایت غلیظ وصلب ودیرهضم
ومولد خلط کثیف ومرق آنکه با سداب پخته شده باشد جهت درد معده وقولنج وطلاء
پیه او برکمر وذکر ومقعد محرک باه وطلاء خون او با انزروت وپیه جهت فروج وطلاء
زهره او با سرکه جهت گزیدن هوام وسرکین او جهت ثالیل وآثار وشرب زهره او بقدر دو دانگ
با سکنجبین وآب گرم جهت دفع اسهال واستخوان سوخته او جهت کلف وتغییر رنگ برص مؤثر
وبالخاصیه دوده او باعث ضعف قوه سموم مسمومین است وگویند چون طعام مسموم را
بیند فریاد وحرکات غریبه کند وحکایات عجیبه تحقیق نموده اند که چون موی دنباله او را

درکوزه

درکوزه کرده بسوزانند از صندل آن قریب یکمثقال فلزی شبیه بطلا بهم میرسد ودر دفع
گردن بیاض عین واعراض آن عجیب دانسته اند وخواص غریبه وعجیبه بان اسناد میدهند
طالیقون بفارسی مس روت گویند وصفر عربی ودر لغت فارسی عبارت از روت چه در
بعضی از معادن مس بدونکه ازهم میرسند وخود روت لهذا بفارسی روی نامیده اند
ودر فلزات تحقیق شده واکسیری است زرد ذهبی شبیه برنج مصنوع واز تافتن آتش
وکوفتن سطر نه سیاه نمیشود بخلاف سایر اقسام مس ومصنوع او مسی است که مکرر
گداخته در بوتکا وریزند که در آن اشیاء تیز جوشاننده باشند وچون قدری
رصاص اضافه کنند او را نحاس صینی نامند در آخر سیم گرم وخشک وباسمیه واز مقاشی
که از آن بسازند وچون موی را بکشند دیگر برنیاید واز تراشه او سیم ماهی خلاص
نشود وچون گرم کرده در آب اندازند سیم حیوانی از آن نخورد وچون آینه صیقلی
از آن ساخته در خانه تاریک صاحب لقوه پیوسته در آن نظر کند رفع علة شود
طالوقس صفراغون است **طالون** اسم رومی آذریون است **طاناغا** اسم
یونانی قنطوریون کبیر است **طارطیه** ناموذانه است **طاهع** آلو است **طاریقه**
دندانست **طامیوس** اسم یونانی موز نخوش است **طباشیر** از جوف نی کهنه بلاد هند بهم
میرسند وگویند چون از شدت باد خار آتش در نی زار انجا افتد طباشیر بند شای
ذانست که از خاکستر آن جدا کنند وبهترین او سفید مستدیر است که با اندک تندی
وگزندگی زبان باشد واستخوان سوخته که با آن مغشوش میسازند با اندک شوری
وبی حدت میباشد ودر آب حل نمیشود در دوم سرد ودر سیم خشک ومقوی
دل حار وبارد ومعده وجگر حاره وقاطع قی صفراوی واسهال دموی وحاره ومجفف
رطوبات معده وجهت خفقان وغشی وتقویه اعضای ضعیفه که از حرارت باشد
شربا وضمادا نافع وجهت بواسیر وتبهای تند وقلاع وبا سکنجبین جهت توحش وغم

ودفع کرب والتهاب مفید وسعوط او با روغن بنفشه جهة تقویه باصره مجرب دانسته اند
ومداومه او مضر باه ومصلحش مصطکی وعسل وگویند مضر ریه است ومصلحش عناب وعسل
وترنجبین تا دو درم وبدلش بوزن او تخم خرفه بود داده ونصف او سماق است وگل مختوم و
صندل سفید بهترین بدلهاست طباهیج گوشتی است که در روغنها سرخ کنند وگویند
مراد از وکباب شامی است مقوی معده ومجفف رطوبة آن وموافق ناقهین قوی المعده
ومقوی اعضا ومضر ضعیف الاحشا است طباق نباتیست که در اندلس بجای غافت استعمال
میکنند بحجم او بقدر قامتی وبرگش مثل برگ زیتون ودراز تر از آن وزغب دار وبا
چسبندگی وبا تلخی وتندی وبوی کریه واو را طباق منتن نامند وقسم صغیر او بقدر
شبری وبرگش ذو شکن وگلش مایل بزردی وبی بوی وبا اندک شیرینی در آخر دوم
دوم گرم وخشک وافتراش او گریزاننده هوام وکیک وکبیر او قوی تر از صغیر وگل
او مفتح ومقوی جگر ومدر حیض ومخرج مشیمه وجنین وتریاق سموم وجهة درد
جگر وتهیج وبرگ وگل آن مسهل اخلاط منتنه وجهة مغص ویرقان سددی وصرع
بلغمی وطبیخ او جهة درد رحم وضماد او جهة درد سر وبا روغن زیتون جهة کزاز
ولرز تبها وجرب وحکه نافع ومصدع محرور ومصلحش کشنیز وشربتش تا دو درم است
طبقا شیلم است طبرزد اسم فارسی جمیع اقسام صلبه است مثل قند ونبات ونمک
سنگ طبرخشت اسم صمغ دلیثاست طباد اسم انجیر سرخ بزرگ است طبیخ آنچه جوشانیده باشند
وتخصیص بیاء موحده بطبیخ است طبلاق اسم ترکی معدن است طثرودج بثاء مثلثه اسم نمل کوچک
است طحلب بفارسی پشم وزغ نامند وباصفهان جل وزغ گویند وآن جسمی است سبز که بر روی
آبهای ایستاده وکنار جویها متکون میشود آنچه مستدیر ومتفرق باشد مسمی بخز الماء است وطحلب
لبنی وغزل الماء آنست که مانند رشتها باشد ومعرب سبز اکوش لند باشد خز والضفادع است در
دوم سرد در تر وضماد آن تنها وبا آرد جو جهة باد سرخ واورام حاره ونقرس وقیله وفتق اطفال

نافع وشرب خشک او با آب اسهال مراری که در روغن زیتون بجوشانند در تلیین عصب قوی الاثر است
وجرب بر روی سنگها که در دریا متکون شود بسیار قابض وطلاء او با آب سیلان خون اعضا
وبیرون طحلب را بلع کرده در ساعت آب گرم آشامیده قی کنند در اخراج زلو که بحلق چسبیده باشد
مجربست طحلب الصخر جزاز الصخرات است طحال بفارسی سپرز گویند غلیظ وکثیف ومولد سودا و دردر
خون او که خشک کرده باشد قاطع نزف الدم جراحات تازه است طحما شوکران است طخشیقون
نباتیست جهة دوا یا سمی است که در بلاد ارمن پیکان را با او آب داده زخم کنند آن کشنده می باشد از جمله
یتوعات وبرگش شبیه ببرگ کبر وپرشیر وبغایت تند وضماد شیر جهة ثوبا نافع است طرفا بفارسی درخت گز
گویند برگ او اثل است وثمرش عذبه ومذکور شد وبری او را ثمر وکوچک آن مخصوص بایرانیم وشکوفه
اش سفید مایل بسرخی وثمرش خشک وکزمازج نامند در اول سرد ودر دوم خشک وقابض و
مجفف ورادع ومحلل وطبیخ بیخ او با شراب جهة جذام مجرب یافته اند وبدستور جهة سپرز وبرگ آن
ورفع سدد وورم صلبه جگر مجربست وباید هر روز ده درمی وبیخ آن بجوشانند وبخور شاخ وبرگ او جهة
زکام وخشک کردن آبله وزخمها واخراج زلو از حلق مؤثر وضماد کرده او جهة استرخا وخروج مقعد
وقروح رطبه وسوختگی آتش ونیم دفعه بخور برگ او جهة ساقط کردن دانه بواسیر وثآلیل مجربست
ودر سایر خواص مثل اثل وثمرش در جمیع صفات مانند عذبه وتکرار موجب اطنابست طرخون
بفارسی ترخوان نامند واز سبزیهای معروفست وبیخ بری او عاقرقرحاست در سیم گرم وخشک
ومجفف ومقوی معده ومحدر ومغیر ذائقه ومشهی وخوشبو کننده دهان ومحلل ریاح واخلاط
لزجه ومفتح سدد ومصلح هوای وبائی وطاعون ومخاید آن او جهة قلاع نافع واکثار او محرق
خون وقاطع باه ومصلح آن بقول بارده ومحدر ومخشن سینه ومصلحش عسل وبقلة الحمقا ومصلح
آن کرفس است ومقوی فعل آن رازیانه است طراغیوث اسم یونانی وبمعنی شبیه بجشک است
وآن دو قسم میباشد بکیر ابرک وشاخ بزبرک ومانند اسقولوقندریون وبا اندک زغب وصمغ
او مانند صمغ عربی ودر جزیره اقریطش بسیار است ویکی کوچکتر ودر سواحل هم میرسد بساق

و برشاخهای او دانها بقدر کنجد می دهد و بنبر او باریک و سرخ در سیم گرم و خشک و مدر حیض و جذاب
و مخرج خار و پیکان از بدن و مفتت حصاة و بکشتن ال اوبا شراب مخرج جنین است شرباً و حمولاً طراثیث
یعنی رب الارض و رب ریاح است و آن نباتیست خشبیه به قطر و در زمین فرو رفته و سرخ و سفید میباشد
و گیاه او مثل الوبرک پیچیده و بیشتر در نخود زار و زیر درختها میروید و قسم سرخ او شیرین ماکول است و با
قبض و سفید او تلخ میباشد در سیم سرد و خشک و بنیاد قابض و قاطع اسهال و سیلان خون و عرق
و مقوی معده و جهة آبها در دفع مواد حاره نافع و مضر ریه و مصلحش شکر و شربتش تا دو درم و بدلش سدس
وزن او عفص و بوزن او صمغ عربیست طریفلن اسم یونانی و بمعنی ذو ثلثه اوراق است و مشترکست
در حندقوقا و نبات و خصیة الثعلب و بعربی مراد از و حومانه است و آن نباتیست قریب بذرعی و شاخها
او باریک و سیاه شبیه باذخر و برگش مثل برگ حندقوقا و در هر شعبه سه عدد و گلش بنفش و دانه
او شبیه بعصفر و بیخش دراز و صلب و بیخش مایل بزردی و با زغب و مستعمل از و تخم و برگ است و در سیم
گرم و خشک و مدر بول و حیض و مقوی معده و جگر و مفتح و با سکنجبین جهة حموم و هوام و سپرز
و با آب سرد جهة عسر بول و صرع و ابتداء استسقا و درد رحم و بیخ او از ادویه کبار تریاقیه است
و شربتش دو درم و مضر گرده و مصلحش کثیرا است و گویند به عدد برگ و سه عدد تخم او جهة تب
مثلثه و چهار عدد از هر یک جهة ربع بالخاصیة موثر است و طول طبیخ او نافع المرکز بید هوام
و مقرح جلد و مصلحش لعاب بذر قطونا است طریفولیون نباتیست بقدر شبری برگش شبیه ببرگ
نیل و از ان غلیظ تر و گلش در طرف صباح سفید و در نصف روز بنفش و در شب سرخ تیره میباشد
و بیخش خوشبو و سفید بطعم زنجبیل در اول سیم گرم و در آخر آن خشک و قاطع اخلاط بارده و مقوی
معده و جگر و مدر بول و مسهل اخلاط لزجه و جهة خفقان و دفع سموم نافع و شربتش تا دو درم و مضر
سفل و مصلحش کثیرا است طرموق خفاش است طرطیر درد می خمر است و در حرف دال مذکور شد
طرنج اسم شاماهی فارسی است و در سمک گذشت طرثوث طراثیث است طریفان طریفولیون است
و گویند قرطم بریست طریقلا و طرستوج و طرذیلون سیناپیوس است طراغیس سلت است

طرثون

طرثون چهار لیثه است طرودون برطانیقی است طرنجومانالس بو سیا و شاذ است طراغوریغاس
نودنج جبلی است طرغودیس صفر اقون است طریبله طریفلن است طریغون شغنیز بریست طرخشقوق
و طرخشقوق هندبای بریست طروقومون دمعرو راست طرحاطیقون اسم گیلی است طریسیتس اسم
سریانی ابطولات است طراغانیث اسم یونانی کثیرا است طراخیس اسم یونانی خندروس است طرشولی
اسم اندلسی قسم صغیر صامریونا است طرم اسم مرکب عسل و شمع است طیر و طشوب طیرانه
است طقل اسم اندلسی قیبولیا است طقله شاه تربج است طقسیقون [illegible] است و گویند
اسم شوکران است طفل دنخت مغل است طفیل عدس مقشر است که در زیر که پخته باشند و از
اغذیه قدیمه و مقوی معده و قلیل الغذا و جهة تبهای مرکبه بلغمی و صفراوی و قطع نمودن
حیض و سلس البول و تسکین حدت خون و صفرا نافع و مضر امراض سوداوی و اعضای عصبانی
و قاطع باه و مصلحش شیرینیها است طلق معروفست و آن سفید نقره مانند و زرد طلائی و یمانی
هندی و مغربی میباشد و بهترین او یمانی است که صفایح آن بسیار دقیق جدا شود و براق
و سفید فرنگ باشد در دوم سرد و در آخر سیم خشک و مستعمل از و محلوب و محلول است
و طریق حل و اقسام حل او در دستورات بخشیه مذکور میشود و چون بر شبهای نپوزد و احراق
او را با نوشادر و کلس بیض ممکن دانسته اند و شرب او جهة اسهال دموی و گندی و نزف دم اعضا
و تبهای حاد و ورمها بعد از سنک کرده و نشانه و با عسل جهة سرفه حار و با آب بارتنگ جهة نفث
الدم سینه و رحم و بواسیر بعد یل و طلاء او جهة قروح رطبه قضیب و اعضای عصبانی و حکه و
جرب و جذام متقرح و اثار سیاه جلد و اورام حاره و بواسیر بغایت مفید و مضر سپرز و گرده
و مصلحش کثیرا و تخم کرفس و شربتش نیم درم است و شکر رفع تشبث او با اعضای باطنی میکنند و چون
محلول او را شل بغبار سایند و رفع نمک از شستن مکرر نمود و با صمغ عربی و آب حل کنند در اعمال
نقاشی و مانند آن بهتر از ورق نقره است و چون زعفران اضافه نمایند مثل ورق طلاء محلول
و با زنگار زمردی و با آب عصفر فستقی میشود و چون با شب یمانی و خطمی و مغز و برگه سفیدی

جرم برا عضا طلا کنند مانع سوزانیدن آتش است و اهل صناعه طلق را مطهر قلعی مینامند و حکاکه با آن
گداخته شود **طلع** شکوفه درخت خرما است که بعد از شکفتن کشش خرما از غلاف و ما قبل شود
مانند آرد و دقیق النخل نامند و بدو دو پاشیدن آن بر درخت نخل بار نمی بندد در اول سرد و در دوم
خشک و قابض طبع و مسکن حرارت خون و مقوی معده و خشک او بقدر نیم درم رافع اسهال و جهة
تشنگی و تبهای حار و نفث الدم و نزف الدم نافع و در مقعد و اکثار او مولد قولنج و صرف او در درد
سینه و مصلح مطبوخ او بادرنجبویه و خام او را مصلح جرجیر و شیرینیها است و آرد او با حرارت
لطیفه و بغایت محرک باه است **طلح** اسم درخت سوز است و اهل بادیه ام غیلان را باین نام میخوانند
طلاء خمر غلیظ سیاه لون است و بعضی خشک را باین نام میخوانند و بعضی مطبوخ را و بغدادی ذهب
باین اسم مخصوص است **طلیطلی** طین قیمولیا است **طلیسا** نوعی از حلزون است که در شام بکسوده
کرده با نان میخورند و خواص حلزون گذشت **طلمه** اسم نان الخلیج است **طمطم** سماق است **طمطرا**
خروع است **طنباط** بلغة سودان ترنجبین است **طولیدون** عنب الثعلب است **طوطی** ببغا است
طوسیس بقول مؤلف غافقی اذخر است **طولواغریون** یونانی خربق سفید است **طواره**
بلغة اندلس گیاهی است که نزدیک اشله میروید مثل بیشی که با جعده فارروپه و آن پیش اهل اندلس است
طوطی حبة الخضراء است **طوطالیرنون** حماض جبلی است **طوطه** قطن است **طوفریوس**
نوعی از کمادریوس است **طومانغا** قنطوریون کبیر است **طولیطون** **طوسقرونه** قنطوریون صغیر است
طهف ذرت است و گویند طعامی است که از ذرت ترتیب دهند **طیلاقیون** یونانی اسم
گیاهی است شبیه بگیاه خرفه و ما بین برگهای شاخهای ریزه زیاده بر شش عدد نمیروید و برگ
شاخهایش انبوه و سطبر چون بدست بمالند رطوبه لزجی از آن ظاهر میشود و گلش سفید و منبتش
مزارع و زیر تاک انگور است در اول گرم و در دوم خشک و مخرج جنین و مشیمه و طلاء او را
جهة برص و بهق سفید تجربه یافته اند و سودن جراحت جلد و مصلحش طلا کردن او در حوالت
بعد از شستن آن **طیرانه** نوعی از قطر و از آن بزرگتر و تازه او سفید و زرد و خشک او

مرغ

مرغ است و در زیر درخت بلوط و زیتون میروید و از سموم قتاله است حتی بوئیدن آن **طیهوج**
بفارسی تیهو نامند از کبک کوچکتر و در رنگ مثل او و در جمیع افعال مانند آن و جهة ناقهین و ضعیف
الاحشاء بغایت نافع است **طین** بهترین خاکها خاک خالص از ریگ و شوره و گوگرد است و طین الحراز
جهة پاکی او طین نامند و بفارسی خاک دشت گویند اقسام خاکها بعد از احراق و شستن سرد تر و در
افعال ثابت تر میباشد جمیع خاکهای خالص سرد و خشک اند سوای طین بلد المصطکی و لطیف ترین خاکها
آنست که در ابنهای شیرین جاری ته نشین شده باشد و طین مصری که از آب نیل حاصل میشود بهتر
از اقسام آن و مجموع او رادع اورام حاره و مقوی اعضای سست و رافع حرارت معده و اعضا که
از سواری بسیار و حرکات حادث شده باشد و چون خاک النخل العفر را در ابنهای مغشوش و شور ریخته
بگذارند تا ته نشین شود اصلاح آن میکند و چون با آب تلخی و شور مخلوط کرده عرق بکشند
شیرین میشود و مجربست و خاکهای غیر خالص در افعال شبیه بجزو مخلوط اوست و خاکی که همیشه
آفتاب برو تابیده باشد طلاء او با سرکه جهة گزیدن هوام بعدیل است و چون آتش بسیار
دیده باشد بغایت مجفف و منقی بثره و جالی بهق و رافع خشونة بدن و حکه و با سرکه جهة
گزیدن زنبور و خاک تنور با نمک و سرکه جهة کچلی سر اطفال مجرب و جمیع خاکها سدد و رافع
آن انجیون است و بوی گل کهنه که آب و گلاب بر آن بپاشند مقوی دل و روح نفسانی
و رافع غشی و التهاب و ضماد او با سرکه جهة گزیدن هوام و ردع اورام حاره و عرق
او که با گلاب و عرق گاو زبان و امثال آن بکشند جهة خفقان و تقویه دل و ضعف معده
حاره بسیار مفید است **طین مختوم** از جزیره ملیون بحر مغرب خیزد و در قدیم زنی
از اهل آن جا انقلابه بقعه راهبی مینموده و بعد از شستن قرصها میساخته و صورت
راهب را در آن نقش میکرده و از ین جهة طین الراهب نیز گویند و دیسقوریدوس و
جالینوس را اعتقاد آنکه خاکی است بخون بز سرشته بالفعل از جهة احاطه دریا بجزیره
مذکور موجود نیست و بجای آن سایر خاکها را استعمال میکنند و بهترین او در غایة سرخی

من میروم بسیمرز که حور تن بسری

میباشد و دو نوع بشبه و شبت و گویا بحری آلوده شده و بزبان چسبد و باشیدن او در ساعت
قطع خون زخم تازه کند و در دوم سرد و خشک و تریاق جمیع سموم و مقوی دل و مفرح و دافع مضرت
قوای وبائی و اسهال دموی و جرب و قرحه امعا و تبهای حاده و نزف الدم اعضای ظاهر و باطن
و با شراب و آب گرم و شبت منقی سموم و طلای او جهة تسکین التهاب و تحلیل سلابات و التیام
جراحات تازه و کهنه و قروح خبیثه و زخم سگ دیوانه گزیده و شکستگی اعضا و ضربه و
سقطه نافع و مضر ریه و مصلحش عسل و مضر سپرز و مصلحش کثیرا و شربتش تا یکمثقال است
و بدلش نیم وزن صغیر کل داغستانی است و در امور مذکوره قوی تر از ان است **طین شاموس**
بواو و یا و کوکب الارض نیز گویند قسمی از ان سفید و با صاف و با صفایح و شبیه بحجر السن
و با اندک براقی میباشد و قسمی بسیار سفید و دقیق و سبک و بزبان بسیار میچسبد
و هر دو قسم در آب زود حل میشوند و از بلاد قبرس و صقالیه آرند در طبع و فعل بگل
مختوم و یکمثقال مغسول او با شیاف کندر قاطع حیض دایم و عرق و با شراب جهة
سموم حاره و باد و ینه مناسبه جهة نفث الدم و سیلان خون جمیع اعضا و حقنه او با
بارتنگ و شرب آن با آب و اندکی سرکه جهة قرحه امعا سریع الاثر است و طلای او با آب در و غن گل
جهة اورام حاره و نقرس حار مفید است **طین المصطکی** خاکی است خاکستری رنگ و با صفایح
و ثقیل الوزن و در آب زود حل میشود و از جزیره جیوس که مصطکی حاصل میشود می آرند در
دوم گرم و خشک و جالی و مفتح و جاذب خون بظاهر جلد و نیکو کننده رخسار است **طین
دقوقی** از ناحیه دقوقا بلاد حلب آرند کبود رنگ و بسیار دبس و با ملاست و سرد و خشک
و دافع اسهال و طلای او جهة بروز چرک بدن و دموی و دفع اورام حاره موثر است **طین
قیمولیا** قسمی از ان سفید و قسمی مایل به بنفشی و حریف و با لزوجت و در برشکن و در آب دیر
حل میشوند و از بلاد اندلس و ارمن خیزد و قسمی سیاه اندلسی به بوشت سرد و خشک
و با قوه محلله و در افعال ضعیفتر از شاموس است و بدلش طین مصری است **طین الکرم**

خاکیست

خاکیست که از بلاد و سوریا آرند سیاه و کریه الرائحه و سرد و محلل است چون در ابتدای نمو
تاک انگور بر آن بمالند تاک را از آفات نگاه میدارد و باین جهة طین الکرم نامیده اند
جالی بدن و جهة حکه بسیار نافع و در اکتحال مستعمل است **طین الجلود** خاکیست که پوست
را بآن رنگ میکنند و سرخ مایل بزردی میشود و با قوة قابضه و محلله و ضماد او جهة اسهال
و اورام نافع است **طین ارمنی** گلیست که از بلاد ایروان آرند سرخ تیره جگری و با نرمی
و اندک چربی میباشد در دوم سرد و در آخر آن خشک و در دفع وبا و طاعون و ردع
اورام و قطع سیلان خون از اعضا و انسداد مثل طین مختوم و جهة ضیق النفس و سیل بغایه
مفید و مضر سپرز و مصلحش مصطکی و گلاب و شربتش تا دو درم است **طین خراسانی** گلیست
بسیار سفید و خوشبو و خوش طعم و با اندک شوری و ضرر خوردن او کمتر از سایر خاکهاست
و بعضی که عادت بخوردن گل داشته باشند بجهة کمی مضرت از آن میخورند و شرب او بعد از
خوردن چربیها و چیزهای رطوبة دار که قی آرند مانع قی میگردد و جهة سیلان آب دهن
و جوع کلبی و حیضه مهلکه که باقی و اسهال باشد و منع نزلات مفید است خصوصاً که
مخلوط باشد با اشنه و گلاب و بعید و اذخر و کبابه و قاقله و قدر شربتش تا سه [illegible] است
و در رفع حیضه دو وقیه برشته کرده او را سه بار با آب سیب ترش باید نوشید
و بدستور با آب سرد و طبیخ سعد صینی اثر دارد **طین اندلسی** سیاه و کثیف میباشد و در
ضمادات استعمال او جایز است **طین رومی** سرخ نیم رنگ و سفید مایل بکبودی و خوشبو
میباشد و یکنوع طین قبرسی سفید او است و در افعال مثل گل ارمنی است **طین اصفر**
از بیابان و کوه حوالی قسطنطنیه بهم میرسد زرد مایل به تیرگی و بران صورت بت نقش است
سرد و خشک و در دفع نزف الدم و نفث الدم اسهال دموی و جرب ذاتی بهتر از اکثر خاکها
است **طین قبرسی** سرخ درخشنده خوشبو است و بزبان بسیار میچسبد و در جمیع افعال
قایم مقام گل مختوم است **طین صوفی حمید** خاکیست سفید و خوشبو که از بلاد شیروان

که از بقعه صوفی حمید آیند نگاه داشتن او نافع گزیدن مار و هوام و از مجربات و بدستور
طلای او بر موضع گزیده و شرب او هم از آن فرداده و در سایر افعال مثل گل قبرسی است طین
داغستانی قسمی از و زرد کاهی بسیار دگر رنگ و قسمی مغسول و سفید و مصنوع بشکل قرص
و قسمی مایل بکبودی است و مجموع آن خوشبو خصوصاً مغسول سفید او و از داغستانی حوالی
شیروان آرند در جمیع افعال بهتر و قویتر از گل مختوم و مفرح قوی و دافع سمیة اخلاط
و تب غشی و خفقان است و مکرر تجربه نموده طین فارسی گل شیرازی است و گل یونس گویند
گویند مایل بزردی و خوشبو و جالی الجلد و دافع چرک و در افعال قریب بگل ارمنی است
و بعضی طین الحور مخصوص ادمی دانند طین الاکل و طین اصفهانی و طین نیشابوری
طین خراسانی است طین الکافش و طین الراعب و طین بحری طین مختوم است طین
الصنم طین اصفر است طین احمر و طین مغرة اسم مغره است طین حیا و طین جیوشی
طین المصطکی است طین الحر شامل طین اندلسی و فارسی دانسته اند و مراد از وخاک
خالص است و گذشت طین الحکمه از مرکبات است و اقسام او در دستورات مرقوم
بجهة شد وصل و نگاه داشتن ظروف و شیشها از ضرر آتش ترتیب داده اند و ضماد او
جهة شکستگی اعضا و تقویه استخوان و عصب موثر است طیب العرب اذخر است طیا
نوشادر است طیار بلغة اکسیریان زیبق است طیقی بقاف دارچینی است طینوف
حباحب است حرف ــــــ الظاء ظبی غزال است ظفر نباتی
است معروف و شبیه برهین برگش مدور و شبیه بناخن و ظاهرش سبز و باطنش سرخ تیره و ساقها
که از میان برگها برآید و بلندی قریب بشبری و باریک و گلش سبز و تخمش بقدر بند انگشتی
و سیاه و منقش بسفیدی و در بلاد و تتر بسیار است در چهارم گرم و خشک و بسیار تند
و سم قاتل و ضماد او دافع گوشت زیاد و ثالیل و نواصیر و آکله است ظفر النسر قا
طافیقی است ظفر العقاب بستانی شجرة ابی مالک است ظفر العقاب بری ظفر القط

است

است و ظفر القط نباتیست ساقش مربع مثل ساق باقلی و برگش مثل برگ بادرنگ و در ساق او
غلافهای ترنج و آمیخته با گلهای که شبیه بگل سوسن کبود بر نیست در دوم سرد و خشک و با
قبض و قاطع رعاف و خون زخمهای تازه و نزف الدم اعضای باطنی و سینه و اسهال و در
برگ او جهة التیام جراحات موثر است و مضر سفل مصلحش صمغ و شربتش یک آل و بدلش
اقاقیا است ظفیرة العجوز حسک است ظلیم نوع نر نعامه است ظلف سم حیوانات و خواص
یک یک حیوان مذکور است و سوخته مجموع آن مسهل ماء اصفر و ضماد او با شراب جهة گزیدن هوام
و با عسل جهة نقرس و مفاصل نافع است ظمخ ثمر حورات ظهون ستور و حشی است و بغدادی گربه
وحشی نامند و در حرف سین گذشت ظیان یاسمین بری است و یاس سفید عبارت از وست و بلغة اندلس
و مغرب عشبة النار نامند و قسم مغربی او مشهور بعشبه است و انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد
و آن نباتیست شبیه بلبلاب و در هم پیچیده و گل او بسیار خوشبو و قسمی ابرشاخهای او غارقی شبیه بخار و گل
سرخ و گلش از یاسمین بستانی که گل چنبیلی نامند بسیار کوچکتر و تخمش سیاه و باریک و پر شعبه و ثمرت
بیخ او تا چهار سال باقیست در چهارم گرم و خشک و سایر اجزاء او در دویم محلل و ملطف و
بوییدن گل او جهة صداع و تنقیه و روغن او جهة علل بارده و ربو و سعال مزمن و فالج و لقوه نافع
و طبیخ شاخ و بیخ او که نیم و فیه طرد دیگر طلا آب بجوشانند تا بنصف رسد و باشکر و امثال آن بنوشند
جهة تنگی نفس و سرفه کهنه و فالج و استرخاء مزمن بیعدیل است قطعا و شیخ که بالفعل شد اول
است از نیجا استنباط کرده باشند و حمول او مدر حیض و مسقط جنین و طبیخ برگ و شاخ او بقدر دیه
تم با مثل آن بسفایج و مثل آن در قسهل قوی سودا و کربات است و مضغه طبیخ او با ترکه جهة درد دندان
نافع و یک آل از بیخ او کشنده بق و کیک و مغص و در قوت مثل خربق سیاه و مسهل بلغم سودا و با آب خبازی
مشقق قوی و قدر شربتش تا نیم درم است و مصلحش روغن بادام و طلاء او محرق و مقرح جلد و بجهت
ادویه برص و جهة عرق النسا و مفاصل و فالج و امثال آن سفید در و غنی که در آن بیخ مذکور را
جوشانیده باشند جهة فالج و مانند آن بغایت نافع است حرف ــــــ العین

عاقرقرحا لغت عربى وتفسير فوريون يونانى ومشتق از عقر وتفريح است وآن نباتيست در مغرب كثير الوجود
در شكل وشاخ وبرگ وگل شبيه به بابونه بزرگ وبا زغب سفيد ومفروش بر زمين وبيخش قريب بشبرى وبسطبرى
انگشتى وتند ومحرق وگويند او بيخ طرخون جبلى است وجمعى برآنند كه بيخ طرخون جبلى مسمى بعود القرح است
وآن در شام بسيار ونباتش شبيه بشبت وگلش زرد وتند نه دارد شكل بابونه بيا اشد عاقرقرحا را قوت
تا هفت سال باقيست ودر آخر سيم گرم وخشك ومفتح ومحلل ومقوى باه ومبرد ودر ومسهل بلغم ومدر
بول وحيض ومعرق وشير وجهت درد سينه وسرفه ولكنت زبان ولقوه وفالج ورعشه وكزاز وتشنج و
امثال آن واستسقا ودرد دندان شربا وضمادا نافع وطلاء او با نوشادر بر كام وجهت منافع سوزانيدن آتش
واز غرايب آثار اوست وجوش بر دندان كرم خورده بگذارند بيرون اند وضماد او با روغنها جهت نعوظ اعضا
ولذت جماع ومضغه طبيخ او با سركه جهت سستى لثه وزبان وحركت دندان وتفرج او جهت گشودن سده
دماغ وتواتر نزلات مفيد ومضر بريه ومصلحش ترنج وكثيرا وترنجبين تا يك مثقال وبدلش دارفلفل است ودو
اوكه بلعصاره آن ترتيب دهند ويك وقيه خشك او ذكر گويند در بيك رطل آب بجوشانند تا بدو وقيه
وبا دو وقيه روغن زيتون بجوشانند تا آب بسوزد وصاف نمايند محلل ومدر عرق ودر رفع نزلات بارده
ضمادا وجهت جميع امراض بارده وتقويه باه شربا وضمادا نافع است وسعوطا وجهت صرع ودرد سر وشقيقه
مفيد عاقول حاج است وگويند جيوت است عاج دندان فيل است ودر ايجا مذكور مى شود عاقر [illegible] شام
اسم بردى است عافورا او درا فيون است عازرثمغا [illegible] است عاقد اللبن غاليون است عالوسيس
غاليس است ودر قانون در حرف غين ذكر يافته عبيثران شاسفرم مجاسف وشجره مريم است عبهر نرجس
است ومركبا واقسام مياشد در دستور اول مرقوم است عبرونيا اسم سريانى برواني است عبعب د
عنب جب كاكنج است عبقر اسم عربى سوس سفيد است عتود اسم بزغاله كمتر از يكسال است عتربان
مذبه است عثم زيتون جبلى است عتق شباى شلك اسم عربى نباتيست بقدر ذرعى برگش شبيه ببرگ كبر
وسطبر وانبوه در آخر سيم گرم وخشك ومحلل قوى ومحرق وعصاره خشك كرده او چون مكرر ضماد كنند
موى را مستأصل نموده ميبرد عثرب اسم عربى درخت انار است عجم دانه انگور ومويز ومانند آنست عجل گوساله

است

است ودر لحم مذكور خواهد شد عجما اسم عربى سعتر وبيونانيست عجيب گياه اناغلس است وگويند حب
الليل است عجه اسم عربى قسمى از خاگينه است كه كوكو نامند ودر تخيص البيض مذكور شد عدس بفارسى
مرجومك نامند وبتركى اوكسيد گويند كوچك مايل بپهنى وپر وتلخ است ونبات او بقدر شبرى ومدور وقوتش تا سه
سال باقيست در حرارت مايل باعتدال ودر دوم خشك وبعضى در دوم سرد وخشك دانسته اند
وجالى وجلد وجرم او قابض وآب طبيخ او مسهل ومقشوره او با روغن بادام بعد از دفع تبها ومانع
نكس ومطبوخ مهرآنها او با سركه مقوى معده وبلغم منضج است وبعضى بر كه پخته نفاخ وآب طبيخ او جهت
سرفه ودرد سينه ومضمضه او جهت قلاع وخناق وفروبردن سه عدد مقشر آن مصلح فساد معده
وضماد او با عسل جهت قروح خبيثه وبا سفيدى تخم جهت نمله وجمره وشقاق وبا برگ كرنب جهت ورم
پستان وانجماد شير ومطبوخ او در سركه جهت تحليل خنازير واورام صلبه وبا روغن گل جهت ورم
مقعد وورم حاد چشم وبا تخم خربزه منقى بشره ورافع بردى رخسار وبا اكليل الملك وآب به جهت
نزلات وسوخته او جهت محكم كردن دندان واسترخاء پلك چشم مفيد واكثار خوردن او مظلم بصر ومولد
سرطان وجذام ومالنخوليا ومحرق خون وبا شير بهم مولد استسقا وقولنج ومضر بواسير ومورث عسر
بول واحتباس حيض ومصلحش روغن كنجد وپخته او با برگ چغندر واشتعال گوشت فربه ومركه
است عدس الحلو تخم نوعى از سوسن بريست ومذكور شد وگويند اسم علقم است عدس الماء نوعى از
طحلب است كه خرو الضفادع گويند عدرنا كندشاست عدس جبلى بنجه است عذبه بذال معجمه
ثمره الاثل است ودر اثل گذشت عروق الصفر بفارسى زرد چوبه گويند وآن بيخ نباتيست برگش شبيه
ببرگ كشنيز ومايل بكبودى وساقش بقدر ذرعى وباريك وپر شعبه وپر برگ وگلش مانند سفيدى
وزردى وآبيه رنگش مايل بسرخى وثمرش مثل خشخاش وقسم صغير او مامیران است در سيم گرم وخشك
وجالى ومفتح سده جگر وجهت يرقان واستسقا نافع وضماد او جهت جرب وبا شراب جهت نمله و
وذرور او جهت خشك كردن زخمها وخايدن وسنون او جهت درد دندان واكتحال او جهت تقويه
باصره ورقت ودرد مرهمها جهت تحليل اورام وقروح نافع وبغايت مضر دل ومصلحش ليمو وترنج

وبياض

وشربتش تا دو درم وبدلش ماميران است وكويند قوة الصبغ است عرن اسم عربي زوايد است كه در حوالي سم
ودانوي اسب وشتر بسيار شده وخراج وانفصال مانند سم است ودر ظلف مذكور شد وتساينده او بعد ديم
تم با بول كه جهة منع رطوبت وبا آب سرد جهة جميع سموم وبخور او جهة اختناق رحم مفيد وكويند چون صاحب
تب ربع او را بقصد دفع تب از حيوان جدا كنند دفع تب او مي شود ومجرب دانسته اند وبلغة اهل شام نوع
سفيد هيوفاريقون را عرن مي نامند عرعر سرو كوهي است واو از سرو كوتاه تر وكوچكتر وثمرش بقدر
فندقي وبا اندك شيريني وغير ثمر ابهل است در سيم گرم وخشك ومقاوم سموم وبا قوه قابضه ومسخن
ومدر بول وحيض ومفتح سده وجهة درد سينه وسرفه ومغص وكزيدن هوام وضعف معده وبواسير
ودرد رحم ودوي ومذي وشكافته شدن عضل ودرد رحم وجلوس در طبيخ او جهة اختناق رحم
وضماد او جهة قطع عرق وتقويت بدن نافع ... خشونة سينه ومصلحش كثيرا وشربتش يك درم است
وكويند نگاهداشتن عقده ثمر او در مثانه باعث بول وعظمت در نظر است عرق انچه از حبوبات
وكلها وادويه يابسه ومايعه تقطير كنند مسمي بابن اسم است وسريع النفوذ ولطيفتر از اصل آن
چيز وعرق نانخواه ودارچيني بهتر از اكثر عرقهاست وعرق شكر وعرق شراب وخرما وامثال آن
قويتر از اصل او وسريع الاثر واكثار آن محرق خون ومورث امراض حاده ومهلك است وعرقي كه
مخترع حقير ودر دستورات مذكور است در منافع قايم مقام شراب ودر بعضي آثار از آن قويتر و
بدا آمكان ودر غايت تفريح است عرق بيد ماء الخلاف است عرق گوشت ماء اللحم است عرطنيثا اسم
سرياني ازيونانست عروق الصباغين قوة الصبغ است وكويند اسم عروق الصفر عروق الزعفران
عروق الصفر است عروق الحمر قوة الصبغ است عرقه بكسر اول ريشه نباتات است عروق البيض سنجله
است عرق بهار اسم فارسي عرق شكوفه نارنج است عرق النجم اسم جنس صموغ است وكويند مخصوص
علك البطم است وجمعي مخصوص قلقونيا دانسته اند عرق ثعلبال تقرانست عرق الحجر باصطلاح اكسيريان
مقطر موي سر انسان است عرق العروس طلق است عرق النور بلغة شام ذنب الخروف است عرق
الغافوذج بلغة بغداد صنف اول ابوخلسا است عرق الكافور وعرق الطيب ذرنباد است عرار

الفوا

الفوا است عرق اللصف بيخ كبر است عرق الانجبار بيخ انجبار است عرموس بلغة اكبر ياد كبر است
عرق السوس وعروق دادهوم اصل السوس است عرف قسب است عرفج بري بكونا است عرعر
بري قسم كوچك عرعر است عرصم اسم يمني بادنجان بري است عرصضان اسم عربي جند قوقا وبخور
الاكراد است عرايس النيل بلغة مصر نيلوفر است عرم حمار يسر است عرصف كافيطوس است عرمض
اسم دو نفت سفيد بريات وطحلب وحب الغار را نيز باين اسم خوانده اند عرطب حميك است عرد
اسم فارسي طيهوج است عرويك پسپرده اسم فارسي حب كاكنج است عرنه الكبير وعرنه
الصغير قنطوريون كبير وصغير است عسل بفارسي انگبين نامند وبهترين آن صاف مايل بسرخي
وقوام دار است كه با اندك حدت وخوش طعم وبي موم باشد وبعد از آن سفيد وذبوني تر زرد و
سبز وسياه وخشك وتلخ وكهنه است كه زياده بر دو سال مانده باشد در غايت حدت بيناشد
ومورث جنون ومحرق اخلاط ومهلك اند وعسل خام مسهل اخلاط لزجه ومحرك سرفه ونفاخ
ومنافي معده ودر دان ودرم امعا وصالح الغذا ودرحال حدت قويتر از آتش ديده ومهيج
قي است وعسل كف گرفته سريع النفوذ والنضاج وغذائيه بيشتر ودفع نفخ ومدر بول ومسكن سرفه
است ومجموع آن در آخر دوم گرم ودر اول خشك وجالي ومنقي بلغم ورطوبات ومقوي
جوهر حرارت غريزي وجاذب رطوبات از عمق بدن ومفتح دهنهاي رگها وترياق سموم بارده وحافظ
قوة ادويه ورساننده آن باعضا وجهة فضول دماغي وسينه وقصبه ريه ومعده وجگر وسپرز
واستسقا ويرقان وحصاة وعسر بول وفالج ولقوه وامثال آن وانواع رياح وتقويه اشتها وباه
ومزوج او با آب مرطب اعضا ومدر بول ومشتي قرحه مثانه است وبالخاصية مسكن مغص
وتشنج وذكر دن با آن جهة دفع ضرر افيون وسموم بارده وبا روغن شونيز جهة مفاصل
وتقويه باه مجرب وبا آب زيره جهة دفع ضرر نفط وگزيدن سگ ديوانه واكتحال او با آب
بياز جهة دمعه وحكه وجرب وتروك ... جهة رياح ورطوبت گوش وتنقيه
چرك آن نافع وبا ملح جهة تنقيه زخمها وبردن گوشت زياد والتيام آن مجرب وبا نوشادر

جهة تبلير

جهة برص و بهق و طلای او حافظ جثه میت از فساد و مانع تعفن گوشت و پیه و مرارات و حافظ قوة
منابر اشیا و با سرکه و نمک جهة تحلیل اورام و دفع کلف و حمول او جهة علل رحم لوز نان نعنا و ضماد ش
جهة رفع قمل و رشک و قوی کردن خضیب که بعد از حمام مکرر تضمید نمایند و با آرد کند جهة کشودن
دمل و تفتیح اورام و با زراوند طویل و کرسنه جهة التیام جراحات عمیقه مجرب و بجای انف سایر شیرینها
جهة قروح لثه و لثاة و تقویه دندان مفید است و مطبوخ او با شبث جهة رفع آثار ضربه و قوبا و غرغره
او جهة پاک کردن چرک جراحت حلق و لوزتین و حقنه او با آب باردتنک تا سه روز جهة قرحه امعا
بعد بل و مغتر محرورین و تبرید الاستحاله بصفرا و صداع و مفسد دماغ حار و مصلحش سرکه و کشنیز و
ربوب ترش و آب میوه های ترش و قدر شربتش یا تر ده گ و بدلش در شاب انگوری است و از خواص
مجربه عسل است که چون زن حامله با آب [illegible] کرده ناشتا بنوشند باعث نقض کرده و در غیر حامل
این اثر مفقود است **عسل داود** او بانیست و مذکور شد **عسل طبرزد** شیره نبات است
عسلج اسم بیضری نبج و طنبثات [illegible] نیز نامند **عسالیج** شاخهای
تازه روییده اشجار است که هنوز محکم نشده باشد **عسل لبنی** میعه سایله است **عسل القصب**
آب نیشکر است **عسل البلادر** رطوبه سیاهی است که در جوف بلادر است **عسل خشک** خشک
انجبین است و مذکور شد **عشبه** بحذف عشبة النا لفة اندلسی عانه یاسمین بریث و در
طیان گذشت و مفرد او قویتر و یاسمین بریث و سایر ولایات ضعیف الاثر ند و بتجربه رسیده و طریق
خوردن عشبه در دستورات مذکور است و جمعی که او را در جمیع مواد نایب مناب چوبچینی دانسته
اند اصلی ندارد و بلکه جهة مفاصل مزمنه و صاحبان مزاج بسیار سرد قویتر از چوبچینی و در
سایر امراض احوجه ضرر او زیاده بر نفع است و مقوی او و مدر [illegible] بقدر یکمثقال با نبات
تا یکمثقه [illegible] زیاده بر آن جهة مفاصل مزمنه مجرب و در بعضی امزجه صغیر او را قویتر از طبیخ آن
یافته است و ضماد او با کلاب جهة تسکین درد صداع و تحلیل اورام بغایت نافع است **عشبة البرع**
کرات بفتح کاف است **عشر** در سکر العشر گذشت **عشرق** بلغة حجاز سنا و عریض الورق

است

است و بعضی گویند مرو است و ابن تلمیذ گوید گیاهی است برک شبیه ببرک غار و سرخ و خوشبو و عروق
مستعمل است و بکتند و دیبوری غیر آن دانسته است **عشقه** نباتی است مثل لبلاب و بسیار کم برک و شاخهای
او بغایت از لبلاب قویتر و درازتر و بهر درختی که بپیچد خشک کند لهذا عشق مشتق از وست و تخم
شبیه بحلبه و از آن کوچکتر و در دکانها بن لوکانا نامند و بعضی اطبای این زمان تخم او را کشوث دانسته اند
عصی الراعی کبیر و صغیر میباشد و کبیر نر و صغیر ماده است و بغداد تحکیم [illegible] نامند و تخم و ساقش سرخ و
برکش مایل به بنفش و در بانها بسیار است و صغیر او را در دکانها [illegible] کویند و برک و ساقش سبز و کوچکتر از
کبیر و تخمش سفید و کوچکتر بر برکها باشد و تخم [illegible] و قسم دوم زیر برکها و انبوه و در افعال
کبیر او از صغیر قویتر و در دوم سرد و در اول خشک و رادع و مدر بول و مبرد و مسکن حرارت باطن و ظاهر
و قابض و قاطع نفث الدم و آب او قاطع حیض و جهة قرحه [illegible] نفث الدم سینه و اسهال مراری و قی صفراوی
و تبهای دوری و ضماد آن جهة باد سرخ و اورام حاره و منع [illegible] و جراحات تازه نافع و حمول آن قاطع
حیض و مفتر ریه و مصلحش انجیر و قدر شربت از آب او [illegible] بغادی گنجشک و برک ترنجبه
نانخواه بری و اهلی میباشد در دوم گرم و خشک و [illegible] و تحلیل باه و مسخن بدن و موافق مرطوبین
که ریاح در ایشان تولید کند و گوشت آب [illegible] جرم او دابس وجهة ضعف و فالج و امثال آن و ضعف
جگر و یرقان و جهة ضعف باه خصوصا تخم و مقوی [illegible] در وقت هیجان ذکر بند بغایت مفید و تخم او در تسمین
بدن بعد بل و مقوی [illegible] تخم مهیج باه و شرب و حمول او با شراب باعث سرعة حبل زنان عاقر و خون
[illegible] دزبلا از جهة کلف و ثالیل مفید و مغتر محرورین و مصلحش آب انار و امثال آن [illegible]
ساینده او مقوی معده و جهة اسهال نافع و ساینده آن بغایت مفتح است و چون موی [illegible] گنجشک
را پاک کرده در [illegible] گوشت [illegible] در حال [illegible] کند و مجربست [illegible] مجموع او [illegible] موی پاک نموده
[illegible] زنبور عسل [illegible] شود [illegible]
تدهین [illegible] جهة استرخا و تضییب و نقوط مجربست **عصیر الرطب** [illegible] **عصارة** [illegible]
رب [illegible] است **عصاره** آب افشرده [illegible]

آن مذکور است عصیب و عیصاب شبطرم است عصفر احریض است عصفر بری باداورد است عیصفیره
نیمی کوید بلغة مصر التترغلا است عضبه تیجان سلیمان است وکوید قوسی است عصب نوادس است
عصارهٔ خشخاش اسود افیون است عصارة القرظ اقاقیا است عصاره مامیثا شیاف مامیثا است عصفور
الشوك نغر است عصفور السیاح سفرلغون است عصفرم خیری زرد است عصفور الجنة خطاف
عمی حرتین حلبوب است عصلان خنثی است وکوید اسقیل است عضاه بضاد معجمه اسم جنس اشجار
کوبك غاره است عضابات اسم جانوران کزنده است عضایه ضب است عضرس خطمی بری است عطشان
ذنبا اقوس است عطب قطن است عطفل بهرامج است عطاره اسم بنطی سنبل رومی است عطوس اسم عربی
حمار وحشی است عطرنسم حب النسم است عطارد بلغة اکسیر یاد روح توتیا است و بعضی زیبق را باین
اسم میخوانند عظم بفارسی استخوان و [illegible] مانند و اکثر خواص استخوان حیوانات در ضمن ایشان آن
مذکور است سوای استخوان انسان [illegible] بهترین عظام است در دوم سرد و در اول سیم خشك
وسوخته او در اخر سیم خشك [illegible] بجهة [illegible] بتجربت خصوصا پیهٔ آن بجهة عرق النسا و
تفاصیل واسهال [illegible] نافع و [illegible] که شارب آن ندانند و ذرور او بجهة ناصور
واکله بتجربت خصوصا بالعسل [illegible] و اشامیدن سوخته کهنه آن با سکنجبین بجهة ورم سپرز و با
عسل مقوی باه و ذرور آن بجهة قروح اعضای عصبانی و باسرکه بجهة سوختکی آتش و باماء الشعیر
جهة اثار آبله و غیر آن نافع و قدر شربتش تا دو ک است و [illegible] دندان اسب [illegible] با استخوان
بالا است [illegible] زیر سر نایم موجب عدم بیداری اوست تا وقتی که بردارند و با خود داشتن
آن و در زیر سر کذاشتن آن مانع احتلام است و دفن کردن کاسه سر در برج کبوتر سبب کثرت ایشان
میشود و چون دو دندان پیش سك و کربه را از دندانها جدا کنند و ایشان ندانند باعث خصومت
کرده میشود و چون استخوان سك را بجای استخوان ادمی که شکسته و برطرف شده باشد بکذارند
التیام میابد و ضماد استخوان سك پشت باصبر موی زائل نوره میبرد و در رفع زخمها بعدیل است
عظم السبق عرزن است عظایه اسم عربی سالامندر است عظلم کیاه نیل است و قطلب را نیز نامند

عظا

عظا نوعی از صدف است عفصیج نوعی از بلوط است و مذکور شد عفار اسم عربی قطلب است عفص
بفارسی مازو فوق آمد درخت او مثل درخت بلوط است و در بعضی بلاد یکسال بار میدهد و یکسال مازو
و بهترین او سبز سوراخ و فوقش ناسبه سال باقی است در دوم سرد و در سیم خشك و قابض و حابس حیض
و اسهال و عرق و طبیخ او بجهة سیلان رطوبات رحم و سفوف او با زردهٔ تخم مرغ بجهة قرحه امعا و اسهال
کهنه و ضماد پخته او بجهة جمیع اورام مقعد و خروج آن و دفع بدبوئی عرق و باسرکه بجهة توبا و با دم مرغ
و سیلان حیض و بر آمدن ناف اطفال نافع و سوخته او قاطع سیلان خون از همه اعضا و مجفف قروح
و مانع نمله و آکله و سنون و مضمضهٔ طبیخ او بجهة قلاع و تقویهٔ لثه و دندان و کرم آن و اکتحال او بجهة
دمعه و سلاق و جرب و آب او بجهة سیاه کردن موی و استحکام رنگ مداد موثر و نفوخ او قاطع رعاف
است و مضر سینه و معلق و مصلحش کثیرا و بدلش پوست انار است عقیق بهترین او سرخ و زرد و سفید است
در دوم سرد و خشك و سوخته او لطیفتر و مقوی دل و مفتح سده [illegible] و ریزانندهٔ حصاة و دافع
خفقان و آشامیدن ذرور او قاطع نزف الدم جمیع اعضا و سوخته او مقوی لثه و دافع سنون
و دندان متحرك و مقوی باصره و انکشتری او [illegible] دعوات است و مضر
کرده و مصلحش صمغ و شربتش تا نیم دم است [illegible] اسم کژدم است و جرب
اسم کژدم فارسی و آن شیاله و جراره [illegible] میباشد انچه در حین حرکت دنباله را بلند دارد
شیاله نامند و انچه دنباله را کشد جراره و از شیاله کوچکتر میباشد و زبونترین اقسام
او سیاه و زردار است و بهترین او در صد داد و شیاله است و تجربه رسیده که چون اجزای
اب که یده را اندك آب پاشیده برو دو یهم بکذارند خصوصا در تابستان عقرب بسیار از آن
تکون میشود در اخر سیم سرد و خشك و شکافته او را بر موضع کزیدهٔ عقرب بندند جذب
سمیة بکند و آشامیدن برشته کردهٔ او بجهة قرحه مثانه و سرفه و رفع سم عقرب کزیده مفید
و سوخته او با ادویهٔ مناسبه بجهة رفع سنك کرده و مثانه و عسر بول بعدیل است و اکتحال او را
بالفلفل و ادویه حاره بجهة بیاض و ناخنهٔ چشم حیوان و انسان مجرب دانسته اند و با ترکیب

موثر بعد رفض او جهة تقويه بصر و طلاء او جهة قطع كردن دانه بواسير و دفع برص و بهق و نمش
و كلف و قروح خبيثه قوي الاثر است و روغن او كه زنده او را بعد از بيست و ششم ماه در روغن
زيتون كه با او [illegible] ده كه باشد انداخته چهل روز در آفتاب گذارند جهة عرق النسا و
بازاى
فالج و بواسير مجرب است و طلاء برشته كرده او و روغن زيتون كه بعد سوختن ترشح جهة رويانيدن
موی داء الثعلب بی‌بدیل و بستن يك عدد عقرب قديد كرده بر ران زن كه حيض او انقطاع جنين
شود مانع سقوط ميگردد و گزيدن عقرب بر غير عصب رافع فالج و از مجربات شمرده اند و اكثار
او مضر بريه و مصلحش گل ارمنی و تخم كرفس و شربتش تا نيم درم است **عقرب بحری** ماهی صدفی خاردار
است و سرش بزرگ و غاري سفيد بر او است و بيش از حيوانات و گزيدن او باعث سوزش
عظيم ميگردد و اكتحال سوخته او جهة نزول آب و غشاوه و بياض و قرحه چشم و طلاء او جهة داء
الثعلب مفيد است **عقاب** باصطلاح اكسيريان نوشادر است و در لغة اسم طاير سيسي معروف
و بفارسی آلوه و بترکی قارقوش نامند در دوم گرم و خشك و خون او محلل اورام و ذرور او جهة
نزول آب و بياض و تقويه بصر [illegible] و گوشتش رضاد و محلل خنازير است **عقعق**
از طيور صغير [illegible] و مطبوخ [illegible] و بتركی سقسقان و در صفهان غلاغ جاده
نامند گرم و خشك [illegible] الكيفيه و در خواص قريب بعقاب [illegible] است و اكتحال زهره او مورث [illegible]
در نظر [illegible] **عقار كوهان** عاقر قرحا است و گويند ما وانابات است **عقار دخر** است **عقار اوطيشا**
اسم سريانی آذر بوست **عقار اميرونا** اسم سريانی اثرامر است **عقار اموسانی** اسم سريانی ايرسا است
عقاقير اسم جنس ادويه است و عقار اسم مطلق دوا **عقبانا** اسم [illegible] است **عقيلاه**
اسم عربی عود است **عقربان** بلغة اندلس اسقولوقندريون است **عقيد العنب** ميفختج است **عقده**
بلغة مصر چوب زرشك است **عكوب** نوعی از حرشف بری است برگش با سفيدی و تخمش سبز و مستطيل
و بيخ او برشته كنند لذيذ ميشود و با قهوه مغشوش ميكنند و بغايت مشهی است و ساير خواص در
حرشف مذكور است **عكبه** لعبه بربری است **عكه** عقعق است **عكوكش** اسم صنف اخير ثيلا است و

بعضی

و بعضی گویند راسن است **عکر** ثفل و درد چیزها است و نزد اطبا مخصوص ثقل روغنها است و آن در اکثر امور
قوی‌تر از روغن صاف او و غلیظ‌تر و کثیف‌تر از آن است **عکبر** نزد جمعی موم کم عسل است که در آشیانه
زنبور عسل یافت میشود و نزد بعضی وسخ الکوایر است که بفارسی بره موم گویند و آن موم سیاهی است
که رخنهای آشیانه را بآن مسدود میکند در آخر دوم گرم و خشك و لطيف جاذب قوی پیکان
و خار از بدن و بخور او جهة سرفه کهنه و ضماد او جهة اقسام قوبا نافع و در استحکام استخوان شکسته
و ضربه و سقطه و دفع خوف نایب مناب مومیائی است و لهذا او را مومیائی نحل نامیده اند و قدر شربتش
یک مثقال که باده مثقال نبات و یا عسل که باب شربت کرده باشند بنوشند **علیق** نباتیست خاردار
و برگ و شکلش شبیه بگل سرخ و ثمرش در شکل و طعم مثل توت سیاه و در دیلم تموشی و بترکی
بکورتکن نامند مرکب القوی و سردی و خشکی او در غالب بعد درجه دوم و جمیع منافع او را
مجرب یافته اند و همه اجزاء او رادع و حابس نفث الدم و سیلان رحم و مجفف و مبرد و مقوی
احشا و عصاره مسحوق برگ و ساق تازه او با اندك صمغ جهة جمیع امراض حاره و باد و چشم
خصوصا قرحه و دمعه و ورم ناخنه نافع و کشاینده [illegible] و [illegible] زخمها و حابس
اسهال و فضلات و خون است و جهة بواسیر و سحج مفید و خاییدن برگ او جهة قروح لثه
و قلاع و بدبوئی دهان و آشامیدن او با کلاب جهة حیض مانع حل و ضماد برگ او مانع مو
زیاده شدن آکله و نمله و دافع زخمهای تر و برآمدن گوشت [illegible] و بواسیر و مقوی معده و مانع
انصباب مواد بآن و ثمر او قابض‌تر از ساير اجزا و مقوی امعا و بیخ او [illegible] کرده
و طبیخ برگ و ثمرش سیاه کننده موی و مضر گرده و مصلحش شکر و قند و شربت از عصاره و
شکوفه او سه درم است و قسم کوهی او بیابانی کم خار و ساقهای او سفید و ثمرش مایل بزرد و برو
در اقفال مانند غبیراء قلیل و شکوفه او مثل است **علیق الکلب** نباتیست بیابانی بزرگتر از علیق و شبیه
بدرخت و برگش عریض‌تر از برگ مورد و شاخهای او با خارهای صلب و گلش سفید و ثمرش
شبیه بزیتون و سبز و بعد از رسیدن سرخ میشود و در جوف او چیزی مانند پشم و خورد د

جوف او مهلک و در التیام جراحات مجرب دانسته اند و منع آن تا آن حدی است که جوف او را پاک کرده باشند
طبیخ آن با شراب بغایت قابض طبع و حابس بول است و کلاه مرد خشک و قابض و مجفف و جهة اسهال دموی
و صفراوی و ضعف معده و ذرب و نفث الدم بسیار نافع است علق بفارسی زلو و در وجه و بترکی
سلوک نامند کرم سیاهی است بقدر انگشتی و از آن بزرگتر و با خطوط سبز و در آبهای و زمینهای نمناک
متعفن بهم میرسد و در امزجه و اعضای ضعیفه و صغیره که قابل حجامت نباشند مثل پلک چشم و بینی و دندان بدل
حجامت است در دوم سرد و خشک و سوخته او جهة ثآلیل و نفث حصاة و قطور او را با روغن بنفشه جهة
حرقة البول و حرقة مثانه مجرب یافته اند و سحوق او با صبر مجفف بواسیر و لعوق او با عسل محلل خناق
و طلاء محترقه او در روغن زیتون جهة قوی کردن قضیب بغایت مؤثر و ضماد سوخته او با سرکه یا آب
بنج جهة منع روییدن موی که کنده باشند مجربست علیق القدس علیق الکلب است علک اسم چیزی
است که قابل مضغ باشد و اکثر [illegible] مثل سقز و مصطکی و امثال آن علک الانباط علک البطم است
و اسحق بن عمران گوید صمغ درخت حبه الخضرا است و در منافع مثل سقز علک البطم بفارسی سقز و باصفهانی
تندرون نامند و آن صمغ درخت بطم است در آخر دوم گرم و خشک و محلل و ملطف و مدر بول
و مقوی مثانه و باتفاق حکمای یونان و روم در جمیع افعال بهتر از مصطکی است و شرب او با عسل جهة
زخمهای باطنی و باشد [illegible] جهة تسکین [illegible] رومیانی است و دافع اعیا
[illegible] او با [illegible] سعال [illegible] مجموع او را دو ماه شب
[illegible] جهة خفقان و مرزنه رطوبت بعد [illegible] جهة [illegible] در
[illegible] و خصوصاً با قدری شحم [illegible] مجرب است و تقیید علک البطم جهة تنقیه زخمها و گوشت
آوردن و جذب خار و پیکان و رطوبات غلیظه از بدن و با روغن زیتون جهة تحلیل اورام و شکاف
عقل و قوی کردن عصب [illegible] و جهة جذب بلغم از دماغ و تحلیل رطوبة معده و تنقیه حلق
از اخلاط لزجه مفید و مضر محرورین و مصلحش کتیرا و گویند مضر عصب است و مصلحش عسل
و قدر شربتش یک مثقال علقه طفیلیتون است و گویند اسم صبرات عکفهدی اسم فارسی اسقوردون

است

است علوا و علقی صبر [illegible] است علوقن یونانی [illegible] است علک یابس قلفونیا است
علک رومی مصطکی است علف رطبه خشک است علقم اسم حنظل است و گویند مراد از وقثاء
الحمار است و بعضی گویند حنظل است علو [illegible] اکلیل [illegible] است علوفس [illegible] است علقی [illegible] است
علت [illegible] است علجان [illegible] است عمود [illegible] است عملج نوعی از خرنوب است که با تخم او خورند عنبر
رطوبتی است که ماننده موم [illegible] میشود و از جزایر دریای عمان و بحر مغرب [illegible]
جزر و مد دریا [illegible] و [illegible] از تحریک موج بهم جمع و متمایل شده بر [illegible]
و او را [illegible] نامند و آنچه مخلوط [illegible] و ریگ است بجهة ثقل در قعر آب می نشیند و صفایحی و سیاه
سیاه و عنبر نخه نامند و بهترین او اشهب مایل بسفیدی است که با ذهنیه و خوشبویی باشد
و بعد از آن مایل بزردی و بعد از آن مایل بسبزی و بدترین او سیاه صفایحی و قیم
[illegible] است که ماهی آن را فرو برده بجهة اضرار رد کرده باشد یا آنکه از جهة افراط ضرر ماهی را
کشته باشد و از شکم او بیرون آورده باشند و مصنوع او را که از لادن و کچ و موم و عنبر سیاه
با وزن مخصوص ساخته باشند از غیر مصنوع تفرقه بسیار مشکل است و خالص او در خاییدن
منقطع نگردد و عنبر در دوم گرم و در اول خشک و حافظ ارواح قوتها و بغایت مفرح و محرک
اشتها و باه و مفتح سدد و اعاده کننده قوتهایی که از شرب دوا و از جماع کم شده باشد و باد
زهر سموم و مقوی فعل معاجین و تراکیب و با جمیع دافع امراض بارده دماغ و بالخاصیة دافع
امراض مادی آن و جهة جنون و نزلات و شقیقه و امراض سینه و کوش و بینی و سرفه و ربو و خفقان
و غشی و قرحه شش و ضعف دل و معده و جگر و استسقای یرقان و درد معده و سپرز و گرده
و ریاح و فالج و لقوه و رعشه و مفاصل و عرق النسا و تقویه حواس و انعاش حرارت غریزی نافع و مداوم
او با ماء العسل جهة اعاده باه مشایخ و طلای او با غالیه و روغنهای حاره جهة تقویه اعضا تناسل
و تحریک باه و براحلیل باعث شدة لذت جماع طرفین بحد افراط و شرب یک دانگ او مقرر دو تا سه
روز جهة درد معده و فم معده جدیده و قدیمه مجرب و بخور او مصلح هوای وبایی و گویند که هوام

و بوئیدن او در جمیع امور مذکوره قوی الاثر و باعث غلیان خون و رقت آن و تولید شری در گرم و ریح
و مصلحش کافور و بیدمشک و آب سرد و ترش و سعوط او با روغن بادام حار در رفع امراض بارده دماغی و سکته آن
و گویند مضر انثیان است و مصلحش صمغ عربی و در تره بعضی منفعت دواء کبد یافت و قدر شربتش یک دانک
و یک مثقال او که با دو چندان آن بنفشه و نیم آن صمغ عربی به دفعه در یک روز خورده شود تفریح او
جهت مستی میرسند و بدلش بوزنان مشک و زعفران است **عنب** بفارسی انگور و بترکی اوزوم نامند
بهترین او شیرین نازک پوست و بزرگ دانه کم تخم است و در آخر اول گرم و تر و در غذائیت بهترین میوه‌ها
و بغایت مسمن بدن و تعدیل امزجه غلیظه و صاف کننده خون و مولد خون صالح و جهة فربه نمودن گرده
و دفع مواد سوداوی و احتراق خلط نافع و مصلحش حالت سینه و شش و مضر معده و بطنه و در نفخ و مصلحش زیره
و رازیانه و مضر سده جگر و سپرز و قولنج ریحی و مصلحش آن تخم کرفس و ملین طبع و مورث تشنگی
و مصلح آن سکنجبین و غذا عاید ترش است و آب سرد بعد از انگور بغایت مضر است و مورث استسقا
و تنهای مضر است و باید بعد آن چیزی تناول نمایند تا هضم شود و طعام خورده شود و دانه
او در دوم سرد و خشک و مولد ریاح و مضر معده و امعا و سوخته آن جهة جراحات و جلاء باصره و در جرب
چشم نافع و پوست او مولد ریاح و تنها دیر الانحدار است و انگور نارس و عفص مایل به برودت و کثیف
است و رود مغز انگور که مکرر آب و نقل او را با روغن جوش دهند و صاف کرده باشند و با دراقات
پرورده باشند بغایت محلل اعیا و مسمن و ملین جلدات **عنب الثعلب** بفارسی سگ انگور و
بترکی تونشا و رومی نامند و در اصفهان تاج ریزی گویند و انواع میباشد بری و بستانی و صحرائی
از نوع ثمر ماده میباشد و قسم نر او که کاکنج است و نوبستانی که کاکنج بستانی و قسم نر جبلی مسمی به کاکنج
منوم است و قسم ماده بری او عنب الثعلب مجنن نامند و قسم ماده بستانی که بلغت مغربی ثنا نامند
عنب الثعلب معروفست و آن را طلق او فرادعین نوع است نبات آن مانند شبیجی و کیاه و بر شاخ و برگش
مایل بسیاهی و عریضتر از برگ ریحان و دانه او زرد و مایل به سرخی و از نخود کوچکتر و با اندک شیرینی
و لزوجت و تخم او سفید و بقدر خشخاش و قسم سیاه او غیر مستعمل است و در دوم سرد و مایل بخشکی و تزد

بعضی

بعضی در اول سرد و تر و مسهل دانه او است نادع و مبرد و ملطف و با قوة قابضه و مسکن تشنگی و رافع
اورام حاره و چهار دوقیه آب او با شکر محلل اورام باطنی و امراض احشا و مسهل اخلاط ترابیه و رافع نفث و درخیر
و ورم مقعد و استسقاء حار و ضماد او جهة جنون و شری و تنقیه امعا و ضماد او جهة ورم مقعد و التهاب آن
و سایر اعضا و اورام حاره و با ده سرخ و سوختگی آتش و زخم آکله و قروح ساعیه و سرطان منقرح و درد سر
و عصاره او جهة تقویت باصره و فرزجه او جهة رفع سیلان حیض و رطوبات و طلاء او با نمک جهة جرب
و حکه و با نان جهة غرب و با روغن گل سرخ و سفیداب جهة جمیع اورام حاره و غرغره او جهة ورم
حلق و درد دندان بغایت موثر و بخور و نطول او جهة نزلات و قطور او جهة امراض گوش و بعضی نافع و گویند
مضر شانه است و مصلحش قند و بدلش کاکنج و نزد بعضی بسباسه و قدر شربتش تا پنج درم و در مطبوخات
تا ده درم و از آب او تا بیست درم است و بی مغیر مطبوخ او بغایت مضر است **عنب الثعلب مجنن** نباتیست او را
برگ مثل انگور و بی خار و ده دوازده شاخ از یک ریشه میروید و بقدر ذرعی و در اطراف شاخها غلاف
شبیه به زیتون و بزرگتر از آن و عریض و با زغب مثل بادنجان و بعد از شکوفتن غلاف شکوفه
او سیاه و تمرش شبیه به خوشه و در آن ده دوازده دانه بقدر ذرسیاه و سخت و شبیه به دانه و بیخش
سفید و سطبر و میان تهی و بقدر ذرعی و منبتش کوهها و در چهارم سرد و خشک و یک مثقال او بغایت
مسکر و زیاده از آن تا چهار دانگ کشنده است و در ضمادات مواد حاره استعمال او در اطبا دانسته اند
عنب الذئب بترکی مورداراغاجی گویند درختی کوهی است نر و ماده میباشد نر او بقدر قامتی و شاخهای
او بسیار مایل به سیاهی و چوبهای او خار و برگش مثل برگ انار و مایل به پهنی و نرم و ثمرش بقدر کنار
و خوشه دار و شبیه کاکنج سرخ و در جوف او چهار پنج عدد دانه کوچک و طعم او با شیرینی قلیلی و
تلخی و با لزوجت و قبض و کلشن بزرگتر و مایل به زردی و از جنس نر عروق است و در آخر اول سرد و خشک
و دافع نفث الدم و بیخش مایل به سرخی و بسیار مجفف و جاذب و محلل اورام است و بیطاران پوست او را
در ورم دواب میگذارند تا چرک او را آورده به شود و ماده او را برگ درشت تر و شبیه به برگ
نخود او از آن کوچکتر و غیر چسبنده و بیخ او نخود به تربیت و سایر اجزاء او با خاصیت است و در بلاد

کرمان و کردستان و شیراز کثیر الوجود است و برگش مانند برگ او و مسکر است بخلاف ذریح از **عنب الحیة** شامل
ثمره او و ثمر کبر است **عنکبوت** بفارسی کارتنه و بترکی اورمجک نامند و اقسام میباشد و مراد از مطلق او عنکبوت
که در خانها میباشد و سایر اقسام را نامهای مخصوص است مثل شب و رتیلا و غیر آن و مزاج او سرد و ضماد
منحوق عنکبوت مانع ورم جراحات و مطبوخ او در روغن زیتون مطلقا و دوام و با روغن گل رافع درد گوش و ضماد
و تعلیق کهنه داو بر بازو و بخور او دافع تب ربع و دوام عنکبوت قاطع نزف الدم جراحات و ریفان و مانع
ورم جراحات و جوف برگ که تر کرده در ابتداء و مثل ضماد کنند دفع او میکند و مجربست و خوشه
او جهة جلاء باسیر و تقویة چشم و دفع قبولت مواد و حمول آن با نوشادر جهة بولسیر مفید است **عناب**
بهترین او رسیده بالیده شیرین است و خشک او بهتر از تازه و معتدل در حرارت و برودت و مایل برطوبة
و توتش ناد و ساله باقی است و ملین آن شاو مسهل اخلاط رقیقه و منضج غلیظه و دافع خشونة سینه و حلق
و او از صاف کننده خون و مولد خون صالح و مسکن التهاب تشنگی و حدت خون و جهة سرفه و دبو و درد
کرده و مثانه و سینه و امراض مقعده و فساد مزاج جگر و با کیفیت جهة تری معده بد است و اکثار او نفاخ
و دیر هضم و مصلحش شکر و مویز و مغلظ منی و مصلح او عسل و آو و بعد بابحیه و در هیر و دیر کلاب و شکر
و برگش مفید آنقه بحدیکه تمیز طعام نتوانند نمود و شراب آب طبیخ برگ او که بعد روز مرطل با قدری شکر
در عرض یکهفته روز دافع غار شدید و مجربست و ذرور خشک او در دفع آکله و قروح خبیثه مجرب
خصوصا بعد از طلا کردن عسل ذرور نمایند و پوست ساق درخت او بتنهایی و با سفیداب جهة
قروح خبیثه بعدیل و شرب نشاره چوب او دافع حکه و جرب و تسبیح و طلاء و آن جابر شکستگی اعضا
و بیرون رفتن و حرکت کردن استخوان است و شرب عناب ساییده با دانه او دافع قرحه امعا و مع
او با حرکه جهة قوبا و با ادویه مناسبه و بتنهائی جهة امراض چشم مفید و قدر شربتش تا بیست عدد
و بدلش سپستان است **عنقود** اسم جنس خوشهها است و غنا قید جمع آن و اسم مخصوص نباتیست بر
شاخ بقدر سه شبر و برگش مثل سداب و ریزه و شکوفه و خوشه او سرخ و مملو از تخم و در رایحه
شبیه بسداب تر و خشک و مقوی اعضا و مانع ریختن مواد با عضا و ضماد او دافع اورام حاره

والتهاب

والتهاب آن و مسکن حدت خون و صفرا است و قدر شربتش تا سه درم **عنم** بلغة دیلم زنکابین دار و اشی نامند
و از شاخهای درخت الحه دو بید بفیه بیتوته است برگش بزرگ با طراوة و مانند وکوچکتر از برگ بادام و
گلش سرخ و خوشش منتظر در دوم سرد و خشک و مقوی معده و حابس اسهال و سیلانات و نزف الدم و
حیض است شرباً و ضماداً و مضمضه او و خاییدن برگ او مقوی دندان و لثه و ضماد و ذرور او جهة جراحات
تازه نافع است **عنز** بفتح اول بز ماده است و در معز مذکور میشود **عناق** بفتحتین ماده است و در جدی مذکور
شد **عنزب** سماق است **عنب الحی** ماهی است **عنجد** عجم الزبیب است و جمع دانه انگار را شاید است **عنصل**
اسقیل است **عنزران** اذربوا است **عنقیل** اسم یونانی شلیم است **عندم** بقم است و ترد جمع دم الاخوین
عنقه اسم عربی مرزنجوش است **عنزروت** انزروت است **عوسج** قریب بدرختان ادرخار و برگش
تند و مایل بدرازی و بار رطوبه چسبنده و ثمرش بقدر نخود با مایل بطول و سرخ و در درخت بسیار
میماند و دیگر برد و قسمی از عوسج نابرگ مایل بسرخی و خاردار و شاخها دراز تر میباشد و
ثمرش عریض و با غلاف مجموع او در اول دوم سرد و در آخر دوم خشک و بیخ او را چون هر روز
بقدر یک وقیه با یک رطل آب بجوشانند تا ثلثه شد و صاف او را بنوشند چهل روز مجلسی عمل بکند
جهة جذام مجرب دانسته اند و دافع سوداء سوخته است و شرط است که در روز قبل از آن
اسفیداج بگوشت گوسفند تناول نمایند و در روز سیم طبیخ مذکور را بنوشند و تا چند گاه بد شود
عمل کنند و باید روز دیگر شرب او که روز راحت است بحمام روند و مؤلف تذکره طبیخ مذکور را
جهة قروح رطبه و جرب و حکه و دفع آثار بد از جوب چینی دانسته است و عصاره تازه او جهة
جرب صفراوی و ضماد برگ تازه او جهة نمله و جمره و باضا جهة جرب و حکه و عصاره خشک
کرده او و طبیخ برگ آن که بعد قوام رسد جهة جمیع دردهای چشم خصوصا با سفیدی تخم مرغ
یا شیر زنان بحدیل و قطور آب برگ تازه او را جهة دفع بیاض مجرب دانسته اند چون یکهفته
مکرر کنند و جوشانیده بیخ او را دیر که کرده با صورد بسوزانند جهة قروح و امراض مقعده و بیخ
زیاد قروح خبیثه و دوا یند مویی سریع الاثر و ثمرش در [illegible] جمیع افعال مثل برگ

وقاطع ترف الدم واسهال است ومفتح سپرز ومورث قولنج ومصلحش کثیرا وبالخاصیة تعلیق شاخ او
بر شقیقه غلیه ودردرا از میبطل میخرق با خود داشتن مورث جاه است عود اسم جنس چوب و شاخ اشجار
است وباصطلاح اطبا مراد چوب درختیست که از جزایر چین و هند خیزد و کویند بعد از قطع درخت
مخصوص مدتی در زمین دفن میکنند تا بصفات مذکوره متصف شود و آنچه زیاده در خاک ماند
باشد سست و سبک و متغیر باشد و او را مولد قمل دانسته اند و عود قماری نوعی است که
احتیاج بدفن ندارد و اقسام عود معروف باسم بلدان موسومند مثل هندی و قماری و صنفی و غیرها
و بهترین او سیاه صلب و براق خوش بوی تلخ است که در ته آب نشیند و آن مندلی است و قماری
و هندی کم و بهترین از آنست و مندلی و بوی او جنبه غالب و بوی و جبلی او با خطوط سفید ند و هرچه
بر روی آب ایستد آنست در آخر دوم کرم و در سیم خشک و قاطع اقسام بلغم و در تقویه معده
بتعدیل و مفرح و لطیف و مفتح سدد و محلل ریاح و مقوی دماغ و دل و جکر و حواس و اعصاب
و احشا و مانع طبع و دافع رطوبت معده و عفونت آن و ادرار بول که از برودت و رطوبت
و ضعف مثانه باشد و هاضم و حافظ صحت حوامل و جنین و جهت ربو و خفقان و سرفه و ضیق
النفس و اسهال و غشی و غثیان و سپرز و تقویت باه نافع و مطبوخ او با شراب ریحانی باد زهر سموم
و بخور او محلل رطوبات دماغی و مقوی دل و دماغ و سوخته او در جلای دندان مجرب و مضر
محرورین و مصلحش سکنجبین و کافور و مضر سفل و مقعد و مصلح آن صمغ عربی و کلاب و شربتش
تا یک مثقال است عود برنجی قسم ماده عنب الذئب است که برک مرداراغاجی مانند و در
کرمان بسیار میباشد بسطبری ساعد و از در عرض زیاده و الی و با دخیه و خوشبوست و در
افعال بسیار ضعیفتر از عود هندی و بدل او نیشود عود الحیه دوائیست که او را موسی
فرویه ذکر نموده و قبل از وکسی مذکور نساخته و آن نباتیست که از بربر و بلاد سودان
خیزد شبیه بسوس و بیخش شبیه باصل السوس و با صلابت و خشونت مانند عاقر قرحا و تلخ
و تند در سیم کرم و خشک و تریاق جمیع سموم و نکاه داشتن او مانع کزیدن جمیع هوام و چون

مار

مار دارنده او را به بیند حس و حرکت از و ساقط گردد و مفرح و مقوی حواس و محلل ریاح غلیظه
و تدهین مطبوخ او در روغن زیتون رافع عرق النسا و دردهای بارده است و رعشه است و شربتش
نیم آل است عود القطاس ترکی بمعنی کندش است و ترکی بمعنی تیجی است بقدر انکشتی سر او سطبر و طرف
دیکر باریک مانند تیجی و تیره رنک و درون سفید و شاخهای کیاه او باریک و انبوه شبیه بکیاه
برنجاسف و برکش شبیه ببرک زیتون و تخم او کوچک و شبیه ببابونه و تند بوی و عطسه آرنده
و بیطاران در جراحات دوا باستعمال مینمایند تازه او در آخر دوم کرم و خشک و در آخر
سیم یابس و معطس قوی و جالی و محلل و ضماد او رافع نمش و کلف و برص و خون مرده تحت جلد است
عود الیسر ترکی بمعنی چوب اناد غورس است بسبب مناسبت او در یسر ولاده و بعضی بجهة قضاء حوائج
و یسر آن چوب خطمی و چوب ثعلب و قوقی را آن دانسته اند عود القرح ترکی بمعنی عاقر قرحا و ترکی
بمعنی وج است و بعضی کویند بیخ است بلحیت و نبات او شبیه برازیانه و بقدر قامتی و شاخهای
او مثل ریباس عریض و در شام بسیار است در سیم کرم و خشک و در جمیع افعال مثل وج و در بعضی
خواص مانند عاقر قرحا است عود البخور عود قماری است عود البرق دار شیشعان است
عود الوج اسم مغربی ارغیس است و ترکی فاوانیا و ترکی بمعنی مامیران و ترکی بمعنی وج است
عود سیاه اسم رومی ببانسه است عود بلسان شاخ درخت بلسان است و بلسان مذکور شد
و چون بالفعل مفقود است شاخ درخت بشام را بدل میکنند و در جمیع افعال از آن ضعیف
تر است عود الفالوذج ابو خلسا است عود الوج وج است عود صلیب فاوانیا است عود
الذرقه محروث است عجمن صوف است عیبون نبات بلدی و در مغرب کثیر الوجود است ساق
و شاخهای او مایل بسیاهی و سرخی و دراز و باریک و صلب و مملو از برک ریزه شبیه ببرک
مورد و در هر شاخی کلی مدور بقدر درهمی و مایل بسیاهی و بسیار تلخ و بعضی او را از اقسام
ماهی زهرج دانسته اند در اول سیم کرم و خشک و مطبوخ تازه او با انجیر مسهل بلغم و سودا
و جهة درد ورک مفید و بغایت مورث کرب و مضر احشا است و صنف دیکر او شبیه

بقسم اول و ثانی اتحادها و دو دار تر و مایل بسفیدی و گلش بزرد است مسهل البلغم و سوداوی غلیظه تر از
قسم اول و جهة درد مفاصل و امثال آن نافع و مفتی و مصلحش عناب و انجیر و شربتش تا دو م
است **عين الديك** بفارسی چشم خروس نامند دانه ایست سرخ و صیقلی و براق و مدور و مایل
به پهنی و درخت او قریب بدرخت فلفل و خوشه او شبیه بجلو و از جبال دکن آرند و نزد بعضی
ثمر بقم است در سیم گرم و در دوم رطوبة و خشکی لفتاده ذکر کرده اند و مفرح و مقوی اعضاء و غایت
مقوی باه و مولد منی بحدیکه کثرت جماع موجب ضعف نشود و حافظ قوتها و مانع پیری و جزو
اعظم معجون ملوکی حافظ صحت است و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و شربتش یک مثقال و بدلش
باشیر تازه و ترنجبین و شکر استعمال کنند **عيد** بکسر اول بیابانی خت کوهی و تخماق او بدبرك
و گلدار و در دوم جراحات تازه قوی الاثر دانسته اند **عين الهدهد** اسم مغربی اذان الفار
رومیاست و در افریقیه بجهة عرق النسا استعمال مینمایند **عين البقر** اسم نوعی از انگور و بلغة
مغربی نوعی از آلوست و الخوانی نیز نامند **عين الاملی** الفواناست **عينسوب** اذان الفاراست
عينيه بلغة اندلس رعی الحمام است **عين السرطان** سرطان است **عين العجل** بلغة شام قیم
سفید الخوان است **عيدان** اسم جنس شاخ نباتات است و بلغة شام دار شیشعان را نامند **عيد
ان** زعرور جبلی است **عيثام** اسم عربی درخت غرب است و نزد بعضی درخت چنار و نزد
بعضی سفید دار است **عيدان البطاط** اذان العنزاست **عين الحيوان** بلغة اکیر یاد زیبق
است **عين الهر** سنگی مشهور است و در رطب نقی از ان ذکر نکرده اند **حرف الغين**
غافت بناء مثلثه است در کرفاشکونه گیاهی است کبود مایل به بنفشی و طولانی و تلخ و باطعم
و برکش دنباله مربعش و زغب دار و از وسط برکها شاخ مجوف خشونه دار میروید و قوتش
تا سه سال باقیست در دوم گرم و در اول خشک و لطیف و جالی و مفتح سدد جگر و مقوی
معده و جگر و مدر حیض و بول و شیر و عرق و مسهل اخلاط عفونیه و صاره و دافع تبهای
مرکبه و سدده سپرز و جگر و در دورا و مجفف و التیام دهنده زخمها و حمول او مدر قوی

حیض

حیض و گویند مفتح سپرز است و مصلحش انیسون و بدلش نصف او اسارون و نصف او افسنتین و شربت
او سه درم و در مطبوخ هفت درم است **غار** درختیست که ناطر ارسالیمیانند و نزد یونانیین بغایت
معطر بود برگش خوشبو و شبیه ببرگ زیتون و قسمی از ان شبیه ببرگ بید و ثمرش بقدر فندق
و پوست او رقیق و سیاه و مغزش مخش سرخ مایل بزردی و خوشبو و تلخ و در آخر دوم گرم و خشک
و دانه او گرمتر از سایر اجزا و طبیخ برگ او موافق رحم و مثانه و ضماد ثمرش جهة گزیدن زنبور
و بانات و بدستور با آرد جو برشته جهة تسکین درد دندان و مضمضه طبیخ او با سرکه جهة
درد دندان و پاشیدن آب او در بینی جهة کرم ابیدند توام و اشامیدن آن در مسهل و افتراش
آن باعث گریختن هوام و مکرر است و حب الغار محلل و مدر و تریاق جمیع سموم و کشنده جنین
و مقوی فهم و دافع ربو و ضیق النفس و سرفه کهنه و ریاح غلیظه و مغص و قولنج و امراض جگر
و گرده و مثانه و حصاة و سپرز و وسواس و صرع و درد گوش و مفاصل و احتباس حیض و باعسل
جهة قرحه امعاء و دیه و قطور او با روغن گل و سرکه جهة گرانی خابه سامعه و دوی
و طنین و ضماد او جهة بهق و تحلیل اورام بارده مفید و قدر شربتش یک درم و بدلش سادج است و آجب
ثعلب یا جنطیانا یا بادام تلخ و مرخی معده و مصلحش انیسون و مغز سینه و مصلح آن کثیرا
و فرزجه حب الغار مسقط جنین و سعوط او جهة لقوه و جلوس در طبیخ او جهة امراض مقعد
و رحم نافع است و پوست بیخ درخت او بقدر دو قیراط جهة اخراج حصاة و امراض بارده
جگر نافع و با خود داشتن چوب او باعث قضای حاجتها و قبول عامه و ازدیاد جاه و
غسل بدن با آب او در حمام مبطل سحر و گویند چون قبل از طلوع آفتاب روز چهارشنبه
بخور کنند کسیکه مفقود الزوج باشد از ذواج مخیر گردد و مجرب دانسته اند و روغن غار که
دانه او را بجوشانند آنچه بر روی آب ایستد بردارند و یا از عصاره برگ تازه و دانه او با
روغن زیتون ترتیب دهند مفتح سده های رحم و محلل و دافع اعیا و درد عصب و قشعریره
تبهای بارده و درد گوش و نزلات و جرب و حکه و قوبای بلغمی و داء الثعلب و قروح

ابریه و اتقا ربع اعضا و سعوط شقیقه و شرب و کشنده کرم معده و مفتح است و نوعی از غار میباشد
که بیونانی غاماذافنی گویند شاخهای او بلندتر و برگش عریضتر و خشونت آن بیشتر و در مغرب با آن دباغه
کنند حمول عصاره او مدر حیض و شرب برگ او با شراب مسکن مغص است **غالیوث** در قانون در حرف
عین مذکورات و بلغت یونانی بمعنی عاقد اللبن است چه آن نبات حکم پنیر مایه دارد و در نبات شیر برگش
دراز و گلش زرد و زیره و انبوه و خوشبو و نزدیک بهمان اینا ده میروید در اول گرم و در دوم خشک
و حابس نزف الدم و ضماد و کلا و جهة سوختگی آتش و قطع خون جراحات و با دهن گل جهة اعیا نافع است
و بیخ او در اول گرم و در دوم تر و بغایت محرک باه است **غاز** ایم فارسی نوعی از مرغ آبی است بزرگتر
از اردک در افعال شبیه بط و از آن گرمتر و غلیظ تر و در غذا و محلل و مفتح و جهة ریاح و پیچش شکم
و اینجا و درد مفاصل شربا و ضمادا نافع است **غالیس** بلغة یونانی بمعنی منتن الرائحه است و در
قانون در حرف عین ذکر یافته و غالوسیس بوا و نیز آمده و در طبرستان لطیم نامند و در نباتها
و غوایها بسیار دیده بقدر نبات انجره و برگش با ملاسه و بدبوی و گلش سفید و چتری مانند گشنیز
و تخم او بقدر عنب الثعلب و بعد از رسیدن سیاه و پر آب میشود و در دار المرز سرکه را با آن رنگین می
سازند و بیخ او سفید و با تجویف و در سیم گرم و خشک و محلل خنازیر و ادرام صلبه و سرطان و قروح
خبیثه و ورم مزمن اینان خصوصا چون برگ و شاخ او را با سرکه روزی دو بار ضماد کنند و خوردن
ساق او بجای سبزی جهة سرفه کهنه و بهر و ضیق النفس و ربو و درد سینه بعدیل و چیزی دیگر را
قایم مقام او ندانسته اند و مفتح سدد و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و محلل ریاح و جهة جرب
و حکه و بالخاصیه جهة علل صفراوی مفید و شربتش تا یک درم و آب او با روغن زیتون جهة پاک کردن
چرک گوش موثر است و نقوع بیخ او بقدر ده درم مسهل قوی بلغم و سوداوی رقیق است و سریع العمل
است **غاریقون** چیزی است شبیه به بیخ و از جزایر دریای روم آرند و در جوف درختهای انجیر
و جیز و امثال آن بسبب تعفن تکون میشود مانند قارچ که از درخت بلوط هم میرسد و بهترین
او سفید سبک وزن است که با اندک مالیدن از هم ریزد و با طبقات و بهترک سفید را باشد و اینه

قسم

قسم را انثی نامند و قسم نر او بی طبقات و در صفات بخلاف انثی است و استعمال آن جایز نیست و قسم
سیاه او از سموم و در ده و سرخ او قریب بسموم است و شرط است که بدون کوفتن بر دیه پرویزن بمالند تا لطیف
او بگذرد و اجزاء حیه او که شبیه ناخن چیده است باندچه هر گاه کوفته شود اجزاء ردیه هم از پرویزن
بگذرد و قوتش تا پنجاه سال باقی است و مرکب القوی در دوم گرم و خشک و با حلاوت و تندی و تلخی
و مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط بهم و محلل ریاح و مقطع مواد غلیظه و مفتح سدد جگر و گرده و باد
زهر گزیدن افعی و عقرب و بغایت مقوی عصب و جاذب مواد از اقاصی بدن و مقوی دل و مفرح بالعرض
و مدر بول و نافع دمن عیعل و با هلیله کابلی و مصطکی منقی دماغ و دافع شقیقه و درد سر مزمن و با رب
سوس و افتیمون جهة درد سینه و سرفه و ضیق النفس و امثال آن و با آب جهة قطع نزف الدم سینه و با فاوانیا
جهة صرع و با ریوند چینی جهة امراض جگر و معده و به تنهایی جهة ترش شدن طعام در معده و ترلات
و با زرا زیانه جهة سنگ گرده و مثانه و درد انثیین و گرده و با شراب جهة سموم و با سکنجبین جهة سپرز
و یرقان و سده و با شکل [illegible] جهة استسقا و با عسل جهة قولنج و انواع ریاح و با [illegible] جهة عرق
النسا و مفاصل و تبهای نوبه و لوزه و امراض اعصاب و اختناق رحم و قرحه آن و با [illegible] جهة اقسام
قولنج و [illegible] او جهة تبهای [illegible] و قولنجها و غرغره او با سکنجبین جهة ورم بارده حلق نافع و دانستن
او با خود [illegible] گزیدن عقرب و اقسام ذبونا و مهلک و [illegible] و مصلح او [illegible] احوال [illegible] است
و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش نصف او تخم حنظل و نیز بعضی مثل او نیز بدل و دفع آن زنجبیل و نیز دو
چندان او بسفایج است **غالیه** از مرکبات قدیمه و مخترع آن جالینوس است و اصلا و مشک و عنبر و
روغن بان و [illegible] که بحسب احوال عود و مشک و [illegible] و موم و لادن
و امثال آن اضافه نماید و در دستورات چند قسم آن مذکور است جهة اصلاح حال رحم و تقویه دل
و لذت جماع و دفع امراض فرج و فالج و لقوه و خدر و تقویه قوتها و ارواح و اعضا موثر است **غازایاغی**
ایم ترکی گیاه اطریلال است و بلغة طبرستان [illegible] غازان نامند **غاسول رومی** ابو قانس است
غاسول اشنان است **غالی** اسم یونانی لبن است **غالتس** بفتح غین و تشدید با ایم عنب الثعلب است **غالالوطی**

ایم یونانی ترمس است غاغالی ایم یونانی بجر لحا لفیطوس است غافت فودنج است غابانک شابانج است
غبیرا بفارسی سنجد وبزرکی ایکده ناشد وبهترین او بزرک مقدار شیرین است در اول سرد ودر دوم خشک
وقابض وقلیل الغذا وموافق امزجه اطفال ومقوی معده و قوة ماسکه ومانع انصباب صفرا بمعده وصعود
بخارات بدماغ وجهة قی واسهال صفراوی وسنج وسیلان رطوبات رحم نافع خاده وصداع نافع ومضر قوة
خاطره ومصلحش شکر وقند ترنجبین تا بجامعده است وشکوفه او مفید مایل بزردی وبسیار خوشبو
ومحرک باه خصوصا در زنان ودر دوم کرم وخشک ومفتح سدد ومحلل ریاح ومقوی دل ودافع لوز
تنهای بارده وجهة امراض بکر مثل استسقا ویرقان وامراض سینه مانند ربو وقرحه ریه وامراض دماغ
مثل فالج وکزاز نافع وصرع ایا ودر روغن زیتون جهة مفاصل واسترخای وبدو ذکره ومویی مجرب وقند
ترنجبین است وبرق کل سنجد محلل ریاح معده ودر جمیع افعال مانند جرم آن واز وضعیف تر است
غبار الرحی بفارسی کرد آسیا نامند سعوطا وجهة قطع رعاف وضمادش جهة منع ریختن موادچشم وتقویه
اعصاب نافع است غباذیه عنب الذئب است غبیری درخت سنجد خار دار است غداف نوعی از کلاغ
است بقدر زاغچه واکثر سیاهی غالب ومنقار وپایها وسرخ نیست بخلاف زاغچه که سیاه ومنقار وپای
او سرخ است کرم وخشک وکوشت وصلب ودیر هضم وخلط فاسد ومطبوخ او با شبت جهة ریاح تهی کاه
ودرد زانو نافع وزبل وزهره او جالی وحاد ودافع آثار ومقوی باصره است غراب ایم جنس کلاغ است
وابلق او زاغ غراب ابقع وسیاه بزرک او که موسوم بغراب اسود است بزرک قوزقوز کویند وسیاه کوچک
او که در کشت زارها بسیار میباشد مسمی بغراب الزرع است وبفارسی کلاغ سیاه نامند وانچه از
غراب الزرع کوچکتر ومنقار وپایها وسرخ است وبفارسی زغن وزاغچه کویند وغیر غداف است
ودر خواص مانند غراب الزرع واز صنف اوست کلاغ سفید که ابقع باشد در دوم کرم وخشک
وخوردن او در قطع باه مجرب یافته اند وتعلیق چشم او مورث نجوابیدن است واجتناب خوردن
کوشت او اولیست وزاغ بغایت ردی الغذا ودر سیم کرم وخشک ودر خواص مثل غداف وجلوس در
طبیخ او جهة ریاح رحم مفید است وچون زنده او را در ظرفی کذاشته با براده حدید وترشیها شل ترکه

ذب

وآب ترنج جمله روز در سرکین اسب دفن کنند تا محلل شود وخضاب مجرب دانسته اند وکویند تمد فی مدیده
رنک او تغییر یکند ودر تغییر رنک وضخم ودرویانیدن موی مجرب است وکلاغ سیاه وزاغچه در اول کرم
وخشک ومولد خون صالح ومحرک باه ومضر محرورین ومصلحش سرکه است وزهره اقسام کلاغ جهة
بیاض چشم وناخنه وزبل آن جهة برص وجمیع آثار نافع است غری بفارسی سریشم وبترکی یا پوشقان نامند
وآن عبارت از چیزهای چسبنده که وصل اجسام بان کنند وانواع میباشد ومراد از مطلق آن
سریشمی است که از پوست کاو سازند وبعد از آن سریشم ماهی ومجموع آن کرم وخشک تفاوت مراتب
غری الجلود سریشمی است که از پوست حیوانات بتکرار جوشانیده عمل آرند تا مهرا شود وبکذارند
تا صاف کردد وعمل را اعاده نمایند تا بحدی که جرم آن از آب متمیز نشود وانکاه در آفتاب خشک نمایند
بر هم زنند که بحد انعقاد رسد وبهترین او معمول از پوست کاو است در دوم کرم وخشک وشرب او جهة
قرحه ریه ونفث الدم سینه وضماد او جهة منع ورم زخمها وسوختکی آتش والتیام جراحات ومستحکم
کردن استخوان شکسته ودفع برص وبهق وقوبا وبرص وقیل وتجربه ستفرع وقوبا وتقشر جلد نافع وسوخته
مفسول او قایم مقام توتیا است غری السمک رطوبه منجمدی است که در شکم ماهی بینی دراز که خنزیر
البحر نامند واشال آن بهم میرسد وبعضی سیاه وبرخی سفید میباشد کرمی وخشکی او کمتر از غری الجلود
است ودر جمیع افعال مانند آن ومداومه او در دو زنهار از بلک آن تا او آن جهة نیل مجرب است وضماد او جهة
شقاق رخسار وبرص مفید وانچه از نشاسته وبرنج وامثال آن ترتیب دهند در منافع قریب باصل
آن است وسریشم چینی در صنایع غریبه عجیب الفعل ودر دستورات مذکور است غرب درختیست
عظیم ودر صفهان وسیک ودر تنکابن ودیلم اوجا نامند وکویا این ایم مشتق از اطاه یونانی
باشد در دوم سرد وخشک وقابض ومجفف بی لذع وشربش برک او با فلفل نافع قولنج ایلاوس
وبا آب نافع حل وکویند بتجربه رسیده است وضماد برک تازه او جهة جراحة تازه واب افشرده
او جهة رفع سیلان جرک اعضای باطنی وسده جکر وغرغره آن جهة اخراج زلوی که در کلو
مانده باشد ودر ورخشک او جهة اکله وجراحات فرنسه مفید ودبغ مسحوق او که باعضاء برک

آن و روغن گل در پوست انار طبخ دهند جهة درد گوش بغایت موثر و نطول طبیخ آن جهة نقرس و ورم غماله
موی سر و شکوفه و پوست درخت او جهة نفث الدم و ضماد پوست سوخته او با سرکه جهة ثالیل و دردور شکوفه
او جهة خشک کردن جراحات و صمغ و رطوبت سائله او جهة جلاء بهق و بیاض و دفع وسم قاتل است و بعد بدل
و جوب محرق مغسول او قایم مقام توتیا و مضر گرده و مصلحش صمغ عربی و بدلش نیم وزن او اقاقیا است
غرقد نوع سفید بزرگ عوسج است غرز بلغه شام نوع کوچک عصی الراعی است غرسنا راعی است
غرنجب نوعی از انگور سیاه است غریف اسم یمانی است غرم اسم فارسی میش کوهی است غرنج
اسم فارسی شونیز است غزال بفارسی آهو و بترکی جیران نامند و بچه او را تا ششماه طلی و از ششماه
تا یکساله را خشف و تا شش ساله را ظبی گویند در آخر دوم گرم و خشک و از سایر لحوم صید اقرب
بمزاج انسانست و موافق مرطوبین و مبرودین و سریع الهضم و مجفف و قلیل الغذا و جهة مفلوجان و یرقان
و فالج و امراض بارده عصبانی نافع و طلای خون او موجب درازی موی و نشستن بر روی پوست او
باعث گریختن هوام و تعلیق آن جهة بیرون نافع و گوشت او مصدع و کباب آن مورث قولنج و مصلحش
ترشیها و سکنجبین است و چون خصیه او را صعتر و نمک پاشیده خشک کنند فرزجه آن قاطع
حیض است و سرگین او بسیار جالی و طلای مطبوخ آن در سرکه جهة اورام بلغمی و بهق مفید
است و آهوی چینی که مشک از وبهم میرسد بسیار سیاه و در پشت او خط سفیدی و شاخ او
منحنی و معوجی دراز است که بدنباله او میرسد و آن گرم و خشکتر از سایر اصناف آهو است غزل
الماء طحلبات غسل خطمی است غسول اشنان است و ازخرزا نیز نامند غسلیج اذربوات است
غسابدانا بلخ است غضار صینی کاسه چینی است سنون او جالی دندان و قاطع خون لثه و زخمهای تازه
و بغایت مجفف است و غضار مطلق کاسه سفالین مزجج است غلفق علفه است و ترد جمعی بنجی است
بقدر بحرب و ثمرش مثل ثمر کبر و شلک و برگش شبیه بباغنی و در جوف ثمر چیزی مانند پنبه و تخمش
مثل دانه امرود و صلب و شیری که از وحاصل میشود مسهل قوی و مهلک و طلاء او رافع ثالیل
است غلیجن اسم یونانی نودنج است غلیجن اغریا اسم یونانی شکطرا شیع است که نودنج

جبلی

جبلی باشد و غلیجن بمعنی نعنع و اغریا بمعنی کوه است غلوقس اسم یونانی طیور است غلوقر اسم یونانی
ماش است غلوقریا اسم یونانی اصل السوس است غلیواج اسم فارسی حداة است غملول تا بری
است غمامه اسفنج است غنذب اسم عربی عنکبوت است غنم ضأن است غوشنه بلغة ما وراء النهر
نوعی از فطر است که بترکی گبلک نامند و بهترین اقسام فطر و موافق محرور المزاج و دیرهضم
و نفخ معده و مصلحش مربای زنجبیل و گلقند است غوره اسم فارسی حصرم است غوره خرما
بلح و بسر است غوغا اسم اصفهانی ثمر ... است غیان ریحان است غیم اسفنج است غیفیطش
سنبل الطیب است حرف —— الفاء فاوانیا بیخ نباتیست کمتر
از ذرعی و برگش شبیه ببرگ نر و شبیه به نبات زردلک و بیخش بقدر دو شبری و بیطیری ...
و چون بشکنند دو خط صلیبی در جوف او مشاهده گردد بدین جهة او را عود صلیب نامند و قسم ماده
او را بیخش هفت هشت عدد و شبیه ببلوط و در جوف او بی خط صلیبی و نباتش مثل کرفس بری و گلش
بنفش مایل بسیاهی و غلاف ثمرش شبیه بغلاف باقلا و دانه های او مانند دانه انار و بسیار مرغ
و وسط دانه ها سیاه مایل به بنفش و با قبض و تلخی و از مطلق فاوانیا مراد قسم نر او است و قوتش
تا هفت سال باقی است و در آخر دوم گرم و خشک است و تصریح نموده اند که چون آفتاب
در میزان بوده او را بغیر آلت آهنی قطع کنند آثار بالخاصیة او موثر است و الا مختصر است در
افعال مزاجی و آنچه با خطوط صلیبی باشد در خواص بهتر از نر و ماده دانسته اند و او محلل ریاح
غلیظه و مدر حیض و ملطف و مفتح و مجفف و با قوة قابضه و مقوی جگر و گرده و جهة صرع
بغایت نافع حتی تعلیق آن و مطبوخ او در شراب حابس اسهال و شرب او با شراب مسکن درد
معده و بخور او جهة اکثر امراض دماغی مفید و ضماد او جهة صرع و ضربه و سقطه و دفع آثار بثور
و نقرس نافع و مضر معده و مصلحش کثیرا و ترنجبین بدل او بدلش در صرع زمرد است و در سایر
امراض زراوند مدحرج و تخم او مخرج اخلاط لزجه و حابس حیض و نزف الدم و جهة فالج و درد
صرع و جنون و وسواس و تا پانزده عدد او با شراب قابض جهة نزف الدم و رحم و درد و سوزش

مقعد و سنگ مثانه اطفال و با ماء العسل جهة کابوس و صرع و بخور ثمر او جهة صرع و جنون و تعلیق
او جهة دفع فزع اطفال و سعوط روغن ثمر او جهة صرع مفید و داشتن صلیبی او با خود که در پارچه
زرد بسته باشد و حایض مس او نکرده باشد و بشروط مذکوره قطع کرده باشد جهة عسر ولادت
و دفع سحر و جنیة در نظرها مجرب دانسته اند و گویند در خانه که آن باشد جن و جانوران
گزنده داخل نمیشوند و چون قمر نظر تثلیث بزهره داشته باشد در زیر سر و خصم گذارند
موجب الفت دایمی ایشان شود فاط مجهول الماهیة است و رازی گوید دوائیست که از ترکستان
آرند جهة دفع سموم خصوصا شوکران نافع است فادخ بجای بهجه بلغة هندی اسم بندف
هندیست و مولف اختیارات اشتباه بنوعی از حجر الست کرده و گوید سنگیست زرد و مایل بسفیدی
و بعضی مایل بسبزی و برنگهای دیگر است که چون بر روی سنگ باز دد جوبه بسایند برنگ
پسته شود و در آتش نمیسوزد فادزهر معرب از پادزهر است و آن عبارتست از چیزی که حفظ
روح حیوانی از ضرر زهرها کند و مراد از مطلق او پادزهر معدنیست و مولف اختیارات منحصر
در حجر التیس و حجر الحیة دانسته و خلاف جمهور است فاغره بفارسی ناخره و کبابه دهن
شکافته نامند و آن بزرگتر از کبابه و بقدر نخودی و تا بنصف شکافته و در جوف او دانه کوچکی
مدور و سیاه و براق و با عطریه و از صند و بلاد سودان آرند در اول دوم گرم و در آخر آن
خشک و با قوة محلله و بسیار قابض و مقوی معده و حاطمه و جگر و مفتح سدد و منقی اخلاط
بلغمی و سوداوی و جهة اسهال مزمن و جنون و ریاح غلیظه و امراض بارده دماغی و احشا
نافع و لخلخه و بوییدن او جهة تقویة دماغ و دل مفید است و مصدع محرور و مصلحش کافور
و نیلوفر و روغن بادام و گلاب و شربتش تا دو درم است فاره بفارسی موش و بترکی سیچان نامند
در سیم گرم و خشک و خوردن او مورث نسیان و اخلاق ذمیمه و دزدی و ضماد شق کرده او
جاذب پیکان و خار از بدن و رافع سم عقرب و محلل خنازیر و جلوس در طبیخ او رافع عسر بول و خون
او جهة قلع ثالیل و سایر مجرب و سرگین او و سر او که سوخته باشند با سرکه جهة روییدن

موی داء

موی داء الثعلب و شرب سرگین او مسهل اخلاط غلیظه و پاک کند و مخرج سنگ گرده و مثانه و شیاف آن
بغایت ملین طبع و رافع عسر بول و قدر شربتش نیم درم است و بخور او باعث گریختن موشان و بول او
رافع سیاهی کتابت بر زخمی پلنک بول کند باعث هلاک زخم دار گردد و مکرر تجربه رسیده است
و لهذا در ولایت دار المرز جهة زخم پلنک در میان آبها مکان خوابگاه ترتیب میدهند که موش
عبور نتواند نمود و او در ین امر بسیار حریص است فارة البیش چشم موشی پیشاست و مذکور شد
فاشرا لغة سریانی است و بفارسی هزار چشان و در تنکابن و طبرستان الاملک نامند نباتیست شبیه
بنات انگور و خار دار و برگش با ملاسه و مایل بتدویر و بر مجاز نخود بچه و ثمرش بقدر
نخودی و سرخ و براق و خوشه دار و در زمستان ثمرش ببرگ میماند در آخر دوم گرم و خشک
و بیخش گرم تر از ثمر و برگ و با حدت و جالی و ملطف و محلل و تریاق سموم هوام و قاتل جنین
و مخرج آن و مدر فضلات خصوصا شیر و مفتح و مفتت حصاة و جهة ورم سپرز خصوصا با
سرکه مجرب دانسته اند و جهة صرع و نسیان و سدد و فالج و با عسل جهة سرفه کهنه و شدخ
عضل و درد معده و بلغم و ریاح معده و امعا و با ماء العسل مسهل بلغم و قدر شربت او تا یک
درم است و آب او که در نهار در بیخت او را زخم کرده بگیرند مسهل بلغم و مقی قوی و قدر شربتش
یک مثقال و از برگ و ثمرش دو درم و ضماد بیخ او جهة سپرز و با سرکه جهة جرب و تقشر جلد
و کلف و ثالیل و بثور لبنیه و آثار سیاهی و گشودن دمل و مستحکم نمودن عضو شکسته نافع
و روغنی که در بیخ او ترا جوشانیده باشند جهة جمیع دردهای بارد و بواسیر و حصف و دفع
چرک زخمها و تحلیل صلابات و با کرسنه جهة ازالة آثار جلد مفید و جلوس در طبیخ او جهة
پاک کردن رحم و اخراج جنین موثر و گویند اکتحال بیخ فاشرا و ثمرش مضر مراست و مورث اختلاط
ذهن و مصلحش آن است بعد از قی کردن خوردن ربوب و ثمرا و در اطفال قریب به بیخ او و ضماد ش
سترنده موی و خوردن ساقهای تازه او که پخته باشند رافع وجع فواد و درد معده و مسهل
و مدر شیر است و بدلش بیخ و ثمر او بوزن آن در و دوج و نصف آن بنانه است فاشرستین

نباتش درپیچیدن بجا ورخود شبیه است بلبلاب ودر رنگ مخالف فاثرا وبفارسی شنبندان نامند
وساق او سیاه وتخم مانند فاثرا است وظاهر بیخ او سیاه وباطن سرخ ودر افعال ضعیفتر از
فاثرا وضماد برگش جهة زخمهای حیوان والتوای عصب نافع است فالنجیقن لغة یونانی وبعضی
دواء الرتیلا است از یک بیخ نبات او دو سه شاخ میروید در بعضی مکان متفرق ودر بعضی
مجتمع میباشند وبرگش باریک وگلش سفید وشبیه بسوسن واز آن کوچکتر وتخمش سیاه وشبیه
بنصف عدسی واز آن باریکتر وبیخش کوچک وباریک وزرد وبعد از خشکی سفید میشود ودر سیم گرم
وخشک برگ وگل وتخم او جهة گزیدن رتیلا وعقرب ودفع سموم سریع الاثر است فانید در سکر مذکور
شده در فانید سنجری وخزائنی اختلاف کرده اند وگویند معمول از شکر وآرد نخود خزائنی است ودیاردجو
سنجری را منسوب بسجستان است واز ترنجبین مضاف ترتیب میدهند وگویند منسوب بشهر بنجم
شین وجزم ها مهمل است که بلادی از عمانست ودر حرارت معتدل وبا رطوبة وملین طبع وجهة
سینه وسرفه مفید است فاقیر بلغة بصری قسمی از بردیست که از وکاغذ میسازند فاخته مرغی
است خاکستری رنگ وطوق دار وقریب بکبوتر ودر آخر دوم گرم وخشک ومهرای او جهة فالج
ورعشه وامراض عصبانی ورباح غلیظه وتفتیح سده نافع ومورث بیخوابی وکبابش او دیر هضم
ومصلحش شکر ودو تنها دوکه است وقطور خون گرم او جهة بیاض چشم موثر وذبل او جهة
تحلیل اورام مفید است فاسی تخمی است سرخ وخمیده وتلخ وغلاف او مثل خرنوب وبرگش مانند برگ
نخود ودر میان گندم وجو میروید وبیونانی انددوصارون نامند در اول گرم وتر ولطیف وقابض
ومفتح سده احشا وجهة درد مفاصل وعسر النفس وسپرز نافع وقرنجه او باعسل مانع تحلل وشرب
جوشانیده او در دوغ تریونکننده گرم معده وقدر شربتش دو درم است فارفه فاغیه است فافورلیم
عود بربحا است فاولونیا لغة یونانی وبعضی حشیشة الدخش است فاغیه بعضی بعجمه شکوفه حنا
ودرا بجامد کور شد وایرانیم شاید جمیع شکوفهاست وبعضی مهمله بیخ او سپید است فالبخیطن و
فالانجقرن فالنجیقن است فالاس فاسی است فادستانی لندوطون است فاغیس مرزنجوش است

فاریس الماء

فاریس الماء سقطرالیقون است فاسیا اسم یونانی جوز است فانافس اسقیوس اسم یونانی دوقوی کبیر
است فانافس حرونیون دوقوی کوچک است فابش الیونانی باقلی است فابش نبطی جامسه است فاریقا
بلغة یونانی علیه است فانش اسم یونانی بطیخ است فافروس اسم یونانی بردی است فاسطی اسم
یونانی جندانت وبنا وسقوط نیز آمده است فاحشه جندبیدستر است فانافس آقلیون نبات جاوشیر
است فاغوش شیطرج هندیست فالوغوس لقلقات فاما اسم هندی جنطیانا است فایل الرمان
نباتیست بقدر ذرعی وتیره رنگ مایل بسفیدی وبرگش مانند برگ حنا وکوچکتر از آن وگلش زرد
ومجتمع وتخمش مانند تخم ترتیزک وبیخش خوشبو ومنبتش کنار دریا ودر وضعهای نزدیک بآن زارعاست
در آخر دوم گرم وخشک وبغایت مقوی باه ودافع زکام وعسر النفس وسرفه وربو ورباح غلیظه
وضماد او محلل صلابات ودافع مفاصل ونقرس وعرق النسا وورم انثیان وفسخ عصب ومرباء
بیخ او انفع از زنجبیل وهاضم ومسخن معده وگرده ومثانه ومدر بول ومحرک باه ومحلل مواد بارده
است فیثل بفارسی شانه نامند جهة تلیین طبع وجذب مواد از اعالی بدن مستعمل است ودرجیی که
قوت مسهل نداشته باشند بدل حقنه واقسام آن در دستورات مذکور است فتیت نان خشک است
که بیاد دوم نسائیده باشند ومستعمل او از نان گندم است قلیل الغذا ومجفف رطوبة معده ومولد
ریاح وسودا ودیر هضم ومفتر اشتهای ضعیفه وکهنه او بنیاد زبونتر ومورث قولنج وسده ومصلحش
شکر است فتاطه سپیا است فجل بفارسی ترب نامند بری وبستانی ونامی میباشد وشامی آنست که
تخم شلغم را در بونه ترب کرده غرس نمایند یا بعکس وبری او تندتر از بستانی وبدترا زیرو نکاد
نیست وقوتش بخردل قریب تر وتره بعضی خردل بری عبارت از وست وبستانی را اقسام سندیه چرون
سیاه قوی تر از سفید مستطیل وتخم اقسام آن قوی تر از سایر اجزاء وبعد از آن پوست وبرگ ریزه او و
بعد از آن برگ بزرگ وگوشت او وبجرابت مذکوره تا سیم گرم ودر دوم خشک ومدر بول وبعد از
طعام هاضم ومخرج ریاح ومحرک آروغ وباانکه تلیین ونیکو کننده رنگ رخسار وبد او مست
خوردن او باعث رویدن موی که ریخته باشد وآب او مفتح سده ومعین فی خصوصًا با عسل

و مطبوخ او جهت سرفه مزمن و تلطیف اخلاط غلیظ و احتباس حیض و دفع ضرر فطر مفید و اکثار او مولد قمل
و گویند بعد از خوردن او چون عقرب بگزد درد او محسوس نمی‌شود و آب او کشنده عقرب است و طلای
او بر بدن مانع مقاربت هوام و آب شاخهای او و آنکه بدون برگ گرفته باشند بقدر یک اوقیه جهت
اخراج سنگ مثانه و آلت مجرب مخصوصا با سکنجبین و آب برگ و شاخ او بقدر ربع رطل با شکر جهت
اخراج زرداب و مستسقی نافع است و چون در جوف ترب روغن گل ریخته گرم کنند قطور او جهت
درد گوش سریع الاثر و چون ترب را سوراخها کرده چهار تخم شلغم را در آن جای داده ثقبها را با پاره
های ترب مسدود و گلوله خمیر بگیرند و در زیر آتش بپزند و با عسل تناول نمایند در اخراج سنگ
مثانه مجرب است و باید سه روز به دستور سلوک نمایند و اکثار خوردن ترب مورث مغص و تعفن خلط و مضر
بر دندان و دندان و مصلحش عسل و زیره که در سرکه خیسانیده باشند و ضماد او جهت قروح خبیثه
و گله تحت چشم و با شیلم جهت رویانیدن موی داء الثعلب و جوشانده آب او مفید و بزر او در
ادویه سرکه قاطع اخلاط غلیظه و اصلاح ضرر ... در قی و تخم ترب مدر بول و شیر و حیض و محرک
باه و مقی و جهت درد جگر بارد و ورم سپرز و با شراب جهت گزیدن مار نافع داده و در سایر افعال
قوی‌تر از اصل آن و نیم رطل او بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین بغایت منقی جگر و ضماد او جهت
قوبا و با سرکه جهت زخم خانقرایا و با عسل جهت درد مفاصل و با کندش و سرکه جهت بهق سیاه مجرب
و قدر شربت از تخم او یک درم و از آب او سی درم و از جرم آن پنج درم است و بری او بسیار گرم و مورث
التهاب و خوردن او مستعمل نیست و شامی آن نوعی مرکب از شلغم و ترب بستانیست و گرم تر
از شلغم و ضعیف‌تر از ترب و مدر بول و محلل رطوبات و اکثار او مغثی و مصلحش نمک است و روغن
ترب که از تخم و آب برگ آن که در ابتدای تخم بستن ترتیب دهند بسیار مسخن و قایم مقام
روغن زیتون کهنه در روغن جلا است و لطیف‌تر و گرم تر از روغن بید انجیر و محلل قوی و آشامیدن
و طلا کردن آن فادزهر گزیدن عقرب و تدهین او جهت دفع شپش که بعد از امراض بهم رسد
و جهت فالج و لقوه و بهق و برص و خشونت بشره و جلای آن و درد گوش و دیاحی که در گوش بهم رسد

نافع

نافع است و مؤلف تذکره گوید که چون ترب را به لعاب شیره بگذارند تا متعفن شود کرمها از آن متکون می‌گردد و
چون در ظرفی ضبط نمایند تا یکدیگر را خورده چند عددی بماند و از آنها کشند و در رطل معادن بعد حل
و افعال غریبه از وی آید **فجل باعشق** فجل شامی است **فرفیون** اسم صمغی است خاکستری رنگ مایل به زردی
و کهنه او مایل به سرخی و متخلخل و طعم و بوی او تند و نبات او شبیه به کاهو و شیردار و سفید و با شعبها
و خاردار و قسمی از او ابرکش سیاه و خاردار تند تر و شیر او بیشتر و از بلاد سودان خیزد و بیخ
تند و شیر او که بوی آن به شامه نرسد از دور حربه با ریسمان تند تا شکافته شود و قبل از شکافتن
در زیر آن نبات شکنبه گوسفند را در ظرفی تعبیه کرده می‌گذارند و بعد از آن حربه با ریسمان
به یک دفعه شیر بسیار از او ریخته در شکنبه جمع می‌شود پس خشک کرده استعمال نمایند و مغشوش
او با ترروت و جمع دوات زود حل می‌شود بخلاف غیر مغشوش و به دستور مغشوش او متخلخل و تند
طعم نمی‌باشد و زبان را نمی‌گزد و قوت فرفیون تا چهار سال باقی است و چون با باقلی مقشر ضبط
نمایند صحیح‌تر از قوت نمی‌افتد و مؤلف اختیارات گوید که آن صمغ درخت مازریون است و اصلی
ندارد در چهارم گرم و خشک و ملطف و بغایت محرق و مسهل زرداب و بلغم و جهت استسقا و بیرون
و عرق النسا و مفاصل و دفع ضرر سموم و درد و ورک و کمر که از بلغم باشد بغایت نافع و شرب او
مسقط جنین و فرزجه او باعث بهم آمدن فم رحم و مانع سقوط طفل و اکتحال او با عسل جهت
نزول آب مفید و حدت و سوزش او در چشم مدت مدید باقی می‌ماند و سعوط او با آب چغندر
جهت سیل و دمعه و حره چشم و تنقیه دماغ و ضماد او با استخوان باعث تقشر آن و طلای
او دوام گوشت زیاد زخمها و بر زخم سگ دیوانه گزیده و لدغ هوام نافع سیما آن و با روغن
جهت فالج و لقوه و خدر و امراض اعصاب و درد مفاصل و با زعفران و افیون جهت تسکین
اقسام ضربان مفید و حمول او بقدر حبه تا دو سه حبه او با حیض محتبس مجرب و اکتحال
سوزش نماید روغن گل سرخ دافع آنست و یک حبه او که با ... سائیده باشند فرزجه آن
جهت اعانه حمل و تضییق فرج و تقویه رحم و دفع بدبوئی آن بغایت مفید و مصلح او مقل و بزر

سوس وسایر صموغ و روغن بادام و قسم سیاه او قتال و قدر شربتش دو قیراط و بدلش دو دانک ستنقا
ماذریون و در قولنج چند دینار و موجب اختلاط عقل و التهاب معده و فواق و در بعضی مزاج مسهل
مفرط و در بعضی قابض بافراط و دافع آن تبرید قوی و آب میوهاست **فراسیون** نباتیست مابین د
گیاه و شاخهای بسیار از یک اصل میروید و مربع و باندک زغب و مایل بسفیدی و برگش بقدر
انگشت مهین و مایل باستداره و چین دار و باخشونت و تلخ و گلش محیط ساق او و بعضیرا گلش
مایل بزردی و بعضیرا بازرقی و تخمش خرابها و کوچک و در آخر ثور و اوایل جوزا گل میکند و قوتش
تا شش سال باقیست و مولف اختیارات کوهی و جبلی دانسته اند و از جمله فراسیون نزد عطاران
این بلاد مفقود و معدوم است در دوم گرم و در سیم خشک و مفتح سده جگر و سپرز و بغایت منقی
سینه و شش از لزوجات و مدر حیض و بول و شیر و عرق و محلل ریاح غلیظه و بلغم غلیظ و با قوت
تریاقیه و جالی اعضاء باطنی و ظاهری و مقوی آن و مخرج جنین و مشیمه و رافع ضرر فطر و امثال
آن و طبیخ او با شکر و انجیر و عسل داروسا جهة ربو و سرفه و کهنه و ضیق النفس و با شربت بنفشه
جهة قرحه ریه و التیام جراحات آن بعدیل و با روغن گل و روغن زیتون جهة درد امعاء و با ادویه
مناسبه جهة درد سپرز و پهلو و تهیگاه و سنگ مثانه و غایند ن و بلع کردن آب او جهة قلاع و درد
معده و ضماد او جهة جراحات کهنه و داخس و بریدن گوشت ناشد زخمها و تحلیل خنازیر و نفع دمل
و گشودن آن نافع خصوصا چون تازه او را با پیه کوبیده باشند و با روغن بنفشه جهة انتفاخ
پلک چشم و ورم که از ضربه و سقطه بهم رسد و شکستگی اعضا و طلاء مطبوخ او با آب جهة ریاح
مثانه و عسر بول و درد مثانه و اصلاح رحم و مقعد و زخم سگ دیوانه گزیده مفید و عصاره او
بهترین ادویه چشم و جهة تقویه باصره و بردن زردی یرقان که در چشم باقی باشد و جرب و سلاق
و دمعه و نزول آب و عشا و قطور او جهة گرانی سامعه و درد گوش مزمن نافع و مضر مثانه و گرده
بحدیکه اکثار او موجب ادرار خون شود و مصلحش کثیرا و عسل و سنبل و نزد بعضی رازیانه و بادزهر
ضررا و مقوی فعل آنست و قدر شربتش تا سه درم و بدلش در امراض سینه پرسیاوشان د

وزن آن و در تحلیل ریاح اسارون و در اسهال لزوجات افتیمون و اخیمون است و چون زمین را مغاک
کرده با آتش گندم گرم کنند و آتش را برداشته فراسیون را در او فرش نموده بیماری را که از برودت
و ریاح زمین گیر شده باشد برروی آن بخوابانند و از فراسیون بر او لحاف کرده بپوشانند
تا گرمی مغاک بر طرف شود در دفع امراض آن شخص مجرب دانسته اند و چون در آب انگور فراسیون
ریخته مدتی بگذارند و بعد از آن صاف کنند شراب مذکور در دفع اورام باطنی و امراض سینه
و دفع فضلات و مواد بارده بغایت نافع است **فرنجمشک** معرب از برنجمشک فارسی است و قرنفل
بستانی نیز نامند و آن بری و بستانی میباشد بریرا اسبیت سنک لاغیها و نباتش و ساقش مدور
و بر شاخ و برگش مثل موسنبر و تند بوی و با عطریه و بستانی را ساقش مربع و برگش مانند ریحان
کوهی و با خشونه و در بوی شبیه بقرنفل و گلش مانند تخم ریحان و از آن درازتر و تخمش بستانیها
و خرابها در آخر دوم گرم و خشک و بری گرمتر و قویتر است مفتح سده دماغی و مصفات و مقوی
جگر و دل و معده نزد و هاضم غذای غلیظ و آروغ او خوشبوی و در افعال بهتر از مرزنجوش
و موسنبر و جهة وسواس و خفقان بلغمی و سوداوی و تحلیل ریاح و تسکین مغص و درد سر
بارد و بر انگیختن اشتها و دفع سپرز نافع و مولد مرة السوداء و مصدع محرورین و مصلحش
بنفشه و سکنجبین و قدر شربتش سه درم است و بدلش موسنبر و تخم او بسیار خشک و مجفف
منی و مولد رشک که شپش گویند و هاضم و نعوظ آرند و شربتش تا دو درم و چون در سرکه
و شراب و آب انگور و اشربه داخل کنند نافع فساد است **فراخ** بفارسی جوجه و بزرگ
فریک نامند و بهترین آن جوجه مرغ و کبوتر است و خواص جوجه در دجاج و حمام مذکور شد و مداومة
کباب کبوتر بچه را با ادویه غلاظ و شیر مولد جذام دانسته اند و بچه او با پیه او مقوی قوی باه
و گویند خروس بچه بالخاصیه مضعف باه است **فرس** بفارسی اسب و ترکی آت نامند گوشت او
در آخر دوم گرم و خشک و مورث شجاعت و قساوت قلب و بهیمی صبر و دین و سوخته آن قاطع اسهال
رطوبی و کباب او مولد خلط فاسد و مصلحش بهترانجبین و آشامیدن دوغ و آب انار است

ودر تقویت باه با تأثیر تمام ولحم دن وپیه مانند او بقصد بیم آل دافع اسهال مزمن وقرحهٔ امعا است وجوز
تازه گرم است در سموم وطلای آن تغییر دهنده رنگ وضع دندان وجلد سوخته او با بوی دافع
جوشش است وگویند چون دندان آسیای او را بر ساق کسی به بندند از حرکت ماندگی نیابد
واگر پای جوانی چهارپا را بدم اسب بندند لنگ شود واگر بر در خانه موی دم او را آویزند کیک
داخل آن خانه نشود **فرو دستانان** دار کوید قطلیا است **فرصادا** اسم عربی توت سفید است
فرفند اسم بقله مغربی بقلة الحمقا است واندیقون نزد بعضی سحق باتنا اسم است **فرفخ** بقلة
الحمقا است **فرفیر** بکسر فا اسم عربی بنفسج است **فرفار** درختیست بقدر چنار برگش مثل برگ
بادام وگلش مانند گل مرغ وبغایت خوش منظر ودر افعال ضعیف‌تر از گلنار است **فرشه** اسم
عربی شیری است که با زرده تخم مرغ با آتش نرم بجوشانند تا غلیظ وشبیه بانگور شود ودر افعال
مثل لبا است **فرکیه** اشرطیم **فرو** بفتح اول وجزم را اسم عربی موئینه بسیار نرم است مانند
سمور وقاقم وغیرهما **فرقسطاریون** دعی الحام است **فریقه** حلبه است **فریدس** اسم مصری اربیان
است **فراد** بلغة اکسیر یاد زیبق است **فرا** به تخفیف را حمار الوحش است **فرسالون** طلق است
فرفنت شاه ترج است **فرجیون** اسم یونانی ادب است **فرمیون** اسم عربی نوعی از باد اورد
است **فرومیان** تمبل است **فرانیون** اسم یونانی زبد البحر است **فرسیا** اسم رومی بسباسه است
فرطس اسم یونانی مارشاخ دارد است **فرصید** تخمی گوید عجم الزبیب وعجم العنب است **فرانک**
اسم هندی خطاف است **فرهی** اسم فارسی سمن است **فریکیونی** اسم فارسی فراخ است **فرزل**
اسم فارسی مهلیه است **فستق** معرب از پسته فارسی است درخت او شبیه به درخت سقز
وغیر مثمر پسته زاده ذی مدید وقوتش باینست ومغز او تا سه ماه وآب لیمو حافظ فساد
اوست ومغز او در دوم گرم وخشک ونزد بعضی در اول تر است وبهی وبادطوبة فضلیه
وتریاق گزیدن هوام وسموم بارده ومفتح سدهٔ جگر ومولد خون صالح وموجب فربهی بدن
ومقوی معده وفم معده بحدیکه سایر حبوب ماکوله بادوغیر سند خصوصاً چون با پوست

رقیق

رقیق ملایم مغز خورده شود وجهة درد جگر ودق وغثیان ومغص وسرفهٔ مزمن وتقویهٔ دل
وحافظه وذهن ودفع خفقان وبرودت جگر ولاغری کرده ویرقان وسپرز نافع ومصدع محرورین
ومورث شری ومصلحش ترکه وترشیها وسیبهای بارده وپوست سرخ رقیق ملایم مغز
او معتدل در حرارت وخشک وپوست سبز بیرون او سرد وخشک وبغایت مقوی معده ودل
وقابض ودافع اسهال وتشنگی ودق وجهة تقویهٔ دندان وخوشبو کردن دهان ودفع قلاع
وپوست سفید صلب او که طبخ مفرط داده باشند جلوس در آب او جهة خروج مقعد ونطول
طبیخ پوست درخت وبرگ او جهة درد مقعد ورحم وجرب وحکه وحبس نزلات ودفع
قمل ومداومة شستن موی بان جهة ریختن موی نافع ودر دهن پسته مقوی غالیها وخوشبو
کننده اطعمه وبالخاصیة مفرح معده وسعوط او با شلک جهة لقوه وتقویهٔ حافظه وتنقیه
دماغ مجرب وبا عنبر جهة ازالهٔ نسواس ومواد سوداوی ودفع سموم موثر است وخواص ثمر
درخت پسته که مغز نه بندد در برغنج مذکور شد **فنانن** بفارسی سامی نامند
میوه اییست بشکل عدس وبسیار بدبوی ودر مزاج قریب به رازیج ورایحه او جهة اختناق
رحم ودردان وشراب او با سرکه وشراب وغرغره او جهة اخراج زلوئی که در گلو مانده
باشد وگذاشتن ساینده او در سوراخ قضیب جهة احتباس بول بسیار موثر است وبلع
کردن یکعدد آن جهة گزیدن مار شاخ دار وچون در ثقبه باقلا فی گذاشته بلع نماید
جهة تب ربع مجرب یافته اند **فلیون** اسم یونانی بذر قطونا است **فنة الکلاب**
حب البان است **فنة الهاویه** اسم مصری غالیسما است ونزد بعضی شاباتج است
فوة الصبغ تمبل است **فیا** اسم عبرانی قاقله است **فوابراطن** اسم عبرانی اصابع
صفر است **فیخ** بفتح فا وشین وبغین معجمه بمعنی انجیریست که بجا او رخود بجد بجد بکه
اورا بپوشاند وفاشرا واشال اشرا از بن جهة نشاغ نامند ونشغ از جنس فاشرا است
ونباتش شبیه بعنب الثعلب وشاخهای او باریک تر وخار او کمتر وثمرش خوشه دار وبرگش

لبا تازه سود

باخشونت و دانه اش بعد از رسیدن سرخ میگردد و طعم آن گزنده زبان و بیخش صلب و سطبر
و منبتش آجام و بدستور در مواضع درشت تخم میروید و قسمی از آن بچهار دانه او بشکل
باقلی و بهمین صورت و از آن کوچکتر و بسیار سیاه براق و خط سفیدی میباشد و ظاهرا
لوبیای هندی عبارت از و باشد قسم اول در سیم گرم و خشک و شرب برگ و عروقش دافع
ضرر ادویه سمیه و مفرح و محلل ریاح و حافظ قوه غریزیست و چون برگ او را با عسل لعوق
کرده طفل شیرخوار را بتدریج از و بدهند در مدة حیوة سموم حیوانی و نباتی در و اثر
نمیکند و قدر شربتش یک مثقال است و ضماد قسم ثانی رادع اورام و مسکن درد مفاصل
و خوردن او موجب دیدن خوابهای پریشان و مولد خلط فاسد است **فصفصه** معرب
اسفست فارسیست که در رطبه مذکور شد **فصیل** بچه شتر است **فضا** بکسر فا عجم
الزبیب است **فضه** بفارسی نقره و سیم و بترکی کومش نامند و تکون او را از کوکرد
و زیبق پاک دانسته اند که کوکرد بقدر عشر زیبق باشد بدلیل آنکه چون نقره را کوکرد
مکلس کرده بگیرند و آن کبریت که بتکلیس او نبوده در مثل خود زیبق را منعقد میسازد
در اول سرد و خشک و گویند معتدلست در تفریح و تقویه قریب بیاقوت و جهت خفقان
و بدبوئی دهان و دفع رطوبات لزجه و عفونت بلغم و مالیخولیا و جنون و وسواس و ربو
و سرفه و استسقا و سپرز و سنگ گرده و شانه نافع و ضماد او محلل اورام و با زیبق مقتول
رافع بواسیر و کحل او جهت بیاض و تقویه باصره مفید و مضر امعا و مصلحش کثیرا و شربتش
تا نیم درم است و گوگرد خام باعث سیاهی او و نمک تلخ رافع آنست و گویند گوگرد غیر خام
معدل او و بعد از تعدیل موجب ثبات ارواح حاریه و متقی نظرقات شکل خود است و
خوردن اشربه و خمر در ظروف نقره باعث تفریح است **فطر** نباتیست سفید بشکل نصف تخم مرغ
که منکوس باشد و بی برگ و گل و ساقش بسیار کوتاه و مجوف و مملو از صفایح و ماکول او را
بترکی کمبلک و بفارسی قارچ نامند و فطر و کماة اسم جنس ماکول و غیر ماکول اند و نزد

بعضی

بعضی فطر مخصوص نوع قتال و کماة مخصوص ماکول است و مرجحه بی لون و بی رایحه بد و سفید و یا
مایل بزردی که باشد و کوچک و از زمین خوب برویند ماکول است و سیاه او در غایت سمیت و صرخیه از نوع
سفید و سرخ او در تحت درخت زیتون و انجیر و گردکان و امثال آن روید و بدستور از سرگین و
هیمها و مانند آن بر آید کشنده میباشد و گویند سفید ماکول او تریاق نوع سرخ اوست و ماکول او
در دوم سرد و تر و اکتحال آب تازه او جهت بیاض و تقویه باصره و رمد چشم نافع و مانع نزول آب
خصوصا چون سرمه را بآن پرورده کنند و سائیده خشک او رافع اسهال و ذرب و زلق الامعا
و ضماد او با ابریشم ماهی و سرکه جهت فتق و قیله و برآمدگی ناف مجرب و مداومت خوردن او قاطع
نسل و دیر هضم و مولد خلط غلیظ و چون قبول عفونت کند بجهت افراط منعفن میشود و سده و مورث
قولنج و درد معده و فالج و سکته و بهترین مصلح او اکل او با کامه و خردل و پختن اوست با نمک و شبت
و پودنه و در وقت پختن دو زیتون و صعتر و فلفل و خوردن زنجبیل پرورده و جوارشات و خوردن آب
سرد بعد از آن بغایت مضر و بدستور با تخم مرغ و با گوشت خوردن و از خواص اوست که هر حیوانی
که آنرا بگزد که فطر ماکول خورده باشد و عضو از مقعد بگذشته هیچ دوائی علاج نمیکند
و مرحبه در زیر خم شراب و سرکه روید بوست اکشنده است و جوق خشک کرده او مورث
بیهوشی و تریاق غیر ماکول او سکنجبین با سرگین مرغ خانگی است **فطراسالیون** یونانی و بمعنی
کرفس کوهیست و او را کرفس صخری و کرفس ماقدونی نیز نامند و تخم او شبیه بنانخواه و
خوشبوتر از آن و تند است و بهترین اجزای او تخم آن و در سیم گرم و خشک و قاطع لزوجات
و مدر بول و بغایت در دادار و محیض قوی الاثر و مخرج جنین و محلل نفخ و مقاوم سموم بارده
و بهی و بغایت مفتح و جهت مغص و درد پهلو مفید و در جمیع افعال قویتر از سایر اقسام کرفس است
و با فعال تخم کرفس بستانی را بجای او استعمال مینمایند و آن تخم و طلی و مایل بدرازی و بقدر
فلفلی و بیرون سیاه و اندرون سفید مایل بزردی و تند طعم و برگ نبات او عریض و باندک
حدت و چتر گل او مثل چتر شبت و در شکاین و ایلمیم نامند و این قسم را بعضی ضعیفتر از

فطراساليون دانسته اند وجمعى مثل آنيسون دانسته اند واو مدر عرق ودافع عرق النسا وفتيح وفرزجه
او مسقط جنين ودر سائر افعال مانند سائر اقسام كرفس است ودر حرف كاف انشاء الله تعالى
مذكور خواهد شد فطس و فطوس حب الآس است فطير نان بى خمير مايه است وزبون ترين اقسام
نانها است فطوريدسا اسم يونانى دجاج است فقع بتركى دنبلان وبفارسى كشنج نامند واو نوعى
اقسام فطرات ومدور وقريب بقدر نارنج وكوچكتر از آن مى باشد ودر زير زمين نزديك
آنها تكون مى شود وشيرين لذيذ وسرد وتر وبهتر از فطر ماكول وغليظ است واصلاحش آن
بدستورى است كه در فطر مذكور شد فقاع نوعى از نبيذ است ومسكر نيست واز ادويه مناسبه
وانبهاى حبوبات وميوه ها ترتيب ميدهند ودر هر بيست رطل آبها ده كه خواهند بكشند الا از
تربك زعرور وفلفل وسنبل وقرنفل وسداب وكرفس ونعناع ومصطكى وقاقله وبرنك ترنج
بايد كرد وسرد ترين همه فقاع آنست كه از شعير تنها جو ترتيب دهند وآن مدر بول ومرطب
بدن وبجهة سرفه وامراض حاره ديه نافع ومضر كرده وجاب دماغ واعصاب ومصلحش ادويه
حاره است وانچه از نانخواه ومصطكى وسنبل وقاقله وطرخون ترتيب دهند كثير الغذا ومقوى
معده واحشاء وبى نفخ است وكرم ترين اقسام او نقل وخرمائى ومويزى است فقاح اسم جنس
شكوفها است فقاح سورنجان اصابع هرمس است فقالاميونسا اسم يونانى صريمة الجدى است
فقاغينوس بخور مريم است فقاميمون قاثراسيون است فقيص شاهترج است فقاح الملح
زهرة الملح است وتر وجمعى ابقراست وتمام جويه كويدكه بر روى نمك منعقد شبيه بشوره مى باشد
والطف اجزاى نمك وقبض او كمتر است فقليس مقص است فقد حب الفقد است ففقه كل زرد
است فقوليون حنا است فقادما اسم يونانى سرو است فقاح الكرم شكوفه انكور است در اول
تر ودر خشك وباعطريه ومقوى دل ومعده ومسكن قواق وقى وعرق اودر افعال قويتر د
لطيفتر است فلز بسكون لام وكسر فا در لغة بمعنى سفيد دو بالست ومغز وغيره نامند وبتشديد
زا وكسر فا ولام بمعنى سيم اصل ودر نيم متعادن كداز نده است وهر كوهرى كه از كان خيزد ودر

اصطلاح

اصطلاح اجسام معدنيست كه هريك را كمالى مخصوص باشد يا در وزن تفاوت باشد اعم از آنكه
منطرق بالفعل يا بالقوة باشد كه با اعمال مخصوصه قابل كداز وچكش كير كردد واقسام چكش كير
بالفعل را منطرقات ومعادن سبعه نامند ودر الواقع هشت نوعند كه از هشت معدن حاصل مى شوند
طلا ونقره وقلعى وسرب وآهن ودروى وتوتيا هريك از معدن مخصوصى اند ومس ودروى ازيك
معدن اند ودر وزن مختلفند چنانكه بلينياس در كتاب احجار بيان نموده است ومس از كداختن جسم
معدنى بهم ميرسد ودروى از معدن بدون كداختن پيكردد وبجهة خود روئى آن بفارسى
روى خود رست نامند وبيونانى طاليقون كويند وآن در نهايت زردى مى باشد واز تاب آفتاب سياه
نميشود ولهذا بعربى صفر نامند ومس سرخ مايل بزردى مى باشد وهر دو قسم او در وزن سبكتر
از روى اند ومنطرق بالقوة سيماب است كه با اعمال مخصوصه چكش كير وكداخته ميكردد وبقى
فلزات نه نوعند ومعادن منطرقات منقسمند واز يك معدن دو فلز خيزد كه مس ودروى باشد
وچون دروى نايا ب وقليل الوجود است اشتباه عظيم در شناس سرخ وزرد ودر اسم نحاس وصفر
واقع شده وتاغايت تحقيق اين مراتب احدى بجهة عدم استقصا نموده كما لا يخفى وخواص هريك
مذكور شده وميشود فلنجه افلنجه است فلفل بيونانى ابيغس نامند درخت او شبيه بدرخت سقز
وخوشه او مانند خوشه آن درهم كشيده رقيق وطرف ملاصق شاخ سرخ وطرف ديكرش سبز است وفلفل
سفيد وسياه وهريك بزرى وبستانى مى باشد وكويند تا رسيدن او باتمام رسد سفيد مى باشد وبعد
از رسيدن كامل سياه مى شود وظاهر اصلى نداشته باشد وسفيد او املس وقابض است وسياه
چين دار وتند تر ودر دوم كرم وخشك وسفيد او در اول آن وبعضى بعكس دانسته اند و
هاضم وجاذب ومحلل وجالى وترياق سموم بارده وقاطع بلغم ودافع سرفه بارده وربو وضيق النفس
ورياح ومنعش ومقوى حافظه ومفتح سدد وباشير وشكر محرك باه ورقيق كننده خون مبرود
وملطف اغذيه غليظه ودافع آروغ ترش ومقوى جگر ومعده وسفوف آن وبا ادويه قابضه بجهة
تقطير بول نافع وباد در هر علتهاى عصب واعضاى عصبانى است وحمول او مخرج جنين وبعد از

جامع نافع حل وضماد او با زفت محلل خنازیر و دافع داحس و برص ناخن و با نطرون بغایت جالی
بهق و مسرع کننده رشاد و با پیاز و نمک جهة رویانیدن موی داء الثعلب و با محللات جهة تفتیح ریحی
و جوشانیده او در روغنها جهة فالج و خدر و امراض بارده و در رفع قشعریره تبهای بارده مفید و اکتحال
او جهة ظلمة بصر و بیاض ناخنه و طلای جوشانیده او در کلاب جهة رفع نزلات بارده و درد دندان
مجرب و بدستور مضمضه آنکه بشربت خشخاش جوشانیده باشند مجربست و سنون او جهة دندان
کرم خورده سریع الاثر و خایندن او با مویزج جهة رفع رطوبات معده و دماغ نافع و مجفف منی و مصدع
محشن سینه و حلق و مضر گرده و جگر و علاج و جمعی که خون ایشان ذخور نداشته باشند و جراحات
باطنی داشته در مجاری بول داشته باشند و مصلحش روغنهای سرد است و قدر شربت در وزن غسل و قدر
شربتش تا یک مثقال و بدلش زنجبیل است **فلفلمویه** اسم فارسی بیخ درخت فلفل است و گویند اسم
از بیخ و چوب درخت اوست و ابن جلجل ریشه درختی غیر فلفل دانسته و اصلی ندارد و بهترین
او سفید تازه است و در خواص و قدر شربت و مصلح مانند فلفل و در امراض سپرز و درد کمر نویز (?)
اذان و سعوط او جهة سکته و صرع نافع و بدلش دار فلفل است **فلفل الماء** نباتیست که در آبهای
غیر جاری روید برگش شبیه ببرگ بید و ساقش بی برگ و شاخهای او بقدر ذرعی و دانه او در برز (?)
و مجتمع و شبیه بخوشه و طعم او تند و شبیه بطعم فلفل و بعطریه و عوض فلفل در اطعمه استعمال
میکنند در دوم گرم و خشک و مسخن معده و جگر و هاضم و ضماد برگ و تخم او محلل اورام
بلغمی و صلبه و دافع آثار و بیخ او در اضمده کلف و نمش مزمن قوی الاثر و قدر شربتش تا دو درم است
فلفل السودان دانه ایست شبیه بخلر (?) و غلاف او مانند غلاف آن و تند و با اندک تلخی در آخر
دوم گرم و خشک و محلل ریاح غلیظه و بلغم لزج و مفتح سده و با عسل محرک باه و جهة قولنج
ایلاوس نافع و جهة درد دندان و حرکة آن بغایت مؤثر و مضر حلق و مصلحش عناب و قدر شربتش
تا دو درم است **فل** ثمری است هندی بقدر پسته و پوست او شبیه بپوست فندق و مغزش
مایل بزردی و سفیدی و با دهنیه و از فلاسفه نقل کرده اند که آن از پیوند نیلوفر با یاسمین

بهم میرسد و دانه او شبیه بدانه نیلوفر شبیه و غیر بیخ نیلوفر هندیست و غیر بندق هندیست در دوم گرم
و در اول خشک و نزد بعضی در سیم گرم و خشک است و محلل و مفتح سده و منقی دماغ و جهة خفقان
و غشی و درد سر و سپرز و درد جگر و حفظ سیاهی موی و تسکین غضب و درد معده و استسقا و باه و بواسیر
نافع و ضماد برگ او مانع تولد قمل و خوشبو کننده جمیع بدن و قدر شربتش تا دو درم است **فاتیه** حب
الراس است **فلفلمون** نوعی بیخ بیرنیت **فادرا** اذریونست **فلمون** مرغیست **فلیمیقن** سوریجانست و نزد
بعضی مومانه **فلفلشاه** تخم مخلصه است **فلفل الصقالیه** شاملاثلق و حرف بابلیست **فلفل القرود**
تخم تنبه است **فلفل الخواص** ناعوذانه است **فلیفله** هرنوه است و گویند تخم پنجنکشت است و بلغة
مغربی بذر الانجره است **فلنجشک** ترنجشک است **فلفلی دراز** اسم فارسی دار فلفل است **فلون**
بلغة رومی برگ نباتانست **قلام** اسم عربی قاقله است **فنک** اسم فارسی فرساقست و آن پوستیست
سفید و سرخ و ابلق می باشد و حیوان او از سنجاب بزرگتر و از بلاد روس و ترک آرند خوشبوی و گرم
تر از سنجاب و قاقم و سرد تر از سمور و ملایم و موافق جمیع امزجه است خصوصاً اطفال و نزد بعضی
جلد مرغیست و بخور او جهة گریزانیدن هوام مؤثر است و قول اول اصح است چه اغلب پوست
مرغیست سفید بزرگتر از غاز و قوی مانند و ملایم او موجب تبرید است بجای فنک **فیخیوند**
اسم یونانی نباتیست برگش شبیه ببرگ کیلاس کبیر و از شش هفت عدد و بیش نباشد و طرف
ساق و بیخ زمین سفید و طرف دیگر سبز و باز و انبانها بسیار و در خیار از دنیا آنرا بر کمال ناف
میروید بقدر شبری و گلش زرد و زیاده بر آن ده رونیده اند و لهذا تصریح نموده اند که بدل کل
و بیشاقانست و بیخش باریک و در مواضع نمناک بهم میرسد تند طعم و تلخ و با قبض و در سیم
گرم و خشک و تازه او مستعمل و اندکی از بیخ و برگ او که در دهان نگاه دارند دافع سرفه
مزمنه و ربو و ضیق النفس و قرحه سینه و محلل بلغم لزج و بخور و استنشاق او بدستور رهیف (?)
اثرها دارند و ضماد او محلل و گشاینده و تلها و اورام و التیام دهنده زخمهاست و جولاو
با عسل مخرج جنین زنده و مرده و خشک او بسیار تند و غیر مستعملست **فنجنکشت** اثلقانست

فنا عنب الثعلب است **فنجیون** فنجیون است **فنجنوش** بیاید بعد از جیم فرع سرخ ابوخلسا است
وسمی بعرق الفالوذج **فنجیویون** نیمی گوید که آن خمر است **فنجنوش** بیوند بعد از جیم
اثیم اصطلاحی معجون خبث الحدید است و عوام یادزهرگاوی ذالبابی اثیم بیامند **فندق**
فندی رتبه است **فندق** ایم فارسی بندق است **فو** به بختیدیه و او اثیم یونانی نباتی است
شبیه بکرفس بزرگ برگ و ساقش زیاده بوذرعی و املس و مجوف و مایل به بنفشی و برگه
وگلش شبیه بنرگس و از آن بزرگتر و سفیدی او به بنفشی آمیخته و تخمش معطر و اشقر
و انتهای آن باشعبهای کج و مانند بیخ اذخر و رنگهای خرنوب سیاه و در بوی شبیه ببوی
سنبل رومی و مراد از مطلق او بیخ است و بفارسی بیخ سنبله نامند در آخر دوم گرم و خشک
و مفتح سده و محلل ریاح و مدر بول و حیض و با قوة تریاقیه و جهة درد پهلو و سپرز
و عرق النساء و تنقیه عروق و مغص و علل بارده سینه و ضماد او جهة داء الثعلب مفید
و مضر گرده و مصلحش رازیانه و عسل و بدلش کبابه و قدر شربت از جرم او تا یک مثقال و در طبیخها
دو مثقال است **فوة** بفارسی روناس مانند بیخست سرخ و مستعمل صباغانند و قوة الصبغ گویند
بری و بستانی می باشد و ثمر او مدر و بعد از رسیدن سیاه می شود در دوم گرم و خشک
و مفتح سده و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مقوی معده و مسقط جنین و طبیخ او با عسل
جهة عرق النساء و درد ورک و سستی اعضا و یرقان و فالج و با سکنجبین جهة سده جگر و
سپرز نافع و مضر مثانه و مورث بول الدم و مصلحش کثیرا و مضر سر و مصلح آن انیسون
و قدر شربتش یک مثقال و در مطبوخات تا سه کف است و باید شارب او صبر و روز بحمام رود
و برگ و شاخ و ثمر او مجموعه دافع سم هوام است و مجرب و به تنهائی این اثر ندارد و
ثمرتش در ازاله سپرز مانند سایر اجزاء او و حمول او مدر حیض و مخرج جنین و مشیمه و ضمادش
جهة فالج و سایر امراض بارده عصبانی و بهق و قوبا و مغص و خراز و آثار جلد از ضربه و سقطه
نافع و بدلش کبابه و نزد بعضی نصف او سلیخه و ثلث او مویز سیاه است **فوفل** معرب از

کوبل

کوبل هندی و او ثمر درختیست بزرگتر از جوز بوا و مدور و با عفوصه و اندک تلخی و سرخ و سیاه
سیاه شده و درختش شبیه بدرخت نارجیل است در دوم سرد و خشک و مقوی دل و اعضا و رادع
و مانع صعود بخارات بدماغ و بنیاد قابض و سرخ او مسهل بعسر و غیر مفرط و رافع دردهای
حار و قاطع عرق و جهة استحکام عصب و سستی اعضاء و وثی و قلاع و امراض حاره دهان و دندان
و قطع سیلان خون نافع و مخشن سینه و مصلحش کثیرا و اکتحال او جهة طرفه و استرخای پلک
چشم و دمعه و التهاب و رمد و مجرب مفید و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش مثل او صندل
سرخ و نصف آن آب کشنیز است **فودنج** معرب از پودنه فارسی است و بهندی جیق نامند بری
و بستانی و جبلی و نهری می باشد و مراد از مطلق او بری است و شکل او شبیه قسم جبلی است و بستانی
از نهری که برگش دراز و ساقش بزرگ است چون در بستانها غرس نمایند بعد از دو سال نعنع
می شود و پودنه بری ترا ساقها متفرق و تند بوی و با عطریه و برگش ریزه و مایل باستداره
و تخمش شبیه بتخم ریحان است در اول سیم گرم و خشک و بغایة ملطف و مدر عرق و حیض
و مسهل سودا و قاتل جنین و تریاق گزیدن جانوران و محلل ریاح و جهة استسقا و یرقان
و اخراج مشیمه و فواق و غثیان و تنقیه فضول معده و سینه و گزاز و سوزش معده و ضمادش
جهة سرخ کردن عضو و دفع سپرز و جذام و آثار سیاهی جلد و بوی او جهة غشی و فرزجه
او جهة اخراج جنین و نطول او جهة حکه و ریاح رحم و صلابة آن و خشک سوخته او جهة
تقویة لثه مفید و مضر امعا و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درم و بدلش مثل و نصف او
پودنه نهری است و قسمی از پودنه بزرگتر از برگش دراز و نرم مایل بسیاهی و گلش خوشبو
و تند مایل بزردی است و در جمیع افعال ضعیف تر از اقسام پودنه **فودنج نهری** قسمی از
برگ مانند ریحان کوهی و شاخهای پراکنده و گلش بنفش و در کنار آبها میروید و قسمی
از آن شبیه بنعناع و برگش دراز تر از آن و ساقش قویتر است در آخر دوم گرم و خشک
و مدر بول و با عسل مدر عرق و طبیخ او جهة داء الفیل و نفس الانتصاب و تب بلغمی و سودا و

وجذام وباشراب جهت سموم ونفث عضل ومغص وهیضه وطول او جهت دفع زردی یرقان وبا
عسل ونمک جهت دفع کرم معده وحب القرع وحمول برک او جهت احتباس حیض نافع وقاتل جنین
وبخور وفرش کردن او جهت گریزانیدن هوام وضماد پخته او در شراب جهت ازاله آثار سیاهی
جلد وعرق النسا وقطور آب او جهت کشتن کرمی که در گوش بهم رسد مفید وچون خشک او را
بر موضع گزیده هوام بندند موجب قرحه آن عضو وجذب حمیه است ودر هر عضوی که کرم
متکون شود ذرور او دافع است ومضر بریه وکرده ومصلحش کثیرا وشربتش یک درم وبدلش
نعناع وتره وبعضی فرد مانا است **فودنج جبلی** مشکطرا مشیع است **فودنج** مایه ابکامه است
وبعضی ترشیها را نیز مایه می شود وآن را از آرد جو وآرد گندم که با آب گرم خمیر کرده با
شبد بی نمک ترتیب میدهند ودر برگ انجیر پیچیده در ظرفی کرده در سایه میگذارند تا
متعفن شود وخشک گردد ضماد او با سرکه ودر روغن گل جهت جرب وخارش بدن ونفخ
دمل مفید ومحلل قوی است وبعضی آنرا ادویه خوشبو اضافه نموده با سرکه مخلوط می
سازند ومدتی در آفتاب میگذارند ودر دستورات مذکور است **فول** باقلی است **فوم**
شامل سیر وگندم ونخود است **فوق بری** بلسکی است **قوة الضبع** فوة است **فوشنه** غوشنا است
فولیون اسم یونانی جعده است **فودیون** اسم یونانی قرقرعا است **فوفه** عشبه است
فودنس اسم یونانی بق است **فوحولیا** اسم یونانی حلزون است **فولن** اسم یونانی برگ نب
نبانات است **فولو** بیونانی حنظل است **فوغلص** بیونانی لسان الثور است **فهد** اسم عربی یوز
است **فیروزج** معرب از پیروزه نام سنگی است وبهترین او نیشابوری کبود صاف است که
رنگش در هوای صاف صاف تر نماید ودر غیر آن مکدر وآنچه از معدن شیراز وکرمان بهم رسد
ومایل بسفیدی باشد شبابکی است ومجموع او از عرق وچرب وبوی مشک زائل میگردد
در اول سرد ودر دوم خشک ومقوی دل ومعده وپادزهر جمیع سموم ودافع اسهال
وقرحه امعا وسایر جراحات باطنی وجهت خفقان وبا عسل جهت صرع وسپرز وسلک

کرده

وتقویه روح باصره ونتن طبقه قرنیه
کرده وتشانه واکتحال او جهت دمعه وناخنه وبیاض
وسایر طبقات نافع ومضر گرده ومصلحش کثیرا وقدر شربتش نیم درم وجهت سموم قویه تا یک
درم است وشدنی تم اورا بالخاصیة جهت گزیدن عقرب مجرب یافته اند واز خواص اوست
که دارنده او در آب غرق نشود وصاعقه باو نرسد وذات الجنب او مقوی دل ودافع خوف
وچون با اجساد نرم بگدازند صلب کند ومکلس وتکلیس معادن وتثبیت نفوس خارجه مینماید
وبدل او در غیر بلاد هند کمی باشد ودر صفت بیالک بجای او میزاید
فیل حیوان معروف است وبهترین اجزای او دندان آنست که عاج نامند سرد وخشک
ومدت حمل او یک سال می باشد
خشک وصابس اسهال ونزف الدم وتبخیر آن بر عضوی که استخوان شکسته در وی باشد
جاذب آن ومعین بر اخراج او ومحروق او را با کحل با شراب وفرزجه او وا بعد
از طهر جهت حمل مانع مجرب دانسته اند وشراب وبا آب بودنه مانع از دیاد جذام وسوحان
کرده او که نشاره عاج نامند بقدر دو درهم که هر روز با آب وعسل بنوشند مقوی قوه
حافظه وفهم ودافع دوده مهلک ومفاصل است وضماد سائیده او با شلغم ان براده حدید
جهت بواسیر مفید وتعلیق او بر گردن انسان دافع کابوس مفید که در بارچه سیاهی بسته باشند مانع
ضرر وبا وطاعون وخوردن بول او که زن عاقر نداند که بول فیل است دیقود بده وس بجهت
حامله شدن مجرب دانسته وفرموده که دهن او با خون سنگ پشت وتخم او تریاق جمیع سموم
است وما سرچویه گوید تعلیق پوست او دافع تب ربع وغلیه است وفرزجه سرگین او مانع حمل وبخور
آن دافع تبهای عفونیه وگریزاننده هوام وطلاء او دافع کلف وآثار وقیل انجیر جهت سعفه رطبه
والتیام زخمها مفید وفرزجه غضیه او دافع حمل وبا عسل ترساله دخوردن یک قیراط او با آب کاسنی
رافع ذرب واسهال مزمن است **فیخرا** اسم یونانی سنداب است **فیلزهرج** یعنی اسم الفیل است واقسام
از لوف الکبیر است که خشخاش عصاره او وقاتل فیل است **فیلیوس** قسمی از لوف الکبیر
که او را لوف الجعد نامند **فیند** و **فنیک** و **فنج** حجر القیشور است **فیلطس** بلسان است **فیلقین**

اسم یونانی قرطم است **فیقرا** لغت یونانی بمعنی تلخ است و مراد از و صبر سقوطری است **فیقن**
اغریون قرطم بری است **فیقس** اسم یونانی عفص است **فینقس** حماما است **فیسطل** شاه ترج
است **فیرحق** اسم اندلسی اثل اسود است **فیقا** اسم عبرانی نخبه است و بسریانی نیشا نامند
فیقراطیون اسم یونانی عنصل است **فینارس** اسم یونانی سعد است **فیناسیوس** اسم دو می اصابع
هرمس است **حرف القاف** **قاقله** بفارسی هیل نامند
کبار و صغار می باشد کبار او را اغلاف بقدر جوز بوا و مثلث و سیاه است و دانه او مایل بتدویر
و صغار او را اغلاف سفید و دانه او ریزتر و مثلث و با عطریه و تندی و تلخی اند و نباتش بقدر دو ذرع
و برگش عریض و با خشونت و تند بوی و ثمرش در زیر شاخها متفرق می باشد و از عند خیزد و کبار را
ذکر و صغار را انثی گویند و قوت آن تا ده سال باقیست کبار او خوشبوی تر و در تقویت و سایر
افعال قویتر است در دوم گرم و خشک و مسخن و محلل و هاضم و مفرح و مقوی دل و معده و مفتح
سدد و با قوت قابضه و ملطف و جالی و خوشبو کننده عرق و دافع خفقان و جهت ریاح معده و اشتها
دغثیان و قی و درد جگر و معده خصوصا با غذا و جهت صرع و سلک کرده و اغما نافع و نفوخ
او عطسه آرند و جهت صداع و صرع و جنون مفید و گویند مضر ریه است و مصلحش شکر و قدر
شربتش تا یک مثقال است و بدلش یک وزن و نیم آن قاقله صغار است یا بوزنش کبابه و قسم صغار
او در آخر اول گرم و در دوم خشک و در تقویت معده قویتر از کبار و مسکن قی و مجفف رطوبة
سینه و در سایر افعال مانند کبار و قوة قابضه او کمتر از آن و مضر امعا و مصلحش کتیرا و قدر شربتش
تا دو درم و بدلش نصف آن کبابه و نصف حب بلسان است **قاطیقی** لغت یونانی و بمعنی کف العقاب
برگ نبات او مانند بوده و زیتون و ثمرش سوراخ دار و شبیه بسیب کوچکی و تخمش مانند نخود و بعضی
شکل گرسنه و گویند در تفتیح مؤثر است هر گاه باسم شخصی و مادر آن شخص داده شود و تعلیق او را
مانع عشق دانسته اند **قاقلی** اسم قبطی است و بعربی قلام و بترکی و بفارسی شور نامند نباتیست شبیه
اشنان و اسفند و رطوبة او چسبنده از اشنان و از آن سبزتر و طعم او شور و با تلخی و تخمش نخود دان

دانه

دانه و موافق مزاج او نیست در دوم گرم و خشک و قلیل الغذا و آب او بقدر یک وقیه تا نیم رطل با آب
مویز و شکر مسهل زرداب و مدر بول و حیض و مفتح سدد و جهت ضعف معده و ترهل و درد کمر
نافع و تازه او مدر شیر و محرک و مقوی باه است **قاقصه** بفارسی چینه دان و سنگدان نامند و طیور را
بجای معده است و بهترین آن از ماکیان مرغ بریان است و بعد از آن مرغ کبک ها که کثیر الغذا
و مولد خون صالح و دافع خفقان و دیر هضم و مصلحش ابکامه و نمک است و پوست اندرون آن را
چون خشک کنند و سایند با آب سرد بنوشند جهت درد معده و زلق الامعا و اسهال بغایت نافع
است **قیر** بفارسی مشهور به قیر است و آن از زمین با آب گرم از چشمها می جوشد سیاه مایل بسرخی
و اصل آن بعضی صلب و برخی سیال می باشد و با قدری خاک آمیخته می کنند تا توانند کشتی و امثال
آن اندوده و قوتش تا سی سال باقی است در سیم گرم و خشک و در اشتعال قریب بنفط و منضج و محلل
و محلل اغلاظ غلیظه و لزجه سینه و دماغ و مانع تغییر آب و طعام و فساد هواها و بادی و معین هضم
و جهت معده و جگر و سپرز نافع و خاییدن او جهت رفع رطوبات و ثقل زبان و فساد لثه و ضرس که
بی حس شده باشد مفید و ظروف بقیر اندوده که در مدینه آب را مانع تغییر است و آشامیدن
آب از آن ظروف مصلح غلظة آب و دافع طاعون و مانع استسقا و شرابی که در خم قیر اندوده
ترتیب دهند گرم تر و سریع الخروج تر از بدن است و خمار او کمتر می باشد و اکثار خوردن قیر
مورث ترمه شانه و مصلحش صمغ و لعابها و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش نفط است **قاوند**
اسم روغن منجمد سفیدی است شبیه به پیه و بد بوی و از حبشه و نواحی یمن آرند و شحم قاوندی
نامند و اصل او معلوم نیست بعضی نباتی و جمعی حیوانی دانسته اند گرم و مایل بخشکی و محلل ریاح
و محرک باه و بالعابها و حریرها دافع سرفه قدیم و درد زانو و تهیج گاه و ضعف اعصاب و قدر
شربتش تا سه درم است **قاقم** پوست حیوانیست از موش بزرگتر و سفید و دنبالش کوتاه و سر دنباله
او سیاه لباس آن گرمتر از سنجاب و سردتر از سمور و در خواص مانند فنک است **قاتل الحیتان**
و **قاتل السمک** ماهی زهره است **قاتل الذئب** خانق الذئب است **قاتل ابیه** نزد بعضی بداشقا

و تره جمعی قطلب است قاتل نفسه قاتل کافور و فرفیون وقانند آنست که بنفسه تحلیل و نقصان پذیر
باشد قاتل النحل نیلوفر است قاتل النمر خانق النمرات و تره بعضی مادریون سیاه است قاتل الکلب
خانق الکلاب است و گویند اوداوادانی است قاتل ابیه خصی الثعلب است قاتل العلق نوعی از انا طلس است
که شکوفه او کبود باشد و تره بعضی نوعی از مرزنجوش است قاطر دم الاخوین است قاقالیا اسم یونانی
بقلة الاوجاع است قاردوا اسم یونانی کرویا است قاقیا اقاقیا است قاره سطاخیس است
قاطونا اسم رومی نوشادر است قاسی اسم ترکی بادزد است قایش اسم ترکی قصب است قاردی
یادوق ترکی بذر قطونا است قار اسم ترکی ثلج است قاوون اسم ترکی بطیخ است قارپوز اسم
ترکی بطیخ هندیست قان اسم ترکی دم است قابوق اسم ترکی قشر است قارچ اسم فارسی فطر
ماکول است قازا اسم ترکی مغل است قبج بفارسی کبک و بترکی کلیک نامند در دوم گرم و خشک
و کثیر الغذا و سریع الهضم و مشهی و لطیف و مولد خون صالح و حابس اسهال و جهة فالج و لقوه
و امراض بارده دماغی و جگر و معده و سینه و احشا نافع و در مزاج محرور و در هوای گرم و با
شراب مصدع و مورث خارش بدن و مصلحش سکنجبین و ترشیها است و شرب یک مثقال مغز مرارة او با
نیم درم سندل جهة یرقان و یک مثقال جگر خام او جهة صرع و زهره او جهة تقویه و جلای بصر
و بیاض و شبکوری و جرب چشم و با مروارید و شکر بالسویه جهة بیاض و جرب جرب و ضماد او بر
چشم با روغن زیتون بالسویه جهة نزول آب و سعوط آن در اول هر ماه یکبار جهة قوه حافظه
و دفع نسیان مفید و بیضه او که در سرکه منعقد پخته باشند جهة درد شکم و مغص و بیضه او در
خمیر سرکه مورث فصاحت و صافی آواز و دماغ سرفه و خام او بانکند رسمن بدن و اکتحال خون
خشک کرده او با زجاج سفید جهة جرب و ناخنه نافع و خاکستر پرا و محلل اورام صلبه و طلای
سرگین او دافع کلف و نمش است قبیطه ناطف است قباق اسم ترکی قرع است قپلان اسم ترکی نمر است
قتاد بنابی شتاه اسم فارسی است که بفارسی گون نامند و نوارس قسمی از وست و بفارسی قبیح
گویند و کثیرا صمغ گون است و مذکور خواهد شد در دوم گرم و خشک و آب او جهة سرفه و ضیق

النفس

النفس و طلای آن با عسل جهة رفع آثار جلد مفید است قت رطبه خشک است قثاء الرمد سلوی
است قثاء بناء شبک اسم عربی خیار زه است که خیار دراز و خیار چنبر نیز گویند در بعضی
مکان طول او بقدر ذرعی می شود در آخر دوم سرد و تر و مجوف او مسکن حرارت و تشنگی و مدر
سنگ گرده و مثانه و جهة التهاب معده و جگر مفید و لطیف تر از قثد و سریع الهضم تر از آن و تخم
او مدر بول و مفتح و جلای و قوی تر از تخم قثد و پوست و گوشت او مولد ریاح و قولنج او دیر هضم
و مخاطیکه از و بهم رسد مستعد عفونت و ردا فعال مانند قثد است و مصلحش عسل و مویز و دارچینی
و شرب برگ او جهة سگ دیوانه گزیده و خشک کرده آن جهة اسهال صفراوی مفید است قثد
اسم عربی خیار است و در شیراز خیار بالنک و در خراسان بادرنک نامند در آخر دوم سرد و تر
و مسکن حرارت صفرا و خون و التهاب احشا و دافع و تشنگی و مفتح سده جگر و مدر بول و مخرج
حصاة و غلیظ تر از قثا و دافع ضعفی که از اسهال مفرط حادث شود … جهة تبهای تند و
یرقان و درد سر نافع و آب او با چهل نیم … با شکر مسهل مرة الصفراوی که در معده و امعا
باشد و آب خیار زرد ترشیده … در اسهال قوی تر از آب نارسیده آن و چون قدری قرنفل
در آن خیسانیده و روز دیگر صاف او با ماء العسل بنوشند جهة نیکوئی رنگ رخسار و تفتیح
سده و تحلیل مواد حاره نافع و دافع خفقان است و دیگر و زر و نطول آب او نافع تولد قمل
و ضماد کوبیده جرم او جهة جرب و حصف و شری و خارش بدن و نرم کردن خشونت جلد و
التهاب معده و آماس … و درد سر و اورام حاره مفید و خوردن دو دل و نیم از پوست خشک
او جهة عسر ولادت بغایت موثر و مضر معده و دیر هضم کند غذا و مولد خلط خام و درد تهیگاه
و چون در معده فاسد گردد مولد خلط سمی و مصلحش نانخواه و معاجین حاره و عسل و بوئیدن
خیار جهة انتعاش روح حیوانی و درد سر حار مفید است و ترشی خیار مبرد و مطفی حرارت و بیاد
دیر هضم و با طعام و بعد از آن مضر است و تخم خیار سرد تر از تخم خیار زه و مدر بول و مخرج
صفرای سوخته با درار و دافع تبهای حاره و ورم جگر و سپرز و درد شش و قرحه آن که از

حرارت باشد وضماد او با بوره وعسل محلل اورام صلبه است ومفتح انثیان ومسکن عطش کثیر او بدلش
تخم خیارزه وشربتش تا پنج درم است ودر روغن خیار که مانند روغن کدو ترتیب دهند دوا ضعیف
تر از روغن کدو است **قثاء الحمار** بفارسی خیار دشتی نامند بقدر بلوطی وبسیار تلخ می باشد
ونبات او ساق دار وغیر مفروش بر زمین است وبرگش کوچکتر از برگ خیار وبا خشونت وبازغب
وگلش بزرگ وسفید ومنبت او خرابها ومواضع ریگ دار وقویترین اجزاء او عصاره ثمرات
که افشرده با قدری صمغ ونشاسته آمیخته قرص کرده باشند وقوتش تا ده سال باقی است وغیر
مغشوش او املس وبغایت تلخ وبقدر بت شعله می سوزد وبسیار سفید نمی باشد وزبونترین
او کراثی رنگ وخشن است ودر سیم گرم وخشک ومسهل مرة السودا وبلغم خام وزرداب ومنقی
دماغ ودافع استسقا ومرفه بارده ودبو وضیق النفس ورياح غلیظه وسپرز ویرقان
سیاه ومسک کرده ومثانه وبواسیر وفالج ولقوه وصرع وکزاز وصداع بیضه وخوده ودرد
مفاصل ونقرس وعرق النسا وحول او مدر حیض وقاتل جنین وقدر شربتش از دو قیراط
است ومضر معده ورقیق وابدان ضعیفه ومسقی بافراط ومصلحش دوا فراط فی سویق الشعیر باب
سرد ودو مرکه وبیوغای قابض ودر دوا فراط اسهال بجهة آشامیدن وجلوس در آب سرد واشامیدن
قوابض بارده است وشرط است که با ادویه مناسبه طبخ وحل او استعمال نمایند شل مقل
ودارچینی وصبر وتربد وافسنتین ونمک هندی وماء العسل ورب انگور وزعفران واقسام
صموغ وروغنها وباسقونیا معتدل استعمال او وجایز نیست وطلاء او با عسل وبدستور با روغن زیتون
محلل ورم حنجره وبا سرکه جهة کلف واثار وثالیل وقوبا نافع وآب او با جهة تنقیه معادن وثبات
وبیاض آن مجرب دانسته اند ودیگر او در تخفیف قویتر از سایر اجزاء وضماد مطبوخ آن با آرد جو
محلل جمیع اورام بلغمی ودافع بهق واثار وجرب متقرح وقوبا وبا علت البطم گشاینده وقبل
ومطبوخ او در سرکه دافع نقرس وبا اسفنج وکشالان جهة درد مفاصل ونقرس وعرق النساء
واستسقاء لحمی بغایت موثر ومداومه شرب طبیخ برگ وبیخ او دافع جذام وحیبه قیراط از آن

مسهل

مسهل بلغم ومرة الصفرا وبقدر ادویه ایتیقات وقدر شربت طبیخ او تا سه وقیه وحقنه بطبیخ
او جهة عرق النسا ومضمضه آن جهة درد دندان بارد وسعوط او با شیر دختران جهة دردهای
مزمن مفید وضماد تخم وگلا وجهة مفاصل مزمن نافع وقدر شربتش تا یک درم است وباید با ادویه
وکثیرا نوشند ودر روغن قثاء الحمار که آب او با مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا رفع آب گردد
وبا تخم مانند او را ریزه کرده با روغن زیتون دو وزن آن بچهل روز در آفتاب بگذارند
بسیار گرم ومحلل قوی ومدر حیض ومخرج ولد ودافع کلف وبثور وکرم گوش وگرانی سامعه
ورياح آن وبا تخم کتان جهة بواسیر وقدر شربتش تا یک درم است **قثاء النعام** حنظل است **قثاء**
الكبر ثمر کبر ودر ابجا مذکور می شود **قثاء هندی** بلا است ونزد بعضی خیار شنبر **قثاء الحیه**
درا ونه طویل است ونزد جمعی حنظل **قثاء بری** قثاء الحمار است **حچی** اسم ترکی گیاه خردل بری است
قدید اسم جنس چیزهای خشک است ومراد از مطلق آن گوشت ناقه وقدید جمیع لحوم بجهة
طبع وخواص اصل آن است وزبونترین اغذیه ومولد خلط غلیظ سوداوی ومورث جوششها
وقولنج وبحوانی وحکه وجرب وقدید گوشت حیوان وحشی جهة استسقا موافق است وهر
گاه در سرکه خیسانیده باشند ومصلح قوی قدید خیار است ودر روغنها وشربتهای سرد
وتر **قدیمیا** قلیمیا است **قدیم الملک** غباری است **قداح** بهار نارنج است ونزد بعضی شکوفه
رطبه **قدم** نوعی از ابرونت **قدومه** بلغة اصفهان توده ریا است **قرومانا** معرب از قودا
موس یونانی است گیاه او شبیه ببابونه وشاخهای او بسیار ومتفرق وگلش دکم برگ واز بابونه
بزرگتر ونیمش قویتر وگلش سفید مایل بکبودی وریزه وتخمش دراز وباریک شبیه بگردیا
واز آن دراز تر وبا تلخی وتند بوی ونوع بوی کوهیا است ومستعمل تخم اوست ودر سیم گرم
وخشک وتریاق سموم بارده حیوانی وقاتل اقسام کرم معده ومنقی سینه ودافع قولنج و
ورياح غلیظه وسده جگر وسپرز ونوافق وسرفه کهنه ودبو وصرع وعرق النسا وفالج
ودرد گرده وگوش وتشنج عضل وبا پوست بیخ غار مفتت حصاة وطلاء او با سرکه نافع جرب

وحکه و جرب و حمول و مجوراو فالج جزن و او مضر سپرز و مصلحش افتیمون و انیسون و قدر
شربتش یکدرم و بدلش اذخر است یا حومل **قرنفل** بفارسی و بترکی میخک نامند و آن شکوفه
درختیست و اصل نبات اورا احدی مشاهده نکرده و مخصوص جزایر چین است که از
ساحل دریا جمع کرده میآورند و قسم نر او بشکل دانه زیتون و قسم ماده بشکل یاسمین است
و سیاه و تند بوی و با عطریت قوی و تلخ در سیم گرم و خشک و مفتح و محلل و مقوی دل و معده
و جگر و اعضای باطنی و دماغ و باه و هاضمه و مفرح و دافع قی و غثیان و استسقا و علل سوداوی
و بلغمی و تقطیر البول و سلس البول و ریاح غلیظه و امراض بارده رحم و زلق الامعای
رطوبی و نزلات متوالیه و بدبویی دهان و فالج و جمیع امراض بارده دماغی و وحشت
و وسواس و خفقان و نیم درم او با شیر تازه بشرط مداومه بغایت محرک باه و مداومت
در هر وقت طهر زنان باعث حمل ایشان و فرو بردن یکعدد از قسم نر او هر روز موجب
منع حمل و اکتحال او جهة سبل و قوة باصره و غشاوه و طلای او بر احلیل ساذج جماع و
مقوی فم رحم و بوییدن او جهة سکته و سده دماغی و نزلات بارده مجرب و سعوط و نفوخ
و همین اثر دارد و عرق قرنفل که یکجزو او با یکجزو و نیم گل سرخ و مشک او کافور و زبان
و نصف جزو و تنبول که مجموع را سایند و حقنه بگلاب نموده تقطیر کنند در جمیع افعال قایم
مقام خمر و تریاق سموم و مقوی حواس و مفتح و جهة تعدیل اخلاط و دفع استسقا و امراض
بارده بعدیل است و شراب او که یکجزو او با شانزده جزو آب و آب لیمو آب انار و یک
جزو عسل مخلوط نموده در شیشه کرده بگذارند در سرکین اسب دفن نمایند بعد از
قوی تر و چون میخ شراب را با شکر بقوام آورند جهة امراض بارده عصبی نظیر است
و گویند قرنفل مضر گرده و امعاء است و مصلحش صمغ و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش دو
وزن او دارچینی و نصف آن کبابه است **قرنفل بستانی** قرنفلچک است **قرفه** اسم جنس
پوست هر درخت و چون مطلق گویند مراد الطف پوست درخت خاصی است قسمی از آن

خوشبو و سطبر و سیاه مانند رنگ قرنفل و در بوی شبیه باو و اورا قرفة القرنفل یا پی سب نامند و قسمی
مایل بسرخی و در سطبری کمتر از قرفة القرنفل و شیرین تر از آن و در بوی شبیه بدارچینی است و قرفة
الدارچینی گویند و نزد بعضی پوست درخت دارچینی است و جمعی غیر آن دانسته اند و قسمی مخطط
بخطوط و قسمی سفید و زود شکن میباشد و بهترین اقسام قرفة القرنفل است و بولس گوید در
افعال ضعیف تر از دارچینی است و جمعی قوی تر از دارچینی دانسته اند و قرفة القرنفل در مزاج
و افعال مشابه قرنفل و از آن ضعیف تر است در آخر دوم گرم و خشک و مقوی اعضای باطنی
و در تقویه معده و جگر نیز قوی تر از دارچینی و جهة فالج و لقوه و صرع و امراض عصب
و درد مفاصل نافع و ضماد او با سرکه دافع جرب و قوبا و شربتش تا دو درم و بدلش سلیخه است
قرنفلیه بلغة مغرب گیاهیست برگش شبیه ببرگ گلاب و برگ بنفشه و از آن کوچکتر و ساقش
بقدر ذرعی و با شعبها و با خشونت و گلش بنفشی مایل بسفیدی و در بوی شبیه بقرنفل و تخمش مانند خربق
سیاه و در بوی شبیه بدارچینی و در مواضع نمناک و سایها و اکثر بادره و تخم سیر و یند در دوم گرم و خشک
و محلل ریاح و بعضی مراتع صرع و بوییدن او جهة زکام و آب طبیخ او جهة عسر النفس و سرفه رطوبی
و عسر البول و جلوس در طبیخ او جهة احتباس حیض و ضماد برگ او جهة صرع و ورم رحمی و درد چشم و ابتداء
غرب و ورم پستان و دفع انجماد شیر از معده و خوردن تخم او جهة احتباس حیض و اخراج جنین و با شراب جهة
گزیدن هوام و ضماد مطبوخ او در آب جهة کوفتگی اعضا مفید و روغنی که در وجود ساییده باشند جهة لوزه و گزاز
نافع و او مضر محرور و رین و مصلحش بنفشه و قدر شربتش یکدرم است **قراقاط** بلغة ترکی اسم ثمر درختی است بقدر
فلفل و در ترشی شبیه بزرشک و در افعال قریب بآن و ظاهرا نوعی از آن باشد و بغدادی اشتباه نموده انواع
زقال دانسته است و در قاقا اسم فارسی ثمر انیا است **قراصیا** اسم رومی است و بعربی حب الملوک و بفارسی آلو بالو
نامند و یک قسم شیرین او است و آلو بالو در دوم سرد و در اول خشک قابض و مسکن تشنگی و حدت خون
و صفرا و مقوی معده و دافع غثیان و التهاب و دانه او را چون شیره گرفته با شراب آن دارنیانه بنوشند جهة سنگ
مثانه و حرقة البول بعدیل و خشک او قابض تر و چون مغز دانه او را با پیه کهنه نرم کوفته تا طلا نمایند بادیک

ساقه در احلیل بکذارند رافع حرقت مجاری بول ومنقی بول الدم وحرقة البول است وکیلاس در اول سرد
وتر وملین طبع وسریع الاستحاله بخلط غالب ومحرک باه ومحرور ومنفذ از طعام مورث نفخه ومضعف معده
وجهة خشونة حلق وشش مفید است ومصلحش جوارشات وجمع مردو گرم وخشک وجالی ومقوی ودر قطع سرفه
مجرب ومقوی باه ومفتت حصاة ومحرک اشتها ورافع خشونة حلقوم والتهاب ومضمضه زخمهای باطنی وضماد
او جهة بکوبیده خضار موثر واکتحال آن مقوی بصر ورافع جرب چشم ومقدار شربتش یک مثقال است **قرة العین**
جرجیر الماء وکرفس الماء نیز نامند چه او در طعم ورایحه شبیه بجرجیر ودر برک وساق شبیه بکرفس است
در آبها میروید گلش زرد وبا عطریه وتندیست در آخر دوم گرم وخشک ومحلل ومدر بول وحیض ومفتت
سنگ گرده ومسخن مزاج ومقاعد؟ ومفتح سده ورافع درد بهلو ویرقان ومسهل وقرحه امعا ومغص وحابس
نزف الدم واحشا ومسرع مضر... ومضر طحال ... وقشعریره ومضر سفل ومصلحش ...
قرع بفارسی کدو ... نامند ودو قسم می باشد یکی را کدو سبز ودیکری را ... کویند مجموع آن
در دوم سرد وتر وملین ومفتح ومدر بول ... ومسکن تشنکی وقلیل الغذا وآب مطبوخ او ...
کوفته بکشف ورانش تون ... کذاشته باشند باصل ... مطبوخ ... باعتدال صفرا وبا ...
خیار شنبر وترنجبین ... جهة تبهای صفراویه ودمویه ... وشکر جهة اخراج صفرای
سوخته وحرارت دماغ ووسواس وجنون ... ودرد سر که از بخارات حاده باشد ... مواد کرده
وآشامیدن ومقدار شربتش ... گرم ... جهة تبهای حاره ... گرم وتر طب
بدن ودماغ موثر ... که ... طبخ یافته باشد ... جهة رفع غشی تبهای حاره
وسبب اخلاط ... ومربای او جهة سوداویه ... دماغ ... خلط صالح موثر ... بشارت
ازوست ... شود ... ولطیف ... وصفراست واقسام کدو ... نفخ
ومضعف معده ومسقط اشتها ومضر ... وسوداوی که از احتراق بلغم باشد ... قولنج وتبهای
سریع الاستحاله بخلط موجود در معده ... غالب آن ... ودر معده فاسد
شود مانند خیار ... بخلط ... است ومصلحش زیره وادویه حاره ... صفراوی ... سرکه

واشال

واشال آن وضماد کوبیده او جهة اورام حاره والتهاب معده والشا ودرد سر حاره ودفع بحرانی وخشکی طبع
وطلوع آب او با روغن گل جهة درد کوش ودرد ... آن وسعوطا وبا شیر دختران جهة سرسام وتعدیان ... بحرانی
وغرغره با آب او جهة خناق مفید وتساقط ... جهة ... ودرد سینه والتهاب صفرا ودرد ... واکتحال
با سکر او وآب ثمر ... جهة ... ودر ... که در چشم باشند ... موثرات ... خشک
سوخته او در قطع نزف الدم جراحات ودفع اکله ... جهة ... دبا
... جهة ... ودر ... جهة بواسیر ونزف الدم احشا نافع است ... که ... الحده
ملوساخته ... از ... اورا باعضا ... خضاب ... که ... دوم
سرد در اول تر وجهة حرقة البول ... کرده ... وقرحه ... ونفث الدم ...
تبهای حاره ... وقرحه امعا مفید ... جهة رفع ... دماغ ... صفراوی
... بهاره ... از ... آن ... عند ... دانه
است ... که ... گویند ... آب ... نامند ... صرف بمانند
سرد وتر ومرطب بدن وجهة صاحب ... مالیخولیا وحرارت ویبوسه دماغ ... یابس ...
حاد ونرم کردن ... بسیار مفید است ... که ... کرده ... کرده ...
بکوبند ... تمام ... او را جمع کنند در ترطیب ... وسرد ... است
که با روغن ... ترتیب دهند **قرصعنه** گیاه خاردار ... است واقسام ... که ... از ...
ودر میان ... برک ... که ... خاری ... که ... وکلش سفید ... بطبری
وطعمش با ... که ... مانند طعم ... وبفارسی ... مانند ...
است وقسم دوم را برکش ... وغار او نرم وبیاد ... بقدر ... واز ... او
... بقدر ... از اول است وقسم سیم را برک ... باشد ... دراز ودر ... بطبری
متوسط وسفید وقسم چهارم را برک عریض ... شعبه ... وبقدر ... وملو از خار
... وظاهر ... سیاه ... سفید ... وقسم پنجم او که از اقسام قرصعنه

بغلت بركثيري بسيار دغارها، اوتند تمام قش نخش وتبه اوغيبه بكلكرات وقسم ششم كه قرصعنه
جبلي نامند بركشر جذبه داد وقوي الحرارة وددرحيث المقدم جهة دردكمر ومواد باردة مجرب بسيد اند وقسم
هفتم از انواع چنادابرك عريض وبسيار سفيد ونخش سست وبا اندك شيريني وددتقويه باه عظيم
الاثرات وقسم هشتم داساق بقدر شبري ونصف وچتري ومايل بسفيدي وشاخهاي زياده وبر هشت
عدد نياشد وتبهاي وسند بره ودراطراف تبه خارهاي تند وباريك وهشت عدد ونبخرد داز
ونبيري بكشت مشابه وددطعم شبيه برودك واز مطلق قرصعنه مراد همين قسم است واو را قرصعنة
صدمي نامند وددرمازندران ذو لنك ودرتنكابن ششالك كويند ودكويا مخفف ششرشاخ باشد
دراخر اول كرم ونشك وترياق سموم ومحلل صلابات وبلغم معده ومدر حيض وبول وشير وعرق
ومريع الهضم ومفتت حصاة واز اكثر بقول ماكوله بهتر است وآب آن رافع نفس والتباس حيض
وددروجكر واستلاء قي وآب مطبوخ او باشكر مسكن اودام وجراحات باطني ومداومه او دافع
اخلاط فاسده بدن ومحلل نفخ وشرب آب اوكه باشل آن مدابطبيخ يافته باشد بقدر دوي كه
جهة دردشكاه مجرب يافته اند وبلكه آن از بيخ او باشل آن تخم بردك بغايت محرك باه است
وشربي او باعسل بغايت مقوي احشا وضماد او باشل آن اردجو رافع قروح رطبه ساق وابتداء
داء الفيل است ومفتت شانه ومصلحش كثيرا وقدر شربتش يك كرام است **قرمز** لغة دوي است واين
حيوانيست در نباتات سرخي بقدر نخودي وسنديره وبد بويه ودرمركها با اشجار تكون مي شود وچون
بحد طيران رسيده تخمي كوچكتر از خردل ميكند ورنك او مخصوص ابريشم وپشم است ودكيم وارده
جز وحرير را بسيار رنكين مي سازد وبهتري او قبرسي است وددبلاد اردبيله ومواضع مخصوص
اشجار زيست وددسبزها يافت مي شود درددم سرد ونشك وشراب او با عسل تا يكهفته جهة قطع
حيض مجرب دانسته اند واشايدن او با سركه تايكهفته مانع حمل وضماد او با عسل جهة التيام
جراحات عظيمه وباسركه جهة شكستكي اعضا وجراحات عصب قوي الاثر ودزدور او مجفف بواسير
وتعليق او با ابريشم سرخ رافع تبها وطول آب مطبوخ او مانع بهم رسيدن قمل ومحلل صلابا

وجهة

وجهة كواز دراز كردن موي مؤثر وقدر شربتش دو درم است **قرقان** چيزيست مانند ناوكه درجوف اشجار
كمه بهم ميرسد خصوصا درخت خرما ودرخت مقل واو را زد كويند مخصوص درخت مقل است ددر دوم كرم
ونشك ومدر شير ومانع اسهال ومترفا الدم وضماد او باسركه جهة نرم كردن جلد بدن وسنون او جهة
تقويه لثه وسفيد كردن آن مفيد است **قُرْطُ** بضم اول وفتح ثاني وطاء مهمله ايم مغيري نصفصه
است **قِرْط** بكسر اول وفتح ثاني ايم كرات البقل است ودرنصر كرات المايده نامند **قرظ** نطاه
بجهة وفتح اول وثاني ايم ثمر درخت نوعي از مغيلان است ومذكور شد **قراني** ايم يوناني دقال
است **قرطم** بناني او را بفارسي تخم كافشه ميگويند وانه نامند ودرديلا تا تخم كاجيره كويند واين
تخم امريضيات وسفيد وطولاني مي باشد ددددم كرم وددراخر اول خشك وتحيره او مسهل اخلاط
سوخته وبلغم لزج وقدامع سرفه وربو ومفتح سده ومنجهكنده شير مولد وكه اندنه بجهة آن
وجهة ماليخوليا ووسواس وجذام وجرب ميكو كردند ونضاد واستشفاء الحمي ووذقي نافع وجهة
نجم او را ددديم رطل شير تازه محلكرده صاف او را بنوشنده دافع رياح ونزلات وامراض بارده
ومقوي باه ومشتهي سينه وصوت ودوي كر از شيره او با افتيمون جهة امراض سوداوي وباخيار
شنبر جهة تبهاي بلغمي وبا عسل وقطرون وبادام واذيمون وفطفل جهة تنقيه دماغ وبدن از جميع
اخلاط فاسده ووددد مفاصل وشري وبخارات ودموي وبامغز قدره ماشي ونحو داب منضج و
محلل وسهل بلغم رقيق وسوخته ونقشه باشيره او جهة قولنج وامراض دماغ مفيد وجوشانيده
او را قوت مسهله ضعيف تراست ومضر معده ومصلحش انيسون ونفله وقدر شربتش از ده تا بيست م
است وروغن تخم كافشه قريب بروغن تخم كتان وقايم مقام روغن تخم انجره وجهة ربو و
تحليل اودام واخراج كرم معده وبند او منه شرب او ومعين او موثر نيرض يافته اند ودرطم
برري شبيه بكنانيت وساقهاي او بيبهك وسفيد ووداخر ساقبهك وكل وثمرش ظاهر مي شود
وكل او زرد است درددم خشك وددكري معتدل وشرب يكمثقال از برك وثمر او با نيم آن فلفل
جهة كزيدن عقرب نافع است وكويند مادام كه عقرب كزيده او را در دست نكاه دارد ادراك الم

نمی‌کند و چون بشکند او را بشکند قرون السنبل دوایی سمی است و انضاف بیابد دانا کرده اند و اینچه
از کتب حکما مستفاد می‌شود قسمی از حشیش است سیاه و باریک و با دو شاخک و از سعد باریکتر و دراز
تر و در دریافته بعضی از جبل هند می یافت می‌شود و قسمی از آن سفید تر می باشد و در چهارم گرم و خشک
و شمامه او با سرکه رافع زخمهای بلغمی و دهنی که در آن بجوشانند باشد با رافع جمیع دردهای بارده و صلابت
اعضاست و ربع مم ادکند به ادرار طمث و بول الدم است قرقوما اسم یونانی ثفل دهن زعفران است در
سیم گرم و خشک و منضج و مسخن و مدر بول و محلل صلابات و مقوی اعصاب و اکتحال او جالی بصر و مقوی
روح باصره است قراطیغون نباتیست برگش شبیه برگ گندم و تخمش شبیه بجاورس و نبات تند و گویند
چون مرد و زن نجل دو رد قدری از آن ناشتا بخورند و بعد از آن مباشرت واقع شود پسر حامله
گردد قرطاس بفارسی کاغذ نامند و مراد اطبا از آن کاغذ مصری است که از ساق بردی و لعاب بشینه ترتیب
دهند سرد و خشک و جهت قرحه ریه و سوزش معده و امعا و با طبیخ سرطان جهت قطع خون که از سینه آید
مفید و خیسانیده او در آب و سرکه قاطع نفث الدم و اسهال و سوخته او جهت التیام جراحات عظیمه و
تقویه لثه و مضمضه و ضد جمی که ... آن بوده و کفش بهم رسد و نفوخ او جهت رعاف و نفثه او جهت قرحه
امعا و بخور او جهت زکام و اکتحال او جهت بیاض و دمعه و قرحه چشم نافع و قدر شربتش یک مثقال و بدلش
بردی سوخته و کاغذ کبود سوخته و در اکثر امور قائم مقام است قرطان معرب از عرطمان است
و مذکور می‌شود و ابوحنیفه دینوری اسم درختی دانسته است شبیه بدرخت چنار و در سواحل عمان یافت
می‌شود و برگ و شاخ او خوشبو و شرب خشک او قابض ... و جهت اسهال مفید دانسته اند قرقبون
و قرقبا اسم یونانی کبابه است قریص غذائیست که از لحوم لطیفه مثل ماهی و مرغاله و بوجبه
و بابچه با سرکه و ترشیها و میوه های ترش ... و ادویه خوشبو ترتیب دهند مسکن حدت خون و صفرا
و قاطع بلغم و مفتح سوداویه و محلل اعضای متنفس است قسواد بفتح اول بفارسی که نام حیوانیست مثل
ساس و در بدنها ... می‌شود در طبع و افعال مثل قنافس است قرد بکسر اول و فتح ثانی
بفارسی او را بوزینه و میمون و کپی نامند و در جمیع خواص قریب بانسان و طلای خون او نافع رو ییدن

... انسان مخنوق در کتب قدما مرقوم است از آن نیز حاصل می‌شود و از
موی و تجربت و سم تحرون که ... و گویند خفشات و نزد بعضی
اسرار مکتومه است قربا بفتح اول و جزم ثانی اسم یونانی نبات الشیخ است
لوبیا قرنفل شامی قرنفلیه است قربط خرنوب شامی است قرمعا سلحفاة است قرقف
خمر عتیقه است قرن الحرنب شاخ کرکدان است قرقینو اسم یونانی سرطان است قرافیوس
بلغه رومی اشترغاز است قرفادس یونانی اسم حنظل است قراطن ماء العسل ساذج است قرفه
الطیب قرفه القرنفل است قردیبون قراسیا است قرداموس و قردمانون قردمانا است قرادا
قرد است قریض بتشدید دانه بذر الانجره است قرضه تنک است قرقفان و قرنفاد و قرنباده کرویا است
قراص بابونج است قرن البحر مرجان است و نزد بعضی کهربا قرول و قردالیون یونانی بید است
قردامن یونانی حرف است قرطم حب العصفر است قرنفل بستانی قرنجشک است قرهان نوعی از قطران است
قرمانیون افیون است قرفو اسم یونانی زعفران است قردامینی حرف الماء است قرقرون سعد است
قربوله نوعی از لبلاب است قرقشم اسم ترکی رصاص اسود است قروط اسم ترکی اقط است قرا
قروطا اسم ترکی عدس است قرقاول اسم ترکی تذرو است قراقوش اسم ترکی عقاب است قرالطاوخ اسم
ترکی شمروارث قرالانقوج اسم ترکی خطاف است قرالضبع اسم ترکی دراج است قراجورگاو
اسم ترکی شونیز است قرنوه بکسر اول اسم ترکی صفرا است قرباغه اسم ترکی ضفدع است قرناق
اسم ترکی فنک است قزاح بقاف و زای معجمه اسم مغربی نباتی است خوشبو و شبیه برازیانه و از آن
کوچکتر و شعبه او بیشتر و متشبک و تخمش مانند انیسون در سیم گرم و خشک و مدر بول و حیض
و مسکن دردهای بارده و محلل ریاح و تخم و شاخ او در اطعمه باعث لذت آن و چون آب طبیخ او را
تا دیر رطل با شکر بنوشند در تحلیل ریاح و درد احشا مجرب دانسته اند قزم بکسر اول اسم عربی
تخم پیاز است قزاز زجاج است قزدیر رصاص ابیض است قز اسم کرم ابریشم است قزلاقاتا اسم
ترکی قنبر است قزل بکسر اول و ثانی اسم ترکی ذهب است قسط نباتیست شبیه به بیخ لفاح و از
نواحی هند خیزد و با آتش مفروش و ... ساق و برکش عریض و سه قسم می باشد یکی شیرین و یک

وسفید و باعطریه و قسط بحری و عربی نامند و قسمی مایل بسیاهی و سبک و معطر و کرم بوی و تلخ و اورا قسط هندی گویند و قسمی مایل بزردی و سنگین تر و در وزن شبیه بچوب شمشاد و خوشبوی و بی تلخی است و از مطلق آن مراد قسط شیرین است و بهترین او سفید تازه کرم نخورده است که اندک زبانرا بگزد و توقف تا چهار سال بلا قوت و فرق در میان او و دارویی که قسط شامی نامند عدم عطریه راسن است و عدم گزندگی زبان و صلابت آن در سیم گرم و خشک و مدر بول و حیض و جاذب اخلاط از عمق بدن و تریاق سموم حیوانی و مفتح سده جگر و قالع اخلاط غلیظه و لزجه و مبهی و کشنده اقسام کرم معده و جهة درد رحم و درد سینه و شکافتگی عضل و تقویه معده و جگر و دردهای مزمنه دماغی و معده و عضلات و مفاصل و تحلیل ریاح و اخراج سنگ گرده و با سکنجبین جهة تب ربع و با عسل جهة ربو و ضیق النفس و سرفه کهنه و یرقان و علل سپرز و استسقا و تشنج و کزاز و رعشه و تقطیر نافع و بخور او قاتل جنین و دافع وبا و زکام و ضماد او جهة کلف و عرق النسا و دردهای بارده و با روغن زیتون جهة دفع لرزه و فالج و استرخا و درد گوش و سعوط او با سرکه و قطران و طلا جهة داء الثعلب و نمش نافع و مفتت سنگ مثانه و مصلحش گل انگبین و مضر ریه و مصلح او انیسون و قدر شربتش یک درم و بدلش نصف وزن او عاقرقرحا است و روغن قسط ساذج که قسط تلخ را بقدر چهل روز نیم کوب کرده بشبانه روزی در شراب خیسانیده با چهار صد گل روغن زیتون بجوشانند تا شراب سوخته روغن بماند گرم و خشک و محلل قوی و رافع برودة معده و جگر و لرزه نهایی بلغمی و سوداوی و مقوی باه و قدر شربتش تا نصف درم است و روغن غیر ساذج او در دستورات مذکور است **قسونی** اسم یونانی لبلاب کبیر است **قسطون** اسم یونانی نباتی است که بالفعل مفقود است ساقش مربع و زیاده بر ذرعی و برگش دراز و شکلش به برگ بلوط و از ساق میروید و خوشبوی و برگهای اسفلش بزرگتر و از اعلی ریزه و گلش زرد و در بوی شبیه بعصفر و تخمش در انتهای ساق مجتمع و تخمش باریک و شبیه بخربق و مستعمل از او برگ و بیخ است در سیم گرم و خشک و شرب او قبل از سموم و بعد از آن دافع مضرت آن و از مجربات شمرده اند و مدر بول و مسهل و عاقر منع و جهة درد سپرز و ضعف جگر و صرع

وجنون

وجنون و ترشح ریه و عصاره او جهة درد گوش و درد دندان و طبیخ غلاف ثمر او با جهة قی مفرط مجرب دانسته اند **قسب** اسم حجازی خرمای خشک است که بکمال رسیده باشد گرم و خشک و مسکن تشنگی بلغمی و قاطع اسهال رطوبی و محلل قوا دسیه و دیر هضم و قلیل الغذا و مصلحش کردکان بوداده است **قسی** نباتی بد ثمر است برگش شبیه دیزه و شاخش باریک و شرب برگ و شاخ او مدر حیض و فرزجه او مخرج جنین و سعوط عصاره او جهة عفونة خیشوم و آب بیخ او با سرکه جهة گزیدن رتیلا نافع است **قسیدون** کاکنج است **قسطس** اسم جنس قسط است **قسط شامی** راسن است **قسط المر** و **قسط هندی** و **قسط چینی** قسط تلخ است **قسط بحری** و **قسط الحلو** و رومی و عربی قسط شیرین است **قیوشش** ابن حجی گوید لحیة التیس است **قنازع** کبر است **قسطیر** رصاص ابیض است **قسطوریون** و **قسطوره** جندبیدستر است **قیطوریس** زنجار است **قنالیخه** است **قسطل** شاه بلوط است **قراد** اسم ترکی رمان است **قاولانا** اسم رومی زفت است و در زفت مذکور شد **قشور** اسم جنس پوست انجار و اثمار و بذور است و بعضی را اعتقاد آنکه اقسام آن غذائیه ندارند و قابل هضم نیستند **قشش** معرب کشنیز فارسی است و در ذیل خواص آن مذکور شد **قشار** اسم اصطلاحی پوست حب المحلب است تر و اصل بقدر او **قشار الکندر** صفایح باریک کندر است شبیه بپوست و او را از کندر لطیف تر دانسته اند **قشرالبیض** پوست تخم مرغ است و در بیض مذکور شد **قشره** باصطلاح مغز پوست درخت زرشک است **قصب** بفارسی نی و بترکی قامیش نامند و اقسام میباشد و ضدی آن که باسی نامند غیر مجوف و باقی اقسام مجوفند و قصب فارسی نی شکر است که در غیر آنها میباشد و اجابی مخصوص ابها است و قلم و نیشکر از اقسام اوست و عکرش که قسمی از قیل است چون در زمینهای آب دار بر و رشی یابد نی شود و اقسام نی در دوم سرد و خشک و سوخته آن گرم و تخش قویتر و با اندک سرکه ضماد تازه کوبیده او جاذب پیکان و استخوان و خار از بدن و با سرکه مسکن درد جگر و ضماد برگ تازه او جهة اورام حاره و باد سرخ و شرب ساییده او با عسل جهة سرفه و سوخته او بقدر دانگی مفتح سده رحم و مفتت سنگ و مصلح آن کثیرا و قند است و ضماد سوخته او جهة جرب و حکه و زخمهای چرک دار و سنون او جهة جلاء دندان و سیلان خون لثه مفید و طلاء بیخ سوخته او با پوست آن با سل جهة رویانیدن موی

وتقویه آن و جلای بشره نافع و اکتحال رطوبتی که در برگ آن جمع میشود جهت بیاض چشم از مجربات و فرش کردن
برگ آن که بفارسی کَه آب بران نپاشند جهت صاحب تب حاره و دفع شدت گرمی هوا و فساد آن موثرات و شکوفه
او جهت گزیدن عقرب و اخراج کرم گوش بعدیلات قصب السکر نیشکر است در اول گرم و در دوم تر و آب
او مسمن بدن و مفتح سده و ملطف خون و مشهی باه و مدر بول و رافع خشونت سینه و ریه و محرک باه و
ملین طبع و منضج و قاطع التهاب معده و مولد نفخ و ریاح و پخته او که درون به جوش داده باشند نفخ
او زایل میشود و دق کردن با بیخ کرفس و قی بدن و اکثار خوردن غیر مطبوخ آن مفسد اشتها و مضر پیران
و مصلحش انیسون است قصب الذریره نباتیست زیاده بر شبری و باریک و مجوف و بیرون او سرخ مایل بزردی
و اندرون او سفید و مملوا از چیزی شبیه به پنبه و ساقش پرگره و از قلم باریکتر و خوشبو و با قبض و تندی
و تلخی در دوم گرم و خشک و ملطف و مدر بول و عرق و مفتح سده و مقوی دل و جگر و ورم معده و
استسقا و درد سینه و جگر و رحم و عسر بول و تقطیر البول و محلل اورام و التیام دهنده زخمها و ضماد مطبوخ
او با تخم کرفس جهت جنون و امراض گرده و دفع سرفه مزمن و وجع الفواد بارد و بخور و طبیخ او جهت
درد رحم و استنشاق دود او جهت سرفه رطوبی مجرب و ذرور او جهت خوشبویی زیر بغل و عرق
و تسکین اعضا نافع و اکتحال او جهت جلاء و تقویه بصر نافع و مضر گرده و مصلحش انیسون و ابدال او
با صمغ البطم و مقدار از سایر حبوبات و قدر شربتش تا درم و بدلش عدیل الوزن است و بدستور اطلف الطیب
قصدیر رصاص ابیض است قصد اسم عربی عوسج است قصیبه تو دری است قصب بوا قصب الذریره است
قصاص بضم اول قسمی از نطرات دقیق الغلاف و کوچک دانه و بنیاد سفید و خواص خلار مذکور شد
قضاعه بضاد معجمه بفارسی او دناسک است مانند اکتحال و ضماد دماغ او جهت تاریکی چشم بدعیلات
قضم قریش حب صنوبر صغار است قضب و قضم رطبه است و حبوبه تعلیف کنند اسم جنس و شامل آن
است قضاب مصری نوعی از انواع القنات است قطران دو نوع میباشد یکی سیاه و براق و غلیظ و تند رایحه
و او قطران برقی نامند دیگری رقیق و غیر براق و آن قطران سیال است و نوع اول از درخت شربین
و ثانی از درخت سدر و درخت ارز و غیر آن حاصل میشود و طریق عملش آنست که چوب و شاخهای او را

قطع

قطع نموده بر روی هم چیده چاهی در آن مکان حفر میکنند و آتش می افروزند تا مائیه او سیلان او در آن چاه جمع گردد
و بعضی آب مایل انجماد نکرده را با آتش طبخ میدهند تا منعقد شود و این قسم را در عراق و شام زفت
یابس گویند و بهترین قطران نوع بری قیست که از شربین حاصل شود و چون بتقطیر و یا بامرکه و سفیدی تخم
مرغ او را سفید کنند جهت غالیها بغایت نیکوست و دهن او لطیفتر از اسفل اوست و در آخر سیم گرم و خشک
و حافظ اجساد موتی و مانع عفونت آن و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج آن و با قوت تریاقیه و مانع
وبا و طاعون و مجفف و مسخن و محلل قوی و جاذب خون بظاهر جلد و جالی آثار و موجب تعفن گوشت زخمهات
بدون اصابت وجع و التیام دهنده زخمها و شرب او جهت درد سینه و ربو و سرفه بارده و ضعف جگر و دفع سموم
و استسقا و کرم معده و دیدان امعا نافع و فرزجه او مانع انعقاد نطفه و قطور او بر دندان دردناک
کرم خورده نافع الم و مخرج کرم آن و حقنه او جهت اخراج اقسام کرم و ضماد او جهت جرب انسان و حیوان
و کشتن قمل و دفع داء الفیل و دوالی و استسقا و صداع بارده و حفظ اعضا از ضرر سرما و گزیدن مار
و رفع خناق و ورم لهاة و طلاء او بر قضیب جهت تبرک کردن آن و منع حمل و با پیه گاو کوهی جهت منع
گزیدن هوام و قطور او با سرکه جهت کشتن کرم گوش و با آب زوفا جهت درد گوش و دوی و طنین
و اکتحال او جهت بیاض که در قرنیه باشد و قدر شربتش از نیم تا یک دانگ و زیاده از آن کشنده است
و بدلش نفط سیاه و نیم وزن او برگ درخت شربین است قطلب اسم شامی نباتیست شبیه بدرخت به
و برگش باریک و ثمرش بقدر الوچه با دانه و بعد از رسیدن شیرین و سرخ میشود و خوشبو و با قبض
و بعد از خوردن آب او بجای دانه تفل مثل کاه از آن میماند در دوم سرد و خشک و ثمر او تریاق
سموم و ضماد او بر چشم جهت جمع کردن آب نازل مؤثر و طبیخ برگ او محلل اورام و جهت جوششها و خشکی
و منع کثرت بول و نطول او جهت درد مقعد و رحم و ذرور او جهت تجفیف قروح رطبه و ضماد
آتش و ثالیل و صمغ او اگر یافت شود و خوردن آن مانع اسقاط جنین و حمول او جهت بواسیر و نجود
او جهت دفع سحر و افسون موثر است قطن بفارسی پنبه و بترکی پنبوق نامند در دوم گرم و خشک
و مجفف و شکوفه او بغایت مفرح و بکوفیه آن قریب بانکار و شربتی که از آن بسازند بقدر

بیستم آن دافع خفقان والتصاق رحم ووسواس وابتدای جنون مفید وضماد شکوفه وبرک وبدستور
پنبه سوخته محلل اورام ورادع حکة ومانع آبله کردن سوختکی آتش وآب برک او قاطع اسهال است
بثر طلی که با شربت سیب بدفعات تا دو رطل از آن بنوشند وپوشیدن لباس او مسخن ومجفف وپنبه
تازه مقوی بدن وموافق صاحبان رعشه وکزاز وفالج وضماد برک او با روغن کل جهة نقرس بی عدیل
وجلوس در طبیخ آن جهة التصاق رحم ونجور او جهة زکام وسوخته او در قطع خون جراحات مجربست
وچون فتیله از آن ساخته یکطرف آنرا آتش زده طرف دیکر بجا کذارند بحدیکه قریب بدماغ
رسد ومنه دود بکمار کنند در دفع ثالیل مجربست وچون شاخ پنبه را در کوش کذاشته طرف
دیکر را بسوزانند الی که در کوش ذرقه باشد جذب کند وپنبه کهنه پوسیده دافع کوشت مرده
زخمهاست وضماد جمیع اجزاء او مقوی معده ومحلل دماد بخون بظاهر جلد است ومغز پنبه دانه
با سکنجبین در محرورین وبا دارچینی در مبرودین بغایت مبهی است وقدر شربت از شکوفه
او تا پنج درم واز مغز دانه او تا پنج درم ودر روغن تخم او مبهی وملطف وجلا ودافع نمش ومغص وقند چین
با وجهة امراض بارده بی عدیل است **قطف** اسفناج در مهمات دادیا مرتستی فارسی نیز نامند مانند
بجدونه بلند میشود ومنبتش زده بلک ابجاد برکش سبز وتمامش بزردی ودر از وزد وشکن وکل وتخم او بلی
بزردی وبا اندک لزوجت است ودیرهضم وقوتش از نبات است ودر رطوبت وبرودت او کمتر از آن است در
دوم سرد وتر وسریع الهضم ودافع اورام حاره باطنی وظاهری ومولد خلط صالح وموافق جکر حار
وصلبان تب حاره وملین طبع ودماغ او ومفتح سده ودافع اورام ظاهر وباطن وباشکر جهة سبز
ونمک کرده نافع وبا ادویه مسخن غیر محلله مبهی ومولد ریاح ومصلحش ادویه خوشبو وطلاء
عصاره وبرک او دافع جرب وحکه واثار وشستن جامه حریر وپشمینه باب طبیخ او پاک
کند وچرک است بدون تغییر رنک آن وتخم او در دوم معتدل ودر اول خشک ومفتح و
مسهل ومنقی ومحلل اورام باطن وظاهر وبالخاصیة مبهی وچون ناسوده از او بنوشند جهة
استسقا مجرب دانسته اند وجهة عسر البول وتقطیر البول وضعف کرده والتهاب احشا ویرقان

دوغ

ودفع سموم وتبها مفید ومصلح او در مبتدا ناق ونمک وعسل است واکتحال او با شکر جهة جرب نافع وقدر
شربتش دو درم است وتخم بری او را چون بقدر سه درم ونیم در نود کل آب بجوشانند تا بنصف رسد اشامیدن
آب او را جهة اخراج شیمه بغایت مجرب یافته اند **قطف بحری** نباتیست شبیه بعوسج وبجار وبرکش
شبیه ببرک زیتون واز آن درشت تر وبا اندک شوری ودر ساحل دریا وشوره زار میروید وآنچه
در شام ملوح نامند بحری از اقسام قطف است ودر تحفه قطف بری ملوخیا است کرم تر ومولد شیر و
منی ومحرک باه وتخمش بقدر دو درم جهة احتباس بول ودفع مغص ربکاف عقل موثر ومفید است **قطاب**
غذائیست که از خمیر در روغن نا اغاء رقیق کوچک ترتیب داده از مغز بادام ونیشکر وبدستور
از سنبوسه ها بپخته وکوشت قیمه کرده چون انرا مملو ساخته در روغن سرخ میکنند اقسام او مولد
خون متین ومسمن بدن وکثیر الغذا او مبهی ودیر هضم ومولد سده است وآنچه از سنبوسه ها ترتیب
دهند در ترتیب اقوی است وقلیل الغذا تر از سایر ومصلحش عسل ومصلح اقسام دیکر از سکنجبین
است **قطاة** بفارسی سنک اشکنک نامند وبترکی باقری قره کویند وان مرغیست بزرکتر از
کبوتر ومخطط بالوان مختلفه وزردی غالب ودر صحرای بی آب وسنک داری باشد در آخر دوم
کرم ودر سیم خشک ومقوی جکر رطب ومعده ومفتح سده ودافع استسقا ورباح غلیظه وفالج
وبرودة احشا واعضا ومحرک باه ودیر هضم ومولد سودا ومصلح او سرکه ودر روغن دهن آنچه پختن
او وادویه خوشبو وسکندرا او مولد سنک کرده است واکتحال خون کرم آن جهة بیاض مفید
واستخوان سوخته او که با روغن زیتون بسیار جوشانیده باشند جهة رویانیدن موی داء
الثعلب وکچلی از مجربات شمرده اند وبایه دور ونراز ذبح او کذشته تناول نمایند **قطایف**
بفارسی رشته خطائی نامند ودر اطریه اشاره بآن شده وخوردن آن با عسل مولد خون صالح
وسریع الهضم وکثیر الغذا او مقوی اعضا وموافق ناقهین وضعیف القوة وچون او را با مغز
کردکان تناول کنند وبعد از آن سکنجبین بنوشند بغایت باعث فربهی بدن میشود **قطونا**
کیاه بذر قطونا است ودر افعال مثل کیاه بارتنک است **قطارینا** اسقولوقندریون است

قطبوس اسم سریانی برغست است قطالا نعنی گویند اسم یونانی درداراست قطیر قیت بریت قطا منثور
است قطفریتیه کهنه است ودر قطن مذکور شد قفیل نزد بعضی از اقسام قطرات است ونزد بعضی اسم
نبطی سقرالیون وآن بنجی است بقدر شلغم مایل بسرخی وبا تلخی وگزندگی وبرگش شبیه ببرگ نرگس
وکراث وسوسن در سیم گرم وخشک ودر بعضی افعال شبیه به پیاز عنصل وعصاره او داکه بقدر
دو سه درم با آرد کرسنه خمیر کرده باشند وقرص ساخته جهة سپرز وجنون نافع دانسته اند و
صاحب منهاج گوید نباتیست شبیه بنافکنکر وسفید وسطبر وبی برگ وبی گل وبدمزه وبا اندک
تندی وخشک او زرد مایل بسرخی می باشد وانرا پخته با ماست وسیر تناول نمایند قعال اسم عربی
شکوفه انگور است قعب اسم عربی ثمر اصل خصیة الثعلب وقلقاس است قفر اسم جنس قار وعرق
الجبال است وآنچه شبیه بقیر ودرنگون باشد قفر الیهود دو قسم است یکی در ساحل دریای
یافت می شود که مسمی به بحیرة الیهود است وموضعی که در قدیم کفرابی گفته اند وآن جنسی
است بنفش مایل بسرخی وددو وجرب غالبست واز دریا بساحل می آید وقسمی از زمین کنار
دریا که حفر کنند بهم میرسد ومولف تذکره مخصوص بحیرة طبرستان وساحل آن دانسته است
وآنچه از جبال حاصل می شود از اقسام مومیایی وعرق الجبال باشد واز قفر الیهود الطف است
واز مطلق قفر مراد اوست وبهترین قفر الیهود سیاه براق زود شکن است که بچاک شنک باشد
ودر رایحه شبیه بنفط واین قسم از اجزاء تریاق کبیر است نه سایر اقسام در سیم گرم وخشک
ودر افعال قایم مقام زفت وقیر وقطران ونزد بعضی در منافع نایب مناب عنبر واکثر خواص
او از مجربات است وشرب او جهة شکستگی اعضا وضربه وسقطه وسرفه مزمن وعسر النفس
وعرق النسا وگزیدن هوام ورفع اسهال رطوبی واقسام کرم معده ورياح غلیظه شکم وقراقر
وتقویه هاضمه واعصاب وقرحه ریه واخراج جولد اذنیه ودبه ودرم لوزتین وخناق بلغمی
وسوداوی وصلابة رحم وضعف جگر وگرده وتقطیر بول وبواسیر وبا جند وشراب جهة رفع
احتباس حیض ماء انوس الغالاج با شرکه جهة خون منجمد در معده وتحلیل آن وضماد او جهة

تقویه

تقویه اعضا وبا موم وآرد جو ونطرون جهة نقرس ومفاصل واورام صلبه وبا ادویه مناسب جهة
التیام زخمها ونرم کردن اورام آن ودفع کرم آن ومنع ورم جراحات والصاق موی زیاده بپلک چشم
وصاف کردن بشره ونضج خنازیر ورفع برص ناخن وقوبا مفید وبخور او جهة گریزانیدن
هوام ومار ورتیله وخروج رحم وانتشاق آن ونزلات نافع ومحرک صرع مصروعین است وحقنه
با آن وماء الشعیر جهة قرحه امعا وجنون وسنون او جهة درد دندان کرم زده ورفع رایحه
کریهه دهان واکتحال او جهة بیاض وتالیدن او بر درخت انگور مانع کرم زدن آن ومضر
محرورین ومصلحش سرکه وآب میوهای سرد وبدلش زفت وقیر وقدر شربتش تا یکدرم است قند کهون است
قفز بزاه بمجه نبات کشوث است قفلوط اسم شامی کراث شامی است
قفیر زنجبیل است قفادی اسم یونانی کبر است
قفور کفری است ونزد بعضی قفر الیهود
قفیزر قیصور است قلقاس نباتیست که نزدیک آبها میروید ودر مصر کثیر الوجود است
برگش مایل بتدویر وعریض وبقدر برگ بادام واز یک بیخ چندین شاخ چناق میروید
بسطبری انگشتی وبرهر شاخی یک برگ میباشد وبیخش سطبرتر از زردک وکوتاه مایل بسرخی
واندرون آن سفید وبا اندک قبض وتندی ولذیذ در اول گرم ودر دوم تر ومفایت
سمن بدن وصالح الغذا ومحرک باه وجهة سرفه وخشونة سینه وحنجره وسحج امعا
ولاغری گرده واسهال نافع ونفاخ ومداومت او مولد سودا وسده ومصلحش عسل وسکنجبین
وقدر شربت از تخم او دو درم است وقسمی
نادویه مشوشبو وتخم او در افعال قریب بتخم کرنب وضماد او جهة نضج
از قلقاس صلب وستدیری باشد ودر عرض طبخ دهند پخته نمی شود قلقل نباتیست
اورام ودر ورسوختة او جهة قروح وقلاع وتقویه موی مؤثر است
شبیه بنبات کنب وحبوب او مایل بسرخی وشاخهای او دراز وثمرش مستدیر وبزرگتر از
فلفل واملس وبیرون مایل بسیاهی ومغز آن با علاوه واندک تلخ وجهة وپوست ساق
او قوی تر از پوست کنب وگلش مایل بسفیدی ومستعمل از دانه اوست وبعضی اورا

حب السمنه واست اند در دوم گرم و تر و بغایت مسمن خصوصا با کعک و نبات و مسمن بدن و قدر شربتش
تا یکوقیه و مصدع و مصلحش برو دادنا و و استعمال سکنجبین است قلب بیای موحده و ضم اول نباتست
برکش شبیه ببرک زیتون و از ان عریضتر و بلند یا و بقدر دو ذرعی و زیاده از ان و شاخهای او باریک
و شبیه بادخر و در اطراف شاخها چیزی شبیه بنا قمیر وید منقسم بدو قسم می شود و بر دو برگهای
ریز سیاه شد و ما بین آن برگها دانه او مید وید صلب و مستدیر و سیاه و با خشونة شبیه بنک و زیره
و منبتش کوهها و زمینهای درشت است در دوم گرم و خشک و مدر و جهة ربو و سرفه و ضیق النفس و اشها
و خواق و با شراب سفید جهة اخراج سنگ گرده و مثانه و احتباس بول نافع و ضماد او نافع بواسیر
و قدر شربتش تا دو درم و بغایت مضعف باه و مصلحش حب الصنوبر است قلب بفتح اول بفارسی دل نامند
گرم و خشک در سیم هضم و ردی الغذا و بهترین او از طیور و از بره است و مصلحش سرکه و روغن زیتون
و ادویه حاره و مقوی دماغ و مقوی دل و دافع خفقان و اکتحال بخونابه و رطوبة آن که در حین کباب کردد
از و میچکد جهة شبکوری مجرب دانسته اند قلت بتحریک لام و ثاء مثناة حب القلت است و
مذکور شد قلوس بلغة یونانی بمعنی آذان الذئب است و پنج صنف می باشد و تمامیز هر نوعی از دو
صنفی سفید است و برکش سفید و تر و ساده می باشد برگ ساده شبیه ببرگ کلم و سفیدتر و عریضتر از آن
و ساقش بقدر ذرعی و زیاده بران و چیزی مانند پشم بر ساق و برکش ظاهر و کلش مایل بزردی
و تخمش سیاه و پخش دراز و بسطبری انگشتی و برا و در برک دراز تر و باریکتر است و صنف دوم را
برک سیاه و عریضتر و بزرکتر از صنف سفید و صنف سیم را شاخها بسیار و دراز و بی ساق و برکش
شبیه ببرک به و بر سر شاخها قبهای مدور و کلش زرد طلائی و صنف چهارم را برک شبیه ببرک
انجیر و از آن کوچکتر و بی ساق و ملاصق زمین و صنف پنجم را برک بزرک و غلیظ و با رطوبة
چسبنده و تند بوی و کلش سفید مایل بسرخی و ساقش زیاده بر ذرعی و آب او کشنده ماهی است جمیع
اقسام او گرم و خشک و محلل و جلا و مدر و با قوة قابضه و رطبهای آن در افعال قایم مقام ماهی
زهرج و بیخ صنف سفید و سیاه او جهة منع سیلانات و بکفشال آن با شراب جهة اسهال و طبیخ آن

جهة

جهة ثکاف عضل و ورم نافع و ضماد برگ قسم نر آن جهة سوختکی آتش مفید و ضماد برگ مطبوخ صنف
سیم جهة اورام بلغمی و ورم چشم و با عسل و شراب جهة شقاقلوس و جراحات و کزیدن عقرب نافع
و مغثی کرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درم و بدلش اناغورس است و ظاهرا قسم پنجم تنباکو
باشد والله اعلم قلی در صفاهان کلاذ و در خراسان شخار و در گیلان قلیا و نامند و آن اشنان از
تازه که جمع کرده بسوزانند بهم میرسد از نبات وحش و مرام نیز حاصل می شود و بهترین اوصاف
براق سیاه است و از جزو اعظم صابون و در چهارم گرم و خشک و جلا و محرق و شرب یک قیراط
که مقت باده در آب حل نمود بهم علقه صاف کرده عقد نموده باشند هاضم قوی و بغایت مشهی و
قاطع بلغم معده و رافع فی ما یوس العلاج و مقوی معده است و طلای آن زایل کننده کوشت
زیاد زخمها و ثالیل و ناصور و بهق و برص و جرب و در دفع بیاض چشم حیوانات بعدیل و بکیه درم
او دو تمان روز کشنده و در باطنیه استعمال او با نفراده ممنوع است چه آن مورث یبوستی است
که دفع آن دشوار است و چون قلی را با روغن حل کرده بر انکور می باشند زود مویز می شود و
ملح القلی انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد قلید ذار شیشعان است قلیفی قارات قنونوس
شبوط است قلقوط ایسم شامی کراث شامی است قلولا غاز است قلام بعربی قاقلی و نزد بعضی
رمی الابل است قلیملون تیقیهر است قلاورد از بوست قلاری نوعی از انجیر سفید است قلی
النبات فیه قلی است قلومایا ایسم یونانی ظفر القط است و آن شجره ایدا مالک قلاطارا ایسم
یونانی درخت چنار است قلوثیا ایسم عبرانی قرع است قلقدیس زاج سفید است قلقطار
زاج زرد است قلقند بدال و بنا زاج سبز است قلب النخله جمار است قلفونیا یونانی راتیانج
است که با آتش پخته باشند و نزد بعضی صمغ صنوبر صغار و نزد جمعی صمغ صنوبر کبار و صغار است
قلیا اقلیمیا است قلومن بلاسیوس ایسم یونانی دیة البحر است قلقلان و قلاقل حب
القلقلان است قلعی رصاص ابیض است قلاغباده بلغة اصفهان عقعق است قلاون ایسم ترک
حمار الوحش است قمری مرغی است از فاخته کوچکتر و بطوق و بسیار مانوس و نوع سفید

او خوشبو منطوتر است در دوم گرم و خشک و موافق محرورین و مرطوبین و مولد خلط فاسد و اکثار
او مورث وسواس و جذام و مصلحش روغنها و ادویه لطیفه و تدهین بروغن دیه او موجب سرعت
حرکت اطفال و تخم او معین نطق ایشان و بوئیدن او و دخان او خناطیل بحر و چشم بد است قمل بفارسی
شپش و بترکی بت گویند چون با قلادا سوراخ کرده در عقد او را جماعت داده بلع نمایند جهة تب ربع
مجرب دانسته اند و چون زنده او را در سوراخ احلیل بدوانند دافع احتباس بول است و از
خواص اوست که چون مریض قریب بموت رسد از دو کرنا دور می شود و چون زن حامله در کف دست
گذاشته شیر بدان بدوشد هرگاه در میان شیر حرکت کند آن زن حامله به پسر خواهد بود و اگر
حرکت نتواند کرد بدختر و از مجربات است قمل بضم اول و فتح ثانی و تشدید آن کنه بزرگ و ملخ خورده
است قنا اسم ترکی شیر مادیان است که بنحو مخصوص ترتیب آن کنند و در لبن مذکور می شود قمح
اسم عربی حنطه است قمرون اسم عربی روبیان است قنبله بلغة شام نوعی از دودوات که
او را حشیشة البراغیث نامند قمر بلغة اکسیریان اسم فضه است قم قریش و قال قریش تخم
قریش است قنا شیر کاشیر است قمحه اسم بصری قصب الذریره است قنبه اسم جنس سفوفات
است قنابری در صفاهان موچه و در خراسان برغست گویند و او شبیه باسفناج و با اندک تلخی و تندی
و بقدر شبری و ساقش باریک و گلش سفید و ریزه و تخمش در غلاف بقدر نخود و در هر غلاف
چهار عدد و بنیاد شبیه بجزر دشتی در دوم خشک و در اول گرم و لطیف و مدر بول و حیض
و شیر و عرق و مفتح سده جگر و سپرز و موافق محرور و مبرد و مقوی مجاری بول و جالی و منقطع
و منقی سینه و ریه از اخلاط فاسده و آب او ملین طبع و رافع یرقان و سعوط آب بیخ او جهة دفع
رطوبات دماغی و خوردن و طلا کردن آن جهة بهق و وضح و کلف مجرب و جهة بواسیر نافع و مولد
سودا و مصلحش پختن اوست با روغن بادام و امثال آن قنطوریون اسم یونانی و آن دو نوع است کبیر
و صغیر و کبیر را غلیظ و صغیر را دقیق گویند کبیر را ساقش شبیه بساق حماض و خشن و بقدر
دو سه ذرع و پرشعبه و برگش مانند برگ گردو و در هر شعبه قبه مایل بزردی و گل قبه کحلی

و زغب

و زغب دار و تخمش شبیه بتخم کاجیره و بیخش سطبر و سرخ و صلب و بوی او طیبه و بنیاد سرخ و با تندی
و شیرینی و قبض و منبتش زمینی که آفتاب بسیار تابد و کوهها و بیخها است و قوتش تا ده سال باقی
در آخر دوم گرم و خشک و عصاره و بیخ آن قویتر از سایر اجزا و مدر حیض و مخرج جنین مرده و بخور
زنده آن و مجفف رطوبات دماغ و جهة سرفه کهنه و ضیق النفس و فتق و تشنج عضل و عصب و شکستگی اعضا
و تفتیح سدد و تنقیه دماغ و سینه و دفع یرقان و استسقا و سپرز و نفث الدم مزمن و درد پهلو
و رحم و منضج و ضماد تازه او به تنهائی و خشک آن با مرهمها جهة التیام جراحات بغایت قوی
الاثر و در سایر افعال مانند قسم صغیر و از آن ضعیفتر است و مضر سپرز و مصلحش عسل و قدر
شربتش تا درم است قنطوریون دقیق نباتیست نزدیک بآبها و شبیه بفودنج و ساقش از هم جدا و دو
شاخ و زیاده بر شبری و گلش بنفش مایل بسرخی مانند گل شب‌بو و از آن کوچکتر و برگش شبیه ببرگ
سذاب و ثمرش شبیه بگندم و بنیاد تلخ و تخمش کوچک و بی منافع و قوتش تا ده سال باقی است
در اول سیم گرم و خشک و لطیفتر از کبیر و ساق و برگ و گل او قویتر از عصاره آن و مجفف
بلا لذع و در جمیع افعال قویتر از قسم کبیر و طبیخ او که دو کیل را با مقدار آب جو خاییده باشند
که بنصف رسیده باشد با شکر و امثال آن بنوشند مسهل مرة الصفرا و رقیقة السودا و درد آب و بلغم و دافع ضرر
سموم هوام خصوصا عقرب و صرع و قولنج و درد مفاصل و امراض بلغمی و مفتح سدد جگر و صلابت
سپرز و منقی دماغ و اعصاب و با ماء الاصول رافع عرق النسا و افراط عمل او مودی باسهال
دموی است و ضماد تازه او جهة قروح خبیثه و التیام جراحات و با پیه جهة ورم زخمها تازه
و کهنه و با ادویه ترس جهة مفاصل و با ادویه جهة درد معده حاره و شرب عصاره او با طبیخ حلبه
جهة امراض سینه و طلاء عصاره او با ترکه جهة درد سری که از آفتاب و شرب خمر بهم رسیده
باشد نافع و چون موی سر را بشویند رفع نموده عصاره را با ترکه طلا کنند جهة دفع قرحه
سر و دو بایند نمودی مجربست و با شراب جهة گزیدن زنبور و با بول سگ جهة ثالیل و با عسل
جهة رفع شپش و رشک و با شیر دختر جهة ورم پلک چشم و دندان و با آب کاکنج جهة سطبری

بلك وجرب وبا آب دارزیانه وشیر جهة جمیع دردهای کف چشم وآثار قرحه وشیره مفید وچون بلك
دا بر کره لیند مصادة دا با آب انار دیمالند دنبال دفع جرب آن می کند وبا آب مورد بجوشد جهة دفع سبل
وقطور ابیاد روغن چیزی دانا الذ جهة ضربان گوش وبا آب برگ شفتالو جهة کرم آن وبا آب توب
ونانند آن جهة ثقل سامعه وباد روغن ترکنی وخردل وترکه جهة ودم گوش وکری وسعوط او با ترکه
وآب غسل جهة قروح بینی ونغانف خصوصا با اندك زاج وکافور وآب تیغ ومضمضه او با کلاه
جهة دا نجه کریهه دهان وقلاع متعفن وطلاء او با آب جهة شقاق لب وغرغره آن با آب باد
تنك وضیق النفس وصوبیج جهة ورم لوزتین وخناق وبا طبیخ جوز المرو جهة دندان متحرك نافع
وحرکا مصادة او موجود نباشد اصل او دا مهرا نجته آب آنرا بقوام آورند وحمول عصارة تازه
او مدر حیض وخروج جنین وطول وبخور او نافع کزاز ومضر آمعا ومصلحش صمغ وکثیرا وقدر شربت
از تازه او دودم واز خشك نیم دم وحقنه نیم دم واز عصاره او یك دم وبدلش بوزنش افسنتین
ونیم وزن او بابونه ونیم مثل او تربد وترد بعضی بوزن او برسیاوشان ونیم وزن او برک حنا
است وحقنه با طبیخ او در روغن کنجد جهة دردکمر وعرق النسا وقولنج بعدیل وضماد کهل او در ترکیب
جهة دا نجه تازه روغن بماند سخن عقب ومقوی بدن ودافع اعیا وفالج ولقوه وحسر ولادت ودیاج
ودردهای مزمنه است وشربت او که آب او دا باشکر بقوام آورند در جمیع امور مذکوره مفید
است **قنبیل** چیزیست شبیه بریك مکه ذرد مایل بسرخی وکویند شبیهی است که در یمن نبات مخلوط
کند بان شکل می شود وتزد بعضی تخم نباتیست وبعضی کویند تخم سرخی است در دوم کرم وخشك
وتزد بعضی سرد وخشك ومسهل رطوبات ولزوجات وشرب او در اخراج اقسام کرم معده وامعا قوی
الاثر ومضر امعا ومصلحش صمغ وکثیرا ودر دوا بغایت مجفف زخمها ودافع جرب وسعفه وقدر
شربتش دودم وبدلش وخشیزك است **قنفذ** بفارسی خارپشت ودر تنکابن داربوك ودر
مازندران ادجی وبترکی کرپی نامند حیوانیست معروف ونانند خاره اقسام می باشد جبلی اورا

دلدل است وبری وبحری او کوچك ومراد از مطلق او بریست مجموع آن در دوم کرم وخشك وگوشت او
صالح الغذا ومحلل ریاح وقولنج ومداومة آن دافع جذام وباعث وقوف آن وجهة استسقا وسپرز
ودردکرده ونقرس ومفاصل ومحلل وتقطیر البول وبول در فراش وتحریك باه مرطوبین وکزاز ولرز
وتب ومداومة او مورث عسر بول ومفسد معده وجگر ومصلحش وغذا وترکه ومصدع ومضر
کرده ومصلح آن عسل است یا سکنجبین وسوخته بری وبحری او جالی ومحلل ودافع گوشت زیاده
زخمها والتیام دهنده آن وشرب نیم دم از او جهة تب ربع مجرب یافته اند وضماد گوشت او
جهة خنازیر وغدد وسپه او جهة کلف ونمش وپوست سوخته او با زفت جهة داء الثعلب
وجگر خشك کرده او جهة استسقا ودر دور زهره او جهة رفع انتشار زخمها وجذام مفید وشرب
آن با موم جهة اخراج جنین مرده مجرب دانسته اند واکتحال آن دافع بیاض است وتنفذ جبلی کرم
تر از سایر آن وخوردن آن جهة نقرس بعدیل وبدستور ضماد گوشت وخون او وطلاء خون او دافع
چرك بدن وجالی کلف وحمول او مدر حیض است وکویند در موضعی که خارهای درخت او باشد
هوام نزدیکی نکنند ومار از او اقسام تنفذ کریزانست وتنفذ بحری لذیذتر از بری وملین طبع
ومقوی معده ومدر بول وجلد سوخته او جهة جرب وقروح سر مفید است **قنب** بکسر اول
وتشدید نون وفتح آن معرب از کنب فارسی وبرك او را بنك واسرار وورق الخیال وحشیش
کویند وپوست ساق او را کنب وتخم او را شاهدانه وشکوفه وغبار زغبی او را چرس نامند
برکش مرکب القوی ودر سیم سرد وخشك وبا حرارة لطیفه وبرودت کثیفه ومسکر وبسبب
جز وحاره مفرح ومشهی ومنهی بالعرض وبعد از تحلیل جز وحاره وبقای اجزاء بارده مخدر
ومضعف حواس وجگر ومعده ومورث فساد رنك رخسار واستسقا وبلادة وکسالة وجنون
وتکدر روح دماغی واکثار او قاطع باه ومجفف منی وشیرینها مقوی فعل او وترشیها
مفید است وبری وبستانی می باشد وبرابر برك مایل بسفیدی وپوست او باز نمی شود
ونخش شبیه بحب التمنه وقوی تر از بستانیست وقطور عصاره او کشنده کرم گوش وسعوط

آدمنقی دماغ وشستن سر باطبیخ او دافع ابریه وقمل موی سر وضماد مطبوخ بیخ او دافع اورام حاده
ومسکن درد دندان ودفع جوشش اذیت تا دو درم وغیر معتاد را زیاده از آن کشنده است وشاه
دانه درا ولیم گرم وخشک ومحلل ریاح ومسکن غثیان ومدر بول وقابض طبع ومجفف منی
وبوداده او را مضر ومکثر است واکثار او باعث قرحه امعا است ومصلحش خشخاش وسکنجبین
است وقدر دو کب بوسیده را جهة جراحات مجرب دانسته اند وروغن شاه دانه که بدستور روغن
بادام گیرند گرم وخشک وجهة درد اعصاب وصلابة رحم ودرد گوش ودفع اورام صلبه نافع
وشرب آن قاطع باه است **قبره** بفارسی چکاوک وبترکی قرلاق نامند وآن از اعضا غیر مشهور است
کباب او دافع قولنج ومدر بول وموافق امراض مثانه وگوشت او ملین طبع ومضر محرورین
ومصلحش سرکه ومیوهای ترش است **قندوز** اسم حیوان جند بید ستر است لباس پوست او دافع
ریاح وبطلوس بران نافع نقرس است **قنبیط** بضم اول وتشدید نون وفتح آن وکسر باء موحده
بفارسی کلم رومی وکلم کرد نامند مرکب القوی وبا رطوبة غلیظه وقوة مقطعه ومحلل ومبهی ومدر
بول وبالخاصیة محلل خمار ومولد سودا ومضعف دماغ ومبخر وردی الغذا ومسدد ودو درم سایر
انفعال مانند کرنب ومصلحش مهرا پختن او در روغن بادام وزیتون وبا ادویه لطیفه مائیه او
نافع منی وملطف طبیع وجهة مفاصل مفید وتخم او مفسد منی است **قناه** نوعی از اند دو
طالیس ذکر وبعضی رطبة یابسه وبلغة مصر اسم اشق وبلغة مغرب کلخ است **قنیس** و **قنابوس**
شاه دانه است **قنابیا اغریا** اسم یونانی قنبری است **قنه** بارزد است **قنارس** بیا وبغیر یای
مثناة تحتانی زنجفر مصنوع است **قنطا** دم الاخوین است **قنطار** ساداوران است **قندول**
اسم عربی دارشیشعان است **قندس** کندس است وحیوان جند بید ستر را نیز شامل است **قنقهرن**
تیفهر است **قندرون** بلغة اصفهان علك البطم است **قند** شکر طبرزد است **قنطوریون**
نوعی از ابرون وآن نباتیست برگش مستدیر وباندك تجویف وساقش کوتاه وتخمش متصل
بساق او وبیخش مانند زیتون وباندی وتلخی است مرکب القوی وبا قبض وتحلیل وجالی

بوسیده
چوریش

دردم

ورادع وشربه برك او مسکن التهاب معده وبا شراب وصل نافع تهیج بدن وضماد او وجهة اورام
حاره وحرارة معده واحشا وشقاقی که از برودة هوا بهم رسد مفید است وبیخ او گرم وخشک
ومفتت سنگ مثانه ومدر بول وضماد عصاره بیخ وبرگ او محلل ودم زخمها وبا شراب
وسیع گنده تنقیه جراحات است **قواریر** زجاج است **قوقه** حجر الرحی است **قوقی** اسم یونانی
وبعضی بخور است وشامل بخور رخو شبو وتر دبعضی حیوان جند بید ستر است **قوقالس**
نوعی از دو قوا است وتر دبعضی تخم کرفس بری **قوبیا** اسم یونانی آب خاکستر است **قوشیرا** اسم
یونانی طباق است **قوطونا** اذربون بری است **قوبنطس** مازدیون سیاه است **قوبیا** قسط
است **قوناادوس** اسم یونانی قطلب است **قوریون** اسم یونانی کزبره است **قوب** بضم اول وفتح
ثانی اسم عربی قثر البیضا است **قورالیون** اسم یونانی بسد است **قولس** اسم یونانی کرنب است
قوقامالس اسم یونانی انجاص است **قودونیا ماله** اسم سفرجل است **قوفیون** اسم قوصی است
از اجزاء مثرودیطوس وشوکران را نیز باین اسم نامند **قومانیطس** طین الکرمی است **قومی**
مزد است **قورچینه** کهنه است **قوش** کیاه وج است **قوزی** اسم ترکی حمل است **قوزی قلاغی**
اسم ترکی خاص است **قوز** اسم ترکی جوز است **قوزقون** اسم ترکی غراب اسود کبیر است **قوشی**
ازوی اسم ترکی عنب الثعلب است **قویروق** اسم ترکی الیه است **قوردد** اسم ترکی ذئب است
قوشی دیلی اسم ترکی لسان العصافیر است **قویون** اسم ترکی ضان است **قوم** اسم ترکی
رمل است **قهوه** اسم خمر غلیظ است والحال شیا در از وباد درخت یمنی است که در یمن بن
نامند بقدر قندقی وچون از غلاف مقشر گردد مغز او منقسم بدو قسم گردد مایل بسبزی
وبعضی بزردی وبا عفوصه وسیاه او زتلخ وغیر مستعمل است ودرخت او شبیه بدرخت
زعرور وغلاف او را قشر نامند وبطریق مغز او بوداده استعمال مینمایند ومزاج او را
مختلف ذکر کرده اند وآنچه بتجربه وقیاس ظاهر میگردد در گرمی معتدل وخشکی آن
غالب وقشر گرم وخشکتر از آن ومجفف رطوبات ومدر بول وبا قوة قابضه ومولد

تذکره او را مفتح دانسته وجهة سرفه بلغمی ونزلات وتسکین غلیان خون ودفع اعیا والمه
وحصبه وشری دموی وتقویة معده ومنع صعود بخارات بدماغ نافع واکثار او مورث
خفقان ومضعف باه مبرد ودین ومفتح مزاج سوداوی ومصلحش روغن بادام ودیته وشربتها
انست وچون بطریق بخور دادیک گرم برشته کنند که سیاه نشود جهة قطع اسهال بغایة
موثر است **قیصوم** نوعی از برنجاسف است وبرگش دقیقه مانند آن سوای آنکه در ساق
برنجاسف شاخها بیرون آید واو را ساق منشاخ واکثر از یک ریشه یکساق بروی آید ودر انتهای
ساق قبه او حجیری وطول ساق از شبری زیاده وکمتر از آن می باشد وبر آن برگهای ریزه
مثل ساق زنبق وساق اماربطی واز اماربطی تو بیرتر وبرگ اصل او مفروش برروی زمین
وگلش با عطریه وثقل رایحه شبیه برایحه برنجاسف وطعمش تلخ وزرد رنگست وبجهة این
اشتباهات جمعی قیصوم را برنجاسف دانسته اند در سیم گرم وخشک ومحلل تر از افسنتین
ودافع تب لرزه ودرد سینه وضیق النفس وضرر ادویه قتاله ودیدان ومفاصل وعرق
النسا وقاتل اقسام کرم معده وامعا وبخور او فتراش او کرتر است وهوام وضماد او محلل
اورام ودافع ضرر گزیدن عقرب ورتیلا وجولا ومخرج جنین وبطول اوجهة صداع بارد وبخورش
اوجهة قطع نزف الدم وداء الثعلب وبار وغذیه دانجیر ودر روغن تربیت جهة سرعة برامدن
ریش موثر ومضر ریه ومصلحش کثیرا وخشخاش وبغایت مضر معده ومصلح انعسل وشیح وقدر شربتش
دو درم وبدلش افسنتین وبابونج است ودر وغن او که از برگ وگل او گیرند محلل صلابات ومدر
حیض ومسخن رحم وباعث انضمام فم آن ودافع لرزه وامراض بارده عصبانی **قیقهر** صمغ است
شبیه بسندروس وبدبوی وبدطعم وبهندی رال وبفارسی لعل معبری وبعربی شجره نامند وشبهی گویند لیکن
غیر از سندروس است در سیم گرم وخشک ومدر حیض ومخرج جنین ومنقی دماغ وبا ماء العسل جهة
صرع واستسقا وربو وپنج روز متوالی اشامیدن او وباسکنجبین وباب جهة سپرز ودفع فربهی بدن
وسنون او جهة درد دندان از مجربات واکتحال او جهة ضعف باصره ودفع اثار چشم ومرهم او جهة

جراحات

جراحات مزمنه وناصور مجرب وقدر شربتش دو درم است **قیشور** حجر الفیشور است **قیر** قار است **قیناموس**
نیز گویند بیونانی دارچینی است **قیض** پوست تخم مرغ است **قیقاس** سیاه دانه است **قین** گیاه حرفه است
قیمولیا طین قیمولیا است **قیرمیا** اسم یونانی موم است **قیطافون** ترمس است **قیوند** قاوند است **قیروطی**
شامل موم وروغن است اعم از آنکه ساذج باشد ویا مرکب از سایر ادویه

حرف الکاف

کافور صمغ درختیست واقسام می باشد رباحی آن سفید مایل بسرخی وشبیه بمصطکی وسمی بام
پادشاهیست رباح نام که اول کافور را یافته بود واین قسمی است که بظاهر درخت بروز کند
وقیصوری آن بسیار سفید وصفایح وصاف ودر جوف درخت یافت می شود وکافور موتی از ریزها
چوب جوف درخت که جوشانیدن آن بهم میرسد وآن تیره رنگ ونا صاف است ودرخت کافور
مخصوص بلاد سرانذیب است ودر غایت بزرگ می باشد بحدیکه بر صد سوار سایه گستر می شود وچوبش
سبز وچوب او سفید وسبک وبی شکوفه وبی ثمر است واز چوب او جهة پادشاهان سریر می سازند
وبالخاصیه هوام وپشه ونحل وکیک پیرامون آن نمی گردند وگویند سبب کمیابی او آنست که از جهة
کثرت هوای آن مکان پلنگ ومار وحیشه مجاور آن درخت اند ووقتیکه درحین قطع درخت از وی
چکد مسمی بماء الکافور است ودر غایة تندی رایحه وغلیظ ومایل بسرخی در دویم گرم وخشک وجلای
جرک بدن وظروف وجامه است ومکسی تر ومکی باو نمی کند ودافع درد استخوان ومفاصل و
امراض بارده ومصدع ومصلحش روغن بنفشه است وکافور در سیم سرد وخشک ومفرح وقاطع
نزف الدم اعضا ورعاف واسهال حاده وعرق ودافع تشنگی التهاب جگر وقرحه ریه وسل ودق
وحرقة البول وجمیع امراض حاده ومقوی حواس محرورین وتریاق سموم حاره وسعوط او ساحبات
دماغ حار وبا مشک وعنبر مقوی روح حیوانی مبرود المزاج وسعوط او جهة با آب کشنیز جهة رعاف
وباب کاسنی جهة رفع خفقان محرورین وبار وغن گل جهة اورام حاره وسنون او جهة دندان کرم زده
وقلاع ودرور او جهة قروح خبیثه وساعیه وبا ادویه مناسبه جهة زخمهای حاره وجراحات تازه
وقطع خون آن وتسکین درد مجرب واکتحال او جهة رمد وطلای او جهة درد سر صفراوی وشدة

حرارت دوی دماغ و ضماد او بریافوخ و پیشانی جهة رعاف مجرب و مقوی باه و مولد سنگ مثانه و اکثار
او قاطع نسل و اشتها و مورث سفیدی موی و مصلحش عنبر و مشک و ادویهٔ حاره خوشبو و بسیار
بوییدن او مورث بیخوابی و مصلح آن روغن سوسن و گل و امثال آن و قدر شربتش تا یکدانگ است
و در کتاب او قاطع باه و مفسد معده و گویند بنفشه دنائل است و بدلش دو وزن او طباشیر و یک وزن
او صندل سفید است و کافور مصنوع که از موم بعمل آورند و حجر الرخام و سم و روغن بنفشه نیم
تم و قدری کافور ترتیب می دهند فرق او با کافور اصلی ثقل و چسبندگی مصنوع است و بوی
اصلی غیر مصنوع شبیه ببوی پوست لیمو و ترنج است کاشم اسم فارسی است و بیونانی لیفسطیون
و در دیلم زینه کوهی نامند منبتش کوههای بلند و جنگلی دار است ساقش باریک و شبیه بساق
شبت و برگ و برگش مانند برگ اکلیل الملک و از آن نرمتر و خوشبوی و برگ اعالی ساق باریکتر
و برشکافتر و اخر ساق چتری دارد و ثمرش سیاه و از بادیان بالیده تر و تند طعم و با عطریه و بیخش
شبیه به بیخ انجدان و خوشبوی و مستعمل تخم و بیخ اوست و قوتش تا سه سال باقی است و در سیم
گرم و خشک و مفتح سدد و محلل ریاح و منضج خلط خام و مقوی معده و مسهل اقسام کرم معده
و امعا و مدر بول و حیض و تریاق سموم بارده و هاضم و دافع استسقا و رطوبت معده و درد های
بارده و مخرج جنین و اهل روم بجای فلفل داخل اطعمه میکنند و بسیار ملطف لحوم است و جهة
عسر بول و احتباس حیض و سنگ مثانه و خون منجمد در معده و مثانه و سرفه و ربو و عسر نفس و
تحریک اشتها و اعانه بر حمل و طلاء آن جهة عرق النساء و فالج و سایر امراض بارده نافع و مضر
ریه و مصلح او کثیرا و مضر مثانه و مصلح آن رازیانه و قدر شربتش دو درم و بدلش زیره و تخم
کرفس جبلی و تخم زردک است کادی اسم هندیست و بعربی کدر نامند و در حوالی عمان
و یمن و کثیر الوجود است شبیه بدرخت خرما و برگش صلب و قوی و نرم و طویل و سر برگها تند
و ثمرش مانند غلاف و در غلاف چهار عدد دانه شبیه بدانه خرنوب و شکوفه او مانند
شکوفه خرما و بغایت خوشبو و او را کیوره نامند و بعد از شکفتن در روغنها پرورش می

دهن

دهند و سعوط بدهن الکادی وجهة درد کمر و مفاصل و ریاح و جذام نافع است و کادی در اخر دوم گرم
و خشک و نزد بعضی معتدل و مقوی بدن و حواس و با تفریح و دافع خفقان و اعیا و تناثر او بثور جگر
و مسکن درد های عصب و ثمرش او که چوب او گویند بجوشانند و آب او را با شکر بقوام آورند جهة
ابله و حصبه بهترین ادویه است و اهل هند را اعتقاد آنست که چون شربتی کند دانه ابله زیاده
برنمی آید و خاکستر او را جهة التیام زخمها مجرب دانسته اند و دانه او مقوی دل و معده
و جگر است و عرب کد و قویتر از دانه او و بدلش بوزن او صندل سرخ و مثل آن بهمن است کاکنج بفارسی
عروسک پس پرده نامند و از انواع عنب الثعلب است و بستانی او مانند آن و برگش عریضتر
و بزرگتر و در قوه مثل او و سر شاخهای آن نیکون و ثمرش در غلافی سرخی شبیه بمثانه و دانه ای بقدر
فندق و بعد از رسیدن سرخ می شود و گل او سفید مایل بسرخی است و جبلی او را برگ مانند برگ سیب
و غبار آلود و سیاه و ساقش با رطوبت چسبنده و نبات او بزرگتر از بستانی و گل او بسیار سرخ و دانه
اش زرد مایل بسرخی و در غلافی زردی و منبتش سنگلاخها و او را کاکنج منوم و عنب الثعلب منوم
نامند در تخدیر قویتر از خشخاش و مدر بول و یکمثقال او منوم و زیاده از آن مورث اختلاط
عقل و جنون است و مراد از مطلق کاکنج بستانی اوست و مستعمل از آن پوست سرخ و دانه او و قوتش
تا سه سال باقی است در اخر دوم سرد و خشک و مدر بول و دافع امراض گرده و مثانه و قرحه
آن و مخرج صفرا با درار و مصلح حال جگر و دافع ربو و عسر نفس و اقسام کرم و معده و مداومة
او هر روز بقدر یکمثقال جهة یرقان مجرب و بلع کردن هفت عدد دانه او را بعد از پاکی از حیض
جهة منع حمل مجرب یافته اند و مخدر و مصلحش گلقند و قدر شربت از پوست دانه او تا پنج درم
و بدلش عنب الثعلب است کانجی مرکبه هندیست و از حبوبات می سازند و بهترین او از
برنج است و طریق آنست که حبوبات را مهرا پخته صاف نموده در شیشه کنند و تا چهل روز
و زیاده برآنده در آفتاب گذارند و او جالی و مقوی اعضا و مسکن حرارت خون و صفرا و مفتح معده
و مصلحش عسل و گلقند است گاوزبان اسم فارسی لسان الثور است گاودبا کهربا است گاودیده

کافوریه ریحان الکافور است ونزد بعضی کافوریه اسم اقحوان است کافور رومی قیصوم را نامند کافورن
است کافور الکمک زرنباد است کاسلیس اسم یونانی جوز است کاکوتس خشخاش زبدی است کامادا و
ماذریون سیاه است کاشیم رومی سیساليوس است کارجبه قلب است کاجلا اسم هندی اثمد است
کادبجی اسم هندی شونیز است کانا اسم هندی شکر است کالوذا اسم هندی قسم از ارز است
کالهری اسم هندی حلبه کابلی است کاشیرا اسم هندی عصارات است کاذرا اسم هندی
جزر است کارهه اسم هندی مطبوخات مسهله ومنضجه است کالسانو اسم هندی سادوران است
کاپیپل اسم هندی قنابری است کالی بلغة هندی سیاه است کاجرا اسم هندی تخم فردل است
کاکیرا وکیوره اسم هندی برطان است کاپا اسم هندی بقر است کاکونده اسم هندی کثیرا است
کالوت اسم هندی نوعی از جش است کالت اسم هندی خالات است کاندبا اسم هندی قصب السکر
است کاوا اسم فارسی بقر است کاوکوهی اسم فارسی بقر الوحش وایل است کاسنی شامی وبستانی
اسم [illegible] فارسی هندبا است کاسنی دشتی اسم فارسی هندبای بری است کاهو اسم فارسی خس است
کاورس جاورس است کاجیره وکافشه اسم فارسی حرشف است کاودانه اسم فارسی کرسنه
است کاودارو اسم فارسی جاوزین است کاوزهره اسم فارسی حجر البقر است کاپش اسم
دلیجه است کاغذ اسم فارسی قرطاس است کاه اسم فارسی تبن است کارتنه اسم
فارسی عنکبوت است کاسه شکنک اسم فارسی شقایق النعمان است کاوچشم اسم فارسی
اقحوان است کبر نباتی است خار دار پرشاخ وبرگش باریک وغلاف گل او مثل زیتون وگلش
سفید ودر وسط آن چیزی شبیه بموی وترش که خیار کبر نامند از بلوط درازتر وتخم او
زرد وبا رطوبة لزجه ودر خرابها وکوهها بسیار می باشد وبیخ او وپوست بیخ آن قویتر از
سایر اجزاء او در سیم گرم وخشک ومفتح سده جگر وسپرز وقاطع اخلاط لزجه ومقوی معده
احشا وبهترین ادویه سپرز خصوصاً پرورده او وبرگه وعسل ومحلل ریاح وتریاق سموم و
مرة السودا وجهة فالج وامراض بارده دماغی ومفاصل نافع وبا ادویه خوشبوی مثل

سنبل

سنبل الطیب واذخر وعسل محلل بلغم سینه ومخرج آن وغرغرهٔ طبیخ او دافع بلغم اعضای تنفس وضماد
تازهٔ او دافع فسخ عضل وعصب وخشک او دافع قروح خبیثه وبا ادویه مناسبه محلل اورام
صلبه وضماد زیره وبا سرکه دافع بهق وقوبا وبا آرد ترمس محلل ورم سپرز وبخور او دافع بواسیر
ومضمضهٔ طبیخ او با سرکه وخاییدن آن جهة درد دندان نافع وبطلیموس در کتاب زینه فرموده
آنکه چون بیخ کبر را نرم کوبیده با مثل آن روغن کنجد وبوزن آن آب بجوشانند تا آب بالتمام وروغن
تا نصف بسوزد وبعد از آن بر سر ضماد وتطلیخ کنند موی را سیاه کند وهرگز سفید نشود وتجربه شده
دانسته است وثمر او قبل از شکفتن که گل کبر نامند در دوم گرم وخشک وملطف ومقطع و
در جمیع افعال مانند بیخ آن واز آن ضعیفتر است وقدر دو درم دافع نواسیر چشم وضماد کبر گرم
وتر وتخم او در سیم گرم وخشک وضماد سوده او وخاییدن دانه آن ملین طبع وترشی
گل وخیار او محرک اشتها وجالی بلغم ومفتح سده جگر وسپرز ومصدع محرورین وخیار غیر پرورده
او بسبب که مفسد معده است وساق وبرگش در افعال اول گرم وخشک ودر افعال ضعیفتر از گل او
ومحلل غلظ زیر پرده نواصیر چشم است وعصارهٔ آن کشندهٔ اقسام کرم معده وضماد او بازفت رافع
قروح شهدیه سر وقروح خبیثه ومحلل قوی خنازیر وسایر اورام بلغمی است ودر جمیع افعال
ساق او قویتر از برگ وغرغرهٔ طبیخ همه اجزاء او منقی دماغ ومفتح سده است وقدر شربتش
از آب او تا مثقال است که با عسل وسرکه وشکر بنوشند واز بیخ او تا سه درم ودر مطبوخها
تا مثقال ومضر مثانه ومصلحش انیسون ومضر معده محرورین ومصلح آن سکنجبین است
کبیکج در اصفهان موسیک نامند وبترکی ناستواچیچکی وآن چهار قسم می باشد ونبات
همه شبیه است بگشنیز یکی مایل بسفیدی وبا رطوبة لزجه وگلش زرد وساقش متوسط در
سطبری ودرازی وتخمش تلخ وکوچک وبرشعبه مانند خرنوب سیاه ومنبتش نزدیک انهار جاری
وقسم دیگر شبیه بقسم اول وگلش بنفش وبسیار تند است وقسم سیوم نباتش بسیار کوچک
وگلش زرد طلایی وبدبوی وقسم چهارم را گلش سفید است واقسام آن در آخر سیم گرم

وخشک وباصفت ومحرق جلد وضماد تازه او در اندک زمانی موجب جراحت و درد اعضا و بار و غشا
جهة جرب حیوان و انسان و تقشر جلد و برص ناخن و اقسام ثآلیل و داء الثعلب و نطول مطبوخ او جهة
عفنه و بیخ خشک او در عطسه آوردن قوی تر از کندش و طلاء او از خارج جهة درد دندان و از
داخل جهة ریزانیدن آن و حمول او جهة اخراج جنین و مشیمه و احتباس حیض نافع و در دل او کشنده
و چون باشل او را و گندم خمیر کرده بر عضوی بگذارند نایب مناب داغ است کبابه دانه ایست قریب
بحب نکیسا و خوشبوی و مایل بسیاهی و مغز او سفید و درختش مانند درخت مورد و از هند خیزد
و فلفله نوع صغیر اوست و قوتش تا ده سال باقی است در دوم گرم و خشک و لطیف و بغایت
ملطف و مفتح و قوی سدد احشا و کرده و مخرج سنگ و بول محتبس آن و جهة امراض جگر و سپرز
و ریاح و خفقان و صاف کردن آواز و دفع درد سرفرمن و اسهال و تقویت معده و احشا و خوشبو
کردن دهان و امراض لثه و قلاع و ضماد او با سرکه حیوانات جهة ما تحلیل اورام و با غالیها جهة
خوشبویی رایحه بدن و تقویت آن نافع و طلاء کردن خایه او بر قضیب بغایت ملذذ جماع
است و مضر مثانه و مصلحش مصطکی و شربتش یک درم و بدلش فاقله و دارچینی است کبریت بفارسی
گوگرد نامند و آن اصل حار موالید و زیبق اصل بارد آن و چهار قسم می باشد یکی سرخ شفاف
لامع و کبریت احمر نامند و یکی زرد مایل بسبزی و آنرا مصطکاوی و اصابعی نامند و یکی سفید
و مسمی بگوگرد فارسی است و قسم چهارم مایل بکبودی و او را کبریت اسود و کدر نامند و
آنچه از منبع آب چشمهای گرم و از غارهای بعضی اماکن بهم رسد مایل بسیاهی می باشد و بهترین
آن احمر است و باصطلاح اهل کیمیا اکسیر مصنوع در غایت سرخی و مسمی بگوگرد احمر است
معدنی آن و اقسام او در آخر سیم گرم و خشک است و گرمی او غالب بر خشکی و قوتش تا صد سال
باقی و در غایت دهنیت و تدبیر او بطریقی که محترق نگردد از اسرار عظیمه و در غایت اشکال
است و محلل و ملطف و مسمن و مجفف و جالی و جاذب و شربا و مقاوم جمیع سموم و بالذات مخم
نیم برشت جهة سرفه رطوبی و ربو و اخراج چرک و بلغم سینه و نفس و دفع یرقان و زکام

ونزله

ونزله و طلاء او با دهن مسکن ضربان اعضا و سفید کننده موی و با عسل و بدستور با بول و آب
دهن جهة گزیدن هوام و با عاقرقرحا و عسل و سرکه جهة جذام و جوششهای سوداوی
عجیب الاثر و با سرکه و نطرون و علک البطم جهة قلع آثار و حکه و جرب و بهق و برص
ناخن و تقشر جلد و داء الحیه و ثعلب و اکله و قروح رطبه و با حنا جهة قوبا و با سرکه و
قیمولیا جهة سعفه و با جند جهة تحلیل صلابات و با حب الغار جهة امراض بارده و
صداع و با مامیثا و نیم وزن گوگرد و صمغ عربی جهة سعفه و قروح سر و قوبا مجرب و با بوره
ارمنی و عسل و ادویه مناسبه جهة نقرس نافع و ذرور او بر بدن قاطع عرق و سعوط
او جهة سکته و شقیقه مفید و بخور او حابس زکام و نزله و مسقط جنین است بسرعت
و باعث گریزانیدن هوام و بخور و قطور او دافع کری و ثقل سامعه و مضر معده
و مصلحش کثیرا و شیر تازه و شربتش نیم دانگ تا یک مثقال و بدلش در اکثر افعال
زرنیخ است و مسعد او جهة تخلیص معادن و رفع چرک آن بی عدیل و سفید کرده او
نایب مناب جوهر زرنیخ است و روغن گوگرد بنحوی که ساختن آن در دستورات
مذکور است جهة جمیع دردهای بارد و جرب و حکه و سعفه و قوبا بی عدیل است
و عرق گوگرد بغایت مجفف و سریع النفوذ و محرق و مقرح جلد و جالی و دافع رطوبات
و مسخن و محرق اخلاط و مالیدن او بر دندان رافع گوشت فاسد بن دندان و کنا
فات است و طریق عرق گرفتن در دستورات مذکور است کبد بکسر اول
و جزم ثانی بفارسی جگر نامند و بهترین آن جگر اردک و مرغ پرواری و بعد از آن
جگر بزغاله است گرم و تر و غلیظ و دیر هضم و خونی که از او بهم رسد قبول عفونت
بسرعت میکند و مصلحش بکامه و سرکه و کباب او با نمک و صمغ عربی جهة قرحه امعا
و اسهال قوی الاثر است و جگر بز بالخاصیة محرک صرع مصر و عین است و تجربه
رسیده و خواص جگر هر حیوانی در اصل آن مرقوم است کباب اسم عربی گوشت

بالتر برشته است واختلاف فی خواص آن بحسب اختلاف فی لحوم وبهترین آن گوشتهای لطیف است
که در پختگی وبرشتگی جمیع اجزاء او یکقرار باشد وآن مولد خون متین ومسمن بدن ومسخن
گرده ومحرک باه واشتها وموافق معده مرطوبین ومقوی اعضا ودیر هضم وبعد از هضم مولد
خون صالح وبا سماق وکشنیز وادویه حاره حابس اسهال مفرط رطوبی ومورث صداع و
مصلحش سکنجبین وخوردن آب بعد از کباب بغایت مضر است کبریت الدخان نوشادر
است کبش مغز است کبست اسم فارسی حنظل است کبیکج بطارخ است کبوه
نوعی از تیوغات است کباب شامی اسم فارسی طباهج است کبر کازرونی اسم شیرازی
خرنوب شامی است کبک اسم فارسی قبج است کبک دری اسم فارسی دج است کبلک
اسم ترکی قبیل است کبوتر اسم فارسی حمام است کبابه شکافته اسم فارسی فاغره
است کبوتر بچه اسم فارسی فراخ الحمام است کپور اسم هندی کهربا است کبود
اسم هندی کافور است کبیر اسم هندی توتیا است کبوک اسم هندی قبج است
کبود اسم هندی شفنین بحیث کتان نباتیست بقدر دو ذرعی ساق وبرگش باریک ۱۷ کبود
وگلش لاجوردی وقبهای او قریب بجوزی وبرابر تخم وپوست او را مانند پنبه تابیده
لباس ترتیب میدهند سرد وخشک ولباس او رافع حرارت وباعث تقلیل عرق وجهة جرب
وحکه وورم صلب نافع وبخور کتان او جهة سده زکام وامراض حال رحم وسوخته او
قاطع خون جراحات والتیام دهنده آن وگل او مفرح ومقوی دل وریشه او مایل بزردی
وذر وبان جهة زخمها مفید وتخمش مایل بزردی واملس وبعضی از آن سفید وقسمی
مایل بسرخی ونوعی سیاه میباشد در اول گرم وخشک وبا رطوبة فضلیه ومدر بول وحیض
وعرق وشیر ومحلل وجالی وملین طبع وجهة قروح گرده ومثانه ومداومت او در وزی
نیم کجهة درد امعاء وبا عسل جهة ورم سپرز وبا اندک فلفل وعسل جهة تحریک باه ما یونی
مجرب دانسته اند وبوداده او قابض وجهة نفث الدم وسرفه رطوبی بغایت مفید

دلوة

وسلیمانی وکحل جلاء اثمد است کحل السودان تشمیزج است کحل فارسی وکرمانی انزروت است کحلا
وکحیلا اسم عربی انواع ابوخلسا است ولسان الثور وحومی ولیسا نیز نامند کحل خولان حضض
است کدر کادیت کدو اسم فارسی قرع است کدهرا اسم هندی حمار است کرفس اقسام میباشد
قسم جبلی صخری فطراسالیون است ومذکور شد وجبلی غیر صخری را تخمش شبیه بزیره
است بجنش با ریکتر از بستانی وقسم نبطی را کرفس شتوی وشرقی وکرفس عظیم نامند وساقش
مجوف وبرازو نرم ومایل بسرخی وبرگش عریض وچتر او مثل شبت وتخمش قریب بشکل
قرطم که تخم کافشه باشد وسیاه ومصمت وبا عطریه وبفطراسالیون شبیه تر از سایر
اقسام وتند وبیخش سفید وبزرگ وخوش طعم ودر خواص ضعیف تر از بستانی است وکرفس
بری را برگ عریض میباشد وهرچه قریب بزمین است منحنی بطرف بیرون وبا اندک رطوبة
چسبنده وتندی اندکی وخوشبو ومایل بزردی وساقش با صلابت وتخمش مستدیر وشبیه
بتخم کلم وسیاه وتند وچتر او مانند چتر نبطی ودر سنگلاخها وپشتها میروید در افعال قریب
بفطراسالیون است ومدر عرق وجهة عرق النسا وتهییج نافع وحمول او در اسقاط جنین
موثر است وکرفس آجامی وکرفس مائی ونهری در میان آب ودر کنار آن میروید ودر قوة ضعیفتر
از سایر اقسام است وکرفس بستانی را برگش مایل بتدویر وشبیه ببرگ کشنیز واز مطلق کرفس مراد او ست
وتخمش ریزه تر از سایر اقسام وتیره رنگ وتند وبا عطریه ودر مقدار قریب بانیسون است وبیخش
بزرگ وسیاه وقوی ترین اجزاء اوست وبعد از آن تخم او در اول دوم گرم وخشک وبغایت مفتح سده
جگر وسپرز ومدر بول وحیض ومنقی گرده ومثانه واز قوة ادرار مخرج جنین ومحلل ریاح ونفخ ومقوی
ومحرک باه واشتها وقی ورافع حدة ادویه ومعاون عمل ادویه مسهله ورافع سحج وجهة ربو وضیق
النفس وفواق وبرودة احشا ودرد پهلو ووركين وحصبه ولرز بلغمی وعرق النسا وتشنج بلغمی
ومغص وکذا خق سنگ مثانه مفید وآب او را که با آب انار وشکر بجوشانند جهة سموم مشروبه
نافع وخوردن کرفس قبل از گزیدن عقرب وهوام وبدستور بعد از آن سبب سرعة تاثیر سمیت آن

میکردد و رافع ضرر خوردن مرداسنك و امثال آنست و ضماد او محلل اورام و با آرد جو جهة
ورم چشم و طلای عصارهٔ اورا تا یکهفته با روغن کل و سرکه جهة جرب و حکه مجرب دانسته
اند و بدستور با کوکرد و بورهٔ سرخ بغایت نافع است و با نوشادر و عسل جهة ثالیل و دفع اثار
نافع و بیخ و برك او که با عسل پرورده باشند مقوی معده و مسکن غثیان است و پروردهٔ آن
بسرکه موافق محرورین و مقوی معده و احشا و مفتح سدد و محرك اشتهاست و مضر حوامل و
مرضعه بجهة تحریك باه ایشان و محرك صرع مصروعین و مفسد شیر و باعث صرع مولود
و خفت عقل آن و مبخر و تازهٔ او نفاخ و مصلحش انیسون و قدر شربت از بیخش در مطبوخات پنج
درهم و از عصارهٔ او تا پانزده درهم و از جرم آن سه درهم است و تخم کرفس بستانی در تفتیح قویتر
از سایر اجزا و جاذب فضول بمعده و رحم و هاضم غذا و در سایر منافع مانند بیخ او و مضر ریه
و مصلحش جاما و کویند تخم کاسنی است و مورث سجح و مصلح آن کثیرا و قدر شربتش یکدرم و بدلش
نانخواه و زیره است و چون در هر رطلی از آب انکور یکمثقال تخم کرفس بستانی یا فطراسالیون
کوبیده اضافه کنند و بدستور در هر رطلی از شراب نیم مثقال مخلوط کرده بعد از سه ماه استعمال
نمایند جهة تقویهٔ معده و تحریك اشتها و عسر بول نافعست و چون نیم مثقال او را با نیم مثقال
نانخواه و یك مثقال شکر تناول کنند جهة تقویهٔ معده و دفع ریاح مجربست **کرم** بفارسی تاك
و رز و مادو نامند بستانی و بری میباشد و بری ثمر او انکور او سیاه و ریزه و با عفوصة و شراب آن قابض و سیاه
میباشد و بری ثمر او در تنکابن دیو رز کویند و شاخ تازهٔ اقسام رز را الف الکرم و عسالیج نامند و آن
در آخر دوم سرد و خشك و بهترین اجزاء اوست بعد از آن برك و عصارهٔ آن و مقوی معدهٔ حار و مانع قی
و قاطع قی الدم و حافظ جنین از اسقاط و رافع خار و تقلب نفس و مدر بول و جهة قرحهٔ امعا و اسهال
صفراوی نافع است خواه بنوشند و خواه حقنه کنند و شربة او که آب او را با قند بقوام آورند جهة تحریك
اشتها و رفع سفرا و خار و اخلاط رقیقهٔ معده و خفقان صفراوی و غثیان و اسهال و کاه است کی بسبب
قوة جالیه باعث اطلاق شود و اشامیدن عسالیج مانع صعود بخار بدماغ و مضعف باه است و مضر

کشمید

سرفه و مصلح آن عسل و ضماد برك و عسالیج او جهة درد سر و ابتداء ورم حار معده و سایر اعضا و التهاب
اورام خصوصا با آرد جو و جهة اسهال با رامك بغایت مفید است و صمغ و آب منجمد رز بسیار جالی
و یابس است و آشامیدن آن با شراب مخرج سنك مثانة و دافع سپرز و ضماد او جهة قوبا و جرب
متقرح و غیر متقرح مفید و مداومت مالیدن او با روغن زیتون سترنده موی است و آب چوب
رز که در حین سوختن تراوش کند رافع ثالیل و سترندهٔ موی و خاکستر چوب او و نشارهٔ آن با سرکه
رافع بواسیر و با روغن کل سرخ و سرکه و سداب جهة ورم سپرز و با پیه کهنه و روغن زیتون و عسل
جهة شکاف عضل و سستی مفاصل و تعقد عصب و با بورهٔ ارمنی جهة بردن کوشت زیاد زخمها
و با سرکه جهة کزیدن هوام و سك دیوانه و ورم غددی موثر و کاد کرم کردهٔ او جهة بواسیر زخم ردن
نیم درهم آن جهة قرحهٔ امعا مفید است و نوع بری رز را قوة قابضه قویتر و شکوفهٔ او بهترین
اجزاء او و دو مثقال خشك آن حابس اسهال و مدر بول و قاطع نفث الدم و مقوی معده و مانع
ترش شدن طعام در معده و ضماد او دافع اورام و التهاب معده و ورم چشم و جرب و قلاع و قروح
خبیثه و رادع مواد حاره و حول او قاطع حیض است و چون او را در سفالی بسوزانند جهة درد
چشم و با عسل جهة داخس و ناخنه و سستی بن دندان و دفع خون آن مفید است و آب طبیخ بیخ
او بقدر ربع من تبریز با قدری شکر مسهل رطوبات و ماء اصفر و پوست رز جهة قطع خون لثه
مجربست و روغن رز که شکوفهٔ او را مکرر در روغن زیتون کرده بعد از هر دو سه روز
تجدید کنند با قوة قابضه و رادعه و قایمقام روغن کل سرخ و حابس عرق و جهة قروح
ساعیه و جوشش دهان نافع است **کرنب** بفارسی کلم و باصفهانی قمریت نامند بستانی و بری
و بحری میباشد و قنبیط قسمی از بستانیست و مذکور شد و قسم معروف او را بجنس مانند چغندر
سبز و برکش سطبر و اصناف او شامی و مصری و موصلی و اندلسی و مختلف الاشکال میباشد
و مجموع آن مرکب القوی و در اول کرم و خشك و مبهی و نیکو کنندهٔ رخسار و مولد منی

دماغ وصع
ومنوّم ومانع صعود بخارات بدماغ مانع مستی وباعث سرعت حرکت اطفال ونیم بخت او مسهل
وبمقدار آن قابض ورافع خمار وارتعاش وسرفهٔ مزمن وعصارهٔ او با ابرسا ونطرون مسهل
وبا شراب رافع سم افعی وخوردن آن هر روز بقدر یکوقیه رافع درد سپرز وکرفتکی او از وآب
مطبوخ او منقی بدن وعروق ومسکن درد سر وجهة سرفهٔ کهنه ودرد کرده وانو ودم جهة آب
واحشا وتاریکی چشم که بسبب بخارات ورطوبات باشد نافع ومضر سوداوی مزاج وبواسیر ومولد
سودا وخون غلیظ ومضر محرورین ومصلحش پختن او با کوشت فربه وروغن بادام وشراب ممزوج
بآب وسکنجبین ودر مبرودین خردل وامثال آن وضماد او رافع ریختن موی وبا حلبه وسرکه جهة
نقرس ودرد مفاصل وزخمهای عمیق وضماد برك با آرد جو جهة اقسام اورام وآخرهای باد سرخ
وشرا وسرطان وبا نمك جهة نار فارسی وبا زاج وسرکه جهة برص وجرب وسعوط آب او منقی
دماغ وحمول آن با شیلم جهة احتباس حیض وفرزجهٔ شکوفهٔ او قاتل جنین وسوختهٔ او بغایت
مجفف ورافع قلاع وزردی دندان وسعفه ومانع روئیدن موی وبا پیه خوك وامثال آن جهة
خنازیر وجراحات صلبه ودبیلات وبا سفیدی تخم مرغ جهة سوختکی آتش مفید است وتخم او در دوم
کرم وخشك وممسك وکشندهٔ کرم معده وطلای آن دافع نمش وکلف وقدر شربتش دو مثقال است
وکلم بری در شکل شبیه به بستانی وسفید تر از آن وبا زغب وتلخ وتخمش شبیه بفلفل سفید است
در سیم کرم وخشك وبسیار جالی ومحلل وبیخ وتخم او بقدر ده درهم دافع سم افعی وتخمش بغایت
محرك باه است وکلم بحری را برك دراز وسرخ وشبیه ببرك زراوند مدحرج است وطعمش شور
وبا تلخی وخوردن آن جایز نیست ودر ضمادات محلله مستعمل است ودو مثقال از تخم او در
کشتن حب القرع بسیار مؤثر است **کراث** بفارسی کندنا وباصفهانی تره وبدیلمی کوار نامند
بری وبستانی میباشد وبستانی او را نبطی نامند وآن اقسام است آنچه برکش باریکتر ودر تمام
سال موجود است کراث البقل وکراث المائده کویند وآنچه در آخر زمستان واول بهار بهم میرسد
وشبیه برپیاز وقبهٔ او مانند قبهٔ پیاز است کراث شامی نامند واز مطلق آن مراد کراث البقل است
درسیم

درسیم کرم ودر دوم خشك وخوردن بعد از غذا مانع ترش شدن طعام وملین طبع ومدر حیض وملطف
وممسك ورافع قولنج ومفتح سدهٔ جکر ومقوی کمر وقوهٔ هاضمه ومنقی قصبهٔ ریه وآبش بقدر سه مثقال
ونیم قاطع خون بواسیر ومحرك باه وبا عسل جهة جمیع امراض بارده ورطبهٔ سینه وبا ماء العسل
جهة سموم نافع ومطبوخ او با جو جهة ربو ودرد سینه مفید وعصارهٔ خشك کردهٔ او مسهل خون
ودر سرکه پروردهٔ او مفتح سدهٔ جکر وسپرز ودافع قولنج وحمول برك کوبیدهٔ او به تنهائی وبا ادویهٔ مناسبه
مجفف رطوبات رحم ومانع ازلاق جنین وجلوس در طبیخ او که با سرکه وآب نمك باشد جهة انضمام
فم رحم وصلابهٔ آن مفید وضماد او جهة گزیدن هوام وافعی وبا سماق جهة شری وثالیل وبا نمك
جهة قروح خبیثه وطلاء مطبوخ او جهة بواسیر وقطور آب او با روغن کل وسرکهٔ کهنه جهة
درد کوش ودوی وسعوط او با کندر وسرکه جهة قطع نزف الدم ورعاف مفید وچون کندنا را دو بار
پخته بفشارند وجرم او را در آب سرد بخیسانند وبا اطعمه استعمال کنند رفع نفخ وغلظت آن میکند
وباعث لذت اطعمه میکردد واقسام کراث از پیاز دیر هضم تر ونفاخ ومفسد لثه ودندان ومضر
مزاج حار ومبخر ومحرق خون ومورث تاریکی چشم ومصلحش کشنیز وکاسنی است وتخم او در آخر دوم
کرم وخشك وممسك وبا شراب بغایت محرك باه وده مثقال او با تخم مورد قاطع نزف الدم ومفتح سدهٔ بلغمی
جکر ومحرك اشتها ومقوی کرده ومثانه ورافع امراض باردهٔ آن وبودادهٔ او به تنهائی وبا حرف بابلی قاطع
اسهال مزمن وزحیر ومحلل ریاح امعا وضماد او جهة گزیدن افعی وکلف وآثار ودردهای بارد وبخور
او جهة بواسیر وبا موم وقطران بخور کردن جهة درد دندان واخراج کرم آن مؤثر وچون کوبیدهٔ او را
در سرکه بریزند رفع ترشی سرکه میکند ومضر ریه ومصلحش عسل ودر تقویهٔ باه تخم کراث شامی
قوی تر است وکراث بری شبیه به پیاز است وبسیار تند ومقطع ومفتح وبغایت مدر بول وحیض
وحمول او جاذب جنین وعصارهٔ او مورث اسهال دموی وپنج قیراط از تخم او با شکر که چند روز
مداومت کنند دافع بواسیر است واز جملهٔ ادویهٔ تریاق فاروق وجهة گزیدن هوام قوی تر از تخم
سایر اقسام وضماد آن رافع برص وثالیل ومقرح اعضا است وقسمی از بری که در کوهها یافت

میشود برکش بسیار باریک میباشد و با حدت و بسیار ملطف و جهة درد معده و امعاء و خوشبو
کردن دهان قوی الاثر است **کراث** بفتح اول و تخفیف ثانی اسم عربی درخت کوهی است
برکش دراز و باریک و شاخها نرم و پرشیر و در بلاد حجاز بسیار است و عشبة السباع نامند شیر
او را در اطعمه کردن رافع جذام دانسته اند **کرسنه** اسم عجمی نوعی از جلبان است و بفارسی
کاودانه و بعربی حب البقر گویند و آن دانه ایست مدور قریب بقدر نخودی و تیره رنگ مایل
بسرخی و تلخی و تندی و غیر ماکول در اول گرم و در دوم خشک و مدر بول و ملین طبع و منقی
سینه و شش و با تریاقیه و جالی و با تقطیع و مفتح سدد و آرد او که بعد از خیسانیدن و مقشر
کردن بعمل آورده باشند مسهل و محرک باه مبرودین و با سرکه رافع عسر بول و جرب کرده و با روغن
کنجد مسکن زحیر و مغص و با عسل و کردکان مسمن بدن و طبیخ او با عسل جهة سرفه رطوبی و تنقیه
ریه و درد و عسر النفس و با سرکه جهة یرقان و سپرز نافع و ضماد او جاذب خون بظاهر جلد است
و جهة جرب و شکستگی اعضا و سعفه و شقاق و نار فارسی و تحلیل صلابات و قروح خبیثه
و ساعیه و التیام جراحات عمیقه و با زراوند مدحرج جهة رویانیدن گوشت بن دندان
و با سرکه و افسنتین جهة گزیدن عقرب و با شراب جهة گزیدن سگ دیوانه و افعی و گزیدن
انسان سگ دیوانه گزیده و با آب دفلی و تخم خربزه جهة برص و با زفت جهة بزرگ کردن عضو
موثر و در سرخ کردن رخسار قویتر از سایر ادویه است و مولد خلط فاسد و زیاده او و علة
خون و مورث اسهال دموی و مصلحش گلاب و گل ارمنی و قدر شربتش تا سه درهم است
کردناک کبابی است که بعد از نیم پخت کردن مرغ و امثال آن با آتش برشته کنند جهة
مرتاضین و معده حار و تقویة بدن مفید و مضر معده ضعیف و مصلحش میفختج است **کرویا**
بفارسی زیره رومی و شاه زیره و قرنباد گویند از زیره دراز تر و بالیده تر و مایل بزردی و با حدة
و تلخ است و گیاه بستانی او بقدر ذرعی و برگش مانند شبت و گلش سفید و بیخش شبیه بزردک
و بیخته آن ماکول است و بری او قردمانا است و گلش سفید مایل بکبودی میباشد و در سایر

صفات

صفات مانند بستانیست و مذکور شد در آخر دوم گرم و در اول سیم خشک و ضعیفتر از قردمانا است و محلل
ریاح و نفخ و ملطف و قابض طبع و مصلح اغذیه نفاخ و مدر بول و حیض و عرق و شیر و هاضم و مانع
صعود بخارات بدماغ و محرک آروغ و اشتها و مانع تخمه و ترش شدن غذا در معده و جهة اخراج حب
القرع و کرم معده و خفقان بارد و ضیق النفس و ریاح گرده و مثانه و درد معده و مغص و تقویة بدن
و فربه کردن آن و تحلیل بلغم و گزیدن عقرب نافع و خوردن آن بقدر سه درهم با روغن زیتون که بقدر رطلی
رقیق باشد تا یکهفته جهة اولا استسقا مجرب است و در سرکه پرورده او موافق محرورین است و قدر
شربتش تا پنج درهم و مضر ریه و مصلح او عسل و صعتر و مضر گرده و مصلح آن کتیرا و بدلش قردمانا و آ
انیسون و زیره **کرکی** بفارسی کلنگ و بترکی دورنا نامند گوشت او در دوم گرم و خشک و مفتح سدد
و مقوی بدن و محلل قولنج و دیر هضم و مولد خلط غلیظ است و مصلح او آنست که یک دو روز بعد از ذبح
با سرکه و روغنها استعمال نمایند و چینه دان او حابس اسهال و مهره یا رس گوید که دو درهم از خشک
سائیده او با آب نخود مطبوخ جهة درد گرده و مثانه مجربست و سرگین او رافع کلف و خون او مسکن
نقرس و مغز سر او جهة شبکوری و با زبد البحر و سرگین سوسمار و شکر جهة بیاض چشم و با آب حلبه
جهة تحلیل اورام و موی سوخته او جهة بواسیر نافع و سعوط زهره او با آب چغندر سه روز و با آب
مرزنجوش بدستور سه روز تا یکهفته رفع لقوه میکند و مجرب دانسته اند بشرطی که در آن ایام روغن
کردکان بیاشامند و بمالند و بروشنی نگاه کنند و اکتحال آن جهة نزول آب و شبکوری و ناخنه و اثر آبله
و طلای آن جهة برص و جرب متقرح قوی الاثر است و سعوط زهره و دماغ او از هر یک یک قیراط
با روغن زنبق رافع نسیان و سفیدی موی سر و ریش است بشرط تکرار و در تقویة حافظه بیعدیل
و آشامیدن پیه او با سرکه عنصل جهة ورم سپرز بغایت موثر است **کرگدن** جانوریست از جاموش
بزرگتر و پوست او سیاه و چین دار و در غایت صلابت و شاخ او منحصر در یکعدد بشکل کلاه قند
و از روی بینی او رسته و صورتش بخوک اشبه است بخور شاخ او جهة بواسیر و عسر ولادة و
گریزانیدن هوام نافع و آشامیدن آب از ظرفی که از شاخ آن ساخته باشند جهة رفع بواسیر مفید

وطلاکردن پیه او مورث مهابت است **کرش** شکنبه وروده‌های حیوانات شامل است وبهترین او
از گوسفند وبزجوانست وبعضی اورا سرد وخشک وجمعی گرم وتر دانسته اند کثیر الغذا ودیر هضم و
رافع تعقد غذا در معده است ومولد خلط غلیظ ومورث بلادت وسکته وصرع وتاریکی چشم
ومصلح آن مهرا پختن وسرکه وادویهٔ حارهٔ خوشبوست **کرکرهن** بیخی است شبیه بسنبل رومی
وازان سرخ تر وودرجمیع افعال مانند عاقرقرحاست وازینجهة نزد بعضی اسم عاقرقرحات نزد وای
دیگرو نزد جمعی فاوانیاست **کرکم** لغة یونانی بمعنی اصفراست ونزد بعضی مراد ازان زعفران ونزد
برخی مامیران ونزد جمعی عروق الصفراست **کرکند** اسم فارسی سنگی است سیه بیاقوت سرخ ونزد
بعضی عبارت از لعل است وبعضی جنس دیگر دانسته اند **کروان** مرغی است از گنجشک بزرگتر وپا
های او دراز ودر طبع مانند عصفوراست **کرمدانه** ثمر درخت مشتان است **کرکر** اسم صنوبر
صغاراست **کرسف** اسم قطن است **کرکیش** و**کرکاش** اقحوانست **کرکان** اسم فارسی حندقوقا
است **کرویا بری** وفارسی وردمی وجبلی قردمانا است **کراث رومی** راسن است **کراث الکرم** کراث
بری است **کراث البقول** و**کراث المائدة** کراث بستانی است **کرفس رومی** قسم اخیر حزاة که در طبرستان
جعفری نامند وبرکش مانند کرفس بستانیست **کرفس الماء** قرة العین است **کرفس جبلی صخری وماقدونی**
فطراسالیونست **کرمه بیضا** و**کرمه شایکه** فاشرا است **کرمه سودا** فاشرستین است **کردیلن**
نوعی از سیسالیوس است **کرنب الماء** نیلوفر است **کرنب نبطی** کرنب بستانیست **کربون** قنطوریون
دقیق است **کروش الغنم** فرفیون است **کراع** پاچه است واکارع مذکور شد **کرات** بلغة تنکابن قسمی از خرنوب
بستانی است **کرانجره واش** بلغة تنکابن ثیل است **کرنز** قثاء الحمار است ونزد بعضی قثاء الکبر **کربل** حماض
است **کردناج** کردناک است **کربد** اسم هندی سنباذج است **کرداکوشت** اسم هندی قسط تلخ است
کراثا اسم هندی قصب الذریره است **کرهورا بلوج** اسم هندی کندش است **کراوکلا** اسم هندی کرسنه
است **کرد** اسم هندی عصفر است **کرسوه** بهندی شبت است **کرواله** بهندی خیارشنبر است **کرییه**
بهندی ارنب است **کراتیه** بهندی قنطوریون دقیق است **کرنج** بهندی وج است **کرشانا** اسم ترکی

قردمانا

اسفیداج

اسفیداج است **کرچلن** اسم ترکی خروع است **کرج** اسم ترکی جص است **کرپی** اسم ترکی د لدل است **کرتکله**
اسم ترکی سام ابرص است **کردکان** اسم فارسی جوز است **کرم شباب** حباحب است **کرم زمین** خراطین
است **کرک** ذئب است **کربه** سنوراست **کربهٔ دشتی** ظهونست **کرد اسیا** غبار الرحی است **کُرده**
کلیه است **کرم ایوب** اسم فارسی بیلسون است **کرکس** اسم فارسی نسراست **کرجیل** اسم تنکابنی
زعروراست **کراکرو** اسم تنکابنی شترق است **کرف** اسم دیلمی شعر الغول است **کزبره** بفارسی
کشنیز نامند بری وبستانی میباشد برگ بری ریزه تر ومایل بزردی وتخمش کوچک تر وهر دو
عدد بهم ملاصق میباشند درجمیع افعال قویتر از بستانی وازان زبونتر است وبری وبستانی او
مرکب القوی ونزد بقراط سردی وخشکی آن در دوم است وجالینوس وشیخ الرئیس گرم
دانسته اند وتازهٔ اوبا اندک حدّة وقاطع باه ونعوظ وبه مثقال از آب او کشنیز وهفت
مثقال آن با شکر مشهی ومنوم ومانع تخمه وصعود بخار بدماغ خصوصاً با سرکه وسماق وجرم
او مسکن صفرا والتهاب معده وتشنگی وحابس قی ورافع ازلاق معده وتعلیق او بران
باعث سرعة ولادة وضماد او مانع انصباب مواد حاره ورافع اورام وبا دسرخ وبانان خشک
جهة قروح ساعیه وجرب وحکه وسلاق ورمد وباشیر دختران جهة ضربان چشم وبا آرد
جو محلل خنازیر واورام صلبه وبا آرد باقلی رادع خنازیر وامثال آن وقطور آب او درچشم
جهة منع بروز آبله وحصبه ورفع زردی چشم مجرب وچون سرب را با آب کشنیز بسایند وبا روغن
گل سرخ طلا کنند جهة سرطان متقرح وغیر متقرح مجربست ومضمضه باب او جهة جوشش
دهان وسوزش زبان نافع وقدر شربت از آب او یکوقیه واز جرم آن تا سه وقیه وبدلش
برگ خشخاش وکاهوست وتخم او که کشنیز خشک عبارة ازانست در دوم سرد ودرسیوم
خشک ومفرح ومقوی دل ومانع صعود بخار بدماغ وحابس اسهال دموی خصوصاً بو مدادهٔ
او رافع خفقان وهیضه ووسواس حار وخمار ودرد سر وباصندل وانیسون جهة تقویهٔ
معده ورفع آروغ وباسی پخته مولد منی ومسقط کرم معده ومانع تکوّن آن وضماد او با عسل

وروغن زیتون جهة شری ونار فارسی وامثال آن وندور او قاطع خون جراحات وشری
که از او ترتیب دهند جهة سُدد ودوّار ومنع مستی شراب نافع وسفوف او که در سرکه خیسانیده
باشند همین خاصیت دارد وخائیدن او رافع بوی شراب وسرعت مستی است ومضر
ریه وضیق النفس ومسکن نعوظ ومقلل حیض وزیاد او مورث نسیان واختلاط ذهن ومصلحش
تخم نیم برشت وشراب وسکنجبین سفرجلی وقدر شربتش از پنج درهم تا یکوقیه وبدلش تخم کاهو
وخشخاش است **کزانکبین** شبنمی است که بر درخت کز وسایر اشجار می نشیند ومانند
ترنجبین منعقد میگردد هرچه از درخت بید حاصل شود الطف وآنچه از درخت گز وبلوط
بهم رسد باقوة قابضه میباشد وبهترین او سفید صاف است که مخلوط به برگ نباشد در اول
گرم ودر خشکی معتدل ومقوی آلات غذا وتنفس وباقوة مسهله خصوصا بید انگبین وجالی
وجهة خشونة سینه وضیق النفس حار وسرفه ورياح غليظة دماغ ونزلات نافع وقدر
شربتش تا ربع رطل است **کزبرة الثعلب** قسم اخیر سندریطس است **کزوان** اسم فارسی بادرنجبویه
صحرائی است ودر طبرستان کثیر الوجود ومذکور شد **کزمازج** بجیم وکاف اسم ثمر درخت
گز است **کز** اسم فارسی طرفا است **کزبرة البئر** پرسیاوشان است **کزبرة الحمام** شاه ترج است
کزموشان بلغة لرستان جیم بجیم است **کزک** ودع است **کزنه** اسم دیلمی انجره است **کزد** اسم فارسی
جز است **کژدم** اسم فارسی عقرب است **کسول** ابن تلمیذ تصریح نموده که آن ثمری است بقدر انگشتی
ودر رنگ وشکل شبیه بخیار شنبر واندک عریض ودانهای او بقدر دانه خیار شنبر ودرخت
او در روم میباشد سرد وخشک وبسیار قابض ویکدرهم او در قطع خون اسهال دموی
وذرور آن در رفع نزف الدم جراحات بیعدیل **کسیلا** و**کسیله** اسم نبطی چوبیست شبیه بروناس
ودر رو سیاهی وسرخی غالب ومانند صمغ با چسبندگی است وتخمش شبیه بحب الرشاد وگویند
پوست درختی است شبیه بسلیخهٔ سیاه در دوم گرم ودر اول خشک ومقوی معده ومفتح
سدهٔ گرده ورحم ومدر بول وحیض وجالی مثانه ودر فربه کردن بدن بهتر از اندرزام

ونیکوکنندهٔ

ونیکوکنندهٔ رخسار وکشندهٔ کرم معده وسنون او جهة دندان متحرک ودرد آن مفید ومضر ریه
واسعا ومصلحش کثیرا وقدر شربتش تا پنج درهم است **کسنیز** اسم رومی حشیشة الزجاج است
کسوس خشخاش زبدیست **کسب** جرم وثفل جوبانیست که افشرده روغن آنرا گرفته باشند
کسین باقلی خشک است ونزد بعضی اسم فارسی کرسنه است **کسبر** زفت خشک است **کسفره**
کزبره است **کسیتون** دلبوث است دلبوث است بدل **کسته** اذان العنز است **کسبه** ابن عرس
است **کسمه** خبز الطابون است **کستوری** اسم هندی مشک است **کسیس** اسم هندی زاج سیاه
است **کسنبا** اسم هندی عصفر است **کشت برکشت** اسم فارسی نباتیست مانند ریسمان
باریکی بهم پیچیده واکثر آن پنج عدد میباشد وگلش یکعدد ومایل بسیاهی وزردی وبرگش شبیه
بدنبالهٔ عقرب وبشیرازی پیچک نامند وبهترین او هندیست در اول گرم ودر آخر دوم خشک
ومسهل بلغم غلیظ ومحلل وملطف وضماد او جهة اورام بارده وقوبا وجرب نافع وقاطع باه وشیر
ومصلح او حب صنوبر وقدر شربتش یکدرهم وبدلش صبر است **کشوث** گیاهی است مانند ریسمان باریک
بی برگ وساق ومایل بزردی وتیره گی وبر خارها وگیاهها می تند وگلش ریزه ومایل بسفیدی
وتخمش کوچکتر از تخم ترب ومایل بتندی وزردی در اول گرم ودر دوم خشک ومفتح سدهٔ احشا
ومدر بول وحیض وشیر وعرق ومقوی معده وجگر ودافع فضلات متعفن عروق وملین طبع وجهة
تبهای کهنه ویرقان وتنقیهٔ بدن در ربو وخناق ومغص وضعف معده وجگر وسپرز ورياح آن نافع
وآب او با سکنجبین مسهل صفرا ومطبوخ او در تنقیح وخیسانیدهٔ او در اسهال قویتر وقدر شربت از آب او
دو اوقیه وازجرم او در مطبوخات پانزده درهم ومغثی ومصلحش کثیرا وتخم او در افعال قویتر از سایر
اجزا وضماد او جهة جرب ونقرس مفید وبوداده او قابض وقدر شربتش دو درهم وگویند مضر سپرز
است ومصلحش سکنجبین ومضر ریه ومصلح آن کاسنی وبدلش بادروج ودو ثلث او افسنتین است
کشمش اسم فارسی زبیب بی دانه است ومویز نیز گویند وبهترین او سبز بالیده است مبهی
وباقوة مسهله وخواص او در زبیب مذکور شد **کشنج** فقع است **کشک الشعیر** شیرهٔ جو است

ود رشعیر خواص او مذکور شد کشوث رومی افسنتین است کشط قسط است کشته اسـ
اسطوخودوس است کشن بنیرمایهٔ خرما است ودر طلع مذکور شد کشری ماش است کشنیز
اسم فارسی کزبره است کشک اسم فارسی اقط است کشف اسم فارسی سلحفاة است کشمش
کاولیان اسم فارسی دبق است کشته اسم فارسی ندا است کشنیز کوهی اسم فارسی تخم مخلصه
است کفنیشون بادنجان بریت کعب استخوان متصل بساق است وبفارسی قاب نامند
وبهترین او کعب گاو وخوک است وخواص کعب وخوک مذکور شد وسوختهٔ کعب البقر جهة
سپرز وتقویت باه وباعسل جهة تقویت جگر وتفریح دل نافع وقدر شربتش تا سه مثقال است
وسنون او مقوی دندان وضماد او رافع برص واکتحال او مقوی باصره کعب الغزال مانند
بجزی است کعک خبز الطابون است کعاله اسم فارسی احریض است کف الضبع نباتی
است ربیعی وچند روزی بیش نمیماند برگش مدور وکم عدد ومشقق بقدر برگ کرفس وبر روی
زمین پهن میشود وشاخهای او باریک وبر روی زمین منبسط واز یک بیخ چند شاخ میروید
وزغب دار وگلش زرد وسفید میباشد ونزدیک آبها ودر زمین نمناک میروید در دوم گرم وخشک
وملطف خلط ومقطع ومحلل وجالی وبیخ او را جهة بردن گوشت زیاده ورویانیدن گوشت صحیح
وتنقیهٔ جراحات ورفع ثالیل مجرب دانسته اند واکتحال او رافع بیاض است کف الهر نباتیست
شاخهای او باریک وبقدر شبری ودر زیر هر شاخی سه چهار برگ مستدیر مشقق وبر زمین چسبیده
وگلش زرد وبسیار براق وباعطریت وبیخش بقدر دو تیوقی وباشعبه ودر اول پائیز میروید در طبع
وخواص مانند کف الضبع وغرغرهٔ بیخ او معین حل وقدر او وجهة قروح خبیثه وباعسل جهة
رفع ثالیل مؤثر است کف آدم نباتی است بقدر ذرعی وبرگش مستدیر وبقدر برگ مورد وبیخش مابین
سیاهی وزردی ودرونش سرخ وتخمش از تخم کافشه باریکتر وباتلخی است ونزد بعضی گیاه بهمن سرخ
است در اول گرم وخشک ورافع خفقان ومحلل ریاح ومقوی جگر ودر افعال قایم مقام بهمن سرخ
وقدر شربتش یک مثقال است کف الاجذم وکف الجذما نیز گویند نزد بعضی درخت بنجنکشت ونزد

جمعی

بیخ سنبل رومی ونزد برخی کرمهٔ بیضاست وبعضی گویند خصی الکلب است کف عایشه اصابع
صفر است ونزد بعضی جرجیر کف العقاب قاطانیقی است کف النسر خربق است وکف الدابه
نیز گویند وبلغهٔ مصر اسم اسقولوقندریون است کف السبع کف الضبع است ونزد بعضی کبیکج
کف الکلب بداسفان است کف الاسد عرطنیثا است کف مریم اصابع صفر است ودر عراق
بخوره را بابن اسم نامند ودر مغرب بنطافلون را کف الذئب وکف الارنب جنطیانا است کفری
پوست وغلاف شکوفهٔ درخت خرما است واصل شکوفهٔ تازه مسمی بطلع وخشک آن موسوم بدقیق
النخل وکفرات است ودر طلع مذکور شد وکفرا باعطریت قویه وچون کهنه گردد سرخ میشود وقوتش زایل
میگردد در آخر دوم خشک وباحرارت کمی وبرودت زیاده ودو مثقال از سفوف او قاطع اسهال وطبیخ او
ونیم رطل نیم کوفتهٔ او را چون بایک رطل ونیم آب بجوشانند تا بنصف رسد وبا وزن آن شکر بقوام آورند
جهة درد مثانه وگرده وضعف احشا وهیضه ومنع انصباب مواد بمعده ورحم مفید وسنون کفری
مقوی لثه ورافع آکله وقروح خبیثه است وبه ستور ذرور او همین اثر دارد وضماد او مقوی
معده ومفاصل وقاطع اسهال وبا موم وراتیانج رافع جرب است بشرطیکه چند روز بگذارند
وغبار بسیار ریزی که غیر کشن ددو بهم میرسد در جمیع افعال قویتر از کشن وبغایت مقوی معده
ورافع نزف الدم وسحج وقروح عفنه واسهال است وعرق کفرا که بطریق گلاب گیرند باعطریت
وقابض ومقوی معده ورافع اسهال رطوبی وسحج است وروغن کفرا که بعد رسیدن طلع نیم کوفته
کرده با مساوی آن روغن زیتون سه چهار روز حرکت داده صاف کنند سرد وخشک وقابض
وحابس عرق ورافع قرحهٔ امعا ودرد سر حار ومقوی موی ومانع سقوط آن است وکفرا بالخاصیة
مانع فساد روغنها ومقوی فعل آنست کفر الیهود قفر الیهود است کف دریا اسم فارسی زبد البحر است
کف مس اسم فارسی زهرة النحاس است کفتار اسم فارسی ضبع است کف شیشه اسم فارسی سنحو
قونیا است کف اسم فارسی زبد است کمری اسم هندی قثاء است ککریکه اسم هندی نیلوفر است
ککریان اسم هندی دجاج است کلکیک اسم ترکی قبج است کلکیک اودی اسم ترکی صعتر است

کلکرا اسم تنکابنی لبلاب کبیر است کلکج اسم فارسی جرجیر بری است کلنزا اسم چوبیست که از هند آورند
وفعل مغاث از او می آید و لهذا او را مغاث هندی نامند کلیه بفارسی گرده و باصفهانی قلوه
و بترکی بوکرک نامند بطیء الهضم و مولد خلط غلیظ سریع الفساد و مقوی گرده و کرده است
و بهترین او از حیوان جوان فربه و مصلحش ادویه حاره و آبکامه و سرکه است و پیه او ملین
اورام صلبه کلب بری و بحری و اهلی میباشد بری را بعربی ابن آوی و بفارسی شغال و بترکی چقال
نامند و آن گاهی با سگ اهلی جمع میشود و توالد واقع میگردد و سگ آبی دو قسم است یکی بحری است
و دیگری نهری است و آنرا بفارسی خزمان گویند چه در شکل شبیه بخز میباشد و بعربی کلب مائی نامند
و چند از ین قسم حاصل میشود و سگ اهلی اصناف است و مجموع آن در آخر دوم گرم و خشک و بچه
بیست روزه او گرم و تر و چون او را با ادویه خوشبو پخته تناول نمایند جهة جذام مجرب دانسته اند و بجهة
جنون و مالیخولیا قوی الاثر است و پنیرمایه او بقدر ربع درهم دافع سموم و کلف و شیر او که از زائیدن
اول باشد جهة جنین اثر دارد و قطور او دافع حرقة البول و بیاض چشم است و چون بچه چشم نگشوده او را
بتمامه طبخ دهند بحدیکه با آب یکسان شود و بقدر مثقال گندم را با آن آب بجوشانند تا جمیع آبها را
جذب کند پس خشک کنند و مرغ سیاه یکساله را در جای تاریکی با آن گندم تعلیف نمایند و بعد از تمام
مرغ را کباب کرده زن عاقر تناول کند و غذای دیگر با آن مخلوط ننماید باعث حمل گردد و از مجربات
خصوصاً سه قطعه مرغ بپرورده سه روز خورده شود در فربه کردن بدن نیز مجربست و مکیدن
بچه سگ پستان مرضعه را دافع انعقاد شیر و درد پستانست و استخوان و عصب سگ با استخوان
و اعصاب شکسته و پاره شده انسان التیام پذیر است بخلاف سایر حیوانات و کباب جگر سگ دیوانه جهة
دفع سمیت دیوانه گزیده بغایت مؤثر است و ضماد خاکستر سر او جهة بواسیر و شقاق و حکه و زخمهای
کهنه و با سرکه بجهة سگ دیوانه گزیده نافع است و طلاء زهره او مانع روئیدن موی زیاد چشم و بول او
دافع ثالیل و آشامیدن آن مانع حمل و پیه او جهة خنازیر مفید است و غرغره و نفوخ و ضماد سرگین
او جهة خناق مجربست خصوصاً چون تعلیف باستخوان فقط کنند و آشامیدن خون خشک کرده

اوتا بقدر

اوتا بقدر پنج درهم و بدستور سرگین خشک او جهة اسهال دموی و ذرور سرگین آن جهة
زخمهای کهنه و تحلیل اورام قوی الاثر است و تعلیق دندان نیش او که ناب گویند مانع خرخره
خواب و حرف زدن در حالت نوم و رافع یرقان است و چون ناب او را با ناب گربه بموی ایشان
بخور کرده هر دو را در خانه دفن کنند باعث حدوث فتنه در آن منزل شود و محمد بن زکریا فرموده
اند چون قضیب سگ را خشک کرده بر ران به بندند بغایت معین جماع است و کلب بری در سیم
گرم و خشک و در خواص مانند اهلی است کلب الماء قسم بحری او بقدر سگ اهلی و بزرگتر از آن
و دست و پای او بسیار کوتاه و بی دنباله و کثیر الوجود است و پوست او را ظرف نفط میکنند و بکشتن
از زهره او سم قتالست و علاج پذیر نیست و جالینوس فرموده اند که اکتحال او دافع بیاض است و بولس
گویند که شش تازه او جهة نقرس بسیار مفید است کلب نهری بقدر گربه و بزرگتر از آن و شبیه بدان
و دست و پای او دراز و دنباله او مانند دنباله گربه است و در رودخانها میباشد خصوصاً در رود
سکاو (?) و ارس کثیر الوجود است و در تنکابن او را شنک نامند و چند از و حاصل میشود و حقیر مشاهده
نموده که در ایروان صیادی چند را از آن قطع کرده بود بعد از جوشانیدن در آب خاکستر و بید و دکاه (?)
خشک کردن رنگ و بوی ظاهر شد و نوعی از استحاله در آن معلوم گردید و در خواص و افعال کلب نهری
قریب بکلب اهلی است کلب ماء البلغاری کلب نهری است کلب الکلب سگ دیوانه است کلس
بکسر اول اسم جنس اجسام سوخته است که بحد سفیدی رسد و اجزاء او بسبب احتراق از هم ریزد و مثل
آهک و پوست تخم مرغ و صدف و حلزون و امثال آن و از مطلق او مراد اطبا آهک است که او را جیر
و نوره نیز نامند و جالینوس اسم کلس را مخصوص پوست تخم مرغ سوخته و آهک دانسته است نه غیر
آن و مراد اهل صناعت اعم از آنست و بهترین کلس البیض آنست که پوست تخم مرغ را مکرر شسته بردها (?)
آنرا گرفته در کوزه گل اندود کرده چند شبانه روز در کوره کوزه گری بگذارند تا سفید شود و بهترین معدنی
آنست که سنگ رخام و سنگ ریزهای صلب را بعمل آورند آب ندیده آن در آخر اول گرم و در آخر دوم خشک
و تا بیست روز قوی القوة است و با حدت و محرق و مقرح جلد و آب دیده قسم بحری آنرا تا سه روز قوة احراق

باقی است وبعد ازان سحق میباشد وسوبراده رمادٔ بعید می برد وزرنیخ در برد نموی مقوی
فعل آهك است وثفل عصفر وبرك شفتالو رافع بوی اوست وروغن گل سرخ وآرد عدس وتوتیای
مغسول وگل سرخ سائیده رافع جراحت نوره است وآهك شسته مایل باعتدال وقاطع نزف
نزف الدم ومکرر نفوخ کردن وفتیله را سفیدی تخم مرغ آلوده وبآهك مغسول آغشته دربینی
گذاشتن در قطع رعاف مجربست وضماد او مقوی اعضا وحابس اسهال وجهة سوختگی آتش
ومنع ادرار عرق وباپیه خوك بجهة گشودن دمّل وورم صلب وروغن زیتون که در ان آهك را
جوشانیده باشند جهة منع نزلات وبرودت هر عضوی مفیداست وکلس البیض در حبس خون
جراحات قویتر وجهة جرب وحکه ورویانیدن گوشت زخمها وجبر کسر اعضا مجرب وفرزجهٔ او
قاطع خون حیض وگویند چون اورا با مثل آن نمك وربع آن طرطیر سائیده بانه مقابل او سرکه تسقیه
کرده پس تقطیر کنند مقطر مذکور کبریت را سفید میکند وسیماب را منعقد میسازد وخوردن اهك
کشنده است بدرد معده وعسر بول وغشی واسهال دموی وآبی که درو آهك را مکرر ریخته باشند
هرچه بآن آب طبخ نمایند کشنده است در اندك زمانی واز اسرار مکتومه است کلخ لغة سریانیست
وبغدادی گوید که نزد اهل مغرب نباتیست برگش شبیه ببرگ درخت سیب وقابض ودافع نفث الدم
واسهال دموی وجهة گزیدن افعی وسعوطا او جهة رعاف مفید وتخمش بسیار گرم ومدر عرق ودافع
مغص است واز قول او ظاهر میشود که اندروطالیس باشد ودر آنجا تصریح نموده که مانند اشنان بی
برك است ودر اینجا نموده که برگش مثل برگ سیب است وبلغة مصر کلخ عبارت از اشق است کلیانی اسم
اشق است کلمرج داسن است کلیکان کنفخ است کلیکرون جرجیر است کلاغ سفید وکلاغ بیسه
اسم فارسی غراب ابقع است کلاغ سیاه اسم فارسی غراب کبیر وغراب الزرع است کلیم شو اسم فارسی
آذریون است کل عقرب باصفهانی اسم سطاریون است کل عاشقان بلغة خراسانی دریند درخت
است وبلغة تبریزی حماحم است کلاچك بلغة شکابن ودع است کلکافشه بلغة اصفهان اخریض
است گل مشکی اسم فارسی نسرین است گل آفتاب پرست اسم فارسی آذریون است کلنار اسم فارسی

جلنار است

جلنار است گل گندم اسم فارسی جوزجندم است گل سنگ اسم فارسی خزان الصخرات گل بکسر کاف اسم
فارسی طین است گل بخاران طین الاحمر است گل خوردنی طین الماکول است گل حنا بضم اول اسم
فارسی فاغیه است گل خوشنظر اسم فارسی مخیج است گل سرخ ورد احمر است گل رعنا ورد الحماق
است گل قرنفل اسم فارسی زهره است کلم اسم فارسی کرنب است وکلم رومی قنبیط را نامند کلنك
اسم فارسی کرکی است گلاب ماء الورد است کلیك اسم دیلمی لیلك است کلاکلا اسم دیلمی الوف الکبیر است
کلاونجی اسم هندی شونیز است کلنده اسم هندی بطیخ زقی است کلی اسم هندی بد است کلچوی
اسم هندی خبازی است کلیجا اسم هندی کندر است کلیجن اسم هندی خولنجان است کلهتی
اسم هندی حب القلت است کلگونه بفارسی سرخی نامند از سفیداب ولك ترتیب میدهند
وبجهة صفای بشره وسرخی رخسار مستعمل زنانست کلیس بلغة مازندرانی جزی است کاشیر
صمغ کرفس کوهی است شبیه بجاوشیر وگویند اسم هندی جاوشیر است در آخر سیم گرم وخشك ومدر بول
وحیض ومسقط جنین ومحلل صلابات ومسهل زرداب ورافع استسقای زقی ولحمی وقدر شربتش
ازیك دانك تا نیم درهم ومصلحش کثیرا است کمثری بفارسی امرود گویند بستانی وبری میباشد
وبستانی آن ترش وشیرین واقسام است وبهترین اقسام شیرینها وامرود چینی ونطنزی است
وچینی مخصوص بلاد دامغان وممدوح شیخ الرئیس است ونطنزی در اکثر بلاد ری ونطنز
موجود است وبهترین امرود بلاد آذربایجان ملچی است وامرود شیرین معتدل مایل بحرارة
ودر دوم تر وحابس بخارات مفرح ومقوی معده وهاضمه ودل ورافع تشنگی وخفقان
ونزلات وسوزش مثانه وملین طبع وبا قوة قابضه بعد از تلیین ومعدل لخون ورطب
دماغ وجهة رفع سمیة قطر مفید ومولد نفخ وقولنج ومصلح او زنجبیل مربی وبادیانه
است وبهترین اقسام امرود ترش لطیف ابدار رسیدهٔ اوست در اول سرد ودر دوم خشك
وقابض ومقوی جگر ومعده ومشهی ومسکن حرارة خون وغلیان صفرا ورافع تشنگی
وبعد از طعام مسهل بعصر وقبل ازان قابض ومولد خلط صالح وسدد ومضر مشایخ

ومصلحش عسل وجوارشات وکبد راست ونارسیدهٔ وزمخت آن غلیظ وموروث قولنج است
ود ومثقال تخم امرود را کشندهٔ کرم معده دانسته اند وشکوفهٔ او مقوی دل ومفرح وقاطع
نفث الدم واسهال وضماد او جهة ورم حار چشم نافع وبرك او جهة اسهال والتیام جراحات
وچوب وبرك سوختهٔ او نایب مناب توتیا وصمغ او محلل ومنضج قوی است ونوع برّی او
قلیل الحلاوة وکوچك وبی آب وبا عفوصة وبسیار قابض ومسدد است ورور خشك او جهة
رویانیدن کوشت جراحات وسنوف او جهة اسهال حار وخاکستر چوب او فاد زهر فطر وامثال
آن ومضر عصب وموروث قولنج ومصلحش ادویهٔ حارهٔ خوشبو وعسل است وربّ امرود قابض
طبع ومقوی معدهٔ حاره است **کمأة** اسم جنس اقسام فطر وکشنج وقعبل وسماروغ است ونزد
برخی مخصوص نوع ماکول آنست وفطر مخصوص انواع غیر ماکوله وهریك مذکور شد
کمافیطوس معرب از خامانیطس یونانی است است که بمعنی صنوبر الارض باشد نباتیست در بوی
شبیه بصنوبر ودر طعم تلخ وبا اندك قبض وتندی وساقش بلند نمیشود وبرکش ریچیده کی وترا کم
وبری از رطوبة شبیه است بمعنی العالم صغیر که بفارسی همیشه بهار نامند وبرکش ریزه تر وبا زغب
ورطوبة چسبنده وشاخهای او مایل بسرخی وکلش زرد وباریك وتخمش از تخم کرفس کوچکتر وبیخش
سفید واز ماه نیسان تا سر سرطان استمرار دارد وقوتش تا ده سال باقی است ومؤلف اختیارات تصریح
نموده که کلش بنفش وبرکش شبیه بصعتر است ودر شیراز ماش دارو نامند وظاهر این کلام نیز از جملهٔ
سایر اشتباهات او باشد در دوم کرم ودر سیم خشك ومستعمل از وبرك وشکوفه وتخم اوست مفتح سدد
ومدر بول وحیض ومنقی وجالی اعضای باطنی ومسهل بلغم غلیظ وجهة استسقا ویرقان ودرد مفاصل
ونقرس وعرق النسا وتحلیل ریاح مفید وبا توبال النحاس ودیاتابخ مسهل عظیم زرد آب ومنقی رحم
وسایر اعضاست ومداومت آن با آب باران وعسل شهد دافع عرق النسا ودردکمر وضماد او جهة
اندمال الجراحات وصلابة پستان وبا عسل جهة منع نملهٔ ساعیه نافع ومضر ریه ومصلحش انیسون
وقدر شربتش از دو درهم وبدلش بوزن او سیسالیوس ونصف آن سلیخه است وباید در هوای بسیار

کرم ودر

کرم ودر مزاج اطفال ومحرورین استعمال نکنند **کماذریوس** معرب از خامادریوس است که بمعنی بلوط
الارض باشد نباتیست طولش قریب بشبری وبرکش ریزه ودر شکل ورنك وتشقق شبیه ببرك بلوط
وطعم آن تلخ وبا اندك تندی وکلش بنفش وریزه ومنبت او سنك لاخها وتخمش ریزه تر از انیسون
وبا حدّة ودر تموز یافت میشود وقوتش تا هفت سال باقیست وابن ابی خالد افریقی در کتاب اعتماد
تصریح نموده که کماذریوس بیخ درختی است شبیه ببلوط در اول دوم کرم ودر آخر آن خشك ومدرّ
بول وحیض ودافع امراض سپرز وسرفهٔ مزمن وقاطع اخلاط غلیظه ودر سایر افعال مانند کمافیطوس
وجهة عسر بول ویرقان وشکاف عضل واخراج جنین واستسقا نافع وطبیخ چهار درهم او با سه
درهم روغن زیتون ویکرطل آب که بثلث رسد وچند روز مداومت کنند جهة سنك کرده ومثانه
مجرب دانسته اند وسه درهم مسحوق او با جلاب یا عسل در چند روز رفع درد سینه وبرودة
نواحی آن میکند وضماد او با عسل جهة قروح مزمنه واکتحال او با شراب جهة غرب وبا سرکه جهة ورم
سپرز مفید ورونغی که آب تازهٔ او یا آب یا از کل وترتیب داده باشند جهة رفع برودة بدن وریاح
موثر وشراب او که درهم بیکرطل آب انکور دو مثقال از آن ریخته باشند یا یکمثقال ونیم او را در یکرطل
خمر کرده ومدتی کذاشته باشند جهة تشنج ویرقان ونفخ رحم وفساد اخلاط واصلاح مزاج فاسد
وبدی هضم وابتدای استسقا نافع است وقدر شربتش سه درهم ودر مطبوخ تا هفت درهم
ومضر امعا کرده است ومصلحش کثیرا وبدلش مثل آن سیسالیوس وربع او سلیخه است ونزد بعضی
غافث وسلیخه **کمون** معرب از خامون یونانی است وبفارسی زیره نامند برّی وبستانی میباشد ودر هر
یکرا اصناف مختلفه است سیاه برّی وبستانی را کمون کرمانی وزرد او را فارسی وشامی وسفید را نبطی
نامند واخیر زیرهٔ سبز است ودر اکثر مکان میباشد وبرّی هر صنفی قوی تر از بستانی وصنفی از برّی
سیاه وشبیه به شونیز وقوی الحرارة است واز مطلق کمون مراد کرمانی است وبیونانی او را باسلیقون
نامند وبمعنی ملوکی است وبهترین اقسام کرمانی برّی وزبونترین سفید بستانیست وقوتش
تا هفت سال باقی میماند ونبات آن از رازیانه کوچکتر وبرکش مستدیر وقبه مانند شبت است

درا قلیم کرم وخشک وبسیار ملطف ومدر بول وشیر وعرق وحابس طبع وحیض وتریاق سموم هوا
ومحلل ریاح ونفخ وهاضم ومحرک آروغ وملطف لحوم غلیظه وجهة عسر نفس وتخمه ومغص ریحی
ودفع خواهش کل وامثال آن وفواق رطوبی وورم ریحی سپرز بود ادهٔ او وجهة اسهال رطوبی نافع
وبسرکه پرورده آن که بعد از ان برشته باشند قوی القبض ودر رفع رطوبات معده قوی الاثر است
وحقنه بطبیخ او محلل نفخ وفرزجهٔ او با روغن زیتون قاطع حیض ومضمضهٔ طبیخ او مسکن
درد دندان ونزلات خصوصا با صعتر وقطور او جهة قرحهٔ چشم وجرب وبا سفیدی تخم
مرغ جهة رمد حار وطلاء او جالی بشره وآب افشردهٔ او جهة طرفه وبا نمک جهة سبل
وناخنه وسعوط او با سرکه جهة رعاف وضماد او با روغن زیتون جهة ورم سپرز وبا آرد باقلی
جهة سایر اورام نافع ومضر ریه ومصلحش کثیرا وقدر شربتش دو درهم وبدل کرمانی سایر اقسام
او وبدل کمون شامی کرویا وتخم کندناست ومداومت جرم او وعرق او مورث لاغری وزردی
رخسار است وچون آب زیره را بر بدن مولود در حین ولادت بمالند بالخاصیة در مدة العمر
منع تکون قمل میکند واز مجربات دانسته اند وقسم نبطی او که بفارسی زیرهٔ سبز کویند ملین طبع است
ونوع بریکه شبیه بشونیز است جهة کزیدن هوام وتقطیر البول واخراج سنگ مثانه وخون منجمد
آن بی عدیل خصوصا چون با آب کرفس بستانی بنوشند وبا سرکه جهة فواق وکرم معده وضماد او با روغن
بنفشه وعسل دافع رنگ خون مردهٔ تحت جلد است وجهة ورم حار انثیان مفید کمون حبشی قسمی از کمون
بریست شبیه بشونیز ومذکور شد کمون حلو انیسون است کمون رومی وارمنی کرویاست کمون اسود
زیرهٔ کرمانی است ودر بعضی بلاد شونیز را باین اسم مینامند کمون هندی شونیز است کمون نبطی
زیرهٔ سبز است کمایون مازریون سیاه است کمکام صمغ ضرو یمنی است وبفارسی حسن لبه کویند وحسن لبان
مذکور شد کماه تمیمی کوید بلغة سریانی باداورد است وبفارسی کیاهیست معروف که دوا برآن تعلیف
میکنند حلتیت منتن صمغ اوست کنجاین نوعی از بیش است کنهاره اسم هندی تخم انجره است
کنتارو اسم هندی مومیای است کنوئی اسم هندی عنب الثعلب است کنیز اسم فارسی بول است

کمش اسم ترکی فضه است کندر صمغیست مخصوص بلاد شحر وعمان وجبال یمن مستدیر وصلب
مایل بسرخی او را کندر ذکر سفید وسست را انثی نامند وتازهٔ او را که در انبانها حرکت داده باشند مدحرج
کویند وپوستهای رقیق او را که از ساییدن بیکدیگر جدا میشود قشار کندر نامند وآنچه غیر صفایح وماند
آرد باشد دقاق کندر وکندر را قوتش تا بیست سال باقی میباشد ومغشوش او از آتش شعله ور نمیکردد
ودرخت او بقدر دو زرع وخاردار وبرک وتخم او شبیه بترک وتخم مورد در دوم کرم ودر سیم خشک وملطف
ومحلل ریاح وحابس سیلان خون ظاهر اعضا وجب دماغی ونفث الدم ومقوی دل ومعده وهاضم وحافظه
ومجفف بلغم وبا تریاقیه ومبقی ومنقی ومقوی روح حیوانی ودماغی وجهة خفقان وصاف کردن آواز
وبا مصطکی جهة رطوبات دماغی وغثیان وقی واسهال رطوبی ونیم درهم او با مثل آن نانخواه جهة زحیر
وبا روغن زیتون وعسل جهة رفع برودت احتراق که مزمن شده باشد وبا صمغ جهة رفع رایحهٔ کریههٔ
خیشوم وعسر النفس وسرفهٔ مزمن رطوبی ودبو وبا عسل وشکر جهة ضعف معده ورباح غلیظه ونسیان
وبا موزنج وصعتر جهة ثقل زبان وبا زردهٔ تخم نیم برشت جهة تقویت باه وتولید منی خصوصا با جوز
وبسباسه واکتحال او جهة جلاء بصر وقرحهٔ چشم وخون منجمد در آن ودمعه وسلاق وبیاض ودرب
وحکه وظلمة چشم خصوصا با عسل وزرد او جهة قروح خبیثه وساعیه وقرحهٔ مقعد وضماد او جهة
قوبا وثالیل وبا پیه مرغابی جهة جراحة سوختکی آتش وشقاق که از سردی هوا بهم رسیده باشد با نطرون
جهة قروح رطبهٔ سر وبا روغن کنجد جهة تحلیل صلابات وبا روغن مورد جهة ریختن موی وبا عسل
جهة داخس وبا زفت جهة شکاف عضل وبا شراب جهة درد کوش وبا قیمولیا وروغن کل سرخ جهة
اورام حاره پستان وبا ادویهٔ محلله جهة ورم احشا مفید وبخور او جهة رفع وبا وسرفهٔ رطوبی وقوبا
وکریزانیدن هوام وخاییدن او جهة سرفهٔ رطوبی وتقویت دندان ولثه نافع وچون یک مثقال او را در آب
خیسانیدن آن را بنوشند ومداومت بآن نمایند جهة رفع نسیان از مجربات دانسته اند واکثار او
محرق خون وبلغم ومصدع محرورین وباعث جنون وجذام وبهق سیاه ومصلحش برنج فارسی
وشکر وقدر زیاده او با شراب وسرکه کشنده است وقدر شربتش نیم درهم وبدلش مصطکی است وقشار

کندر خشکتر از کندرو شدید القبض و مجفف قوی است و بجهة نفث الدم بغایت موثر و مقوی معده
و مانع سیلان مواد باعضا و رافع قرحهٔ امعا و حقنهٔ او بزید سنو بجهة قرحهٔ امعا مفید است و ضماد
او بر شکم قاطع اسهال و کشندهٔ کرم معده است و دقاق کندر لطیفتر از کندر و مفتح و جالی و در افعال
ضعیفتر از قشار است و تخم درخت کندر دافع اسهال دموی است و دخان او که دودهٔ آن باشد گرم
و خشک و مسکن درد چشم حار و مانع سیلان رطوبات بچشم و منقی قرحه و التیام دهندهٔ آنست
کندش بیخ نباتیست شبیه بکنگر برکش مابین سرخی و سفیدی و در شام لباس پشمینه را باو میشویند و
ظاهر بیخ او مایل بسیاهی و درونش مایل بزردی و تند بوی و در سرطان میرشد و قوتش تا بیست سال
باقیست در آخر سیم گرم و خشک و با سمیة و محرق بلغم و مخرج مرة السودا و بلغم غلیظ و محلل الریاح و منقی
و مدر بول و حیض و مخرج جنین مرده و قاتل زنده و مقوی جگر و معدهٔ سرد و جالی و بغایت عطسه
آرنده و آشامیدن و طلا کردن او جهة استسقا و سپرز و یرقان و عرق النسا و مفاصل و طلای او با عسل
جهة بهق و برص و حکه و قوبا و سعوط او با آب بقدر یکجو بجهة امراض باردهٔ دماغی و با روغن بنفشه
جهة شبکوری و ضعف باصره و رفع بیهوشی مصروع و مسکوت و بیجتی صاحب فالج و ضماد او با دو
وزن او زرنیخ و روغن زیتون جهة رویانیدن موی داء الثعلب و داء الحیة مجرب و قی کردن بآن
جهة عسر النفس و ربو و با بیخ کبر و جاوشیر جهة ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و تنقیهٔ سودا نافع و روغنی
که در آن جوشانیده باشند جهة امراض باردهٔ گوش خصوصا جهة کرم ان و جهة حکهٔ آن قوی الاثر است
و قدر شربتش جهة قی کردن یکدانگ تا دو دانگ و جهة سپرز و یرقان و امثال آن یکدانگ تا نیم قیراط
و اولی اجتناب شرب اوست و دو درهم آن کشنده بخناق و درد شکم و تشنگی مفرط و مضر ریه و مورث
کرب و غشی و مصلحش کتیرا و شیر تازه و بدلش جهة قی مثل او جوز القی و ثلث او فلفل و در غیر آن دو وزن
آن مقدونس و نصف او شیطرج است کنوس بلغة طبرستان قسم کبیر زعرور است و بترکی
ازکیل نامند قابضتر و لذیذتر از زعرور و در افعال قویتر و دوام او زیاده تر از دوست کنگر زد
اسم فارسی صمغ الحرشف است که بفارسی کنگر نامند و در دوم گرم و در اول خشک و منقی صفرا و بلغم

وضماد او

وضماد او محلل اورام و قدر شربتش از یکدرهم تا دو درهم و بدلش جوز القی است کنهان اسم نبطی نباتیست
مثل درخت کوچکی برکش در رنگ و حجم شبیه ببرک سقز و در بوی مانند بوی دود و شاخهای او از یکشاف
سطبر رسته و نرمتر از درخت حبة الخضرا در سیم گرم و خشک و بوئیدن او مسخن دماغ و شربش
مسخن معده و جگر و معین هاضمه و بالخاصیة در جائی که او باشد عقرب در آنجا نمی باشد و اگر برگ
او را بر عقرب بپاشند در حال بمیرد و مضر سفل و محرق خلط و قدر شربتش یکدرهم است کندری
نباتیست شبیه بنبات رازیانه و زردک و برکش عریضتر از آن و در بوی مانند کندر در سیم گرم
و خشک و در اکثر افعال قایم مقام کندر یافته اند کندر رومی مصطکی است کنجوروس اسم یونانی
جاورس است کندس الذواب عود العطاس است کنجده اسم اصفهانی انزروت است کنجد اسم
فارسی سمسم است کندم اسم فارسی بر است کنگر اسم فارسی حرشف است کندم مکه اسم دیلمی خندروس
است و در اصفهان ذرهٔ مکه نامند کندم دیوانه اسم فارسی شیلم است کنگر خر اسم فارسی باد آورد است
کنه اسم فارسی قراد است کندنا اسم فارسی کرات است کنار اسم فارسی نبق است و بلغة مازندران
اسم درخت نیم است کنب اسم فارسی قنب است کنجشک اسم فارسی عصفور است کندرو اسم
هندی کندر است کنبیل اسم هندی قنبیل است کندهک اسم هندی کبریت است و کندهک
و کندک نیز نامند کنبر اسم هندی خرزهره است کنده اسم هندی نیشکر است کندهیل اسم هندی
فقاح اذخر است کند اسم هندی صمغ است کنجوه اسم هندی خراطین است کنوالی بهندی
عنب الثعلب است کندا بهندی بصل الفار است کندایر بلغة هندی ساذج است کنجهال
بهندی طحلب است کندنا بهندی حندقوقی است کنتول بهندی اشنان است کنکوتی بهندی دخن
است کنوار بهندی صبر است کنول بهندی نیلوفر است کومه بلغة اصفهان نوعی از مربیست
که مایه ابکامه را در شیر حل نموده استعمال میکنند و در خواص قریب به مری و تجفیف او کمتر از آن
و مضر سینه و سرفه نیست اما اکثار او باعث تبهای عفنی و اورام مزمنه است کرستیل لغة
تنکابن و دیلم است و ابن تلمید بلغة طبرستان دیودار و بلغة مازندران کوزنکیاه بیان نموده

وآن نباتیست برکش شبیه ببرک نارنج وساق او زیاده بر دو ذرع وتخمش سیاه وبقدر آلو بالو وظاهر تخمش
سیاه ودرونش سفید واو غیر لقاح است وبالخاصیة هر نخلی که قالع آن درحین قلع او کند و بهر قولی که متلقی
کردد شارب او بهمان نحل وقول مبادرت نماید واز موده است ومستعمل از آن در ولایت دیلم برک اوست
ودر اطعمه استعمال مینمایند دراخر دوم کرم وخشک ومسکر ومورث بیخوابی وبیهوشی ودافع سلس البول
وبول در فراش ودرد مفاصل وامراض بارده رطبه وقدر شربت از برکش که با اطعمه طبخ نمایند تا ده
درهم واز تخمش تا نیم درهم واکثار او مورث جنون وکشنده است کوارع جمع کراع است ومذکور شد
کور اسم فارسی مقل است کونهان کنهانست کوالف باد آورد است کورکندم جو زجندم است
کوکب ساموس طین ساموس است کوک خر است کوبر اسم هندی فلفل است کوکب الارض
طلق است ونزد بعضی طین قیمولیا کوار النحل اشیان زنبور عسل است کولان نوع از اسل است
کورکیا اسم فارسی اذخر است کوشاد اسم فارسی جنطیانا است کوفلن اسم رومی اثمد است کوکافیلون
اسم سریانی اجاص است کوله بر اسم فارسی ابخدان است کورزه اسم فارسی خرنوب شامی است
کوبج اسم فارسی زعرور است کوش ماهی اسم فارسی شیخ است کوکرد اسم فارسی کبریت است
کون بفتح اول ودوم اسم فارسی قتاد است کوکرچین اسم ترکی جام است کوکل اسم هندی
مقل است کوکرا اسم هندی ثعلب است کوره اسم هندی فرس است کوشت اسم هندی قسط
است کوه چوتی اسم هندی حب النیل است کوکری بهندی دجاج است کوکرنده بهندی
کامیطوس است کوکامندی اسم هندی خصی الثعلب است کوند بهندی صمغ است کوکم
اسم هندی خراة است کوله تره اسم مازندرانی خرف بابلی است کهربا سندی کویند از نوع
صمغ است واز دریای مغرب بساحل می افتد وبعضی را اعتقاد آنکه صمغ درخت جوز رومی
آنست واز بلاد اروس وبلغار ومغرب خیزد ونزد بعضی آب چشمه ایست در جزایر بحر مغرب
که مانند موم متحجر میکردد وحقیر از قطعه کهربا مشاهده نموده که مکسی در آن مانده ومتحجر
شده بود ونزد محمد بن احمد معد نیست ومغربی آن قوی تر از طرابلسی است واز اقوال قدما ظاهر

میکردد

استعمال مینمایند

کبرید

میکردد که کهربا وسندروس یکجنس باشد وسندروس مخصوص ببلاد هند وکهربا مختص ببلاد مغرب وشمال
باشد ودر بودن کاه هرد وشریکند وسندروس باندک حرارتی که از مالیدن او بهم رسد جذب کاه میکند
وکهربا محتاج بمالیدن زیاد است ودر سندروس سرخی غالبست ودر کهربا زردی وصلابة ودر حین
سوختن بوی شاخ سوخته از آن ظاهر میکردد وبهترین کهربا آنست که در ساحل بحر مغرب واز زمین
مزارع مغرب بهم رسد در کرمی معتدل ودر دوم خشک ونزد بعضی در اول سرد است ومقوی معده
ودل ومفرح وقاطع نزف الدم جمیع اعضا وحابس نزف الدم وحیض ونزلات دماغی وقی وجهة
اسهال دموی ویرقان وخفقان وحرقة البول وضعف کرده وسنک مثانه وبا مصطکی جهة عسر البول
وبالخاصیة جهة زحیر نافع وطلاء او جهة شکستکی اعضا وبا مورد جهة منع عرق ضعفا وبا صبر
جهة ساقط کردن دانه بواسیر وبا آب جهة سوختکی آتش وتعلیق او جهة حفظ جنین از اسقاط ودفع
یرقان از مجربات است وتعلیق او بر معده جهة منع تخمه وبا خود داشتن جهة تقویة دل ورفع خوف وطاعون
ودرد وجهة التیام زخمها مفید است وچون بوزن چهار شعیر او وارد وطالع سرطان صورة بوزینه
قایم الذکر نقش کنند حامل آن از جماع فتوری نیابد وکویند مضر سر ومصلحش بنفشه است وبدلش
سندروس واکر یافت نشود دو وزن او طین ارمنی وثلث وزن آن سلیخه ودر تفریح مروارید
در رفع طاعون مرجان وقدر شربتش نیم مثقال است کهیانا اسم سریانی شاخ نبات فاوانیا است
کهیله کیله است کهلا اسم اصفهانی قلی است کهول اسم هندی خرفه است کهلم وکهیز
اسم بادنجان است کهری اسم هندی مقره بلی کوشت است کهرکیت بهندی حربا است
کهتا بهندی بمعنی ترش است کهجور بهندی اسم تمر است کهول کی بیج بهندی تخم خرفه است
کهیته بهندی بمعنی ثقل چیزهاست کهر بهندی اسم حافر حیوانات است کهونکرو بهندی
خسک است کهیلا بهندی سلیخه است کهوریر بهندی سوسمار است کهونلی بهندی
حب المحلب است کیاه قیصر اسم فارسی اکلیل الملک است کیاه جالینوس اسقولوقندریون است کیرس ذرة است کیدج کادی است کیل دارو اسم فارسی سرخس است

کیه اسم فارسی مصطکی است **کیکوش** اسم طبری قسمی از دوقس است ومذکور شد **کیله** بهندی موز
است **کیهوت** بهندی حنظه است **کیرو** بهندی مغز است **کیر** بهندی زعفران است **کیتی** بهندی خبث
الحدید است **کیانبل** بهندی دار شیشعان است **کینکر** بهندی خار مغیلان است **کینکر کاشیرا**
حرف اللام **لادن** رطوبتی است که از درخت کوهی حاصل میشود وبقدر درخت انار
وشبیه بدرخت دبق وبرکش عریض وبهم متصل ورقیق وصلب وگلش مایل بسرخی وثمرش مانند زیتونی
ودر جوف آن دانه سیاه باریکی ورطوبت غلیظی که از ساق وبرک جمع کنند بهترین اقسام ولادن عنبری
نامند وهرچه از آن رطوبت برموی بز وگوسفند در حین چریدن آن نبات چسبد واز آنجدا کنند بهتر
از قسم اول وهرچه بر سم مراعی چسبد وبا خاک وریگ آمیخته باشد زبونتر از همه است وبعضی تصریح
نموده اند که رطوبت مذکور از قسوس که نوعی از لبلابات برموی مراعی می چسبد وبهترین او نرم خوشبوی
سیاه مایل بسرخی وسبزی است در دوم گرم ودر اول خشک ولطیف وجاذب وبا قوت قابضه ومنضج
قوی ومحلل ومفتح دهن دکها ومدر بول وحیض وعرق وشیر ومخرج جنین ومشیمه ومقوی معده ورافع
فواق ودردهای بارده وباشراب قابض طبع وطلاء او جهة درد سر وصلابت معده وجگر والتیام زخمهای
کهنه وباشراب جهة آثار قروح وآبله وفرزجه او جهة صلابت رحم واختناق واحتباس حیض وبا روغن
گل که برایافوخ اطفال طلا کنند جهة نزلات وسرفه ایشان وبر معده جهة تقویه آن ودفع غثیان
وسیلان آب دهان وبا پیه خوک جهة ورم مقعد ودرد آن وحقنه او با روغن گل جهة سحج بارد وطلای
او با روغن گل جهة سوختگی آتش وبا روغن مورد جهة تقویه موی ومنع ریختن آن وبخور او جهة گریزانیدن
هوام مؤثر وچون زن بعد از بول کردن بآن بخور کند پس در حال باز بول آید آن زن قابل حمل خواهد بود
والا فلا ومضر سعل وآشامیدن او موجب کرب ومصلحش سنبل رومی وقدر شربتش یک درهم است وروغن
لادن که بکوفته او را در یک رطل روغن زیتون وکنجد حل نموده روز دیگر بر آتش ملایم گذارند که قریب
سدس آن روغن بسوزد جهة برودة اعضا وتقویت معده وزکام رطوبی وسیاه کردن موی وتقویه
آن بغایت مفید است **لاجورد** معدن معروف است وبهترین او شفاف است که کبودی او بسرخی

وسبزی

وسبزی مایل باشد وآنچه از سنگ مرمر ترتیب دهند وهرچه با زرنیخ وزاج وسنگریزه ترکیب کنند
دود او لاجوردی نمی باشد بخلاف غیر مغشوش آن ومستعمل رطب غیر مغسول اوست
در اول گرم ومغسول او در اول سرد ودر دوم خشک ومسهل سودا واخلاط غلیظه مخلوط بجزو
وصاف کننده آن از کدورات وبالخاصیة دافع سودای حوالی قلب وجالی است وتعلیق او دافع خوف
ومفرح ومقوی دل وجالی وبا قوت قابضه ورافع امراض سوداوی وغم وهم وتوحش وبخارات غلیظ
ومدر حیض واکتحال او جهة سلاق ورمد ودمعه وبیاض وقرحه وریختن مژگان وزرور او جهة
اکله وقروح ساعیه ونفوخ او جهة رعاف وفرزجه او با روغن زیتون جهة حفظ جنین از اسقاط
وطلای او با سرکه جهة تجعید موی وقلع ثالیل وبرص مفید ومضر قم معده ومصلحش مصطکی وموجب
کرب وغثیان ومصلحش کثیرا وعسل وقدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال وبدلش حجر ارمنی است **لاله**
سرنگون اسم فارسی نباتیست معروف ودر باغها غرس میکنند پیاز او را چون با دنبه بالمناصفه کوبیده
بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند طلای او جهة عرق النسا مجرب یافته اند **لاله نعمان**
اسم فارسی نباتیست برکش شبیه ببرگ زیتون ومنحصر در سه چهار عدد وگلش مانند شقایق وبزرگتر
از آن وبیخش مانند پیاز وبقدر فندقی وطولانی ودر چند پرده او چیزی شبیه بابریشم مطبوخ وبسیار
نرم وپرده بیرون او سیاه ومغزش سفید وشیرین وساقش بقدر چهار انگشت است با تفریح واسکار وتحریک
باه وسرخ کننده رخسار ومشوم وقلیل الحرارة وبا رطوبت غالبه ونشاء او بی اذیت غایله ومشهی وهاضم است
وقدر شربتش از یک درهم تا دو درهم است **لاغیه** نوعی از یتوعات وبا سمیة وبی غایله تر از انواع
یتوعات است وابو جریج گوید از مطلق یتوع مراد لاغیه است واو را در تنکابن سینه بیج نامند گیاهیست
پرشیر قریب بگیاه سقمونیا وبرکش مدور وگلش زرد مایل بسرخی وشبیه بنرگس ومائل بخوشبوئی وتخمش
مانند خشخاش در آخر سیم گرم وخشک وشیر او مسهل قوی ومفرح جلد ومقئ وبدستور برگ وتخم او حبن
اثر دارد وکشنده ماهی وجهة استسقای زقی واخراج زرد آب نافع وشیر او از سقمونیا قویتر وبا آرد جو جمع
کرده استعمال باید نمود وقدر شربتش از یک دانگ تا یک دانگ ونیم واز آرد جو مخلوط بآن یک درهم واز برکش

درمطبوخات بدستور تا یکدرهم ومضر امعا ومصلحش کتیرا است **لالا** رازی کوید کیاهی است
که ازمکه خیزد وبخور ثمرهٔ او جهه بواسیر ودرد مقعد وشرب او جهة رفع سیلان خون نافع
ومضر مثانه ومصلحش تخم مورد است **لاجی** صمغ درخت هندی است خوشبوی شبیه ببوی
مرکب ازبوی مر ومصطکی ودر رنک ما بین سفیدی وزردی در آخر دوم کرم وخشک ومسخن
وملطف ومفتح سدد ودافع بلغم وجهة شکستکی اعضا وضعف عصب وامراض بارده
وطلاء او جهة جراحات وتحلیل ورمها واعیا وقطع رایحهٔ بد نافع وباآب مورد جهة تقویهٔ
اعضا وسرعة حرکت اطفال موثر وبخور او عرق آرنده ومصدع محرورین ومصلحش کثیرا وقدر
شربتش نیم درهم است **لاجی** اسم هندی هیل است **لاجوردیه** صامریوما است **لازورد** لاجورد است
لاغشورس غرساوش یونانی **ولاغوفی** بسریانی ارنب بریت **لاغشورس لاسیوس** یونانی
ارنب بحریست **لاریطوطاون** عرطنیثا است **لاسورس** یونانی ماهودانه است **لانک** اسم هندی
کرسنه است **لاک** اسم فارسی لک است **لال** اسم فارسی طحفاة است **لاله ختائی** اسم فارسی حجم
است **لبلاب** اسم جنس نباتیست که شاخهای او ممتد شده بجا و درآویزد وهرچه بزرک باشد کبیر
کویند وکوچک را صغیر ولبلاب کبیر سفید وسیاه میباشد سفید را کلش سفید وشبیه بشاخ حجامت
وتخمش سفید وبرکش مانند برک لوبیا ودرتنکابن لکو نامند وسیاه را کلش بنفش ودانه اش سیاه ولبلاب
صغیر اقسام است سفید وزرد وسرخ وکبود میباشد وبرک همه ریزه وکل کوچک وتخم در غلاف
سیاهی مایل بسرخی وقسمی از ان نی ثمر وساق وجمیع اقسام کبیر وصغیر شیردار است ومرکب القوی ونزد
جالینوس در دوم سرد وخشک اند ونزد یوحنا بن ماسویه کرم ومفتح سدد وملین طبع ومحلل وآب
آن مسهل مرة الصفرا وچون بجوشانند تفتیح او غالب واسهال آن کمتر وآب افشردهٔ آن بعکس است
وبرک کبیر سفید او که مسمی بحبل المساکین است جهة جراحات عظیمه وسوختکی آتش ودرد سر وامراض
سینه وآب او جهة سرفه وقولنج حار وبا خیارشنبر جهة ورم مفاصل واحشا وقرحهٔ امعا وربوبقدر
سه درهم از کل او جهة قرحهٔ امعا وضماد برک تازهٔ او جهة درد سپرز ومطبوخ او در روغنها جهة

تحلیل

تحلیل اورام ودردها وسعوط عصارهٔ او با ایرسا ونطرون وعسل جهة درد سر کهنه وبا روغن زیتون
جهة درد کوش وچرک آن وبا موم روغن جهة سوختکی آتش مفید است وقسم سیاه را عصاره اش
سیاه کنندهٔ موی وبرکش جهة قروح خبیثه وکل قسم اخیر که نی ثمر است آشامیدن وفرزجهٔ آن مدر حیض
وبخور او بعد از طهر مانع حمل وآب او شدید الحرارة ومحلق وسترندهٔ موی وکشندهٔ قمل وبیخ او با شراب
جهة کزیدن رتیلا وبرک تازهٔ مطبوخ او جهة التیام جراحات خبیثه وسوختکی آتش مفید واز صنف
کبیر آنچه برکش با خشونة ودراز مایل بسیاهی است مسمی ببحیه است سرد وخشک وجهة سرفه وقولنج
ودرد سینه وربوهای مزمنه وربع وسپرز وربع رطل از آب او با دو درهم مغره قاطع نزف الدم جمیع
اعضا وخشک او دافع قروح خبیثه وتازهٔ او التیام دهندهٔ جراحات است واقسام لبلاب مضر عصب
ومثانه ومصلحش شکر ومانع حمل وقاطع حیض است وقدر شربت از آبش از یکوقیه تا سی درهم ولبلاب صغیر
با قوت محلله وقابضه ومسهل مرة الصفرا واسلم از سایر اقسام ودافع سرفه که با یبوست طبع باشد وقولنج
حار ومحلل ورم مفاصل وبا خیارشنبر جهة اورام احشا وتفتیح سدد واکثر تبها نافع وقدر شربت از آب
او تا نیم رطل است با بیست درهم نبات **لبخ** اسم عربی درخت عظیمی است ودر صعید مصر کثیر
الوجود شبیه بدرخت چنار وثمرش کوچک وسبز وبعد از رسیدن شیرین میشود وبا کراهة
طعم وبرکش مایل بدرازی ومعروف بسنیة است واهل مصر سمیة در رونافه وابن جزله مؤلف
منهاج قسمی از آزاد درخت دانسته ونزد مؤلف حاوی الادویه سداب است در دوم سرد وخشک
وشرب وزن درهم او قاطع نزف الدم ودافع درد دندان وطلای او مقوی موی وبا شراب محلل اورام وبا
لادن وموم جهة جبر کسر وضربه وحرکت استخوان از مفصل ودود او جهة کریزانیدن هوام مؤثر
وخوردن ثمر او مقوی معده وحابس اسهال ومصدع ومورث ثقل سامعه است **لبن** بفارسی شیر وبترکی
سود نامند مرکب القوی ومشتمل است بر دهنیة ومائیة وجبنیة ودسومة او در اول کرم وخشک
ومائیه در دوم سرد وتر وجبنیه در اول سرد وخشک است پس شیر هر حیوانی در کرمی وسردی ویبوسة
ورطوبة بحسب غلبهٔ یکی از اجزاء ثلثه متفاوت میباشد وشیر اکثر حیوانات بانفراده مذکور میشود واورد

كلية ومشترکه در تمام قوم میکردد هرچه در تغذیه انسب است از حیوانی است که اقرب بولادة
انسان باشد لهذا شیر گاو بهتر است از سایر است وبعد ازان شیر بز وگوسفند واهو وشتر واز
الاغ واسب وخرگور وخوک وغیره در تفاوتی اقوی اند واز گاو وگوسفند وبز در تغذیه وهمچنین
بحسب تعلیف وسن وفصل مختلف میباشد چه هرگاه بمسکرات ومخدرات تغذیه حیوان کنند مثل
قنب وخشخاش ومانند آن شیر او مخدر ومسکر میشود واز تعلف بمسهلات وقوابض ومبردات
ومرطبات ومسخنات ومغلظات وملطفات وامثال آن آثار او متبدل میکردد وشیر تازه دوشیده
باحرارة لطیفه است وآن بعد از سرد شدن زایل میشود پس باید درحین استعمال کرم نمودن تا موجب
سرعت نفوذ او کردد واز مطلق شیر بدون قیدی مراد شیر گاو است ودر تغذیه بعد از گوشت وتخم نیم
برشت موافق ترین اغذیه وهرچه جبنیة در وی غالب باشد مسدد است ولا منفتح وطلاء اقسام
آن موافق ورم مقعد وقرحه ودرد آن وقرحه مثانه واورام عانه وجراحات واستعمال شیر بعد از ترشیها
وبا آب وبا میوهای تازه وماهی وپیاز وامثال آن جایز نیست چه مادامیکه از معده نکذشته باشد چیزی
خوردن وخوابیدن مفسد آن وبا وجود اخلاط فاسده در بدن استعمال او را مهلک دانسته اند وقبل
از انقضای چهل روز از ولادت ودر زمستان بسبب غلظت او وقریب الولادة را بسبب غلبه مائیة
استعمال جایز نیست وآخر فصل بهار تا اواسط تابستان استعمال او اولی است واکثار او مورث تبها
وتولد قمل وجهت دسومت سریع الاستحاله بدخانیه ودر اماکن حاره ومعده ضعیف باعث مضرت است
وموافق سوداویین ویابس المزاج ومعتادین افیون وقلیل او در تغذیه وکثیر او در تلیین طبع
قویتر است ومجموع شیرها ملطف وجالی ورافع اخلاط سوخته وموافق اعضای تناسلی است
لبن البقر شیر گاو است وگامیش از جنس اوست واغلظ ازان وجوهر ودهنیة غالب ومائیة
وجبنیة کمتر ومایل باعتدال وغلیظتر از سایر وتازه دوشیده آن که سرد شده بنوشند
ومبهی ومسمن ومنضج وسریع الهضم وکثیر الغذا ونیکو کننده رخسار ومولد منی ومدر
فضلات ومقوی جوهر دماغ وتریاق سموم است بقی وحافظ رطوبات اصلی وملین طبع

ومرطب

ومرطب دماغ وجهت سحج ونسیان وغم ووسواس وتقویه بدن وقرحه ریه وسل که از تب
غلطی باشد وامراض یبسی وجرب وقوبا وحکه وجذام ومطبوخ او با برنج جهت طول عمر وبا کرد کان
وخرما جهت فربهی کرده بدن وداغ کرده او با آهن وسنگ تفته جهت اسهال وقطور وطلاء
او جهت اکثر امراض چشم نافع حتی مایوس العلاج از رمد او مت آن صحت می یابد وبا کندر جهت
طرفه وبا انزروت جهت ناخنه وسبل وشرناق وطلای او با اسفیداب قلعی جهت نقرس واورام
حاره مجرب وبا افیون وموم وروغن زیتون رافع درد نقرس حار وقدر شربتش از نیم رطل است
تا یک رطل ومضر صاحبان سپرز وورم احشا وجگر وضعف عصب ودرد سر وسده ووجع
ومضر دندان ولثان آبستن وصاحبان خفقان رطوبی ومحرور واکثار او مورث سنگ مثانه
وکرده وتولد قمل وبرص وسریع الاستحاله بخلط غالب معده ومصلحش شکر وعسل وشرب
او با شهد وشکر مانع انجماد اوست وچون منجمد کردد باعث لرز وقشعریره وعرق سرد وغشی
واختلاط عقل وخناق ورافع آن قی وحرف با سکنجبین عسلی وسرکه ممزوج بآب با فودنج
وبدستور تخم کرفس وعسل با آب کرم وشرب پنیرمایه را تا یک مثقال از مجربات شمرده اند **لبن**
الضان شیر گوسفند است ودهنیة وجبنیة او غالب وغلیظتر از شیر گاو وبهترین او از میش سیاه ودر
تقویه باه وتدارک مضرت جماع وادویه سمیه وتقویه جوهر دماغ ونخاع وقرحه ریه وامعا ونفث
الدم موثر وبا روغن بادام وصمغ عربی جهت سرفه مجرب ودر سایر افعال ومضرات مانند سایر
شیرهاست **لبن المعز** شیر بز است ومائیة او غالب وبرودة ورطوبة او زیاده ومدر فضلات
وجالی ومرطب ودر جراحت ریه وحلق ومثانه وتبهای مزمنه ودق وغرغره او در ورم لهات
وخناق انفع وسی مثقال آن تا چهل وپنج مثقال با دو مثقال کثیرا ونیم مثقال
رب سوس وصمغ بادام جهت نفث الدم وسرفه وعلل سینه مفید است ودر سایر افعال مانند شیر
گاو واز آن لطیفتر وبعد از شیر گاو است وبدستور عکس آن **لبن النساء** شیر زنان موافق ترین شیرهاست
واز مرضعه دختر سردتر است ومدر بول ومرطب دماغ وحنجره ومفتح سده خیشوم ورافع سل وبثور

سینه وسرفهٔ یابسی وسعوطا وجهة خشکی دماغ وبیخوابی وسرسام واختلاط عقل وضماد وقطورا وجهة
درد چشم وخشونة پلک وترطیب دماغ ودرد گوش وورم وقرحهٔ آن مفید وقدر شربتش از ده وقیه تا نیم
رطل وبدلش شیر الاغ است وچون شیر حامله را بر روی قمل بدوشند وقمل بمیرد یا در زیر او بماند آن زن
بدختر حامله خواهد بود وبعکس آن به پسر واز مجربات وبهترین شیر زنان وسایر البان آنست که چون
بر روی ناخن بریزند جمع شود وبا چسبندگی باشد با اعتدال قوام **لبن اللقاح** شیر شتر است ودهنیه
از جهة شدة امتزاج از وجدا نمیشود ولهذا گرم ورقیق ومایل بشوری است ومفتح ومدر بول
وزرداب که ماء اصفر نامند وباشکر مقوی بدن وصاف کنندهٔ بشره ومحرک باه واشتها وجهة
سدد ویبوسة جگر واورام صلبهٔ باطنی وضیق النفس وربو واستسقای زقی وطبلی وعلل سپرز
وبواسیر نافع وچون با بول شتر بیامیزند مسهل زرداب وباید بتدریج از ده وقیه بنوشند تا یک رطل
رسد وداء اورام صلبه با روغنهای محلله بنوشند مانند روغن ناردین وبادام تلخ وپسته وامثال آن وباید
شتر را تا ده روز قبل از استعمال شیر او علیف بر از یانه وکنگر وکاسنی ودرمنه وامثال آن نمود **لبن**
الاتان شیر الاغ است مائیهٔ او غالب وبغایت قلیل الجبنیه ودهنیه وسردترین شیرها وبسیار مرطب
ومبرّد است ومفرّح وجالی ومفتح وبطئ الاستحاله بخلط غالب معده وجهة سل ودق وهزال یبسی
وسرفهٔ حاره ونزلات تند وعسر النفس حار ونفث الدم والتهاب خون وصفرا وجراحت رحم ومثانه
والات بول وحرقة البول وقرحهٔ امعا وزحیر وحقنهٔ او جهة جراحت امعا ورحم واسهال دموی خصوصاً
با قابضات ومضمضهٔ او جهة تقویت لثه ودندان وضماد او جهة اورام حارهٔ ظاهری وباطنی خصوصاً
با زعفران وجهة دمعه وسلاق مفید ومضر مرطوبین ودرد سر بارد ومصلحش گل انگبین وقدر شربتش
از ده وقیه تا نیم رطل است باشکر وکثیرا وروغن تخم کدو ورب سوس وامثال ان وتعلیف او
باشیای مناسبه هر علتی شرط است وبدلش شیر بز **لبن الرماک** شیر مادیان است بجبنیه او
اولکثر وگرم تر از سایر شیرها ومفرح ومحرک باه واشتها ومدر حیض وبول وموافق قرحهٔ مثانه
ومجاری بول وحقنهٔ او منقی قرحهٔ رحم وحمول او با نشارهٔ عاج بعد از طهر معین حمل عاقر است

وازخواص

وازخواص اوست که در هر سالی که قلیلی از او باطفال دهند در ان سال آبله بر نیارند واگر بر آید
زیاده بر چند عدد نباشد واز مجربات مکرره است وترش کردهٔ شیر مادیان را قمز نامند ودر
اکثر افعال قویتر است **لبن الخنازیر** شیر خوک است نزد بعضی بغایت ممدوح وموافق سل
ودق ومورث بهق ووضح است **لبن الغزال** و **لبن الحمار الوحش** شیر آهو وخرگور گرم تر
از شیر مادیان ولطیف تر ودر تحریک باه اقوی است **لبن الثعالب** و **لبن الاسد** شیر شیر وشیر در نهایت
گرمی ودر غایت جلا واداء ونفوذ اند **لبن الحامض** بفارسی ماست نامند در دوم سرد وتر ورطب
ومقوی باه محرورین ومسکن تشنگی وغذائیهٔ او نسبت بدوغ زیاده ودر سایر افعال قریب باوست ومخیض
مذکور خواهد شد واو مضر معدهٔ سرد وکثیف ودیر هضم ومسدد ومولد خلط خام ومضرتهای مرکبه
وعفنه ومصلحش معاجین حاره وزنجبیل پرورده است **لبأ** بفارسی فرشه وبترکی آغوز نامند وآن
شیر غلیظی است که بعد از ولادت سه چهار روز دوشیده شود ویک وقیهٔ او ده رطل شیر را غلیظ
میکند در تسمین بدن وتحریک باه محرورین موثر وبغایت مسدد ومورث فواق وقولنج حصاة ودیر
هضم ومصلحش شیرینها است **لبن الشرا** نزد اکثر اسم فرفیون ونزد بغدادی وبعضی گویند چیزیست
شبیه بصمغ ومایل بسیاهی وزردی وبغایت گرم واز نواحی مغرب خیزد وبوئیدن او باعث رعاف وعطسهٔ
مهلک واز سموم قتاله وضماد او محلل اورام صلبه است در چند ساعت **لبن الیتوعات** شیر نباتات
شیردار است مثل ماذریون ومجموع ان از سموم ومسهل بعنف اند وهریک مذکور است وآنچه اسم
مخصوصی ندارد در یتوعات مرقوم میگردد **لباب القرطم** مغز دانهٔ کافشه است وگذشت **لباب الغوم**
ولباب الحنطه ولباب البر ولباب القمح نشاسته است **لب النخله** جمار است **لبروث**
بلغة مغربی قسمی از اسلیخ ومستعمل صباغانست **لبینی** بیونانی اذان الفار بستانیست **لبسان**
خردل بری است **لبیدیون** و **لبیرون** شیطرج است **لبانه** اسم مغربی فرفیون است **لبنی** میعهٔ سایله
است **لبان** معرب از لبانوا یونانی وآن کندر است **لب دانه** بلغة تنکابن اسم چکچک ترکی است
لجی اسم هندی قاقله است **لجاج** بلغة اکسیریان زیبق پاک صاف است **لحوم** اقسام گوشت مذکور

است ودر اینجا قوانین کلیّه تحریر میشود در روایت حدیث واقع شده که سیّد الطعام اللحم چه اغذیهٔ انسان که از دو نوع
ابعد باشد منحصر در نبات وحیوان است ودر استحاله که مشابه مغتذی شوند ناچار است که طبیعت
در نبات هفت قسم فعل کند تحلیل واستحاله وتفریق وعقد وتغذیه وتشبه وادخال ودر حیوانی
محتاج بهمه افعال نیست چه در شیر بجز فعل کافیست که تفریق وتغذیه که هضم وتمیز است
واز عقد وتشبیه وادخال ودر تخم طیور محتاج به تحلیل واستحاله وتمیز نیست ودر لحوم محتاج
بدو فعل است که تشبیه وادخال باشد پس لحومات بهتر از سایر اغذیه است وبهترین طیور
متوسط اوست که قریب بمرغ خانکی باشد مثل کبک وتذرو وامثال آن وبهترین مواشی کوسفند
وبز است که زیاده بر یکسال وکمتر از شش ماه برو نکذشته باشد وبعد از آن کوسالهٔ یکساله وشتر
جوان بهتر از شتر بچه است واز وحوش بهترین آن آهو بره وبچهٔ بز کوهی است ودر مزاج صاحبان
تعب وصنایع وقوی الحراره کوشتهای غلیظ مناسب است وهرچه از شکم حیوان بیرون آورده
باشد وآنچه بحد کمال نرسیده باشد واقسام میته وسقیمه در پر سال وبسیار لاغر مورث امراض فی
شمارند وروزی دوبار خوردن کوشت ممنوع است چه هضم آن بر طبیعت دشوار است ومداومت
خوردن لحوم موجب قساوة قلب وتیرکی باصره وبلادة وعروض صفات بهیمی است وبسیار دیر خوردن
آن باعث ضعف ارواح بدنی وسقوط قوتهای اوست وشرب آب بعد از آن بغایت مضر
وتناول نمودن در شبها باعث تخمه وجمع کردن او با شیر وتخم مرغ جایز نیست وهرچند مبالغه
در کوبیدن وپختن او کنند بهتر وکوشت آب غیر ماء اللحم وسریع النفوذ وموافق ناقهین ضعیف
القوة است لحیة التیس دواء مختلف فیه است نزد انطاکی وجمعی دیگر نباتیست برکش
مثل برک کندنا وقلیل العدد ومفروش بر زمین ودر صفهان شَنْك بسکون نون نامند ومانند
سبزیها میخورند وحنین ابن اسحق وجمعی دیگر کویند که دیسقوریدوس قیسوس دانسته
وقول او معتبر است وآن نباتیست شبیه بدرخت کوچکی وشاخهای او صلب وبرکش مستدیر
وبازغب وصلابة وکلش شبیه بکلنار وقسمی از آن سفید ونزدیک بیخ او نوعی از طراثیث میروید

مایل بسرخی

مایل بسرخی وروشنی وبعضی سفید اشقر میباشد وبرومی آن طرثوث را هوفسطیداس نامند وبیونانی
ابوقیطس واو از جمیع اجزای نبات قیسوس قویتر است ومراد از عصارهٔ لحیة التیس عصارهٔ طرثوث
مذکور است در آخر اول سرد ودر دوم خشک وقابض واز اجزای تریاق فاروق وقاطع نفث
الدم وحیض واسهال العراری ودموی ورافع قرحهٔ امعا وقرحهٔ ریه وضماد او مقوی اعضای
ضعیفه ورفع معده وجکر ودر سایر افعال قویتر از اقاقیا وقدر شربت از عصارهٔ او تا سه درهم
از برک وکل او تا چهار درهم وده درم برک وکل آن جهة التیام جراحات ورفع نفث آن وکل او
با موم روغن جهة سوختکی آتش واورام حاره وخوردن آن جهة قرحهٔ امعا وتقویت معده
ومنع ریختن مواد باو نافع ومضر کرده ومصلحش عناب وبدلش حضض واقاقیا است وابوخالد
افریقی وامین الدوله وجمعی دیکر بیان نموده اند شاخها ئیست فی برک ومایل بسرخی ودر خشکی
وسرخی ومایل بسیاهی وبعقد رشیری واکثر اندر تحت زمین وچهار انکشت او از زمین پیدا است
ودر شور زارها میروید واین قول اصح مینماید چه بیخ کیاه مزبور نوعی از طراثیث است ومجرّبین
ذکر یا خوردن لحیة التیس دافع سموم دانسته است لحام الذهب صناعی از تنکارات ومعدنی
او در بورق مذکور شد لحاء الغول بضم اول شعر الغول است لحا بکسر اول پوست بیخ نباتات
وریشهای باریک آنست لحیة الحمار پرسیاوشان است لحیا بی دیبنسافوس است وکویند حرشف
است لحام الصناعه از اقسام تنکار ومذکور شد لخنیس بخای معجمه لغة یونانی ونوعی از
خیری بری است نبات او قریب بذرعی وکلش بنفش وبری وجبلی میباشد ودانهٔ او سیاه وتلخی
وبقدر عدسی ونزد بعضی سراج القطرب است در سیم کرم ودر دوم خشک ودر درهم از تخم او مسهل قوی ودافع سمّ
عقرب شیاله ومفتح سدد ودافع یرقان وقدر شربت از نبات او یکمثقال است وچون کل او را بر دوی
عقرب بیندازند کشندهٔ اوست لخنیس الاکلیله خزامی است لزاق الذهب شامل لحام الذهب
واشق است لزاق الرخام ولزاق الحجر صمغ البلاط است لسان زبان حیوانات است سریع
الانحدار ومرطب بدن وبا ادویهٔ حاره مولد منی وسریع الاستحاله بخلط متعفن ومصلحش مرکه

وکشنیز وزیره است **لسان الحمل** بفارسی بارتنگ وبترکی باغ یپراغی نامند واز جنس مرما حورست
صغیر وکبیر میباشد صغیر او را برگ کوچک وباریک وملاسه بیشتر وساقش پراکنده ومایل
بطرف زمین وگلش در طرف ساق وزرد وتخمش سیاه وکوچک وساق قسم کبیر او بدستور پراکنده
ومایل بسرخی وقریب بذرعی میشود وتخمش ریزه تر از تخم صغیر وگلش مانند او وبیخ هر دو
وبا زغبیت ونهایت سطبری آن بقدر انگشتی ومنافع کبیر زیاده بر صغیر واز مطلق آن مراد صغیر
است در دوم سرد وخشک وبرگ وتخم او الطف وجالی ورادع وقابض ومقوی جگر ومفتح وحابس
نزف الدم جمیع اعضا وپختهٔ برگ وبیخ او با نمک وسرکه وعدس رافع اسهال دموی وعصارهٔ او مسکن
تشنگی وجهة فساد هضم ودق وسل ونفث الدم وسدهٔ سپرز وجگر وضعف آن وسدر وصرع وتبهای
حاره وربو وجوشش دهان ولثه وقرحهٔ ریه وقی الدم وسدهٔ گرده وحرقة البول وسیلان حیض
وخون بواسیر وضماد وذرور او جهة التیام زخمها وورم آن وسوختگی آتش وداء الفیل وقروح
خبیثه وساعیه وآکله ونار فارسی وقطور آب او جهة درد گوش حار وامراض چشم وحمول او
جهة درد رحم واختناق آن ونواصیر وضماد برگ او ومنقی چرک زخمها والتیام دهندهٔ تازهٔ
آن ورادع اورام حاره وشری وبا نمک رافع سمیّهٔ زخم سگ دیوانه گزیده وبا سفیداب
جهة بادسرخ ومضمضهٔ طبیخ او وطبیخ بیخ آن جهة امراض دهان نافع وگویند مضر ریه است
ومصلحش عسل وعصارهٔ او مضر سپرز ومصلحش مصطکی وقدر شربت از آب او ده مثقال
تا نیم رطل وبدلش حماض بستانی است وگویند بالخاصیّة سه عدد بیخ او را چون با چهار
وقیه شراب ممزوج بآب بنوشند رافع تب غب وچهار عدد آن رافع ربع است وتخم او در
افعال مانند عصارهٔ آن وبوداده‌ٔ او قابض ومغری ومقوی امعا ورافع زحیر وقدر شربتش
تا سه درهم است وعرق بارتنگ در تقویهٔ قوهٔ ماسکه بی عدیل ودر سایر افعال ضعیفتر
از عصارهٔ اوست **لسان الثور** بفارسی گاوزبان نامند برگ نبات او با خشونة وسطبر مایل بسیاهی
ومفروش برزمین وبر روی آن نقطهای سفید شبیه بخار وزغب دار وساقش قریب بذرعی وپرزغب

وشاخهای

وشاخهای او بازغب وباریک وسفید وگلش لاجوردی بشکل گل انار وتخمش مستدیر ولعابی ودر
جبال دار المرز کثیر الوجود است وقسمی که در صفهان وبعضی بلاد گاوزبان میدانند مرما حورست
وگل او لاجوردی وکوچک ومدوّر میباشد در اوّل گرم وتر وقوتش تا هفت سال باقیست وگل او
الطف وجمیع اجزای او مفرح ومقوی اعضاء رئیسه وحواس ومسهل مرّة السودا وصفرا وجهة
امراض السوداوی وسرسام وبرسام وجنون ومالیخولیا وخفقان وخشونت سینه وسرفه وضیق
النفس ونیکوئی رخسار وسنگ مثانه ویرقان وتقویهٔ حرارت غریزی موثر ومضر سپرز ومصلحش صندل
وقدر شربت از آبش تا چهار وقیه واز جرم او ده درهم وبدلش بوزن او ابریشم محرق وچهار دانگ آن
پوست ترنج است وچون از آب او وآب سیب وآب مویز شراب ترتیب دهند ده مثقال آن تفریح بحد
یکرطل شراب میکند بدون ازالهٔ عقل ودو درهم گل او با یکدرهم طین ارمنی ودو درهم شکر رافع خفقانست
وعرق گاوزبان جهة امراض سوداوی مفید ودر سایر افعال ضعیفتر از او وقدر شربتش سی مثقالست
وبرگ سوختهٔ او جهة قلاع الاطفال وسستی بن دندان وحرارة دهان مفید است **لسان الابل** غیر وعی
الابل است نباتش بین گیاه ودرخت وبرشاخ وبرگ پراکنده ومربع ومایل بسفیدی وبرگش شبیه ببرگ
بیه وازان درازتر وعرضش کمتر وبازغب نرمی سفید وثقیل الرائحه مایل بخوبی وثمرش زرد مایل
بپهنی ومنبت او زمینهای درشت در دوم سرد وخشک ونزد بعضی گرم است مجفف قروح
ظاهر وباطن است شرباً وضماداً ورافع سم شفنین بحری وطبیخ برگ وشاخ او مدر حیض وبول
ومخرج جنین ورافع لکنت زبان وبا حنا سیاه کنندهٔ موی وذرور او جهة التیام جراحات وتنقیهٔ
خبیثهٔ آن واستنجا بآب مطبوخ او مسکن حکهٔ فرج ومقعد وذکر وآب ونجتهٔ او با عناب ومویز
مفتح سدد ورافع التهاب ومضر گرده ومصلحش صمغ وقدر شربت از آب او ده وقیه واز جرم او
تا سه درهم است وچون هفتاد مثقال او را با هفتاد رطل آب انگور شراب ترتیب دهند جهة
قرحهٔ گرده ومثانه ونفث الدم وسرفه وسستی عضل واحتباس حیض نافع وقدر شربتش تا یکرطل است
لسان العصافیر بفارسی زبان گنجشک نامند درخت او قسمی از درخت دردار وعظیم است

برگش شبیه ببرگ بادام و ثمرش عریض و طولانی و متفرق و در جوف هر یکی دانه از تخم خربزه دراز
تر شبیه بزبان گنجشک و سرخ و مغز او سفید مایل بزردی و با تندی و تلخی و قوتش تا ده سال باقی
است در آخر دوم گرم و خشک و مسکن ریاح غلیظه و درد پهلو و جگر و رحم و تهیگاه و مغص و مدر
بول و مفتت حصاة و با رطوبة فضلیه و بغایت محرک باه و جهة خفقان و ضیق النفس و سرفهٔ
مزمن و تقویة اعضای تناسل و فرزجهٔ او با زعفران و عسل بعد از طهر جهة اعانه حمل از مجربات
و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و شربتش تا سه درهم و بدلش جوزبوا بوزن او و نصف آن
بهمن سرخ است و نزد بعضی کردکان و تودری سرخ بوزن او و برگش منقی زخمها و التیام دهندهٔ
آن و ضماد پوست او با سرکه جهة کوفتگی عضلات مفید است **لسان السبع** نباتیست برگش
دراز و اطراف آن مانند اره و صلب و سبز مایل بسفیدی و زردی و شاخها پراکنده و بقدر دو
ذرع و بر سر آن قبهٔ مستدیر و گلش بنفش و بیخ او مربع و سیاه و ربیعی است در سیم گرم و خشک
و طبیخ او جهة حصاة گرده و مثانه و فرزجهٔ بیخش جهة گشودن حیض و اخراج جنین نافعست
لسان الکلب نزد بعضی لسان الحمل و نزد جمعی حماض صغیر است و مذکور شد و نزد بعضی
نباتیست برگش شبیه ببرگ بارتنگ و درازتر و با تقعیر و بسیار نرم و اطرافش تند و ساقش
زیاده بر دو ذرع و شعبهٔ او بسیار و گره دار و باریک و گلش بنفش و تخمش باریک و اول تابستان
میروید و منبتش حوالی آبها است و بیخش سفید و پر شعبه و شعبها مثل ریسمان باریک و مشتبک
در اول گرم و در دوم خشک و طبیخ او بقدر یکرطل رافع سپرز و ضمادش جهة التیام زخمهای تازه
و گوشت آوردن زخمهای کهنه موثر است **لسان** نباتیست بالزوجة مسمی باذان الثور
برگش عریض و مفروش بر زمین و مستدیر و درشتتر مثل برگ گاوزبان و ساقی که از میان
برگها می روید بقدر ذرعی و بر سر آن گلی کحلی و بوی او مانند خیار و خام و پختهٔ او ماکول است
در دوم سرد و تر و جهة علل زبان حیوانات بغایت موثر و رافع خفقان و حرارة معده و امراض
دهان و قلاع حاره است **لسن** بلغة هندی ثوم است **لسوره** بهندی سپستان است

لسه بال

لسه بال بلغة دیلمی حلوی است **لسیعه** بلغة مغربی اوقیمونداس است **لسوغوریون** بلغة
عبرانی قرنه است **لسان البحر** سیبیا است **لسطوریطس** بلاوبست **لصیقی** اذان الدب نیز گویند
برگش شبیه ببرگ بارتنگ و کوچکتر و درشت و ساقش بسطبری انگشت و زیاده بر ذرعی و تخمش بقدر
فندق و نخود و خار دار و بر جامه می چسبد و لصیقی از ینجهة گویند و در تنکابن معروف بکاش است
در آخر اول گرم و خشک و محلل و جالی و طبیخ او با عسل جهة سرفهٔ بارده و خشونة سینه و ضماد ثمر او جهة
کل سرخ جهة ضربان ورم مقعد بغایت مفید مغزش مبهی و غسول او سرخ کنندهٔ رخسار است **لصف**
کبر است و بلغة مغربی اسم حرشف **لعبهٔ بربری** بیخی است شبیه بسورنجان و باریکتر مانند سر پستان
و تلخ و تند و در مصر معروف بتریاق است و سورنجان را بعضی باین مسمی دانسته اند در دوم گرم و خشک
و بغایت مبهی است و مدر خون حیض و بواسیر و قاطع بلغم و محلل ریاح و جهة مفاصل و امثال آن
نافع است و رازی جهة رفع سموم بی عدیل دانسته و مداومة او باعث سرخی رخسار و اکثار او مورث
امراض حاره و مصدع و مصلحش کشنیز و قدر شربتش یکدرهم و بدلش بوزن او تودری و مثل آن مغز کردکان
لعبه یبروح الصنم است **لعبه مره** مستعجله است **لعیب** شقایق النعمان است **لعل معبری**
قیقهن است **لعل** معرب از لال هندی و از ادویهٔ مستانفه و در کتاب احجار قدیم ذکر او نشده و مولف
منافع الاحجار و لباب الصناعه تصریح نموده اند که از سیصد سال متجاوز است که بسبب زلزلهٔ عظیم
کوه بدخشان منهدم گشته لعل ظاهر شد و از جنس یاقوت و باستحکام رمانی او نیست و بجهة اختلاف
مکان تکون بعید نیست چه قدما یاقوت را باقسام مختلفه ذکر نموده اند و قسمی را در رنگ مانند او
تصریح کرده و در منافع بحسب تجربه مثل یاقوت احمر و در تفریح و تقویت دل و باصره قویتر از یاقوت است
و مع هذا شرب او حابس خون بواسیر و رافع سموم و در جمیع علل سوداوی و اعصاب قوی التاثیر است
و قدر شربتش از یکقیراط تا یکدانک و بعضی تا نیم درهم تجویز کرده اند **لقاح** اسم عربیست و بفارسی
سابیزل مانند و آن ثمر یبروح است و بیخ لقاح عبارت از یبروح سریانی و مذکور خواهد شد قسم
ماده او را برگش عریض و مفروش بر زمین و شبیه ببرگ کاهو و از آن کوچکتر و مایل بسیاهی و ثقیل الرایحه

وکلش سفید وثمرش از زیتون بزرکتر وزرد وبسیار عفص وبعد از رسیدن باعطریة ومایل بشیرینی واو را تفاح
الجن نامند وتخم او شبیه بتخم سیب وبیخ او ده وسه عدد میباشد متصل بهم ظاهرش سیاه وباطن سفید وپوست
بیخ او سطبر وشکل بیخ او اندکی شباهت بصورة انسان دارد ولیفهای شبیه بموی که با بیروح الصنم
میباشد در وییست وقسم نر او برك املس ومانند برك چغندر وثمرش بقدر خیار وزرد وبیخش در
سطبری متوسط است وصنفی از ان را منبت مقابر ومواضع سایه دار وبرکش کم عرض ودر طول بقدر
شبری ومایل بسفیدی وبیساق ونه کل وثمر وبیخش دراز وبسطبری ابهام وسفید وآن قویترین اقسام است
وقوتش تا چهار سال باقی وقویترین اجزا پوست بیخ لفاح است ومستعمل از ان عصاره وآب سایل او
وپوست بیخ اوست در آخر سیم سرد وخشك وثمرش سرد وتر وجوف بیخ او عدیم القوة واو مخدر
ومجفف ومسکن ضربان مواد حاره وغلیان خون وصفرا وقابض ومسمن بدن ومنوم ومسکر وکیاه او
مدر وشش قیراط از پوست وبیخ با آب وعسل مقئ بلغم ومرة السود او جهة حرقة البول وخفقان
حار واسهال دموی ودفع بیخوابی وطلاء او مولد قمل است در جمیع زمان وجهة درد سر واورام
حاره وبا آرد جو جهة درد مفاصل حار وبا عسل وروغن زیتون جهة کزیدن هوام وبا سرکه جهة باد
سرخ که حمره نامند وطلاء شیر او جهة کلف ونمش ومضمضة طبیخ او جهة درد دندان مفید ودو
درهم او کشنده است باختلاط عقل وسبات وغشیان ومصلحش سداب وخردل بری وعسل وانیسون
وقدر شربتش از سه قیراط تا نیم درهم وبدلش بوزنش بزر البنج وشرب نیم درهم از تخم او بجدی سرخ
کننده رخسار است که از حمام بسیار کرم روی دهد وسه عدد آن با اندك دارزیانه وشکر مسکر باتفریح
وقی غالبه است وحول او بالکو کرده قاطع حیض وضماد برك او با آرد جو جهة اورام حاره وبرش نافع
است واز خواص اوست که چون بیخ لفاح را با عاج بقدر شش ساعت بجوشانند نرم ومطیع
کردد واهل تجربه آب او را عاقد هارب ومعطر او را با پوست انار ومورد جهة تکمیل صناعت از
مجربات شمرده اند لفش درختیست بزرك ومنبت او نواحی شام ودر تری وسبزی مشتعل میشود
ودر خشکی بسیار دیر آتش درو تاثیر میکند وابن ابی خالد کوید که مراد از قول سبحانه وتعالی ومن الشجر

الاخضر

الاخضر نارا اوست طلای برك خشك سحوق او رافع برص وبهق وعصارة او رافع قوباست وانطاکی کوید
آن چوب صنوبر است لف الکرم خیوطی است که از تاك میروید ودر کرم مذکور شد لیف شلغم است
لفاح بری یبروح الصنم است لغزیقس حناست لغلق بفارسی الك الك نامند واز طیور معروفه
است ودر رسالی که وبا در بلاد ماوی او شود ترك توطن آنجا میکنند در آخر سیم کرم وخشك وکوشت
او جهة جذام ولقوه وضعف باه وخدر ورياح غليظه وبرودة مستحکمه نافع ومضر محرورین
ومصلحش روغن کنجد وبیضه او در جمیع افعال قویتر وسرکین او جالی بهق وآثار وبا تخم او
سیاه کننده موی ورافع صرع است وزهره او رافع شبکوری وخون او از سموم وجهة وضح
وبهق نافع است لقاح شتر ماده شیردار است لقطیه صمغ صنوبر است لك بفارسی
رنك لال نامند صمغ نباتیست شبیه بمرصاف کیاه او بر شاخ وکلش زرد وتخمش قریب
بقرطم وکویند شبنمی است که بر آن نبات می نشیند ودر آخر میزان جمع میکنند وبهترین او
سرخ وقوتش تا ده سال باقی است در دوم کرم ودر سیوم خشك ومستعمل در طب مغسول
اوست وطریق شستن آن در دستور اول مذکور است واو مقوی جکر واحشا ومفتح سدة
سپرز وجکر وجالی آثار ومحلل اورام ومنقی اخلاط بارده وبالخاصیة لاغر کننده بدن وجهة
استسقاء لحمی وزقی وفالج ویرقان وخفقان وسرفه وربو وضعف کرده وسایر اعضا نافع
ومضر سپرز ومصلحش مصطکی وقدر شربتش تا یکمثقال وبدلش در تفتیح دو ثلث او ریوند ونیم
وزن او اسارون وربع او طباشیر است واز خواص اوست که چون هر روز یکدانك او را با سرکه
تا سی چهل یوم بنوشند بغایت لاغر کند وچیزی درین امر باو نمیرسد واکر سه چهار مثقال او را
در سه چهار روز با سرکه بنوشند بدستور همین اثر دارد ورنك او مخصوص ابریشم وپشم است
بخلاف پنبه وغیر آن که رنك نمیکند وباید ابریشم وپشم را در آب مطبوخ او با طرطیر که صاف
کرده باشند یکشب بآتش نرم بجوشانند وطرطیر باید نیم جزو واز لال صد جزو باشد والا
بدون طرطیر تاثیر ندارد وچون اشنان سبز را یکشبانه روز در آب بخیسانند پس لك را اضافه

نموده بآتش نرم بجوشانند تا درد وصاف او جدا شده آب اشان سرخ و درخشنده کرده پس لطیفه آن
اورا با صمغ عربی جمع نمایند در نوشتن و امثال آن بهتر از شنجرف است و ثفل اورا زرکران در احکام
چیزها استعمال مینمایند و معروف برموز زرکری است در غایت قبض و شرب او در قطع حیض از
مجربات **لماء** عنب الثعلب است **لم لم** بلغة مغربی قطعه بحری است **لیتون** قنطوریون صغیر است
لنجیطس لغة یونانی است و شریف کوید که اورا در شام منسم نامند بستانی و صحری میباشد
نبات بستانی را برکش عریضتر از برک کندنا و برنک خون و منحنی بطرف اسفل و اکثر اوراق او
از بیخ میروید و ساقش بقدر دو شبر و برسر آن کلی سیاه شبیه بکلاه و در وصورتی شبیه بزنکی
دهان باز کرده و در اسفل دهان دانه مثلث و سیاه شبیه برنان و بیخش بزردک مشابه
و منبتش زمین نمناک خشن است در دوم کرم و در سیم خشک و بیخش مدر بول و مایوس
العلاج و کویند ساحران از وافعال الغریبه سر میزند و قدر شربتش از جرم او یکمثقال و از
طبیخ او دو وقیه است و قسم صحری برکش مثل اسقولوفندریون و با خشونت و آشامیدن
او با شراب یا با سرکه جهة سپرز و ضماد تازه او جهة منع زیادتی جراحات و التیام آن و خشک
او جهة تنقیه زخمها مفید و قدر شربتش تا دو درهم است **لنج** النج است **لن** بهندی ملح
است **لنک** بهندی قرنفل است **لوز الحلو** بفارسی بادام شیرین کویند در اول کرم و تر
و مفتح و حافظ قوتها و جالی اعضاء باطنی و ملین آن و ملین طبع و حلق و موافق کرده و سینه
و معین باه و مسکن حرقه منی و بول و مسمن بدن و با شکر کثیر الغذا و حافظ جوهر دماغ
و شیره او با شکر جهة سرفه مجرب و جهة خشونت سینه و حنجره و تولید منی و رفع نفث
الدم و ربو و قرحه مثانه و امعا و زحیر و رطوبة معده و با نصف او زفت و مثل او شکر در قطع
سرفه از مجربات شریف است و بو داده او مقوی معده و قابض و منکرج و فاسد او موجب
کرب و سقوط اشتها و غشی و مصلحش ربوب حامضه است بعد از تی و تازه نارس او
با پوست که چغاله نامند مقوی معده و بن دندان و برک تازه او مسهل و مسقط کرم شکم و خشک او

قابض

قابض و دافع اسهال و شکوفه بادام محرک باه مردان و قاطع باه زنان و بادام مرقی در تغذیه و فربه کردن
بدن نکرده قوی تر است و روغن بادام معتدل در کرمی و سردی و بغایت مرطب و موافق تشنج یبسی
و رافع ورمی که از وثی و ضربه بهم رسد و حقنه و شرب و چکانیدن او جهة درد کرده و مثانه و عسر بول
و قولنج و اعانه بر خروج حصاة و شرب او جهة کزیدن سک دیوانه و درد معده و با کثیرا و شکر جهة
سرفه خشک مجرب و جهة تصفیه آواز و قصبه ریه و رفع ضرر ادویه مسهله و جرب حاره مفید
و قدر شربتش تا نه مثقال و در دفع بیحس مجرب و دوام تدهین مهرهای پشت با و جهة
نقرس و دفع خمیدکی پیران مجرب دانسته و جهة سرسام و ذات الجنب بدستور نافع و غرغره
او با آب کرم جهة خشونت حلق موثر و مضر احشای ضعیفه و مصلحش مصطکی است
لوز المر بادام تلخ است ریشه درخت او کرم و خشک و جالی و محلل و ضماد او با روغن کل سرخ و سرکه
جهة درد سر بارد و کلف و طبیخ او جهة تنقیه سپرز و کرده و رفع قولنج و کرم معده و خاکستر او جهة شکی
آتش مفید و مغز او در اول سیم کرم و در آخر اول خشک و در ازاله اخلاط غلیظه بی عدیل و جهة ربو و نفث
و ورم سینه و ریه خصوصا با نشاسته و نعناع و با می پخته جهة علل کرده و حصاة و با عسل جهة سپرز
و امراض جکر و تفتیح سدد و یرقان و با ماء العسل جهة قولنج و بیحس و سایر دردها مفید و مضر امعا و مصلحش
شکر و فرزجه او مدر حیض و ضماد او با سرکه و شراب جهة بثور داءبریه و قوبا و خنازیر و نمله و زخمهای کهنه
و جرب و حکه و با سرکه جهة درد سر نافع و طلای برک مطبوخ او با شراب جهة خنازیر بی عدیل و ارسطو
کوید چون پنج درهم بادام تلخ کوبیده ناشتا تناول نمایند از شراب مست نکردند و روغن او در اول دوم
کرم و مایل برطوبة و مجفف و مسهل اخلاط غلیظه و سودا و تریه معده و نواحی آن و با ادویه مناسب جهة
درد کرده و حصر بول و ورم سپرز و ربو و اخراج حصاة و جنین و جهة قولنج و اختناق و او دام لحم و
انقلاب آن و طلاء او جهة رفع آثار رخسار و کلف و چین کونه و شقاق و جرب و حکه و قوبا و با شراب
جهة قروح رطبه سر و خنازیر و قطور او جهة درد کوش و دوی و طنین و کشتن کرم کوش نافع و حمول
او مخرج جنین و مشیمه و قدر شربتش تا چهار مثقال است و صمغ درخت بادام شیرین و تلخ نایب

منابه صمغ عربیست لوز بری و لوز جبلی بادام کوهی است درخت او کوچک و برکش ریزه و کلش
مایل بسرخی و با عطریة و ثمرش کوچک و با تلخی و قبض بسیار و او غیر جلو فاست درسیوم کرم و خشک
وجهة رطوبة معده و تقویة آن و رفع قی و اسهال و امراض بارده نافع و قدر شربت از کل او تا ده
مثقال و از بادام تا سه مثقال است لوز البربر قسمی از لوز بری است شبیه بحب الصنوبر و
بزرکتر و زند ود رجانب او ثقبهائی که بمغزش رسیده است کرم و خشک و بسیار قابض و دو غزاو
زیت السودان نامند و مذکور شد لوز المرجان و لوز السودان و لوز الاجان بلغة مغربی لوز
البربر است لوبیا مؤلف تذکره کوید بلغة هندیست و بیونانی سیلهن و بعربی غریقا نامند نبات او
شبیه بلبلاب و منبسط بر زمین و بعضی بجاور خود می پیچد و دانهٔ بعضی سفید و از بعضی سرخ
و از باقلی کوچکتر و شبیه بکردهٔ طیور و غلافش مانند باقلی و از آن رقیق تر و تخمش تا دو سال باقی
و بهتر از باقلی و زبونتر از نخود و سرخ او در آخر اول کرم و سفید او مایل باعتدال و محرک باه و مولد
منی و مدر شیر و بول و حیض و مسمن بدن و شرب آب مطبوخ او با انکدان و جلوس در طبیخ او منقی
نفاس و مخرج جنین زنده و مرده و مشیمه و جهة درد کمر و کرده مفید و دیر هضم و نفاخ و مولد خلط
غلیظ و مصلحش خردل و آبکامه و زنجبیل و بالخاصیة مورث غشیان و مصلح آن دارچینی و کنجبین
است لوبیای هندی قسم اخیر فشع است و در عراق دمادم نامند لوقیاس بیونانی نوعی از مرهٔ ات
و بطریق و حنین حرف ابیض دانسته اند لوسیماخیوس بیونانی و بمعنی شبیه الذهب است و نوعی
از سراج القطرب دانسته اند شاخهای نباتش قریب بذرعی و باریک و کره دار و در هر کرهی برکها رسته
شبیه ببرک بید و طعم او با قبض و بیساق و کلش سرخ مایل بزردی و منبتش آبهای ایستاده و بوی ندارد در
آخر دوم سرد و خشک و انطاکی در دوم کرم و خشک بیان نموده و مستعمل از و برک و عصاره است قاطع
رعاف و نزف الدم جمیع اعضا و فرزجهٔ برک او جهة سیلان حیض و حقنهٔ او جهة قرحهٔ امعا و ضماد
جهة التیام جراحات و تحلیل اورام و با حنا جهة دراز کردن موی و بخور او جهة کریزانیدن هوام موثر
و در قتل موش مجرب دانسته اند و مضر ریه و مصلحش عناب و قدر شربت از آبش نیم مثقال و از برکش

یکمثقالست

یکمثقالست لؤلؤ بفارسی مروارید و بترکی انجو نامند و بزرک مقدار او مسمی بدر است و آنچه در صدف
منحصر بیکی باشد با وجود بزرکی در یتیم نامند و کویند تا سه مثقال ممکن است و از خواص اوست که چون
در صدف بنهایت نمو رسد باز بتدریج بتحلیل میرود مانند ثمرنبات و بهترین او عمانی سفید مدور
بزرک است و زبونترین او قلزمی و آنچه سیاه و ریزه مایل بسیاهی باشد و سیاه و زرد و غیر مدور و
سوراخ دار او مستعمل اطبا نیست و روغن و عرق و بویهای کریهه مضر او و جوشانیدن او در آب
ترنج و مالیدن بسنباده رافع چرک او و رافع زردی آن و از اسرار است در آخر دوم سرد و خشک
و در تفریح قویتر از طلا و غواص در اجزای بدن و ملطف و مقوی اعضا و رافع انواع خفقان
و خوف و فزع سوداوی و جهة اسهال الحراری و دموی و ضعف جکر و کرده و امراض دل و بدبوئی
دهان و حصاة و حرقة البول و سدد و یرقان و رفع سموم و وسواس و جنون و دبوز رود او
جهة قطع سیلان اعضا و التیام زخمها و اکتحال او جهة رمد و سلاق و ظلمة بصر و بیاض و سبل
و کمنه و سنون او جهة پاک کردن دندان و تقویت لثه و طلای محلول او بقول ارسطو رافع برص
است در تطلیه اول و غیر محلول او جهة جذام و جمیع آثار و فرزجهٔ او راد ر منع حمل مجرب
دانسته اند و نکاه داشتن او مقوی دل و در دهان داشتن او جهة ازالهٔ غم و ضعف دل
موثر و کویند مضر مثانه و مصلحش بسد و قدر شربتش تا نیم مثقال و بدلش صدف سفید است
و طریق حل او در طریق نهم از دستور اول مذکور است لوعجید یطوس اظهر آنست که قسم بری
لنجیطس باشد و ابن تلمید و محمد بن احمد کویند که کیاهی است برکش شبیه ببرک اسقولوفندریون و تخمش
مثلث و بری و بستانی میباشد و بری او را حرارت غالب و شرب برک خشک او و ضماد پوست او با عسل
جهة جرب مجربست و جمیع اجزاء او جهة التیام جراحات مفید لوف لغة عربیست و بفارسی فیلکوش
نامند و سه قسم میباشد یکی بزرک و لوف الحیه کویند چه ساق او مانند مار ابلق است برکش
شبیه بلبلاب کبیر و با رنکهای مختلف و شاخهای او مانند عصا و ساق او وسط و مرقش و تخمش مانند نخود
و در ابتدا سفید میباشد و بعد از رسیدن زرد میشود و بیخش مانند بلبوس و منبتش اماکن

تمناک سایه دار در آخر دوم گرم و خشک و مخرج اخلاط غلیظه لزجه و ملطف آن و مفتح سدد و بغایت
جالی و مدر بول و حصاة و بخور جهة نفس الانتصاب و با عسل جهة عسر بول و با شراب جهة تحریک باه و ضماد
او جهت بواسیر و به سرطان و نواصیر الانف و جهة تنقیة جراحات متعفن و زخمهای تازه مفید خصوصا برگ
تر او و عصاره لوف جهة رفع بیاض چشم که از قرحه بهم رسیده باشد قوی الاثر و شیاف او جهة نواصیر
و حمول او جهة اخراج جنین و پخته او جهة شقاق مقعد و رفع آثار و آب جوشیده تازه او با روغن زیتون مسکن
درد گوش است و بوییدن گل او مسقط جنین و طلاء آب ریشه او بر بدن باعث منع نزدیکی هوام خصوصا
افعی و مضر جگر و مصلحش تمغ و شربتش یک درهم و بدلش افسنتین و شربیسی عدد دانه او با سرکه
اسقاط جنین و مشیمه بعد بیل و محمد بن احمد گوید که چون بیخ خشک لوف را با آرد گندم و روغن کنجد و نمک
و خمیرمایه نان کرده هر روز هفت مثقال تناول نمایند در دفع بواسیر ظاهری و باطنی مجرب است و قسم ثانی لوف طی
برگ کوچک و با الوان مختلفه و ساقش قطعه شبری و منقش می باشد و ثمرش مانند قسم اول و او را لوف الجعد و قسم دوم
نامند حرارت او کمتر از اول و از آن خشک تر است و بیخ او قوی ترین اجزای او و تقطیع قوی جهة تنقیه سینه و تنقیه آن
و ضماد او با سرکه گزن کار و جهة تقرح مفید و در سایر افعال مانند لوف الکبیر است و چون بیخ تازه او را
در روغن مغز زرد الو بجوشانند تا سوخته شود ضماد او مسقط دافع بواسیر است و قسم ثالث را لوف
الصغیر نامند و او بسیار کوچکتر از دو قسم کبیر او است و برگ و گل او شبیه بان و بیخش بقدر زیتونی
و قوی الحرارة قریب بدرجه چهارم و محرق و لذاع و قوی تر از سایر اقسام و طلاء او قاطع دائه بواسیر و ثالیل
و برنده گوشت فاسد و صحیح و طلاء روغن زیتون که ثمر و بیخ او را سائیده در آن جوشانیده باشند بهترین
ادویه جذام و با روغن بنفشه در دفع شوکه مجرب دانسته اند لوف لحیه و لوف اکشبط
لوف الکبیر است لوف الجعد لوف الصغیر است لوفیون گیاه حنض و بفارسی ... نامند
لوفاین بیونانی شکوفه خرما است لوطوس میس است لوفا بعبرانی حی العالم و نزد بعضی
قنطوریون صغیر است لوطوس اغریا بیونانی جند قوقای بری و بعبرانی تشیر است لوفهیس حجر
قبطی است لوبارون شیطرج است لوطوس اخریوس بیونانی جند قوقای بستانیست لوقیا

عقرب

عقرب بحریست لوفاقیس نا المحقن است لوهی بهندی آهن است لونک و لونیه بهندی
جاورس است لون بهندی نمک است لومیری بهندی ثعلب است لولا بهندی پستان
است لهب باد نجان است لهو اسم هندی خون است لهاجوا بعبرانی ابن عرس است
لوقوعرافیس شجر مصری است که کاذران استعمال مینمایند و در آب زود نرم میشود سرد و خشک
و مجفف بی لذع و قابض مانع سیلان مواد و جهة جراحات تازه و کهنه و نزف الدم و اسهال و درد
مثانه و نفث الدم نافع است لیف اسم خیوطی است شجری محیط بر نخل و نارجیل و مقل و امثال آن و از
مطلق او مراد لیف خرما است و بهترین او از نارجیل و نخل حجازی و زبونترین از مقل است در اول دوم
گرم و خشک فرش و لباس او جهة استسقا و ترهل و اورام و از نارجیل کهنه نیز باشد جهة خارش و
جرب و شرب او جهة اخراج حصاة و لیف مقل جهة تسکین بواسیر مفید و خاکستر انواع او متوسط
و جهة امراض لثه و التیام جراحات و رفع بهق و برص و بیاض چشم نافع است لیف البحر نباتیست شبیه
بسعد و بیخ کمتر از آن و ظاهر و باطن او سیاه و برگش شبیه برگ سیر و ریشهای او باریک و بهم پیچیده
و مدور و سیاه و کوچک او بقدر گردکان و بزرگ بقدر نارنج و با خشونت گویا پشمی است که مدور کرده اند
و از بحر مغرب خیزد و موج بساحل می اندازد در دوم گرم و خشک و بغایت جالی آثار و سوخته او بهترین
ادویه قروح خبیثه و سنون او مقوی لثه و جالی دندان و مغسول او جهة بیاض و ناخنه چشم مفید
است لیمه انطاکی گوید گیاهیست سرخ و خاردار و بشکل خیار کوچکی و نایب مناب قثاء الحمار
است در افعال و در نواحی مصر کثیر الوجود و زیاده از یک درم قتال است لیمو در جمیع خواص
مانند ترنج و پوست زرد او در دوم گرم و خشک و مقوی معده و دل و قابض و محرک اشتها و معین
هضم غذا و مفتح سده کرده و محلل قولنج ریحی و آروغ آرنده و مصلح کیفیة اخلاط ردیه و باد
زهر سموم مشروبه و ملدوغه و در سایر افعال قایم مقام پوست ترنج و آنچه ما بین پوست
زرد و ترشی است در افعال مانند گوشت ترنج و ترشی او در دوم سرد و خشک و مقوی معده حار
و لطیف بسیار جالی و قاطع اخلاط غلیظه و لزجه و ملطف آن و جالی بهق سیاه و کلف و قوبا و مسکن

غلیان خون وصفرا والتهاب معده وجهة تبهای حارهٔ دموی وصفراوی وعفونة خون ویشود
وشری وحصف ودمل وورم حلق ولهات وکرب وغم وقی صفراوی وغثیان وتقلب طعام
وبد کذشتن اطعمهٔ چرب وجذب مواد حارهٔ جکر ومعده وجهة درد سر ودوار وسدرکه از بخار
اخلاط غلیظه باشد وخفقان سوداوی وغب خالص وغیر خالص وخار وسموم هوام وادویهٔ
قتاله مفید ودر اکثر امور قایمقام سرکه وجهة مریض بهتر از انست ومضر عصب وصاحب سرفه
وبارد المزاج واکثار او در خلای معده مضعف امعا ومورث یحش ومصلحش شکر وعسل است
وچون جواهر را باب لیمو بخیسانند حل شود وضماد ودع محلول باب لیمو با نوشادر در اندك زمانی
رافع بهق واثار جلد است وتخم او در دوم کرم ودر آخر اول خشك ودر رفع سموم مانند دانهٔ ترنج
وتفریح او بغایت عظیم وقدر شربتش یکدرم تا دو درم است باب کرم یا شراب وباید مقشر از پوست
باشد وخائیدن دانهٔ او رافع بدبوئی دهانست که از ترشی او بهم رسیده باشد ولیموی بنمك پرورده
مقوی معده وباعث خوشبوئی آروغست ولیموی شیرین در منافع بسیار ضعیف تر است اما مضر عصب
نیست وبدستور آنچه پیوند بدرخت نارنج وترنج کرده باشند قریب الفعل باو وهمچنین است
آنچه معروفست برکب وچون لیمو را بتمامه خشك کرده باوزن او شکر بسایند جهة منع صعود
بخارات وتفتیح سدد بیعدیل وبرك لیمو در تفریح ضعیفتر از برك ترنج است لیمونیون بیونانی
خاص بزرك برکست لینوفر نیلوفر است لینتش زمن بیونانی قلب است لیبسن بلغة لطینی تخم کتان
است لیفیطقون کاشم است لیا لوبیا است لیندخوریس ولیفیاریس بیونانی مرد اسنج است
لینورسطس بیونانی لبلاب کبیر مسمی بحبل المساکین است لینوس بیونانی نرکس است لیبانوا کندر
لینج نیلج است ونزد بعضی از اقلیمیای مس لیارو بلغة دیلمی اسم اماریطن است لیطه بخور مریم است
حرف المیم ماء بهترین آبها آب باران وبعد از ان
کدورهیا کل قدیم مستعمل بوده است آب جاری کثیر المقداری است که بر زمین پاك سرخ لون ورزمین سنك دار کذرد وبعید المنبع وتند
رفتار وسبکوزن ومکشوف واز مغرب وجنوب بطرف مشرق وشمال آید وآبهای بد مانند آب نی

نارو کوکردی

زارو کوکردی وامثال آن داخل او نشود ودر آب نیل جمیع این صفات موجود است وبعد از ان
آب مقطر که مانند کلاب عرق کشیده باشند وآب قطر که از کوزهٔ سفال تراوش کرده باشد
وبعد از ان آبی که جوشانیده وبنصف رسیده باشد وآب چشمه کثیر المقدار وآب کاریز وچاه
است وتفاوت همه آبها بحسب قلة وکثرت ومواضع مختلفه است وآب خالص در دوم سرد
ودر نهایت مرتبه رطوبة وارطب از و چیزی باشد واکرچه بسبب بساطة غذای حیوان
نمیشود لیکن نسبت بروح طبیعی وقوة غاذیه حکم هوا دارد نسبت بروح حیوانی وقوت
آن پس مادام که آب بوقت مناسب وبمقدار لایق خورده شود باعث حفظ رطوبة غریزی
از تحلیل وترقیق غذا وبدرقهٔ وصول آن باعضا وغسل عروق وطراوة ونرمی بدن و
تلیین طبع واعانهٔ هضم وطبخ غذا وتبرید وترویح روح حیوانی در حین قصور هوا ومدرٔ
فضلات رقیقهٔ بدنی است بعنوان مرافقت ومضر احشاء ضعیفه بعنوان بارده وامراض رطوبی
وقروح وجراحات ودبیلات وقولنج است واکثار او وعدم مراعات وقت مورث سستی اعضا
وعصب وضعف احشا وهضم وفساد رنك رخسار ونسیان وبلادت وعروض نزلات وتهیج وثقل حواس
وکرانی بدن وسبات وامراض باردهٔ رطبه است وشرط است که قبل از انحدار غذا از معده ننوشند
مکر صاحبان معده وجکر حاره وبعد از میوهای تازه مورث تکون مواد آکله وامثال اوست وبعد از
جماع وبعد از حمام باعث رعشه وخدر وضعف وبعد از خواب موجب اطفای حرارة غریزی وقرب
او ایستاده وبروی افتاده مورث ضعف معده وعصب است وبدستور ناشتا خوردن او مورث
امراض عصب مکر در هوای بسیار کرم وایام طاعون وصاحبان احشای بسیار حار که از عدم مراعات
مذکوره متضرر نکردند ومصابرت بر تشنکی صاحبان مزاج حار را باعث دق واحتراقات است وآب
بسیار سرد مضر سینه وعصب وصاحبان سدد وبسیار کرم محلل ریاح وموافق مالیخولیا وآب معتدل
در کرمی مسکن خارش بدن وقلیل او غاسل معده است چون ناشتا بنوشند وآب نیم کرم ملین طبع ومغثی
ومفسد طعام ومورث استسقا وعلل سپرز وتصاعد بخارات بدماغ وجهة ورم حلق وتنقیهٔ معده

وتحریك مسهل واذابهٔ بلغم و ترقیق آن و تشنگی سوداوی و بلغم شور و اعانهٔ دوای مقی مؤثر است
و آب برف و یخ موافق معده و جگر و مزاج حاره و تبهای حاره و مضر عصب و احشای ضعیفه است
و مصلح آبهای بد خوردن پیاز است و جوشانیدن آن با صد یك او سرکه و بدستور مخلوط نمودن او
با گل و خاك پاکیزه و عرق کشیدن و در ینصورت جمیع آبهای شور و تلخ نیز شیرین میشود و مجربست
و چهار شب یمانی و بدستور دجاج یاد در آب انداختن باعث تصفیهٔ آنست **ماء البحر** آب دریا گرم و تند
و ملین طبع است و مسهل بلغم و مرة و جاذب و محلل و حقنهٔ او با روغنها جهة بحش و نطول گرم او
جهة درد عصب و شقاق و جرب و حکه و قوبا و جلوس در آن جهة گزیدن هوام و امراض بارده و استسقا
مفید و مضر معده و مصلحش شرب گوشت آب مرغ و مرق ماهیهاست **ماء الآجام** آب نی زار و برنج زار
و امثال آن مولد بلغم و مضعف قوتها و مورث امراض سپرز و سدد و استسقا و زلق الامعا و ذات
الریة و تب محرق و ربع و دوالی و اورام رخوه و عسر ولادة و رجاست و اصلاح او بنهجی است که گذشت
ماء النز آب سبزه زار و هادریدی مانند آب نی زار است **ماء المالح** آب شور موجب لاغری
و مفسد خون و مولد جرب و حکه و اولا مسهل و بعد از مداومت قابض است و مصلحش شیرینیها
و چربیها و مخلوط نمودن او با آرد جو بوداده و یخ **ماء المر** آب تلخ مفتح سده و ملطف اخلاط غلیظ
و مفسد خون و مصلحش عسل و شکر و شیر مطبوخ است **ماء الکبریتی** آبیست که از زمین گوگرد
دار آید و آن گرم میباشد و مسخن و مجفف و مسهل و جلوس او جهة قوبا و بهق و جرب و تقشر
جلد و درد مفاصل و ریاح بارده و تخوص و سپرز و درد جگر و رحم و زانو و سعفه و تعقد عصب
و جراحات گزیدن سباع نافع و شرب او مضعف معده و باصره و مسخن جگر است **ماء الحمّات** آبهای
گرم زاجی و شبی و نشادری و کبریتی و زیبقی میباشد و کبریتی مذکور شد و مجموع آن محلل قوی اند
و قریب بکبریتی و زاجی و شبی قابض و مانع تولد قمل و شرب قلیل او حابس قی است و زیاد او بغایت
مضر **ماء الزفتی** آبی است که از معدن زفت و قیر خیزد شرب او مفتح و مسخن بدن و سرخ کنندهٔ رخسار
و جهة قروح کهنه مفید و مورث قرحهٔ امعا و امراض حاره و مصلح او اغذیهٔ رطبه و صمغ عربی

وکل ارمنی

وکل ارمنی است **ماء المعادن** آبیکه از معدن مس خیزد یا مس تفته در وانداخته باشند جهة جوشش
دهان و ورم لهات و درد گوش و تقویت اعضای ضعیفه نافع و شرب او خطرناك است و مصلح
او بدستور آب زفتی است و آبی که سرب تفته انداخته باشند مولد قولنج و احتباس بول است
و آب تفته بطلی بمرتبهٔ او در بدی نیست و آب تفته بطلا و نقره مقوی دل و دماغ و معین حفظ
و جهة خفقان و مالیخولیا نافع است و آب تسقیه با آهن مذکور شد و مجموع آبهای معادن مورث
عسر بول اند **ماء الشعیر** در شعیر مذکور شد **ماء الخلاف** عرق بید است و در خلاف گذشت
ماء البهرامج عرق بید مشکست و در خلاف بلخی مذکور شد **ماء الورد** گلابست و در ورد
مذکور میشود **ماء القداح** عرق شکوفهٔ نارنج است و عرق بهار گویند و در نارنج مذکور است
ماء الزهر بلغة مصر اسم ماء القداح است **ماء الکافور** در کافور گذشت **ماء الکشن** در کزی
گذشت **ماء النون** شامل حصاة و ماء النون است **ماء القراطن** مالی قراطن است و نزد بعضی اسم
خندیقون است و آن نوعی از خمر و مذکور شد **ماء القطر** آبی است که از کوزهٔ سفال ترشح کند
ماء الزجاج مسحوقنیا است **ماء الجبن** در دآب شیر است که از شیر بریده و منعقد از پنیر مایه
گیرند و طریق شرب او در دستور اول مذکور است و او جالی و غسال و مسهل و مرطب و مفتح است
و جهة علل حاره و سوداویه و التهاب و مالیخولیا و جرب و حکه و داء الفیل و احتراقات و حرقة
البول و ضعف کرده و حصاة نافع و باید بعد از تعلیف بمبردات و مرطبات مثل کاسنی و خیار و
امثال آن نمود و با ادویهٔ مناسبه آشامید و در مواد محترقه و سوداویه تعلیف بشاه تره و امثال
آن و هریك از سفوف و شربتها و حبوب و در دستور ثانی مذکور است **ماء اللحم** عرقیست که از گوشتها
گیرند او لطیف و مقوی دل و روح حیوانی و طبیعی و نفسانی و زیاد کنندهٔ خون و دافع ضعفی
که از امراض و خوردن مسهلات و فصد و جماع و امثال آن بهم رسد و طریق اخذ آن بحسب اشخاص
مختلف میباشد و قویترین گوشتها درین امر بره یکساله است و در بعضی امزجه از لحوم کبك
و مرغ و مانند آن ترتیب میدهند و دستور آنست که گوشت و رق کرده را از استخوان و چربی جدا

سازند و بهتر انست که بحدی که با آب یکسان شود و آب غلیظ کردد پس عرق بکشند و اکر تقویت زیاده
مراد باشد لحوم را با قدر مناسبی از به و سیب و ادویه عطره بارده مثل صندل و مزاج بارد مثل پوست ترنج
واشیای حاره لطیفه طبخ دهند و تقطیر نمایند **ماء الرماد** آب خاکستر است و اختلاف قوت آن
باختلاف اصل اوست چه آب خاکستر بلوطات و اشجار حاره قوی تر میباشد و مجموع آن کرم و معفن
و محرق و جالی و مجفف اند و استعمال آن در خارج جایز است نه شرب آن مکر قدر بسیار قلیلی و آن برنده
کوشت زیاده زخمها و منقی و مجفف آن و نطول او جهة درد عصب و فالج و حقنه او جهة قرحه
امعا نافع و شرب بسیار صاف او بقدر نیم مثقال جالی معده و قصبه ریه و حابس قی و غثیان و اسهال
رطوبتی و محلل و مصلح او روغن بادام است و نیم وقیه او جهة خون جامد خصوصا بسبب سقطه
و ضربه در شکم منجمد شده باشد و رفع سنیه کزیدن رتیلا مفید است **مالی قراطن** اسم یونانی مالی
بمعنی عسل و قراطن آب است و ماء القراطن که مستعمل اطبا است محرق اوست و آن عبارتست
از ماء العسل که دو جزو آب باران و یا آب صاف را با یک جزو عسل بجوشانند تا ثلث بماند ملین
طبع و رافع قی و اذیه ادویه قتاله و قراقر شکم و مقوی اعضای بارده و معده و جالی و منضج بلغم
غلیظ و مقوی اشتها و مدر بول و حیض و رافع ضعفی که از جماع باشد و مضر او رام حاره احشا
و صفراوی مزاج و مصلحش آب و رب میوههای ترش و قدر شربتش تا سی مثقالست **ماء الجمة**
آبیست که از بلاد هند و چین می آرند غلیظ و سیاه و بد بوی و کویند از نوعی ماهی حاصل میشود در
سیم کرم و خشک و طلاء او رافع قروح و آثار و حکه و جرب و جوشش لثه و شرب ربع درهم او جابر
شکستکی اعضاست در یک روز و بدستور در التیام عصب و عروق پاره شده بیعدیل است **مانون**
بتای مثناة فوقانی اسم یونانیست آبیست که از ماهی نمک سود ترشح کند و بعربی ماء النون نامند
کرم و خشک و حقنه او جهة اخلاط غلیظه و درد و عرق النسا و قروح امعا و طلای او جهة تنقیه
جراحات کهنه مفید است **ماست** اسم فارسی لبن المخاض است **ماهودانه** اسم فارسی دانه نباتیست
شیردار و حب الملوک نامند و غیر حب السلاطین مسمی بدندانست ساقش قریب بذرعی

وبسطبری

وبسطبری انکشت و برکهای ساق او دراز و شبیه ببرک بادام و برک شعبهای او ریزه و مایل
بتدویر و شبیه ببرک زراوند طویل و کلش زرد و ثمرش در غلافی مخروطی شبیه بخیار کبر و در
جوف او سه دانه متفرق از هم و هر یکی را غلافی دیکر و دانه او از کرسنه بزرکتر و پوست او غیر
مایل بسرخی و باطنش سفید و شیرین و چرب و بیخ او باریک و شیر او در سیوم کرم و خشک و برک
و دانه او در آخر دوم و قوتش تا دو سال باقیست و کویند از هند و عراق خیزد آب مطبوخ برک
او با خروس سالدار مسهل و محلل قولنج و رافع درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و بلع نمودن
دانه او مسهل و شرب کوبیده او در اسهال قویتر و مخرج بلغم غلیظ و محترق بلغم خام و مرار سوداوی
و مضر ریه و معده و مصلحش انیسون و مضر سفل و مصلح کثیرا و قدر شربه از حب او از سه عدد
تا شش عدد و از برکش تا دو درهم و شرب آب سرد معین فعل اوست و بالفعل بجای ماهودانه
حب السلاطین مستعمل است و او معقود الوجود **ماهی زهرج** اسم فارسی است و بعربی
سم السمک نامند و قسمی از طوسراست و بترکی سترقوبروق کویند کیاهی است شیردار و برکش
مفروش بر زمین و ساقش زیاده بر ذرعی و کلش زرد و در آخر ساق از جوانب آن رسته بهیئه
سرو و پوست ساق او مایل بزردی و با اندک حدت و آن مستعمل است چون او را کوبیده در
آب اندازند ماهی بیحس میکردد و بر روی آب آمده بمیرد در سیوم کرم و خشک و مسهل قوی اقسام
بلغم و محلل ریاح و جهة نقرس و مفاصل و مانند آن نافع و ضماد او محلل اورام بلغمی و سوداوی و استعمال
و قدر شربت از جرم او با شکر تا یک مثقال و در مطبوخ تا سه درهم و مضر امعا و مصلحش کثیرا و نشاسته
و انیسون است **ماذریون** معرب از ملزریون فارسی است و یونانی خامالانا نامند نباتیست
بقدر درختی سماق و شیردار و برکش شبیه ببرک زیتون و باریکتر و قسمی را برک باریک و رقیق و مایل
بسفیدی و بزرک و قسمی را برک مایل بزردی و کوچک و ضخیم و قسمی سیاه لون و شیر همه آن در چهارم
کرم و خشک و سایر اجزا در سیم و زبونترین او سیاه و او غیر مستعمل است و سفید او بهتر از زرد
و برکش مسهل قوی ماء اصفر و اقسام کرم و مواد سوداوی و بلغمی و رافع استسقای زقی و لحمی و یرقان

وضعف کرده وطلاء او جهة بهق وبرص وباعسل جهة تنقیهٔ چرك زخمها ورفع خشکریشهٔ آن وباموم
روغن جهة جرب متقرح وباسرکه جهة ورم سپرز مفید ومضر محرورین واطفال وضعیف البنیه
ودو درهم غیر مدبر او کشنده وبدون تدبیر ومصلح بغایت مضر جگر ومقی ومورث غم وکرب وقدر
شربتش با مصلحات از شش قیراط با نیم درهم وشیرکیاه او محرق واکال وکشنده وضماد او در برص
وبهق جایز است وطریق تدبیر آنست که برگ قسم کبیر او را دو شبانه روز در سرکه بخیسانند
ودو سه بار سرکه را تغییر دهند پس شسته خشك کنند ونیم کوب نموده بروغن بادام
چرب کرده در اسهال مواد سوداوی وبلغمی ترید وافتیمون وهلیلهٔ زرد وگل سرخ ورب
سوس وزیره ونمك هندی ودر اسهال ماء اصفر ایرسا وتوبال النحاس واسارون وحماما
غافت وافسنتین وسنبل ومصطکی وامثال آن اضافه نمایند وشرب او با آب عنب الثعلب
وآب رازیانه وخیارشنبر اولی است واگر یکوقیهٔ او را در سه رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد
وآب صاف او را با یکوقیه روغن بادام شیرین بجوشانند تا روغن بماند وازان روغن از
یکمثقال تا سه مثقال بنوشند در غایه است **مامیثا** اسم نبطی نباتیست شبیه بخشخاش
بحری معروف بخشخاش مقرن برگش مایل بسفیدی وباز وایه مثل اره وبا زغب وبا رطوبت
چسبنده وگلش زرد ومانند خشخاش ساحلی مقرن وثقیل الرائحه وتخمش بقدر کنجد وسیاه وبزرش
مانند خشخاش مقرن وبیغلاف مخفی میباشد بخلاف خشخاش بحری وشاخهای خشخاش ساحلی
در زمستان میریزد ودر بهار عود میکند بخلاف مامیثا که اثری از و نمیماند ودر سرطان میرسد
واو را کوبیده قرص میسازند بهیئهٔ بلوطی وقوتش تا هفت سال باقی است در دوم سرد وخشك
وبهترین او زرد مایل بسیاهی قوی الرائحه با تلخی است که چون در آب حل کنند زرد باشد رادع
وقابض ومحلل ومقوی اعضا وعصارهٔ مجفف او بهتر از جرم اوست وطلاء او جهة اورام حاره
وباد سرخ ودرد سر ومفاصل حار وبجهی که بسبب حرکت در بغل وران بهم رسد وسوختگی آتش
ومنع ریختن مواد بچشم ودلوك او با گلاب جهة قلاع وشربتش تا یکدرهم وبدلش سماق وتخم او بسیاد

سمن

سمن بدن ویکمثقال آن قاطع اسهال صفراوی ودافع خفقان وطلاء او جهة شری وحمره ودرد
نقرس مفید بدل است **مامیران** قسمی از زردچوبه است ساق وشاخهای نبات او از زمین مرتفع
وبرگش شبیه ببرگ لبلاب ومایل باستداره وسفید مایل بزردی وبالای وجهة بیخ او پرشعبه وگره
وگره دار وغیر مستقیم ودر گرهها ریشهای باریکی شبیه بموی ومنبتش نزدیك آبهاست وهندی او
زرد مایل بسیاهی وچینی زرد وزبرتر از هندی وغیر هندی وچینی مایل بسبزی میباشد وتخمش شبیه
بکنجد در آخر سیم گرم وخشك وقوتش تا بیست سال باقیست مفتح سده ومقرح جلد وجالی ومدر ومحلل
وشرب او جهة یرقان وبیحش ورياح غلیظه وطلاء او با عسل جهة برص ناخن وکلف وبرش وجرب
واثار وخاییدن او جهة درد دندان وسعوط او جهة تنقیهٔ دماغ واکتحال او جهة بیاض وظلمة بصر
وناخنه مفید ومضر گرده ومصلحش عسل وشربتش نیم مثقال وبدلش بوزن او زردچوبه ونصف
او مرّ است **مارگیاه** اسم فارسی نباتیست قریب بدو ذرع برگش شبیه ببرگ بید وگلش زرد وقبهٔ او
شبیه بسر مار ومنبتش حریم جبال آذربایجان است واکراد متوطنین آنجا یکدرهم او را کوبیده
در شوربا کرده میخورند ودیگر از گزیدن مار وهوام متضرر نمیشوند وشرط میدانند که یکهفته
بعد از ان چیزی سوای نان فطیر نخورند واحتراز از دارمنی وجماع نمایند وظن حقیر آنستکه
او اُجُون باشد والله اعلم **مالیا** نزد بعضی مرّان است وبولس گوید درختیست در بلاد شام
که خوردن برگ او رفع سم افعی میکند وطلای پوست او که سوزانیده باشند دافع برص وخوردن
نشارهٔ چوب او کشنده است **ماش** از حبوبات معروفه است در آخر اول سرد ومایل بخشکی وقوتش
تا سه سال باقی است لطیف تر از عدس واز سایر حبوبات کم نفخ تر ومولد خلط صالح ومسکن
حرارت والتهاب صفرا وقابض وموافق گرده ومقوی عصب وبهترین اغذیهٔ صاحبان تبهای حاره
است وجهة سرفه وورم لهات ودرد سر وضعف باصره ونزلات وضماد او با آب مورد مقوی
اعضا ورافع درد ضربه وسقطه ومحلل اورام وجالی کلف وباسرکه جهة جرب متقرح ومنع
عرق مؤثر وقاطع باه ومضر دندان ودیر هضم ومصلح او در مضر بباه روغن بادام وآب قرطم وبدلش

باقلی و در ببرودین جوارش کمونی و خردل و مصطکی است و از خواص اوست که با وجود برودت تحریك
سودا و جذام نمیکند **ماش هندی** حب القلت است **ماس** اسم فارسی الماس است از احجار
نفیسه و آتش و آلات حدیدی و امثال آن در او اثر نمیکند و از سرب اندیب نمیرزد و قسمی از او سفید
قریب برنگ نوشادر و شفاف و مسمی بنوشادریست و بزرگتر از باقلی مشاهده احدی نشده و
قسمی سفیدی او کمتر از نوشادری و قطعات بزرگ از او یافت میشود و او را ماقدونی و زیتی
نامند و قسمی مسمی بحدیدی و در رنگ مانند مغنیسات و قسمی مسمی بقبرسی و در سفیدی
مانند نقره است و آتش در او اثر میکند و لهذا نزد بعضی از اقسام الماس نیست و گویند سرخ
و سبز نیم رنگ نیز از او میباشد و بهترین او ماقدونی و زبونترین سبز و خالدار اوست در چهارم
سرد و خشك و نزد بعضی در چهارم گرم و قلیل او قتال و تعلیق او مقوی دل و دافع خوف و باعث
سرعت ولادت و غلبه بر خصم و مسدس او مانع صرع و گذاشتن او بر دندان مفتت اوست
بدون کلفتی و از خواص اوست که بغیر شکل مثلث شکسته نمیشود و در جمیع اجسام معدنی
اثر میکند و سرب در او موثر است **مارکیوا** اسم فارسی است و نارکیوا نیز نامند نبات او شبیه
بدرخت و در کنار آبهای زمین سخت میروید و شاخهای او بسیار و تا بقدر یك ذرع و در برشکن
و برگش کوچکتر از برگ زیتون و نرم و گلش سرخ و شبیه بگل شبو و ثمرش در میان برگها و مانند
فندق و مایل بسیاهی و در جوف آن دانه سیاه و بسیار نرم و قسمی از فلفل الماء است چون کرسنه
و بسیله و سایر حبوب با آن جوشانیده خشك کنند طعم آنرا از فلفل تمیز نمیتوان کرد در دوم
گرم و خشك و محلل ریاح و دافع بواسیر و ضماد پوست خشك او بغایت سرخ کننده رخسار
و دافع اورام بارده و آثار جلد و طلاء خاکستر جمیع اجزای او دافع کلف و فرزجه آن مدر
حیض و طلاء برگ او با آب سترنده موی و شرب دانه او با عسل محلل ریاح و مخرج بلغم است
ماسقودون دوای هندیست گیاه او شبیه بریحان و برگش مانند برگ مورد و مایل بتدویر
و در رایحه مانند سنبل هندی و گل او شبیه بیاسمین گرم و خشك و لطیف‌تر از یاسمین

وبرك اورا

وبرك او را جهة عطریة داخل دهنها میکنند در جمیع افعال قریب بسنبل است **ماعز**
بفارسی بز و بترکی کچی نامند گوشت او نسبت بسایر لحوم سردتر و کثیف‌تر از گوسفند و موافق
و فصل گرمی هوا و مضر سودا وی مزاج و مصلح او بادام و نارجیل و خرما است و میوهای تازه و ترشیها و کشك
با او بغایت مضر است و گوشت بزغاله ما فوق شش ماهه بسیار با رطوبت و بهترین لحوم و مسکن غلیان
خون و ملطف است و پیه بز محلل و با قوه قابضه و مسکن دردها و رویاننده گوشت زخمها و شراب او
جهة رفع سم و ذراریح و هریسه او با نشاسته و آرد برنج و جاورس جهة سحج و اسهالی که از غذا بهم
رسد و افراط عمل دوای مسهل و حقنه او با آرد جو جهة قرحه امعا و ضماد او با سرگین او و دو عزا
جهة نقرس مفید و طلای سرگین او بغایت محلل و جهة ورمهای کهنه و استسقا و ورم سپرز و سوخته
او الطف و جالی و با سرکه جهة داء الثعلب و با عسل جهة جرب و وضح و اورام صلبه و سعفه
و قروح ساعیه و شهدیه و با بزر البنج جهة کوچك کردن انثیان از مجربات و شرب او جهة گزیدن
هوام و رفع یرقان و با ماء العسل جهة گشودن حیض و اخراج جنین و فرزجه سرگین خشك او
با کندر جهة رفع ادرار حیض مجرب دانسته اند و طلاء پخته او با شراب و با سرکه جهة جذب
سم هوام و داغ کردن با او جهة عرق النسا از مجربات و مشهور بداغ عربیست باید سرگین بز را
افروخت و در پشم پیچیده در موضع عمیقی که تحت بند پا و محاذی ابهام است گذاشت و چون حرارتش
کم شود تبدیل بدیگری نمود تا حرارة آن محسوس در ورك گردد و محرق و غیر محرق او با عسل جهة
درد مفاصل بارده و با سرکه جهة حارة آن و طلای مطبوخ او با بول اطفال جهة قولنج بلغمی و ریاح
غلیظه و تحلیل ماء اصفر و با شراب و حلبه جهة تحلیل اورام مفید و طلای سم سوخته او با سرکه
جهة داء الثعلب و سنون او با مثل آن نمك سنك جهة رفع زردی دندان و عفونت لثه و با سرکه جهة
ثالیل سکوسه و بخور او جهة گریزانیدن حشرات نافع و شرب سم سوخته بز نر را با عسل جهة
رفع بوله در فراش مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا دو درهم است و اکتحال زهره او دافع غشاوه
و طلای آن جهة داء الفیل و توته مفید و زهره بز کوهی پادزهر سموم هوام است و جگر بز بیاهرا

چون شرحه کرده زهرهٔ اورا باو مخلوط کرده دارفلفل وزنجبیل پاشیده خوناب مترشح کباب اورا
درچشم کشند جهة شبکوری مجرب دانسته اند وچون کردهٔ اورا شرحه کرده گوگرد برآن
پاشیده کباب کنند وآب مترشح اورا بر بهق سفید طلا نمایند در روز زایل کند واز مجربات شمرده
اند وسلیوس واغاذیمون گویند که چون خصیهٔ بزرا شکافته وزراوند مدحرج ونطرون
وزیره برو پاشیده خشک کنند یکمثقال او با آب گرم جهة بهق وبرص ودرد جگر ودرد مثانه
ومداومت آن جهة تقویهٔ باه عجیب الاثر است وچون با بوره وصعتر خشک کنند یکمثقال
او با سرکهٔ عنصل دافع سپرز است وخون بز نر چهار ساله که در فصل اول رنگینی انگور
ذبح نموده خون اول وآخر را نگیرند وخون وسط را در ظرف سنگ بگیرند بعد از بسته
شدن ریزه کنند وبر روی کاه وغربال در سایه خشک نمایند اورا ید الله نامند در ریختن سنگ
کرده ومثانه بیعدیل است وچون شاخ وسم بزرا با ترب وعسل وبید انجیر تقطیر کنند معادن
وجمیع اشیای صلبه را نرم میسازد وچون سم اورا حل نمایند مدادی درغایة سیاهی است
وبستن پوست سبز بزغاله بکری ذبح آن بر سر صاحب سرسام واختلاط ذهن بغایت مفید
وضماد مغز سر او مرطب قوی وملین دماغ واعضای صلبه است مالک الحزین بفارسی بوتیمار
نامند از طیور آبیست گردن وپاهای دراز وکوچکتر از کلنک وسفید ودرکنار آبها مجاور وسر
بزیر افکنده می باشد در دوم گرم وخشک وگوشت او محرک باه ومقوی گرده وغلیظ ومولد ریاح
ومصلحش ادویهٔ حاره وطلای پیه او قاطع خون بواسیر وضماد خون او در خام جهة منع
نزلات مفید است ماه ماهی شبیه بماهی وزیاده بر شبری وسفید واز دنباله تا سر از دو جانب
شبیه دار است وبر روی آب مانند سایر ماهیان نمی آید گرم وپختهٔ او مسهل وجهة درد کمر
وتحلیل ریاح وقطع سیلان خون مفید است مائیة الورس ما لیا است ماذر ماذریون است
ماسقوطون ماسقدونست مالنطریا تاج الاساکفه است ماداش وماذریون اسم دار زیانهٔ
برگ دو بوستانیست ماسون حاشا است ماذیتون یونانی مقل است مائیة الراس اطراطیقوس است

ماقی یونانی بسباسه است ماسیقا یونانی اترج است ماساج یونانی اسم مغز سر است مالس اوقا
ومارون یونانی مرماحوز است مالیتوذیون ومالیتوس خربق سیاه است ماقاریون دلبوث است
مالایتیون یونانی وماسهسان ساذج است ماتوطالیسقرا است مالی اسم یونانی عسل است مالیتوطن
بادرنجبویه است ماطوثیون نبات قنه است ماشیا ارغامونی است ماقدونیا فطراسالیون است
ماهی رودیان اسم فارسی روبیان است مادیان اسم فارسی رماک است ماه پروین اسم فارسی جدوار
است ماهی بینی دراز اسم فارسی دلفین است ماهی سو غمر اسم فارسی حمل است ماهی خور اسم فارسی
حماریس است ماهی پرک اسم فارسی سیبیا است ماهی پرنده اسم فارسی شفنین بحریست ماهی آبه اسم
فارسی صحناة است ماذو بفارسی عفص است مار بفارسی حیه است مار چوبه بفارسی هلیون است
ماهی زهره کرهی اسم فارسی قلوس است مال العالی بلغة اصفهان حردون است ودرشکل بماهیچه کور
مانند ماسنزاجچکی بترکی کیکج است مانک اسم هندی یاقوت است ماجو پهل بهندی عفص
است ماکی بهندی ذبابست مادیا تابنا بهندی راسخت است ماتی بهندی طین است
مالی بهندی ثمرة الطرفا است ماذ پهل بهندی جوز القی است ماچلیک بهندی نوعی از بیش
است منک اترج است منتی نعناع است منتر بهندی گرسنه است متها بهندی بمعنی شیرین
است متا سرین بهندی جدوار است متا کهار بهندی بیش است متا کوشت بهندی
قسط شیرین است مثنان بثای مثلثه اسم عربی نباتیست که کرم دانه ثمر اوست وآن دو
قسم است یکی را شاخها بقدر دو ذرع ومتعدد ودرشت وبرگش شبیه ببرگ ماذریون وآن
باریکتر وبا رطوبة چسبنده وگلش سفید ومایل بکل ثمرش مثل مروارید شبیه بتخم مورد ومایل باستدارت
وبعد از رسیدن سرخ میشود وپوست او صلب وسیاه ومغز او سفید وجرم او تند ودهانه
تیز نماید دوم گرم وخشک وبرگ وتخم او مستعمل است یکدرهم او با ماء الشعیر مسهل قوی بلغم
واقسام کرم ومانع صعود بخارات بدماغ وطلاء کوبیدهٔ او بر بدن باعث ادرار عرق بسیار
ومطبوخ او بازفت جهة جرب وقوبا وبرص بغایت موثر وزیاد او کشندهٔ موروثیج وحکه

عظیم وورم حار وبرك اورا افعال مثل تخم او ودر سركه خیسانیدهٔ ان جهة استسقا بغایت مفید وبا
طبیخ باقلی وعدس مسهل برقی وحول اوقاتل جنین ومخرج آن ومسخن فرج ومشوق جماع وملذذ آن
ودافع رطوبات فرج ومعین برحمل وقدر شربتش در مطبوخ تا سه درهم است وباید روغن بادام
وصمغ عربی استعمال نمود ودر هوای بسیار سرد وبسیار كرم وضعیف الابدان جایز نیست وقسم
دیكر او در مصر كثیر الوجود است منبتش كنار آبها وریك زارها وبناتش بقدر دو شبر وجهتری برگش مانند
برك ابهل ودر پهلوی هم وكلش زرد وباریك وتخمش مایل بسفیدی وبقدر تخم انجره در سیم كرم وخشك
وبرك خیسانیدهٔ او در سركه با عسل وروغن بادام مسهل اقسام كرم وماء اصفر وبلغم خام وضماد او منقی
زخمها ودافع كوشت زاید ودر سایر افعال مثل اولست **مثك** سوس است **مثلث العجم** زعرور است
مثلث آب انكور است كه دو ثلث او بسوزد ویكثلث بماند منافع او قریب بخمر ومولد خون صالح
ومقوی هاضمه وموافق صاحب آبله وحصبه وذات الجنب وذات الصدر ومقوی باه مبرودین
واكثار او مضر محرورین است **مج** بفتح میم ماش است **مجتن** قسمی از عنب الثعلب است **مجری** براد
بلام اسم هندی سك است **مجیت** بهندی فوه است **مجتری** بهندی افسنتین است **مجنخ** بفارسی
كل خوش منظر مانند نوعی از یاسمین ودر دوم سرد وخشك وقابض ودافع اسهال وسیلان خون
وجهة زخمهای تازه وعصارهٔ او جهة كرم كوش وقرحه ودرد آن نافع است **محموده** سقمونیا است
محلب درخت حب المحلب است وكذشت **محروث** بیخ انجدان است واعم از بیخ كوله پركه انجدان
سفید باشد وازبیخ كاه كه انجدان سیاه باشد **محاجم** بلغة اندلس مخلصه است **مح** زردهٔ تخم
مرغ است **مخلصه** اسم نباتیست كه استعمال ان خلاصی از سم هوام میدهد ولهذا باین اسم
نامیده اند واو بحسب اماكن مختلف الشكل میباشد وتا هشت قسم او را مشاهده نموده اند مجموع
آن با تلخی وكل همه انواع باكجی ومنكوس وشبیه بجمجمه میباشد بعضی را شاخها بیساق وبرك
مانند برك كرفس واز ان نرم تر واز اول تا آخر آن مشقق وچندانكه شاخ او دراز كردد برگش
ریزه تر میشود تا بحد برك كتان وكلش كبود ومنكوس وبعضی كلش ما بین كبودی وسرخی وقسمی را

برك ریزه

برك ریزه وكل سفید وبازردی واندكی سیاهی واین قسم را راس الهدهد نامند وقسمی ساق دار وبقدر
دو شبر تا سه شبر باریك ومستدیر وبیشاخ وبرك وكلش بصورة عقرب وكبود نیم رنك وقسمی را ساق
مربع وبرك مدور ومشقق وشبیه ببرك بادرنجبویه وقسمی كم برك وشاخهای او صلب واغبر وبران
قبهٔ زغبی بنقش شبیه بابونه اما در دور قبه مثل بابونه اوراق ریزه ندارد ودر بلاد شام كثیر الوجود
است وبهترین او قسم اول وآنچه در اراضی صلب بی آب روید وقوتش تا بیست سال باقی است در اول
سیم كرم وخشك وشرب او قبل از سم وبعد از ان دافع ضرر آنست ودر رفع قولنجهای صعب عجیب
الفعل وجهة تحلیل اخلاط لزجه وكمر ومفاصل ووركك وتقویهٔ معده وجكر وسپرز واعصاب مفید وقدر
شربتش تا یكمثقال است وچون در اول تحویل آفتاب بحمل سه روز از تخم او بقدر یكمثقال بنوشند در انسال
هیچ سمی ضرر نرساند وعرق مخلصه محلل وملطف ودافع قولنج ریحی ومقوی اعضای رئیسه
وموافق مبرودین است وبعضی در تریاق كبیر قایمقام خمر دانسته اند **مخ** مغز استخوانها نامند
كرم وتر وملین وكثیر الغذا ومسمن واكثار او مفسد اشتها ومورث غثیان ومصلحش صعتر ودارچینی
ودر محرورین ترشیهاست وطلای او جهة صلابة عصب ووتر وعضل وشقاق نافع وبهترین او
مغز ساق وقویترین او در اطلیه اركاو است **مخیض** بفارسی دوغ كویند وبتركی آیران وبهترین او
تازه است كه دهنیهٔ او را بالتمام كرفته باشند در دوم سرد ورطوبت در وغالب بر یبوست
ومسكن غلیان خون ومحرك باه محرورین ومشهی ومسمن ومطفی حدت سمومات حاره وجهة
تب دق وتشنكی ومعدهٔ حار والتهاب جكر وبا خبث الحدید واطریفل جهة تقویهٔ معده و
داغ كردهٔ او با سنك وآهن تفته جهة اسهال دموی وصفراوی خصوصا با طرائیث
وقوابض ومطبوخ او با برنج وآرد جو بود اده بهترین اغذیهٔ صاحبان اسهال حاره وجهة
تسمین ودر تب دق با نان خشك از ربع رطل تا نیم رطل باید داد ودر ردق نان را زیاده از
ده مثقال جایز نداشته اند وچون تخم خرفه را كوبیده با دوغ تصفیه تا سه مرتبه كرده وخشك
نموده باشند شرب اندكی از ان رفع تشنكی وخواهش آب تا چند روز می كند واز اسرار مرتاضین است

ورد مغ در تبهای خلطی متعفن میکردد اصلاح آن قی و شرب سکنجبین سفرجلی است و چون در معده ببارد
ترش شود مورث دوار و غشی کردد و اصلاح او بافلافلی و جوارشات است مخالط الشیطان
چیزی است که با بعضی احجار میباشد و در آتش نمیسوزد ضماد او در تحلیل و ردع اورام حاره و بارده
قوی الاثر است مخلص الاکبر اسم معجونی است که بیونانی سوطیرا نامند مخیطا و مخاطه اسم عربی
سپستان است مداد بفارسی مرکب نامند و عمل اقسام او در دستور اول مذکور است و مراد اطبا
قسمی از آنست که از دوده درخت صنوبر یا دوده روغن تخم کتان و صمغ عربی و یا غری الجلود
با زاج زرد ساخته شود در دوم کرم و خشک و بخلاف مداد هندی و آن سرد و خشک است
و از اجزای درخت فوفل میسازند و طلای مداد هندی جهة اورام و سستی اعضا و بر کف پا جهة
جذب حرارة تبها و سعوط و ضماد او بر پیشانی جهة رعاف نافع است و غیر هندی منع ریختن موی
والتیام زخمها و با سرکه جهة سوختگی آتش مفید و بعد از تطلیه رفع نباید کرد تا خود بنفسه رفع کردد
و دیسقوریدوس کوید که دو مثقال مداد با آب سرد رافع سم عقربست مدام اسم خمر است مدق الجراح
اصابع فرعون است مرزنجوش معرب از مرزنکوش فارسی و غیر آذان الفار است چه اصل برک او
شبیه بگوش موش نیست و از جملهٔ ریاحین و خوشبوست و در خانها زرع میکنند برکش طولانی و کم
عرض و کلش سفید و مایل بسرخی و تخمش مانند تخم ریحان و شناخته است و مؤلف مغنی استبعاد نموده که
آذان الفار باشد و مؤلف اختیار آن اشتباهات زیاده از آنست که در هر جا باید بآن تصریح نمود و او در
آخر دوم کرم و در اول آن خشک و در افعال بهتر از سوسنبر و محلل و مفتح و ملطف و جالی و جاذب و مدر
بول و مفتت حصات و مفرح و مسخن احشا و مجفف رطوبات معده و امعا و جهة مغص و قولنج ریحی
و استسقا و سدهٔ جگر و سپرز و دماغ و جهة خفقان و وجع الفؤاد و مالیخولیای مراقی و لقوه و درد سینه
و سرفه و ضیق النفس و ریاح سپرز و درد سر و شقیقه و حبس زکام و عسر بول و احتباس حیض و شرب
بلغمی نافع و طلای او با حنا در حمام جهة درد سر بارد مجرب و برک خشک او با عسل جهة آثار خون
منجمد تحت چشم و با سرکه جهة کزیدن عقرب و جهة کلف و بد بوئی عرق و با موم روغن جهة التوای

عصب

عصب و اورام بلغمی و با مغز جهة ورم حارهٔ چشم نافع و با بذر البنج جهة ورم انثیان مجرب و بوئیدن او
جهة سدهٔ منخرین و دماغ و تقویهٔ مستی شراب و منع خمار و سعوط آب او جهة تنقیهٔ دماغ و لقوه و صرع
و خائیدن او با نمک و فرو بردن آب آن جهة رفع سیلان آب دهان و اکتحال آب او جهة ابتداء نزول آب
و ضعف باصره مفید و مالیدن آب او بر موضع حجامت رافع اثر زخم آن و فرزجهٔ او مدر حیض و قدر
شربت از جرم او تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال و مضر کرده و مصلحش کاسنی و تخم خرفه و بدلش
سوسنبر است و روغن مرزنجوش که آب او را با مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهة فالج
و رعشه و کزاز و شقیقه و درد سر بارد و تحلیل ریاح و تفتیح سده و کرانی سامعه نافع و بخور مرزنجوش دافع مضرة
هوای وبائی و گریزانندهٔ هوام است مران بفتح اول و تشدید ثانی درختیست در بلاد مغرب و روم و هند جمیع
اجزاء او تلخ و بسیار بلند و رعنا و نرم و کرههای مانند بندهای نی و میان پر و از آن نیزه میسازند و مشهور
بنیزهٔ نی است و نزد بعضی مران و مالیا یکی است و این قول تحقیق دارد چه در افعال قریب اند و نزد بعضی
مران قرانیا است و این اصلی ندارد چه مران برک شبیه ببرک توتست و برک قرانیا شبیه ببرک ترنج
و از آن کوچکتر و درخت او بسیار بلند نمیباشد و ثمر قرانیا لذیذ و ثمر مران شبیه بثمر او و با عفوصة
بسیار است در دوم کرم و خشک و طبیخ برک او رافع سم افعی و هوام و محلل ریاح و مدر فضلات
و مقوی معده و شربش مانع تخمه و ضماد سوختهٔ او رافع سوختگی آتش و طلای پوست سوختهٔ او
با آب رافع جرب متقرح و سعوط سایر اجزای او قاطع رعاف و فرزجهٔ او حابس حیض و ضماد سوختهٔ
او را با سوختهٔ پرسیاوشان جهة دراز کردن موی مجرب دانسته اند و کویند نشارهٔ چوب او بقدر
دو درهم کشنده است و مالیا را نیز همین اثر است مر آب منجمد درختیست مغربی شبیه
بدرخت مغیلان و خاردار و از زخم کردن درخت و کرفتن آب سایل آن حاصل میشود و در اول
تر و تلخ مفید است و بعد از خشکی رنکین میشود و بسیار تلخ است و بهترین او مایل بسرخی و تند
بوی و سبکوزن و زود شکن صاف است که بعد از شکستن درو سفیدی شبیه بناخن پدید
باشد و این قسم را مر صافی نامند و آنچه در ساق درخت مانند صمغ منجمد کرده مسمی بمر البطاح

است و آن زرد میباشد و دهن بلسان قایمقام قسم اول است و آنچه آب افشرده اجزاء درخت را خشک کنند مایل بسیاهی و قریب بصمغ سایله و مسمی بهرجیشی است و آن زبونتر از قسم ثانی و هرچه آب افشرده آنرا بجوشانند و خشک کنند بسیار سیاه و بدبو و تند و قتال است و شرب او جایز نیست در آخر سیم گرم و در آخر دوم خشک و قوتش تا بیست تا بیست سال باقیست مفتح و محلل ریاح و اورام و با قوت قابضه و مجفف بی لذع و شرب او مسهل ماء اصفر و با ترمس مدر حیض و کشنده کرم شکم و با تخم نیم برشت نیم درهم او رافع سیلان مفرط حیض و از مجربات او جهة سرفه کهنه و عسر نفس و درد پهلو و سینه و اسهال مزمنه و قرحه امعاء و درد گرده و مثانه و نفخ معده و مغص ریحی و بلغمی و درد رحم و خنازیر و مفاصل و ورم سپرز و رفع سموم بارده و طلای او جهة گزیدن هوام و درد سر مزمن و با شب یمانی جهة بدبوئی زیر بغل و کنج ران و فرج و با روغن سورد و لادن جهة ریختن موی و با سلیخه و عسل جهة ثالیل و کلف و با آب ترنج جهة جرب و سعفه و با سرکه جهة قوبا و ضماد او با روغن زیت رکابی بر ابهام پای راست گویند بجهة محرک جماع است که تا زایل نکند تسکین نیابد و طلاء او جهة حفظ جسد میت از تعفن و تعفن زخمها بغایت موثر و با حیوان صدف جهة التیام زخم عصب و روئیدن گوشت بر استخوان و قضروف و با سرکه و آب چغندر جهة قوبا و ادره و با آب ترب جهة خون منجمد تحت جلد و با گوگرد جهة جرب و اکتحال او با ادویه عین جهة بیاض خصوصا با آب شقایق النعمان و با طفل جهة ضعف بصر مجرب و با عسل جهة سلاق و با شیر زنان جهة رمد و با آب حلبه و گلاب جهة قرحه و با آب مورد جهة دمعه و جرب و حول او با کندر و زعفران و افیون جهة زحیر رطوبی از مجربات است و مضمضه او با شراب و روغن زیتون جهة تقویه دندان و لثه و تعفن آن و با سرکه عنصل جهة خون بن دندان و ذرور او جهة قرحه سر و سایر زخمها خصوصا چون قبل از آن زخم را با آب بارتنگ بشویند و فتیله او با افیون و جند و مامیثا جهة درد گوش و تنقیه چرک و التیام زخم آن و سعوط او با آب مرزنجوش جهة منع نزلات و با آب نعناع جهة بدبوئی بینی و حقنه او با آب حلبه جهة صلابت رحم و با آب نعناع جهة بدبوئی آن و رایحه او منوم است و او

مصدع

مصدع و باعث سدد و مضر مثانه و مصلحش عسل و قدر شربتش از یک باقلی تا نیم درهم و بدلش صمغ بادام تلخ است و نزد جالینوس قصب الذریره و قسط تلخ بوزن آن و نزد بعضی بدلش مومیائی و جند و فلفل است بحسب مراعاة امراض و دوده مر لطیف تر از او و مجفف قوی و در افعال مثل اوست **مرطولس** اسم نبطی درختیست بقدر درخت انار برگش باریکی موی و بهم پیچیده و با رطوبة چسبنده مانند عسل و تند بوی و تلخ در سیم گرم و خشک و طلای او رافع سموم و سوخته او را که سه بار در حمام بمالند رافع جرب و دو وقیه از آب او بعد از دو روز قاتل است و سنون او جهة تقویه لثه و جراحة آن و ذرور خشک او جهة التیام زخمها و تعلیق او جهة عسر ولادة مؤثر و در فلاحة مذکور است که چون برگ او را غرس کنند درخت پستان میروید و چون شاخ او را دفن کرده آب دهند بعد از چهل روز فطر بر می آید **مُرّار** بضم اول و تشدید ثانی اسم عربی خاریست که در اواخر بهار بهم میرسد و در مصر مری و در دریه نامند برگش مانند برگ چغندر و مایل بسیاهی و ملاصق زمین و در تابستان مانند درخت شعبها از یک بیخ میروید و گلش زرد و در آخر خاردار و شبیه بشکاعی میشود و در آن تخمی مانند تخم کافشه و بسیار تلخ و قوتش تا چهار سال باقیست و ساق او را پوست باز کرده میخورند و منبتش میان زراعات و جای نمناک و چون شتر را فربه میکند لهذا شوک الجمال نیز نامند در حرارت معتدل و در سیم خشک و نایب مناب عصی الراعی و شکاعی و مدر بول و آب او مفتح سدد و جهة ضعف جگر و علل قصبه ریه و تبهای کهنه و جرب و حکه و درد پهلوی مزمن و با نانخواه و زجاج جهة سنگ مثانه و عسر بول و ضماد او جهة رمد و سعدانه او با شراب جهة سموم نافع و مصدع و مصلحش کثیرا و شربتش تا سه درهم و از آبش تا یک وقیه است **مَرْو** اسم جنس است و انواع او هر یک بنامی مخصوص دیرابرون و خزامی و اقحوان و لسان الثور نیز اطلاق میکنند و از مطلق او مراد نوع خوشبوی اوست که مرماحور باشد و اصناف مرو چهار است و نزد بعضی پنج است و صنف پنجم را سرد دانسته اند و ظاهر آن ابرون باشد و از نوع مرو نیست و نوعی

ازمرو کم بوئی میباشد نسبت بمرماحوز واورا اشموسا نامند ویکی ازمرو تلخ وآن مرماهوز است ویکیرا
دارملک نامند وآن مرماطوس است وماسرجویه چهار نوع اورا اردنیس ومرماطوس ومرمازاد
ومرماحوز نامیده ونزد جالینوس مجموع اصناف آن کرم وخشکند ومحلل ریاح بلغم ومفتح سدد ومقوی
معده ومنضج اورام صلبه ودمّل ومدر بول وعرق ودافع ریاح جوف واستسقا ودرد اعضا
وتخم ان لعابی وملین طبع وبعد از ان قابض است خصوصا باتخم خاص ودافع اسهال دموی
وقرحهٔ امعا ومجرب است ونزد محمد بن زکریا تخم مرو در دوم کرم ودر اول تر است وکویند چون قطرهٔ
آب برو ریخته بانکشت بمالند ولعاب اورا باندکی روغن یاسمین سه روز ناشتا بنوشند شری
سوداوی را بالکلیه رفع میکند ومجرب است مرمازاد بفارسی مروازاد نامند ماسرجویه کوید که
آن یکشاخ باریک میروید بقدر شبری وقریب بجمعه وزغب بحدیکه کوئی که تا از ساق تا آخر
درمیان پنبهٔ محلوج بسیار رقیقی است وکلش بنفش مایل بسرخی ودیرپا وازساق تا آخر با برکهای
بسیار ریزه آمیخته وبسیار خوشبوی وخیرد رجبال نیروز کوه مکرّر مشاهده واخذ نموده است
وسطوالیس خشکی اورا کمتر از کرمی دانسته واومدر حیض ومقوی اعضا ومحلل ریاح ودافع
امراض باردهٔ رحم وجکر ومعده است وسعوط آب او با روغن بنفشه جهة سدد وتقویهٔ دماغ
وصداع بلغمی مفید مرماهوس بفارسی مروسفید ومروتلخ نامند نبات اوشبیه بمرماحوز وبرکش
مانند برک لبلاب واز ان کوچکتر وکلش مایل بسفیدی وتخمش مدوّر وبخلاف سایر اصناف
که طولانی اند ومراد از مطلق تخم مرو تخم این صنف است کرم وخشک ونزد بعضی معتدل
ومجفف ومفرح ودرجمیع افعال مانند مرماحوز وشکوفهٔ اورا امین الدوله سرد وتر دانسته
است مرماطوس مرو تریست وقسمی از مروسفید وبفارسی دارملک نامند نباتش مانند مرماحوز
برکش شبیه ببرک خبازی واز ان کوچکتر وبا تشریف ودر افعال مانند مرماهوس است مرملو
براء مهمله ومیم مرو جبلی است وبفارسی مروخوش کویند ساقش زیاده بر شبری وبا صلابت وبرکش
باخشونة ومابین مدوّر ودرازی ومابین تیرکی وسبزی ومایل براسفل وخوشبوی وملاصق

ساق وطعمش تلخ وبابشاعت وتخمش درغلاف قریب بتخم کتان وکلش مایل بتیرکی وزردی
در آخر دوم کرم وخشک ومقوی معده وامعا ومعین مستی شراب ومفتح سدهٔ دماغی وجهة
خفقان سوداوی وقی وغثیان وضعف جکر بارد وباشراب جهة درد رحم ودرد حوامل
وبدستور نطول طبیخ او وجلوس در ان وفرش کردن برک تازهٔ او در حمام بهترین ادویهٔ
صاحبان درد اعضا وریاح ظاهری وباطنی است وقدر شربت از برک وکل وتخم او تا دو
درهم واز آبش تا یکوقیه ومصلح ومصلحش مورد وبدلش بادرنجبویه است مرّی
اسم عربی ومشتق از مری است وبفارسی آبکامه نامند ازادویهٔ قدیمیه واختراع اطبای کلدانیین
است ماده اورا فودج نامند ومذکور شد وبهترین او آنست که آرد جو وفودج برابر در تابستان
خمیر کرده نان ساخته در تنور بپزند واو را بالم وزن او فودج ومثل آن نمک وربع او رازیانه و
بجهة مبر ودین قدری تخم کرفس ودارچینی وقرنفل وغیر آن با آب خمیر کرده بیست روز در آفتاب
کرم بگذارند وهر روز برهم زنند وآب برو بپاشند تا سیاه ومتین کردد پس در آب حل نموده صاف
او را در شیشه کرده چند روز در آفتاب بگذارند کرم وخشک ومسهل وهاضم ومشهی ودافع
تخمه وضرر چربیها وملطف غذای غلیظ ومسخن معده وجکر ومجفف رطوبات معده وامعا
وجهة رفع کرم معده واخلاط لزجه وادرار فضلات وشرب او چند روز با قدری الک
جهة لاغر کردن بدن از مجربات است وحقنهٔ او جهة قرحهٔ امعا وقولنج ودرد ورک
ونطول او جهة قروح خبیثه وغرغرهٔ او جهة ورم لهات ولوزتین وجذب بلغم دماغی
ورفع نقصان ذائقه موثر ومضر سینه وسرفه وبواسیر وصاحب خوارش بدنست ومصلح
او لعابها وچربیها وشیرینها است وقطور او در چشم مانع بروز آبله واکر بروز کرده باشد
در ازالهٔ آن از مجربات دانسته اند وبالفعل آبکامه مشهور در ین بلاد که بجای مرّی
استعمال میکنند بجای ماده آبکامه را در سرکه حل نموده در آفتاب میگذارند واورا
قوت مسهله ضعیف وقوة تنقیح غالب ومضر امعاست ودر حقنها استعمال آن جایز

نیست و در اصفهان بجای سرکه در شیر حل میکنند معروفست بکومه و در حرف کاف
مذکور شد **مرهیطس** سنگی است سیاه مختلط و سبک و بعضی از آن لاجوردی و چون
بسایند رایحهٔ خزاز و ظاهر میشود و از مغرب آرند ضماد او جهة نمله و شرب سه شعیر
او را جهة وجع الفؤاد مجرب دانسته اند **مرداسنج** معرب از مرداسنگ فارسی است
و آن از سرب و قلعی و سایر معادن سوای آهن بعمل می آیند و معمول او از رصاص ابیض
و اسود است غیر مغسول او مایل بگرمی و در آخر سیوم خشک و مغسول او سرد و خشک
و سفید کردهٔ او الطف و اقوی است و طریق ساختن و احراق و غسل و سفید کردن او
در دستورات مذکور است و اقسام او سم قتال و با قوة محلله و قابضه و مغری و بغایت
مجفف و مسدد و حابس و برندهٔ گوشت زیاد و در وبانندهٔ صالح آن و التیام دهندهٔ زخمهای
عمیق و چون در سرکه کنند ترشی او را زایل کرده قریب بشیرینی عسل سازد و طلای او
با آهک سیاه کنندهٔ جلد و سفید کردهٔ او در حقنها حابس اسهال فروجی و مجی است و جلای
کلف و مسکن حدت ادویهٔ تند و جهة رفع بد بوئی اعضا و عرق و منع ادرار عرق و تهیج جلد بغایت
مؤثر است خصوصا با روغن مورد و روغن گل سرخ و طلاء او با روغنهای مذکور بر حوالی قلب
و زیر بغل مانع ریختن مواد است بدل و جهة رفع آثار و حکه و جرب و تحلیل خون جامد بتحت
جلد و سوختگی آتش و آب گرم و با سرکه و روغن زیتون جهة رفع قمل و در اکحال جهة
سلاق و جرب و ناخنه و قرحه مفید و چون با روغن زیتون بسیار بجوشانند تا غلیظ
گردد بهترین ادویهٔ شقاق است و سائیدهٔ او با مثل آن گوگرد که با سرکه و روغن مورد
طلا کنند جهة شری و جوششهای بر آب نافع و امین الدوله التیام و تنقیهٔ زخمها را
بالذات از و نفید اند و معین ادویهٔ مناسبهٔ آن دانسته است و تصریح نموده که خوردن
نیم درهم از سفید کردهٔ او با جلاب مخرج اقسام کرم شکم و مجربست و شیخ الرئیس نیز فرموده
اند که زنان در بلاد ما با طفال جهة قرحه و اسهال میدهند و حقیر نیز در بلاد دار المرز

دیدهٔ که

دیدهٔ که بجهة رفع کرم با شیر میدهند و حرکت میفرمایند و تا آن با کرمها رفع نشود مانع
سکون اند و فی الواقع در رفع اقسام کرم بیعدیل است و دود درهم او کشنده است با حتباس
بول و انتفاخ شکم و بیحس عظیم و ضیق النفس **مرعزی** لغة سریانی و بفارسی پز مرغز
نامند از انواع معز و موی او دراز و بسیار نرم و اکثر سفید میباشد لباس او موافق جمیع
امزجه و محرک باه و مسخن مبرودین و مقوی کمر و گرده است **مرقشیثا** اسم یونانی سنگی
است و او ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی میباشد و هریک در رنگ شبیه بیکی از معادن
اند و غیر براق اند بخلاف مغنیسا که براق است و گویند هریک در معدن فلزی بهم میرسد
و بقدری مخلوط بجوهر آن معدن میباشد و آن جوهر را از و استخراج میکنند قوی‌ترین
همه نحاسی و در آخر دوم گرم و خشک و محلل و جالی و قابض و منضج و شرب او جایز
نیست و ما دامیکه مانند غبار نسایند در اطلیه نفعی ندارد و محرق او که بعمل الوده
در آتش سرخ کرده باشند الطف و مغسول آن مبرد است و طلای با سرکه جهة
بهق و برش و نمش و تنقیهٔ زخمها و جراحة عصل و با راتیانج جهة تحلیل اورام و
اکحال او جهة تقویهٔ بصر و ظلمهٔ آن و تعلیق او بر اطفال رافع فزع است **مراره**
بفارسی زهره نامند و خواص اکثر آن در ضمن هریک از حیوانات مذکور شد و خواص کلیه و غیر
مذکور جزئیه در اینجا مذکور میشود مجموع آن گرم و خشک و مفتح سدهٔ مصفاة و دافع ظلمهٔ بصر
و شدید النفوذ اند و طلای بر ناف و شیاف آن مسهل طبیع و فرزجهٔ آن مدر حیض و بهترین آن
زرد مایل بسرخی و زبون‌ترین آن زنگاری و لاجوردی است و استعمال آن جایز نیست و قوی‌ترین
همه زهرهٔ شیر و ضعیف‌ترین همه زهرهٔ خوکست و هریک بحسب اختلاف احوال مختلف میباشد
چه زهرهٔ ذکور و از ذبیحه حالت تشنگی و گرسنگی و حرکه مفرط قوی الحرارة است و بخلاف آن
ضعیف و طریق حفظ زهرها در دستور اول مذکور است و طلای زهرهٔ شیر با عسل رافع
خنازیر و از کرک رافع برص و بهق و از هدهد با عسل مانع ورم جراحات و سعوط زهرهٔ قنفذ

باخصیة الثعلب دافع صرع وشرب یکدرهم او با یکدرهم موم مجرب چنین نیست واز مجربات شمرده
اند وشرب زهرهٔ آهو والاغ با روغن تازهٔ گاو ناشتا در حمام دافع بهق وبرص است وسعوط زهرهٔ
اردک خانکی با روغن بنفشه در جانب موافق دافع درد شقیقه وشرب زهرهٔ جغد را با خاکستر
چوب گز وعسل دافع بول در فراش از مجربات دانسته اند وطلای زهرهٔ مرغ سیاه خانکی بر احلیل
مورث لذة عظیم زنان ومحبت مفرط ایشانست وطلاء زهرهٔ کنجشک با عاقرقرحا وقدری
روغن زنبق بر قضیب وعانه وکنج ران وخصیه باعث شدت نعوظ است وتا کف پا را بر زمین
نگذارند دافع آن نشود مرجان معروفست بهندی بسد نامند ونزد بعضی مراد از بسد بیخ
مرجانست ومرجان درخشکی کمتر از بسد ودر سایر افعال مانند اوست ویکدرهم او را پادزهر
جمیع سموم دانسته اند مرمر حجر السطریطا است مرطیس قسم سیاه مرهیطس است مرتیخ
بلغهٔ اکسیریان حدید است مرخ بحای مهمله مشتق از راحت وآن خرم است مریخه بخاء معجمه بدستور
اسم خرم است مربر بلغهٔ مصر مرّا است مردقوش ومرزنجوش مرزنجوش است مروس اوطا
یونانی اذان الفار است ومروس ومیوس بمعنی موش واوطا بمعنی گوش است مرانیه اسم فارسی
هوم المجوس است مرماهان ومروجیل ومروشیرین مرما حور است مروالنلال ومروری مرما
طوس است مروالحرم ومرماجونه ومروتلخ ومروسفید مرماهوس است مروآزاد مرمازاد است
مرتک مرداسنگ است که سفید کرده باشند مطلق مرداسنج مرتق احریض است مرقاعی کفنیثون
است مریاطن یونانی وبمعنی هزاربرک وآن خرنیل است مریاطن بهندی طرنیلون است مرقد شامل جوز
مائل وافیونست مرسیا تیریا یونانی آس بریست مرسیا ایماروس یونانی آس بستانیست مرطوش نزد
مؤلف حاوی الادویه مرماحور ونزد بعضی مرطولس است مریا شیلم است مرسیوس یونانی اشنان
است مرماوق بلغهٔ سریانی دارچینی است مرسیا یونانی بمعنی ریحان است مرارالغراب ومرارالصحرا
حنظل است مریج بجیم نارجیل است مرونیه نزد بعضی خندریلی ونزد بعضی کاهوی تلخ شیردار
است مریانکدو اسم فارسی سیر است مرداراغاجی ترکی اسم عنب الذئب است مرقش

مرقیشثا

مرقیشثا است مرغابی اسم فارسی اوز است مرورشک اسم فارسی مرو وکم بو است مرنا اسم
فارسی بیجات است مرغ خانکی اسم فارسی دجاج است مرد ادخوار اسم فارسی رخمه
است مرک موش کان اسم فارسی شک است مرکوش جبلی اسم فارسی دیک برد یک است
مروی اسم فارسی صعتر بستانیست مرجوک اسم فارسی عدس است مرغ سنک اشنک
اسم فارسی قطاة است مرسناهی بفارسی ماهی زهرج است مروارید اسم فارسی لؤلؤ است
مرکب اسم فارسی مداد است مرغ خکو اسم فارسی صاقر است مرال اسم ترکی ایل است
مروا اسم هندی مرزنجوش است مرچ اسم هندی فلفل است مرین اسم هندی غزال است
مرداسل اسم هندی برغست است مروی اسم هندی اذان الفار است مروسنک اسم
هندی جعل است مرز بزای معجمه قسمی از نبیذ است که در مصر از جو ودر بصره از برنج
میسازند ودر نبیذ مذکور میشود وبفارسی بوزه نامند مرعی الراعی نباتیست برگش شبیه
ببرک بار تنگ واز آن بزرگتر ومنحنی بطرف زمین وساقش باریک وبیکره وتی برک وبقدر زرعی
وبار طوبت چسبنده وبر اطراف سر آن گلی ما بین سفیدی وزردی وخوشبو وتخمش باریک و
سیاه شبیه بحرتق اسود وبسیار خوشبو ومنبتش اماکن رطبه ودر جزو امیرسد وتخمش مانند
تخم گل برنج در اول دوم گرم وخشک ونزد بعضی گرم وتر ومحلل اورام ودافع سموم ومفتح سدد
ومدر حیض وقابض طبع ودو درهم از بیخ او جهة ضرر افیون وسم ضفادع وارنب بحری وبجهة
وقرحهٔ امعا وطبیخ او جهة تفتیح سدهٔ جگر وسنگ گرده ودو درهم وشرب نبات او جهة اسهال ودماغ
او جهة اورام بارده احشا وبلغمی وغسول او جهة دراز کردن موی مؤثر وطلاء او با زبیب الجبل وروغن
زیتون مانع تولد قمل است تا یک سال ومضر سپرز ومصلحش بادآورد وقدر شربتش از آب او یک اوقیه
ودر مطبوخ تا پنج درهم واز بیخ او از یک مثقال تا دو درهم وبدلش لسان است مرخ درخت بادام تلخ
است مرو بلغهٔ اصفهان سوس است مسک جزء منجمدیست که از حیوانی کوچکتر از آهو در بلاد
چین وهند وترک حاصل میشود واو را آهوی چینی نامند دستها او کوتاه تر از پا ودو دندان پیش

اوکج بطرف زمین وشاخ او منحنی ودراز وسفید بحدیکه بدنبالهٔ او رسد ودران سوراخها
کداستنشاق بآن کنند ومشك چهار قسم میباشد یکیرا ترکی نامند وآن خونیست که ازان حیوان
بطریق حیض یا بواسیر دفع شده بر روی سنکها منجمد میکردد وآن در غایت خوشبوئی وبوی او رعاف
می آورد ورنکش زرد وقطعات او دراز وباصلابت وقلیل الوجوداست دوم راتبتی نامند وآن
نافه است وازجمعیت خون او درحوالی ناف بهم میرسد وبعد از رسیدن بسبب خارش با پوستی
که ظرف اوست جدا افکند ویکیرا چینی نامند وآن خونیست که بعد از صید موضع ناف او را شکافته
اطراف را بدست میمالند تا خون اطراف دریکجا جمع شود پس خشك میکنند وان سیاه باصلابت
میباشد قسم چهارم را هندی نامند وآن خونیست که از ذبح آن حیوان بهم رسد با جگر وسرکین
او خمیر کرده خشك مینمایند وآن اشقر وغیر صلب است وعلی را از زربوند وعود وسنبل
وحسن لبه وجگر خشك کرده بز وبرك مورد وقرنفل وخون کبوتر وقدری مشك ترتیب
داده در نافها میکنند وعلامت مغشوش از سیاهی مفرط وثقل ومعلوم است وآنچه
در نافه باشد ریسمانی را باسوزن اول از نافه گذرانیده پس از وسط سیر بگذرانند
هرگاه بوی سیر برندارد خالص است والا فلا وآنچه در غیر باشد در کف دست قدری
ازان با آب دهن بمالند اگر حل شود خالص واگر فتیله گردد مغشوش است وارسطو
گوید خالص سائیده مشك در ظرف رطوبه دار بقدر یکساعت وزنش زیاد میشود
وبهترین او تبتی وقوتش تا سه سال باقیست وازنافه بیرون آوردهٔ او تا یکسال در سیم گرم
ودر دوم خشك وهرچند کهنه گردد خشکی او غالب میشود مفتح سدد ومحلل اخلاط
بارده ومقوی اعضاء رئیسه حرارة غریزیه واعضای ظاهری وباطنی وحواس ومفرح
ومقوی باه وحابس طبع ومسکر وجهة ضعف دل سوداوی وغشی ورفع ضرر ادویهٔ
سمیه ومسهله ومسمومات ودغم ووحشه وخفقان بارد ومالیخولیا وخدر وفالج ولقوه ورعشه
وبلادة ونسیان ورياح امعا ونیکوئی رخسار ورسانیدن قوة ادویه بعمق بدن ودر اکحال بطبیعت

چشم

چشم موثر وشرب او در رفع سم بیش وقرون السنبل بی عدیل وفرزجهٔ او معین حمل وطلاء او سعوط
او جهة سکته وجمیع امراض باردهٔ دماغی وبا روغن بان بر مقدم دماغ وبوئیدن او جهة
منع نزلات وصداع بارد وبا روغن خیری براحلیل جهة تحریك باه واکتحال او جهة ظلمة بصر
وبیاض ودمعه وظفره نافع ومضر محرورین ومصلحش کافور وروغن بنفشه وبوئیدن او مورث
زردی رخسار وشرب او باعث بدبوئی دهان ومصلحش گلاب وقدر شربتش تا نیم درهم وبدلش
مثل او جند ونصف او سادج است **سقمونیا** شاملکن شیشه است که بعد از گداز شیشه
بر روی آن مانند شیشهٔ رقیق ظاهر میشود وشامل احجار مطبوخه است که شیشه وسنك
سرمه واقلیمیا وراسخت را سائیده وتسقیه بآب آهك وآب قلی کرده صمغ البلاط اضافه نموده
بجوشانند گرم وتند وجالی ورافع گوشت زیاد وفاسد زخمها وکشایندهٔ دبیلات ورافع آثار
جلد وجالی دندان ودر اکحال رافع بیاض وظلمة بصر وناخنه وسلاق وشرناق وطلاء او
در حمام رافع خارش بدن وشرب او قتال وبدلش آبگینه است **مستعجله** نزد بعضی بوزیدان
است ونزد جمعی سورنجان وانطاکی وبعضی گویند که او فروع لعبهٔ بربری وریشهائی است
باپیچیدگی وصلب وهندی او بهم پیچیده مربع بنوعیکه چون باز کنند چوب او مربع متساوی
الاضلاع مشاهده میکردد وبهترین او خوشبو جوهر صلب شیرین است در دوم گرم ودر اول تر
ومسمن بدن ومهیج باه بحدیکه استعجال فرماید وحافظ قوتها ومقوی اعصاب ومانع فساد
اخلاط وشرب او قبل از سم مانع تاثیر آن ومضر حلق ومصلحش عسل وشربتش تا سه درهم و
بدلش خیر مایه است **مسیر** اسم مربای کدوست وانطاکی گوید واضع آن بقراط است وعسلی
او معتدل ومحرك باه ومسمن بدن ومفتح سدد ومدد فضلاة وملطف اخلاط ومقوی احشا
وکثیر الغذا ورافع اخلاط سوخته وبدار وشکری او در اول تر ودر حرارة معتدل ومولد
خون صالح ومانع صعود بخارات بدماغ وجهة مالیخولیا وسدر ودوار وانواع جنون
ودرد سینه وسرفه وضعف معده وجگر وحرقة البول وباخشخاش جهة رفع بیخوابی وبابادام

جهة تسمین بدن موثر است باید کدو را از پوست و تخم و پیه پاک کرده نیم پخت کنند و آبش
سوخته قریب بخشکی شود و با عسل و یا شکر زاد و چندان کند و علیحده بقوام آورده اضافه
نموده طبخ دهند و با اندکی صندل و مصطکی خوشبوی سازند مسنین بیونانی زاج سبز است
مسک الجن شامل شواص وجعدهٔ صغیر است مسک الرمان نار مشک است مسد لیف
درخت مقل است مسوحات ادهان مرکبه است مسواک الراعی شامل دوقرا و شیطرج
است مسواک المسیح نوعی بزرک نوار است مسک القرود اشنه است مسواک العباس
نوعی بزرک قتاد و رعی الابل را شامل است مستلن زعرور است مستعوره و مستمقار
و مستمقران بلغات عجمهٔ اندلس ندا و ند طویل است مسن حجر المسن است مسکر آبنوس
است مسطار خرما رسیده است مستاطون عود هندی مسطیجی مصطکی است مس
اسم فارسی نحاس است مس سوخته اسم فارسی راسخت است مسرو ست اسم فارسی طالیفون
است مسکه بفارسی زبد است مستار بهندی افستین است مسور بهندی علس است
مش بهندی کاکنج است و در بعضی بلاد هند اطریلال است را باین اسم مینامند مشمش بفارسی
زردآلو نامند و بترکی اروک و اقسام میباشد و بهترین او شیرین پرآب کم جرم و خشک او بهتر از تازه
است در دوم سرد و تر و مفتح سدد و ملین صلابات و شیرین او ملین طبع و موافق محرورین است
ما دامیکه در معده فاسد نشود و جهة تشنکی والتهاب معده و تسکین غلیان خون و صفرا نافع و دافع
اروغ خصوصا ترش او و خیسانیدهٔ خشک آن و چون صاحب تب حار و بارد از آن خورده آب کرم
و عسل بعد از و بنوشد و قی کند اخلاط کرانی و زنجاری دفع شده رفع تب کرده دوا از مجربات شمرده
اند و هرکاه بعد از خوردن زردالو فصد کنند خون سفید رنک مشاهده شود لهذا مداومت
او را باعث برص دانسته اند و او سریع التعفن و نفاخ و مولد آروغ ترش و مضر مبرودین
است و مصلحش شکر و انیسون است در جمیع امزجه و خوردن او بر بالای طعام و خوردن
آب بعد از و بغایت مضر است و مغز دانهٔ تلخ او در دوم کرم و خشک و شیرین او در اول

کرم وتر

کرم و تر و مبهی و روغن همهٔ آن مفتح سدد و ملین صلابات و رافع درشتی جلد و خشونت حلق
است و روغن مغز تلخ او بقدر یکمثقال کشندهٔ کرم معده و مسهل قوی آن و محلل اورام مقعد
و مفتت حصاة و جهة زحیر بارد و بواسیر ظاهری و باطنی و با افیون جهة جمیع دردها
و قطور او جهة درد کوش بی عدیل و در سایر افعال قریب بروغن بادام تلخ و قدر شربتش
تا سه مثقال و روغن شیرین او ضعیف تر از روغن بادام شیرین است و اجزاء درخت
او در دوم سرد و خشک و طبیخ برک او مدر و مسقط کرم معده و نطول او محلل اورام و برک
خشک او قاطع اسهال و شکوفهٔ او سرد و خشک و لطیف و شرب و ذرور آن قاطع نزف
الدم ظاهری و باطنی است مشط الغول نباتیست شاخهای او باریک و برکش شبیه
برک کشنیز و طلب و نی کل و ثمر و خوشبوی در دوم کرم و خشک و محلل قوی ریاح غلیظ
و مفتح سدد و سه وقیه آب برک او را جهة کزیدن سک دیوانه مجرب دانسته اند
مشکطرامشیع قسمی از پودنه و قوی تر از اقسام آنست برکش انبوه و بزرکتر از برک پودنهٔ
بری و با خشونت و مایل باستداره و چون کوسفند از آن بخورد شیر او برنک خون شود در
آخر سیم کرم و در وسط آن خشک و بغایت مدر حیض و نفاس و مسقط جنین و مفتت
حصاة و جهة اخراج رطوبات غلیظه از سینه و شش و درد رحم و قولنج و تقویهٔ اشتها
و شربتا و جهة غشی و کرب نافع و در سایر افعال قوی تر از پودنه است و آن مذکور شد و
مضر مقعد و مصلحش سرکه و شربتش یکمثقال و در مطبوخ دو مثقال و بدلش بوزنش پودنه
و قرد مانا و دو دارد رحیض بوزنا و عدس المر مشتری بلغهٔ اکسیر یا نقلعی است مشک هندی
سعد هندیست مشط الراعی دیناقوس است مشنک بهندی کرسنه است مشکوامش
بلغة تنکابن اسم شوا صر است مشو اسم فارسی خلر است مشک زیرزمین اسم فارسی
سعد است مصوص غذائیست که از جوجه و مرغ جوان و سبزیهای سرد و کرم و ادویهٔ
خوشبوی بحسب احتیاج ترتیب دهند و قسمی را با آب میوهای ترش بجوشانند و منافع

هر یك تابع اجزای اوست **مصطکی** معرب از مطیخی و بعربی علك الروم نامند صمغ درختیست
ریزه تر از کندر و سفید او رومی و سیاه را نبطی کویند درخت او در صافی و شاخهای او
در لطافت و برك آن مانند درخت اراك و از آن بزرکتر و ثمرش مایل بتلخی و قوتش تا بیست
سال باقی است و درخت او نزد شیخ الرئیس و بولس سرد و خشك و بیخ و پوست و عصارهٔ
و برك و ثمر او را قایمقام اقاقیا و عصارهٔ لحیة التیس دانسته اند و نزد جالینوس کرم و خشك
و با تحلیل و قبض است دوام نطول طبیخ آن رویانندهٔ کوشت بر استخوان و مقوی اعضای
مسترخیه است و ضماد برکش جهة خروج مقعد و رحم و مسواك چوب او مقوی دندان و
لثه و چون برك و شاخ و بار و پوست انرا بجوشانند و مکرر تجدید اجزا کنند تا آب غلیظ کردد
جهة نفث الدم و اسهال و قرحهٔ امعا و نزف الدم و برآمدکی ناف و رحم و رفع سیلان حیض
و شکستکی اعضا و جرب نافع است و مصطکی در آخر دوم کرم و خشك و مقوی معده و جکر بارده
و هاضمه و اشتها و محرك آروغ و با جلاء عظیم و محلل ریاح معده و دافع نفخ با روغ و با سفل و رافع
بیحس و درد سر و نزلات و ضعف جکر و معده و قروح باطنی و با غاریقون جهة بلغم و با صبر جهة
صفرا و با هلیلجات جهة سودا و عسر النفس و با ادویهٔ مناسبه جهة نفث الدم و قصبهٔ ریه و با
کهربا جهة نزف الدم از مجربات است و با کندر جهة قوة فهم و حافظه و قطور جوشانیدهٔ او در
روغن کنجد جهة کرانی سامعه مجرب و بدستور بخور کردن پنبه با آن و بکلاب تر کرده کماد نمودن
بر چشم جهة درد رمد از مجربات شمرده اند و طلای جوشانیدهٔ او در روغن زیتون جهة شقاق
لب و لرزیتهای بارده و رعشه و ضربان و کزاز و اعیایی عدیل و شرب و ضماد آن جهة شکستکی
اعضاء و ضربه و سقطه و جلای بشره و سرخ کردن رخسار و با ادویهٔ مناسبه جهة درد فم
معده و امعا و علل جکر و تفتیح سدد و ق نافع و بخور و سعوط او با روغن زنبق جهة درد سر
بارد و مضمضهٔ طبیخ او جهة استحکام دندان و لثه و مالیدن روغنهای کرم بر عضو دردناك
و پاشیدن مصطکی بر رو و بجزیره بستن آن جهة تسکین و تحلیل درد بغایت مفید است و خائیدن او

جهة جذب رطوبة دماغی موثر و کویند مضر مثانه است و مصلحش کردکان و کثیرا و بدستور
یکشبانروز در سرکه خیسانیدن آن و بدلش بوزن او کندر و با یکوزن و نیم آن علك البطم و در تقویهٔ
معده و جکر اذخر و قدر شربتش تا یکمثقال است و روغن مصطکی که یکوقیهٔ او را با دو رطل روغن
زیتون با قدر مضاعف حل کرده باشند محلل و مقوی اعصاب و شرب و ضماد او جهة امراض رحم و معدهٔ
ضعیف و اسهال رطوبی و علل جکر و درد و مثانه او جهة قرحهٔ ریه و حقنهٔ او جهة قرحهٔ امعا و طلای
او جهة آثار جلد و نیکویی رخسار مفید است و روغن درخت مصطکی که از برك و ثمرش بسازند
جالی و ملطف و بسیار قابض و با سعد و اذخر جهة جرب انسان و حیوان و اخراج کرم شکم و لزوجات
نافع و قدر شربتش تا سه مثقال است **مصنع** ثمر عوسج است **مصباح الروم** کهربا است
مصادین امعا است و مصران و احدان **مصاع** ذعرور است **مصفی الرعاة** بلسکی است
مصنع نبیذیست که از آب میوها و لثار ترتیب دهند **مصل** بترکی قراقروط نامند و در
اصفهان قارا کویند و آن ماشیه دوغ است که طبخ داده غلیظ او را کشك سازند و ماهیهٔ
او را باردیکر جوشانیده منعقد نمایند بسیار ترش و سرد و خشك و مسکن حدة خون و صفرا
و تشنکی و رادع اورام حاره و طلای او در رفع ورم زبان و غرغرهٔ او در ورم حار کلو از
مجربات و مضمضهٔ او جهة قلاع حاره مفید و او مضر معدهٔ سوداوی و مولد نفخ
و قولنج و ردی الغذا است و مصلحش ادویهٔ حاره و جوارشات **مض** بضاد معجمه رمان
البر است **مطبوخ** آب انکور است که از طبخ بنصف رسد و او را منصف نیز نامند الطف
از مثلث و در افعال مانند اوست **مطهر** بچکشت است **مطخینا** لوز است و لعوق
لوز را باین اسم نامند **مطر** باران است **مظ** بظاء معجمه کلنار است **معا** بفارسی
روده و بترکی باقرساق نامند و در امعا مذکور شد **معشوقا** شاملجست و ماهو دانه
است **معز** ماعز است **معانیوس** بیونانی بان است **معفار** صمغ آلوست **معد** خصی
الثعلب است **معین** مازریون **مغاث** بیخیست دراز و سطبر و پوست او سیاه مایل بسرخی

وجوفش مابین سفیدی وزردی وبهترین او خوشبوی تلخ مایل بشیرینی است ونزد بعضی
او بیخ رمان بری که آن کلنار است ونزد جمعی سورنجان است واظهر آنست که غیر هر دو باشد
واز جبال کرخ خیزد وبرکش با خشونة وعریض مانند برك ترب وکلش سفید وتخمش مانند حب
السمنه وانطاکی کوید قسمی از و در نواحی شام بهم میرسد ودر مصر مستعمل وضعیف الاثر
است در دوم کرم ودر اوّل خشك وقوتش تا هفت سال باقیست مسمن بدن ومحرّك باه
وباقوة قابضه ومقوی اعضا وبا سکنجبین جهة صرع وجنون وخلط سوداوی وبا عسل
جهة امراض بلغمی ودرد کمر ومفاصل وعرق النساء ونقرس وتنقیهٔ سینه وریه وکرفتکی اواز
وشکستکی اعضا وضعف عصب وتشنج واسترخاء آن وصلابة رحم ومداومة آن باآب عناب
وکثیرا جهة تسمین بدن وضماد او باکل ارمنی جهة جبر کسر ووثی وضربه وسقطه نافع وتخم
او در تحریك باه قویترین اشیا است ومضر مثانه است ومصلحش عسل وشربتش دو درهم وبدلش
سورنجان وعاقرقرحا است ودر ضمادات قلت مغره واو را طین مغره نیز کویند ونزد بعضی بهتر
از طین مختوم است وآن خاکیست که از روم خیزد وسرخ مایل بزردی وبا غرویه در دوم سرد
وخشك وقابض ومجفف ورادع وحابس نزف الدم جمیع اعضا وحیض واسهال وقاتل
اقسام کرم وحب القرع وبا زردهٔ تخم نیم برشت وآب برك بارتنك جهة قرحهٔ امعا ومثانه
وبا شکر جهة فربه کردن بدن وطلاء او با سرکه جهة جمره ونمله وورم حار وسوختکی آتش
وزخمها وبا روغن کنجد جهة نرمی بشره وبراق کردن آن وحقنهٔ او جهة قرحهٔ امعا نافع واکثار
او مضر ومسدد ومصلحش شیرینیها وشربتش تا دو درهم وبدلش مثل او کل ارمنی وربع او
کثیرا است وچون دست را باو خضاب کنند واو را شسته حنا ببندند تا بیست روز
رنك حنا باقی میماند مغنیسا اسم نبطی سنکیست قریب بمرقشیشا وبفارسی رنك کاسه
نامند وکاسه کران ظروف باو رنك می کنند واز اکثر آن سرب حاصل میشود وآنچه دیده
نوع میباشد یکی سیاه ویکی مایل بسیاهی ودیکری سرخ ویکی سفید ویکی بیرون زرد واندرون

سرخ ومحمد بن زکریا کوید که آن دو نوع است یکی را شبهانا مند وانثی است وبا نرمی میباشد ودیکری
سرخ مایل بسیاهی وحدیدی وآن ذکر است وبقول اکثر حدیدی او سیاه وذهبی زرد وفضی
ونحاسی سرخ میباشد ودر جمیع اقسام او نقطهای سفید وعیون ظاهر است وبقدری
درخشند که کویا ارند وکدازندهٔ زجاج وصاف کنندهٔ آنند واو را قابل رنك کرفتن میسازند وبا
آهن نیز این عمل می کنند در دوم سرد ودر سیم خشك ومقوی معده ومنقی رطوبات ودافع
حصاة وعسر بول وذرور او التیام دهندهٔ جراحات وباسرکه وعسل رافع کلف وبرص
ودر ازالهٔ چرك وروغن وامثال آن غریب الفعل ومضر دل ومصلحش عسل وشربتش
نیم درهم وبدلش مرقشیشا است مغد باد نجانست وثمر لفاح بری را نیز نامند مغافیر ومغفار
سکر العشر است مغمومه قلیهٔ باد نجانست مغناطیس حجر مقناطیس است مغاث
هندی کلنار است مغلیاثا بلغة سریانی اسم حرف بابلی بود اده است مغز سر اسم فارسی
دماغ است مغز استخوان اسم فارسی مخ است مغره کاهنیه طین مختوم است ومغرهٔ
یمانی ومغرهٔ ملینه نیز کویند مغز تخمها اسم فارسی لبوبست مفرّح لسان الثور است مفرّح
قلب المحزون باد رنجبویه است مفرود اسم نوعی از قطر است مقل مراد از وصمغ
درختیست مانند درخت کندر وبسیار عظیم ودر بحر وعمان کثیر الوجود است وصمغ
آن هرچه مایل بسرخی وتلخی باشد مقل ازرق نامند ومایل بزردی را مقل الیهود ومایل
بتیرکی وسیاهی را صیقلی وآنچه از نواحی یمن خیزد باد نجانی میباشد واو را مقل عربی
کویند وبهترین او زرد صاف براق تلخ است که زود حل شود ودر آتش اندازند خوشبو
باشد وقوتش تا بیست سال باقیست در اوّل سیم کرم ودر اوّل دوم خشك وجالی
ومحلل وملین ومدر بول وشیر وحیض ودافع حدّة ادویهٔ مسهله وبا تریاقیه ومفتت
سنك کرده ومسهل بلغم ومفتح سدد وشرب او جهة سرفهٔ رطوبی وکزیدن هوام وکزاز
وتحلیل خون منجمد احشا وبواسیر وتقویهٔ باه وتنقیهٔ سینه از اخلاط فاسده وعرق النسا

ونقرس واحتباس حیض ومشیمه وعسر ولادة ودرد کلو ودبو وضعف جگر ورياح آن وباسرکه جهة
رفع تسمین مفرط وضماد اوطلاء اورام صلبه وتعقد عصب وورم حنجره وفسخ عضل ودرد پهلو ورياح
غليظه وخون منجمد تحت جلد وامراض رحم ومقعد وبواسیر وباآب دهن صايم جهة ورم پلك چشم
وباد فتق وبا انذکی سرنج جهة اسقاط دانه بواسیر وثاليل وبخور وجهة بواسیر وحول اوجهة
رفع انضمام فم رحم وجذب جنين ورطوبات رحم وضماد مسحوق مطبوخ او باچندان سبوس گندم که
بجای آب رب انگور باشد با قدری روغن گاو جهة ورم نفنفه از مجربات ومضر ریه ومصلحش کثیرا
ومضر جگر ومصلح آن زعفران وشربتش یکدرم وبدلش دو ثلث او مرو دیع او صبر است مقل مکی
اسم ثمر درخت دوام است وباعفوصة وخشونة واوراتهش وخشك او راوقل نامند وماکولست
ودرخت او در شکل ودر ثمر شبيه بدرخت خرما میباشد سرد وخشك وقابض وقاطع اسهال
وسیلان خون ومقوی معده وطبیخ او جهة تقطير البول ونفث الدم وجلوس در آن جهة رفع
انفجار رگها مفید وشرب طبیخ درخت او جهة قروح مزمنه وتنقیهٔ بلغم وتطول لیف سوختهٔ
جهة جرب وحکه ومنع تولد قمل موثر است مقنعه عبارت از شیرکا واست که گرم کرده
عصارهٔ خرنوب شامی اضافه نمایند واو مسکن حرارة وتشنگی ودافع تبها وتلخی دهن وخشونة
سینه ومالیخولیا واخلاط معده وضعف جگر وحرقة البول وجرب وحکه واخلاط سوداوی
است مقدونس فطراساليون است مقلقل قبّ است مقلونیا بلیونست که خربزهٔ کرمك
باشد مقر اسم عربی نبات صبر است مکنسه قلومس است مکنیاس بلغة سریانی
بنفشه است مکنه قریشیه اسم مخلصه است مکوی چاله اسم هندی دام عنکبوت
مکریه اسم هندی عنب است مکس اسم فارسی ذبابست مکس عسل اسم فارسی نحلست
مکر بهندی تمساح است مکهار بهندی تودری است مکری بهندی عنکبوتست ملح بتازی
نمك وبترکی دوز نامند معدنی ومائی میباشد ومعدنی بدون آب متکون میگردد وآن
جبلی وبری میباشد ومائی آن آبهاییست که منجمد گردد ومعدنی او اقسام است وهرگاه

که نامی مخصوص است مذکور میشود بهترین آن ملح اندرانی معدنیست پس تلخ مائی وبعد از آن
نمك طعام وقسم هندی مائی کم یابست وزبونترین آن تلخ معدنیست واقسام تنکار وقلی وبوره
ونوشادر را املاح نامند واملاح مصنوعه نیز میباشد وانرا از خاکستر بعضی نباتات که آب انرا
صاف نموده بآتش ویا بآفتاب منعقد میسازند وبدستور از بول حیوانات وانسان نمك بطبخ
وعقد میگیرند وبهترین او محرق محلول معقود صافست ومراد از مطلق ملح نمك طعام است
ومجموع آن مسهل بلغم وسوداو ماء اصفر ودافع رطوبات لزجه وسدد وتخمهٔ طعام وفساد
آن ومشهی ونیکو کنندهٔ رخسار ومصلح اغذیهٔ بارده ومعین اخراج آن وبعضی در اسهال خلط
خاصی قویتر از سایرند چنانکه مذکور خواهد شد وبوداده آن قابض وسوختهٔ او الطف وجهة
ان غاسل امعا ومعین قلع سودا از اقاصی بدن ودافع بدمزگی اطعمه ومانع حدوث جذام وباسکنجبین
وباآب مفتح جمیع سدد وباعسل وسکنجبین رافع مضرت افیون وسموم ومخدرگزیدن هوام وجهة
استسقا وامراض سوداوی وبلغمی نافع وقی کردن با نمك وسکنجبین منقی معده وبامسهلات
قطع اخلاط وباصعتر جهة رفع عفونات واخراج رياح باروغ وباسفل ومضمضهٔ او جهة قطع
لثه ودندان قلع کرده وضماد او باسیر جهة نزلات وباروغن زیتون وغیر آن وعسل وزفت جهة
فسخ گرفتگی اعضا ووثی وباسرکه وکف صابون جهة ورم بلغمی ودبیلی وتهیج وباتخم کتان جهة
گزیدن عقرب وباسرکه وعسل جهة گزیدن زنبور وبامشکطرامشیع جهة گزیدن افعی وبازفت
وقطران جهة مار شاخدار ونهنك وبازفت وعسل جهة اورام بلغمی وباعسل خون منجمد تحت
جلد وباروغن زیتون جهة سوختگی آتش وحکه وجرب وزخم آبله وجذام وباحنا جهة داخس
وباجوز ماثل جهة ورم انثیان وباخمیر جهة دمّل وباسرکه جهة قوبا وسعفه واکتحال او جهة بیاض
وسلاق وسبل وقوة بصر وسوختهٔ او باسوختهٔ نوشادر وشب سوخته جهة سبل وبامروارید
جهة بیاض مجرب ودرپاك کردن دندان بیعدیل وشستن نملهٔ ساعیه وآکله وجوششها
با نمك وسرکه دافع آن وبستن او باپشم بر زخم قاطع خون آن وبستن گرم کردهٔ او بر اعضا جهة

دردهای بلغمی وریحی مفید ومضر دماغ ومورث تاریکی چشم واکثار او محرق خون ومقل منی ومورث
خارش بدن وجرب ومضر ابدان نحیف ومصلحش صمغ وچربیها واشیاء بارده رطبه است واز
خواص مجربه اوست که چون سه درهم اورا در حینی که عقرب یا سرطان طالع باشد در دیخانه مریض
در آتش گذارند بعد از جستن میل بدرون خانه کند آن مریض شفا یابد والا فلا وچون در خانه
بسوزانند وسوخته اورا بطرف مشرق بیندازند رفع سحر وچشم بد کند وچون اورا بپارچه
سرخی بسته بطرف چپ زنان تعلیق کنند باعث سرعت ولادة گردد وعرق نمک که بقرع وانبیق
تقطیر کنند بغایت ترش وخوش طعم ومجفف رطوبات معده وامعا ومفتح سدد ودافع استسقا
وسپرز است واکثار او باعث لاغری بدن ودلوك او بغایت جالی دندان ودافع گوشت فاسد
لثه است **ملح اندرانی** بفارسی نمك سنگ بلوری نامند واو بهترین اقسام ودر آخر دوم گرم
وخشك ومسهل بلغم ولزوجات ودر تقویه فهم وذهن ورفع تخمه طعام قویتر ودرادویه عین
استعمال غیر او جایز نیست وسایر افعال سابق برین گذشت **ملح نفطی** از جمله معدنی وسیاه وبد
بوی وبا نفطیه است واز آتش نفطیه او زایل شده سفید میگردد در سیم گرم وخشك ومسهل
ترین اقسام نمك است ومقی ودر اخراج بلغم وسودا قویتر از سایر وچون با روغن گل سرخ طلا
کنند در رفع جرب وجوشش ابدا رعجیب الفعل وقدر شربتش تا یکدرهم است **ملح اسود** از اقسام
ملح العجین واو سیاه بی نفطیه است ودر افعال مانند ملح نفطی **ملح العجین** نمك طعام است
والوان مختلفه میباشد واکثرا وسفید بعضی مایل بسرخی وبعضی مایل بسیاهی وبعضی مایل
بزردیست وبهترین او سفید صاف ودر آخر دوم گرم وخشك ودر افعال مانند ملح اندرانی
است **ملح هندی** نمکی است شفاف وسرخ مایل بسیاهی وقطعات او بزرگ در اول سیم
گرم وخشك ومسهل ماء اصفر وسودا وبلغم ومحرك اشتها ومحلل ریاح ودر سایر افعال
مانند سایر اقسام وقدر شربتش تا یکمثقال است **ملح المر** نمك تلخ است مابین سیاهی وسفیدی
ومایل بزردی واز همه اقسام گرم تر وقریب بدرجه چهارم ودر اندمال جراحة با صمغ زیتون

قویتر از سایر است وقدر شربتش کمتر از یکدرهم **ملح الطبرزد** نمك معدنی جبلی است وبهترین او
سفید مسمی باندرانی **ملح الغرب** بوره ایست که از درخت غرب بعمل آرند ودر افعال قویتر
از بوره ارمنی است **ملح چینی** بلغة مصر ابقر است **ملح سبخی** شوره است ودر ابقر مذکور
شد **ملح الدباغین** قسم سیاه ملح العجین است **ملح الصناعه** و**ملح الصاغه** تنکار است
ملح مختوم ملح هندیست **ملح النار** نوشادر است **ملح تونیه** نوشادر است **ملح القلی**
نمکی است که قلی را در آب حل کرده صاف آنرا بآتش منعقد کنند وخواص او در قلی مذکور
شد وچون او وچون اورا در سرکه حل نموده عقد کنند وبا نوشادر بسایند در نقل معادن براتب
اعلی بعید یاد دانسته اند وچون به ازای هر سه درهم نوشادر یکعدد زرده تخم مرغ پخته
اضافه نموده وبآتش برشته با فشردن روغن اورا بگیرند در عمل رصاص مجرب شمرده
اند واو برنده گوشت فاسد لثه ومنقی آنست **ملح بحری** از اقسام ملح مائی است وتا آب
باو رسیده حل میشود واکثر آن سیاه ودر افعال قریب بملح اسود است **ملیح** نوعی از عوسج
بزرگ برگ سرخ است **ملوخیا** و**ملوخیه** خبازی بستانیست **ملیون** و**ملونیا** خربزه
کرمك است **ملیطن** بلغة اندلس بعله یمانیه است **ملیطینی** بیونانی اثمد است **ملیطریا**
زاج سیاه است **ملیتون** زنجفر مخلوقست **ملیسینون** قنطوریون دقیق است **ملسیالیون**
است **ملکا** اکلیل الملك است **ملطاة** دیفساقوس است **ملاح** بضم اول وتشدید ثانی
اندروطالیس است وبلغة مغرب قاقلی **ملوح** بلغة شام قطف بحریست **ملخ** بفتح اول وثانی
وخای معجمه اسم فارسی جراد است **ملین** اسم هندی کندس است **ممسك الارواح** اسطوخودوس
است **ممسك الحوامل** دواء المسك است **ممولا** بهندی طرو غلو دیر است **من** اسم عربی
مجموع شبنمی است که منعقد گردد وشیرین باشد مثل ترنجبین وگزانگبین وهرچه برنبات
شبنمی منعقد شود سم است مانند قسمی از سکر العشر وآنچه از نبات قابضه حاصل شود قابض
واز مسهله مسهل **منج** بفتح اول لبیخ است وبکسر اول درخت بادام تلخ **منج ذراوشان**

اسم فارسی است وآن تخمی است شبیه بنانخواه وسرخ وبالیده ترازان ونزد بعضی تخم خیری
بریت مسکر ومفرح واکثار او مغیر عقل است **منشم** درجب المنشم مذکور شد **منطرا**
بنک آسی است **منتنه** بلغة مصر غالیس است **منضف** اسم مطبوخست **منثور شر**
ناردین است **منداغورس** یونانی یبروح است **منثور** خیری وخشخاش را شامل است
منبل بشیرازی اسم نیمه است **منک** بهندی ماش است **مندوه** بهندی نوعی از دخن است
منبر بهندی طباشیر است **منسل** بهندی زرنیخ سرخ است **مندک** بهندی ضفدع است
مندوحل بهندی جوز القی است **منجهت** بهندی قوه است **مو** اسم یونانی بیخ نباتیست
برك وساقش شبیه بشبت از ان سطبرتر تا بقدر دو ذرع وبیخش باریك ودراز ومایل بزردی
ومتفرق وبعضی راست وبعضی کج وخوشبو ودرخائیدن دهان را کرم کند وبا اندك کزندکی
وبفارسی دیشه والا کویند وآن سنبل جبلی چنانکه انطاکی تصریح نموده وقوتش تا دوسال
باقی است ودر دوم کرم ودر سیم خشك وبا قوة قابضه ومدر بول وحیض وملطف ومنوم
ومفتح ومسکن درد مثانه وکرده که بسبب اجتماع فضول باشد وجهة ریاح معده وبحش
ودرد مفاصل ورحم وسینه وضعف جکر ومعده وتحریك باه ونضج منی ورفع بخارید بوت
وبلغم ولزوجات وتصفیه آواز وامراض عصب نافع وجلوس در طبیخ او جهة عسر البول و
احتباس حیض مفید ومضر سپرز ومصلحش تخم کرفس وعسل ومصدع ومصلحش خیسانیدن
درسرکه وقدر شربتش تا دو مثقال وبدلش نیم وزن او سنبل الطیب ونیم وزن جوزبوا است
وکویند فطراسالیون بوزن او وشیخ الرئیس در تعریف مو فرموده که بیخی است مختلف
الشکل ودر رنك شبیه بغاریقون است وابن جزله کوید بیخی است سفید مایل بزردی
ودراز وخوشبوی وبغدادی وابن تلمید وجمعی کثیر بنهجی که در اول تعریف او مذکور
کردید قایلند وتعریف مزبور بر دیشه والا اصادق می آید والله اعلم **مومیائی** لغة یونانی
وبمعنی حافظ الاجساد است وبفارسی مومیائی نامند آب چشمه ایست که در بلاد

فارس

فارس مانند قیر منجمد میشود ودر بعضی جبال کیلانات ولرستان موجود است وعرق الجبال
نیز نامند وآنچه در سواحل دریای مغرب یافت میشود بخوبی فارس وبلاد ایران نیست وبهترین
او سیاه براق است که بوی بدی نداشته باشد وارسطو فرموده که بهترین آنستکه چون جکر کوسفند را
در کرمی ذبح با دیزه نی شکسته شق کرده بران بمالند التیام یابد ودر اول سیم کرم ودر دوم خشك
ونزد بعضی خشکی غالب بر کرمی اوست وقوتش تا چهل سال باقیست واو مقوی دل ومفرح
ومحلل مواد بارده ومقوی اعضای باطنی وظاهری ومجفف رطوبات ومعین باه وحافظ
ارواح بدنی ولطیف وسریع النفوذ جهة فواق وفالج ورعشه ولقوه وسموماة مشروبه
ودرد معده ووجع الفواد وتقویه معده واختناق رحم وجمیع امراض بارده ونفث الدم
وجراحة مثانه وسلس البول وابتدا جذام وداء الفیل وثقل زبان وکزیدن عقرب وشرب
محلول او در روغنها وضماد ان جهة شکستکی اعضا وبیرون رفتن مفاصل وکوفتکی وپاره
شدن عصب وعضل بی عدیل وبا عناب وامثال آن جهة سرفه وبا سکنجبین جهة خفقان
وبا آب کرفس جهة سپرز ودرهم علتی با معادن ومناسب آن آشامیدن بهتر است وقطور
او با روغن کل سرخ جهة کرانی سامعه وبا کافور جهة امراض بینی وسعوط او با آب مرزنجوش
ومانند جهة شقیقه وصرع وامراض دماغی وغرغره او با رب توت ومانند ان جهة ورم
کلو وبا شیر جهة امراض اعضای تناسل وبکفیراط او با دودانك کل ارمنی وبکدانك زعفران
جهة صدمه جکر ومعده با آب کاسنی وعنب الثعلب وطلاء او با روغن کاو جهة کزیدن
عقرب وحمول او با روغن زیتون یا زنبق جهة تقطیر البول واسترخای مقعد وغذیوط
ودلوك او با عسل جهة لکنت زبان ومسوح او با روغن نارجیل ومانند آن بر قضیب وانثیان
وحوالی آن جهة تحریك جماع وبا اشربه مناسبه جهة تب ربع نافع ومضر محرورین ومصلحش
سکنجبین وقدر شربتش در شکستکی اعضا نیم درهم ودر سایر امراض از کیفیراط تا یکدانك وبدلش
قفر الیهود است وارسطو کوید که چون مومیائی خوب را با پیه خوك غیر نمك سود در کوش اصم

مادر زاد گذارند رفع کری میکند **مومیائی انسانی** در ازمنهٔ سابقه بجهة حفظ جسد
میت از تعفّن بمر و عسل و مومیائی و قفر و امثال آن طلا مینموده اند و چون اکثر دخمهای
بلاد مغرب را آب بحر محیط گرفته هرچه از اجساد و از اعضای موتی را امواج بحر بساحل
رسانیده و میرساند از اجهّال بجای مومیائی صرف نموده و مینمایند و از رصد الاقالیم بلیناس
ظاهر میشود که حد معموری طرف مغرب جزایر خالدات بوده و بالفعل سیّاحان مغربیست
و چندین درجه معموره در آب مغمور است و افرنجی در کتاب اعتماد نقل نموده که مومیائی
دو قسم است یکی از جبال و یکی از قبور موتی که بجهة حفظ جسد بران طلا میکرده اند
و آن غیر اعضای انسانی است اگرچه در جبر کسر نفعی میکند لیکن شرب آن حرام و مورث
کوری و فساد بدن و مضرتهای بیغایت است **موز** معرب از اسم هندی است و بعربی طلح نامند
درخت او شبیه به نبات ذرّة و مربع ساق و تا سه ذرع میشود و برگش دراز و عریض و تا
بقدر دو ذرع و ثمرش سبز و بقدر خیار کوچکی و نارس او را چیده در میان کاه میگذارند تا زرد
و شیرین گردد و ثمرش تا هفتاد روز میرسد و موقوف بزمانی و فصلی نیست و رطوبت ثمر او
لزج و شیرین و مانند عسل است و در فلاحة مذکور است که چون دانهٔ خرما را در قلقاس
غرس نموده سقیه کنند و سرگین اسب در محل غرس بریزند درخت موز میشود و او در گرمی
معتدل و در دوم تر و مسمّن بدن و مرطب معده و ملین سینه و بعد از هضم کثیر الغذا و مولد
خون و محرک باه محرورین و جهة لاغری کرده و سرفه و خشونت حلق و طلاء او با سرکه و آب لیمو
جهة کلف و سعفه و جرب و حکه و با آب تخم خربزه جهة کلف و نیکو کردن رخسار و خاکستر قشر
او و پوست درخت آن جهة التیام زخمها و رفع نزف الدم و ضماد برگش جهة تحلیل اورام نافع
و مولد ریاح و سدد و ضعف هاضمه و مصلحش عسل و شکر و مربای زنجبیل است **مولو بذانا**
مرداسنگ سفید کرده است **موقوطس** بلغة عبرانی قطر است **موم** اسم فارسی شمع است
موقد النار کبریت است **موربون** نوعی از یتبوع است که برگش سفید و شبیه ببرگ چغندر

باشد

باشد **مورسقی** یونانی طرفا است **موغالی** یونانی ابن عرس است **مولیقون** بروعی اباراست(?)
مولکی یونانی حرمل عربی است **مون** و **میون** مو است **مورد اسفرم** آس بری است و گویند
اسم فارسی اذخر است **مورامون** پرسیاوشان است **موقنون** نوعی از سموم قریب به بیش
است **مورد** اسم فارسی آس است **موش** بفارسی فاره است **موش کور** بفارسی اسم خلد
است **مویز** بفارسی زبیب است **مویزک عسل** اسم فارسی دبق است **مویزک** و **مویز کوهی**
اسم فارسی مویزج است **مومیائی کوهی** قفر الیهود است **مورچه** بفارسی نمل است **موسیر**
اسم فارسی بصل الزیر است **موش دشتی** بفارسی یربوع است **موچه** بلغة اصفهان نقابری(?)
است **موچرس** بهندی شکوفهٔ نوفل است **موته** بهندی سعد است **مول** بهندی فجل است
موتی بهندی لؤلؤ است **موت** بهندی ماش هندی است **موساکتی** بهندی اذان الفار است
مور بهندی توتیا است **موندی** کادزیو است **مونک** بهندی ماش است **مُهْا** بضم اول و الف
آخر و بعد ستور بیای آخر اسم نبطی سنگی است که از نواحی روم و صعید مصر خیزد و سفید و شفاف
مانند بلور و بسیار صلب و مثل سنگ آتش زنه آتش از و ظاهر میگردد و در روغن گرم حل میشود
و در جایی که مغنیسیا بهم میرسد او نیز یافت میشود و قسمی از آن غیر شفاف و از و صلب تر و
شبیه بنمک سنگ میباشد و از آبگینه ظروف میسازند و او حجر غیر سلوان است در دوم
سرد و خشک و با مروارید و شکر قالع بیاض چشم است بی المی و حبه از و با نمک و نوشادر
و زعفران و سرکه و عسل رافع ثقل زبان و از مجربات دانسته اند و مفتت حصاة و مدر
بول و تعلیق او بر ران زن جهة عسر ولادة و بر اطفال جهة از خواب جستن ایشان و رفع
دیدن خوابهای پریشان و داشتن او بر دست راست جهة قضاء حاجت و ضماد او بر پستان
جهة زیاده کردن شیر و دفع انجماد آن مفید است **مهلبیه** بفارسی فرنی نامند از جملهٔ اغذیهٔ
لذیذه است که از آرد برنج و شیر و شکر ترتیب دهند و اوراد و دوس(?) بالی جهة مهلب ابن
مغیره اختراع نموده بجهة رفع قی طعام که از ریختن سودا بمعده ناشی شده بود گرم و تر در جهة

مالیخولیا وجنون ودرد سر بیسی وفربه کردن بدن وتولید خون صالح موثر است مهل آذر بو
است مهلتی ومهلوکی اسم هندی سوس است مهار اسم سندی سنا و مکی است مهود
اسم هندی حاجم است مهندی اسم هندی حنا است مه بهندی عسل است مهرکیاه
اسم فارسی یبروح الصنم است مهرهٔ مار اسم فارسی حجر الحیه است میس اسم عربیست
ویونانی اوطوس نامند درختیست قریب بجوز رومی وبرکش باریکتر وزوایداو بیشتر وشبیه
ببرک کرفس وچوبش مایل بسیاهی وسرخی وصلب وخوشبو ودانهٔ او سیاه وازدانهٔ کنار کوچکتر
وباتندی درد دوم کرم وخشک ومقوی معده وکرده ومنقی رطوبات وحقنه با نشارهٔ چوب او
جهة سحج وقرحهٔ امعا وضماد او جهة داء الفیل وتحلیل اورام از مجربات دانسته اند وطبیخ
او جهة استحکام موی ودانه اش جهة سرفه نافع وبیخ وشاخ او را چون سه روز بر آن در صلب
به بندند وهر روز تجدید نمایند در رفع آن وفتق مجرب دانسته اند میعه سایله اسم عربی
صمغ درختیست بسیار خوشبو وآنچه از درخت تراوش کند اشقر مایل بزردی وبقوام عسل
میباشد وبهترین اقسام است وهرچه از افشردن اجزاء درخت حاصل میشود مایل بسرخی
وغلیظ تر است وآنچه اب او را بطبخ غلیظ سازند سیاه وثقیل ومسمی بمیعهٔ یابسه است
ومؤلف کتاب مرشد گوید که یکنوع او سفید میباشد ویکنوع سرخ ومحمد بن زکریا گوید که از صمغ
درختیست مسمی بجبهرد در بلاد شام شبیه بد رخت بِه وقوتش تا ده سال باقی است در سیم کرم
ودر دوم خشک ومحلل ریاح وملین ومنضج ومدر بول وحیض ومقوی اعضای باطنی وسه
درهم او با چهار وقیه آب کرم مسهل قوی بلغم وجهة جذام وسرفه ونزله وزکام ودرد سینه
وریه واستسقا وسپرز وکرده ومثانه ودرد کمر وقرلنج وکرفتکی آواز وطلاء مطبوخ او بروغن
زیتون جهة ماندکی ولرزتبهای بارد وخدر وکزاز ورعشه از مجربات وبخور او جهة درد سر
ونزلات وزکام وجذام وقطور او جهة امراض کوش ورباح غلیظه وقرنجه وبخور او جهة احتباس
حیض وطلای او جهة جرب بهترین ادویه وباضمادات تقریس ومفاصل مقوی فعل آن ومضر

ربهٔ ومصلحش

ربه ومصلحش مصطکی وشربتش از یکمثقال تا سه درهم وبدلش بدوغن یاسمین وچند ونزد
بعضی بوزنش قطران ونیم او زفت رطبست میعه یابسه نزد بعضی ثقل اجزاء درخت
اوست که سایله را از آن افشرده باشند ونزد بعضی آب مطبوخ آن وکرمی وخشکی او زیاده
درجه افعال مانند سایله وبا قوة قابضه وحمول او مدر خون بواسیر وحیض ومسقط
جنین وجهة رفع انضمام رحم وصلابهٔ آن وبخورش جهة رطوبات دماغی ولقوه ورفع
ضرر هوای وبائی موثر ومصدع ومصلحش رازیانه وبدلش جاوشیر وشربتش تا دو مثقال
است میفخنج معرب از می پخته فارسی است وبعربی عقید العنب نامند وآن آب
انکور است که در طبخ زیاده از دو ثلث بسوزد وغلیظ کردد وآنرا دوشاب کویند ومذکور شد
در دوم کرم ودر اول خشک ومحرک باه وملین طبع وموافق سینه وشش وآبله وحصبه ودر
محرورین اکثار او مولد صفرای غلیظ ومصلحش آب میوهای سرد وبدلش دوشاب انکوریست
میلسون نوعی از زبد البحر او را بفارسی کرم ایوب نامند جهة احتباس حیض وحصاه ودرد
کرده وسپرز واستسقا نافع ودر سایر منافع مانند زبد البحر است میبه اسم فارسی شربتی
است که با شراب و یا با آب انکور ودوشاب انکوری ترتیب دهند میفخنج مدبر می پخته است
با شکر وعسل با دیکر چیزها نیز باشند میفخنج مفرح می پخته ایست که مدبر آن هیل وجوز بوا
وقرنفل وامثال آن اضافه کرده باشند مویزج زبیب الجبل است میجوش اسم فارسی شرابیست
که با سنبل رومی یا سنبل هندی ترتیب داده باشند میخک اسم فارسی قرنفل است میمون اسم
فارسی قرد است میتهل بهندی جوز الکوثل است میتی بهندی حلبه است میلطوس مغره
است میفونیون شوکران است میسوسن شراب سوسن است میشهار ابرونست ونزد
بعضی اقحوان حرف النون ناخواه اسم فارسی است وزنیان نامند وبعربی
کمون ملوکی کویند ونزد بعضی وتخم صعتر جبلی است شبیه بانیسون وازان کوچکتر واشقر مایل بزردی
وتند بوی وبا حرافه وتندی طعم وقوتش تا چهار سال باقی است در اول سیم کرم وخشک ومجفف

ومدر بول وحیض وعرق وتریاق سموم ومحلل ریاح ودافع فواق ورطوبات لزجه ودرد سینه وصلابت
جگر وسپرز ومغص ریحی وآنچه بسبب دوای سمی مسهل باشد ومنقی چرک ولزوجات سینه وجهة
رفع عادت افیون ومضرت آن وعسر بول وحصاة وقی وغشیان وادروغ بدبوی وتخمه وفساد
اشتها وتبهای مزمنه خصوصا ربع وسردی احشا وبهق وبرص وبا عسل جهة
احتباس بول مبرودین وکرم معدة وحب القرع وباسکنجبین جهة محرورین وجهة
جمیع امراض رحم وکسی که اطعمه بذایقه او لذیذ نباشد نافع وضماد او با سفیدی تخم
مرغ جهة ناف برآمده مجرب وبا عسل جهة درد جمیع اعضا وتحلیل ورم آن واز
مجربات خصوصا جهة بثور لبنیة وبا نمک وترمس وزعفران جهة ورم انثیان وتطول
آب او جهة رفع درد گزیدن عقرب سریع الاثر وقطور آن جهة گرانی سامعه وبخور وفرزجه
وحقنه او جهة تنقیه رحم از رطوبات بدبوی نافع وخوردن وطلا نمودن او [illegible]
مورث زردی جلد وشرب سه مثقال او که در یک رطل شیر جوشانیده وبنصف رسیده باشد
بایکوقیه شکر که بر بالای لحوم خورده شود باعث فربهی بافراط کرده وناشتا خوردن همین
رافع سنگ کرده ومثانه از مجربات ومصدع محرورین ومصلحش کشنیز ومقل شیر مرضعه مصلح
آن ترمس وقدر شربتش تا سه درهم وبدلش در غیر تسمین شونیز است وعرق نانخواه
جهة فالج ورعشه وامراض عصبانی مفید وعسر نفس را در حال در حال رفع میکند وچون
بادارچینی وگاوزبان عرق بکشند در تفریح نایب مناب خمر است وروغن او که بتقریع گرفته
شود بهترین ادویه ریاح ودردهای مزمن واورام بارده است وچون در آب لیمو بقدر یک
یک انگشت او را بپوشانند بخیسانند وخشک کنند وتا هفت بار تکرار نمایند جهة اعادهٔ اشتهای
مایوسین مجربست نارجیل او را جوز هندی نامند درختش مانند درخت خرما وبعد از
هفت سال بار میدهد وتا صد سال عمر میکند ودر وی آبی میباشد مانند شیر ولذیذ وچون
در اول طلوع ثمر او شاخ آنرا ویا ثمر او را ببرند وکوزه بر آن نصب کنند آب در آن ظرف از یک

رطل تا پنج

رطل تا پنج رطل جمع میشود واو را سندی نامند وطلاوة او تا یکروز باقیست ودر اسکار
وتقویت باه وتفریح بهتر از خمر است وبعد از یکروز مانند سرکه ترش میشود وآبی که از شاخ نارجیل
بی بار که قسم زراعت باین قسم گرفته شود طاری نامند ولیف درخت او مدتها فاسد ومندرس
نمیگردد وظرفیکه از آن ترتیب دهند حیوانات موذی پیرامون مظروف آن نمیگردند ونارجیل
در آخر دوم گرم در اول آن خشک ومتکرج او بسیار گرم وخشک وبا مضرت است وآب
گرم وتر وسرکه او در اول گرم ودر دویم خشک ومغز نارجیل مولد منی ومسخن گرده وگرده ومسمن
بدن مبرودین ومدر خون وجهة تقطیر البول وسردی مثانه ودرد مفاصل مزمن وخوشبوی
دهان ورفع مواد بارده بلغمی وسوداوی مانند فالج وجنون وامثال آن وضعف جگر وقروح
باطنی وبواسیر وبا شکر جهة تولید خون صالح وتقویت حرارة غریزی نافع وجرم او دیرهضم
ومولد خلط غلیظ ومصلح آن شکر ونبات ومضر محرورین ومصلحش میوهای ترش ولیمو
وفاسد متکرج آن مورث غثیان وغشی است وقدر شربت از جرم او سه مثقال واز آب او
سه وقیه وشراب او جهة جنون ومالیخولیا وتقویت باه وسرکه او مسهل کرم شکم وحب القرع وجهة
تقویت هاضمه ومهرا کردن لحوم موثر وخاکستر پوست او بجالی دندان وکلف ونیکو کنندهٔ رخسار ورافع
نمش وجرب وحکه وبا حنا مقوی موی وروغن او که کوبیده وجوشانیده واز آن اخراج کنند شرباً وضماداً
جهة تقویت فهم وتولید پیه کرده وگرده مثانه ورفع ریاح آن ودرد کمر وناسور وبواسیر وتحریک باه مفید
وشربتش تا سه مثقال است نارجیل بحری ثمریست غلاف دار مانند غلاف نارجیل وبقدر
خربزه وطولانی میباشد ومنبت او معلوم نیست واز روی دریا اخذ میکنند مغزش سفید مایل
بزردی وسطبر وبسیار صلب وپوست او تیره مایل بسرخی مانند نارجیل وغلافش سیاه وسطبر
وخوردن آب از غلاف او رافع سموم ومضرت آنها است ومقی قوی ویکقیراط که بر روی سنگ
سائیده باشند در رفع سم هوام وافعی وافیون وامثال آن مجرب وقویتر از تریاق کبیر وعلامت خلاصی
از سم رفع قی است وتا قی کند باید مکرر داد وضماد او بر موضع گزیدگی عقرب وزنبور وهوام دافع الم

آنست در ساعت وبقدر یک برنج که در هفته یک دو بار با گلاب بنوشند حافظ صحت و دافع لرز
تبهای مرکبه و بارده و فالج و مفاصل است بقی و دافع مضرة هواء وبائی و اختلاف آبهاست
و جاذب اخلاط ردیة از عمق بدن و دافع اوست بتکرار قی و چون در بدن خلطی نباشد
تحریک قی نمیکند و گویند زیاده او قتالست **نارنج** معرب از ناد رنگ فارسی است ریشه
و پوست درخت و پوست نارنج و شکوفه و تخم او در دوم گرم و خشک و ترشی او در آخر دوم
سرد و خشک و با لزوجتی که موافق سینه و نزلات و سرفهٔ حاره است و در برگ و پوست او
تفریح عظیم و جمیع اجزاء او در دفع سموم بهتر از ترنج و ضماد پوست زرد او با سرکه جهة
درد سر مجرب و شرب یکدرهم و نیم آن که خشک کرده باشند با آب گرم جهة پیچش و اخراج
کرم شکم وقی و غثیان از مجربات و ضماد پختهٔ مهرای نارنج بتمامه جهة جرب و حکه و جو
ششهای سر و نرم کردن موی و جلد بدن بیعدیل و بوئیدن او و برگ آن دافع طاعون
و فساد هوا و آب خیسانیدهٔ پوست و شکوفه او جهة عسر ولادت مجرب و حمول آن مدر
حیض و شرب او دافع سم عقرب و هوام و ترشی او با شکر مسهل صفرا و مدر آن و دافع خمار
و امراض حارهٔ عصب غیر صحیح و اکثار او مضعف جگر و مصلحش عسل و شکر و دو درهم
از تخم مقشر او تریاق گزیدن جانوران و بدستور شرب ریشهای باریک درخت او با شراب
همین اثر دارد و در سایر منافع مانند ترنج و لیموست و ضرر نارنج باعصاب کمتر است و روغن
نارنج که پوست او را با شکوفه در روغن کنجد سه هفته در آفتاب گذاشته باشند در جمیع
افعال قویتر از روغن ناردین و دو مثقال آن پادزهر سموم باردهٔ حیوانیست و بوئیدن شکوفه
او مقوی دماغ و محلل زکام و عرق او که مسمی بعرق بهار است در دوم گرم و خشک
و جهة ضعف دماغ و تفریح و تقویهٔ اشتها و باه و سدهٔ مصفاة و نزلات و درد سینه
و قولنج ریحی و پیچش و خفقان و غشی و مداومة او هفت روز روزی دو وقیه با شکر و
ربع مرجان جهة دفع درد سپرز از مجربات و با آب کرفس جهة اخراج سنگ مثانه و گرده

وشرب او

وشرب او ناشتا جهة قطع اسهال رطوبی نافع و حمول او با پشم جهة اصلاح رحم و با شیر
مادیان جهة اعانت بر حمل از مجربات دانسته اند و اکثار بوئیدن او مورث بیخوابی و هوا مضر
عرق بهار است و مصلح او گلاب و توتش در ظرف مس تا هفت سال باقی است و در شیشه
تا یکسال **نارقیصر** اختلاف عظیم در او واقع است و انطاکی گوید نباتیست باریک ساق و
بسیار سرخ و گلش مایل بزردی و خوشبوی و از زعم آرند و در مصر او را ساق الحمام گویند و آنچه
از کتب هنود معلوم میگردد قسمی از زهیرفاریقون راکه دازی رومی گویند بلغة ایشان ناگیر نامند
و او مفرح و مقوی اعضا و با منافع بسیار است چنانکه در هوفاریقون مذکور میشود ظاهر آنست
که معرب از ناگیسر هندی باشد و بجهة سرخی ساق نارقیصر و در مصر ساق الحمام نامند **نار**
مشك اسم فارسی شکوفهٔ نباتیست سرخ مایل بزردی و از نخود بزرگتر و در شکل شبیه بانار
کوچکی که گلش نریخته باشد و در خراسان کثیر الوجود است و درخت او بقدر درخت اناب
و چتری و نزد بعضی او و نارقیصر یکچیزند و آن اصلی ندارد چه در سنوف ارسطو هر دو مذکورند
و آن در اول دوم گرم و خشک و مانع صعود بخارات بدماغ و مقوی دل و جگر و معده و امعا
و ملطف اخلاط و مانع تحلیل ارواح و جهة مالیخولیا و اسهال و نزف الدم و ضماد او جهة
رفع عرق و تجفیف زخمها نافع و مضر مثانه و مورث زردی رخسار و مصلحش روغن بادام
و کاسنی و قدر شربتش دو مثقال و بدلش نیم وزن او پوست پسته و بوزن او زنجبیل و سدس آن سنبل
الطیب است **ناطف** بفارسی حلوای قبیطه نامند کثیر الغذا و موافق سینه و ریه و سرفه خلط
بلغمی و مسمن بدن و جهة انصباب سودا بمعده نافع و مضر محرورین و مصلحش ترشیهاست
نار فارسین ابن جزله گوید چون مر را با یتوعات مغشوش کنند باین اسم مسمی است و
بغدادی نار را بمعنی نار فارسی که رمان است حل کرده و وجه تسمیه را نه پسندیده و ممکن
است که بمعنی آتش باشد چه مرّ مغشوش به یتوعات از جملهٔ سموم و در احراق خلط مانند آتش
است چنانکه نار فارسی اسم مرض حاری است **نافوخ** بلغة بغداد اسم بیخ دلبوث است

ناغیشتا اسم یونانی نارمشك است ناموس بق است ناردین بری شامل اسارون
وفو است ناردین اسم یونانی مطلق سنبل است ناردین اقلیطی سنبل رومی است
ناغمه بلغة اندلس لسان الابل است نافذ بلغة اهل اکسیر زیبق است نارکیوا مارکیوا
است ونزد ابن بیطار دو چیزند واز تعریف او ظاهر میشود که دو چیز باشند ونزد بعضی
خشخاش زبدی است نارکسیر اسم هندی کبابه است ناکسیر بلغة هندی قسمی از هوفاد
بقون است ناریل بلغة هندی نارجیل است نانا بهندی نعنع است ناکدون بهندی عود
للحیه است ناخن پریان وناخن دیو اسم فارسی اظفار طیب است نان کلاغ اسم فارسی خباز
است نان سنکك بفارسی نان الملة است نان بکسمات بفارسی خبز الکعك است نان روغنی
خبز القطایف است نان سبوس دار خشکار است نان بی سبوس خبز الحواری است نان ماجی
خبز الطابق است نان کمه خبز الطابون است نان کماج خبز الفرنی است نارثو اسم فارسی صنوبر
بلی بر است نارکیل نارجیل است نبید اسم عربی جمیع مسکر مایع است بغیر خمر وهر یك بنامی مخصوص
وفقاع قسمی از وست که از آب انار وسایر میوها وحبوب ترتیب دهند وآنقدار نگذارند که بجوشد
ومسکر گردد وهرگاه مدتی بگذارند از امصنع نامند واز جمله نبید است ومجموع نبید محرق خون
ومبخر ومضعف دماغ ومکدر حواس اند واقسام او از مویز وخرما وعسل ودوشاب وشکر وجو
وبرنج وذرة وارزن وسنجد وامثال آن ساخته میشود وطریق عمل آن نزد متقدمین آنست که
از هرچه از مویز وخرما وسنجد وامثار یابسه باشد آن چیز را در ده مثل آن آب یکشبانه روز خیسانیده
بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف او را بجوشانند تا ثلث او بسوزد وبعد از آن در ظروف
کرده سر آنرا محکم نموده تا پنج شش ماه بگذارند ونزد متاخرین آب پنج مثل آن وجوشانیدن بعد
نصف است وهرچه از حبوبات سازند باید آنقدار بجوشانند که با آب یکسان گردد وبا سه
آن شیرینی که خواهند مثل شکر وعسل ومانند آن آمیخته بعد از یکهفته صاف کنند وبعضی
بجهة تقویه واصلاح آن از مفرحات ومقویات مانند جوزبوا ودارچینی وزعفران وعود غیرها

ازهریك

ازهریك پنجدرم بازای هرده رطل پارچه بسته از اول جوشیدن تا آخر صاف کردن آن اضافه
مینمایند وهرچه از عسل وشکر وامثال آن ترتیب یابد با سه مثل او آب بجوشانند تا ثلث
یا نصف او بسوزد وهرچه آب فی شکر وامثال او باشد بدون آب بجوشانند تا ثلث
بسوزد وبدستور جهة تقویه آن اگر خواهند بدستور مذکور ادویه مناسبه اضافه کنند نبید
الزبیب بفارسی مویز آب نامند در دوم گرم ودر اول تر ومولد خون متین ومفتح سدد وهاضم
ومسمن بدن ومقوی معده است وچون قدری عسل اضافه نمایند مدر بول ومحلل ریاح
ومحرك باه ومنقی سینه وریه ومسخن گرده ومثانه وسریع الاستحاله بسودا ومفسد دماغ
ومغلظ اخلاط ومولد استسقاست وچون حماما درحین جوش اضافه نمایند جهة جوع
بقری وتقویه بدن وهاضمه مفید است نبید العسل شراب عسلی است در سیم گرم ودر
دوم خشك ومحلل اخلاط غلیظه ومجفف رطوبات وحافظ صحت مبرودین ومقوی
حواس وجهة امراض بارده مثل فالج ورعشه نافع است وچون بطریقی که مذکور میشود
ساخته شود وافضل از خردانسته اند عسل ده جزو نان خشك یکجزو وجوزبوا عشر نان
بسباسه وقرنفل از هریك نصف عشر نان زعفران سدس عشر مجموع را در آب بجوشانند
تا اثری از آن نماند پس صاف نموده بقدر عشر او عسل تازه اضافه کرده بجوشانند تا ثلث او
بسوزد نبید السکر شراب شکری است لطیف تر از مویز آب وبکری او نیست وموافق ناقهین
ومسوداوی است وآنچه از آب نی شکر سازند محرق اخلاط ومولد صفرای کراثی وزنجاری دانسته
اند نبید التمر شراب خرمائی نامند گرم وخشکتر از مویزی ومولد سودا وجذام وخنازیر وسرطان
وموافق پیران است وهرچه از بسر وبلح سازند در اول گرم ودر دوم خشك وبهتر از خرمائی
وقابض ومقوی معده ومدر بول وبعد از مویز آب بهتر از سایر نبیدهاست نبید الدبس
والسیلان شراب دوشابیست که از شیره خرما سازند در افعال مثل شراب خرمائیست

نبید الازب بفارسی بوزه نامند و در مصر مرز گویند و آن شامل نبید ذرة و ارزن و جو
و گندم و سایر حبوبست و آن حابس طبع و نیکو کنندهٔ رخسار و محرک اشتها و بسیار مست
کننده و قاطع باه و چون عسل اضافه نمایند محرک آنست و مورث سل و مضر ضعیف
الابدان و مصلحش ماهی تازه است و آنچه از جو ترتیب دهند نفاخ و فی تفریح و مسهل
و مدر و مفسد باه و هاضم است و بوزهٔ ارزن و ذرة نیز مانند اوست نبید الفواکه
شرابیست که از آب میوها بعمل آرند مثل توت شیرین و سیب شیرین و امثال آن بهتر از نبید
حبوب و مسکر و سریع الفساد و نفاخ و مصلحش عسل و ادویهٔ حارهٔ خوشبوی است نبق
بار درخت سدر است و مذکور شد و بفارسی کنار نامند نبات الملائکه راسن است نبات
الرعد فطر است نبات الاشیب شیبه است نبات اسم فارسی فانید است نجم و نجیل اسم ثیل
است و هر گیاهی که بی ساق باشد بعربی نجم نامند نجیب اسم جنس پوست نباتات است و اسم
مخصوص سلیخه نجناق اسم هندی قسمی از بیش است نحاس بفارسی مس نامند و نوعی که
در معدن متکون میشود مس درست گویند و روی عبارت از وست و بعربی صفر و بیونانی طالیقون
نامند و آن زرد و درخشنده است و در طالیقون مذکور شد و نوعی که از گداختن سنگ خاص
بهم رسد بعضی از ان مایل بزردی و اکثر آن سرخ میباشد و از نحاس مراد همین نوع است
و چون او را با عشر آن روی توتیا بگذارند زرد میشود و بفارسی برنج و بعربی صفر مصنوع
گویند و چون صفر محلول قلیل الوجود است بنابران مصنوع او را باین اسم شایع کرده
اند و چون مس را با قلعی بگذارند بفارسی سفید روی و مفرغ نامند و چون با روی توتیا
و قلعی ممزوج کردد مسمی بجام است و او در سیم گرم و خشک و محلول او مسهل ماء اصفر و طلای او
جهة جرب و حکه و سستی بدن و رفع ماندگی و تحلیل اورام نافع و چون در سرکه چند روز بگذارند
و خار او با آن سرکه ضماد نمایند در رفع نزلات و سرفه و منع ریختن موی مجرب دانسته اند و خوردن
غذا از ظرف بی قلعی آن بسیار بد است خصوصاً ترشیها و لبنیات و در قلعی دار و مدتی گذاشتن

غذای گرم

غذای گرم جایز نیست و آنچه مس را سفید و پاک کند تا فتن صفایح رقیق او و در ترشیها مکرر
انداختن خصوصا اب سماق و سرکه و پاشیدن شوره بعد از گداز او و رافع مختلطات آنست و تخم
بادنجان باعث زود گداختن او نحاس صینی طالیقون مصنوع است نحاس قبرسی مس سرخ
مایل بزردی است نحاس محرق و و سختج است نحام نوعی از طیور آبیست و بترکی و فارسی
انقود نامند از غاز کوچکتر و از اردک بزرگتر و ابلق از سفیدی و سیاهی و سرخی مایل بزردی
است و بسیار فربه میباشد گرم و تر و دهنیة او غالب و مولد خون متین و محرک باه و مقوی
بدن و مضر محرورین و دیر هضم و مصلحش در سرکه پختن و فانید بعد از تناول نمودن است
نحل زنبور عسل است در سیم گرم و خشک و طلای رطوبة او رافع درد گزیدن زنبور و محلل
اورام است و چون بچهٔ پرنیاوردهٔ او را در سایه خشک کنند و یکدرهم او را با پالودهٔ آرد
گندم که ده مثقال و شکر پنج مثقال باشد بنوشند در اندک زمانی بدن را فربه کند و مجربست
نخاله سبوس حبوبست و از مطلق او مراد سبوس گندم و او از آرد گندم خشکتر و حرارتش
کمتر و جالی و ملین طبع و آب مطبوخ او با شکر و عسل جهة سرفه و ربو و خشونة سینه و تغذیهٔ
ناقهین نافع و نان او قابض و مجفف رطوبة معده و ضماد مطبوخ او در شراب و امثال آن جهة
تسکین درد پستان و ورم آن که از انعقاد شیر باشد و با نمک گرم جهة گزیدن افعی و تحلیل ریاح
اعضا و مطبوخ او در سرکه جهة نملهٔ ساعیه و جرب متقرح و اورام حاره و با روغن زیتون
و سرکه جهة ضربان مفاصل و مطبوخ او در آب برگ او جهة درد گزیدن عقرب و بخور
خیسانیدهٔ او در سرکه جهة زکام نافع و نطول نخالهٔ جو جهة حکه و بخور نخالهٔ عدس جهة
قمل و رشک و بخور نخالهٔ باقلا جهة منع ریختن شکوفهٔ درختان آزموده است نخاع بفارسی
مغز حرام نامند در جمیع افعال قریب بدماغ و ملین صلابات است و در چرک او ردن ترنجها
بیعدیل نخود اسم فارسی حمص است نخود الوندی و نخود مریم بلغة اصفهان زدرو ند
مدحرج است ند بفارسی کشته نامند و مخترع آن بختیشوعیه اند و آن مقوی دل

وحواس ومحرك باه ومصلح هوای وبائی ودافع زکام است بخوراً وشرباً وطریق عمل آن در دستور
اوّل مذکوراست **ندع** صعتر برّی است **ندی کارکسری** اسم هندی سرطان نهری است
زوك اسم فارسی بیخیست شبیه بلعبهٔ بربری وازان بزرکتر وسفید واز کرمان خیزد وامین
الدوله کوید که مخبر صادق بمن خبر داد که در جبال کرمان خصوصاً جائی که پلنك بسیار میباشد
دراوّل بهار نباتی میروید برکش شبیه ببرك خربزه وچون بقد شبری شود شکل برك منقلب میکردد
وبنابران دران وقت آن مکان را نشان میکنند وبعد از خشکی کیاه ورسیدن بیخ او بآن نشان
میجویند وبیخ را اخذ مینمایند وعلامت خوبی او آنست که چون بر بالای دیك جوشان بکذارند
در ساعت از جوش باز ایستد وچون در تنور اندازند نانها از تنور بریزد واز خواص اوست که
چون پلنك از زائیدن بسیار آزار میکشد هر کاه ازان بخورد دیکر حامله نمیکردد وهرچه را پلنك
جسته وخورده باشد باز سال دیکر ازان مکان آن بیخ میروید وبا سبزی میباشد بخلاف آنچه
پلنك اورا نیافته باشد چه آن سفید است ودر سرکین پلنك هم کاهی یافت میشود وبدستور در
فرج ورحم آن چوند وشعیر اورا تا یکطسوج زن بخورد یا فرزجه نماید یا تعلیق کند هر کز آبستن نکردد
واکر مرد تعلیق نموده ومباشرة کند بدستور مانع حمل است وذرور وتعلیق او را جهة رفع خنازیر و
ربع الشوکه مجرب دانسته اند وزیاده از طسوج او موروث لاغری بافراط است ودر دست داشتن
آن باعث سرعت ولادت است وچون بر ناصوریه بندند حجم او زیاده شده ناصور کمتر میشود وتجدید
اورافع ناصور بالکلیة مینماید **نرجس** معرب از نرکس فارسی است قدحی را بری ومضاعف را
بستانی نامند چون پیاز اورا بشکل صلیب شق کرده غرس نمایند قدحی مضاعف کردد در سیم کرم
وخشك وتخمش سیاه ودر دوم کرم وهٔ داوّل تر و قوتش تا سه سال باقیست جالی وجاذب کنندهٔ
اقسام کرم شکم ومحلل قوی وشرب بیخ مطبوخ او بغایت مقی خصوصاً با عسل ومنقی رحم ومسقط
جنین زنده ومرده ومخرج هرچه در معده جمع باشد والتیام دهندهٔ زخمهای ظاهری وباطنی
وضماد بیخ او جهة التیام جراحات عظیمه ووتر ورباط وعصب مقطوع بی‌عدیل ومحرق او
باعسل

با عسل جهة دردهای مزمنه مفاصل ونقرس وبا کرسنه وعسل جهة تنقیهٔ قروح وکشودن
دبیلهٔ دشوار نضج وبا آرد کندم جهة اخراج پیکان وامثال آن از بدن وبا سرکه جهة داء
الثعلب وبهق وآثار جلد وبه تنهائی قوی کردن قضیب وبرمادون احلیل جهة رفع عنّینه
از مجربات است بشرطی که اورا سه روز در شیر خیسانیده خشك کنند وضماد او جهة سعفه
ومنع نزلات وشکستکی اعضا نافع وذرور او قاطع خون جراحات والتیام دهندهٔ آن ورافع
سبل وناخنه وبوئیدن او جهة درد سر بارد وکشودن سدهٔ دماغی مفید چنانکه جبرئیل بن بختیشوع
کفته که هر که خواهد در زمستان زکام بهم نرسد مداومت ببوی نرکس کند ومضر محرورین ومصلحش
بنفشه وکافور ودر سایر افعال کل او مانند بیخ است وشربتش یکمثقال وتخم او بقدر نیم مثقال محرك باه
ما بوسین وبا سرکه رافع نمش وآثار وفرزجهٔ پیاز او مدر حیض ومخرج جنین ومنقی رحم وروغن
نرکس که مکرر کل او را در روغن کنجد تجدید کرده باشند محلل ومسکن درد سر سوداوی
وریحی ومفتح فم ورافع دردهای آن وموافق امراض عصب است **نرشیقس** بولس کوید
نباتیست که مانند حنظل جوف او تخم دار وبا حرارة وبسیار خشك وعفص ومالیدن او
با روغنها مدر عرق وضماد او با شراب جهة کزیدن افعی وسعوط او جهة بدبوئی بینی
وقطع رعاف بسیار موثر ومغزا و قاطع اسهالست **نرد** درخت غاراست **نرسی** بهندی
هند دی
جدوار است **نرم آهن** اسم فارسی حدید انثی است **نرسك** اسم فارسی عدس است **نسرین**
کل سفید ایست کوچك ودرخت او بقدر درخت کل سرخ وبسیار خوشبو واورا کل مشکی
ودر بعضی بلاد کل عنبری نامند در دشت وکوه میباشد ودر بلاد حاره تا اوّل اسد دوام
میکند وعرق او بوی ندارد چه از جهة لطافت آتش رفع آن میکند معتدل الحرارة ونزد بعضی
در دوم کرم وخشك است وبوی او مقوی دل ودماغ وحواس وسایئدهٔ او در لخلخه باعث
خوشبوئی آن واو مدر حیض ومسهل بلغم وسودا ومنقی سینه وعطسه آرنده ومفتح سدّهٔ
دماغی ومحلل ریاح وموافق جکر وجهة قولنج وغثیان ویرقان وفواق وضماد او جهة کلف

واثار وبد بوئ عرق ودفع بوی نوره وسقوط دانهٔ بواسیر ومنع اشتداد داء الفیل وباحنا جهة
تقویهٔ موی وقطور او با روغن زیتون جهة کرم کوش ورياح آن وسنون ومضمضهٔ او جهة
درد دندان نافع واز یکدرهم تا چهار درهم برك او مسهل قوی ومداومت بمثقال یا یکمثقال اورا
از اول حمل تا یکسال مانع سفید شدن موی دانسته اند وانطاکی جهة ابن امرهر روزدو مثقال
مربای شکری اورا از کتاب تجربه بیان نموده و روغن او که بدستور روغن نرکس کیرند سخن باعتدال
ومقوی دماغ وبالخاصیة رافع ذات الجنب بلغمی وسوداوی وقدر شربتش یکوقیه است **نسر** بپارسی
کرکس کویند وبترکی بجیر از سباع طیور وبزرك جثه ودر رنك قریب بعقاب ومایل بسرخ است
وکویند دریکروز دو هزار فرسخ قطع میکند بدلیل آنکه بچهٔ اورا از عفران آلودند واو کان یرقان
کرده دریکروز سنك یرقان را از سرندیب آورده ومسافت آن در رفتن ومراجعت نمودن زیاده
برده هزار فرسخ میشود واز خواص اوست که بجهة حراست در وقت خواب یکچشم را نمی پوشد
وتا هزار سال عمر میکند ودر سالی زیاده بریك تخم ویك بچه نمیکند در سیم کرم وخشك وکوشت او
محلل ریاح غلیظه وقولنج ایلاوس ومفتح سدد ومفتت حصاة وقاطع بلغم وردی الغذا وغلیظ
ومصلحش دارچینی وشرب پیه او جهة سرفه وضمادش جهة مفاصل وقطور او جهة کری قدیم
کوش وخون وزهرهٔ او قالع بیاض ونزول آب وظلمة بصر وجرب چشم وسرکین او جالی
کلف وخاکستر موی او رافع جرب وحکه وقروح است ومحمد بن زکریا کوید که طلاء بیضهٔ او
در عرض سه روز بسیار مقوی عصب است ومهریارس کوید که سعوط دماغ وزهرهٔ او از
یك بقدر نیم دانك ومثل آن قطران و روغن زیتون رافع جنون وجذام است واز مجربات
شمرده اند **نسج العنکبوت** بفارسی دام عنکبوت نامند ودر حرف عین کذشت **نسرین البر**
کل علیق العدس است **نسوت** بهندی ترید است **نسری** بهندی نباتست **نسورا**
بهندی پستانست **نسترن سفید** اسم فارسی ورد ابیض بریست ودر افعال بغیر از تفریح
وتقویهٔ دل مانند نسرین است **نسترن زرد** ورد اصفر بریست **نشا** بفارسی نشاسته وبیونانی

رافع

امولونش

امولونش نامند واورا از کندم خیسانیده که بحد تعفن رسد وپوست او باز نشود واز پوست
جدا کرده صاف نموده خشك میکنند در آخر اول سرد وخشك ونزد بعضی سرد وتر است ومغری
ورادع وقابض وموافق امعا ومصلح ادویهٔ تند وحابس اسهال وخون خصوصا بوداده آن
وبا شکر وروغن بادام که نیم کرم بنوشند جهة خشونة حلق وسرفه ودرد سینه وسیل وقطع
خون بواسیر وحیض وهریسهٔ او با پیه بز جهة سحج ودفع افراط عمل دوای مسهل وحقنهٔ او
جهة قرحهٔ امعا وطلاء او با زعفران جهة کلف وبا سرکه جهة خناق واورام حاره واکتحال
او جهة دمعه وقرحه وجرب ومنع ریختن مواد بچشم وبا شیر زنان وبا سفیدی تخم مرغ جهة
خشونة پلك وحرارهٔ رمد نافع ومقلل منی ومسدد ومدیر هضم ومصلحش شیرینها وکرفس وقرنفل
وبدلش برنج مغسول وغبار الرحی وشربتش از یکمثقال تا پانزده مثقالست **نشاره** اسم آن
چیزیست که از اشجار بسوهان وبسائیدن جدا کرد ویا بسبب کرم زدن غباری از و بهم رسید
خشکی او ونسبت با اصل آن چوب بیشتر وهمهٔ آن قابض وجالی ومنقی زخم اند وضماد محرق
آن که با وزن او انیسون سوزانیده باشند با سرکه مانع زیاده شدن قروح ساعیه واکله والتیام
دهندهٔ زخمها است ومجرب شمرده اند وخواص هر یك دراصل آن مذکور است **نشف** اسم عربی
بیخ مرجانست وکویند غیر اوست وآن سنکی است سبك و پر سوراخ مانند آشیان زنبور وسرخ واز
ساحل دریای جده نواحی مکهٔ معظمه خیزد خشکتر از بسد ودر التحام زخمها وبا شب در قطع خون
قویتر از آن ودر سایر افعال مانند اوست **نشافه** اسم عربی اسفنج است **نشاسته** اسم فارسی
نشا است ونشاستج معرب اوست **نعشارا** اسم ذهبست ودرخت کز کوهی را نیز نامند **نطرون**
بورق احمر است وکذشت **نعام** بفارسی شتر مرغ نامند ومعروفست در آخر سیم کرم وخشك
وکوشت او محلل ریاح وبلغم ودافع لقوه وفالج ودرد مفاصل وامثال آن وخدر واستسقا وجمیع
امراض بارده وبطئ الهضم ومضر محرورین ومصلحش سرکه وروغن وطلای پیه او محلل اورام مزمنه
واستسقا وتشنج اطراف ودافع سم عقرب وباعث سرعة حرکة اطفال وچون بریدن بما الندا اقسام ماد

ازان شخص بگریزد (بگریزند) واکر نزدیك او شوند بحس کرد د و شرب آن باعث زود تکلم کردن اطفال و سرکین
او رافع کلف و آثار و خاکستر موی او رافع آکله واز خواص اوست که از بلع کردن اخکر و آهن تفته
و مس تفته متضرر نگردد نعنع معروفست و لطیفترین نباتات و در جمیع افعال قویتر از پودنه و در
آخر دوم گرم و خشك و بغایت مقوی معده و دل و قوة ماسکه و هاضمه و فم معده و مفرح و مرقق
خون غلیظ و محلل مواد بارده و ریاح معده و محرك باه و آروغ و کشندهٔ اقسام کرم شکم و آب او با سرکه
قاطع نفث الدم و شرب دو سه شاخ او با آب انار ترش مسکن فواق و غثیان و قی و هیضه و [illegible]
و مسکن درد معده و خفقان معدی و وجع الفؤاد و جهة درد سینه و پهلو و نضج رطوبات
قصبهٔ ریه و سینه و تنقیهٔ آن مفید خصوصا چون با پرسیاوشان بجوشانند و چون دو سه شاخ او
در شیر با اندمانع انجماد آن و با سرکه و ترشیها رافع ضرر آنست با عصاب و با لبنیات رفع مضرة
آن میکند و ضماد او مقوی معده و با آرد جو جهة جراحات و ادرار فرمودن شیر منجمد پستان و نفع
دمل و با نمك جهة گزیدن سگ دیوانه و ممضوغ او جهة گزیدن عقرب و بتنهائی جهة بواسیر
بغایت نافع و رافع درد سر بارد و با مویز جهة ورم انثیان و درد آن و حمول او قبل از جماع مانع
حمل و قطور او با ماء العسل جهة درد گوش و سعوط یکدانك از عصارهٔ او با روغن گل سرخ تا سه
دفعه جهة خنازیر که در گردن ظاهر کرد د بغایت مؤثر و گویند مولد ریاح است و مصلحش
کرفس و بدلش پودنهٔ نهری و شربتش تا دو مثقالست نُغَر بضم اول و فتح غین معجمه اسم
جنس عصفور است و نزد بعضی مخصوص گنجشکی است سیاه لون و بسیار کوچك و دنبالهٔ
او بسیار کوتاه و دایم الحرکه و کثیر الصوت و در تنکابن جیر نامند گرم و خشك و نمکسود [illegible]
او جهة عسر البول و سنگ گرده و مثانه بغایت نافعست نفط دهنیتی است که در بعضی
زمینها میجوشد و سفید و سیاه میباشد سفید او لطیفتر و گرمتر و سیاه او بتقطیر سفید
میشود در چهارم گرم و خشك و قویتر از اکثر روغنها و مفتح و سریع النفوذ و مدر حیض
و مخرج جنین و جهة جمیع امراض بارده شرب و طلاء او نافع خصوصا جهة فالج و لقوه و رعشه

وکزاز

وکزاز و تعقد عصب و سستی آن و بواسیر و یرقان و سپرز و ربو و سرفهٔ کهنه و حصاة و اخراج
کرم معده و مقعد و رفع سموم و تحلیل ریاح احشا و بجهت درد مفاصل و اکتحال او جهة نزول
آب و بیاض و قطور او جهة کری و ریاح گوش و فرزجه و بخور او جهة سردی رحم و اختناق آن
مفید و مضر محرور و ریه و مصلح آن خشخاش و سرکه و مضر ریه و مصلحش کثیرا و قدر شربت از سفید
او دو دانك تا نیم مثقال و از سیاه تا یکمثقال و بدلش مثل او میعه و نزد بعضی قطران است و خوردن
سیاه آن بالخاصیه مسمن بدن قوی الاثر است نقل نباتی است در عربستان کثیر الوجود شبیه
ببونجه و با کرهی مانند خار خسك اما بیخار است و با سرخی و بنفشی و در بو شبیه بشکوفهٔ
بید گرم و خشك و تخم و گل او مدر بول و رافع سپرز و طبیخ او در افعال ضعیفتر است
نقد اجریض است نقعاین حب الکاکنج است نقره اسم فارسی فضه است نقل خواجه
اسم فارسی حب الثمنه است نلك ذعرور است و نزد بعضی قراصیا نمام سوسنبر است
نمقولس [illegible]
و نمام الملك و نماما نیز نامند نمقولس یونانی قسمی از توتیای مصنوع است نمارق شامل
قداح و یاسمین سفید است نمیسقن کرسنه است نمك اسم فارسی ملح است نمشك بلغة
اصفهان اسم روغن تازه است نمور اسم عربی ارنب بریست نمیس اسم هندی جاموس است
نملولان حب البانست نمل بفارسی مورچه نامند و بترکی قارنجه و انواع مختلف میباشد
و بزرگ سیاه را بری و کوچك را بلدی و کبار پرنده را طیار و سیاه دست و پا بلند را نمل فارس
نامند و وجه آن [illegible] در سیم گرم و خشك و قوة شامهٔ او غالب بر جمیع حیوانست و طلای
محرق او مانع بر آمدن موی چون بار اول قلع کرده باشند بیکبار مالیدن رفع بروز آن میکند
و اگر موی را دیگر قلع کرده باشند محتاج بتکرار طلای اوست و چون صد عدد مورچهٔ مقابر را
در نیم وقیه روغن رازقی یا روغن زنبق کرده سه هفته در آفتاب بگذارند طلای او بر قضیب
و حوالی او بغایت محرك باه مایوسین و رافع عنین و مورث صلابه و بزرگی قضیب و از مجربات
دانسته اند و خوردن آن موجب بحش و کرب و مصلحش عسل است و از خواص اوست

که اطعمه وغیران وشیرینهارا درجای گذارند ودرحین گذاشتن ضبط نفس کشیدن کنند ما
دامیکه دست کسی بآن نرسد مورچه پیرامون آن نگردد ومهریارس گوید چون مورچه را دردوغن
زیتون جوشانیده درگوش بچکانند رفع کری ورياح وطنين مينمايد وطلاء مورمقابر را باسرکه رافع
خنازیر وضماد تخم او را باهمه روغنها مسقط موی ومانع برآمدن آن دانسته اند وگویند چون از تخم
او بخورند باعث تحریک ریاح شکم بطرف اسفل بحدی میکردد ضبط نتوان نمود وزیرهٔ کرمانی رافع
آنست **نُوس** جمع نمس وآن حیوانیست بقدر شغال وصورة او شبیه بدلق ورنکش مایل بزردی
وباخطوط سیاه مانند یبرُو ومرغ وموش صید میکند ودرحین او را زاُو مانند گربه ودرغیر آن
وقت بنهج دیگراست وترکان ماورا النهر او را الابجنه گویند ودربلاد مرو نیز یافت میشود
وسر او کم موی وبسیار چرب ومظنهٔ آن میشود که نه هین کرده باشند ونموسه که علتی است
درسر بنابر شرکت این صفت مسمی باین اسم است جالینوس گوید طلاء پیه او وبیدستور وموی
سوختهٔ او باروغن رافع بهق سیاه وجرب است وارسطو فرموده که چون آفتاب دربیت خود
یا درشرف باشد چشم راست او را گرفته باخرقهٔ کتان برصاحب ربع بیاویزند رفع تب او
میشود واگر چشم چپ را بندد تب عود نموده مفارقت نمیکند وسقراطیس گوید طلاء سرکین
او با خردل رافع داء الثعلب است ومهریارس تصریح نموده که طلاء زهرهٔ او با سفیدی تخم
مرغ رافع دمعه وسعوط خون او بقدر یک قیراط باشیر زنان رافع جنونست **نمر** بفارسی پلنگ
وبترکی قپلان نامند گوشت او گرم وخشک وهیچ حیوانی گوشت او را نمیخورد وتصریح نموده
اند که او کثیر الحیاتست وزهرهٔ او سم قتال ودود انک درسه ساعت هلاک میسازد وخون
او رافع کلف وبهق وآثار است ومهریارس طلای خون او را رافع جمیع علل چشم دانسته و
چون پیه وگوشت او را با آب زیتون ممزوج کنند طلاء آن در ازالهٔ شری وزخمهای وخراز
بیعدیل وقطور مغز سر او با آب جرجیر وزنبق دراحلیل مقوی ومحرک جماع وحمول آن
وبدستور حمول مغز استخوان او رافع درد رحم ونزد اکثر اطبا پیه او بهترین اطلیهٔ فالج

ومفاصل

ومفاصل وامراض بارده است وجلوس برجلد او مانع گزیدن هوام ومسکن بواسیر است
واز خواص اوست که چون کسی برتمام جسد خود پیه کفتار بمالد پلنگ قصد او نمیکند بحدیکه
تواند او را بدست گرفت واو بسیار محب خمر است وچون به بیند نی تاباند بنوشد وتجربه
رسیده که چون برزخمی پلنگ موش بول کند نجات نیابد ولهذا دربلاد گیلانات زخمدار
پلنگ را درجایی نگاه میدارند که اطراف آنمکان آب باشد وموش نتواند کذر نمود **نوشادر**
لغة فارسی است واو معدنی وحمامی ومصنوعی میباشد ومعدنی او دربلاد حاره مثل حبشه و
قطعات آن مانند شوره یافت میشود وحمامی واز آبیست که چون بدست حرکت بسیار دهند
کف میکند واز جوشانیدن آب قطعات سفید بر روی او بسته میشود وانطاکی گوید درنواحی
اصفهان آب مذکور موجود است وگویند درجبال خراسان نیز میباشد ومعدنی وحمامی
عزیز الوجودند ومصنوعی او از دودهای کثیف حمام بهم میرسد ورنگ او اولا غبراست
واز دو تصعید سفید میکردد وچون سفید صاف او را بامثل او زاج زرد لاری وعشر
او زنگار تصعید کنند سرخ میشود درآخر سیم گرم ودردوم خشک وملطف وجاذب
از عمق بدن بظاهر ومجفف قروح وقاطع خون جاری وحابس قی ومفتح سدد والتیام
دهندهٔ زخمهای باطنی ورافع چرک سینه وصلابت سپرز وطلاء او جهة خناق وبا روغن
تخم مرغ جهة برص وبا عسل جهة داء الثعلب وحیه وسعفه وبا روغن کنجد جهة
جرب وغرغرهٔ او با آب سداب جهة زلوئی که درحلق مانده باشد واکتحال او جهة التیام
قرحه ورفع بیاض ودمعهٔ بارده مفید ودرخواص مکتومه مذکور است که چون او را بامثل
او فضلهٔ انسان تصعید کنند شرب یک مثقال او دررفع مطلق سم مجربست وپاشیدن محلول
آن که درجای نمناک گذاشته حل کنند ویا باسرکه حل نمایند وبدستور بخور او باعث گریختن
مار وهوام است از آن مکان وچون محلول او برکاغذی نقش کرده دراطراف خود گذارند
هوام پیرامون او نگردد وسه درهم او قاتل است به تقطیع احشا **نوارس** اسم یونانی نوعی از

قنادات شاخهای او دراز و باریك و تا بقدر سه ذرع و برگش ریزه و مستدیر و بر جمیع اجزای
او زغب شبیه به پشم و گلش زرد و خوشبو و طعمش تند و خار او مانند سوزن و صمغ او مایل بسفیدی
و سرخی و در دوم و رطب کثیر الوجود است صمغ او در افعال قریب بکثیرا و تخمش در دوم گرم و خشك
و بیخ او در سیم و قوی‌ترین اجزای اوست مجفف و قابض و در التیام عصب از مجربات و از جهة
او را شجرة العصب نامند و طبیخ شکوفه و سائیدهٔ آن و بدستور صمغ او در التیام عصب
ضعیف‌تر از بیخ اند و شرب و ضماد او جهة درد عصب و کوفتگی اعضا و از جای بیرون رفتن
و شکستگی آن و قطع نزف الدم موثر و عصارهٔ او جهة قرحهٔ قصبهٔ ریه و ذات الجنب بیعدیل
و تخم او رافع سموم و او مضر گرده است و مصلحش فندق و شربتش یکمثقال است نوره کلس
و جریت و کلس مذکور شد نوقلن اسم یونانی زنبور است نوق شتر ماده است نور بلغة اکسیریان
زیبق است و بفتح اول و سکون واو اسم جنس شکوفه است و کلها است نوار القندورا شکوفه درخت
دار شیشعان است نواة بعربی دانهٔ ثمار است و از مطلق او مراد دانهٔ خرما است خصوصا در او
نول بهندی ابن عرس است نوح لبلاب است نهما اسم نبطی درختیست کوهی ساقش مربع و بقدر
قامتی و با زغبی مایل بزردی و شکوفهٔ بعضی مایل بسفیدی و از بعضی مایل بسرخی و عیون و میان
تهی و با عطریه و برگ بعضی مستدیر و از بعضی دراز و ثمر در دوم گرم و خشك و بوئیدن او جهة زکام
و ضماد او جهة اورام بارده و قطع عرق و سم تولد قمل و تقویة مو و با عسل جهة داء الثعلب
نافع و شرب او مدر خون و با تفریح و رافع خفقان و با سرکه تریاق همه سموم و خایانیدهٔ او با موز
و خوردن او بعد از آن با بادام سمین بدن و فرزجهٔ او منقی رحم و خوشبو کنندهٔ آنست و از خواص
اوست که چون یکدرهم او را با هفت عدد دانهٔ کشنیز در پارچهٔ کبودی بسته در چاه بیندازند
در تابستان باد سرد بر زندان آید و چون در حریر سرخ پیچیده بر بازوی چپ بهبندد رفع
سحر و چشم بد کند نهق قرة العین است و نزد بعضی جرجیر بری نهشل اسم عربی شقاقل است
نهنگ اسم فارسی تمساح است نیلوفر اسم فارسی و کرنب الماء عبارت از وست برگش مانند

زردك

زردك و ساقش نرم و طولش بقدر عمق آبها و برگش قریب بسطح آب و ثمرش بقدر ریحین شبیه بقبهٔ خشخاش
و در آن تخمهای عریض سیاه و با لزوجة و گلش بیرون آب و اکثر او کبود و بعضی سرخ و آن هندیست
و بعضی مایل بزردی و تیمکی و بعضی گویند بری او نیز میباشد جمیع اجزای او در دوم سرد و تر و غیر
بیخ او که گرم و خشك و تخم او که سرد و خشك است و مراد از مطلق او گل نوع کبود اوست و نیلوفر
زرد گرم و خشك است و کبود او الطف و مقوی دل و مسکن حرارة آن و تبهای حاره و تشنگی و منوّم
و مانع احتلام و جهة درد سر و قروح ظاهری و باطنی و خشکی دماغ و خشونت سینه و سرفهٔ حار
و نزله و با زعفران و دارچینی جهة تقویة دل و خفقان مفید و مضر مثانه و مصلحش نبات و مضر باه
و مصلح آن لبوبات و قدر شربت از جرم او سه درهم و در مطبوخ تا هفت مثقال و بدلش بنفشه و خطمی
است و بیخ او جهة سپرز و اسهال مزمن و قرحهٔ امعا و سیلان منی و ضماد او جهة درد مثانه و معده
و با صبر جهة بهق و با زفت جهة داء الثعلب نافع و اکثار او و شرب تخمش مضعف قضیب و منجمد
کنندهٔ منی و شربتش از هریك دو درهم و تخم او رافع ادرار حیض و نزف الدم و درد مثانه است و روغن
نیلوفر که مانند روغن بنفشه بعمل آرند سرد و تر و در افعال مانند روغن بنفشه است و در تسکین
درد سر حار قویتر از آنست نیل نزد بعضی عبارت از وسمه است و ظاهر آنست که غیر او باشد
و در کتم مذکور شد و ممکن است که از یك جنس باشند و مستعمل هندی اوست و آن بری و بستانی
میباشد نبات بستانی شبیه بکتان و ساقش سه شعبه باریك و برگش به برگ کبر و تخمش ریزه
و مایل بسرخی مانند تخم خرنوب و از آن ریزه‌تر و بری او مانند بستانی و با خشونة زیاد و سیاه تر
از آن و بی تخم است و دیسقوریدوس و جالینوس فرموده اند که نباتش شبیه به نبات بارتنك
و بسیار سیاه و ساقش زیاده بر ذرعی و برگ بری او مانند برگ کاهو و بر شاخ و شاخ او
مایل بسرخی و در اطراف آن غلافها مانند زبان و در آن تخمهای ریزه میباشد در آخر اول گرم
و در دوم خشك و نزد بعضی معتدل است و محلل و رادع ابتدای اورام و قابض و رافع نفث
الدم و نزف الدم و شراب او بقدر چهار شعیر با آب سرد مسکن هیجان اورام و مانع خروج دمل و جهة

سرفهٔ شدید اطفال و درد سینه و کرده و ریاح غلیظه و با سکنجبین جهة سپرز و با ادویهٔ
مناسبه جهة قرحهٔ ریه و ذات الجنب سوداوی و یکدرهم او با یکوقیه گلقند جهة قرحهٔ ریه
و وحشه و هموم و خفقان و با خیارشنبر جهة استسقا و ضماد او جهة سعفه و تقشر جلد و قروح
خبیثه و باد سرخ و نمله و التیام جراحات و رفع کلف و سوختهٔ او جهة داء الثعلب و با نیم
وزن او مرداسنگ و قدری روغن گل سرخ و موم جهة آکله از مجربات و باید قبل از طلا موضع را
با آب بارتنگ و عسل بشویند و با سرکه جهة قروح سر و خنازیر متقرح بیعدیل و مضر ریه
و مصلح او عسل و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بوزنش آرد جو و ثلث او ماینا است نیده لغة
مصر است و بفارسی نمخُو نامند از اغذیهٔ شیرین است که بدون شیرینی و روغن بعمل آورند
انطاکی گوید در اول گرم و در خشکی معتدل و مولد خلط صالح و مسمن بدن و معدل بلغم و جهة
بخار سوداوی و مالیخولیا و سرفهٔ خشک و درد سینه مفید و دیر هضم و ثقیل و سدّه و اکثار
او مورث تبهای مرکبه و آنچه با کردکان و بادام جوشانیده باشند زبونتر و مصلحش سکنجبین
و کاسنی است و طریق عمل آنکه گندم را خیسانیده سبز کنند پس شیرهٔ ریشهٔ سبز او را گرفته طبخ
بسیار دهند و بدفعات قطعهٔ یخ در ان اندازند تا غلیظ و شیرین گردد نیبا ناخواه است
نیمقا اسم یونانی نیلوفر است نیلج نیل است نیطافوس گویند نباتی است برگش شبیه به برگ
صعتر و در روی زمین پهن میشود و در حوالی دربند بلاد شیروان بسیار است و قرص او را جهة
بیاض چشم بیعدیل دانسته اند نیطافیلن مؤلف مخزن گوید که از جملهٔ یتوعات و غیر نیطافلن و
پنجنگشت است و برشاخهای او پنج عدد برگ میباشد و نبات او شیردار و بغایت مجفف و ملطف
و ذی حدت است و طبیخ او جهة درد جگر و اسهال بواسیری و ضماد او جهة خنازیر و عرق النساء
و مفاصل و صلابات و داخس مفید و عصارهٔ بیخ آن سم قتال و قدر شربتش سه ابولس است
نیلوفر هندی او سپید است نیشوق ادرک است و نزد بعضی قراصیا نی بفتح اول و سکون
یا اسم فارسی قصب است نیشکر اسم فارسی قصب السکر است نیتو اسم هندی روغن

تازه است

روغن تازه است نیب اسم هندی ازاددرخت است نیم اسم هندی درختیست و آن بزرگ
و کوچک میباشد گلش مثل خوشه که چندین بنفشه بار او باشد و وسط گلها زرد و با عطریه و خوش
منظر و در اصفهان ثمر او را استجد گرجی نامند و در مازندران کنا گویند و آن بقدر سنجدی کوچکی است
مایل بتندی و بیرو تلخ و در بعضی بلاد معروف بدرخت توز است ضماد برگ و گل و محلل و رادع و جهة
اورام بغایت مفید و جهة مفاصل و نقرس و درد سر نافع و در دوم خشک او جهة التیام زخمها
و قطع خون آن و روغنی که او را جوشانیده باشند نایب مناب روغن تخم صنعان است و ثمرش
بقدر یک مثقال حابس اسهال مزمن و آزموده است حرف الواو واق اسم مرغیست
که در کنار آبها میباشد تیرهٔ مایل بسیاهی و مخلوط بسفیدی و سرش سیاه و در کاسه سر او سه چهار
عدد موی مانند کاکل رسته در غایت سفیدی و نرمی و قریب بشبری و ترکان با زلف ستار جمع
کرده بر سر میزنند و اکثر صید او ماهی است و در تنکابن او را آوبن نامند و کوچکتر از ستارات در دوم
گرم و در اول خشک و گوشت او موافق مبرودین و درد زانو و کمر و روغن او جهة فالج و امراض عصبانی نافع
و گوشت نکسود او جاذب پیکان و خار از بدن و زهرهٔ او جهة بیاض چشم و دهن مفید است واور کلب بری
است واجد ابلاب است وافنیس بیونانی کنگر زد است واشه اسم فارسی صعتر است وارموک
بلغة تنکابن قند است وایلهیم بلغة تنکابن کرفس بریست والان بزرک بهندی رازیانه است
والاکوجک شبث است وبرالارض فطر است وبر بفارسی پشم نرم نامند و گویند مخصوص پشم
شتر است و خواص صوف مذکور شد وثیر نباتی مثلثه اسم عربی ورد ابیض است ورج بفارسی اگیر
ترکی نامند و آن بیخ نباتی است که در آبها میروید و بفارسی سوسن زرد گویند برگش از برگ نرگس دراز
تر و عریضتر و با خشونت و آبنوس و ساقش بلند و گلش شبیه بسوسن آزاد که زنبق باشد و زرد مایل بسرخی
و بیخش گره دار و بعضی پیچیده و کج و ما بین سفیدی و سرخی و تند طعم و مایل بعطریه در اول
سیم گرم و خشک و قوتش تا چهار سال باقی است قاطع بلغم و تریاق سم هوام و مقوی معده و جگر و هاضم
و قوة حافظه و منقی دماغ و مبهی و مجفف رطوبات مفاصل و مدر بول و حیض و محلل ریاح معده

وامعا وجهة درد سینه و سرفه و پهلو و جگر و مغص و درد سپرز و شکافتگی عضل و تقطیر بول
و حصاة و لکنت زبان و نیکو کردن رخسار و تسخین کرده و ضماد او وجهة مفاصل و اورام بلغمی
و نفخ تحت سپرز و بهق و برص و تشنج بلغمی و فالج و فتق و قیله و فرزجهٔ او با شیرمادیان
و زعفران جهة اعانهٔ حمل و اکتحال او جهة بیاض و خائیدن او جهة ثقل زبان بیعدیل
و جهة درد دندان مفید و جلوس در طبیخ او جهة درد رحم نافع و مضر سر و مصلح او
رازیانه و محرق خون محرورین و مصلح او سکنجبین و شربتش یک مثقال و بدلش مثل او
زیره و ثلث او زراوند طویل است **وحید** بلغة مغربی ماذریون سیاه است **وخشیز**
وخشیزق بکاف آخر و نبتاف تخم بسپاج و در منهٔ ترکی عبارت از وست و نزد بعضی
درمنهٔ خراسانی است **ودع** از جملهٔ اصداف و حلزوق است و بهندی کودی و در دیلم
کلاچک و در اصفهان کس کربه نامند یبوسة او زیاده از سایر اصداف و مقدماتیه
و جالی و جهة عسر بول و حصاة نافع و ضماد محلول او در آب لیمو با قدری نوشادر
نافع جمیع اثار جلد و مجربست و محرق او در همه افعال مانند شیخ و مضر ریه و مصلحش
عسل و شربتش تا نیم مثقالست **ودود** اسم مغربی بلسکی است **ودین** بیونانی کماة است
ودح زوفای رطبست **ورد** اسم جنس گلهای اشجار است و از مطلق او مراد ورد
احمر بستانیست چه اقسام ورد سفید و زرد و سرخ میباشد و هر یک از آن بری و بستانی
و هر یک بنامی مخصوصند و بستانی اقسام او مضاعف و بری هر یک غیر مضاعفند **ورد**
ابیض بری بفارسی او را نسترن سفید نامند و مذکور شد **ورد ابیض بستانی** بزرگتر از نسترن
و مضاعف و بعد گل سرخ و درخت او بی خار است و رنگش سفید و گرم و خشک و در افعال
ضعیفتر از نسترن است **ورد اصفر بری** نسترن زرد است درخت او خاردار و گلش زرد
و غیر مضاعف است و در قوة مانند نسترن سفید **ورد اصفر بستانی** درخت او بی خار و بعد
درخت گل سرخ و گلش مضاعف و بزرگ و رنگش صندلی و در قوة مانند گل سفید بستانیست

ورد احمر

ورد احمر بری درخت دلیک است گلش سرخ و غیر مضاعف و مذکور شد **ورد احمر بستانی**
بفارسی گل سرخ نامند و بهترین او تمام نشکفته است و آن مرکب القوی و نزد اکثر در اول سرد
و در اول دوم خشک و نزد جمعی گرم و تر و نزد بعضی معتدل و مفرح و مقوی دل و اعضا و مسهل
صفرا و بلغم رقیق و با قوة قابضه و خشک او را قبض زیاده و مفتح ماساریقا و جهة ضعف معده
و جگر و کرده و خفقان حار و غشی و جهة ریه و رحم و مقعد و طلاء او و قطور عصارهٔ آن جهة
درد سر و چشم و گوش و مضمضهٔ او جهة تقویهٔ لثه و ضماد کوبیدهٔ او جهة اورام مراق و رطوبة معده
و سائیدهٔ او جهة تألیل و تمجج جلد که بسبب حرکت بهم رسد و در و پاشیدن گوشت زخمهای عمیق
و ضماد تازهٔ او جهة اعانه بر اخراج پیکان و خار از بدن و ذرور خشک او جهة جوششها و التیام
زخمها و قلاع و زخم آبله و سیلان رحم و خوشبو کردن آن و با برگ مورد جهة قطع عرق و ضماد
برگ درخت او جهة خراز و او رام حاره و ورم مقعد و شکستگی اعضا مفید و تخم گل که عبارت
از ثمر اوست در افعال مانند دلیک است که آن عبارت از ثمر گل سرخ بری باشد و مذکور شد
و آنچه در میان گل شبیه بتخم و زرد است و آنرا آزرورد گویند و دو درهم او با آب رافع اسهال عسر
العلاج و رافع نفث الدم و سیلان خونست خصوصاً چون با اقماع گل بیابند و حمول او مقوی
رحم و رافع رطوبات آن و مضیق فرج است و بوئیدن گل مهیج زکام و عطسه و ما شری در بعض امزجه
و در بعضی مسکن آن و مصلح او کافور و مضر باه و مورث تشنگی و مصلح او انیسون و قدر شربت از
تازهٔ او تا ده درهم و از خشک او چهارده درهم و از آب او تا هشت درهم و بدلش مثل او بنفشه
و ربع آن مرزنجوش است و گویند ده درهم غنچهٔ تازهٔ او ده بار عمل میفرماید و روغن گل که
گل بی اقماع را در روغن کنجد کرده در آفتاب بگذارند و بعد از سفید شدن گل تجدید تا هفت
مرتبه کنند و یا آب افشردهٔ تازهٔ او را با مثل آن روغن کنجد یا زیتون بجوشانند تا روغن بماند
روغن مزبور مرکب القوی و رادع و قابض و محلل و موافق مواد حاره و بارده و با قوة مسهله
و مسکن التهاب معده و رویانندهٔ گوشت زخمهای عمیق و مجفف رطوبت آن و رافع مواد خبیثه

وحقنهٔ او رافع قرحهٔ امعا و مضمضهٔ او مسکن درد دندان و نطول او مقوی دماغ و حابس اسهال
مراری و مسهل مادهٔ لزجه و مقوی اعضا و محلل مواد فاسده و در تسکین دردها عجیب الاثر
و طلاء او با سرکه و لخلخهٔ او با سرکه و گلاب مسکن درد سر و رادع بخارات دماغی و موافق
اورام آن و رافع زحیر و درد امعا و چرب کردن ادویهٔ حابس اسهال با و مقوی فعل آن و قطور او
جهة درد گوش و تدهین او با سرکه و آب مورد رافع عرق و با دزهر قروح و جوششهای حاره مجرب
او رافع ضرر خوردن آهک و زرنیخ و صابون و ذراریح و امثال آن و بدلش نیم وزن او روغن
بنفشه و بوزن او دهن الخلاف و قدر شربتش تا یک وقیه است و گلاب نیز مرکب القوی و مایل بسردی
و با حرارة لطیفه و مایل برطوبة و با قوة قابضه است و بعضی سردی و خشکی او را بسیار غالب
دانسته اند و او مقوی دماغ و فم معده و قوتهای بدنی و نیم گرم او جهة نفث الدم و خشونة
سینه و عوارض نزله و درد معده و امعا و مغص بارده و حاره و درد جگر و سردا و جهة خفقان حار
و تقویهٔ بدن و با شراب جهة زیادتی تفریح و بوئیدن و طلا کردن او جهة درد سر حار و درد چشم
و با قرنفل جهة باردان و لخلخهٔ او جهة تقویهٔ دل و رفع غشی و بیهوشی و تقویهٔ دماغ و حواس
باطنی و نشاط نفس و دفع خمار مفید و بالخاصیة مضر باه و باعث سفیدی موی و مصلحش
جلاب و نبات و قدر شربتش تا هجده مثقال و گلاب مکرر بقدر ده وقیهٔ او مسهل است ورد
منتن در یاسر است ورد اللحاق بفارسی گل رعنا نامند اندرون او سرخ و بیرون زرد و بدبوی
و از اقسام ورد منتن است گرم و خشک و بیخ او محلل قوی و بسیار گرم و در اطلیه استعمال او
اولی است ورد السیاخ گل علیق الکلب است ورد صینی نسرین است ورد الغبار و
ورد الحمار و ورد الغصاب ورد اللحاق است ورد المهیر نزد بعضی گل خطمی است و بلغة
مغرب گل قاوانیا است ورد الزوانی بلغة مغرب گل خطمی است ورد فرا شقایق النعمان است
ورد الجب کیبکج است ورل مائی سقنقور است وراجا لوز فاشرا است ورطوری
سطاخیس است ورق النیل وسمه است ورق الزیتون هندی طالیسفر است ورده

بلغة ماز

بلغة مازندرانی سمانیست ورک بلغة قزوین نبات خرنوب نبطی است ورطنیثا عنز است
و در عین گذشت ورل بفارسی و ترکی بزمجه نامند و آن حیوانیست بزرگتر از حردون و دنبالهٔ
او دراز و جلد او سیاه و درشت و ابلق از خطوط زرد در آخر سیم گرم و خشک و قایمقام سقنقور و دهن
اطفال و بیضی و محلل ریاح و ضماد گوشت او جاذب پیکان و خار از بدن و جاذب سم گزیدهٔ حیوانات
بجوذ و جاذب خون بظاهر جلد و باعث فربهی عضوی که بر آن بربندند و طلای روغن زیتون که در آن
جوشانیده باشند و مهرا شده رافع آثار جلد و کلف و حکه و داء الثعلب و قوبا و سرگین او قالع بیاض
چشم و طلاء پیه او عظیم کننده قضیب و طلای خاکستر او موجب بیحسی عضو است ورشان
از جنس کبوتر صحرائی و از آن بزرگتر و طوق دار است و بترکی الافاخته نامند در خواص مانند
کبوتر صحرائی و از آن بهتر است و چون در روغن زیتون مهرا کنند طلاء او در افعال مانند پیه
شترمرغ و مداومت خوردن او مورث بدی خلق و مصدع و مصلحش سرکه است ورس بار نباتیست
مانند نبات پنبه و مخصوص بلاد یمن و نبات مزبور تا بیست سال گل و ثمر میدهد و ثمرش مانند
کنجد و بعد از رسیدن شق شده شبیه بموی زرد مایل بسرخی مانند زعفران میشود و او را سائیده
جامه با و رنگ کنند و بهترین او زرد مایل بسرخیست و قسم سیاه او که حبشی نامند و سرخ تیرهٔ او
که هندی گویند زبون تر و نزد بعضی گرم کم بیخ آن نباتست و او در دوم گرم و خشک و قوتش تا چهار
سال باقیست مقوی باه و با تفریح عظیم و رافع خفقان و ریاح غلیظه و حصاة و جالی و شرب او
بهق و برص سفید و طلای او رافع کلف و سعفه و بثور و قوبا و مورث لاغری و مضر ریه و مصلحش
مصطکی و کثیرا و شربتش تا یک مثقال و بدلش مثل او زعفران و نصف او سادج است وزغ اسم عربی
سام ابرص است و بفارسی ضفدع را باین نام میخوانند ورق بفتح اول و ثانی برگ نباتاتست و بضم
اول و سکون ثانی اسم طیور است و بفتح واو و کسر را اسم فضه است وسخ بفارسی چرک گویند
و از مطلق او چرک انسانست و طلاء چرک گوش جهة شقاق لب و گزیدن افعی و چرک بدن جهة
بواسیر و شقاق مقعد و داخس و با موم روغن جهة تحلیل اورام نافع است وسمه کتم است و گذشت

وبیخ کور النحل بفارسی برموم نامند ودر عکبر کذشت وبشبخ اسم عربی نباتیست کہ در جبال ازمنك
میروید ودر بوی شبیه ببوی لیموست وچوب اویسیار صلب وازان نیزه میسازند برکش شبیه ببرك
کشنیز وشاخهای او باریك وبیخ او کرهدار وشبیه بسعد در آخر دوم سرد وخشك ورادع ومقوی
اعضا ونیم مثقال سائیده با تخم نیم برشت جهة شکستکی اعضا وضربه وسقطه وجلوس در طبیخ او
جهة سیلان رحم وبواسیر مقعد مفید است وشق جوانی است بسیار کوچکتر از پلنك ودر رنك
وشکل آن ود نباله او کمتر از شیری ودر تنکابن پلنك مول نامند وخواص مانند پلنك ولباس پوست مثل
او معین باه ومقوی کمر ومانع عروض بواسیر وموی سوخته او جهة جراحات مزمنه نافع است
وشج اشق است وشج بسکون ثانی اغرسطیس است ووشم بضم اول وثانی بلغة تنکابن
ودیلم اسم سماقیست ووصیف الاسود پرسیاوشان است ووطواط خفاش است ووعل
نوعی از ایل است وبترکی جوبر ودر دیلم شوکا نامند ودر ایل مذکور شد ووغد بغین معجمه
اسم عربی بادنجانست ووقل اسم عربی ثمر درخت خشك درخت مقل است ووکر آشیانه
طیور است ولیع طلع است وولب نوعی از یتوعات ویقدر ذرعی وبرکش تیره وباخشونت
وشیردار ودر بعضی اماکن شبیه ببرك درخت شربین واز بعضی شبیه ببرك مورد واو
غیر شجرة الراهب وماهودانه است واو مقی قوی ومسهل است وکویند جون او را از جهة
اعلی قطع کنند مقی واز جهة اسفل مسهل واز هر دو جامع قی واسهال ومسقط کرم شکم وزیاد
او قاتل وموروث غشی ومصلح آن سیب وشربتش تا نیم درهم وبدلش لالا است وکلام بلغة
تنکابن اسم جسفرم است ووین انکور سیاه است حرف الهاء هال قاقلهٔ صغار
است هامه جغد است هالوك شك است وبلغة مصر اسم جعقیل هادی اسم فاروق تریاق
است هالیوطس اکلیل الملك است هار وهات اسم هندی استخوانست هاتی بهندی فیل
است هانس بهندی اوزاست هاسیمونا بلغة نبطی اسم نباتیست بیخش مانند شلغم وسیاه
وهرچند در زمین فرو رود باریك میکردد تا بقدر موئی رسد وخام وپخته او ماکول ولذیذ ومایل

برتندی

برتندی وساقش با رطوبة لزجه وزغب دار وبر شاخهای او برکهای ریز ومانند خار کوچکی
وبر شاخ ملاصق بدون میلی بیخش در دوم کرم ودر اول خشك ونزد بعضی کرم وتر وملطف
اخلاط غلیظه ورياح ومقوی دل وحافظ صحت وجهة سرفه ودرد سینه وسپرز وکرده
ومثانه نافع وکویند خوردن او بالخاصیة باعث تولید پسر است ونطفهٔ منعقده قبول
صورة انوثی نمیکند ونطول او جهة سرعة حرکة اطفال مؤثر وتعلیق او در پارچهٔ سبز قبل
از طلوع آفتاب روز چهارشنبه رافع سحر وچشم بد است هبد دانه حنظل است هتاجوری
بهندی اسم کف مریم است هدبه در اصفهان خر خداوپیا نامند وآن حیوانیست بقدر باقلی
خاکستری رنك وزیر شکم او سفید وپاهای او بقدر سر سوزنی وکثیر العدد در دوم سرد وتر وشرب
او با شراب رافع عسر بول ویرقان وطلاء او جهة خناق وسقوط لهاة ومطبوخ او در پوست
انار که با روغن کل سرخ بجوشانند نیمکرم او را در کوش چکانیدن رافع کری قدیم ودرد کوش است
وچون در کوزهٔ نوسفال بسوزانند وبا عسل مخلوط کرده روزی از اوقیه تا ده اوقیه بنوشند جهة
عسر النفس مجرب دانسته اند وتعلیق او با پارهٔ کتان وامثال آن رافع تب ربع وقطور رطوبة
او در احلیل رافع حرقة البول هدهد معروفست واو را مرغ سلیمان نامند در دوم کرم وخشك
ومهرا بخته او با شبت جهة بیحس وقولنج وسدد وخون منجمد وحصاة کرده ومثانه وزهره
وخون او جهة بیاض چشم وبهق وسعفه واستخوان او جهة تب ربع نافع وتعلیق پر وزبان
او موروث جاه ودوستی مردم وبد ستور تعلیق لحیهٔ اسفل او ودرین امور مؤثر وتعلیق استخوان بالجیب
او جهة بستن زبان بد کویان ودوستی دشمنان وبا خود داشتن چشم او جهة تقویت حافظه وبیاد آمدن
فراموش شده وایمنی از جذام واو بختن مذبوح او بتمامه بر در دروازهٔ خانه جهة دفع سحر وچشم بد ودام
صبیان وبخور پر او جهة زخمها وسحر وجنون وبلع کردن دل او بکرمی ذبح آن جهة قوة حافظه بغایت
مؤثر وناخن وپر او را در حریر زرد بسته در زیر سر دو خصم کذاشتن جهة الفت ایشان خصوصا
در وقتیکه قمر در سنبله ونظر دوستی با زهره داشته باشد ونکاه داشتن پر جهة نصرت بر خصم

مؤثر است هدل حنضل است هریسه از اغذیهٔ مشهوره است وبهترین حبوب ولحومی که
ازان ترتیب یابد گندم وگوشت مرغ است گرم وتر وکثیر الغذا ومسمن بدن وگرده ومقوی عصب
وباه وموافق سرفه وخشونت سینه ویابس المزاج است ودیر هضم ومسدد ومصلحش در محرورین
سکنجبین ودر مبرودین انگور وبالخاصیة افکندن قدری از انگور در دیگ هریسه مرقق قوام اوست
هرپی بلغة هندی بیخ است ودر جبال کشمیر کثیر الوجود است قسمی سیاه وقسمی سفید
مایل بزردی وطولانی وغیر مخروط ودر حجم مقابل سه عدد جدوار میشود نیم نخود از قتال
است باسهال وقی عنیف وبالخاصیه مقاوم سم اقسام بیش وسایر سموم است بقی هرنوه
نزد بعضی ثمر درخت عود است از فلفل کوچکتر وبا اندک زردی وطعمش تند وبوی عود ازو
می آید واز حوالی شحر وعمان خیزد مرکب القوی ودر دوم گرم ودر خشکی معتدل ومقوی احشا
ومحلل ریاح وحصاة وبا تفریح ومدر بول وملین طبع ومسخن گرده ومثانه ومحرک باه ومعین
هضم وخاییدن او بهترین انواع استعمال اوست وبخور او مانع زکام ونزله وگذاشتن در میان
متاع وجامه مانع کرم زدن آن وبیخ او را چون چهل روز در میان شراب یا سرکهٔ نارس بگذارند
بسیار سیاه میشود واز عود قماری تفرقه نتوان نمود وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش قاقله است
هرطمان دانه ایست شبیه بخلر ونزد بعضی او خلر است ورازی گوید دقلی است واظهر
آنست که قسمی از خلر باشد چنانکه انطاکی او را بسیله دانسته چه او کلفتر از ان وسرخ مایل بسیاهی
است ونباتش مانند گندم وثمرش در غلافی منقسم بدو ونصف در برودت معتدل وبا قبض
ومطبوخ او با روغن غیر قابض وموافق سرفه ودر سایر افعال مانند خلر است هرقولیون
تمام است هرشفه اسفنج است هرد اسم عربی عروق الصفر است هرجان لوز البربر
است هرقلوه وهرقلوس نوعی از هندبای بریست ونزد بعضی ابو خلسا ونزد بعضی صعتر
هرابزه مرانیه است هرتال بهندی زرنیخ است هرن بهندی اسم آهوست هریا توته
بهندی توتیای هندیست هری بهندی اهلیلج است هرلولی بهندی خروع است هزار جشان

وهزارفشان

وهزارفشان بفارسی فاشرا است هست کند بهندی لوفت هشنیفل اشقاقل است هشت
دهان اسم فارسی نوعی از عود است هفسومورا اسم سریانی افتیمونست هکل فقع است
هلیم اسم عربی کل لاصق بشیء است وبفارسی عبارت از مرق گوشت وگندم مهرا پخته است ودر
افعال مانند هریسه هلام نوعی از اغذیه است که گوشت گاو وگوساله وامثال او را بعد از پختن
با آب ونمک در جائی گذارند تا آب او چکیده رفع گردد وبحسب احتیاج بقول حاره ویا بارده را
با سرکه پخته گوشت مذکور را در ان سرکه اندازند وبقول را بردارند واگر با بقول بجوشانند قسمی
از قریص خواهد بود ودر افعال مشابه مزاج بقول مطبوخه است هلیون بفارسی مارچوبه
نامند ساق وبرگش شبیه بکبر وباشیر قلیلی وگلش مایل بسفیدی وتخمش از قرطم کوچکتر وبا صلابة
در دوم گرم ودر اول تر وتخمش در دوم گرم وتر وبیخش در دوم خشک ودر اول گرم وتری او را
خشکی غالب تر وهلیون مفتح سدهٔ جگر ومدر بول ومبهی ومحلل نفخ وغذائیه او غالب وهاضم و
مغیر رایحهٔ بول وعرق ومفتت حصاة وجهة درد سینه وظلمهٔ بصر ودرد ریه واستسقا
وطبیخ او ملین طبع ودافع درد امعا وبا شراب جهة سم رتیلا وتقطیر البول ومضمضهٔ او جهة
درد دندان نافع ومداومة او مهیج درد مفاصل ومفسد طعام ومغثی ومصلحش عسل وگویند
که او کشندهٔ سگ است وتخمش مفتح سدهٔ سپرز وبا عسل وروغن بلسان مخرج حصاة وفرزجهٔ
او مدر حیض ودر ادرار قویتر از هلیون وقدر شربتش تا دو مثقال ومضر سر ومصلحش عسل
است وبیخش مسکن درد دندان وطبیخ او بتنهائی وبا عسل وتخم خربزه منقی گرده ومثانه
ومجاری بول ومخرج سنگ وریگ آن ومضر ریهٔ محرورین ومصلحش سکنجبین وقدر شربتش
تا سه درهم است ودر فلاحت مذکور است که چون شاخ حیوانات را دفن کرده مکرر آب
دهند هلیون میروید واز مجربات شمرده اند هلهلون زعرور است هلقیقا هندباست
هلیلج اهلیلج است هلیونه شاهترج است هلک قرون السنبل است ونزد انطاکی
رجیع الفار هلموت وهلیمو سلق جبلی است هلد اسم هندی عروق الصفر است
هج

نوعی از ذباب ومشهور بجز مکس است **همیشه بهار** و **همیشه جوان** ابرون است **هنك**
بهندی حلتیت است **هندوا** بهندی نوعی از بیش است **هنکن** بهندی ماهی زهرج است
هنکا چهار بهندی سیسالیوس است **هندبا** بعربی کاسنی نامند واو بستانی وبری باشد
وبستانی او دو قسم است یکی را برك بزرك ودراز وبا خشونة ومایل بتلخی وکلش کبود وبزرك واو را
هندبای شامی نامند وتبرید وترطیب او زیاده از قسم صغیر اوست ویکی را برك کوچك وباریك
وکلش کبود وریزه وتلخی او غالب واو را هندباء البقل نامند هردو قسم در اول سرد وتر
وبا اجزای حارهٔ لطیفه که از شستن رفع کردد واز جهة لطافت مفرط بحسب اختلاف
هوا وزمان ومکان تغییر طعم ورنك وطبع او میشود واو مفتح سدد ومقوی جکر حار وبارد
ورافع سدهٔ آن ومنقی مجاری بول وکرده وآب برك او با آب رازیانه بهترین ادویهٔ یرقان سددیست
وچون از او بجوشانند وکف کرفته با سکنجبین بنوشند جهة تبهای کهنه وتقویهٔ معده ودفع
تعفن رطوبات وبا کلقند جهة تب ربع نافع وچون با قدری رازیانه وکشوث بجوشانند
تفتیح واسهال او زیاده میشود وطلاء آب او جهة اورام حاره ودرد چشم وبا سریشاییده
وروغن کل سرخ جهة سرطان متقرح بیعدیل وغرغرهٔ او با خیارشنبر جهة ابتدای ورم
ورم حلق وخناق وضماد کوبیدهٔ برك او جهة رمد حار مجرب خصوصا با روغن بنفشه
وبا آرد جو وسرکه جهة مفاصل ونقرس حاره واورام حاره بیعدیل وقدر شربت از آب او
تا نیم رطل است ومضر صاحب سرفه ومصلحش شکر است وتخم کاسنی در دوم خشك
ومایل بحرارت وبا اجزای بارده وجهة تبهای صفراوی وسددی ویرقان وخفقان
وصداع وامراض جکر وبا مطبوخ صندل ورازیانه جهة دفع سموم وضعف کرده وسپرز
وقطع نفث الدم وتحریك اشتها موثر وبغیر از ترطیب در سایر افعال نایب مناب برك کاسنی
وقدر شربتش از ده درم تا پنج درهم است واو مغثی وکریه الطعم ومصلحش سکنجبین وادویهٔ
خوشبوی موافق آن وبیخ کاسنی در اول کرم ودر دوم خشك وبغایت مفتح وملطف اخلاط

ومنقی مجاری

ومنقی مجاری غذا ومدر بول وجهة تبهای مرکبه ومزمنه وتصفیهٔ خون ورفع ورم احشا ودرد
مفاصل واستسقا وتنقیح وتحلیل مواد نافع وقدر شربت از سابیدهٔ او یکدرهم تا چهار درهم ودر
مطبوخ از پنج درهم تا پانزده درهم وعرق کاسنی نسبت بآب او بسیار ضعیف تر است **هندباء**
بری غیر خندریلی است نباتش مانند بستانی وکلش کبود وطعمش بسیار تلخ وبرکش درشت
وبیخدار است واو را بقلهٔ یهودیه نامند در آخر اول سرد وخشك ودر تبرید زیاده بر بستانی
وقابض طبع ومقوی معده ودر جمیع افعال بغیر ترطیب قویتر از بستانی وقاطع نفث الدم
وآب او با روغن زیتون دافع اکثر سموم هوام وسموم مشروبه ومدر شیر وحمول عصارهٔ او
رافع ورم حارهٔ فرج وضماد بیخ او جهة کزیدن عقرب وزنبور ومار مفید وبا آرد جو جهة
باد سرخ وبا سفیداب وسرکه جهة سوختکی آتش والتهاب اعضا نافع وتخم وبیخ او در افعال
قویتر از بستانی است وهریك بدل دیکری اند **هندباء هاشمیه** و **هندباء شامیه** نوع بزرك
ورق بستانیست **هندباء البقل** نوع ریزه برك کاسنی بستانیست **هوم** بلغة ترك نباتیست
شاخهای او پر کره وبارش شبیه بعنب الثعلب وکبك از آن بسیار محظوظ است وبیخ برك
وتخ بیخ وریشهای ضعیف غیرغایر واز سموم قتاله وچون پیکان از آب او آلوده خشك کنند
زخمش کشنده است **هوم المجوس** کیاهی است ساقش یکعدد وباریك وصلب وکلش زرد تیره
وشبیه بیاسمین وبرکش ریزه است وظاهرا از جنس ارغوان زرد باشد ونزد بعضی بخور مریم
است در اول سیم کرم وخشك وجالی ومفتح سدد وباجدة وبسیار مجفف وطبیخ کل او جهة
حصاة مثانه واحتباس بول بسیار مفید وذرور کل او حابس خون جراحات وقدر شربتش
یکمثقال وزیاده از دو مثقال او کشنده وتجفیف قوی است **هوفاریقون** معرب از اوفاریقون
یونانیست وآن سه قسم میباشد وهر سه قسم را ثمر مانند جو است قسمی را ساق بقدر شبری
وزیاده وبرکش مانند برك سداب وبار سرخ وکلش سفید وشبیه بکل شبو ودر بوی شبیه ببوی
صنوبر وتخمش سیاه ودراز ومدور مانند جو ومنبتش زمینهای سخت در اول سیم کرم وخشك

وقوتش تاده سال باقیست ومجفف وملطف ومدر بول وحیض ومخرج جنین ومحلل ومفتح سده
وجهة درد ورك نافع وبركش جهة التیام جراحات وتنقیهٔ زخمهای متعفنه ودافع سوختكی
آتش وعصاره وطبیخ او وجهة تقریس بیعدیل ومداومة شرب تخم او واهر روز نیم درهم باماء
العسل جهة عرق النسا مجرب دانسته اند وجهة تب ربع بانیم وزن او سداب بدستور مجرب
شمرده اند وبدلش تخم شبت وانیسونست وصنف دوم بزرکتر از اول وبركش بعد بركه
نعناع وپرشعبه وشعبها مستقیم وساقش سرخ وكلش زرد وتخمش درغلافی مانند خشخاش
وبا خطوط ودربوی شبیه بزاتیانج درآخر دوم كرم وخشك ودو درهم از تخمش مسهل صفرای
غلیظ وخوردن آب سرد معین عمل اوست ودرسایر افعال مانند قسم اول وچون در شراب
بجوشانند طلای او رافع جراحات عظیمه است وصنف دیكر كه داذی رومی عبارت ازوست
نباتش بزركتر از اول وكوچكتر از ثانی وبسیار سرخ وپرشاخ تر وبركش مانند برك سداب
وكلش زرد ودر بوی مانند قسم اول وكرم تر از اول ومسهل رطوبات معده ومجفف آن
ودر جمیع افعال قویتر از اول وثانی وسرخ كنندهٔ رخسار ومقوی معده ورافع فالج وعرق
النسا وعسر بول وحصاة ومسقط جنین ومدر حیض ومقاوم سموم وجهة استسقا وقولنج
وتب ربع نافع وطلای او جهة بهق وآثار وبواسیر وضربان ومفاصل والتیام قروح نافع
ومصدع محرور ومصلحش سكنجبین وقدر شربتش یكدرهم واقسام او بدل یكدیكر وبدل همهٔ آن
بوزن او اذخر ونصف آن بیخ كبر است ومولف اختیارات بدیعی كوید كه تخم هوفاریقون
شبیه بسماق است واین قول مخالف قول جمهور محققست ونزد حقیر مراد ازنانكیر هندی
قسم اخیر است اكرچه ابن خزاز وحكمای هند هوفاریقون وداذی رومی را یكی دانسته اند
ونانكیر را عبارت از آن واز اقسام آن فرزدكامل مراد ایشان است هوفسطیداس
طرثوثیست كه در تحت لحیة التیس میباشد واو غیر لحیة التیس است هوجره و
هوفیسداس مزمار الراعی هوجویه و هوفیلوس ابوخلسا است هوداسیون

اسم مغزی

اسم مغزی نعناع است هوبره اسم فارسی حباریست هوپر بهندی اسم بهل است هوا نسبت
با بدان افضل عناصر ونسبت بروح حیوانی وترویح آن چون نسبت آبست بروح طبیعی
وتغذیهٔ او ونفوذ هوا در اجسام مكونات بشدت وضعف است وهیچیك ازان خالی وعاری
نمی توانند بود وفساد او باعث فساد موالید ثلثه است بعد را احتیاج هریك بآن وتغیرات او
بسبب لطافت از هر مغیری صورت پذیر است چه از اسباب اجرام علوی وچه از اجسام
سفلی وتدبیر هوا در كلیات فن طب مبین است وایراد آن دراینجا لزوم ندارد بلكه ایراد مصلحات
او بقدری وجیز مطلوبست چه خروج او بالكلیه از حالت صحت موجب وبا وامراض بیشمارات
وعلم بر معدلات او از واجبات ومجربین تصریح نموده اند كه بخور دروغ وطرفا از مجربات است
وبخور كردن وبوئیدن عنبر ولادن وقطران وخوردن طین مختوم وامثال آن وفاد زهر معدنی
وخوردن وبوئیدن ترنج ونارنج وسركه ومورد وپیاز ونعناع رفع ضرر هوائی ووبائی میكند واز مودهٔ است
هیل بوا قاقله است هیرون نوعی از خرما است وكویند مراد از وقب است هیثر عربی
جنس حرشف است ونزد بعضی مخصوص بری آن هضان اسم عربی فجل بری است هیزار
اسم فارسی نعناع است هیری بهندی اسم لحم است هیرا اسم هندی الماس است هیراد
وكهن اسم هندی دم الاخوین است حرف الیاء یاقوت بهترین او سرخ شفاف
كلناری كه بهرمانی ورمانی نامند وبعد از ان خمری پس وردی ولعل از اقسام سرخ اوست وبعد
از صنف سرخ او زرد نارنجی است پس زعفرانی پس لیمونی وبعد از زرد كبود آسمانكونی است
پس كحلی پس لاجوردی پس نیلی پس نیتی وبعد از سفید آن وغیر سرخ رمانی اقسام دیكر تاب
آتش ندارند وسرخ او از آتش رنكین تر میكردد وكویند چون با سفید او شائبهٔ سرخی باشد
از آتش معتدل كه او را بر روی سفالی كذارند تمام رنك میكردد ویاقوت صلب تر از همه
احجار است بغیر الماس ورایحهٔ كریهه ودود وعرق مضر اوست ومالیدن او بجزع خشتو
وآب وسنباده باعث جلای او ویاقوت سرخ در حرارت معتدل وزرد او در دوم كرم

وخشك وكبود در اوّل دوم وسفيد در اوّل وخشكى در هم غالب است واو مقوى دل ودماغ
ومفرح وشربش يكدرهم او ترياق سموم وتعليق او بالخاصيّة جهة رفع طاعون وتغيير هوا
ووسواس وصرع وخفقان ورفع انجماد خون ونزف الدم وانكشترى او جهة قضاى
حاجات ورفع ضرر صاعقه وغرق وطاعون ودرد دهان داشتن او جهة رفع تشنكى
وبد بوئى دهان مؤثر وقدر شربتش از يك قيراط تا يكدانك است **ياسمين** برّى وبستانى
ميباشد برّى اورا ظيّان نامند وبپارسى ياس سفيد كويند ومذكور شد وبستانى او جبلى
است كه ياسمين هندى باشد وآن زرد وسفيد ميباشد وامين الدوله كويد ارغوانى نيز
ميباشد وسفيد او نزد اطبّا مسمّى بزنبق است وسوسن ازاد را مخصوص سوسن سفيد دانسته
اند وسوسن سفيد نزد اكثر ايشان مفقود الخاصيّة است واين از جهة اشتباهى است كه در
سوسن مذكور شد وجمهور اطبا تعريف ياسمين نموده اند كه درخت او مانند درخت مورد
واملس وبركش نرم تر وپهن تر وپسطيرى برك مورد نيست ودرخت قسم سفيد او ضعيف
تر وكلش سفيد وبا شائبه سرخى وبسيار خوشبوى واز وقت شكفتن نركس تا اوّل عقرب كل
ميدهد ودر بلاد حاره هميشه ودرخت نوع زرد او عظيم وچترى ومانند درخت موز است
ونزد بعضى قسم زرد او مسمّى بزنبق است وآن در دوم كرم وخشك ومفتح سدد ومسهل بلغم
وسودا وماء اصفر ودافع سدد ورياح غليظه وفالج ومفاصل وامثال آن ومقاوم سموم
ومفرح ومحرك باه ومدر حيض ومخرج اقسام كرم شكم وبوئيدن او جهة درد سر بارد وتنقيه
دماغ ورفع رياح دماغى ونطول طبيخ او جهة دردهاى بارد وصداع وضماد او جهة
كلف وسرخ كردن رخسار وبزرك كردن قضيب واعانه برنعوظ وسفيد كردن موى سياه
مؤثر ومصدع محرورين ومصلحش بنفشه وكل سرخ وسركه وقدر شربتش از جرم او سه درم واز
آب او ده درهم وبدلش ياسمين زرد وبدل هردو ياسمين برّيست وروغن ياسمين بدستور مفتح
ومحلل ودر جميع افعال مذكوره قوى التاثير است وقدر شربتش سه درهم تا پنجدرهم وكل ياسمين

زرد دهند كثير الوهيج وچون اورا در حنظل سبز مهرا پخته يكدرهم اورا با يكوقيه عسل چند
روز بدستور مداومة نمايند جهة استسقا ودرد كمر ومفاصل مجرّب بيان نموده اند **ياس سفيد**
اسم فارسى ياسمين برّيست **ياسمين برّى** عشبة النارات **ياپوشقان** اسم تركى غرّى السّمك
است **يادپوز** اسم تركى فودنج است **ياره طاشى** اسم تركى حجر العاج است **ياغ** اسم تركى
دهن است **يبروح** لغة سريانى وبمعنى ذو صورتين واسم جنس هر نوعى وشامل بيخ لفاح
جبلى وبرّيست چنانكه لفاح شامل ثمر اقسام اوست واز مطلق او مراد قسم جبلى وچون بيخ
هر نوع لفاح كه بزرك باشد بشكل قد شبيه بدو صورة انسان مشاهده كردد واورا ازين
جهة باين اسم ناميده اند وبيخ لفاح جبلى ادنى مشابهتى بصورة انسان دارد بخلاف برّى او كه
بسيار مشابه است **يبروح الصنم** بيخ لفاح برّيست بشكل دو انسان كه روى بر روى يكديكر
كذاشته باشند واورا مهركياه وسك كن نيز نامند چه درميان عوام مشهور است كه هر كه اورا
قلع كند باعث هلاك اوست لهذا بعد از خالى كردن اطراف بيخ او سكى را بآن مى بندند تا از
حركت سك منقلع كردد واين معنى اصلى ندارد واز خواص واحدى بيان نموده نبات مزبور شبيه
بعليق كه بتركى بكورتلن نامند وبقدر ذرعى وبركش شبيه ببرك انجير وباريكتر از ان وثمرش
سرخ وبقدر زيتون ودر بوى شبيه بميعه سايله وكلش سفيد وكويند در شب مى درخشد
وبيخش بصورة دو انسان مواجه ومستور بليفهاى اشتر شبيه بموى بخلاف ساير اقسام
بيخ لفاح كه ليفهاى مذكور ندارند وماداميكه سر اين صورة را جدا نكنند قوتش
تا شصت سال باقيست در اوّل سيم سرد ودر آخر آن خشك ومخدّر وهر عضو قسم
مادهٔ او دواى همان عضو مردان واز قسم نر او دواى زنان وشرب او با زعفران جهة
مفاصل وعرق النسا ونقرس وبا مقل جهة بواسير وبا سكنجبين جهة خفقان وبا كاسنى جهة
حرقة البول وقدر دو بيخ وثمر او جهة آكله وقروح خبيثه نافع ومغلظ خون ومبلّد ذهن
ومصلحش روغنها وقدر شربتش چهار قيراط است ودر نيرنجات واعمال غريبه بغايت مؤثر

واز هرمس نقل نموده اند بهترین زمان قلع او آنست که مریخ درخانهٔ شرف یا درخطی از خطوط
شرف ومتصل بسعدین یا باحدی از سعدین ویا قمر دریکبرج باشد و روز سه شنبه وقت
طلوع افتاب بهتر از سایر اوقاتست چون عضوی از اعضای او را با اندکی از ثمر او وقلیلی
روغن بان یا زنبق یا روغن خلاف نرم سائیده بپیشانی وچشمهای وروی را بان تدهین نمایند
نزد ملوک مکرم ومعزز باشند وهر حاجتی که روی دهد روا گردد وچون مجموع او را یا عضو را
ازان شکسته وبالتی قطع نکنند وبر بازو به بندند یا بگردن اویزند از کل افات وغرق وحرق
وصاعقه وراهزنان ودزدان محفوظ باشند وتعلیق او جهة رفع صرع وتسکین غضب
ملوک بغایت موثر وبعضی شرط دانسته اند که دراول ماه باید تعلیق نمایند وبخور او جهة
دور شدن شیاطین وجن ورفع فساد عقل وجنون موثر است وچون ثمر نارسیدهٔ او را با زعفران
کل سرخ سائیده زن حامله بر کمر وشکم طلا کند از اسقاط جنین ایمن باشد وچون یکعدد
کل شکفتهٔ او را کوبیده در روغن زیتون بجوشانند طلاء ان رافع عسر ولادت است
وهرگاه یکعدد کل شکفته را در کتانی ریسمان پشمی که هفت رنگ باشد بپیچیده بر طفل مصروع
تعلیق نمایند رفع صرع او گردد یتوع اسم جنس جمیع نبات شیردار است وگویند از مطلق
او مراد لاغیه است چه آن بهترین اقسام اوست چه هرچه اسم مخصوص داشته
مذکور گردید لهذا دراینجا ذکر خواص کلیهٔ آن بیان میشود جمیع یتوعات درغایت گرمی
وخشکی واکثر آن در مرتبهٔ چهارم باسمیة اند وجراحت کنندهٔ جلد ومسهل قوی در هر امزجه
ومورث اسهال دموی وقرحهٔ امعا وزحیر وبیحش وغشیان وانقلاب معده وتقلب نفس
وغشی واستعمال انها را درخارج داشته اند واگر بخوردن بعضی ازان احتیاج افتد زیاده
از دو سه قطره از شیر او بدون مصلحی نباید آشامید ومصلحات آن نشاسته وآرد جو
وروغن بادام وگل سرخ ورب سوس وکثیرا است ودوغ سرد کرده رافع افراط عمل اوست
یبروح الوقاد یبروح الصنم است یربوزه بقلهٔ یمانیه است ونزد بعضی بجله یبروحا

باد بخانت

باد بخانت یبرو اسم سریانی بقل است که بفارسی استر گویند یحمور اسم حمار الوحش است ونزد اطبا
نوعی از ایل است ودر الف مذکور شد یحضیض کوفس بزرک برك بستانی است یدالله خون
بز چهار ساله است که دراول با تیر گرفته باشد درماعز مذکور شد یدیده قسوس است
یدقه درخت بل است یراع قصب است یرمه عشبة النار است یرنا اسم عربی حنا
است یرامیع هلیونست یربوع بفارسی موش دشتی نامند واو مانند موش وازان بزرگتر
ودستهای او بسیار کوتاه تر از پا ودنباله اش بلند است در سیم گرم وخشك وکثیر الغذا وملین
طبع ومدر بول ومبهی وجهة امراض بارده مثل فالج ورعشه ومفاصل واخراج سنك گرده
ومثانه نافع ومحرق خون ومصلحش میوهای تازه وترشیها است یشف حجر الیشف است
ومذکور شد یعقوب کبك نر است یعضید خندریلی است یغمیصا بغین معجمه اسم سریانی
ریباس است یقطین اسم جنس نباتیست که بر ساق نه ایستد مثل نبات خربزه ولبلاب
وامثال آن وعوام را از مطلق او مراد قرع است که بفارسی کدو نامند یلنجوج بعربی عود
هندیست یلوه اسم ترکی سلوی است یلقون اسم ترکی طرفا است که بفارسی گز نامند یلم اسم
فارسی بعربی السمك است یمامه اسم کبوتر خانگی است یمام شفنین بریست یملیك اسم ترکی لحیة
التیس است یمیشان اسم ترکی زعرور است یمسو بلغة اکسیریان ابقرا است که شوره باشد
یرنا مرصافت یمورطه اسم ترکی بیضا است که تخم مرغ باشد ینتون بلغة نبطی اسم ثافسیا
است ینق انجره است ینبطورا اسم سلمه است ینبوت خرنوب نبطی است ینمه نباتیست
شبیه بخندریلی وبرکش از برك کاسنی کوچکتر وساقش زیاده بر شبری وگلش زرد ومولف
اختیارات بدیعی گوید در شیراز او را سنبل دارو نامند تازهٔ او جهة الصاق جراحات تازه
ودرد وخشك او جهة زخمهای کهنه مفید است ونزد بعضی خندریلی است یوز اسم فارسی
فهد است وبترکی پارس نامند حیوانیست مانند پلنك واو را رام نموده مانند سگان شکاری
صید وحوش باو میکنند حرارة ویبوست او کمتر از پلنك ودر جمیع افعال قریب باوست

یوشان اسم ترکی شیح است یوبجه صحرایی اسم ترکی وفارسی قصقصه است یوبجه باغی
اسم رطبه است یونك اسم ترکی صوف است ییلان اودی اسم ترکی ثیل است ییرکوکی
اسم ترکی جزراست که بفارسی زردك نامند قدتم بحمد الله تعالی وحسن توفیقه واستعین
باکرامه المفضل المنعام علی اتمام المعالجات والدستورات انه علی ما یشاء قدیر وبالجود
والافضال جدیر والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

تشخیص رابع در مداوای سموم ومشتمل است بر پنج فصل فصل اول در تدبیر منع تاثیر
سموم واحتراز از آن دوم در تدابیر مشترکهٔ سموم سیوم در تدبیر سموم مشروبه چهارم در تدبیر
سموم ملدوغه پنجم در بیان آنچه حشرات از آن گریزند **فصل اول** در تدابیر منع تاثیر سموم واحتراز
از آن از جملهٔ مجربات است که چون طفل را در روز ولادت قبل از آنکه شیر دهند قدر حبه از اشك
چشم کاوکوهی که در تغییر تحت چشم او منجمد میکردد و مسمی بتریاق کاوکوهی است در آب حل کرده میکردد بار
شد بر کام طفل بمالند در ایام حیوة از سموم مشروبه وملدوغه متضرر نکردد وبدستور در
آن وقت از فادزهر معدنی بر کامش بمالند وسه روز متوالی هر روز بقدر برنجی با شیر بدهند
همین اثر دارد واز ین جمله شربت نارجیل بحریست که در ماهی دوبار بقدر برنجی با کلاب
سائیده بنوشند از ضرر جمیع سموم محفوظ خواهند بود بدستور شرب فادزهر معدنی
در هر ماهی دو سه بار بقدر قیراطی یا یکدانك همین اثر دارد واز ین جمله شرب تخم حنظل
است که در اول تحویل شمس بحمل سه روز و روزی یکمثقال از آن تناول نمایند مجربین را
اعتقاد آنست که تا یکسال از مطلق سموم متضرر نکردند وبعضی مخصوص سم هوام
دانسته اند نه مطلق سموم ومتفق علیه اطبا است که چون حزنبل را یکشب در شیر
خیسانیده بنوشند در مدة العمر هیچ سمی در او اثر نمیکند اما احتراز از سموم منوط
برانست که از اطعمه واشربه که بر سر پوش در مواضع مظنونهٔ وجود هوام گذارند اجتناب

نمایند

نمایند وبدستور از چشیدن چیزی که مجهول الخاصیة وغیر معروف باشد وبدست گرفتن
حیوانی که معلوم نباشد هر چند یکه آن حقیر نماید وخوابیدن در مواضع قریب بآشیان
هوام وخرابها بدون بخور بشاخ کاوکوهی وامثال آن وخوردن ترشیها که مدتی در ظرف
مس نی قلعی مانده باشد وگوشتی که گرم بوده بنحوی پوشانیده باشند که منفذی بجهة خروج
بخار نداشته آنمقدار بماند که سرد کردد وخوردن اکثر میوها بدون آب کشیدن آن
خصوصا انگور پوشیده نماند که تاثیر سم در جمیع امزجه یکسان نمیباشد چه یابس المزاج
ومعتادین افیون وسمومات کمتر متضرر میکردند بلکه بعضی اصلا متضرر نمیشوند
چنانکه مشاهده شده که عقرب معتاد افیون را گزیده وعقرب در ساعت هلاك کشت
وآنشخص متضرر نشد وادراك الم نیز چنان ننمود وبدستور معتادین شرب تریاقات
را نیز همین خاصیت است ودر خانها نکاهداشتن مرغ وطاوس وگربه ومرغابی ومرغ
خانکی وامثال آن که حشراة را طعمه کنند بغایت مستحسن است وبا خود داشتن شاخ
کاوکوهی وفادزهر معدنی وحیوانی ومهرهٔ مار وخال صوفی حمید وخاك داغستانی
که کمتر از طین مختوم نیست ونارجیل بحری از ضرور یاتست ودر منع گزیدن هوام دارند
اشیای مذکوره را از مجربات وحضور آن جهة تداوی سموم مشروبه قایم مقام تریاق
اکبر خصوصا مسافرین را داشتن یکی از انها از واجباتست **فصل دوم در تدابیر مشترکهٔ
سموم** باید دانست که تا اثر سم بدل که منبع روح حیوانیست نرسد باعث هلاك
نمیکردد پس در جمیع سموم مشروبه وملدوغه مراعاة دل باید نمود وتاثیر سموم یا بسبب
حرارة مفرطه محرقه ومعفنه است یا بجهة برودة مفرطه که روح حیوانی را از حرکت
باز دارد ویبوست وثقل مفرطی که باعث سد طریق او کردد وصورة نوعیة که اثرش
مضاد روح حیوانی باشد وآنچه بحسب اقتضاء صورة نوعیه باشد در نهایة مرتبهٔ
سمیة است پس تدبیر در شدید آن باشیاء قویه ذو الخاصیة بحسب کیفیة وکمیت زیاده

باید کرد و در حارّهٔ آن تبرید دل بضمادات بارده خوشبوی مانند کلاب وصندل وکافور وروغن
کل سرخ وامثال آن ودر بارده تسخین باشیای عطره وحارّه ودر افراط یبوست ترطیب بمثل
شیر وسرطان نهری وآنچه در اقسام آن بالخاصیّة نافع است وفاد زهر وتریاق فاروق وتاریجیل
بحریست ومنع خواب تا یکروز لازم است وتدبیر عضوی که اوّلاً سموم باو رسد شرط است
چه از وسرایت بمجاور او نکرده بتدریج بدل نرسد پس اگر سم از جملهٔ مشروبه باشد در قی
مبالغه نمایند واگر ملدوغه باشد در بستن محکم آن عضو سعی کنند ومکیدن آن وریختن
آب دهان وباید آنشخص ناشتا نباشد واوّلا مضمضه بروغن کل سرخ و روغن زیتون ویا شراب
کرده وبعد از ان بمکد وآب دهان را بریزد وبا ادویهٔ تریاقیه مثل زراوند وامثال آن مضمضه کند
وبدستور موضع کزیده را حجامت کنند که باعث جذب سم کردد واز ادویهٔ جذابه ضماد نمایند مثل
سرکین کبوتر وبوره ونفت وسرکین بز وسیر وکوکرد وامثال انرا با بول و روغن زیتون وعسل
هر یک که حاضر باشد ومهرهٔ مار درین باب عجیب الجذبست وباید بعد از چسبیدن مهره شیر برو
ریخت وتا شیر بسته شود تکرار ریختن آن نمود وچون شیر منجمد نکردد ومهره بیفتد علامت نجاتست
ودر بعضی قطع آن عضو لازم است اگر عضوی ممکن القطع باشد مانند دست ویا واطراف بدن
وداغ کردن موضع کزیده بسیار نافع است وتدبیر سموم مشروبه وملدوغه که معلوم بوده باشد
مذکور خواهد شد اما تدبیر آنچه معلوم نباشد کلی آنست که اگر مشروبه باشد در حالتی که
اندک تغییر ظاهر کردد با آب کرم و روغن کل سرخ یا روغن کاو ومطبوخ شبت وآب نمک وعسل
وبوره مکرر قی کند واگر باعث غشی وخفقان واختلاط عقل کردد حقنه کنند واز ادویهٔ تریاقیه
آنچه معتمد ورباشد بدهند وهرگاه با التهاب وحرارة وتشنگی مفرط بوده باشد علامت حرارة
سم است درینصورت روغن کل سرخ و روغن بنفشه ولعاب بذر قطونا وشیر تازه ودوغ
وماء الشعیر با شکر وقرص کافور وآب یخ وامثال آن از مبرودات شربا وضماداً نافع است
ومکرر باید بر موضع دردناک وحوالی دل صندل وکافور وکاهو وخیار وطحلب را سرد کرده

ضماد نمود

ضماد نمود واگر علامات برودة ظاهر کردد مثل بسختی اعضا وسردی بدن وعرق سرد وتشویش
عقل وتیرگی رخسار درینصورة مثرودیطوس وتریاقات حاره وپیاز وسیر وجنطیانا
وحلتیت وجدوار وامثال آن باید داد وکلخنهای حاره مانند عرق فتنه وعرق بهار
وجند وامثال آن استعمال نمود وحقنه با وجود خشکی طبع بمطبوخ فودنج وشیر وترنجبین
وبورهٔ ارمنی وروغنهای حاره باید کرد واگر علامات ثقل ویبوسة ظاهر کردد مثل بر
آمدگی شکم ودرد امعا واحتباس بول وطبع وتهوّع وخشکی دهن درینصورة حقنه
بمسهلات قوی مثل سناء مکی وبسفایج ولعاب حلبه وشیر تازه با حلتیت ومقل وسکبینج و
شکر سرخ وبوره وامثال آن باید نمود واگر قدرت بر شرب داشته باشد ادویهٔ مسهله
وبعد از ان ادویهٔ تریاقیه بدهند مانند شیر وشکر وگوشت آبی که ادویهٔ مناسبه بآن طبخ
یافته باشد واگر قوتش ساقط شده با غشی وبیهوشی وعرق سرد وگشتن سیاهی چشم باشد
فی الفور معالجهٔ اورا بقوة تمام بمالند وباد در دهنش بدمند وادویهٔ قلبیه بر روی سینهٔ او
مکرر طلا کنند وآنچه در علاج غشی مذکور است بعمل آورند واگر با اسهال مفرط وبیحس
باشد تدبیر آن بدادن روغنها ولعابها کنند وبعد از ان ادویهٔ قلبیه وتریاقات را با آب
میوهای قابض ورب به وسیب ولیمو ودوغ داغ کرده وامثال آن باید داد وهرگاه سم
ملدوغه باشد بدستوریکه کذشت بعد از بستن موضع وحجامت ومکیدن از تریاقات
مذکوره بدهند ودو مثقال تخم نارنج که مقشر کرده باشند وتخم لیمو وتخم ترنج بغایت مفید
است واین دوا جهة سموم مشروبه وملدوغه مشترك النفع است مغز کردکان سی مثقال
نمك برك سداب خشك از هر یك پنج مثقال دانهٔ ترنج مقشر ده مثقال انجیر کوبیده بقدری که
اجزا را خمیر کند قدر شربتش تا ده درهم است تریاق الطین که بدستور مشترك النفع است
باین صفت است طین مختوم واگر نباشد خاك صوفی حمید وخاك داغستان را با مساوی آن
حب الغار بروغن کاو چرب کرده بوزن ادویه عسل بسرشند ودو درهم آنرا بنوشند وهرگاه

علامات زیادتی خون در مسموم ظاهر باشد فصد بغایت نافع است وسایر ادویه مشترك
النفع سابقا مذکور شد **فصل سیم در مداوای سموم مشروبه که معروف باشد**
ودرین فصل بیان مداوای بعضی ازان که اشهرند مذکور میشود وغیر مشهور را استنباط
مزاج آن از تشخیص ثالث باید نمود وبحسب اعراض وعلامات هریك بدوای مشهورهٔ
آن قسم عمل کرد چه اکثر انرا علاج بیك طریقست **بیش** قدر حبّهٔ او در عرض دو سه ساعت
مهلك است واورا سریع الاثر تر از سم افعی دانسته اند وعلامة او ورم زبان وسدر ودوار
ودرد سر وبر آمدن حدقه وغشی پی درپی است وعلاج او قی مکرر است بمطبوخ تخم [illegible]
وروغن گاو واگر فارجیل بحری بهم رسد بهتر از همه مقیئات است وبعد ازان شرب فادزهر
سبز عدد خالص است برای محمد بن زکریا واکثر اطبا جگر را فادزهر او دانسته اند ودواء
المسك حار را درین باب اقوی از تریاق فاروق میدانند وجدوار را اثر عظیم است **قرون
السنبل** از لوازم شرب او بول الدم وسیاهی زبان واعراض سرسام است ودر غایت حرارة و
مداوای وبعد از قی شرب یکمثقال کافور با گلاب وآشامیدن دوغ سرکرده وآب میوهای سرد
است مثل انار وسیب ترش وآب خیار وماء الشعیر وآب عنب الثعلب وامثال آن با جلاب
وضمادات بارده مثل صندلین وکافور وشیاف مامیثا وگل ارمنی وآب خیار وکدو وکاسنی وامثال
آن **مرارة النمر** زهرهٔ پلنك تا سه ساعت کشنده است بعی سبز واز سمومات حاره ومداوای
او بدستور قرون السنبل است وپنیرمایهٔ آهو را تریاق آن دانسته اند وکافور را **مرارة الافعی**
در سمیت مانند بیش است ومداوای او بدستور آن وبا روغن قی مکرر کردن انفع است
وشراب وگوشت آب مرغ با قدری مشك مفید است وادویهٔ مشترك النفع که قبل ازین
مذکور شده در جمیع سموم نافعند **مرارة الکلب الماء** قد یکمعده ان بعد از هفت روز
کشنده است وتریاق آن پنیرمایهٔ خرگوش است وروغن گاو وبا جنطیانا ودارچینی **دنبالهٔ
گاو کوهی** مورث غشی شدید وکرب است وتریاق او بعد از قی کردن با روغن گاو وآب نیم گرم

وتریاقات

وتریاقات مشترك النفع مذکوره وفندق وپسته وفیلزهرج است که در یکروز چهار مرتبه
وهر مرتبه یك مثقال بدهند **عرق الدابه** مورث ورم روی وسبزی آن وخناق وعرق
بسیار وبد بوئی آنست دوای او بعد از قی با ماء العسل شرب می پخته وروغن گل سرخ است
که مکرر نوشند وتریاق الطین مذکور را **ارنب بحری** از سموم حارّه واگر نکشند مورث سیل
است واعراض او درد معده وضیق النفس وقی مفرط وعسر بول وعرق بد بوی ونفث الدم
است ومداوای آن آب خیار وشیر الاغ وزنان وآب برك خطمی وسرطان نهری است وبعد
[illegible] کین عوارض خوردن حب خربق سیاه وغاریقون وکثیرا ودیت سوس بالسّویه بقدر درهمی
با جلاب **ذراریح** که بترکی الاکلنك نامند از سموم حارّه وعلامات او مانند اعراض ارنب
بحری وبا التهاب واختلاط عقل است ومداوای او مانند ارنب بحری وقی کردن با آب گرم
وروغن گل سرخ وشرب شیرهٔ تخم خرفه وخیار ولعابها وشیر زنان ووجهة احتباس بول جلوس
در مطبوخ خطمی وچکانیدن روغن گل با سفیدی تخم مرغ در احلیل وتغذیه بروغن بادام و
نان میده وپالوده وانجیر خشك وهریره از آرد گندم وشکر وروغن بادام ومداوای خوردن
وزغه وحربا وتخم حربا بدستور مذکور است وتریاقات مذکوره ودواء المسك ومثرودیطوس
وتریاق اربعه نافعند **بلادر وجند سیاه** وامثال آن مورث احتراق وجنون ووسواس
والتهاب معده وتشنگی مفرط اند ومداوای آن شرب سیر ودوغ وگوشت آبهای چرب
وشیرها وتخمهای سرد مثل خرفه واستنشاق روغن کدو وبنفشه وچرب کردن سر بروغنهای [illegible]
ومغز گردکان فادزهر بلادر است **خوردن خون گاو وبستگی شیر وخون در معده** مورث کرب
واضطراب شدید وغثیان عنیف ودرد احشا وعسر النفس وکزاز واحتباس بول وطمع
است ومداوای او حقنه وشرب پنیرمایهٔ حیوانات با سرکه وحلتیت وبوره وفلفل با سرکه تا دفع
انجماد آن نماید ودرین قسم مواد قی جایز نیست مگر در شیر فاسد وجوارش عود ومضغ مصطکی
وماء العسل درین باب مفید است **یبتوعات وحب سلاطین وامثال آن** از ادویهٔ حارّه

سهله مورث التهاب وغثیان واطلاق بسیار وبحش است ومداوای آن دوغ واشیای باردهٔ قابضه
است بعد از قی ودر معالجات کلیه مذکور شد مانند روغنها ولعابها وربوب قابضه اما
اشیاء باردهٔ مخدره مثل افیون وبزر البنج وشوکران ولفاح وتاتوره وامثال آن مورث
خارش بدن وظلمة بصر وسدر ودوار وسردی دست وپا وبحسی اعضا ومستی است وچون
بحد عرق سرد وخشکی اعضا وثبات مفرط رسد علاج ندارد ومداوای آن قی کردن بماء العسل
ونمک وبوره وسکنجبین وروغنهاست وشرب شراب با حلتیت ودارچینی وفلفل وجندبیدستر وطبیخ
نانخواه ونارجیل دریائی وتریاق کبیر وحقنهای تند وسرکه با صعتر وافسنتین وروغن گل سرخ
وشرب سیر وگردکان وتدهین بدن ودماغ بروغنهای حار مانند روغن ناردین وسوسن
واستنشاق جند وحلتیت نافع است واگر مساوی افیون مشروب جند خورده شود در دفع
مضرهٔ افیون از مجربات است ومداوای خوردن بذر قطونای کوفته وآب کشنیز بعد از قی حلتیت
وشراب شربهٔ افسنتین کافی است ودر مداوای فطر وکمات وامثال آن مانند ماهی سرد شده که در
موضع نمناک مانده باشد بعد از قی معاجین حاره مثل فلافلی وکمونی وندا ونند وصعتر وامثال آن
مفیدات اما اشیاء مدرهٔ ثقیله مانند مرداسنگ واجرام معادن وبرگ موش وشنجرف وزیبق
وامثال آن مورث احتباس طبع ونفخ شکم ودرد احشا ودر بعضی بول الدم ودر اکثر احتباس بول
وورم عانه وقرحه امعا است وگاه هست که باعث اطلاق مفرط گردد ومداوای آن قی وبا وجود
احتباس طبع حقنهاست ونادرین باسرگین کبوتر وشراب بغایت نافع است وطبیخ انجیر وتخم کرفس
ونوعا وافسنتین وترنجبین ومسهلات وگوشت آبهای چرب باید داد ودر زیبق مقتول ومصعد
بعد از حقنه ومسهل وشرب ماء العسل مداوای بحج باید نمود زرنیخ وآهک وزنجار وصابون
وامثال آن مورث قرحهٔ امعا وبحش وخشکی دهان وبول الدم ودرد معده است وگاه هست که
آهک ببول دفع شود ومداوای آن بعد از قی خوردن جلاب وآب گرم وشرب طبیخ تخم کتان وخبازی
وتخم مرو وتخم ترتیزک است وبدستور آب برنج وشیر وگوشت آبهای چرب وآنچه در ارنب بحری

مذکور

مذکور شد نافع است شوای مغمومه که گوشتهای پخته وکباب را در حین گرمی مفرط آن بپوشانند که
بخار او رفع نشده سرد کرده اکل آن باعث سدر ودوار وهیضه وبیهوشی میگردد ومداوای او قی
وبعد از آن سکنجبین سفرجلی وشراب ومقویات معده است ومنع خواب وحمام لازم است وهرگاه باعث
قی وغثیان شدید واسهال مفرط گردد بعلاج هیضه مبادرت کنند زاج وشب ونمک تلخ وشوره
وامثال آن مورث سرفهٔ شدید بعد علاش وسل است ومداوای آن بروغن تازه وشکر ولعابها وشیر
وامثال آن است سفیداب وجبین وگچ وامثال آن مورث قولنج قوی وخناق وخشکی دهان ودر
امعای شکم است مداوای آن شرب ماء العسل با آب خطمی تازه وخبازی ولعاب تخم کتان وروغن بادام
واسهال فرمودن بدوا نمک محموده با جلاب وسایر مسهلات وهرگاه منجر بسحج گردد بعلاج آن مبادرت
نمایند ودر جمیع سموم آنچه در کلیهٔ آن مذکور شد مراعات باید نمود ومیل هر یک بهر جهتی که باشد
بآن جهة دفع باید کرد وامالهٔ آن از عضو شریف بعضو خسیس شرط است فصل چهارم در سموم
ملدوغه معروفه وجراحات الآت مسمومه باید دانست که سموم حیوانات بدستور
سموم مشروبه قوی وضعیف میباشد وقواعد مذکور شد ودر اینمکان بعضی از مشهور آن مذکور
میگردد تا غیر مذکور را هم بآن طریق مداوا نمایند حیات اقسام مار بسیار است ومجموع
آن از سه مرتبه بیرون نیستند یکی آنکه مهلت بمداوا ندهد ویکی ضعیف که قتال نباشد
ویکی قتال ومهلت دهنده بیرا و باشد واز یکهفته بیش نگذراند واز قسم اول ماری میباشد در
بلاد ترک از ده وشبر تا سه شبر مایل بسیاهی وزردی وچشمش سرخ وسرش باریک وبران تاجی
وستمی بلکه وناظر نیز گویند چه دیدهٔ او بهر حیوانی که افتد هلاک میگردد هرچند که دور باشد
ووحوش وطیور از آن خایفند ودر حوالی مکان او گیاهی نمیروید وقسمی از آن بقدر سه ذرع
تا پنج ذرع وچشمش درخشنده وگزیدهٔ او در عرض سه ساعت هلاک میشود وقسمی از آن شاخدار
میباشد وقسمی از وسمی بافعی است ووصف آن در حرف الف مذکور شد وعلامهٔ گزیدن او
آنست که از آن موضع اولا خون روان کرده وبعد از آن زرداب وپس از آن برنگ زیتی وزنگاری

وتدبیر او بدستوریست که در قواعد کلیه گذشت و شرب تریاق کبیر و روغن کهنه با عسل
و شیر و شراب کهنه و تکرار قی و دو مثقال حلتیت با شراب و شرب سائیدهٔ مهرهٔ مار و بستن
آن بر موضع گزیده و پنیر مایهٔ خرگوش و غیر آن که تازه باشد با سرکهٔ ممزوج باب و قاشرا
و اسپند و تخم یونجه و بیخ عرطنیثا و بیخ کاشم و زراوند مدحرج و طویل و کرفس کوهی
و تغذیه بسرطان نهری و زنجبیل با شیر انسان و الاغ مفید است و این دوا را در سم افعی
مانند تریاق کبیر دانسته اند انیسون ده درهم فلفل سه درهم و نصف زراوند مدحرج جند بیدستر
از هر یک یک درهم و نیم با می پخته سرشته بقدر جوزی استعمال کنند و خوردن آب شبت تا بقدر
یک رطل و بستن جرم آن از مجربات است **حیات متعطشه و امثال آن و تنین** و هر یک
بالوان مختلفه و بزرگ و کوچک میباشد و تنین که بفارسی اژدها نامند نوع عظیم آنست و کوچکتر
از پنج ذرع نیست و زیاده بر سی ذرع میباشد و چشمش بسیار بزرگ و در تحت فک زیرین او شعیری
مانند قرن و دندان او بسیار و بعضی از آن بال دار مانند بال شتر و علاج غیر اژدرها مانند مداوای
افعی است و علاج زخم گزیدهٔ اژدرها و سایر آن بادویهٔ اکاله و قروح خبیثه باید کرد و ضماد نمودن به
بادروج و بدستور برصاص بالخاصیه مفید است **عقارب** بفارسی کژدم نامند و اقسام میباشد
و گویند نه قسم است و زبونترین او سیاه و جراره و اسلم او طیارات است و گزیدن او باعث درد
شدید و سردی اعضا و کزاز و اختلاط عقل و آنچه قتال باشد موجب خدر و غشی و عرق
سرد و انطباق فکین و ورم قضیب و بروز مقعد میگردد و اگر بر شریان گزد مورث غشی و بر عصب
باعث تشنج و بر رگ موجب عفونت خون در تجاویف رگهاست و مداوای او بموجبی که در قواعد
و ادویهٔ مشترک النفع کلیه گذشت باید نمود و شرب سیر و ضماد آن و شراب کهنه و رته و دینا
دویه و عاقرقرحا و برگ سداب و پیاز عنصل و تخم یونجهٔ صحرائی و قاشرا و بیخ حنظل و غاریقون
و اسپند و تربزک و تخم آن و جاوشیر و سطاریون که در اصفهان گل عقرب نامند از مجربات است
و ضماد او بغایت مسکن درد و بدستور ضماد خندقوقی پخته و طلاء گوگرد با راتیانج و بدستور

عسل بلاد

عسل بلادر با روغن گردکان همین اثر دارد و تدهین بروغن زیتون گرم در تسکین درد گزیدن
عقرب سریع الاثر است و عقرب جراره بسیار کوچک میباشد و دنباله را در حین حرکت میکشد
و مانند سایر عقارب بلند نمیدارد و در روز اول چندان ضرری از و ظاهر نمیگردد و در روز دویم
و سیم اعراض هولناک بهم میرسد مثل غشی و خفقان و بول الدم و ورم زبان و بحش عظیم و مداوای
او بعد از مکیدن و داغ کردن موضع شرب آب سیب ترش است و بالخاصیه آب او و سویق آن
تریاق اوست و قرص کافور و دوغ و شیرهٔ تخم خرفه و امثال آن با سکنجبین مفید و هرگاه باعث ورم
گردد فصد کنند و در ورم زبان رگ زیر زبان را بگشایند و در احتباس طبع حقنه و در تهیج امعا روغن
گل سرخ بنوشند و تریاق عسکری درین باب قوی الاثر است و این سفوف را از مجربات دانسته
اند طرخشقوق خشک برگ درخت سیب ترش کشنیز خشک بالسویه قدر شربتش سه مثقال است
و علاج موضع جراحت را بدوای تند باید کرد و حوالی آنرا بگل ارمنی و سرکه و مبردات طلا کنند
و تغذیه بآب غوره و جو و اشیای بارده موافق است **رتیلا و شب و عنکبوت** اقسام رتیلا گویند
شش صنف است یکی برد ارمانند بر موریچه و یکی سیاه و یکی عنبیه که بفارسی انگورک نامند
و یکی سرخ و یکی زرد و آن ذهبیه بسیار زند و بعضی مایل بزردی میباشد و زغب دار مانند پشم
و یکی کوکبیه و در پشت او خطهای براق و همهٔ آن در شکل شبیه بعنکبوت اند و اعراض گزیدن رتیلا
ورم موضع لسع او و درد معده و خارش بدن و اطلاق طبیعت و در بعضی بحتی بدن و برآمدگی
شکم و عرق مفرط و رعشه و درد سر و کزاز و تمدد و سرفه و قی دایم و در بعضی دغدغه و خروج بادها
از مقعد و اضطراب عظیم و سبات مهلک میباشد و مداوای او بدستور استعمال ادویهٔ مشترک النفع
مذکوره و آنچه در عقرب بیان شد و تدبیر موضع لسع و جلوس در آب گرم است چه آب گرم باعث تسکین
درد و استراحت بقدر ساعتی میگردد و باید بعد از تسکین موضع را با آب نمک تند نطول نمود و آن
بسیار گرم باشد و حمام دایم و تعریق تا چند یوم بغایت نافع است و موضع گزیده را با خاکستر چوب
انجیر و آهک و قلی که با آب گرم سرشته باشند ضماد نمایند و دو درهم شونیز بالخاصیه تریاق اوست

وجمیع ادویه که بجهة عقرب نافع باشد درو مؤثر است وبرك درخت چنار وجوز السرو
ودارچینی وثمرة الطرفا وتخم شبت وهلیون باشراب نافع است واین معجون جهة رتیلا
وسایر هوام نافع است **تریاق الرتیلا** شونیز ده درهم دوقو زیرهٔ کرمانی هریك پنج درهم
ابهل جوز السرو هریك سه درم سنبل الطیب حب الغار زراوند مدحرج دارچینی جنطیانا تخم
یونجه تخم کرفس تخم شبت هریك دو درهم با عسل دو وزن ادویه بسرشند قدر شربتش تا سه مثقال
است وشب ازنوع عنکبوت وپاهای او دراز است واز کزیدن او بدستور عنکبوت درد معده
وعسر بول وحبس طبع وسردی دست وپا حادث میکردد ومداوای آن بدستور رتیلا است **قملة**
النسر ازجملهٔ هوام وبقدر قمل وازاصناف کنه است وبفارسی ده نامند واز کزیدن او خون
ازهمه مسامات تراوش میکند مثل رکهای مقعد وبن دندان واز سینه ومعده ومجرای بول ورعاف
ومداوای او مالیدن موضع بپادزهر وصندل سرخ وآب کاهو وحی العالم وطحلب وامثال
آنست وشرب آب کدو وخیار وکاسنی وکل قبرسی وطین مختوم وآنچه درسموم حاره مذکور شد
زنبور ومکس عسل ومورچه وارو پشه وامثال آن مداوای کزیدن همهٔ آن مانند سموم حاره
است وتبرید دران شرط است شرباً وضماداً وچون مکس را سرکنده تتمهٔ او را بر موضع کزیدهٔ
مذکورات بمالند درد را در ساعت ساکن کند وبدستور کل ارمنی با سرکه وبرك بادروج وامثال آن نافعند
سام ابرص وعضایه بضاد سوسمار است وبظاء معجمه سالامندرا واز کزیدن اینها دندان
ایشان درموضع کزیده میماند ومادام که اخراج آن نشود درد دایمی میباشد ومداوای آن
درآب کرم کذاشتن عضو ومالیدن آنست بروغن وخاکستر تا دندان بیرون آید وبعد ازان
خاکستر را بروغن خمیر کرده ببندند **سك دیوانه وسایر سباع دیوانه وانسانی که ازکزیدن**
آن دیوانه شود وهر حیوانی وکویند الاغ واستر ازکزیدن حیوان دیوانه دیوانه نمیشوند وکاه
هست که بنفسه مانند سایر حیوانات دیوانه شوند وسك وسایر حیوان دیوانه کزیده اولا
تا چند روزی عوارض میباشد وبعد ازان درو فکر فاسد ووسواس وخوابهای هولناك ودرکرفتکی

آواز وخلوت نشینی وخوف وغم وکریه عارض میکردد واز آب خوف میکند وچون در آب وآینه
وامثال آن صورة آن حیوان درنظرش می آید بنابران آب نمیخورد وچون اعراض قوی تر کردد
باعث تشنج وکزاز وادرار منی بی شهوت وکریختن از روشنی وجنون سبعی وفریاد کردن مانند
سك وحمله نمودن بر آشنا وبیکانه میکردد ومتقدمین اطبا متفق اند که بعد از خوف از آب واز
دیدن آن لرزیدن ممکن العلاج نیست ومتاخرین ایشان اکثر آنرا قابل علاج میدانند مکر انکه
بنهایت مرتبهٔ جنون رسیده باشد واکثرا بحران وطغیان ونقصان تا چهل روز است ومیشود
که زیاده وکمتر ازان نیز باشد چه بحسب مزاج است در یابس المزاج بعد از یکهفته ودو هفته
وچهل روز خوف آب بهم میرسد ودر مزاج مرطوب تا چهار ماه وشش ماه وبعضی تا یکسال وزیاده
ازین نیز کفته اند وبتجربهٔ مجربین رسیده که کزیدهٔ اول بار او باخطر است ودر سایر مخاطره کمتر **اما**
علامة دیوانکی سك یکی انکه ترك متوك خود کرده بپیرامون اهل خانه نمیکردد وچیزی نمیخورد
واز آب میکریزد دیکری سرخی چشم وبیرون آوردن زبان ودویدن بسیار وکرفتکی آواز وافتادکی کوش
وبرآمدکی پشت وکج کردن آن بطرفی که حرکت بان جهة کند وحرکتش نسق وشبیه بحرکت مستان
وحمله کردن برهمه چیز دیکر کریختن مکان زود ودرحین ملاقات او عجز کردن ایشان **اما علامة**
زخم او از زخم سك غیر دیوانه که حالت سك مشتبه باشد ودیوانکی ان مشخص نباشد باید
پارچه نانی را بخون زخم آن آلوده پیش سك غیر دیوانه انداخت هرکاه نان را نخورد علامت زخم سك
دیوانه است واکر تناول کند غیر دیوانه وبدستور مغز کردکان را کوبیده یکشب بر زخم ببندند هرکاه
مرغ کرسنه ازخوردن او نفرت کند علامة دیوانه کیست واکر تناول کند وبکشانه روز هلاك نکردد غیر دیوانه
خواهد بود **العلاج** اول موضع زخم را حجامت کرده مبالغه درکشیدن وجذب سمیت واخراج
باید نمود وتضمید باشیای نمود که زخم وسیع کشته بهم نشود مثل پیاز وتربزك وچغندر پخته در روغن
وسایر مراهم آکاله واکر داغ کنند ودرد نم چرك آن مبالغه نمایند بغایت مؤثر است اما بعد از سه
روز بر نفعی ندارد چه سمیت او سرایت کرده در این صورت بر زخم آنجا وشیر واشیای جاذب

سم باید بست مانند مظرون یا بول انسان وخاکستر تاك با سرکه وترتیزك با روغن وتکرار بستن
سریشم ماهی را نافع دانسته اند ودر ترطیب وتقویۀ اعضای رئیسه باید کوشید ومعالجهٔ
بدستور مالیخولیا وجنون باید نمود واز جماع وخوردن ترشیها وهوای سرد اجتناب بسیار
لازم است وتنقیۀ سودا بمنضج ومسهل مکرر باید کرد واین دوا را جالینوس فرموده که بهر که
داده شد خوف از آب نکرد وباعث نجات کردید **دواء السرطان** سرطان زنده را در ظرف
مس سرخ بقدری باید برشته کرد که توان سائید وده جزو آنرا با جنطیانا پنج جزو وکندر
یکجزو نرم سائیده ودر ایامی که روز مسهل نباشد بآب سرد دو درهم صبح ودو درهم شب
تناول نمایند ودر تفریح وترطیب ونشاط طبع سعی کند وحقنه بماء الشعیر وروغن کل سرخ
وآب برك خرفه ولعاب بزر قطونا وامثال آن بسیار مفید است وآبرا در ظرف لوله دار ریختند
که آنرا نه بیند وچون ظرف آب پوست کنتار باشد از خوردن آن اجتناب نمیکند ودر آب کرم نشستن
وبول در آن کردن بغایت مفید است واز غذاها کشتهای لطیف مثل مرغ بریان وبره وبزغاله
فربه وروغن کره وشیر وپالوده وحلواهای نشاسته وامثال آن تناول نمایند وشراب ممزوج بآب
بسیار بغایت موافق است وتدهین سر وبدن بروغنهای رطبه مثل روغن بنفشه نافع واستحمام
وخواب بسیار مفید است وخوردن آب پودنۀ نهری روزی صد مثقال بسه دفعه از سه روز
تا یکهفته از مجربات است وآب پیاز بدستور سه روز روزی صد مثقال بسه چهار دفعه بنوشند
بیعدیل دانسته اند وآب ثیل از مجربات است وچون سماقی را که بترکی بیلدرچین نامند بتمامه کباب کرده
بخورند وچیزی از وطرح نکنند بالخاصیه مجرب دانسته اند وبدستور کباب جکر سك دیوانه
که او را کزیده نافع یافته اند وبستن آن نیز بر موضع جراحت بسیار مؤثر است ودواء الذراریح
بالخاصیة رافع جمیع مضرات واز مجربات جمیع اطبا است وچون از ان بنوشند اجسامی با بول
دفع میشود شبیه بحیوان کوچك وعوام را کمان میشود که بچهای سك است **دواء الذراریح**
ذراریح بزرك فربه را که بترکی الاکلنك نامند سر وبالها وپاها انداخته یکجزو وعدس مقشر یکجزو

قلفل قرنفل دارچینی سنبل الطیب زعفران هریك سدس جزو مجموع را سائیده با آب قرص بسازند
وهر روز دو دانك بآب کرم بنوشند **قسم دیکر** ذراریح را سر وبال وپای انداخته سه شبانه روز
در دوغ خیسانیده بعد از هر یکشبانه روز تجدید دوغ نموده پس خشك کنند وبعد از ان بامثل او
عدس مقشر سائیده وبا آب قرص ساخته بقدر دو دانك هر روز با آب کرم بدهند **مداواء زخم
سباع وسك غیر دیوانه وبوزینه وامثال آن** یکشبانه روز پیاز ونمك وعسل را با یکدیکر مخلوط
کرده بر زخم به بندند پس بمرهم اسود ضماد نمایند ومرهم مزبور جهة زخمهائی که از کوفتکی اعضا و
سقطه بهم رسد بدستور نافعست **مرهم اسود** قته روغن زیتون موم پیه بالسویة استعمال کنند
وموضع کزیدن پلنك وشیر ویوز را اول بادویۀ جذاب ضماد کنند مانند سرکه وخاکستر وپیاز
وعسل بعد از ان با سرکه ونمك بشویند پس بمرهم اسود معالجه کنند وبستن باقلی تازه که دو نیم کرده
باشند بغایت جاذب زخم سك وامثال اوست وآرد باقلی با سرکه بدستور مؤثر وجاذب است
وجهة زخم دندان انسان نیز مفید وشب محرق وبدستور کندر با روغن زیتون وشراب جهة
کزیدن انسان نافعست وهر کاه موضع زخم حیوانات ورم کند طلای مرداسنك رافع آنست
موغالی نزد بعضی غیر موش خرماست وکویند کوچکتر از این عرس وخاکستری رنك ودندانش
سه طبقه بر بالای یکدیکر میباشد وچون بر حیوان مسلط کرد د بر خصیۀ آن می چسبد وکزیدن
او باعث درد شدید وآبله کردن حوالی آن وکاه هست که مورث درد امعا وعسر بول کردد ومداوای
او بستن قته با سرکه وبدستور سیر وعاقرقرحا وتخم ترتیزك وامثال آنست واکر ورم بهم رسد
پوست انار شیرین را مهرا پخته ضماد نمایند **مداوای زخم الات زهردار** بدستوریست که
در سموم ملدوغه کذشت ودرو مغناطیس عجیب الاثر است واصل در ان ضماد جاذب
سم است وبه نکردن زخم تا دفع سمیت آن بالکلیة شود وشرب تریاق کبیر وفاد زهر وشستن
مکرر آن موضع را بآب خاکستر چوب انجیر ونمك وحجامت کردن ان وبستن ماهی تازه که شکم
او را شکافته باشند وحلزونات وکوشت سلحفات وامثال آن **فصل پنجم**

در ادویه که حشرات از آن گریزند **مار** انواع آن از دود شاخ گوزن میگریزند و بدستور بخور تخم
بزرگوکرد وموی انسان وزفت ومقل وسکبینج وچوب انار وقنه همین اثر دارد و پاشیدن
آبی که نوشادر در آن حل کرده باشند وچون در سوراخ مار بریزند باعث هلاک اوست
وفرش کردن برنجاسف بغایت آزموده است وطبیخ حسک را بر موضعی بپاشند مار ترک آن
مکان کند وچون ریسمان را قطران آلوده بر دور خود حلقه کنند هوام داخل آن حلقه نمیگردند
واز دارندهٔ زمرد افعی گریزانست وچون چشم او بر زمرد افتد همان ساعت چشمش از حدقه
بدر میشود وآنچه در فصل احتراز سموم مذکور گردید با خود داشتن هریک از آن وپیاز
عنصل باعث حفظ اذیهٔ جمیع حشراتست **عقرب** از دود کبریت وآنچه مار از او گریزد
در عقرب نیز مؤثر است وسوزانیدن چند عدد آن در مکانی باعث گریختن سایر میگردد وچون
چراغ بسیار روشن در جائی گذارند حشرات متوجه آنجا میشوند ومکان بعید از چراغ
محفوظ میماند وبدستور بخوری که مؤلف امان الاخطار فی الاسفار ذکر نموده در گریزانیدن
هوام وپشه بیعدیل است زاج سفید شونیز زیره سکبینج جند مقل سم بز بالسویه کوفته حبها
بسازند ودر مکان مکرر دود کنند وپاشیدن آب مطبوخ بابونه وحنظل واسپند وسیر
وبرنجکشت بغایت مؤثر است وپیاز وطبیخ پیاز عنصل از مجربات است **پشه** طلای روغن
با آب لیمو رفع اذیهٔ گزیدهٔ پشه کند ومجربست وچون زرنیخ ونوشادر را با پیه گاو چند
چند روز مکانی بخور کنند منع تولد پشه کند ومجرب یافته اند **کیک** پاشیدن طبیخ
حسک را جهة کشتن کیک از مجربات دانسته اند وبدستور است طبیخ حنظل وافسنتین
وشونیز وکیکواش از جملهٔ ادویهٔ مشهوره اوست **قمل** طلا کردن مولود در روز ولادت
بآب زیره باعث عدم تکون شپش در تمامی عمر او گردد زیبق را چون بر جامه یا بر بدن بمالند
در ساعت رفع آن میکند واز مجربات است **ذباب** چون صورة مگسی از زرنیخ وکندش بسازند
با چوب بدل کندش کنند ودر جائی بگذارند مگس از آن مکان گریزان شود وطبیخ خربق

سیاه کشندهٔ اوست وچون زرنیخ را در شیر حل کنند مگس از عبور بر آن هلاک گردد وبوی پیاز عنصل
کشندهٔ اقسام مگس است وبدستور از کافور وروغن زیتون وزرنیخ میگریزد **ساس وارضه**
پاشیدن آب مطبوخ خرزهره در کشتن کیک وساس وارضه از مجربات است **جعل** آب مطبوخ
شکوفهٔ درخت چنار وبخور او کشندهٔ جعل است **فاره** چون موشی را دنباله ببرند یا خایه
کنده سر دهند جمیع موشان آن خانه را او بر طرف میکند وپوست روی او را چون کنده سر دهند
سایر موشان میگریزند وبدستور از دود زاج گریزانست وپیاز عنصل کشندهٔ اوست در یک ساعت
مورچه از حلتیت میگریزد واز ریسمان آلوده بقطران تجاوز نمیکند وچون شیرینی وسایر اشیا را
در مکانی گذارند ودر وقت گذاشتن ضبط نفس کشیدن کنند مادامیکه دست احدی بآن
چیز نرسد مورچه پیرامون آن نگردد واز مجربات شمرده اند ودر جائی که زنباد بخور کنند
مورچه هرگز عود بآنجا نمینماید واز مجربات دانسته اند وداشتن پیاز عنصل موجب هرب
سباع وهوام ومار وقمل ومورچه ومگس است **تشخیص پنجم در اوزان**
وآن مشتمل است بر سه فصل **فصل اول** در اوزان صغار **فصل دویم** در اوزان کبار **فصل**
سیوم در تحویل بعضی از اوزان به بعضی **فصل اول** در اوزان صغار پوشیده نماند که نزد اطبا
هرچه کمتر از رطل باشد معروف باوزان صغار وما فوق آن موسوم بکبار است وکیل که
عبارت از پیمانه باشد از جملهٔ قسم ثانی است واختلاف در هر یک در اوزان صغار وکبار
بحسب امکنه وازمنه ومصطلحات واقع شده ودر این مقام هرچه بحسب کتب معتبرهٔ طب
وفقه ولغات اعتبار داشته اشاره بآن میشود وباید دانست که حبه وطسوج وقیراط و
دانک بحسب درهم فضی ومثقال ذهبی مختلف میباشد چه اجزاء مذکوره از درهم کمتر از
اجزاء مثقال است ونزد اهل تجربه ثابت شده که قدری از فضه که در مقدار مساوی با ذهب
داشته وزن ذهب سه سبع زیاده بر وزن فضه میباشد واکثر اساطین اطبا برانند که در
در زمان قدیم وجدید قدر درهم مختلف بوده بخلاف مثقال که در اختلاف آن قلیلی قایلند

واختلاف هر یك در طیّ تحریر آن مذکور میکردد **ارزه** که بفارسی برنج نامند مراد از وزن دودانهٔ خردل بریست **شعیره** دوارزه است **حبّه** از درهم عبارت از سدس ثمن اوست که یکجزو از چهل وهشت جزو درهم باشد واز مثقال عبارت از دو شعیر است که چهار ارُزه باشد **طسوج** از درهم دو حبّه است واز مثقال دو حبّه ونیم که ده ارزه باشد **قیراط** از درهم دو طسوج است که شانزده ارزه باشد واز مثقال دو طسوج ونیم که بیست ارزه باشد **دانق** بفارسی دانك کویند وآن از درهم دو قیراط است که سی ودو ارُزه باشد واز مثقال سه قیراط ویکحبه که چهل ارزه باشد **ترمسه** دو قیراط مثقالست **نواة** دو دانك مثقالست ونزد بعضی نیم درهم فضی است **غرامًا** بغین معجمه از یکدانك ونیم تا دو دانك است **عرمی** بعین مهمله هفت وقیّه است **کرمه شامسه** نزد بعضی یکغراما ونیم ونزد برخی سه قیراط ویکحبه **خرنوب** از مطلق او مراد یکقیراط است **خرنوب شامیه** چهار حبّه فضی است وسه حبه ذهبی **باقلاو** از مطلق او وا ز باقلای یونانیّه مراد نیم درهم است **باقلاء اسکندریّه** نه قیراط است **باقلاء مصریّه** چهل وهشت جو متوسط است که یکدرهم باشد **اوبولوس** نزد بعضی یك دانك مثقال است ونزد بعضی یکدانك درهم ویوحنا بن سرابیون کوید سه قیراط است **اکسوثافن** از مطلق او مراد هشت قیراط است وهرکاه در روغن مذکور کردد مراد شانزده درخمی است واز شراب هجده مثقال ونیم واز عسل سه وقیه وربع وثمن وقیه **درخمی** نزد اکثر یکمثقالست ونزد قلیلی یکدرهم ودرهم را مقرر از ان دانسته اند **جوزه** از مطلق او مراد نُه درخمی است **جوزهٔ بنطیه** یکمثقال است **جوزهٔ ملکیه** شش درخمی است **بندقه** یکدرهم است ونزد بعضی یکمثقال **ملعقه** در داروی مراد یکمثقالست ودر عسل چهار مثقال **سامونا** بسین مهمله یکغراما ونیم است **اوبغوس واو دوبه** یکوقیّه اند **قیاسا واون** هفت مثقالند **قلجیارین** بقول دیسقوریدوس یکدرخمی ونیم است **بردار** مانند ملعقه از عسل چهار مثقال است واز داروی یکمثقال **بردار صغیر**

یکدرهم است

از شفاء الاسقام در قطع اسهال مجربست جاورس ۲ کندر کل سرخ برك مورد کعك ۱۰ آرد جو ۱۵ با آب به یا طبیخ او بسرشند **ضماد جالی** جهة قوباوآثار مغیدا است ومجربست قره مانا مونرج ۱۰ آرد نخود سرکین بزه اصل السوس کوکرد ۱۵ باسرکه وامثال آن بحسب هر عضوی بمیاه جالیه بسرشند **ضماد قوبا** از مجربات والد حقیر جهة قوبا وسعفه یابسه وجرب ازموده است کوکرد ۱۰ اصمغ عربی ۵ دنبهٔ تازه ۱۵ ام در حمام بعد از حمام بد وساعت ضماد نمایند **ضماد ایضا** از مجربات والد مرحوم جهة شقاق آزموده است زاج صبر سیاه بالسویه با نفط سیاه بمالند ودست را نزدیك آتش بدارد **ضماد** جهة سعفه وجرب بغایت نافع است سفال تنور دو جزو نمك یکجزوی با سرکه طلا کنند **ضماد** جهة شقاق قرمن جمیع جوارن بعد لیت ۲۵ م مرداسنك سائیده را با ۳ م روغن زیتون بجوشانند تا مثل قطران شود و ۳ م قنه اضافه نمایند وطبخ دهند تا غلیظ کردد وبقوام زفت رسد پس موضع شقاق را با آب کرم نرم کرده دوای مذکور را کرم نموده در شکاف شقاق بچکانند **ضماد** جهة رفع داخس اقاقیا حضض کل نشاسته شیاف مامیثا صندل سفید بالسویه افیون خمس یکی بالعاب بذرقطونا وسرکه ضماد کنند **ضماد ثاليل** از تجربات والد مغفور ماش مقل ۲ نیمکوب کرده میکشبا نه روز در سرکه کبر خیسانیده پس حل کنند وکل خطمی تخم مرو تخم کتان بابونه بنفشه ۱ اضافه نموده استعمال نمایند وباید نیمکرم باشد **ضماد جهة تقویهٔ** معدهٔ اطفال وغیر آن بغایت مؤثر است ورفع اسهال میکند لاذن یکوقیه اقاقیا کل موم ده کل با روغن سوسن ۵ م در خلای معده ضماد نمایند **ضماد جهة** ضربه وسقطه سنبل الطیب مغاث برك مورد ماش برك کل سرخ بالسویه با زردهٔ تخم مرغ وروغن کل سرخ که قفر الیهود در او کرده باشند بسرشند **ضماد** ایضا جهة ضربه وجبر کسر آزموده است مغاث کل ارمنی صبر زرد کل سرخ عدس شیاف مامیثا فوفل برك حنا صندل با آب مورد مطبوخ ضماد نمایند **ضماد حابس** حیض حوامل عدس مقشر پوست انار برك مورد با سرکه سرشته بر پشت زهار وکر ضماد نمایند **ضماد نقرس** بغایت مجربست مرزنجوش خطمی بذرقطونا ارد جو سورنجان بالسویه با زردهٔ تخم مرغ وروغن کل ضماد نمایند واکر قدری زعفران وافیون اضافه کنند اثرش سریعتر میشود **ضماد طحال** از تحفین بن

ضماد جهة دفع [illegible]

احمق بغایت آزموده است انجیر را بقدر پنجاه آل یکشبانه روز در سرکه خیسانیده در هاون حل
کنند وقسط بحری ۲ مغز بادام تلخ ۱۰ آ بیخ کبر ۳ اشنه ۵ سداب خشك بوره ۳ اضافه نموده
در خلاء معده استعمال نمایند ضماد فتق از روت سماق اقاقیا هریك یك آل مرقشیشا کبریت مقناطیس
سوخته شب یمانی کند رصدف هریك ۷ آل مرصاف جوز السرو هریك ۱۱ آل با موم ۲ و روغن مورد ۴
آل بسرشند لزاق الصدغین جهة درد سر بر پارچه کرباس که بقدر درهمی باشد کذاشته بر شریان
صدغین ببندند تخم کاسنی تخم کاهو آ مرصاف ۲ حضض ۳ افیون آ ونیم بالعاب بذر قطونا بسرشند
ضماد منوم که رفع بیخوابی کند از مجربات والد مغفور افیون تخم کاهو بذر البنج بیخ بنفشه بالسویه
با آبی که خشخاش در و پخته باشند استعمال نمایند ضماد سلیمانی جهة درد مفاصل مزمن مجربست
دارا شکنه که سلیمانی نامند زیبق هریك ۲ آل با هم سائیده با آب دهن تر کنند تا سیماب کشته شود
وده آل صابون حلبی در آب حل کرده اضافه نمایند ضماد دبق جهة مفاصل بارد وفالج وامراض
عصبانی جمیعاً نافع ومفتح ومحلل قوی وجاذب خار وپیکان از عمق بدن است وحقیر تجربه نموده
است که مداومت ضماد او بر مهرهای پشت ومفصل باعث نجات جمعی کثیر از استرخاء وتشنج
چندساله شده تخم انجره ۲ بورنیدان بوره نوشادر زراوند مدحرج تخم الحنظل علك البطم حلبه فلفل
دارفلفل عاقرقرحا سه اشق ۴ مقل قردمانا عود بلسان کندر مرصاف دارچینی زاج استخوان سوخته
ایهل صبر زرد افسنتین سعد اذخر فرفیون سورنجان ۳ دبق ۱۲ آ موم ۴۵ حب السلاطین ۲
با روغن سوسن وامثال آن ۵ آل بدستوری که در قاعدهٔ مراهم مذکوراست ترتیب دهند وهو غرا
در سرکه حل کنند وعسل بقدر سرکه اضافه نمایند ضماد دیکر جهة مفاصل وآنچه قریب به تحجر
باشد وسکن اوجاع بارده است وحقیر تجربه نموده مغز دانه خروع که بید انجیر نامند سه
جزو روغن تازه کاوی عسل هریکجزوی لای سرکه بوزن عسل بعد از سحق مجموع سرکین خشك
کاوی سائیده بقدری غلیظ سازد اضافه نیکوم استعمال نمایند ضماد مسکن الاوجاع در تسکین
درد مفاصل حاره وبارده مجرب حقیراست حلبه را با آب وسرکه بالسویه طبخ نمایند تا مهرا شود

وعسل

وعسل بوزن حلبه اضافه کرده بجوشانند تا غلیظ کردد ونیکوم طلا کنند ضماد دیکر جهة مفاصل
بارد بسید بلیست عرطنیثای سوخته را با عسل وسرکه بقدر کفایت بالسویه سرشته ضماد کنند
ضماد محلل جهة مفاصل بارده واورام مزمنه بوره دبق اشق آهک آب ندیده بالسویه با سرکه
وعسل بالمناصفه طلا کنند ضماد دیکر در آخر مفاصل حار ونقرس مجربست ودفع بقایای مواد
بینماید صبر زرد زعفران مرصاف بالسویه با آب کلم طلا کنند واکر حرارت زیاد باشد با آب
کاسنی ضماد اورام حاره وورم فرج وکنج ران وقضیب وسایر اعضا از مجربات است پوست خشخاش
سحوق را در آب بجوشانند تا مهرا شود وبذر قطونای سحوق بوزن او وروغن کل سرخ بوزن
هرد وا اضافه کرده استعمال نمایند ضماد قروح ساق خاکستر کاه کندم نمک طعام بالسویه با سرکه
طلا نمایند ضماد جهة اقسام استسقا بغایت مفید است سنبل الطیب صبر زرد آ خاکستر سرکین
کاو ۵ آ سرکین بز واهو سعد قردمانا ایرسا قسط تلخ نوشادر اشنه حماما سلیخه عود بلسان
حب بلسان بوره صعتر نمک ترکی جنطیانا با بول شتر ضماد نمایند وطلای آب به شیرین
که کرم کرده باشند در اقسام تهبج مجرب حقیر وبسید بلیست ضماد بواسیر وشقاق مقعد
وقرحه آن واسهال بواسیری وترف حیض سفیداب موم سفید حضض هریکجزوی کل خطمی
مقل هریك دوجزو پیه بز ۳ جزو روغن کل جزو بازرده تخم مرغ استعمال نمایند ضماد دیکر جهة
درد وسوزش مقعد کنجد را کوبیده با روغن کل وسفیدی تخم مرغ وآرد جو روغن کل هبنی اثر
دارد وبدستور سفیداب ۵ مرداسنك ۵ بذر البنج ۲ بازرده تخم مرغ وروغن بنفشه استعمال
کنند وبدستور بیاند ادر خاکستر کرم پخته با هم وزن او وروغن تازه کاوی ضماد کنند وبدستور
برك خطمی کل بابونه اکلیل الملك حلبه تخم کتان ۳ عدس مقشر آ مجموع را پخته بازرده تخم مرغ وروغن
بنفشه استعمال نمایند ضماد جهة کزاز بارده ودردهائی که بجهة باد بواسیر در اعضا بهم رسد
از تالیف حقیر وبغایت آزموده است مجربست فلفل قاقله نوشادر حلبه زنجبیل سورنجان بارنغی
کردکان موم زرد ضماد نمایند ضماد جهة خنازیر حاره مرصاف یکجزو حضض دوجزو با آب کشنیز

ضماد نمایند وبدستور زرده تخم مرغ

ضماد نمایند جهة خنازیر که نه از حرارت باشد و جهة سلعه بغایت مؤثر است قنه ده م حلتیت
اشق هریک ه م جاوشیر ۷ م فرفیون ۳ م مقل ازرق ۴ م سکبینج ۳ م صمغ را در سرکه حل نموده
با آب کشنیز ضماد نمایند و بعد از هر سه روز تازه باید نمود و مرهم جاریون و مرهم زنجفر نیز بغایت
مؤثر است ضماد بواسیر بارد و مفاصل و ریاح مجربست سیر را کوبیده در روغن بزرک ۷۰
بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده روغن طلا و سیر را ضماد کنند ضماد جهة گشودن
خون بواسیر شحم الحنظل ۳ مغز بادام تلخ ۴ بخور مریم مویزج سرگین کبوتر قنه ۳ با زهرهٔ گاو فتیله
کرده پنج عدد را در پنج ساعت استعمال نمایند و هرگاه فتیله را با روغن گل آلوده سازند رفع سوزش
مینماید ضماد جهة ورم سپرز که از حرارت باشد از مجربات والد مغفور برگ درخت گز را کوبیده
با آرد جو و سرکه استعمال نمایند و بدستور سبوس گندم را در سرکه پخته نمد را با آن آغشته ضماد کنند
ضماد جهة اورام جگر بارد و سپرز از مجربات قالوس است میعه موم ۲۰ مصطکی حماما زعفران بابونج
اکلیل الملک ۴ م صبر زرد روناس ۳ م اذخر حب بلسان ۶ اشق ۷ با روغن سوسن و شراب یا سرکه ضماد
نمایند ضماد دیگر جهة ورم جگر و معده بارده و تلیین صلابات ان و درد سینهٔ مزمن مجربست روفای
رطب ۱۰ را با پیه اردک و پیه مرغ هریک ۱۰ حل نموده بگرم ضماد نمایند ضماد جهة ورم انثیین
تخم کشنیز را با ربع آن زرنیخ سائیده با گلاب و سرکه ضماد نمایند و بدستور گل خطمی آرد جو آرد باقلا
مهر پخته با زردهٔ تخم مرغ و قدری صبر زرد طلا کنند و هرگاه ورم متحجر شده باشد زیرهٔ کرمانی ۵
مویز منقی ۱۰ را کوبیده با روغن دانهٔ خروع ۱۰ ضماد نمایند ضماد جهة خراز که بفارسی کچلی نامند
بغایت آزموده است سر را تراشیده با روغن کنجد چرب کنند و کشک سوخته و پشم سوخته و جو
سوخته را بالسویه بپاشند ضماد دیگر جهة خراز مجربست زرد چوبه برگ حنا هلیلهٔ زرد عفص
مرداسنگ املهٔ مقشر سرکه هریکجزوی روغن گل سرخ ۴ جزو ضماد جهة جراحت بینی و ناصور
الانف که جلوه نامند بغایت آزموده است مغز هندوانه مغز تخم کدو ۲ جزو توتیای کرمانی مغسول
صبر زرد یکجزو با روغن تازه استعمال نمایند ایضا جهة جلوه مجربست سفید آب ۲ مرداسنگ

مغسول

بمدك
بزركتا قدر

مغسول ۲ قلعی سوخته ۲ با شراب و روغن مورد استعمال نمایند و بدستور داب انار ترش و یا انار رسیده
را در ظرف مس یا قلعی بجوشانند تا غلیظ شود استعمال نمایند ضماد برص و بهق از مجربات حقیر است
و از جملهٔ اسرار و در رفع برص حیوانات که الاکویند تخلف نمیکند و در رویانیدن موی و داء الثعلب
و داء الحیه سریع الاثر است و بغایت حاد و سریع النفوذ و زیاده از نیم ساعت نباید گذاشت و بعد
از شستن آن صندلین بجهة رفع حدت و سوزش آن طلا کنند و بر اعضای رئیسه طلاء او جایز نیست
و هرگاه مکان برص و امثال او متعدد باشد یکبار بر همه مواضع نباید ضماد نمود بلکه بر موضع بعض
دون بعض تا همه ضماد شود و بعد از آبله کردن بمراهم مناسبه علاج کنند سلیمانی یکجزو صندل سفید
سوده پنج جزو با آب سرشته استعمال نمایند و اگر یکجزو سلیمانی را با دو جزو صندل سفید و دو جزو
خمیرمایه و دو جزو قسط تلخ و یکجزو انزروت ضماد نمایند اولی است و حقیر تجربه نموده ضماد دیگر
جهة بهق و جمیع آثار مجربست منقول از شفا ودع را کوبیده در آب لیمو بگذارند تا حل شود زرنیخ سرخ ل
خردل سفید ۳ ل که حرف بابلی است تخم ترب ۵ مغز پسته مغز بادام تلخ مقشر خمیرمایه هریک ۲ ل ضماد
دیگر از شیخ قدس سره جهة رفع آثار قاطبة و جرب مکرر بتجربه رسیده است سیماب ۲ مغز بادام تلخ ۴
تخم خربزه غیر مقشر ۵ هر شب طلا کنند تا یکهفته رفع علت مینماید ضماد جهة جرب رطب و یابس
و مواد آتشک از مجربات منقول از حکمای هند ده ل سرب را در ظرف سفال بگذارند و سیماب
و گوگرد و زرنیخ هریک ده ل سائیده بعد از آن که ظرف را از سر آتش بر دارند بهوای آتش نگاه داشته باشند
اضافه نموده حرکت دهند تا منعقد گردد پس از انعقاد چون بدست بمالند هرگاه مثل غبار شود استعمال نمایند
و هرگاه متحجر گردد سائیده طلا کنند و غیر متحجر نیز آزموده است ضماد داء الحیه و داء الثعلب
از مجربات حقیر و بیعدیل است کندش شیطرج هر یکجزوی زرنیخ سرخ دو جزو با روغن زیتون طلا
کنند ضماد دیگر جهة داء الثعلب مجربست موی بز سرخ سوخته صدف سوخته گوگرد
بالسویه بر روغن زیتون سرشته اول موضع را با پیاز و اشنان یا پیاز عنصل بسیار مالیده بشویند
پس دواء مذکور را ضماد نمایند ضماد ریختن مژگان و منع سقوط موی مجربست استخوان

خرمای سوخته سنبل الطیب سرکین موش صدف سوخته فلفل هر یکجزوی سرمه سه جزو قلعی سوخته
مغسول دو جزو زعفران نیم جزو ضماد شعر زاید که بعد از قلع بر چشم طلا کنند منع رویدن کند
زعفران یک مثقال کافور نیم دانگ سایند استعمال نمایند ضماد جهة باد سرخ که حمره گویند گل و رم حار
مجربست کچ را از نافته بپخته با آب کشنیز بسیار دقیق سرشته انمقدار برهم زنند که کچ را بسکونت زایل
شود و مکرر طلا نمایند قرص زردی که در گل و رم حار آزموده است صندل سرخ فوفل شیاف مامیثا
سفیداب قلعی گل ارمنی بذر البنج مرداسنگ حضض مکی پوست درینندی ریوند چینی هر یکجزوی بیخ لفاح
افیون هر یک نیم جزو (با آب برگ) بهیئه آکت نرد [illegible] ترتیب داده با آب کشنیز و گلاب و سرکه و امثال آن طلا کنند
قرص سعفه منقول از جامع امین الدوله جهة سعفه و قوبا و اورام بارده و صداع بلغمی بغایت
آزموده است زرد چوبه بادام تلخ هر یکجزوی مقل ازرق دو جزو مقل را سه شبانروز در سرکه خیسانیده
قرص ترتیب دهند و با آب کاسنی و روغن گل سرخ و سرکه و امثال آن ضماد نمایند ضماد مقوی دماغ
که رفع نزلات مزمنه بحسب مداومت کند و جهة درد سر مزمن و تقویه دماغ بیعدیلست
منقول از تذکره نمک سنگ نمک طعام سوخته بوره سوخته خربق سفید مویزج شوره خردل
سرخ زبد البحر هر یکجزوی گوگرد گل سرخ سماق برگ حنا اذخر عفص فراسیون صمغ عربی کندر
قرنفل عود صبر زرد بیخ سوسن زرنیخ زاج ساذج سنبل الطیب جوزبوا هر یک نیم جزو سرکه
را بجوشانند و صابون بقدر دو وزن مجموع در سرکه حل کرده بسرشند و قرص ترتیب دهند
و با آب گرم ضماد نمایند ضماد سرطان متقرح و جرب حار و حکه و اورام حاره مجرب و منع
تزید مینماید سرب را با آب کاسنی بسایند تا غلیظ شود و روغن گل با روغن بادام بالسویه
ضماد نمایند و اگر با آب کشنیز و آب بارتنگ بسایند بدستور نافعست ضماد جرب بغایت
آزموده است تخم ریباس [illegible] مغز زردالوی تلخ زیبق هر یک دو [illegible] با سرکه سایند و با روغن
کنجد در حمام طلا کنند ضماد دیگر جهة جرب و حکه بغایت مفیداست انار ترش را با پوست ریزه
کرده چندان بجوشانند که مضمحل شود پس بکوبند تا دانه و پوست یکسان گردد و در حمام طلا

کنند

کنند و هرگاه از ماده صفراوی (سودای) باشد و با حرقت خلط مغز دانه کدو و هندوانه را با شیره عنزان سائیده طلا
کنند ضماد جهة خناق و گل و رم حار از مجربات است و غده و خنازیر را نافعست آرد جو با آب کشنیز و سرکه
و هرگاه ماده مرکب از بلغم و صفرا باشد آرد گندم با آب کشنیز بغایت مفیداست و ضماد فلوس خیار
شنبر با روغن بادام جهة اکثر اوجاع و اورام مجربست و بدستور طلا کردن عسل با شونیز و بدستور با حلبه
از جملهٔ مسکنات وجع بارد است و محلل مواد و ضماد سفیداب قلعی با شیر تازه و طلاء بذر قطونا
با سرکه در تسکین اورام حاره و نقرس آزموده است ضماد جهة جرب مجربست گوگرد [illegible] زاج سفید [illegible]
فلفل آماز و [illegible] نیم سوخته یکعدد زنجبیل [illegible] سفیداب قلعی [illegible] مرداسنگ [illegible] با روغن تازه نی نمک ضماد نمایند
ضماد جهة جرب و حکه مجربست سنا مکی پوست هلیله زرد مرداسنگ سفیداب قلعی بالسویه با روغن
گل و روغن بنفشه ضماد نمایند ضماد جهة سعفه یابسه و قوبا که با خارش و سوزش باشد در دو سه
دفعه زایل میکند و از مخترعات حقیر و مجربست مغز تخم کدو توتیای مغسول شنجرف با شیر تازه ضماد نمایند
ضماد منضج دمل و سایر اورام اکلیل الملک حلبه تخم کتان دانه ترهندی سرکین کبوتر آرد کندم
بالسویه با روغن کنجد و موم ضماد نمایند و اگر اجزا را با آب و شیر پخته طلا کنند و مکرر تغییر
دهند بغایت مؤثر است ضماد جهة گشودن دمل از مجربات است دانه ترهندی را کوبیده
نیم مثقال پیه چراغ را در آب بر روی آتش گداخته مخلوط سازند و نیمگرم طلا کنند و چون بذر
قطونا را با آب دهن تر کرده بر دمل به بیندند مانع تزید و مسکن وجع و منضج قوی است ضماد
جهة رعاف عدس مقشر شیاف مامیثا صندل سفید آرد جو افیون گل ارمنی هر یکجزوی کافور
نیم جزو با آب مورد و امثال آن طلا کنند ضماد جهة رفع ادرار حیض آزموده است پوست انار
سماق گلنار جفت البلوط زاج کندر ریه کرمانی تخم مورد با آب مورد یا آب به طلا کنند و چون
ثقل [illegible] زمونا مند و [illegible] باسفیدی تخم مرغ بر کمر و پشت زهار طلا نمایند بغایت
مفیداست ضماد جهة (رفع) احتباس بول کاکنه که عصفر نامند [illegible] پخته نیم وزن او شوره اضافه
نموده ضماد نمایند ضماد جهة زیاده کردن شیر مرضعه و رفع ورم پستان آرد باقلی [illegible] تخم [illegible] با سرکه
حضض [illegible]

با آب بادروج یا آب ریحان بسرشند ضمادی که منع بزرگ شدن پستان زنان میکند کند ر ودع سوخته
جزوی آرد جو ۲ جزو با سرکه سه شبانروز ضماد نمایند ضماد جهة افتادن ناف و بیرون آن آرد جو
کلنار عفص آرد باقلی پوست انار آبیمت تخم مرغ ۲ بعد از پختن اجزا پوست تخم را از تافته پخته
اضافه نمایند ضماد جهة منع قی کل سرخ سک ۵ صندل سرخ و سفید ۴ عود ۳ زعفران آکاقور
نیم جزو با آب به و سماق طلا کنند ضماد جهة گرم معده برگ شفتالو نعنع شونیز بالسویة با زهرهٔ
گاو و سرکه بسرشند ضماد جهة کلف و آثار بغایت مؤثر است کرسنه پوست تخم مرغ ایرسا ملح القلی
که بهندی ساجی گویند قسط تلخ شاخ گوزن سوخته بورهٔ ارمنی تخم خربزه زراوند طویل بادام تلخ
نشارهٔ عاج سرگین کبوتر آرد نخود با سرکه طلا کنند ضماد جهة رفع بد بوئی زیر بغل و کنج ران
برگ موس که مورد گویند مرداسنگ توتیا دانکی پوست درخت کاج دو دانک جوز السرو محرق دانکی
کند ر دو دانک با سرکه طلا کنند ضماد جهة منع تولد قمل مویزج نداوند طویل بالسویة با روغن زیتون
طلا کنند و طلای کرد سیماب در مستاصل کردن قمل از مجربات است ضماد روغن ترب رافع قمل است
و بدستور صبر زرد و طلای بهمن قاتل قمل است و چون نشارهٔ چوب گردکان را چند روز در روغن
زیتون بخیسانند تدهین آن رافع قمل و صنان و از مجربات است و بدستور طلای شب یمانی با آب
قاتل قمل و صنان است و تدهین روغن گردکان بعد پلست ضماد جهة سکته خردل جندبیدستر
بالسویة با سرکه بر سر ضماد نمایند ضماد جهة سکته و سبات فرفیون خردل سرخ شیطرج هندی
تخم انجره بالسویة با سرکه طلا کنند کماد عبارت از بعض ادویهٔ یابسه است که گرم کرده
بر عضو به بندند یا ادویهٔ مطبوخ را در مثانهٔ گاو و امثال ان کرده یا با آب ادویه اسفنج را
تر نموده بر عضو بگذارند کماد جهة زکام از مجربات است شونیز را نیمکوب کرده چند قطره آب نمک
بران پاشیده نیمگرم بر سر ببندند و اگر بیدون کوبیدن بدستور گرم کرده استعمال نمایند بغایت
مفید است کماد جهة تحلیل ریاح معده و طحال و تهیگاه حلبه شونیز تخم کرفس نانخواه
کرده نمک بدستوریکه گذشت گرم کرده به بندند و چون سرد شود تبدیل کنند کماد جهة

تحلیل

تحلیل مواد بارده و ریاح برگ سداب اذخر قرطم گل بابونه صعتر نعنع طعام نوشادر خردل سرخ بورهٔ
ارمنی زاج سفید افسنتین رومی درمنهٔ ترکی انجدان بالسویة بدستور استعمال نمایند کماد جهة رفع
علل باردهٔ گوش و ریاح بابونه شبت ورق الغار مرزنجوش پودنه عاقرقرحا در آب پخته در مثانهٔ
گوسفند کرده گرم بوده بر بن گوش و قفا کماد نمایند کماد دیگر جهة ورم گوش آرد جو و باقلی بابونه بنفشه
خطمی اکلیل الملک در آب پخته با روغن بنفشه مخلوط کرده با مثانه کماد نمایند نطولات عبارت
از انست که ادویه را طبخ نموده آب او را بر عضو بریزند و جرم او را به بندند و عضو را بخار آن
بدارند و پاشویه قسمی از وست که بجهة امالهٔ ماده و تعریق معمولست و نطولات مرطبه و محلله
و رادعه و منضجه و معرقه میباشد و هر یک را ادویهٔ آن معلوم است و بجهة اختصار بعضی
مرقوم میگردد نطول جهة ترطیب اعضا و رفع بیخوابی و صداع حاره بنفشه برگ بید نیلوفر
خبازی آرد جو خیار تازه کدوی تازه در آب طبخ دهند تا مهرا گردد و عضو را بخار او دهند و
بآب او عضو را بشویند و ثفل را بمالند نطول جهة تحلیل مواد بارده و تقویهٔ اعضا بر غایب
گل بابونه افسنتین رومی مرزنجوش اسطوخودوس مشکطرامشیع عصفر حاشا جعده حسک
ابهل فطراسالیون تخم الحنظل کمافیطوس ارشیشعان سوسنبر پودنه بدستور معلوم نطول کنند
اگر مجموع یافت نشود ببعضی اکتفا جایز است و در پاشویه باد ویه مرطبه هرگاه بابونه و فودنج و امثال
آن اضافه نمایند اعانت تعریق میکند قطورات عبارت از چیزیست که بر عضوی بچکانند
و در عرف اطبا مخصوص است بچشم و گوش و ادویهٔ عین با قسامها مذکور شد پس قطوریکه
اختصاص بگوش دارد در ینجا مرقوم میگردد قطور بجهة دوی و طنین بغایت نافعست منقول
از معالجات بقراطی جند بیدستر نطرون که بورهٔ سرخ است خربق سیاه بالسویة در سرکه حل کرده
در گوش بچکانند و باید نیمگرم باشد قطور دیگر جهة دوی و سدّه از اجتماع چرک و طنین نافع
و مسمی بقرص خربق است خربق سفید ۳ بورهٔ سرخ ۵ زعفران ۳ با سرکه قرص ساخته با سرکه
یا ادهان مناسبه حل نموده بچکانند قطور دیگر که رفع علت مزبوره در ساعت کند صبر سیاه ۱

درکوزهٔ سفالین سوزانیده خاکستر او با بول کاو یا بول خوك بچکانند صبر صبر را بلغة اصفهان زنجره و بلغة دیلمی و تنکابن جیك نامند و آن جوانیست کوچك شبیه بملخ **قطور** از مجربات امیر عطاء الله جد حقیر جهة کرانی سامعه وکری و دوی و طنین بورهٔ ارمنی ۳ دانك تخم حنظل جند بیدستر نیم زراوند مدحرج نیم عصارهٔ افسنتین نیم فرفیون دانك قسط تلخ دانك با زهرهٔ کاو سرشته و روغن بادام تلخ حل کرده بچکانند و والد حقیر دراوزان او تصرف بدستوری که در نوتهر یك قید شده نموده است **قطور** جهة کری که دفعةً واقع شده باشد طبیخ افسنتین را با زهرهٔ کاو استعمال کنند و زهرهٔ سلحفات که سنك پشت باشد با روغن بابونه بغایت نافعست بچکانند دو قطره از قطران که با نفط یا بروغن قسط حل کرده باشند صبح و شام مداومت نمودن جهة جمیع انواع درد کوش و مواد بارده مجربست **قطور** جهة کشتن جوانی که در کوش رود قطران با آب فودنج یا آب برك شفتالو حل نموده نیمکرم بچکانند **قطور دیکر** که اخراج کرمهای متولده در کوش نماید شراب کهنه ۳ عسل ۳ روغن کل سرخ آسفیدی تخم مرغ ۲ عدد پشمی را آغشته در کوش نیمکرم کرده بکذارند و ساعتی بهمان جانب تکیه کرده پس بیکدفعه بسرعت بیرون آورند **قطور** دیکر جهة درد کوش که از حرارة باشد بکیرد روغن کل سرخ را با سه جزو سرکه بجوشانند تا سرکه بسوزد پس تقطیر نمایند و بدستور شیاف ابیض با شیر دختران و روغن بنفشه با کافور و آب کشنیز و بدستور آب عنب الثعلب نافعست و سفیدی تخم مرغ بالخاصیه از مجربات است **قطور** که جهة ورم بارد و ریاح نافعست زهرهٔ کاو را با روغن خیری یا امثال آن بجوشانند تا رطوبة زهره برطرف شود آنکاه استعمال نمایند **قطور** جهة چرك و درد و قرحهٔ کوش مرصاف صبر زرد زعفران با روغن بادام شیرین تقطیر نمایند و بجهة تسکین درد افیون بغایت نافع است و جهة پاك کردن چرك آب برك زیتون با عسل نافعست و بدستور مر را در آب حل کرده با روغن کل قطور کنند و بدستور زروت با ماء العسل بسیار نافعست **قطور** که جهة رفع سیلان رطوبات کوش اطفال نافعست شب یمانی زعفران بورهٔ سرخ از هریك دانکی عسل و شراب

هریك

هریك پنج ل قطور و یا به پشمی آلوده بکذارند **قطور** دیکر که منع سیلان خون بسبب صدمه و ضربه از کوش کند پنیر مایهٔ خرکوش را با سرکه حل نموده بچکانند و بدستور کردهای کاو یا بقر را با مقری پیه کرده کباب نیم پخت کرده آب او را افشرده در کوش بچکانند از مجربات اکثر اطبا است **باب چهاردهم در سعوطات و عطوسات و نشوقات و نفوخات و بخورات و دخنه** سعوط عبارت از چیزیست که در بینی کنند و عطوس آنچه عطوس آورد و نشوق آنچه به بینی کشند و بخور و دخنه هرچه بخار و دود او را استنشاق نمایند و لخلخه آنچه از مایعات خوشبو در ظرفی کرده بو کنند و نفوخ آنچه در بینی دمند **سعوط** جهة تقویة قوة حافظه و کویند مداومت آن موی سر و ریش را سیاه کرداند مغز پسر کلنك و زهرهٔ آن قیراط نرم سائیده با روغن زنبق سعوط نمایند و ساعتی به پشت بخوابند و سعوط زهرهٔ خطاف را جهة سیاه رویانیدن موی سفید و مجرب دانسته اند **سعوط** جهة قطع رعاف مجربست حضض هندی سوخته را با آب بادروج سعوط کنند و بدستور سعوط عصیر سرکین خر و نفوخ سرکین محرق او بسیار قوی الاثر است و سعوط آب برف یا آب کندنا نافعست **سعوط** دیکر که در قطع رعاف بعید یلست جند زاج سفید آملك دم الاخوین مازو کاغذ سوخته بالسویه با روغن زیتون سعوط نمایند **نفوخ** جهة رعاف بغایت مفید است مازوی سوخته در سرکه انداخته زاج قلقطار محرق کند رابالسویه نرم سائیده نفوخ نمایند **نفوخ** دیکر کلنار کندر جفت البلوط زرورد کافور افیون مازوی سوخته با آب برك بید یا آب کاهو و امثال آن سعوط و یا بی آبها نفوخ نمایند **سعوط** دیکر جهة درد سر بارد و شقیقه و بیضه و خوده نافعست صعتر مرصاف صبر زرد حضض مکی شونیز جاوشیر جند سکبینج مشك زهرهٔ کلنك زهرهٔ کبك با آب کرمش سرشته قدر عدسی با آب مرزنجوش سعوط نمایند **سعوط** جهة تحلیل ریاح دماغی و سدهٔ بلغمی موميائی جند مشك فرفیون بالسویه قدر یکحبه را با روغن زنبق و امثال آن سعوط کنند **نفوخ** جهة سکته و سبات و بشر غشی نافعست جند حلتیت زهرهٔ کلنك مفرده و مجموعه با آب مرزنجوش و ماء العسل نفوخ نمایند **عطوس** جهة سدهٔ

دماغ ومواد بارده نافع است ودفع مواد بعطسه میکند کندش خربق سفید جند خرد لسرخ زراوند طویل مفرده ومجموعه چون نرم سائیده بر پر مرغ در بینی کند باعث عطسه میکردد عطوس دیکر جهة فالج ولقوه وامراض دماغی صبر زرد خربق سفید نوشادر مرزنجوش بورهٔ ارمنی شیطرج هندی مشک بالسویه استعمال نمایند لخلخه جهة تقویهٔ دل ودماغ حار کلاب سرکه کافور روغن بنفشه آب سیب در ظرف سرتنکی کرده ببویند لخلخه دیکر جهة منع صعود بخارات بدماغ وسرسام حاره واختلاط عقل نافعست آب کشنیز آب برک بید سرکه روغن کل سرخ صندل سفید آبدستور لخلخه نمایند لخلخه دیکر جهة ضعف دل ومواد بارده قرنفل دارچینی کبابه دانک بیاسه دانک مشک دانک باکلاب وعرق بهار لخلخه نمایند نشوق جهة جراحت بینی وچرک آن پودنهٔ خشک را نرم سائیده باشراب استنشاق کنند وجهة پاک کردن چرک قدری انزروت اضافه نمایند نشوق جهة تقویهٔ دل ورفع غشی وخفقان آب مورد صندل سفید کلاب سرکه کافور عود استنشاق نمایند بخور جهة تقویهٔ دل ودماغ عود حسن لبان پوست بیرون ترنج سائیده باکلاب مخلوط کرده در جوف سیب ونیم کذاشته در آتش نرم بسوزانند بخور جهة صداع مزمن وشقیقه ومواد باردهٔ بلغمیه دماغی از مجربات است آجر ناسائیده چند عدد را در آتش سرخ کرده در شراب انداخته سر را ببخار آن بدارند واکر مادّه بسیار غلیظ نباشد بجای شراب آب کنند وبدستور آب ممزوج بسرکه نیز جایزاست بخور جهة زکام سیاه دانه بر روی سنک تافته ریخته دود اورا استنشاق نمایند وجهة حبس کردن مادّهٔ زکام که قطع سیلان رطوبات کند بخور سندروس مجربست بخور جهة ثقل سامعه ودوی وطنین ورياح بغایت نافعست مرزنجوش سداب افسنتین شیح ارمنی صعتر ابهل بابونج اکلیل الملک بنفشه نیلوفر بالسویه جوشانیده در ظرف لوله دار کرده لولهٔ ظرف را در سوراخ کوش بکذارند تا بخار داخل کوش شود بخور جهة رفع احتباس حیض شحم الحنظل شونیز کندش میعه علک البطم هر یک جزوی عنبر اشهب نیم جزو مشک زعفران ربع جزو بروغن زنبق سرشته قدر

فندق را

فندقی را در آتش انداخته دود اورا برحم برسانند وباید آتشدان لوله داشته باشد که از آن لوله دود برحم رفته پراکنده نشود بخور دیکر جهة اختناق رحم وعسر ولادت بسیار نافعست شحم الحنظل قنه جاوشیر کوکرد مر بالسویه با زهرهٔ کاو سرشته بدستور بخور کنند بخور جهة درد دندان ومواد نزله پوست خشخاش عنب الثعلب کل بابونه بالسویه بجوشانند وسر را ببخار او بدارند تا عرق بر جبین ظاهر کردد دخنه جهة ساقط کردن دانهای بواسیر ازموده است کوکرد بلادر اصل السوس بیخ کبر برک مورد بالسویه با روغن زنبق سرشته حبها ساخته دخنه نمایند ودر آب برک مورد جلوس کنند وعمل را تکرار باید نمود

باب پانزدهم در حقنها وفتائل وفرزجات وحمولات

حقنه عبارتست از استرسال مایعات بمعاء مستقیم ورحم وفتیله استرسال الجامدات است برودهٔ مزبوره ودر عرف شاف نامند وفرزجات آنهائیست که [illegible] زنان از ادویه در قبل ورحم بردارند وحمول اعم از فرزجه واحتمال در قبل ودبراست وواضع حقنه بقراط است وآلت حقنه باید از قبیل ... باشد بهیئة کیسهٔ تهیه ند وخته که طرف دیکر بهیئات کردن کدو باشد وازنی لوله بر طرف ... او وصل نمایند که از اجرب کرده در مقعد کنند وآب حقنه را در ان کیسه کرده دهن کیسه را بهم آورده بفشارند تا آب برودها رود باید حقنه کننده بروی بخوابد تا آب حقنه بامعاء علیا تواند رسید ومیباید قدر هر آبی که هر دفعه بریزند زیاده از پنجاه مثقال نباشد وبعضی را اعتقاد آنست که کمتر از آن هم جایز نیست واکثر اطبا صحت اعضاء رئیسه را شرط دانسته اند ومراعات اعتدال آب ادویه لازم است چه غلیظ باعث زحیر وقرحه میکردد وبسیار رقیق باعث انتشار واضطراب میشود وبارده مولد ریاح وحارّه مورث غش وکرب است ومنافع حقنه بسیار است از انجمله امالهٔ مواد مرتفعه بدماغ واعضاء عالیه است ورفع سدد امعا ورفع اقسام قولنج ودر فتایل مسهله شرط است که طول او بقدر انکشت میانه آن شخص باشد وفرزجات زیاده از قدر یک بند انکشت نباشد وچون آب حقنه برنکردد تدبیر آنست که نصف قدر اول باز بریزند تا آب اول را دفع نماید وقبل از حقنه بآب ادویه با دهان مناسبه وآب کرم حقنه کنند حقنه جهة

برودة احشا و کرده و رحم و مثانه و معروفست بحقنة الادهان روغن بادام روغن کردکان روغن
حب البطم از هریك ام روغن زیتون ۷ ل با آب بوزن مجموع بجوشانند تا آب نصف شود و در
قبل و دبر بحسب احتیاج حقنه کنند و هرگاه برودة غالب باشد بروغن مرزنجوش و زنبق اضافه
نمایند **حقنه** جهة قرحهٔ امعا و سحج بغایت مفید است سفیداب قلعی کاغذ سوخته صمغ عربی
هریك م زردهٔ تخم مرغ پخته سه عدد آب برك بارتنك مطبوخ و جو مقشر و پیه کردهٔ بز روغن
کل سرخ هریك ۱۲ ل و هرگاه قابض محتاج باشند روغن و پیه نباید کرد و کل سرخ اقاقیا و کلنار
داخل مطبوخ کنند **حقنه** جهة قولنج منقول از کامل الصناعه عناب سبستان مویز منقی حلبه
تخم کتان سبوس کندم کل خطمی قنطوریون دقیق تخم رازیانه برك چغندر در چهارصد ل آب بجوشانند
تا ثلث بماند پس صاف نموده چهل مثقال او را با شکر سرخ بورهٔ ارمنی آبکامه روغن کنجد
حقنه نمایند **حقنه** لینه که در امراض حاره استعمال نمایند عناب سبستان بنفشه جو مقشر
خطمی سبوس کندم چوبک اکلیل الملك انجیر زرد در سیصد ل آب بجوشانند تا ثلث رسد
و چهل ل او را با شکر سرخ روغن بادام حقنه نمایند و اگر تبرید بیشتر لازم باشد لعاب
قطونا و روغن تخم کدو و آب لبلاب اضافه کنند **حقنه** جهة برودة رحم و احتباس حیض
نافعست اشق مقل سکبینج جاوشیر جند تخم کرفس نانخواه رازیانه سلیالوس بابونه حلبه
سنبل با آب و شیر تازه بجوشانند تا بنصف رسد و چهل مثقال او را با روغن تازهٔ گاوی و عسل
کف گرفته روغن کنجد در قبل حقنه نمایند و تا ممکن باشد امساك کنند که آب حقنه زود
دفع نشود **حقنه** جهة درد مفاصل و عرق النسا و امثال آن نافع است حلبه بادام تلخ
مغز دانهٔ بید انجیر تخم کتان بابونه شبت حب الغار چوبک سورنجان خربق قنطوریون
سکبینج اشق جاوشیر شحم الحنظل مقل تخم کرفس تخم شبت سداب انجیر زرد عناب سبستان
بعد از طبخ نیم رطل را با روغن کاو و روغن خیری حقنه نمایند **حقنه** جهة قرحهٔ امعا
نافع و بغایت قابض است برنج عدس مقشر آرد جو بوداده کلنار جفت البلوط پوست

انار ترش

انار ترش در دو رطل آب بجوشانند تا مهرا شود و سی مثقال او را با سفیداب کل قبرسی صمغ عربی
اقاقیا دم الاخوین عصارهٔ لحیة التیس هریك یك ل کاغذ سوخته یکمثقال و نیم زردهٔ تخم پخته
دو عدد روغن کل سرخ حقنه نمایند **حقنه** زرنیخ جهة زحیر و اسهال و تعفن قرحه و امعا مجرب
قدما است نان بکسمات سوخته زرنیخ سرخ و زرد را بجهت شب یمانی مازو سنك آهك نشویده
افیون اقاقیا بلوط صمغ عربی دم الاخوین نرم سائیده با آب مورد سرشته قرص بسازند و
یکمثقال او را با آب برنج مطبوخ و روغن کل سرخ حقنه نمایند **حقنه** حادة جهة لیثرغس و امراض
دماغی شحم حنظل قرطم تخم انجره فودنج پوست بیخ کبر جوشانیده با روغن زیتون حقنه کنند **حقنه**
حادة جهة فالج و لقوه و لیثرغس و امثال آن شبت بابونج مرزنجوش حرمل قرطم حلبه تخم کتان
برك چغندر سبوس کندم شحم حنظل دانهٔ بید انجیر قنطوریون دقیق از هریك یك کف انجیر زرد
ده عدد جوشانیده با عسل و روغن زیتون و آبکامه حقنه نمایند **حقنه** جهة عرق النسا
و امثال او که بعد از حقنه مسهله باید حقنه نمود و هرچند امساك آن شود بهتر است جند
بیدستر مقل سیعه جاوشیر فرفیون بارزد دو مثقال او را در روغن قسط و امثال آن حل کرده
حقنه نمایند **حقنه** جهة تشنج و رم کرده و اورام رحم صلبه بغایت نافعست لعاب خطمی
لعاب تخم کتان ماء الشعیر لعاب حلبه روغن کنجد استعمال نمایند **حقنه** جهة اسهال
صفراوی و کرانی که با تب و سدة باشد از مجربات حقیر خبازی بنفشه نیلوفر جو مقشر سبستان
عنب الثعلب پوست هلیلهٔ زرد تخم کدوی نیمکوب جوشانیده با لعاب بذر قطونا و روغن
تخم کدو و شیر خشت حقنه نمایند و آنچه از بعضی اطبا مذکور است که مسهل بعصره در حقنه
جایز نیست اصلی ندارد چه عصره در فوهات مجاری و عروق ضیقه جاری است نزد افضیه
و در شرح اسباب در علاج سرسام صفراوی ادخال هلیلجات در حقنهٔ آن مذکور است
حقنه معتدله که در اکثر امراض نافع است قرطم عناب سبستان بنفشه عنب الثعلب
خبازی جو مقشر برك چغندر سبوس کندم جوشانیده با فلوس خیارشنبر روغن بادام بورهٔ ارمنی

ترنجبین بطریق معلوم حقنه نمایند **فتیله** لیته خطمی بوره بالسویه نرم سائیده ازحریر گذرانیده باشکر سرخ که بقوام آورده باشد بسرشند وشافها بطریق معلوم بسازند واکر بجای شکر ترنجبین کنند درفعل اقوی است **فتیله** دیگر که قویتر است بنفشه خطمی نمك بدستور فتیله سازند واکر قویتر خواهند شحم الحنظل وزهرهٔ کاو وبورهٔ ارمنی بقدر احتیاج اضافه کنند ودر تیهای حاره ادخال ادویهٔ مزبوره جایز نیست وچون فلوس خیارشنبر را با ترنجبین ویا با شکر بقوام آورند محمودهٔ مشوی وبوره وخطمی وشحم حنظل وامثال آن اضافه کنند بسیار قوی الفعل میشود وسرکین موش بسیار تقویه مینماید **شیاف** جهة زحیر که سده با او نباشد از مجربات است افیون مرصاف کندر زعفران بالسویه باآب کشنیز سرشته شافهای باریك بسازند ودرمیان او ریسمان بگذارند که سر ریسمان بیرون مقعد باشد **شیاف** که در قطع خون مقعدی مجربست خواه بواسیر یا اسهال باشد یا خون صرف مرصاف اقاقیا بذر البنج صمغ عربی برنج بوداده بالسویه باآب مورد سرشته شیاف بسازند **شیاف** جهة قولنج ریحی بغایت نافعست برك سداب زیره نانخواه بورهٔ ارمنی بالسویه باعسل سرشته شیاف بسازند یا بلته آلوده حمول نمایند **شیاف** جهة اخراج کرم مقعد که دود الحل نامند مجربست شحم حنظل افسنتین مویز منقی نرم کوبیده باروغن زیتون وقطران شیاف بسازند **شافه** جهة عرق النسا ووجع ورك بغایت آزموده است بوره شحم حنظل سورنجان محموده نرم سائیده بوزن مجموع شکر سرخ سرشته شافها بسازند **فتیله** که جذب از عمق بدن نماید ومحلل ریاح ومسکن درد ورك وعرق النسا است سیاه مکی تخم خبازی غاریقون بسفایج تربد شحم حنظل سرکین موش بوره نمك هندی باعسل یا انجیر پخته فتیله بسازند **فتیله** جهة قطع خون بواسیر مجرب قدما است پشم کوسفند را فتیله ساخته سه روز در سرکه بگذارند پس برك قنب را که بنك وورق الخیال کویند نرم سائیده بران فتیله پاشیده حمول کنند **فتیله** دیگر که در قطع بواسیر اکثر اطبا مجرب دانسته اند اقماع بادنجان را که بفارسی کلاه بادنجان نامند با مثل آن بادام تلخ نرم کوبیده حمول طلا نمایند **حمول** جهة کشودن خون بواسیر هرگاه مسدود شده باشد وباعث زحمت کردد اول مقعد را

بروغن

بروغن تخم زردالو ومغز ساق کاو وروغن کوهان شتر یا قدری مقل طلا کنند ولته را بآن آلوده برداراند پس عرطنیثا تیه شحم الحنظل با زهرهٔ کاو سرشته حمول کنند وهرگاه بسبب تندی ادویه خروج مقعد ووجع بهم رسد بروغن گل ومویزج وسرکین کبوتر وزهرهٔ کاو طلا کنند **فتیله** جهة رفع حرقة البول وقطع چرك آن بغایت نافع واز مخترعات حقیراست وبغایت مجرب وبدستور جهة نواصیر بعید یلست وچون فتیله را در سوراخهای نواصیر گذارند ودر باب ذرورات آنکه نیز اشاره باین نسخه شده است واز اسرار میتواند بود صبر زرد توتیای مغسول مرداسنك مغسول سفیداب قلعی کلنار گل ارمنی موی سوخته کدوی سوخته کندر افیون نرم سائیده ازحریر گذرانیده باآب کثیرا سرشته فتیلهای باریك ساخته در سوراخ قضیب بگذارند **فرزجه** جهة حمل مجربست وباید بعد از حیض سه شبانروز متصل بردارند زهرهٔ خرگوش وسرکین او وعسل هریك یکمثقال فرزجه ساخته استعمال نمایند **فرزجه** جهة حمل منقول از ابن سرافیون که والد حقیر مجرب دانسته زعفران حماما سنبل الطیب اکلیل الملك مکد ۳ ونیم سازج قردمانا مکد آوقیه پیه اردك زردهٔ تخم دو اوقیه روغن ناردین نیم اوقیه بالته کبود سه روز حمول نمایند وهر روز وهر شب تازه کنند وهر روز یکمثقال نشارهٔ عاج را با مثل وی نبات تناول نمایند **فرزجه** جهة کشودن حیض مجربست سداب مرصاف ابهل دارزیانه تخم مرو با زهرهٔ کاو فرزجه سازند **فرزجه** جهة کشودن حیض منقول از یوحنا که حیض محتبس هفت ساله سال را ادرار نموده مرصاف بودینهٔ کوهی مویز منقی سداب خشك ابهل زهرهٔ کاو بقدر سرشتن **فرزجه** جهة اخراج جنین زنده ومرده ومشیمه وعسر ولادت وعلت رجا بغایت موثراست وقاتل جنین جاوشیر حریق سیاه مر بالسویه با زهرهٔ کاو بسرشند **فرزجه** جهة ادرار فرمودن حیض مجربست فرفیون نرم سائیده به پنبه آلوده استعمال نمایند **فرزجه** جهة کشودن حیض واخراج جنین زنده ومرده بغایت موثراست ومجرب دانسته اند عصارهٔ قثاء الحمار هفت قیراط را با زهرهٔ کاو حل کرده بالته کبود بر دارند **فرزجه** که در غایت جذب وتنقیه است جهة اخراج جنین ومشیمه بعدیل ومنقول از تذکره

عصارهٔ قثاء الحمار سداب تخم حنظل ماذریون اشق بخور مریم مویزج با عسل فرزجه بسازند و این
قاتل جنین است **فرزجه** جهة تحلیل اورام صلبه موم پیه اردك پیه مرغ مقل ازرق خطمی تخم
کتان با عسل یا با فلوس خیار شنبر بسرشند **فرزجه** جهة قطع خون حیض و ازالهٔ قروح و عفونة
و رطوبات سایلهٔ رحم کلنار شب یمانی سرمه کاغذ سوخته زیرهٔ کرمانی که در سرکه خیسانیده
باشند کل ارمنی پرورده بسرکه بالسویة با آب برگ بید یا با آب کشنیز یا با آب مطبوخ ماز و بسرشند
فرزجه دیگر که در قطع سیلان حیض مجربست ما نوی سوخته دم الاخوین برگ مورد کل ارمنی
کل سرخ بالسویة ازحریر کند دانیده پوست انار درتش را نیمکوب کرده طبخ نمایند تا نیها شود و قدری پشم را
بآب او ترکرده بادویهٔ مسحوقه آغشته حمول نمایند **فرزجه** که در قطع خون حیض عدیل ندارد
منقول از جامع شب یمانی بذر البنج افیون **فرزجه** دیگر که بغایت قویست مرداسنك زاج کلنار
کل ارمنی کل مختوم سرمه بالسویة **فرزجه** که اعانت بر حمل نماید بسیار موثر است مرصافی ایرسا
سرگین خرگوش **فرزجه** دیگر که در قطع سیلان حیض قویتر است برگ مورد ماز وی سوخته سرمه
نشاسته زاج سوخته کل ارمنی صمغ عربی بدستور سابق استعمال نمایند و در جنین استعمال اکرم
روز شغل را که در کران زنبور کویند یکمثقال سائیده با زردهٔ تخم مرغ نیم بخت تناول نمایند تخلف
نمیکند و مکرر تجربه شده است و خوردن زیرهٔ بو داده و بو نداده بالسویة با آب برنج مطبوخ مهر از
مجربانست **فرزجه** چون زن حمول کند هرگز حامله نشود و اگر حامله باشد ساقط کند و از مجربات
مکتومه است تخم بوبجهٔ صحرایی سرگین فیل خردل سرخ دانه زعرور ۸ ۲ ا ل ۱۰۰ ا ل بالسویه
نرم سائیده با بیعهٔ سایله سرشته بالتهٔ حمول کنند **فرزجه** که در اخراج جنین و مشیمه قوی الاثر
است و قاتل جنین و مدر حیض است اشنان عرطنیثا قطران تخم حنظل اشق قثاء الحمار عرق سیا
مویزج نوشادر ذرو صد تخم ماذریون روغن بید انجیر زهرهٔ گاو جاوشیر سکبینج مرصافی مفرده
و مجموعه کلا او بعضا استعمال نمایند **فرزجه** که حبس حیض نماید آزموده است و در تقویهٔ رحم
بیجدیلست مومیایی صمغ عربی کل ارمنی دم الاخوین **فرزجه** جهة ورم حار رحم خشخاش سفید

کوبند

یکدرهم است **جرجر** بجیم و راء مهمله دو ثلث مثقالست و نزد بعضی یك ثلث **حامای صغیر** بحاء
مهمله دو مثقالست **حامای کبیر** سه مثقالست **حمصه** سه درهم است **حرماجه** بحاء مهمله
و زای معجمه ترتیب بشش مثقالست و کویند قدری است که کف دست را مملو سازد **خرما** بخاء معجمه
یکدانك و نیم مثقالست **دینار** یکمثقال و ثلث است **کف** شش مثقالست و آنرا قبضه نیز کویند **غمینیا**
سه ربع اوقیه است **وسیعون** دو مثقال و نیم است **اوقیه** که وقیه نیز نامند هفت مثقال و نیم
است **استار** چهار مثقال و نیم است و نزد قلیلی چهار مثقال و نجندی کوید حذاق اطبا چهار مثقال
دانسته اند **ناطل** و **نیطل** دو استارست و نزد نجندی دو وقیه و در مفتاح الطب هفت مثقال
سکرجه از مطلق او مراد شش استار و چهار دانك استارست **سکرجه کبیره** نه اوقیه است
سکرجه صغیره سه اوقیه است **صدفه** بوزن سکرجهٔ کبیره است **طوله** سه مثقال نیم و سه
قیراط است **نسطون کبیر** سه وقیه است **نسطون صغیر** بوزن جوزهٔ ملکیه است که شش
درخمی باشد **قواتوس** از روغن دوازده درخمی است و از شراب یکوقیه و نیم درخمی و ثلث آن **درهم
تام** در قدیم هشت دانك بوده و در زمان جدید شش دانکی است که دوازده قیراط فضی باشد
و یك طسوج بیست و چهار و حبه چهل و هشت حبه است و آن نود و شش شعیره و یکصد و نود
و دو ارزه میشود **درهم ناقص** که از درهم طبی مراد اوست عبارة است از چهار دانك و نیم مثقال
صیرفی **مثقال صیرفی** عبارة درهم تام جدید است **مثقال طبی** یکدرهم ناقص و سه سبع درهم است
و آن شش دانکی است که دویست و چهل ارزه باشد و صد و بیست شعیره و شصت حبه و بیست
و چهار طسوج و بیست قیراط **مثقال شرعی** عبارة از درهم ناقص طبی است که چهار دانك
و نیم باشد و آن موافق وزن اشرفی دو بتی و امثال آنست **درهم شرعی** بقدر سه سبع از مثقال
شرعی کمتر است **فصل دوم در اوزان کبار** رطل مراد از مطلق آن رطل بغدادی است که نود
مثقال باشد و بدرهم صد و بیست و هشت درهم و چهار سبع درهم که دوازده اوقیه باشد و ابن
سرابیون کوید که رطل عسل نسبت برطل شراب بقدر ربع زیاده است و نسبت بروغن بقدر نصف

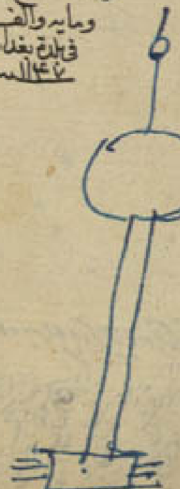
ورطل شراب نسبت بروغن بقدر تسع زیاد است ورطل مکی صد مثقال ومدنی صد وبیست
مثقال است مَنّ از مطلق او مراد دو رطل است که بوزن ذهب یکصد وهشتاد مثقال باشد
وبوزن فضه دویست وپنجاه وهفت درهم وسبع درهم است مَن مکی یکصد وشصت مثقال
است مَن رومی بیست اوقیه است که صد وپنجاه مثقال باشد مَن مصری و انطالیقی
شانزده اوقیه است که یکصد وبیست مثقال باشد مَن اسکندرانی سی اوقیه است مَن قطری بیست
ودو اوقیه ونزد شیخ الرئیس یکصد وهشتاد مثقال قِسط در کتاب ساهر مذکور است که از روغن
پنجاه اوقیه است واز شراب هشتاد رطل واز عسل یکصد وهشت رطل قسط رومی صد وپنجاه
مثقالست قسط انطالیقی یکصد وسی وپنج مثقالست جرجین شش قسط است بقسط رومی
که نهصد مثقال باشد دورق انطالیقی هشت جرجین است که هفت هزار ودویست مثقال
باشد دورق مطلق سه رطل است آناب از عسل دو رطل ونیم است واز روغن یکمن ونیم قوطلی
هفت اوقیه است ابریق دومن است ونزد بعضی پنج رطل طالیطون صد وبیست وپنج رطل
است خَبَرَه مطلق او بیست وچهار قسط است ونزد اسرائیل چهل وهشت قسط جره صغیر
چهار قسط است جره انطالیقی چهل وهشت قسط است جورق وجوستا هر یک
سه رطل اند قفیز پیمانه ایست که بیست وپنج مَنّ باشد وگویند بیست وچهار کیلجه
است کیلجه یکمن وهفت ثمن من است کیل سی وشش من است کیله سیصد درهم
وکری است مشربه شش استار وربع استار است مکوک سه کیلجه است قنطار
یکهزار ودویست اوقیه است وگویند آنمقدار رطلاست که پوست گاو از آن پُر شود
مُدّ پیمانه ایست بوزن دو رطل وربع که دویست ودو مثقال ونیم باشد صاع چهار
مد است وبرطل نه رطل است اما اوزانی که در بلاد عجم مشهور است ودر دستور آن
گاهی بآن رجوع میشود یکی مَن شاهی است وآن یکهزار ودویست مثقالست ومَن
تبریزی ششصد مثقالست سیر نزد اهل خراسان پانزده مثقالست وسیه

عبارة از

عبارة از شانزده یك یکمنست وپنجاه عبارة از ثمن یکمن پانزده نصف سیه است واورا در اصفهان
ده نار گویند فصل سیوم در تحویل اوزان بعضی به بعض تحویل درهم بمثقال طریق آنست
که از دراهم نصف وخمس را جمع نمایند وآن عدد مثاقیل است مثالش خواستیم دانسته شود که
پنجاه درهم چند مثقالست از پنجاه نصف گرفتیم که بیست وپنج باشد وخمس آن ده ومجموع سی
وپنج پس دانستیم که پنجاه درهم سی وپنج درهم مثقالست تحویل مثقال بدرهم بر عدد دراهم
چون سه سبع افزوده شود مراد حاصل میگردد ومثالش خواستیم دانسته شود که چهل ودو
مثقال چند درهم است پس می افزائیم هجده را که سه سبع چهل ودو است بر عدد مثقال
مذکور ومیدانیم که چهل ودو مثقال شصت درهم است طریق دیگر آنکه عدد تحویل ما
دون درهم بما دون مثقال باید بحبه در آورد وثمن اورا انداخت پس آنچه بماند حبات
مثقال خواهد بود مثالش هرگاه پرسند که چهار دانك درهم چه قدر مثقال میشود باید
بحبه حساب نمود وآن سی ودو حبه محسوب میگردد چون ثمن را وضع کنند بیست وهشت
حبه بوزن مثقال میماند وآن نه قیراط وحبه از مثقالست تحویل ما دون مثقال بما دون
درهم چون بدستور مذکور بحبه در آرند وبران سبع آن افزایند مجموع آن حبات درهم
خواهد بود مثالش چون پرسند که ده قیراط ونیم مثقال چه مقدار درهم است باید
بحبه در آورد وآن سی ویك حبه ونیم میشود وچون سبع اورا که چهار حبه ونیم است
بر آن افزایند سی وشش حبه درهمی خواهد بود وآن چهار دانك ونیم درهم است قد تمت
التلخیصات بعون واهب العطیات
علی ید اضعف العباد سلیمان اغاء
ینکیچریان بغداد فی الیوم الاربعا
من شهر جادی الاخر سنه سبع
واربعین ومایه والف ١١٤٧

قسم سفید کرده او مستعمل الطبا است در قطع رایحهٔ کریههٔ زیر بغل و سائر اعضا و در منع عرق
و سائر آثار علفکشته که بعربی ند نامند بخور و شرب او مقوی دل و دماغ و حواس
و معدل هواء و باهی و محرک باه است گل سرخ پوست ترنج صندل سفید عود هندی
حسن لبه بالسویه نبات دو وزن همه با قلیل مشک قرصها بسازند عمل برمکی
که در بخور بهتر از کشته است عود قماری صندل سفید هر یک یک جزو و حسن لبه دو جزو
نبات دو وزن همه صفت عبیر صندل سفید سه جزو ریشه و الایخ سنبله
گل سرخ سنبل الطیب بیخ سوسن کبود و بهار نارنج گل بنجد سعد نارنجک هر یک
یک جزو و مشک قدر قلیلی بسیار نرم سائیده استعمال نمایند غالیه در باب نوزدهم
دستور ثانی مذکور است و طریق پنجم مخصوص نسخهٔ اصل است تمت

قد وقع الفراغ من کتابة کتاب تحفة المؤمنین
فی الیوم الاربعاء فی سابع عشر شهر شعبان
المعظم علی ید اضعف العباد
سلیمان اغاء ینکیچریان بغداد
فی سنة سبع واربعین
ومایه والف
فی بلدة بغداد
۱۱۴۷



توشاد و جهة رفع پاش وسبل آزموده است و با سرکه وعسل وحلل اورام است وضرکامه او داشیرکه
مکور تقطیر مرده کنندمعاده ندا بیراب دیگر نقل نمایند خصوصا شربرا و چون باغای و درنکون
زعفرانیه زعفران مترج کرده وبعد از آن تقطیر شود و شجرف زا با سرکه مقطر مکور آن تنقیه
کنند بعدیکه شجر فحل شود بهترین اعمال دانسته اند **توت العلیق و توت وحشی** ثمر علیق است
توت بری شوکران است **توجه** بلغة مغربی بقلة الاوجاع است **توز** فارسی وجوز دوی است **توت**
اسم فارسی فرصاد است **تولکی** اسم ترکی ثعلب است **تهنیتحی** اسم هندی باقلی قبطی است **تهرنالاجی**
اسم هندی هیل است **تهولت** اسم هندی لعابست **توته** اسم هندی طوطی است **توبرا** اسم هندی
فرع است **تین** بفارسی انجیر نامند بری و بستانی میباشد و بعربی آن تو ماده و بتری او نجیر
جتیر و برگ و بار شکوچکتر و درنگ آن ذبوانجیر نامند با جمیعه بسیار گرم و تند و محلل قوی و
ضماد و در رفع خنال و تحلیل نافع و شیرا و در اتصال قویتر از شیر بستانی است و تازه بستانی در اول
گرم و در دوم تر و بهی و کثیر الغذاترا از سایر میوها و سریع الانحدار و مسکن حرارت و تشنگی
و معرق و ملین طبع و مسهل بر فق و کاسر قوة غضبی و مبرد دل و مسمن بدن خصوصا چون جهل صباح
با فدری ... نمایند در تسمین عدیل ندارد و مفتح سدد و مقوی جگر و رافع سدد ودم
طحال و بهلید و مدر بول و تقرال کرده و خفقان و ربو و سعال و درد سینه و خشونة قصبه ریه
و با کوکان خوردن جهة امان از ضرر سموم قتاله و باسداب نایب مناب تریاق و با بادام
و پسته مصلح بدنهای ضعیف و زیاده کننده عقل و جوهر دماغ و تازه و خشک او با مغز قرطم
و بیکاین و نیم بوره ارمنی مسهل قوی اخلاط غلیظه و خشک او در دوم گرم و در اول تر ودر
جمیع مراتب مذکور ضعیف تر از تازه و معطش و ثقیل و ملین طبع و دافع نفخ و عفونه بطرف ساختا
جلد و منفذ و اکثار او مولد قمل است و با مغز گردکان جهة معتادین قولنج و صاحب ابوست طبع
و تنقیح مجاری غذا ... و گزیدن عقرب و رفع سوزش ... و ضماد او با آرد
گندم و جو منضج و محلل ورم بناگوش و دمامیل و با پوست انار جهة داحس و با زاج جهة قروح

ساق وباخردل جهة خارش کوشی ودردی او وبابونهٔ ارمنی جهة بهق واثنال آن وآب مطبوخ او باحلبه
جهة نیه وریه وباسداب وانجدان جهة ریاح وسده نافع وسوختهٔ او در سفید کردن دندان بیعدیل
ومقوی لثه وقاطع نزف الدم وباموم روغن جهة شقاق که از سرما بهم رسیده باشد وحقنهٔ او
باسداب جهة مغص مفید است وانجیر فارسی ملین ومحلل وجاذب وباتریاقه وضماد پختهٔ او جهة
خنازیر وتحلیل عصب وباسرکه ونمک جهة قروح رطبه وباعسل جهة کزیدن سک دیوانه وباکوشت
جهة کزیدن ابن عرس وطلاء او با برک خشخاش جهة اخراج استخوان شکسته ریزه شده موثر
وشیر انجیر مسهل قوی وخطرناک ومنجمد کنندهٔ کل ذایب وآب کنندهٔ کل منجمدات واکتحال او جهة
نزول آب وحمول او باقرزه مخم مرغ وموم مدر حیض ومشی رحم ومخرج جنین وضماد او باحلبه
جهة نقرس بارده وباآرد جو جهة جرب متقرح وتوبا وکلف وبهق وطلاء او جهة کزیدن هوام
وسک دیوانه وسنون او جهة دندان تا کله ودرد آن وبابیه جهة قلع ثاليل مفید وبرک تازه او جهة
کزیدن سک دیوانه وجهة التیام جراحت وخشک آن باسرکه جهة تقشر جلد وطلای او باآب
جهة منع ریختن موی وطبیخ او جهة تقویة استخوان کوفت یافته نافع وسایر اجزاء او وفی
الجمله نفع در صرع وجنون ووسواس تمت وخروش قوی تر است وچون انجیر را تم در سرکه خیسانیده
وهر روز نه عدد او را با قدری سرکه او بنوشند وبعضی را کوبیده ضماد نمایند جهة تحلیل سپرز
مجرب دانسته اند وچون باسا وی او مغز کردکان کوبیده روزی بیست کل او را بخورند با خاصیه
اطلاء قی نماید ومجربست ومضر جکر ضعیف ومعطش کردکان وصعتر وانیسون ومصلح انجیر ناده
سکنجبین وشربت ترنج وتریاس وبدلش در ادویهٔ شش مغز چلغوزه وقدر شربت از خشک او
تا سی کل واز تازه او تا یکرطل **تواج** پوست درختیست شبیه بپوست درخت چنار وکویند پوست
درخت لسان العصافیر بلاد ختاست وظاهرا طالب صفر باشد در آخر دوم کرم وخشک وقابض وبیاد
تلخ وبا ماست حکیده ودیوب قابضه جهة اسهال مزمن بارده وقطع خون بواسیر وضماد او باسرکه جهة
درد سر واورام رخوه وسنون او جهة درد دندان وتقویة لثه ونزله رطوبی وبخور او جهة دفع وبا

وطاعون

وطاعون عجیب الاثر وبدستور جهة بواسیر وشقاق مقعد ودرد آن ودرد رحم وفرزجه او جهة
قلع قطع سیلان رحم وحیض مفید است ودیم شقال او باکفتال تیلوفر ودرجس اسهال مجربست
وقدر شربتش تا یکمثقال ومضر محرورین ومعطش ومورث التهاب احشا ومصلحش کثیرا ورب
فواکهات **تیهو** اسم فارسی طیهوج است **تیغال** ... وتیغال را نیز کویند وآن شکر تیغال است **تین**
احمق جمیز است **تین الفیل** جوز الترک است **تمس** بزنوانست **تیقالیس** اسم یونانی ختمی است
تبدی اسم هندی جراد است **تجبات** اسم هندی سلیخه است **تیرج** اسم هندی ساریع است
تبدوکی لکری اسم هندی آبنوس است **تین افرنجی** بلغه مصر ثمر رقع یمانی است **حرف**
التاء مثلثه ثافسیا صمغ نباتیست سفید رنک شبیه بانزروت وتند وتلخ وبیبار تند
بوی ونباتش شبیه برازیانه وکلش سفید وتخمش مثل انجره وباندک عرض ودر اطراف شعبهای
او مثل اکلیه نبت وبیخ غلیظ وبیار تند وتلخ ونبتش در کوهای سخت ودرنکابن والموت
جرند وبدیلمی تمبلی نامند وبیخ او را زخم کرده ورطوبت او را بعد از انجماد بکیرند وبعضی
مجموع آن نبات را افشرده عصاره میکیرند واخرین متخلخل وسبز مایل بسیاهی میباشد
در آخر سیم کرم وخشک وبارطوبت فضلیه ومقی ومسهل بلغم غلیظ وجهة درد پهلو وبطلان
اشتها وتحلیل ریاح وسدد وضماد او جهة داء الثعلب ورویانیدن موی ودرد زانو واشال
آن وناصر وزن او وموم وکندر جهة اسقاط بواسیر وجهة قلع آثار سیاهی وبنفشی وکبودی
جلد وباعسل جهة جرب متقرح وباکوکرد جهة انجماد دم صلب نافع وزیاده از دو ساعت
نباید کذاشت وقدر شربتش تا نیم قیراط وپوست بیخ او در افعال مثل صمغ اوست وچون ریزه
کرده در روغن زیتون بجوشانند جهة تقویة عصب ودرد مفاصل واشامیدن او جهة
فالج بغایت مفید وقدر شربت از پوست بیخ او وجرم او تا نیم قیراط واکثار او مورث ورم
حلق ومعده واحتباس بول وعروض ضیق النفس وغشی ومصلحش شیر تازه ولعاب بذر قطونا
وبدلش در داء الثعلب حرف بابلی وکویند بالخاصیه تخم سداب دفع مضرت او می کند

وچون کیاه وساق او را داخل اغذیه کنند بمرتبه احداث حرارت کند که در زمستان محتاج بوشش
نباشد ومزلق رخسار را سرخ کند وجهة اکثر امراض بارده رحم نافع وا وغیر صمغ سداب بری
است وجهة سداب بری مراصفهان غیر اوست **ثافسیا** بسفایج است **ثامر** لوبیا است **ثالسفیس**
ثاموس بیونانی فربخوش است **ثالسفیس** بیونانی حرف بابلی است **ثجیر** لای چیزهای افشرده
است وقوتش متوسط است ما بین عصاره وجرم آن چیز وازمطلق ثجیر مراد لای آب انکور
است وآن قابض وضماد شربا نمک جهة ورم حار وورم صلب وورم پستان وحقنه او جهة
قرحه امعا واسهال مزمن وتبرا از رطوبات رحم وآشامیدن برشته کرده او با دانهای انکور
که در وی افت شود جهة قرحه امعا وتقویه معده واسهال نافع است **ثخین** آنچه غلیظ باشد
ثدی ضرع است **ثرید** نانی است که در آب کوشت ریخته تنا ولنمایند وشامل است برانچه
در دوغ وشیرها وغیران کنند **ثوربا** بلغة اندلس ابو بغار ورنا است **ثعلب** بفارسی روباه کویند
وآن حیوان معروفست پوست او در کرمی قریب بسمور وجهة تبرد وین وموطوبین ونطول
طبیخ زنده ومذبوح او جهة درد مفاصل وطبیخ زنده قویتر خصوصا که در دوغن زیتون
جوشانیده باشند جهة نقرس وصلابت مفاصل نافع وباعث سرعت برا ، دفتن اطفال ودفع
اعیا وآشامیدن یکمثقال از شش او که خشک کرده باشند باآب وعسل جهة ربو وسرفه
وطلاء آن با پوست سوخته تخم مرغ جهة داء الثعلب مجرب وپیه او جهة درد کوش وبار وغن
زیتون وامثال آن جهة نقرس ودردهای بارده وسقوط زهرج با ادبا نحم وزن آن آب کرفس
درهر ده روز یکبار جهة ابتداء جذام وزیاده نشدن آن بغایت موثر وکوشت او جهة تبرود
وتحریک باه وصاحبان استسقا مفید وخاکستر پوست او جهة سوختکی آتش وبواسیر وقروح
حاره وندهین دست وپا به پیه او ومانع مفرت سرما ونکاه داشتن دندان او را جهة منع
فریاد کردن سک مجرب دانسته اند ومالیدن پیه او بر چوب ونصب کردن آن در موضعی
از خانه سبب اجتماع کیک بران چوب **ثعبان** مار عظیم است **ثغادوس** بیونانی بجهه در آب

(۱۰۱)

که نبات توتیا نیست وطریق غسل آن در دستور اینحر بر یافته است وامین الدوله ذکر نموده که توتیای
بلدی نیز میباشد وآن سفید وسند بروشبیه بسکر یزه است وجالینوس توتیا را در اول سرد
وا در دوم خشک دانسته ومغسول او بارد ومجفف بی لذع ومشوی او لطیف تر ومقوی چشم
وحافظ صحت او ومانع انحدار مواد وجهة تقویه روح باصره وقرحه چشم وقضیب وخانه
ومقعد وسرطان متقرح وجراحات خبیثه وسایر اعضا واندمال قروح وبا دوغن گل جهة التیام
جراحات عصب ونشف رطوبات وقاطع نفث الدم وترف الدم ومقوی معده مسترخی وجهة
قروح ظاهری وباطنی شربا وضمادا واکثر امراض عین والکله وشیاف او جهة حرقة البول
وحمول او جهة تبرا از رحم نافع ومولد سده ومصلحش عسل وقدر شربتش تا نیم دانق واقسام
معدنی وقاتل وبدلش بوزن او شادنج ونصف او توبال النحاس مغسول وکویند مرتبه ثانیا
واقلیمیا بدل اوست وطریق تشویه آنست که توتیا را با آب سایند وقرص کنند وبرآتش نرم
در روی سفالی بکذارند دیکر دانند تا خشک شود **توبال** معرب از تفال فارسی است
وآن چیزیست که از مس وآهن تفته در حین کوفتن آن ریزد وازمطلق آن مراد توبال
مس است وبهترین او مایل بسیاهی وسرخی وبراق ورقیق است که قبرسی نامند در سیم کرم
وخشک وملطف وجالی وجهة جرب وحکه وسبل وقطع بیاض ونمو زیاده شدن قروح
خبیثه والتیام قرحه چشم وخشونت اجفان وبردن کوشت زیاده صلب جراحات وا
آشامیدن مغسول او باعلک البطم یا آرد کندم یا صمغ عربی مسهل قوی بلغم وجهة استسقا
واخراج ماء اصفر نافع وزیاده او باعث بیج وقرحه امعا است ونا شسته او را نباید
استعمال در اضماد وقراعم نمود وآب مغسول او در نهایت لطافت وحدت میباشد وتوبال
الحدید در چهارم خشک وحابس اسهال وخون ومانع خفقان وذرب وضعف باه ودر سایر
خواص قریب بتوبال نحاس است وچون در لفه بسته در جای نمناک خصوصا تحت خمها
یکهفته بکذارند زعفران میشود وآن جهة بردن جرب عین وجلاء جمیع ادویا دیع اد

نوشادر

جهة دفع وبا گیاهی را معتبر کرد که آورده‌اند که هند در اطراف شهر دود کنند و دود آن باعث گردید
که احدی را وبا اثر نکرد و از آن گیاه قسمی از فلوس می‌بوده و این اثر با تنباکو می‌باشد چه در هر
بلدی که تنباکو شیوع یافته وبا ندرتیم کم شده و بالفعل نایابست والله اعلم بحقیقة الحال
و او در آخر سیم گرم و خشک و معطس و معطش و مجفف و سم اقسام ماهی دود او مصلح فساد
هوا و منقی رطوبات دماغی و محرک آن و جهة درد دندان رطوبی و ربو بلغمی و خاکستر او جهة
زخم دواب و با روغن گل سرخ جهة جرب متقرح و خراز و دفع نزف الدم جراحات تازه و
تجفیف قروح مجربه آزموده است و از جمیع ثقات مسموع شد که آب غلیانی که از کشیدن
تنباکو زرد شده بود صاحب اختناق از خوردن آن به تجیب (?) ادرار بول و عرق مفرط
در دو روز نجات یافته‌اند و مفتر دل و دماغ یابس و مغلظ خون و مورث سدر و خفقان
و مکدر حواس محرورین و سوداویست و آشامیدن او از سموم و او مفید دفع تنهاتست
چه معتادین او را بآن دک نمی‌باشند ادراک لذتی از و نمیکنند **تترو ختائی** قرص است
مصنوع سرخ مایل بتیرگی و بعضی مایل بسبزی و اغبر و این قسم عصاره گیاهی است و سرخ او مغشوش
بطین ارمنی و اشال است مرکب القوی … و محلل و قابض و جهة اورام حاره و بارده
و اوجاع آن و گزیدن هوام و … اعضا و تحلیل غذا … و اورام صلبه
و دفع نزف دم جراحات و آشامیدن یکدانگ او قابض … جهة اسهال دموی و بواسیر و نفث
الدم و قی الدم و ذرور او جهة قرحه چشم و مقعد و قضیب و فرزجه او جهة سیلان
حیض و رطوبات رحم و جمیع محلهائی که از رطوبت باشد نافع و مفتت … و مصلحش کثیرا است
تنبول تانبول است **تتوب** قسم کوچک صنوبر است **تتوم** قسم صغیر صامریوما است **تنبره**
اسم هندی حنظل است **تنکن کیار** اسم هندی تنکار است **توت** شیرین او را بعضی و ترش
را شاهی نامند و شیرین او در اول گرم و در دوم تر و مدر بول و ملین طبع و مولد خون صالح
و مبهی و موافق سینه و شش و مرطب دماغ و در انضاج شبیه با نجیر و مفتح سده و مصلح

و سفید می‌باشد و بی‌تندی در اصفهان قدومه گویند و سرخ او را قدومه گلگون و او غیر خجه
است چه خجه را غاکستی نامند و صغیر نبات مرده و اشاهد نموده است و عمرد و در آثار رقیه چیزهای افسرده
بیکدیگر تند در دوم گرم و در اول تر و محرک باه و مشهی و مسمن و جهة بردودت احشا و سرفه … لایی آب انگور
رخسار و صاف نمودن بشره و دفع مواد سوداوی و تصفیه صوت و سعال دموی و حبس و بطوء حفظه او جهة
او در تشویر جهة تسمین اعضا و رنگ رخسار نافع و قدر شربتش تا نیم درم و بدلش بهمن سرخ است
و نبات او قابض و در غایت … است **توتیا** معرب از دودهای فارسی است و یونانی …
نامند و آن معدنی و انابیقی می‌باشد و معدنی سه قسم است یکی سفید شبیه بپوست تخم شتر
مرغ و بر و چیزی مثل نمک ظاهر و بهترین اقسام اوست و یکی زرد و یکی کبود و شفاف و آن
غلیظ‌تر از همه است و مشهور بتوتیای هندی و در غایت حدت است و انابیقی که مشتق از
انبیق است و بفارسی توتیای قلم نامند و مزادی که بمعنی شبه ناودان باشد عبارت از وست
و چندین قسم می‌باشد یکی از دود مس است که در حین گداختن سنگ مس در کوره دودطبقه
بهم میرسد قسمی سفید و نیلی بی ثقل و قسمی ثقیل و کثیف و اول از صاعد و ثانی از راسب
اوست و آن از اقلیمیا است که بند میبندد در آب مس میریزند و از طلا و نقره و قلعی
نیز بهم میرسد و بدستور از موده و از چوب درخت زیتون بری و از بر بعد از اخراج دانه
او بعمل می‌آرند و بدستور از عفص و خرنوب و توت سفید خشک و شاخ درخت امرود و
مصطکی و حبة الخضرا و شمشاد و انجیر و از گل بودنه تازه و از شکوفه تاک و از ابریشم خام
و از غری جلوه بقر و از پشم غیر مغسول ترتیب میدهند اما طریق اتخاد انکه بعد از نیم
کوب کردن آن در ظرف سفالی جای داده سرپوش سوراخ داری بران مستحکم نموده
چندان آتش کنند که دود او برطرف شود اما طریق پشم و ابریشم آنکه برف یا بعسل آلوده
بدستور آتش کنند و صاعد هر یکرا استعمال نمایند و بهترین مصنوع او انابیقی کرمانی
و بهترین معدنی سفید آن و عدیم الوجود است و اقسام توتیا را بدون تغسیل استعمال

خالی جگر وفساد سپرز وستن وتقویت پیه کرده وجهة آبله وحصبه نافع ومفسد معده وسریع
الاستحاله بخلط طاضران ومصلحش سکنجبین است وترش او دردوم سرد دردوم خشک وقابض
ومطفی حدت خون وقامع صفرا ورادع ومانع ریختن مواد باعضا ومواد حاره بحلق وزبان وسکن
عطش ومنبه اشتها وغرغره آب او جهة ردع وتحلیل مواد وتقویت حلق وخشک او جهة قرحه
امعا واسهال حار ورُبّ او ونایب مناب آب او وخشک او ومفتر سینه وعصب ومصلحش عسل
وجوارشات وآب مطبوخ پوست بیخ توت که بقدر هفت گل طبخ یافته باشد مخرج حب القرع
خصوصا که برگ شفتالو اضافه کرده باشند وطبیخ او با عسل وانجیر جهة سموم وبرسام
وجنون ودرد کمر ونفث بغایت نافع وطبیخ برگ او نیز همین اثر دارد ومطبوخ هشت درم
ریشه های او با سه اوقیه انجیر که در نود مثقال آب طبخ یافته باشد وبنصف رسیده
مسهل قوی سودا وغریب الاثر است ورطوبت بیخ او را که خراشیده وزخم کرده وانچه در
عرض شبانه روزی جمع شده باشد ضبط نمایند مسهل قوی وجهة درد دندان وتحلیل
دمامیل [illegible] نافع است واز صمغ توت هم همین آثار میاید وچون آب ریشه توت را که از
شکافتن او گرفته باشند بقدر هفت اوقیه با [illegible] انجیر وبرگ تاک بقدر یک اوقیه در دیگ
سر پوشیده بجوشانند تا بسه درم رسد خضاب بعیب قوی ومجربست ومضمضه طبیخ
پوست درخت وبرگ او جهة دندان نافع وضماد [illegible] صمغ او نیز همین اثر دارد وعصاره برگ
او بقدر یک اوقیه وسیم جهة گزیدن رتیلا وهوام وضماد او با سرکه د زحام جهة شری [illegible]
وطلای برگ او با روغن زیتون جهة قروح وسوختگی آتش وضماد توت نارس با سرکه جهة
رفع شقاق وشیرینی آزموده است **توابل** اسم اصطلاحی ادویه یابسه است که در اطعمه کنند
مثل کشنیز وزیره وامثال آن **تودری** اسم فارسی است وبیونانی اروسمن نامند وبعربی بذر
خمخم نامند نبات او دراز برگ دراز وبی ساق وشاخهای او سرخ وصلب باندک خاری
ریزه وگلش در غلاف [illegible] باریک ولطیف وتخمش از عدس کوچکتر واندک پهن وسرخ وزرد

وسفید

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدای اکبر
[illegible]